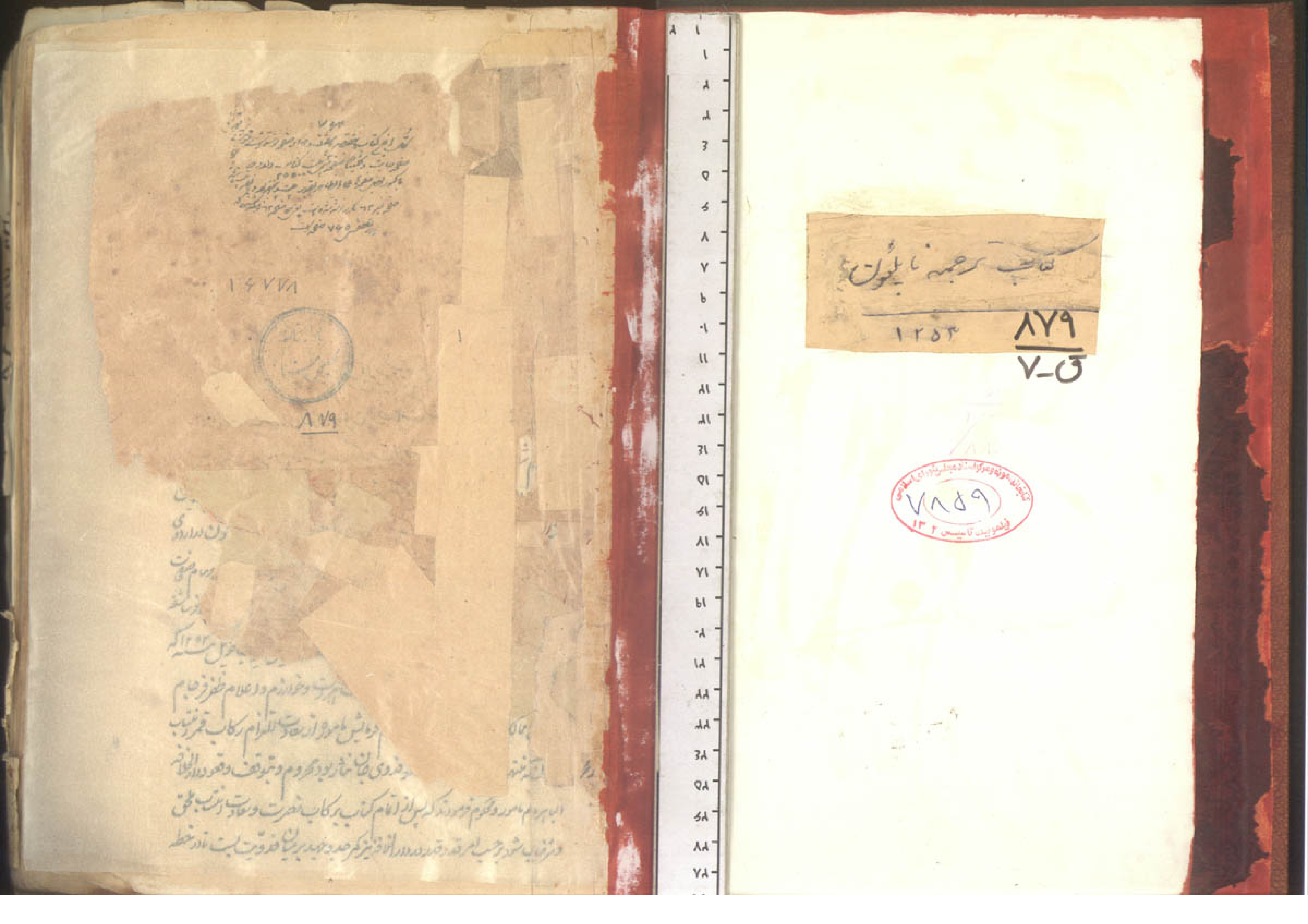

کتاب ترجمه ناپلئون
۸۷۹
۱۲۵۴
ق-۷
۱۶۷۷۸
۷۸۵۹


کتاب ترجمه ناپلئون
۸۷۹
۱۲۵۳
ق-۷
۷۸۵۹
۱۶۷۷۸
۸۷۹



... مرست و خوارزم و اعلام ظفر فرجام

... فرمایش مأمور از سعادت التزام رکاب قمر انتساب

... فدوی جان نثار بود محروم و به توقف و قعود دار الخلافه

الباهره مأمور و محکوم فرمودند که پس از اتمام کتاب بر کاب نصرت و سعادت انتساب ملحق

و شرفیاب شود حسب امر قدر قدر ...

کتاب ترجمه ناپلئون

ترجمهٔ کتاب تاریخ ناپلیون که از زبان فرانسه به انگلیس و از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سالکان مسالک سروری و گوی ربایان حلبهٔ فصاحت گستری [illegible] در رشتهٔ آن
ارباب درایت و صاحبان منصب فطانت و کیاست [illegible] وظیفه جان [illegible] است که [illegible]
[illegible] کلام و تشیید ارکان هر افتتاح و اختتام حمد و سپاس [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] و صوان از طریق عین الکمال نمایند که جانشان [illegible] و پرو[illegible]
[illegible] عاقل و عاقل [illegible] در بارگاه ذات اقدسش [illegible] که [illegible]
[illegible] کلام [illegible] برق خرام اندیشه و وهم [illegible] در صبا [illegible] کند [illegible] جال [illegible] گذر [illegible]
[illegible] فلک [illegible] ذات البروج افلاک و از اقالیم سبع قدرتش نقشه
[illegible] بارگاه آفرینشش [illegible] ترتبه اگر یکتا [illegible]
[illegible] برد [illegible]
[illegible] لمن [illegible] بنوع [illegible]

[illegible]ستان شرایط اولوالابصار کتاب [illegible] خطی می شود فرمودند که چون از زبان فرانس به انگلیس ترجمه
و طبع کرده بود از آن زبان به لغت فارسی ترجمه نماید تا طالبان دقایق روزگار از ماثر و ملک
[illegible] دوران طریق مجاهدت و نام برداری [illegible] شوق و سررشته توانند بود و به بصیرت
[illegible] اقبال مشتق فدویت و جان نثاری دولت ابد مدت توانند بود و از مطالعه غرایب
[illegible] و صادرات آن بهره بردار [illegible] ذوق جان نثاری و فدوکاری هر یک از
[illegible] افزون و موجب مزید جهد [illegible] در راه دین و دولت ابد مقرون کرد
[illegible] جهت سر باوج فلک رسانیدم و زبان ارادت ترجمان بدین کلمات مترنم

شعر: شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا / بر منتهای همت خود کامران شدم

[illegible] در همایون کمر فدویت در اهتمام بر اتمام خدمت بسته با انجام فرمایش همایون
[illegible] بیگانه بر ربع بستم و هم در التزام رکاب ظفر انتساب همایون [illegible]
[illegible] این مشغول خدمت مذبور بود تا اینکه موکب آفتاب کوکب پس از انتظام و اهتمام صفحات
[illegible] لازم برای آرایش افواج عساکر منصوره مستقر خلافت عظمی و رایات فلک فرسا شد
[illegible] کردها کان به خدمت مقرر و مشغول تا در سنه جدیده تخاقوی ئیل خیریت تحویل سنه ۱۲۵۲ که
[illegible] موکب [illegible] کشور [illegible] آرای صفحات [illegible] و خوارزم و اعلام ظفر فرجام
[illegible] از ممالک عازم بود هم برای اتمام فرمایش مامور از سعادت التزام رکاب ظفر انتساب
[illegible] که منتهای امرا و نهایت مقصود فدوی جان نثار بود محروم و متوقف و قعود [illegible] الخلافه
البهیه مامور و محکوم فرمودند که پس از اتمام کتاب به رکاب نصرت و سعادت انتساب ملحق
[illegible] شود حسب الامر قدر قدر [illegible] الخلافه نیز کمر جد و جهد بر میان فدویت بسته تا در خط

[illegible] کتاب تاریخ ناپلیون که [illegible] از زبان فرانسه [illegible] به فارسی ترجمه شده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سالکان مسالک سروری و گوی‌ربایان عرصهٔ فصاحت گستری [illegible] در رشتهٔ آن [illegible] دران افوا[illegible]
در باب درایت و [illegible] فطانت و کیاست [illegible] نظام
کلام و تشیید ارکان [illegible] و رخت [illegible] زوال ابدی
[illegible] صون از طریق عین الکمال نمایند که [illegible] خیال
[illegible] غافل و عاقل [illegible] بود در بارگاه ذات اقدس [illegible] که [illegible] معرفت [illegible]
کلام [illegible] برق خرام اندیشه و وهم [illegible] در بیابانی [illegible] عجز [illegible]
[illegible] ذات البروج افلاک [illegible] نقشه [illegible]
[illegible] ست
[illegible]

شاهنشاهی مطالعهٔ ابواب کتب مستطاب می‌شود فرمودند که چون از زبان فرانس به انگلیس ترجمه
و طبع گردیده بود از آن زبان به لغت فارسی ترجمه نماید تا طالبان دقایق رموز ملک‌آرائی و مملکت
گیری در روان طریق مجاهدت و نام برداری سرمشق و سررشته توانند بود و بر بصیرت
و جرأت متقلدان منطق فدویت و جان نثاری دولت ابد مدت توانند بود و از مطالعهٔ غرایب
امور و نوادر صادرات آن اعجوبهٔ دوران دوره ماه و مهر ذوق جان نثاری و خدمتگاری هر یک از
چاکران دولت [illegible] افزون و موجب مزید اجتهاد و جد و جهد در راه دین و دولت ابد مقرون گردد
و از مطلع این خدمت سر به اوج فلک رسانیدم و زبان ارادت ترجمان بدین کلمات مترنم
گردانیدم شعر شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا / بر منتهای همت خود کامران شدم
پس حسب امر همایون کمر فدویت و اهتمام بر اتمام خدمت بستم و به انجام فرمایش همایون
نشستم و در ترددی یگانه بر رنج بستم و هم در التزام رکاب ظفر انتساب همایون در اردوی
فلک [illegible] مشغول خدمت مذبور بودم تا آنکه موکب آفتاب کوکب پس از انتظام مهام صفحات
خراسان [illegible] برای آسایش افواج [illegible] که منصوره مستقر خلافت عظمی رایات فلک فرسا [illegible]
گشت کمافی‌السابق به خدمت مقرره مشغول تا در سنهٔ جدیدهٔ تخاقوی ئیل هجرت نبوی سنه ۱۲۵۳ که
مجدداً موکب جهانگشای نهضت آرای صفحات هرات و خوارزم و اعلام ظفر فرجام
به تسخیر آن ممالک عازم بود هم برای اتمام فرمایش مأمور از سعادت التزام رکاب قمر انتساب
همایون که منتهای مراد و نهایت مقصود فدوی جان نثار بود محروم و به توقف و قعود دارالخلافه
الباهره مأمور و محکوم فرمودند که پس از اتمام کتاب به رکاب نصرت و سعادت انتساب ملحق
و شرفیاب شود حسب امر قدر قدر در دارالخلافه نیز کمر جد و جهد بر میان فدویت بسته تا در خطه

فلک رتبه طهران صانها الله عن البوائق و حوادث عن طرق الحدثان که خلافت ابدآیت باهیئت و سطوت
و دولت قوی شوکت قاهره‌اش مستقر و بدین واسطه بانقیاع اخضر گردون و چرخ هم سر بر آستان مهر و مستقر
قمر تربت سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت رجا و منجی از درگاه واهب العطایا و رازق
البرایا این است که در دربار آسمان بارگاه و درگاه فلک خرگاه سپهر مدار پادشاه انجم
سپاه جم وقار و شهریار سلیمان جاه فریدون اقتدار مقبول النظر مهر آثار رسیدن و مطبوع
طبع گهربار آفتاب ممنون افتد که از این موهبت عظمی و مکرمت بی انتها تارک من خرت و
مباهات بر اوج افلاک و سموات سایم و بین الاماثل و الاقران قرین برتری و ذوق ارم همانا
مگر این مس قلب وجود نابود مانند کان فتوت شان از کیمیای قبول النظر رحمت آثار خسروانه
روحی و روح ما اعلاه فداه قابل رواج در بازار موجودات آید و ذره بمقدار هستی کمترین غلامان
جان نثار عبودیت در کان از لمعات آفتاب مرحمت و عطوفت خاطر مهر سطوت اینه خلد الله
ملکه و سلطنته الی یوم القیامه شایان نمایش و بروز کار بروز در عالم وجود گردد و گرنه ما این مقصد
عالی نتوانیم رسید ان الله ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل در اول کتاب بود که روح ناپلئون
رفت بآن عالم دید روح اسکندر و قیصر باهم نشسته اند ناپلئون خواست بالاتر از آنها نشیند
آنها گفتند ما در دنیا چنین کارهای بزرگ کرده‌ایم تو چه کرده و بچه استحقاق باید این جا نشینی ناپلئون
شروع گفتن این تاریخ را کرد بعد از اتمام شدن آن دو بزرگوار تصدیق کردند و ناپلئون
را بالاتر از خودشان نشانیدند

جلد اول در وقایع احوال ناپلئون که در شکستن او بود بناپارت میگویند مشتمل است بر چند فصل اول در بیان اصل و نسب
و در بدایت احوال او

بسم الله الرحمن الرحیم

شارح این وقایع مذکور می نماید که در باب تولد و اصل و نسب و نجابت ناپلئون اختلاف و گفتگوی بسیار
است ارجح همه اقوال این است که او در ماه اشهر اقست سنه ۱۷۶۹ عیسوی مطابق اواسط تابستان سنه ۱۱۸۲
هجری در جزیره کارسیکه در شهر اجکسیو متولد شده و در پستی فطرت او هرچه گفته اند همه خلاف واقع است
و در جزیره مذکوره خاندان او فقیر بوده اند و او خود در مدرسه عامه که وجوه مخارج آنها از مردمان دولت
و دین داده می شد تربیت یافته محقق است لاکن این نوع تحصیل منحصر با او نبود بلکه اکثری از اولاد
نجبا که خاندان آنها بی بضاعت بوده اند در آن مدرسه‌ها تعلیم می گرفتند و در وقتیکه ناپلئون در مدرسه
برین که یکی از مدارس نظامی دولت فرانسه است مشغول تحصیل و ۱۴ ساله بود پدر او عرض حالی
به وزیر جنگ دولت مذبور نوشت و در آن عریضه سبب فقر و احتیاج خود را مفصلاً شرح داد
که چون منصب در میان اهل ولایت رعی داد و من نیز طرف مخاصمه بودم از آن جهت بزرگان این
ذوی وجاهت همه رو گردان کرده املاک موروثی مرا که گذران عیال من منحصر با آنها بود ضبط و نیز خود
درخواست کرده بود که التفات نموده منصب نایب دویمی در توپخانه به ناپلئون تفویض فرماید و
برادر کوچک او را که لوئین نام داشت بمدرسه نظام داخل سازد و وزیر جنگ در پشت عریضه
نوشت که هرگاه جا باشد مضایقه نیست و در حاشیه عریضه مرقوم نموده بود که مادامی که ناپلئون
در مدرسه باشد برادر او را داخل مدرسه نمی توان کرد چرا که قانون فرانسه این است که دو
برادر در وقت مدرسه نمی گذارند مگر برادر اول در منصب داده بیرون کنند بعد برادر دیگر را

بجهة تحصیل بآن مدرسه سپردند وقتی که ناپلیون ده ساله شد او را از مدرسه بیرون آوردند بعد از نظم
در مقر در پاریس که مقر سلطنت مملکت فرانسه است داخل نمودند که در آنجا نیز تحصیل کرده بمرتبه کمال
رسید نظر بقانون متداوله دولت فرانسه که مذکور شد مادام که ناپلیون در مدرسه بود برادر
او را بمدرسه داخل نکردند در این صورت بدرجه صحت رسید که ناپلیون لاسکت فرزندان
بزرگ بوده در نجابت او حرفی نیست و نیز ملاحظه شد که آبا و اجداد او بواسطه بعضی
حوادث و غوایل که تفصیل آن خالی از تطویل نیست از ایطالیا بکارسکه آمده در ایام زمستان
سنه ۱۷۸۳ عیسوی مطابق سنه ۱۱۹۷ هجری که زمستان سختی بود و برف شدیدی افتاده بود ناپلیون
بجهة زیادتی برف از گردش و تفرج که بآن معتاد بود باز مانده چاره نداشت که اینکه هر روز
با جوانان مدرسه در ایوانی که در آنجا بود بسر میبرد و از این حالت نیز خستگی بهم رسانیده بجوانان
مدرسه گفت هرگاه شما بابیل و کلنگ و آلات قلعه سازی فراهم آرید در صحن وسیع مدرسه برف را
بشکافید و برج و بارو و سنگر ترتیب دهید معتبر میتوانید خود را مشغول سازید و تفرج حاصل نمائید این
تکلیف را جوانان مدرسه قبول نمودند و اسباب سرانجام کرده قلعه از برف در صحن مدرسه
ساختند بعد از اتمام قلعه ناپلیون گفت باید خود را تقسیم نموده بعضی محصور قلعه و یورش آن اقدام
نمائیم و حمله بردن بر سر قلعه و یورش را بعهده خود گرفت و هر قدر تعداد چند نفر از آن جوانان
مفوض داشت و تسخیر قلعه برف ۱۴ روز طول کشید در حین حمله و یورش گلوله از برف در کار
بود عاقبت الامر بجائی رسید که سنگ ریزه و ریگ و برف داخل کرده بهم انداختند
چند نفر از محصورین و محاصرین زخمهای نمایان خورده تا آنکه دعوا باتمام رسید مؤلف این
رساله که رفیق مدرسه ناپلیون بود و در ایام اقتدار او در محل خاص شخص کرده بود و بدین نام داشت

حکایت میکند که از این گلوله و ساچمه برف در آن دعوا من از همه بیشتر صدمه خوردم و میگوید
در آن اوقات ناپلیون در فکر تحصیل علوم مملکت بوده در ایام تعطیل با او بیل نامی که بسیار
صاحب کمال بود در باب سلطنت و قوانین دولت و آداب تجارت گفتگو می نمود و از
جوانان مدرسه صاحب منصب ها تعیین کرده هر یک را فراخور مرتبه کمال اسمی گذاشته بود و در
ایام متبرکه و اعیاد متفرقه که اهل شهر بمدرسه می آمدند که از مشغل اطفال مدرسه متمتع برده باشند
از جوانان مدرسه صاحب منصب و قراول تعیین نموده بود که احدی بی اذن او داخل نشود
روز عید سنت لوئیس که یکی از اعیاد متفرقه آنهاست جوانان مدرسه اوضاع قتل قیصر و گذارش احوال
او را بوضع تماشاخانه آشکار می ساختند زن دربان مدرسه خواست بدون نوشته داخل مدرسه شود
قراول ها مانع شدند و از این جهة غوغای عظیم برپا شد از اتفاق سرکرده قراول آن روز ناپلیون بود
وقتیکه خبر شد حکم داد آن زن را که بی حرمتی داخل شده است بیرون کنند بهمین حکم ناقد بکار رفع
غوغا شد و چون ناپلیون در سر سفره معلم کل شام می خورد جمعی از مدرسین خواستند ناپلیون را خجالت داده
باشند بعضی صحبتهای نالایق نسبت به پائلی که سابق بزرگ جزیره کارسکه بود نمودند و میدانستند که
ناپلیون با او بسیار اخلاص دارد ناپلیون گفت پائلی مرد بسیار بزرگی بود من هرگز پدر خود را حلال نخواهم
کرد که نایب پائلی بود و تصدیق کرد که باید کارسکه با فرانس متفق شوند سزاوار او این بود که بی رو
در تابع پائلی باشد و با او کشته شود ناپلیون در سن ۱۵ سال و دو ماه بود که از مدرسه برین او را بتعلیم خانه
لشکری که در پاریس است فرستادند وقتیکه داخل تعلیم خانه شد اوضاع آنجا را ملاحظه نمود دید
که مخارج و خورش گذرانی بسیار بجهة آنها ترتیب داده اند فی الفور عریضه در آن باب باین مضمون
به بزرگ سپه مرقوم داشت که باین وضع تربیت و مخارج جوانان مدرسه فی الحقیقه بسیار ضرر کنند

دولت است چرا که نتیجهٔ قانون این اسراف و خوش گذرانی را که در مدرسه مترتب گشته خورد نمی شود
که جوانان مدرسه که از اولاد نجبا هستند لذت خوش گذرانی را می فهمند و از کبر و غرور آگاه میشوند دیگر
کارهای خود در خدمت نمی نمایند بعوض آنکه از دیدن عیال خوشحال باشند خجالت از فقر پدر و مادر میکشند
و کارهای محقر خود را بچشم حقارت نظر می نمایند از این گذشته و هیچکدام متعلمین در اوّل جوانی
در مدرسه اسباب تجمل مهیا داشته صاحب اسب و نوکر شده‌اند و شام و نهار و دکل و شرب خوب
صرف نموده‌اند از زحمات لشکریه غافل میمانند و در مقام ضرورت بطور الفتیکه منظور اولیای
دولت است از عهدهٔ خدمت نمی توانند برآمد بنابراین لازم است که جوانان مدرسه
از اوّل بانجام زحمات و خدمات که منسوب بزیر دستان شان است عادت نمایند از قبیل پاک کردن
رخت و چکمه و کفش و گذران جزئی که آنها را قوی و چالاک نماید و نان سیاه صالدات
خوراک آنها باشد و مادامیکه منصب بآنها داده نشده باید بهمه زحمات آشنا باشند و کار افتاده
شوند که توانند تنبیه‌های اردو و زحمات سفر و خستگی دعوا را متحمل شوند تا بوضعی که معتاد شده‌اند
بعد از عطای منصب بآنها با صاحب منصبان ابواجمعی خود بهمان قرار تعلیم نمایند مؤلف گوید ناپلیون
در سن ... که با بسط طریق در امورات دولتیه تعقل میکرد و علاوه اش این است که ایام اقتدار خود
مدرسه نظامی ساخت و بهمان قواعد مذکوره قرار داد نمود و چون از زمان توقف جوانی بسیار
زیرک بود در امور دولتیه هر چه بنظر او می آمد بدقت تمام او را ملاحظه نموده در رای خود
در آن باب تجربت و مهارت تمام بهم برده آشکار می ساخت از اینجهت جوانان مدرسه از بلاده
طالب بودند که او زود از مدرسه بیرون برود بنابراین قدغن که معلمین بقرار
قانون بجهة امتحان جوانان مدرسه داخل مدرسه نظام شدند شاگردان مدرسه با وجودیکه

در علم بیشتر و بیشتر از ناپلیون بودند امتحان او را مقدم بر خود داشتند معلمین مذبور بعد از امتحان
کمالات او را از مدرسه بیرون آورده بمنصب نایب دویمی توپخانه منصوب ساختند مؤلف
گوید چون من در هر حال با ناپلیون بودم وقتیکه او را در توپخانه مقرر داشتند چون من نتوانستم
در شغل مذبور داخل شوم لابد مانده بپای تخت فرانسه رفتم و بصوابدید شخصی یکی از مدرسه های
بزرگ جرمن رفته در آنجا مشغول تحصیل علم ادیان شدم چند روزی نشد که صدای غوغای اهل
فرانسه بلند شد انقلاب عظیمی برپا شد و فتوی قتل شاه فرانسه داده شد چندی در مدرسه نظام
مانده در سنه ۱۷۹۶ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۱ هجری مراجعت بپاریس کرده ناپلیون را ملاقات کردم
و تجدید عهد شد اگر چه من به او صاحب بودم لاکن او از من به او صاحب تر بود او در دیوانخانه
جنگ دستهای مأموریت میفرمود و من در دیوان وزیر امور خارجه شغلی میخواستم در اوایل
ماه تابستان سنه ۱۲۱۱ هجری شورش عظیمی در پاریس برپا شد قریب شش هزار نفر از اهل شهر جمع شدند
و در استقرار آزادی اهالی بعمارت پادشاهی سر رفتند من و ناپلیون حاضر بودیم ناپلیون وقتیکه
مشاهده این احوال را کرد بی اختیار فریاد برآورد که چرا عوام الناس را اینقدر جری کرده‌اند
چرا حکم نمیدهید که توپها را بگشایند و پانصد ششصد نفر از اراذل ناس را بکشند تا آرام بگیرند و در
همان روز که با هم شام میخوردیم از اوّل تا آخر صحبتش در همین باب بود و نتایج آن غوغا را
بیان مینمود و ذهن او هیچ خطا نکرد هر چه گفته بود بهمان طور شد چنانچه دهم اغسطس که اول
۱۲۱۵ تابستان بود نزدیک رسید که آن روز را روز مهلکت نام نهند بعلت اینکه در حین
انقلاب بسیاری از اهل شهر در معرض قتل در آمدند بعد از آن ناپلیون بجزیره کارسیکه رفت و باز
مراجعت بپاریس کرده بمنصب سرتیپی رسید و همراه اردو بسر قلعه تولان که در تحت دولت انگلیس بود

رفت و آن اوّل شغل ناپلیون بود و در گرفتن آن قلعه خدمات بسیار کرد و در ۱۳ جولای که اواسط
تابستان ۱۷۹۴ هجری بود وکیل رعیّت که همراه لشکر فرانس و ایطالیا بود و او را به جنوه که یکی از قریه‌های
کوچک بود مأمور کرد که در آنجا با وقایع نگار دولت مذکور چندین سؤال با کارکنان دولت جنوه
گفتگو نماید و در خفیه سیاهه به ناپلیون داده فرمایشات مخفی دولتی با او نمود که از چگونگی اوضاع آنها
علم بهم رساند و این مأموریّت دلیل آنست که ناپلیون با وجود آنکه آن وقت ۲۵ ساله بود چه مرتبه اعتبار نزد وکلای
رعیت بهم رسانده که او را با چندان [illegible] برای چنین کار با منتخب نمودند ناپلیون بر حسب حکم روانه و
خدمات محوله بخود را انجام داد مقارن آن حال قرار تازه در جمهوریّه شد وکلای رعیّت که
در عسکر ایطالیا بودند و هیبت در لقب نهاده بودند احضار کرده دو نفر وکیل دیگر فرستادند
از اغتشاشات آن روزها در کار بود این دو نفر بجهة عدم استحضار احکامی که در اوّل مأموریّت به ناپلیون
شده و نیز مشاهدهٔ شوکت و جلال او که روز بروز در تزاید بود حسد برده از او با آنها مشتبه کرده
حکم عزل ناپلیون را نوشته او را محبوس ساختند و حکم دادند که به پاریس نزد وکلای جمهوریّه
برده باشند مؤلف گوید هرگاه این مقدمهٔ نهفته پیش اتفاق افتاده بود و او را نزد وکلا
برده بودند و آنها در مقام امتحان بر می‌آمدند محتمل بود که جوان ۲۵ ساله که آثار شجاعت و دلیری
از ناصیهٔ احوال او ظاهر بود ۲۰ سال دیگر بلکه بیشتر اقدام در زد و خوردها از او صادر شود که به
از عجایب روزگار خواهد شد مؤلف گوید و هنگامی که ناپلیون را از منصب معزول و محبوس امر کردند
شرحی مبسوط با آن دو نفر وکیل نوشت که شما مرا از منصب معزول ساختید حقیقت این است که قبل
از آنکه حکم عدالت خانه در بارهٔ من جاری شود بدون سؤال و ثبوت تقصیر حکم کرده و در حق من
ناحق حکم صادر نمودید و چنانکه اغتشاش در دولت واقع شود کل مردم از نوکر و رعیت دو صنف

بودند

بودند یکی خاین و دیگر دولتخواه مشخص است که خاین را بجهة سلامتی دولت تدبیرات بجهة دفع آنها
باید نمود لاکن ظلم کردن در بارهٔ دولتخواه صادق که صدمهٔ زیادی است و ضرر آن به دولت
خواهد رسید وکیل رعیّت حکم بر خیانت دولتخواه جاری نمی‌توانند کرد مگر شهود امینی از
راستگویان از برای شهادت گذرند حال مرا در کدام صنف می‌کنید در ردیف خاین یا دولتخواه
آیا من همیشه معین جمهوریّه نبوده‌ام و کوشش نکرده‌ام و با دشمن ولایتی و مدعی خارجی آنها جنگ
نکرده‌ام و خانه و عیال و مال هرچه داشتم در راه آنها ترک ننموده و در دعوای تولان در تسخیر قلعه خدمات
خدمات نکرده‌ام با وجود اینها چگونه مرا خاین میخوانند و حال آنکه حرفی از من نشنیده‌اید و
سؤالی از من نکرده‌اید قطع نظر از اینها اوّل مرا خاین خواندید بعد از آن صندوق نوشتجات
مرا مهر کردید و حال آنکه باید اوّل نوشتجات مرا ضبط کنید و همه را بخوانید هرگاه چیزی پیدا میکردید
که خیانت جمهوریّه ظاهر می‌شد آن وقت مرا بخوانید و چگونگی آن را از من تحقیق نمایید در صورت
عجز از جواب مرا بگیرید و حال آنکه عکس این را در بارهٔ من به عمل آوردید و حال خواهش می‌نمایید
که به پاریس بروم که در آنجا مرا امتحان کنند و حکمی هم بدست من داده‌اید که از آن حکم خیانت
من ظاهر می‌شود در خصوص چگونه میتوانم به پاریس بروم اگرچه من یک نفر دولتخواه بیکسی هستم
که مرا بخیانت متهم ساخته‌اند ولاکن وکلای جمهوریّه هر قراری در بارهٔ من بدهند نمی‌توانم که
نالم ای سالیستی شما مرا رهبری می‌نشینید از شما سؤال میکنم آیا در این ۵ سال خلافی از من دیده‌اید
که دلیل بر خیانت من باشد ای البتّه اگرچه شما مرا نمی‌شناسید ولاکن یقین دارم که تا حال دلیل
خیانت من بر شما معلوم نشده است آیا سزاوار است که دولتخواهان ولایت و دولت مثل من را
را که وجود من را هیچوقت برای جمهوریّه مصرف نموده است فدا کنند من مضایقه از دادن جان ندارم

مردم تجربه رسانیده اند که همیشه مردان را آماده و عازم ورزند که رد و قدحی نگذارد ایم و تا حال خبری
که از زنده داشتن بهتر است این است که یک روزی نبود که وجود من برای مملکت و دولت در کار
باشد مورخ گوید همچنین این نوشته مشتمل بر صداقت و جرئت ناپلیون بود تاثیر تمام در دل آن
دو نفر وکیل نموده فوراً تحقیقات بسیاری بطور خوب در باب عمل ناپلیون نمودند و در تاریخ نهم
اقست سنه ۱۷۹۴ عیسوی مطابق اواخر تابستان سنه ۱۲۰۸ هجری وکلای جمهوریه حکمی نوشته
که چون بدقت و اهتمام تمام نوشتجات ناپلیون را تفصیل دیده و رسیدیم چیزی که دلالت
بر خیانت ناپلیون کند ملاحظه نشد و بملاحظه اینکه وجود او در سپاه گردانیدن دولت منفعت عظیم
دارد او را رها گذاشته از حبس و قید مرخص نمودیم بسبب همین حکم ناپلیون از حبس خلاص شد

فصل دوم

در تسخیر قلعه بندر تولان

تولان معظم ترین بندرهای دولت فرانسه است که مجموع کشتیهای
جنگی دولت در آنجا مجتمع میگردد و در ایام جدال دولت فرانس و دولت انگلیس لشکر فرستاده
بندر مزبور را بقهر و غلبه تصرف نمودند جمهوریه فرانس لشکر فرستاده مجدداً آنجا را محاصره
کردند و ناپلیون با توپخانه ابواجمعی خود مامور تسخیر آنجا شد وقتیکه رسید دید لشکر فرانس در حوالی
قریه بوسط که متصل بآنجا است جمع شده بودند در کنار دریا نشسته که کشتیهای دولت انگلیس و سایر دول
که با انگلیس متفق شده در آنجا مجتمع بودند بسوزانند اولین احتیاطی که کرد این بود که چند
نفر از سرکرده گان توپخانه که در ایام شورش فرانس اخراج شده بودند جمع آوری کرده بنای
گرفتن توپچی و توپ درست کردن گذاشته در عرض شش هفته معادل سی باب دویست عراده
توپ را در نهایت آراستگی سرانجام نموده و کرنل فندی را امیر توپخانه گردانیده شهر سیل که در دهنه
تولان است برای انجام توپخانه تعیین داد و دستگاهها در کنار آب ترتیب داد و پیش به دو از ضرب گلوله

چوب دکل چندین کشتیهای بزرگ را شکسته و چند جهاز کوچک جنگی غرق شد آخر الامر کشتیهای
انگلیس مقهور گردیده بعقب نشسته ترک مکان اول نمودند و در این روز بروز لشکر زیاد میگردید
مجمع وکلای جمهوریه در باب امر محاصره نقشه‌ها و دستور العملها فرستاده و در آنها طریقه جنگ
و مکان جدال و محل توپ و سنگر و بلند و پستی زمین و منزل عساکر را مندرج ساخته بودند
که ارتش ببصیرت اقدام بجنگ نماید و همه آنها را در دیوانخانه مهندسین دولت جنرال
اکرال که در مهندسی منصب جنرالی داشت و در آن فن ید طولانی داشت مرقوم داشته بود بعد از
آن سردار افواج و چند دسته از مهندسین با یک از وکلای دولت وارد شدند و احکام آنها را علی
شد که بایدیه امر محاصره شروع کرد بنا بر این وکیل جدید العهد بود در کرسی نشین اول قرار داده
احکامی که از پاریس آورده بود همه را خوانده و رسید بعد از خواندن دستور العمل ناپلیون که
آن وقت در توپخانه منصب ترتیبی داشت پیش از رسیدن احکام یکماه بدقت تمام اراضی و اطراف
تولان را ملاحظه و آگاهی تمام حاصل ساخته بود و وضع گرفتن آنجا را بطوری قرار داده
بود که بهمان طور قلعه مزبور مفتوح گردید و احکامی که از دولت فرستاده بودند قبول نکرد
و گفت دستور العمل در چنین مکان بکار نخواهد خورد و محاصره با ضابطه در اینجا بدلیل و برهان
بمعرفت بتجربه من دیده ام که هرگاه آنجا را بدست آوریم و پانزده باب خمپاره و سی چهل توپ
و چند کوره بجهت گرم کردن گلوله در آنجا ترتیب نمائیم در آنجا میتوانیم علی الاتصال کشتیهای جنگی
انگلیس را بضرب گلوله عاجز کنیم ناپلیون انتقادات را بدلیل کل قرار داده و حکم قطع کرد
که بسبب دلایل عساکر انگلیس و لشکر دوستان آنها پستی گیت عساکری که داخل قلعه تولان جمع‌اند
بکشتیها برگرده و باقی کشتیهای جنگی فرانسه را که بالفعل در تصرف آنهاست با انبار و قورخانه

و تدارک که در قلعهٔ آنجا موجود در دست آتش زده میرفتند و هر کرده بیست هزار نفر ساخلو در قلعه نمی
گذاشتند الی یورش و حمله مطلق ضرورت نیست بلکه همان مکان سو که من دیده ام بدست بیاوریم و
مکان مذبور در ضمن دماغه کوه متیفرو واجبیط بود که به سپه سالار لشکر نشان داده بود و مدلل کرده بود
که هر گاه آنجا را سلطان صالدات بگیرند و قلعه تولان در چهار روز خواهند گرفت لاکن از دو جسنرال ناپلیون
آنجا را دیده بود سردار لشکر انگلیس نیز از عیوب آنجا آگاه و چهار هزار صالدات آنجا مقیم ساخت
و چوبهای کوه مذبور را مجموع تراشیدند و هر چه در قلعه تولان ذرو اسباب و عمله بود در آنجا بکار برده
و در اطراف آن را قلعه بندی کرده اسمش را جبل الطارق کوچک نهاد ناپلیون باز اظهار نمود
که گرفتن این مکان نباید بهجوم صالدات بعمل آید بلکه چندی لشکر در حوالی آن باید ساخت که توپهای
۲۴ پوند و خمپارهٔ بزرگ سوار آن کرده جان پناه لشکر انگلیس را بضرب گلوله سکت و خراب
کرد و گلوله توپ و خمپاره مانند تگرک بمیان قلعه باید انداخت و چند هزار صالدات در کمین باید
نشستند که از ترتیب این مقدمات قلعه مذبور را در ۴۸ ساعت بالتمام تسخیر خواهیم نمود و چنانکه ناپلیون
این حکم قطعی را تقریر کرد دو روز بگرفتن قلعه بیش نمانده بود و مکرر بزبان می آورد که این قلعه
تصرف لشکر جمهوریه خواهد آمد مهندسین مامور در طرح ریزی ناپلیون مباحثه بسیار کردند آخر الامر
چاره جز این ندیدند که نه قرار داد ناپلیون باطل شود و نه دستور العمل وکلا متفق الرای گفتند طرح ناپلیون
موافق دستور العمل دولت نیست الحاصل بعد از گفتگو از قرار طراحی ناپلیون مشغول امر محاصره شدند
و در اطراف جبل الطارق نیم لشکر ترتیب داده و مخفی از دشمن بسنگر مضبوطی در مقابل قلعه
نگه بکت ترتیب داده هشت توپ و چهار عراده خمپاره بزرگ در آنجا گذارد که دشمن مطلقا
اطلاع بهم نرسانیده منظور ناپلیون این بود که از این لشکر دشمن خبردار نشود تا آنکه کار محاصره

از هر طرف

از هر طرف تمام شود و چنانکه حمله و هجوم صالدات که در کمین است برسد حکم بآتش افشانی آن توپها داد
کرد و چند روز قبل وکلای دولت برای ملاحظه لشکر رفته بودند بر سر توپهای مذبور رسیدند توپچیان
مذکور را گفتند که این بست لشکر هشت روز است با تمام رسیده و یک توپ انداخته نشده و حال آنکه
گلوله اینها بهتر از گلوله توپ سایر لشکرها بکار گرفته خواهد افتاد و وکلای دولت بدون آنکه جهت پرسند
حکم بآتش افشانی توپ و خمپارهٔ مذکور کردند و توپچیان باکمال شعف مشغول آتش افشانی گشتند
جنرال اوحاره سردار لشکر انگلیس از دیدن این احوال پریشان حال شد و از یافتن سنگر
باین نزدیک باعث تعجب شد و حکم داد که باید در طلوع صبح با چند هزار صالدات یورش برده سنگر
مذبور را از دست فرانسه گرفت و ناپلیون سنگر مذبور را از راه مغلون و در مرکز خاج لشکر
فرانسه ترتیب داده بود و خاج مذبور شش هزار نفر بودند که مابین قلعه اوج و مالکت تمکن شده بودند
بوضعی که هر گاه احدی از قلعه تولان بیرون می آمد می دیدند نظر زیاد در فاصله مابین دو قلعه
~~هجوم شش هزار~~ نفر بطریقی دور از یکدیگر مکان گرفته بودند که می بایست لابد راه بدشمن
وا داده باشند جنرال اوحاره یک ساعت قبل از طلوع گرفتن سنگر مذبور را مصمم شد با شش هزار
صالدات انگلیس و سپانیول از قلعه بیرون آمد لشکر توپ ناپلیون هجوم آورد شد از هر جا که گذشت
مانعی برای او در راه نبود به مرتبه که فوج محافظ قبل از او بلشکر رسیده بودند و توپهای لشکر را
کلاه میخ کوب کرده در حال از طرف لشکر انگلیس بالابان حاضر باش کل لشکر زده شد
جنرال دوقامیر که آنروزها سردار لشکر فرانسه بود و محول الیه دولت بود بطرف سنگر حرکت
آورد و ناپلیون در جای بلندی که سرکوب لشکر مشغول احتیاط ریخته و از آنجا سر پشت لشکر توپها قرار
داده و صالدات در آنجا نگاه داشت که هر گاه لشکر توپها گرفته شود از آنجا هجوم آورده دشمن را از لشکر

سئوال

بیرون کنند و از آنجا بلاه محفوظی از رسید و چوب پنجه که از نظر دشمن مخفی و محفوظ بود و خود در پشت نگاه
کرد و دید دشمن بعد از گرفتن سنگر توپ بهادرین دلیر آماده جنگ شده فی الفور یکفوج صالدات
برداشته از همان بلاه محفوظ خود در انبار رسانید و طرف یمین لشکر انگلیس رفته بگلوله گرفت
جنرال او هاره تصور کرد که لشکر انگلیس از راه غفلت از یمین بسیار تفنگ می اندازند فورا
بیرون دوید و دست او زخم گلوله برداشت یکنفر سرجوقه از عساکر فرنس دوید و دست جنرال
مذبور را گرفته بعنوان دستاق از همان بلاه بلشکر فرنس برد و احدی از لشکر انگلیس خبردار نشد
و جنرال دوقامیر با افواج فرنس خود را بنواحی قلعه تولان رسانید و لشکر مذبور را شنیده از این نوع
حرکت لشکر انگلیس مایوس گشته پرنسیپ کل در دماغ آنها روی داد و بنای جنگ گریز نهادند
و لشکر فرنس گرما گرم بتعجیل تا در دروازه قلعه آنها را تعاقب کرده داخل قلعه نمودند
در این جنگ جنرال دوقامیر زخمدار شد جنرال مذبور نقاشی بود که در میان عساکر شهر پاریس
منصب اجودانی را عطا نموده بودند بعد از آن در دعوای مرسل خدمتی کرده وکلای جمعیت علیحدت
کونستانتات منصب سرتیپی و سرداری بود در یک روز باو تفویض کردند الحاصل اشخاص این دیگر کاری
بود لاکن از قرار این سپاهگشتی بهره نداشت از زحمت او را معزول کردند و جنرال دوپت طبیب
در جای او منصوب کردند این سردار هم بهمه صفت متصف بود مگر آنکه در سپاه گری از جهل و وحشت
بعد از ورود جنرال مذبور بعسکر اتفاق یکنفر از فوج آرد که قراول جبل الطارق بودند قراول
لشکر اسپانیول او را در گرفته بالای سنگ برده اذیت میکردند لشکر فرنس تحمل آنگونه رفتار نشد
بحکم سردار نکشته برداشته بر سر قلعه یورش بردند و ناپلیون خود طالب ... که لشکر همی پابر سر قلعه رفتند
ناپلیون باندیشه آنکه مبادا جنرال مذبور لشکر را ممانعت نماید باو اظهار کرد که ضرر بر گردانیدن

لشکر زیاده از اقدام آنها در جنگ خواهد بود جنرال مذبور راضی شد و مجموع لشکر را بحمله و یورش
حکم داد و از قضا در حین گرمی هنگامه گلوله صالدات فرنس بتوپ زیاد نزدیک شد که قلعه بتصرف
شود یکنفر سرهنگ از فرنسیان در پهلوی جنرال مذبور کشته شد و جنرال از کثرت جبن بمحض مشاهده
این احوال بطرفی فرمان داد که بالابان طبل مراجعت بزنند چون شنیدن سعادت کشتند
فرنس از این کوته عمل او که مخالف قانون جنگ بود تغیر بهم رسانیده در عقب وکلای دولت بسیار
حرف نالایق گفتند که چرا این مرد طبیب را بسرداری ما تعیین کرده اند وکلای دولت بعد از شنیدن
این اوضاع جنرال مذبور را نیز معزول کردند و جنرال دوقامیر را بسرداری لشکر مامور فرمودند
منظور این است که معلوم شود که امنای جمهوریه در اوایل کار اشخاصی که بی علم و مدرکت بودند بچنین
منصبهای بزرگ منصوب می ساختند چون محاصره تولان ۴ ماه طول کشید و اکثر ما فی وکلای
دولت از این معنی خوفناک شدند لهذا شرحی به بزرگان لشکر مامور نوشتند که در مدت
تسخیر جبل الطارق کوچک بنظر گرفته اید که اصلا بقلعه تولان متعلقی ندارد و کاری
نساخته اید بهتر است که امر محاصره را امساله موقوف دارید و لشکر را بآرام و فراغت برگردانید
باین طرف رود خانه دورلیس بیایید و مترصد کار دیگر شوید و در این کار پیروی اعمال قرینت اول
بلوکه پادشاه فرنس بود بجا آورید چنانچه اصل قبل از این پادشاهان ... و اسپانیول همین قلعه
و بندر تولان را مسخر کردند و پادشاهان فرنس لشکر کشیده قلعه مذبور را محاصره و مدت مدید
مطول انجامید دست از محاصره باز داشته محصولات ولایت را ضبط نموده بعد از آنکه قحطی برای
آنها رو داده مراجعت کرده قلعه بلا بانجام مفتوح نمودند بعد از رسیدن فرمایش وکلای دولت
ناپلیون دید که از اوضاع محاصره آنها درست خبری ندارند و معلوم آنها نشده است که تسخیر کاه جبل الطارق

گرفته شود قلعه نباید بدون ضرر گرفته خواهد شد و چهار هزار سلدات قبل دولت انگلیس در این شهر کسی مهارت
ندرستی و حال مهارت زیاد دارد و بجهت آذوقه سعطلی برای دشمن حاصل نخواهد شد از محاصره دست
برندارند و چنین نوشته وکلای دولت بجنرال دوقامیر و روسای لشکر رسید که فتح قلعه
نزدیک بود و بعد از رسیدن احکام قلعه را از دست دشمن گرفته و وکلای دولت احکام
خود را انکار کردند و گفتند که آنها را جعل کرده اند طریق گرفتن قلعه این است که جنرال دوقامیر
و ناپلیون مصمم شدند که حمله و یورش بقلعه جبل الطارق برده باشند اول ناپلیون حکم داد بالای کلوله
خمپاره بمیان قلعه و لشکرها انداخته باشند باسی عراده توپ ۲۴ پوند دیوار پناه قلعه را خراب کرده
۴ ساعت از ظهر گذشته بعساکر کلاً حکم دادند که از اردو حرکت و بطرف قریه سین روان
شدند که از آنجا نصف شب شروع بحمله و یورش نمایند و وکلای دولت که همراه اردو بودند مجمع شوری
برپا کرده که آیا یورش بردن نصف شب مصلحت است یا نه منظور آنها این بود که هرگاه عیب و نقصی رو دهد
بعهده دوقامیر و ناپلیون باشد آن دو بزرگوار رنجیده شدند و مصلحت آنها خذلان شده عساکر را دو ستون ترتیب داده
حکم قطعی کردند که حمله بر جبل الطارق برند افواج ساخلو قلعه از ضرب کلوله ناراحت معتاد بر این شده
بودند که یکفوج از مخبران را در پیش روی قلعه گذاشته باقی لشکر را بعقب قلعه بکشد وقت
یورش نزدیک شود مخبران آنها را خبردار کرده مشغول جنگ شوند افواج ساخلو وقتی رسیدند
که صدای کلوله در پای کوه بلند شد فوراً شروع بجنگ نموده جنرال دوقامیر بعد از حمله بسیار و یورش
بشمار از صدمه توپ و تفنگ دشمن مجبور شد عقب نشست و در نوبت پاس فرمان داد دیگر دو که از این جنگ
مایوس شدم و قطع امیدش از آن جهت بود که هرگاه فتح نشود وکلای جمعیت مرا خوار نمایند گشت و قرار بود
که هر سردار از جنگ برگشت بخورد بدون سؤال و وارسی گشتند ناپلیون با توپ و خمپاره در آتش فشانی

بوده عسا

بوده عساکر ساخلو را از ضرب کلوله در اضطراب انداخت و بیاد از جنب توپخانه که در آن روز اجرا آن
او بود یکفوج مخبران را با و داده بیورش قلعه مامور ساخت و او به پشت بندی ستون دویم عساکر فرنس با این
کوه رسید از آنجا که بر همه گذرهای کوه بلدیت داشت همان یکفوج را از راهی ببالای کوه و بپای
قلعه جبل الطارق رساند که چندان ضرر بآن فوج نرسید و بمجرد رسیدن بپای قلعه بدون تامل از سقفهای
سنگر توپ باندرون داخل شد مجموع توپچیان انگلیس و [illegible] سپانیول را بقتل رسانید و خودش نیز زخمدار
شد و دهان توپهای سنگر را بطرف دشمن گردانده باتش افشانی مشغول شد و در طلوع صبح
لشکر فرنس سنگرهای اطراف جبل الطارق را که مشرف بر قلعه تولان بود خالی از دشمن
کرده متصرف شد توپهای ۲۴ پوند و خمپاره های بزرگ را در آن سنگرها سوار کرده کشتیهای جنگی
انگلیس و سپانیول را بضرب کلوله توپ و خمپاره گریزانیدند جنرال هود که سردار جهازات
انگلیس بود از مشاهده این حالت حکم داد لنگر جهازات جنگی و غیره را کشیده خود را در نهایت تعجیل بشهر
تولان رساند و کیفیت را بلشکر و رعیت آنجا معلوم کرد و بدون تامل در ونگ شهر و قلعه را خالی
کرده بکشتی نشست و فرار کرد و سوای ساخلو چندین هزار از اهل قلعه برضا در کشتی انگلیس نشسته داخل دریا
شدند هر چه از جهازات جنگی فرنس در تحت اختیار انگلیس آمده و بردن آنها ممکن نبود تمام را سوختند
از آنجمله نوزده کشتی بزرگ که هر یک مشتمل بر [illegible] عراده توپ بود با چندین جهازات انگلیس
و مجموع قورخانه که در شهر بود آتش زدند و هر چه توانستند بکشتی بار کرده روانه سمت دریا شدند لشکر
فرنس همه خسارت را بچشم حسرت مشاهده کرده داخل شهر گشتند با وجود این همه خرابی که بشهر وارد
رسید از وکلای جمهور حکم رسید که مجموع عمارتهای شهر را خراب کنند و آنهایی که در شهر
باقی مانده گرفته بسیاست برسانند بهمین حکم چندین عمارت عالیه خراب شد که بعد از آن بخارج کرف

از نو عمارت شد و از اهل شهر تلصید نفر بحکم وکلای جمهور بقتل رسیدند و اخبار این فتح روح بخش اهل فرنس شد
از آن تاریخ اعتبار و احترام ناپلیون بالا رفته منصب جنرال اول توپخانه و حکم مجموع توپخانه اکنده و باو مفوض
شد و سپه‌سالاری عساکر تریه فرنس با جنرال دوقامیر واگذار نمودند مورخ گوید بعد از فتح تولان جنرال
ناپلیون بپاریس رجعت کرد و من از جرمن فرار شدم باز دوستی سابق تازه شد اکثر اوقات باهم بودیم
در آن روزها خبر انقلاب ناملوکت وندی که از کوهستانات فرنس است رسید و وکلای دولت که بغایت
صولت و هیبت ملقب بودند ناپلیون را بمنصب امیری نیم تومان افواج پیاده رتبه داده و باو مفوض داشتند
که بملوکت مذبور رواند و شرارت آنها را رفع نماید ناپلیون که همیشه از عواقب کارها آگاه و متحضر بود
این تکلیف را بمعنی دانسته قبول ننمود و دو دلیل برد قول آنها اقامه کرد یکی آنکه در ملوکت مذبور خدمت
عمده نیست که لایق شان من باشد دیگر از جنرال توپخانه بیرون آمدن و با مارت نیم تومان پیاده منصوب
شدن برای من ننگ است وکلا از این معنی متغیر شده اسم او را از دفتر جنرال‌ها اخراج کردند ناپلیون
از این صدمه دلگیر شد بگذران روزگار قدیم رجوع کرد چندی بیکار و مشغول بود نگارنده وقایع
میگوید که اکثر اوقات با ناپلیون شام و نهار صرف میکردم و همه اوقات در منزل او اشخاص معتبر
می‌دیدم خصوصاً تالیتی را که یکی از وکلای جمهوریه بود و بسیار در خلوت باهم گفتگو میکردند و صحبتهای
بزرگ در باب امورات دولتیه می‌نمودند و خصوصیت او بجدی رسید که یکوقتی ناپلیون از راه اضطرار
کالسکه خود را فروخت و آن مرد بزرگوار پنجهزار فرنک داده و کالسکه را استرداد نمود و از وضع چنان
یافتم که ناپلیون میخواهد با وکلای دولت در باب امورات دولتیه شریک شود و آن بزرگوار او را قسم داد که با جدی
اظهار نکند و ناپلیون روز بروز متفکر بود و هر روز از روی آن مرد بزرگوار او را درشت و متنبه باهم بودیم
بجز شکایت وکلای جمهوریه حرفی نمی‌زد و هرچه نامه‌ای می‌نوشت جواب نمیرسید گاهی میخواست

احکام [illegible]

هنگامه بر پا کنند باز میگفت با دولت انگلستان جنگ ممکن است عاقبت در ضمیر او نقش بست که ولایات
شرقیه برای رسم بهتر از انگلستان است مصمم شد که از فرنس بیرون رفته باسلامبول برود و بمین
در این باب نیز تکلیف کرد و چند نفر هم متعهد شده بودند که با او بروند بنا بر این خود بسلطان عریضه
کسی نداد که ناپلیون خود اظهار کرده بر وکلای جمهوریه معلوم کنند لهذا دو رقعهٔ طولانی نوشت
یکی را باسم شخص نامعلوم خطاب کرد و دیگری را باسم ابرت وکلائی که از معتبرین جمهوریه بود با مضمون
که در چنین وقتیکه سلطان روس سلسلهٔ دوستی را با امپراطور نمسه محکم ساخته منفعت دولت فرنس این است
که هر قدر تواند قوت لشکر عثمانی زیاد کند و دولت مذبور اگرچه لشکر رشید بسیار دارد ولاکن
مشق ایلجاری است از علوم سپاهگری دانی خصوصاً در علم و عمل توپخانه و قورخانه مطلقا بهره
و وقوف ندارند و حال دولت فرنس نظام توپخانه و قورخانه را بهتر از سایر دول نظم
داده و چندین دفعه دولت روم خواهش کرده‌اند که چند نفر سرکرده صاحب وقوف
از فرنس بروم فرستاده شود و دولت مذبور چند نفر را فرستاده‌اند ولاکن بسبب آنکه
آنها در مهندسی و علم هنر ناقص بوده‌اند نتوانسته‌اند که منشا کاری شده باشند علی‌الخصوص جنرال
ناپلیون که از بدایت عهد شباب در توپخانه تحصیل تعلیم و آداب جنگ بوده خدمت نموده است
در هنگام محاصره تولان و جدال ایطالیه زمام اختیار تمام توپخانه آن از بدو ماه باو مفوض بود
خود طالب است که از جانب دولت با چند نفر از صاحب‌منصبان کاردان بدولت روم مامور شود
و متعهد است که تقویت تمام بعساکر آنجا نماید و از علوم فنون بنا نهادن قلعه‌جات و استحکام
و قلاع قدیم آنها را آگاه کند و امیدواری کلی دارد که بسبب احکام در خدمت فایده وجود خود را
برای دولت فرنس آشکار کند از جواب رقعه‌ها مطلقا اثری بظهور نرسید دولت روم هم علم

و ناپلیون بشغل ماند و من از این معنی مشعوف شدم که از زیرکی و عقل و فطانت او مخوف بودم
که از رفتن او بروم و این فرنگستان را معدوم و این مرز و بوم را منهدم سازد در آن
اوان از قوت طالع او حکایتی فیمابین سکان و ملوکات شهر پاریس و وکلای جمهور ظاهر
شد که عاقبت بنی صمیه و از بی صمیه بجان هنگ شدید و در معابر شهر جمعیتی عظیم از شهر و اطراف مکمل
و مسلح فراهم آمد و وکلای مذبور از این اندیشه شدند که مبادا لشکریان با جماع رعیت
همدستان شده و متفق الرای بقتل ایشان پردازند بهمین ملاحظه مجلس شوری را منعقد ساخته
بعد از گفتگوی بسیار باتفاق آرا گفتند که اگر یکی از ارباب منصب توپخانه که جلادت و رشادت
او کامل و از بیم و ترس غافل و در خونخواری و خونریزی جری باشد موجود می شد از ایشان پروائی
نداشتیم برفتنم که یکی از وکلا و طالب ناپلیون بود فی الفور بسخن درآمد که من یکنفر سرکرده کوتاه قد
سبزه چهره در نظر دارم که در خون خوردن بدر خویش مضایقه ندارد تا بدیگران چه رسد پرسیدند
که اسم ناپلیون را مذکور ساخت وکلای دولت از این معنی خورسند شده بحضار
او حکم دادند و عهد و میثاق بستند که در ازای این خدمت که آتش این فتنه را با آب تیغ
آبدار و توپ آتشبار فرو نشاند و خاک وجود آنها را بباد فنا دهی آبروئی بکار خواهی آورد
و مرتبه امیر توپخانه نظام فایز خواهی گشت ناپلیون از روی جلادت دامن همت بر میان
زد با حضار صلات فرمان داده توپهای اژدها سان را بیرون کشید بقتل عامه
اهل نفاق حکم کرد و چنان قتلی شد که در معابر شهر خون کشتگان جاری گشت و
آن هنگامه را فرو نشاند و وکلای جمهور بعد از انجام این خدمت منصب امیر توپخانه و اختیار
تمام اجناد و شهر پاریس را با و تفویض نمودند و در نیمه قعده در پنجم شهر اکتوبر ۱۷۹۵ عیسوی که مطابق

۱۲۱۱ سال هجره

سال ۱۲۱۱ هجری است اتفاق افتاد مؤلف گوید ناپلیون در ایام اقتدار و سرگذشت عمر برای
این بدنامی دریغ و افسوس میخورد که کاش آن روز بر فرق رسم مرا اندکی ریخته بود که این امر
از من صادر شود و قرنها نخواهد که قبح این کار از صفحه احوال من زایل گردد مورخ گوید که در وقتی
این مقدمه من در پاریس بودم بعد از ورود من ناپلیون بر تق و فتق امورات مملکت مشغول بود
و کمتر ملاقات اتفاق می افتاد مگر بعضی اوقات در شام و نهار روزی زن جوانی که شوهر او
جهان فانی را بدرود کرده بود و نهایت حسن و جمال داشت در پیش او نشسته بود ناپلیون باشاره
مرا اعلام کرد که در باب او چه تخیلات میرسد من در یافتم که با و مایل است و آن زن بدام زلف
مشکین بزعم دل او را صید کرده است و از صحبت مکالمه او درک کردم که بنکاح او راغب بوده
که مایه فرح او شد ادراک کردم آن زن از شوهری بود صاحب ثروت و در ایام شورش کشته شد
و شمشیر او بناپلیون رسید پسر او که یوجینی نام داشت ۱۴ ۱۵ ساله بود بطلب شمشیر پدر نزد
ناپلیون آمد جنرال را از طرز گفتار او خوش آمد فی الفور شمشیر را تسلیم او نمود آن جوان شمشیر را
بوسیده بچشم خود گذاشت و گریست ناپلیون بسیار متاثر شد دلجوئی و از او در باره او و مادر او
در ثبت و تربیت او در حد خود لازم شمرد و مادر او از التفات جنرال نسبت بفرزند آگاه گشته
داده او درک خدمت او و بر در پیش آن رفت نهایت شکر و سپاس بجا آورد ناپلیون از حسن گفتار او
زیاده شیفته و پریشان شد بعد از دو سه روز بی اختیار بیاد دیدار او رفت [illegible] و محبت او
زیاده شد تا در ۹ ماه مارچ سنه ۱۷۹۶ عیسوی مطابق اواسط بهار سنه ۱۲۱۱ هجری آن زن را بعقد خود در آورد
بعد از وقوع این مقدمه ناپلیون بسرداری عساکر سمت ایطالیا بدفع لشکر نمسا که با نزد دولت
آمده بودند مامور شد بعد از تدارک فریقین جنرال [illegible] را با اجناد و سامان نوبت متداوله فرنگستان

که برای شما که همیشه روانه نزد دشمن میکنند و مهلت جنگ میخواهند بر این نام را با بیدق بازوی
ناپلیون فرستاده مهلت خواست ناپلیون آورنده بیدق را محبوس کرد جنرال کالی
در خصوص شکایت نامه بناپلیون رسید که فرستاده مرا بخلاف نگاهداشته اند و پاس
حرمت بیدق مرا منظور ننموده اند و جنرال نیل نایب خود را طلب داشته مضایقه کرده
اید اگرچه او از اهل فرنسه است و فرار آمده بدولت ما آمده فرار کردن او باعث هتک حرمت
بیدق نمی شود بنابر جوانمردی که همیشه از جنرالهای فرنسه باید شد توقع دارم که سؤال مرا
رد کنید هنگام جدال قراول طرفین امیر نیم تومان عسکر شما که حکم بتقیید و حبس مرا این نموده بود
بجنگ مبارزان ما افتاده هر گونه رفتار نماید که شما بر این میکنید ما هم همان رفتار را با او
بجا خواهیم آورد در صدد قبت در خواست دارم که دوستی قدیم را بدشمنی مبدل ننمایید جواب
ناپلیون ای جنرال بدانکه خیانت کار فراری که با اهل دولت خود جنگ کند چنان
واجب القتل است که هیچگونه رخصت مانع قتل او نخواهد شد گذشته از این مولیس را که
فراری دولت است برای شما که سفیر هستید درین بحجة دولت فرنسه بزرگ است نیکوست و شما
از قواعد جنگ اطلاع دارید و قدر هر یک از گرفتاران را می شناسید در صورتیکه با امیر نیم
تومان فرنسه خلاف قانون رفتار شود کل گرفتاران عسکر شما را البته خواهیم بیاندرر
آن روز نامور رای جنگ دولت فرنسه عیان مصلحت دانستند که جنرال کلرمن را بسبت الطف
مامور نمایند که ثانی ناپلیون باشد جنرال ناپلیون از استماع این خبر متغیر شد مکتوب توت وزیر
عسکر نوشت که این بنده هیچ پسند خاطر من نیست ... در این جا بخدمت مامورید پای
دیگر روانه کنید تفوق و تقدم ... منظور من این است که آنچه از من بر آید در خدمت اهل فرنس

بدون شکایت خیر باشد هر گاه جنرال مجبور شود با من شریک نمایید امور ایطالیان و کارهای عسکری
که موجود است منتظم است بی نظم خواهد شد اگرچه از من تجربه ارشن زیاده تر است لاکن دو امیر
در یک لشکر جایز نیست و در صورت نمیخواهم با کسی محشور باشم که خود را بزرگترین جنرال
دنیا می دانند وکلای دولت سؤال او را مجبور از قبول داشته فرستادن جنرال
کالرمن را موقوف داشتند ناپلیون خود باستقلال مشغول جنگ و جدال شد پل ارکاله بطریق
فتح کرد که شرح آن پل را متصرف بودند روسی و نجراده توپ از نیطرف دستی
نجراده توپ آنطرف پل را مضبوط کرده ناپلیون با سپاه آراسته مشغول شد و لشکر او همان
دارد که از پل بگذرند و توپخانه را ضبط نمایند لشکر هیچ بار روان شده و بسیاری از آن کشته شدند
و خود بنفسه بر سر توپخانه رفت و دست خود را با شمشیر بلند کرد لشکر بدو راو جمع شده توپخانه
را ضبط کردند در آن هنگامه گرفتار شدن ناپلیون شهرت کرد بعد از وقوع فتح بمعشوقه خود
ژوزفین مژده نامه مرقوم داشت که معبوده من ژوزفین بعد از شش روز قتل زنده ام و منظور خاطر
من است که خصم را در پل ارکاله مستغرق و طعمه السباع خراب نمودن با بیت که از یروالی رسید
تعمیر خواهم کرد و بعد از هفته دیگر شهر منتو را مسخر کرده و بعد از آن باسوده بشما خواهم
نوشت و هزار گونه دلیل از گرمی دوستیهای خود شرح خواهم داد اندکی خسته شده ام قدر
زود تو را نوشتم میلان خواهم رفت از پسر و دختر شما نوشتجات بمن رسیده است و قصیکه بار و به
رسیده ام آنها را برای شما خواهم فرستاد از دشمن هیجده هزار نفر گرفته و شش هزار نفر کشته ام
معبوده من ژوزفین بصحت و سلامت باش و اکثر اوقات مرا یاد آور و هر هنگام که از پهلوان
جنگی خود کم محبت شوی و دولت از او سرشود ظالم و بی انصاف مباش دائما که من عاشق بیقرار

تو باشم یقین دارم تو معشوقه وفادار من خواهی بود بجز حرکت محبت و یکتا دلی دو ابسته
مرا بتو هیچ چیز جدا نتواند کرد همیشه سلامتی مزاج خود را مفصلاً قلمی دار که آگاه شوم در دل
خود هزار هزار بوسه برای شما قصد کرده ام مورخ گوید محض بملاحظه محبت قدیم که با ناپلیون
داشتم بشوق زیارت حضورش افتادم نه از برای طمع دنیوی چنانچه از نوشتجات اعضا رسمیه مستفاد
میشود ۸ شهر جون سنه عیسوی که اوایل ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۱۲ هجری بود این نوشته را در شهر
میلان جنرال برتیه بحکم ناپلیون بمن قلمی داشت که ای جان عزیز من بوربین سپه سالار
اعظم حکم کرد که فرح و سلامتی او را بشما اعلام نمایم و فرمایش کرد در باب آمدن شما
اظهار کنم که در نهایت تعجیل عازم شده خود را باردو برسان و در مرتب محبت در نسبت بخود ملاحظه
کن و بسیار ملولم که شما را چرا همراه نیاوردم که از غنیمت جنگها حصه بر میداشتید کار ما به یکی
مبدل شد عساکر ما از سی هزار نفر موجود بود و خصم زیاده از ... که همگی
عددی دولت ما بودند با وجود این کمتر از دو ماه هشت کرت جنگ واقع شد و بعون
خدا بر دشمن ظفر یافتیم پادشاه ولایت سردینیه را بر مصالحه مجبور و عساکر مملکت ... را از ایطالیه
خارج کردیم و از این بهتر فتح سعید منور بود و حالا تمامی کار محاصره قلاع منتور و میلان است
که چندان نفعی ندارد دستور بوربین گوید در آن اوان مرا از خیرخواهان پادشاه قدیم و بدخواه
وکلای جمهوریه منسوب کرده بودند و حکم شده بود که از من التزام بگیرند که از شهر بیرون نروم
باین علت متحیر بودم که چگونه باردوی ناپلیون بروم قدری طول کشید مجدداً جنرال
مرموت مراسله نوشت و دستخط از سپه سالار بجهت من فرستاد که ای عزیز من بوربین دوباره
سردار اعظم حکم کرد که شما را در آمدن باردو تاکید نمایم و تاکنون در مجموعه فتح میباشم لشکر کشی

باجمن

باجمن شد لشکر کشی بسمت ایطالیا نیست بچندین درجه بر حرج ترغیب شد و منفعت این سفر بلی
مایه ... ای عزیز من تو را نوید قسم می دهم که زودتر تکلیف ما را قبول کن چاپار را
قدغن کردم که از ۱۵ ... قرنیسین بیاید و این نوشته را بشما برساند و جواب گرفته بیاورد
دستخط سپه سالار در میان نوشته ... خواهند دید والبته زود روان خواهد شد مورخ گوید بعد از
رسیدن این مراسله حکم ناپلیون را که نوشته بود ای بوربین ترا حکم شده است که قریه سین وطن خود را
ترک کنی و خود را به عساکر ایطالیا برسانی و در سمت خود ابقا نمودن نوشتجات و دیگر در آنجا
نوشته بود همان ساعت بلد رو خود را بزرگان ... نمودم و دیگر کسی جرات ممانعت نکرده رفتم وقتی وارد
دروازه ... از شهرهای ایطالیا شدم دیدم سرکشی اهل آن ولایات با اهل فرنس که در آنجا
از جانب ناپلیون به سرحدداری مامور بودند نزدیک است آشکار شود زیاده از دو ساعت در آنجا
نماندم بعد از رفتن من بلافاصله اهل آن شهر طغیان کرده بقتل اهل فرنس پرداخته بودند در عرض راه
بهر جا رسیدم همین نوع انقلاب دیدم در ۱۹ شهر ایل طرف غروب باردوی ناپلیون
رسیدم در صبح همان روز مقدمات مصالحه با دولت نمسا در میان داشتند و فقیر که خدمت ناپلیون
رسیدم جلال و شوکت او را بسیار یافتیم رفتار قدیم را ترک و بطریق شایسته که فراخور احوال
او بود تهنیت و احترام او بجا آوردم همینقدر گفت خوش آمدی از آمدن شما بسیار خوشوقت
شدم همگی جمعیت متفرق شد فرمودند که از طرز رفتار شما زیاده مشعوف شدم همان ساعت
اختیار دفتر خود را بمن تفویض نمود و مرا محرم خاص خود نمود که همه اوقات در خدمت بودم شب
وقتی ... او را طغیان ... عرض داشتم فرمود تشویش مکن که اینها برای خود خواهند رسید و روز عمر اینها
بشب رسید در این گفتگو فقرات چند که کریل مورخ در ایام لوئی ۱۲ پادشاه فرنس درج

صد و پنجاه سال قبل از این بود و در یکی از صفحات خود نوشته بود بیاد من آورد که بسبب تفاخر
اهل اسلامبول که شهرهای پای تخت دو مملکت شد اهل فرنس با آنها فهمانیدند که دولت ما هزار و
دولت سال است دوام بهم رسانده است روزی اهل آن دو مملکت باخبر خواهند شد و در ایامی
مکالمه چنان دریافت کردم که از مصالحه دولت نمسه راضی نیست و میخواهد قبضه پای تخت
نمساو را تسخیر کند قبل از آنکه مقدمات مصالحه را با شاهزاده چرلس که برادر پادشاه نمساو سپه سالار
لشکر بود و در جنگ و جدال مشغول بود بپایان آورد بوکلای دولت فرنس نوشت
که آنچه مرا منظور است چنانچه از پی فتح و نصرتی که برای من در این سفر واقع شد روانه شوم
زیاده از این خدمت برای دولت بظهور رسانیدم لازم است که جنرال میوس و جنرال مورو
با لشکر بود و جمعی امداد کنند بعد از رسیدن مطالب ناپلیون بوکلای دولت در جواب
نوشتند که عساکر مذبوره قادر نیستند که از رودخانه رین عبور کنند و جولان تو در صفحه جرمن
از جهت آن مصالحه منضبط و مراجعت کن چون این جواب بناپلیون رسید منظورات خود که
نشاندن بیدق فرنس در بالای قلعه نمسه و اخذ نمودن منافع خارجی برای دولت فرنس بود
ترک کرده مجبور بمصالحه راضی شد بعد از مصالحه میخواست بایطالیا مراجعت نماید در ۲ ماه اپریل
سنه ۱۷۹۷ عیسوی مطابق اواسط بهار سنه ۱۲۱۲ هجری در عرض راه بسبب طوفان و باران تفنگ لشکری
خود که بهنگام جنگ چادر همراه نمی برد متصل شد در جزیره از جزایر رودخانه رین پناه برد
در همانجا چاپاری دید که بتعجیل از کنار رودخانه میرود و دو نامه [illegible] چاپار دولتی است بحضور او
حکم داد نوشتجات دولت که با او بود ملاحظه کرد دید کارگذاران دولت نوشته اند که
برحسب تمنای تو عساکر میوس و مورو را اجازت دادیم که بامداد تو روانه شوند که مشغول

جنگ

جنگ شوی این چاپار هفت روز بعد از مصالحه رسید و در هنگام عقد مصالحه در سرحد مابین جنرالان
مذکور بنای جنگ گذاشته بمحض اطلاع از این خبر ناپلیون بجهت تزلزل خاطر بهم رسانید که عزیمت
همان عساکر از رودخانه گذشته اند که جنگ کنند از این خبر پریشان شده که این حکم جنگ
در این حکم مصالحه چه عزیمت جنرال بر سر و غیره ناپلیون در حرکت نموده بعد از آن حکم ثانی در کوچ
شاهزاده روانه ایطالیا شد بعد از ورود جنرال مورو مراسلات بناپلیون رسید که روز ۲ ماه اپریل
سنه ۱۷۹۷ اواسط بهار ۱۲۱۲ با لشکر انگلیس دشمن جنگ نموده چهار هزار نفر از آنها را گرفته و خود تسلیم
رسانید از این خبر ناپلیون بسیار متعجب شد و میدانست که منشا این امور سوء ظن و حسد کارگذاران
دولت است و نمیخواهند در کارهایی که از او صادر می شود خود را شریک و فتح و فیروزی با اسم آنها
در زبان مردم جاری نشود و وکلای دولت از ترسی که از ناپلیون داشتند سایر جنرالها را [illegible]
بجنگ ناپلیون وا میداشتند که او زیاده از این ترقی نکند هر گاه مسئول او در فرستادن جنرال
میوس و جنرال مورو بعمل آورده بودند بمحض عبور از رین قرار مصالحه را بدون
ناگهانی بخاطرخواه ناپلیون میدادند بطریق ملوک و سلاطین در میدان جنگ تکلیف مصالحه میکرد
هر گاه شاهزاده دست بردار از این تکلیف انحراف میورزید هر گاه ناپلیون تسخیر پای تخت نمساو حرکت
میکرد و بدون جنگ و جدال آنجا را تصرف میکرد بعد از رسیدن خبر دعوای جنرال مورو
ناپلیون کاغذی بوکلای دولت نوشت که با سرعت سرحدداران ایطالیا را نیز در خود استماع نمودم
و بسیار غمگین شدم که چرا خبردار نکردند که امر مصالحه را بعوق گذاشته یا با تمام این اقدام نمایم
ده روز قبل از تاریخ همین نوشته چرا از رودخانه مذبور عبور نکردند این نوشته بود و نادر
و خود در [illegible] با وکلای فرنس تفرج عبور کرده در ۱۰ ماه می که اواخر بهار باشد وارد پای تخت

الطالیا شد اکثری از مکانهای خوب و کنارهای دریا را متصرف کرد و در شهر فرنسکه شهر الطالیا
قلعه محکم است در آنجا منزل کرد و وزیر مختار نمسه هم در شهر سنگه المقدسه متمکن بود ناپلیون شروع بتعمیر کرد
مصالحه نمسه و فرنس و نظم و نسق بنای قواعد جدید بشهرهای دنس و جناوه و میلان پای تخت الطالیا
گذاشت و بسیار تفحص مردمان با حوصله کاردان شد و موافق طبع خود کسی را نیافت مگر دو نفر
کرنیلا و نداکو و دیگر ملری است مستبد رای (؟) رسید و تو نظم امور الطالیا و استوار مصالحه پرداخت مورخ گوید
و هنگامیکه ناپلیون مشغول نظم الطالیا و کارهای دیگر بود اخبار ناهنجار از پاریس میرسید که باعث
اغتشاش حواس او بود و چنان از اخبار و نوشتجات معلوم می شد که متکلمین مجلس عامه و وکلای
جمهوریه سخنان چند میگویند و در مقام عیب جوئی و بدگوئی او و ابوالجبی (؟) و فتوحات او میشنیدند
بسیار متغیر بود از آنکه کارفرمایان دولت سخط (؟) از رفتاری او میبردند و خیالات عالی او را در تخفیف
و باطل می نمایند و شخصی از پای تخت نیس (؟) بناپلیون نوشت که ارکان جمهوریه در فکر افتاده
که خدمات شما که در نظرها بزرگ و با فرصت حقیر شمارند اکنون دو نفر معین گردیده اند که
یکی خود را معروف شما نماید و دیگری محرم خلوت شما باشد و آنچه از شما صادر می شود بوکلای جمهوریه
بنویسند و در این فکرند که بهانه بجهت شما برانگیزند جنرال از ملاحظه این احوال زیاده خشمناک
شد و شرحی بوکلای جمهوریه نوشت و خدمات خود را شرح داد و بعد از آن نوشت که
هر یک از امور دولت من در این سفر ناقص شد بواسطه حسد و ضلال شما بود حال که چنین شد
لازم است که سپاهیان را برداشته اول بدفع شما اقدام کنم اگر بدنبال شما رسیدم وای
بر احوال شما مضمون مراسله و اراده رفتن بپاریس در میان لشکر و پای تخت نمسه شهرت
کرد امپراطور نمسه از شنیدن این اخبار خوشحال شد چون بعد از حصول مراد بود که سپهسالار

عساکر دو در سر حد نمسه بود نوشته از عرض سپاه نوشته مزبور بدست یکی از لشکریان ناپلیون افتاد
مورخ گوید بعین مضمون ترجمه آن نوشته شدم سپهسالار لشکر نمسه نوشته بود در این اوقات که روز
دولت ناپلیون در تزاید و کوکب اقبالش آناً فاناً اوج میگیرد و در آخر عدو ما میباشد نمیدانم رفع
او را بچه قسم باید کرد امپراطور در جواب نوشته بود که همه نفاق و شکست کاره که برای ما اتفاق
افتاده از مخالفت اهل الطالیا و پادشاه انگلیس شده شنیده ام که ارکان جمهوریه فرنس با ناپلیون در مقام
مخالفت و مخاصمت میباشند و او غضبناک شده میخواهد لشکر برداشته بجهت تنبیه آنها بشهر پاریس رود
هر گاه این مقدمه وقوع یابد در کار ما فکری میتوان کرد مورخ گوید در جواب مراسله ناپلیون که بوکلا
نوشته بود همه روزه مراسلات ملایم دوستانه میرسید و در ظاهر اظهار محبت کردند و شرح این
بود که از آن مراسله مخوف شده بودند یکی از آن دو نفر را که وکلای جمهوریه بجهت وقایع نگاری او و
ناپلیون روانه کرده بودند اسم آن تاتاب بود او نزد ناپلیون مراجعت بپاریس نمود و بناپلیون
نوشت که کارفرمایان جمهوریه بسیار بمن محبت کردند و زیاده از حد تعریف از شما مذکور ساختند **فصل**

در بیان اتمام مصالحه ناپلیون و امپراطور نمسه برای مصالحه سه مصالحه ناپلیون با امپراطور نمسه و وکلای جمهوریه چند
مجلس و محضر ساختند و کارفرمایان بواسطه غلو و تکبر ناپلیون را داشتند و منظور او تضییع او بود و امضای
مصالحه نمی نمودند آخر الامر در مجلس اتفاق را اینکه کارکنان و خیر خواهان فرنس بواسطه مراسله
که ناپلیون از روی غضب بآنها نوشته بود موافقت بر مصالحه که ناپلیون در شهر کمپوفرمیو بتمام رسانیده بود
مجبوراً قبول کردند از آنطرف کارگذاران دولت نمسه که اتفاق اهل فرنس را ملاحظه نمود
در اتمام مصالحه بواسطه اختلاف امنای دولت فرنس تعلل میکردند ناچار باتمام رسانیدند مورخ گوید که
اعتماد دولت نمسه بطوری بود که با وجود آنکه چند شکست از برای آنها اتفاق افتاده تمامی اسباب و ادوات جنگ

آنها بقارت قبت بار قدرت برتری در ایطالیا برای آنها هیچ مانده بود ترسیدند که صلح نکنند و این
استعداد هم از دست ایشان بدر رود در امر مصالحه اقدام نمودند و کار فرمایان دولت فرانس نیز
ملاحظه کردند که این شکست کشتی بر سر ایطالیا نه تنها باعث مفاخرت فرانس است بلکه امورات معظم
بدون مترون بانجام شده و غنایم بیشمار عاید دولت شده و قوت اهالی فرانس در کل ممالک بعیده مشهور
گردیده است و ناپلیون که یک سردار از دولت فرانس بود بعیت حوصله و قابلیت خود با سلاطین و وزرای دول
خارجه همسری بلکه برتری میجست و اهالی دول خارجه را آموخت که با وکلای جمهوریه فرانس بطریق
دوستی قدم گذارند و جمهوریه را اعلام کرد که سایر دول را که حکمران آنها سلاطین میباشند بچشم دشمنی
ننگرند **فصل چهارم در توجه ناپلیون به پاریس** بعد از غلبه ناپلیون بر اعادی و تسخیر قلعه جات و صلح
نمودن و مصالحه با اهالی آنجا عامه خلق پاریس طالب و خواهان او شدند و خواستن اهل پاریس ناپلیون را بر
خودشان معلوم شد عزم رفتن به پاریس بر خود لازم شمرد و خواست پیش از رفتن به پاریس خود یک شهر
را بستد که یکی از شهرهای منسوب رسانند و خود را در مجلس وزرای مختار و سفرای دول خارجه که در آنجا
مجتمع بودند حاضر سازد و سرخیل و بزرگ آن مجلس شود لهذا روانه مقصد شد لاکن بعد از حرکت از شهر
میلان وقایع و تفصیل جنگها و غنیمتها که بتصرف آورده و الواح و صور که کار استادان قدیم بود
بوکلای جمهوریه نوشت و امر کرد بیدق جهت گردند در یک طرف بیدق بخط جلی نوشت که
اهالی فرانس باید بسیار ممنون از مأموریت لشکر بسمت ایطالیا باشند و در طرف دیگر تعداد
جنگهای خود و اسامی جاهایی که بتصرف در آورده بود نوشت و فرا گیرد کشتی خود را که یک صد و
پنجاه هزار نفر اسیر و دستگیر شده و یک صد و هفتاد بیدق و ششصد عراده توپ صحرایی و چند بیگاه کشتی
و آلات پل سازی و نه کشتی که شصت و چهار توپ در او بود و نه کشتی کوچک که سی و دو توپ داشت

و سی و پنج کشتی کوچک جنگی بتصرف لشکریان آمده و ترسانیدن پادشاه سردینیه و وکلای جمهوریه
جنوه و پادشاه نیپل و پاپای روم و مجبور کردن آنها برای مصالحه و گفتگوی در این که امپراطور
نمسا را باید آورد که عهود مصالحه را موافق تکلیف خود معمول دارد و اتمام عهدنامه کل با امپراطور نمسا
در شهر کمپو فرمیو بانجام رسانیدن و آزاد کردن عامه خلق شهرهای مفصله که شهر بولونیه و شهر فراره و شهر مودنه و شهر
میرانده و شهر دمنو و قرال لمبردی و قرال بریشیه و شهر برمی و شهر منتیه و شهر لریمه و یکدیگر از ولایات
دول و شهر کمونیه و شهر مازنوه و قرال لنته و قرال نه و قرال کادوره و قرال بحر الجمی
و جزیره رسیده باشد و اسامی استادان شکلها و تصویرات منسکه و الواح که همه از دست و قلم نقاشان و مصوران
فرنگ و لوح سازان مشهور ایطالیا و روم که از قرار تفصیل است میکائیل انجلو کاد سنوطین
مال و زنیز کرجیو بالینو کرب رفیل لیانردو بعد از ترتیب این تفقدات بیدق مذبور با اخبار
جور که باز اسباب مرقوم برداشته به پای تخت فرانس رود و به وکلای جمهوریه نوشت که باید بیدق
و اسباب زینت دیوانخانه بزرگ جمهوریه شود موضع گوید با وجود این همه خرابیها که از ناپلیون با اهالی
رسید بواسطه قید آزادی که ناپلیون در مصالحه نامه ذکر نمود همگی خود را آزاد کرده او میدانستند و در عرض
راه که بشهر راستاد میرفت در منزل شاهزاده کان قدیم منزل میکرد و مردم را تحریص میکرد
که در فکر نظام باشند و قوانین علم هندسه را موافق قاعده درباری مهندس که یکی از علمای بزرگ این
علم بود باید بموزند و نهری از رود خانه منشاء او که نزدیک شهر منشور بود جدا کرد و بشهر تشمیر برده
ناپلیون دو روز در شهر منشور ماند و بقانون نظام تعزیه جنرال مارش که از جنرالهای معظم فرانس
بود و در آن روزها وفات یافته بود برپا داشت و سنگی برای مزار ورجیل که یکی از شعرای مشهور
فرنگستان است ترتیب داد و پس از آن از آنجا نهضت نمود در عرض راه بصحرایی که اسم آن

ـارت بود رسیده و امکانی نبود که شاهزاده چرلس پادشاه پرقندی در تاریخ سنه ۱۷۴۶ عیسوی و
مطابق سنه ۱۱۶۰ هجری بعزم جنگ مخالف باعث گریبار در انگلند آمده و شکست فاحش خورده و خود در گریز شد
و از انجا عبور کرده شب را در شهر مورن که حوالی آن صحرا است بسر برده صبح روانه مقصد گردید در وقتی
که لشکر او شکست یافته بود با قراولان پیاده و سواره بحوالی کلیسای ... رسید در انجا جویای جنگ
شاهزاده چرلس شده و عدد لشکر او را استفسار نموده سرکرده حاضر بود عرض کرد که اردوی شاهزاده
در اینجا توقف داشت و حفظ العقبه از کوه و جنگل لشکر ولایت سوئس شبخون بر اردوی او زده بسیاری
از عسکر او را مقتول و شاهزاده نیز کشته شد و شصت هزار لشکر در دست از این سخن متاثر شده فریاد بر
آورد که این شاهزاده چرا بقدر احتیاط و عاری از تدبیرات عسکریه بود باید همه جوانب دیده
بان در دشت ملاحظه نمایند از انجا روانه شهر پاریس شد و در مجمع ایلچیان حاضر گردید آنچه بالیت با آنها
در میان آورد مقارن آنحال چاپاری از وکلای جمهوریه فرنس باحضار او رسید چون همیشه
خواهان آن مطلب بود متعلقات خود را در انجا گذاشته بچاپاری روانه شد خبر ورود او که بپاریس رسید
کارفرمایان دولت برای او از همه جهت تدارک دیده منزل او را در عمارتی از عمارات شاهی زینت
داده که ناپلیون در صلای عام بحضور آنها حاضر شود مستر تلرند وزیر دول خارجه بدیدن ناپلیون آمده
او را برداشته بحضور وکلای جمهوریه برد و در نهایت فصاحت فقرات چند اداکرد که از کمال اخلاق و دوستی
بزرگی ناپلیون اداکرده گفت بزرگی و جلال ناپلیون نباید مایه اضطراب شود و زود و اندیشی در خاطرات
او بسیار است که بغیر از خدمت دولت چیز دیگر اندیشد و مرا اعتقاد این است که بار روزی مجبور خواهیم شد
با اینکه ناپلیون را از گوشه راحت با التماس بیرون برده بزحمت اندازیم و خود در کمال راحت
با اهل مملکت بی روز کار کنند ... حضار مجلس منتظر بودند که ناپلیون چه خواهد گفت او نیز رو بکا

دولت کرده در مقام تعریف آنها و آزادی مردم برآمده مصالحه نامه که در شهر کمپوفورمیو بطریق ... بود در
نزد کارگزاران دولت جمهوریه گذاشت برشخص نام که یکی از کرسی نشینان بود در حق ناپلیون شرحی
بیان کرد که روزگار وجود شخصی را که نشان داد از قبل و بعد کارها باخبر و امور عجیبه از او بظهور
رسد برای خود ذخیره دارد و در نهایت تامل بعد از قرنها یکی را از آنکار میکند که نادره عصر شود آن
شخص قوی بود که روزگار از شدت امساک نگاه داشته و کنون بعرصه وجود آورد و بعد از آن هر یک
از کرسی نشینان بطریق خصوصیت مصافحه بجا آوردند ناپلیون بعد از انقضای مجلس بمنزل خود رفت
و مدتی در شهر پاریس توقف نمود در آن اوقات زنی نزد ناپلیون پیغام فرستاد که چند نفر اتفاق
کرده اند که شما را مسموم نمایند متوجه خود باشید ناپلیون آورنده پیغام را محبوس و خود با چند نفر از قضات
عدالت خانه بخانه آن زن رفت و همینکه داخل خانه شد آن زن را دیدند که چند زخم گلوله خورده
و مرده است دانستند که همان اشخاص که متعهد زهر دادن شده بودند او را بقتل رسانیده اند و در آن
روزها بعجلت در دست بود دانش که از ناپلیون بظهور میرسید او را در همگی از اصحاب حل و عقد علوم صنایع نام
نهادند و از بزرگان آن طایفه شمردند مورخ گوید که قرار چنان بود که باید اشخاصی که داخل جمعیت میشوند
برای ایشان از مرتبه سن حدی معین باشد و کسیکه کمتر از آن سن بود داخل وکلای جمعیت نمی
کردند ناپلیون چون ۲۹ ساله بود مخیر است این قاعده را منسوخ کند بلکه خود را از وکلای جمعیت
نشمارد اما در روز ۲۹ ماه جنیوری سنه ۱۷۹۸ عیسوی مطابق اول رجب سنه ۱۲۱۲ هجری بود بمن فرمود که بعد از این
ماندن من در پاریس مصلحت نیست فضولی در دنیا نیست که باعث زیادتی اسم و رسم و ترقی من باشد زیرا
که حال پیدا کرده ام بسبب بیکار ماندن بتدریج از نظرها دور خواهد شد و این مخروبه فرنگستان هم
آنقدر قابل نیست که توان رسم تمام حاصل نمود باید ترک انجمله گفت و بشرق ممالک که در آنجا بتوان

تحصیل نام توان کرد رفت گفت تو و لانش و سلکاوسکی هر سه دوست من هستید همراه خود بر می
دارم اول سواحل دریا را ملاحظه کنم هرگاه بردن لشکر بجانب انگلستان متعذر باشد برای اینکه بنیان دولت
انگلیس را خراب کنم بمصر خواهم رفت مورخ گوید ناپلیون همیشه در نظر داشت که اسم سلاطین سلف
که عجیب بودند از صفحه روزگار محو کند هرگاه قیصر اول پنجاه دفعه جنگ کرد او میخواست صد دفعه جنگ
کند اگر اسکندر میخواست عزم دیدن ایمل امان که یکی از معابد مصر بود کند او میخواست که برای
پیدا کردن سرچشمه رود نیل که تا حال کسی ندیده حرکت نماید بالجمله مورخ گوید که ناپلیون و دو نفر دیگر که
سابق مذکور شد برداشته بقدر دو هفته مجموع سواحل دریا را گردش نموده مراجعت کرد من پرسیدم
که لشکر کشی بجانب انگلیس می شود برد فرمود بسیار مشکل است و حالا من مباشر این امر نخواهم شد از سخن
او چنان فهمیدم که حکماً بمصر خواهد رفت لعبد از ورود به پاریس بتعجیل تمام تدارکات سفر مصر و رود نیل
کوشید و پیش از حرکت از شهر سرداری تعیین که ببهانه ملاحظه سرحد دریای لونت بطرف جزیره
مالطه برود و در آن باب کارفرمایان دولت اول مصلحت ندانستند و در آخر چون دیدند که ناپلیون
اصرار دارد و هرگاه آنجا را مسخر نکنند رفتن بمصر مشکل است حکم نوشتند که باید ناپلیون آنجا را بلا تصرف
آورد و اهمال نکنند و برای تدارکات میان فرنگ تقریب شش صد هزار تومان است باو دادند
داد و به بندر تولان جهت تدارکات جهازات جنگی فرستاد در دوازدهم ماه اپریل سنه ۱۷۹۸ که اواخر
سنه ۱۲۱۲ هجری باشد سپهسالاری عساکر دریا و خشکی که مامور شده بودند از وکلای جمهوریه بناپلیون تفویض
شد مورخ گوید از او سؤال کردم که چند وقت سپهسالار در مصر توقف خواهد کرد گفت شش سال این
امر بسته بتقدیر است منظور این است که مصر را آباد کنم و از مرد و زن از هر قسم صاحب منصب با خود
خود هم ببرم حال سن من ۲۹ است هرگاه شش سال بمانم و عمرم بسی و پنج سال برسد کارها بر وفق خواهش

بگذرد از آنجا

بگذرد از آنجا بهندوستان خواهم رفت ما دو نفر یعنی با جدی حتی عیال خود شرح دهی دفتر مورد کتابهای
خوب در علم و صنایع و تجدید بلاد و تواریخ و اشعار و از علوم توپخانه و قورخانه و تسخیر قلعه و لشکر و غیره از هر
مقوله در باب دین و مذهب همراه بردار قبل از حرکت از شهر پاریس روزی همراه ناپلیون بدار الانشا رفتم
که دستور العمل احکام و نوشتجات سفر مصر را به منشیان املا کنند در حجب چون متفکر بود خواستم او را
بسخن آورم سؤال کردم که آیا راضی هستید که از فرنس بیرون روید گفت منتهای خرسندی دارم چرا که
اکابر جمهوریه طالب من هستند و در فکر تضییع من میباشند باید آنها را استیصال ساخته پادشاهی
اقدام کنم **فصل پنجم در توجه ناپلیون بمصر** قبل از بیرون رفتن از شهر حکم بعساکر متوقف در بندر برسل
نوشت که بر جهازات جنگی نشسته به بندر تولان روند و سایر عساکر رو بجانب و به حرکت آیند در اول ماه مئی
سنه ۱۲۱۲ هجری جناب ناپلیون از پاریس حرکت نموده بچهار روزه وارد بندر تولان شد در آنجا که مدت
امر رو نیایید بمجمل گذشت چرا که اهالی انگلیس مشغول کار و تدارکات بودند و لارد نلسن که سردار جهازات
انگلیس بود مامور کرده بودند که از روی دریا میانه جزیره مالطه و سسیل پیش روی کشتیهای فرنس را بگیرد
از آنجهت تعجیل در حرکت داشت و باد مراد در آن روزها نمی وزید و باد مخالف شدت داشت ده روز در بندر
تولان توقف و مشغول بار کردن وقایع اوضاع جهازات جنگی شده و در ۱۲ جوزا سنه ۱۲۱۳ هجری
ناپلیون با جهازات جنگی از آنجا روانه شد از اتفاقات یکی از جهازات جنگی بر ربطه سنگینی بگل نشست
چون زود بیرون آوردند آسیبی نرسید بجهت رسیدن کشتیهای کوچک که عقب مانده بود دو
روز هم در عرض راه توقف و بعد از آن بتعجیل تمام روانه شده و به ۹ بجوار جزیره مالطه رسیدند
چون قبل از ورود او سلاطین فرنگستان آدم فرستاده اهل آنجا را متحرک شده بودند اگرچه
منتظر بری نشد لاکن نظر به بعضی اختلافات چند تیر گلوله توپ از طرفین انداخته شد ناپلیون از این

عمل متغیر شد جنرال برغور حکم کرد که از جانب غربی جزیره بجنگ رفته بجزو یورش بردارند جنرال مذبور
حکم او در بعضی مواضع فطرا و بعمل آورده بعد از دو روز جزیره مالطه و قلعه آنرا بیع کرد و انتقال یافت بجهت
آنست که اهالی جزیره و جماعت بعضی نایب مذهب بادو رابطه داشتند و آن دو روز جهت برای این بود
که اهالی مالطه منسوب بملة پاپ بوده بودند و این اشخاص جماعتی بودند که جهاد در با مسلمین واجب میدانستند
همیشه با رومیان جنگ می نمودند و از آنها اسیری گرفتند و در کشتیهای جنگی خود بزنجیر کرده نگاه میداشتند
و در دعوا از زنجیر آنها را برداشته بپارو کشی کشتی مشغول میساختند و بهر ولایت از روی آب تردد
میکردند و در آن اوقات در جزیره مالطه بودند والا چنان جزیره محکمی که اطرافش بقلعه های محکم مضبوط
است ممکن نمی شد بقهر و غلبه گرفته شود ناپلیون خود در مجموعی جزیره بعضی گفته بود که پیش از آن که
از بندر تولان حرکت کنم یقین داشتم که مالطه تصرف من خواهد آمد بعد از تصرف ناپلیون مالطه را
دید که جمع کثیری از عثمانلو در کشتیهای خود زنجیر کرده فوراً حکم بآزادی آنها نمود و آن قاعده را
موقوف داشت چون داخل مالطه شد چند دفعه بباغ بزرگ آنجا رفت و باغ مملو از درخت نارنج و لیمو
و اقسام میوه جات بود و همراهان ناپلیون از آن باغ متلذذ شدند بعد از آنکه دستورالعمل حکومت و نگاهداری
مالطه را الحاق کرد در دویم سرطان از مالطه بکشتی نشسته روانه مصر شد جمعی از طایفه سپاهی را همراه خود
برد و در عوض ... بهر یک فرانخزال از نظام منصب عطا کرد در شب ... سرطان از جوانب جهازات
انگلیس که سردار آنها لارد نلسن بود گذشت و او نداشت مورخ گوید لارد نلسن در بندر شهر سیسیل
خبردار شد و یقین کرد که ناپلیون مالطه را تسخیر نموده از آنجا باسکندریه رفته است و تصور کرد
که در عوض ... او در خواهد بود بطرف مالطه رفته همان روز ناپلیون از مالطه حرکت کرد او نیز از بندر
... رو به ... رفته دو روز قبل از ورود ناپلیون به بندر اسکندریه رسید کیفیت ناپلیون با ...

نوشته است که لارد نلسن از دولت انگلیس مأمور شده که در دریا ... کشتیهای فرانس رساند و نگذارد دشمن
مصر روم ... جزیره کارسکه و پروانش ور سپانیول ... آن ... بود از اتفاقات ... طوفان
روی داده و شکست بعضی کشتیهای او رسید بخصوص کشتی که خودش در او بود دکلش شکست خود را
خود را به بندر ... که در جزیره سردینیه است رسانید تو دانست بجزیره ... لطرف کشتیهای خود را درست
کند همان شب که او در طوفان گرفت من با جهازات جنگی از بندر تولان حرکت کرده بجزیره مالطه
رفتم و لارد نلسن بخیال آنکه من هنوز حرکت نکرده ام با دو کشتی دیگر بطلب من رفت هر قدر تفحص کرد
مرا نیافت آخر به بندر ... نیپل روانه شد و در آنجا خبر شد که من مالطه را گرفتم و بطرف مصر خرام
از آنجا حرکت و سه روز قبل از ورود من بجوالی اسکندریه رسید در آنجا هم هرچه تفحص نمود آثاری
از من نیافت بطرف مغرب زمین عبور نموده از خبر نیافت و آب در کشتیهای او تمام شده مجبوراً
در جزیره سیسیل لنگر اقامت انداخته از آنجا آب برداشته بسمت ... که ...
روانه گردید عاقبت خبر بار رسید که یکماه است من داخل مصر شده ام و وقتی وارد شد کشتیهای
فرانس در بندر ابوقیر بخاطر جمعی لنگر انداخته بکار خود مشغول بودند مورخ گوید در آن سفر دریا از بندر
تولان الی بندر اسکندریه اغلب اوقات ناپلیون دو ساعت قبل از ظهر از خواب بیدار می شد
و در ... که کشتی بزرگ و بقدر یک شهر جمعیت در آن بود و اکثر از مردمان بزرگ کار افتاده بودند
و در آن شهر که در روی دریا ... بود ناپلیون هر شب چند نفر به ... دعوت میکرد که در خدمت
ایشان شام و نهار صرف نمایند بغیر از آنها چند نفر صاحب منصب دایم در سر سفره موعود بودند هر وقت
هوا خوش بود بالای کشتی میرفت و تماشای دریا و سواحل مینمود روزی در دریای ... هنگام
غروب در بالای کشتی گردش میرفتم و تماشای دریا مینمودم چنان بنظرم آمد که کوههای الپ که در ...

ایطالیا واقع است پنداشت فوراً معروض کردم بسیار خندیدند و بنای شوخی گذارد و او مرا بر دوش سرداران کشتی‌های
جنگی بود طلبید سردار مذبور دو رهن خود را برداشته بالای کشتی آمد بعد از ملاحظه عرض کرد که حدس
او صحیح است متفقاً عرض کردند شما را در اینجا می بینیم گفت من نمیتوانم زبان ایطالیا را بدون انقلاب
خاطر ملاحظه کنم بعلت آنکه در آن اثنا که بخت یاری من کرد و عساکر فرانس که ابو الجمیع من بود بهر جا بردم
مظفر و منصور شدم حال آن ایام گذشت و این است مشرق زمین که مرا کار خطرناک که عبارت
از تسخیر مصر و رخنه بدولت انگلیس است باید ملاحظه قلعه کوه های مشرق زمین را بنمائیم که از آنجا
با عانت لشکر فرانس بر آنها نیز مثل ایطالیا غلبه خواهم کرد مورخ گوید از روی دریا خوشی
نامعلوم این بود که بعد از صرف شام سه چهار نفر از سرکرده گان را امر میفرمود که بحثی و گفتگوئی
در خصوص میان آورند و سه چهار نفر دیگر را امر مینمود که در مخالفت آنها بمقام بحث در آیند
و خود گوش فرا میداد و گاهی خود مسئله طرح میکرد و امر مینمود که چند نفر در نفی آن مطلب گفتگو نمایند
ملاحظه میکرد که هر کدام چه مایه و پایه دارند و مرتبه علم هر یک را می سنجید و کاری که با آنها سزاوار
میدانست رجوع میکرد و همیشه مسائل علمیه طرح میکرد و طرف اشخاصی را منظور می نمود که
مسئله مجهول الثبوت را در آن معلوم می نمودند و دوست میداشت که یکی برای اثبات
مدعای خود اعم از حق یا باطل جهد و کوشش کند و اکثر مسائل را بعد از گفتگو با امور سلطنت و قوانین
دولت و مملکت و امور جنگ و لشکرکشی راجع می نمود از آنجمله روزی مسئله طرح کرد که آیا
در ستاره های آسمان مخلوق هست و آبادانی دارد روز دیگر پرسید عمر دنیا چه قدر است و اول
خلقت چه وقت بوده و نیز سؤال میکرد که آیا احتمال میرود که این زمین روزی باب
و آتش خراب شود وقت دیگر از صدق و کذب عالم ارواح سؤال مینمود و چگونگی تعبیر است

خواب را

خواب را سؤال کرده و منظورش از گفتگوی خواب چون بمصر رفت منجر بگفتگوی کیفیت احوال حضرت
یوسف علیه السلام رساند بعد از آنکه از صحبت و گفتگوی مسائل فارغ می شد از شکست و خرابی ممالک شرقیه
سخن بمیان می آورد و میگفت چندین دفعه خاک آن ولایت خوش آب و هوا بجز نا اهل آنجا تر شده و خرابی
آن بنهایت رسیده است و در هر سفری بخصوص آن سفر دریا پسر دلجوئی لشکر بحری و بری
میکرد اگر اتفاق از اهل کشتی و لشکر یکی در عالم مستی یا هوشیاری بدریا می افتاد اهتمام داشت
او را زنده بیرون آورد چند روز قبل از آنکه به بندر اسکندریه برسیم اعلام نامه نوشت و چندین
نسخه بر داشت و در میان ابو الجمیع خود منتشر ساخت و خطاب می نمود که ای عموم صالدات تسخیر مملکتی را
در نظر گرفته اید که منافع آن در باب تجارت و تربیت و ترقی تمام حد و نهایت است و این صدمه
که حال شما بانگلیس در نظر دارید خوب و درست از پیش خواهید برد با آنها نتوانسته جنگ اقدام و مبادرت
از ایشان را در جنگ مستاصل نموده استیلا یابید و بعد از آن دیگر شربت مرگ با ایشان بچشانید همینکه
بخاک مصر داخل شدیم باید منازل چند بتعجیل طی نمائیم و چندین جا جنگ کنیم و در هر کار عاقبت
بخیر گردیم چرا که تائیدات جناب باری تعالی همراه ماست رؤسای طائفه مملوک را که تمام اقدام
و حال متوطن و آزادند و تا حال التصمیم قلب اهالی انگلیس را حمایت کرده بتجارت نشسته در ولایت مصر
تجارت اهل انگلیس بهتر رواج بهم رسانده و بر خلاف تجار ما بسبب اخذ گمرک بدرفتاری نمودند
و بر ساکنین سواحل رود نیل ظلم و تعدی مینمودند حال امیدوارم که چند روز بعد از ورود ما همگی
آنها مغرت بخاک هلاک بکشند و این اهالی مصر که حال برای غلبه آنها میرویم همگی مسلمان میباشند
و شریعت دین محمدی صلعم عبادت مینمایند و در اصول دین آنها لا اله الا الله محمد رسول الله است تمام
را لازم است که آنها را از پیروی نمودن این دین منع ننمایید و بر مفتی و افندی و پیشنماز آنها بسیار

احترام نمایند چنانچه بزرگان دین موسی ع و سایر ادیان حرکت می کنند و آداب شرایع دینیهٔ آنها را
که در قرآن امر شده تمام نیز وسعت دهید چنانچه با داب دین موسی و عیسی ع وسعت میدهید و مکرر خوانده اند
و شنیده اید که در ایام قدیم که اهالی یونان و روم بر همه عالم مسلط بودند مجموع ادیان و مذهب را
بجهت پیشرفت امور مرعی مینمودند حال که ما بمملکت مصر رفته ایم و عادات ما سوای رفتار و عادات اهالی
آنجاست خصوصاً در باب جماعت اناثیه که در آن خصوص کمال حسد زیادی می ورزند و نمیخواهند که دیگران
از چهار دیوار حصار خود بیرون روند و نامحرمان روی آنها را ببینند یا تکلم نمایند لهذا لازم است
که تا با تمام رفتار آنها نشوید غارت که در آن اولایت چند نفر غارت کنند موجب دولت نمیشود
لاکن دو ضرر دارد یکی آنکه اهل ولایت بی نصیحت و محتاج می شوند و منفعت از آنها حاصل نمیتوان کرد
دیگر آنکه غارت کننده در عالم بدنام میگردد و بر تر از همه دوستی اهل آن ولایت بدشمنی مبدل
مینماید و اول این شهری که وارد می شویم شهری است که آنرا اسکندر اعظم بنا نهاده است
در هر قدم چیزهای عظیم بنظر ما خواهد آمد مورخ گوید وقتیکه این اعلان نامه در میان عسکر منتشر
گردید و بعضی از نصایح ناپلیون مستحضر شدند هر چه در نظر داشتند که بعد از ورود بخاک مصر عمل
آورند ترک آن گفتند اومرل بروئیس بزرگ جهازات جنگی فرانس مادام سفر دریا بسیار مضطرب
بود و هر وقت از جهازات جنگی انگلیس خبرهای مختلف میرسید اضطرابش زیاد میگشت
و من باو دوست بودم اعتبار بر رفتار و کردار من می نمود و مکنونات ضمیر خود را بمن میگفت تشویش او
از این بود که مبادا جهازات جنگی ما را خوب مهیا نموده اند مستحکم تر هستند با کشتی انگلیس تاب نمی
آورد و هرگاه جنگ روی دریا واقع شود من از عهده نمی توانم بر آمد اکنون خداوند عالم لطف فرموده
مقدر کرده است که کشتیهای انگلیس در این سفر ما را در روی دریا ملاقات نکنند از گفتگوی او معلوم

کاژنرال

می شد که آن مصیبت که بعد اتفاق می افتاد قبل از وقت بنظر می آورد و میدانست که بعد از این جهازات
جنگی انگلیس جهازات جنگی ناپلیون را بالمره خراب و مستاصل خواهد ساخت چنانچه در مقام خود ذکر خواهد شد
مورخ گوید روز دوم سرطان سنه ۱۲۱۳ هجری ناپلیون با جهازات جنگی بحوالی اسکندریه رسید اومرل
بروئیس را حکم کرد که کشتی کوچکی فرستاده قنسول دولت فرانس را که در اسکندریه بود آورده
بناپلیون عرض کرد که لارد نلسن چند روز قبل از این وارد و در بندر اسکندریه لنگر انداخته کشتی طلب بالیوز
انگلیس فرستاده او را برده وقتیکه بالیوز رسیده تحقیق احوال شما کرده بدون مکث لنگر کشیده
ما بین مشرق و شمال روانه شد چنان تصور کرده که ناپلیون در اسکندریه است ولیکن این بود
که ناپلیون چهار روز قبل از آنکه او از بندر سیسیلیه روانه شد او از بندر مالطه روانه شده است بالیوز انگلیس
با و گفته که ناپلیون تو را فریب داده است جای دیگر در نظر داشت اسکندریه شهرت داده و لارد نلسن
از قول او چنان فهمید که ناپلیون در سمت مملکت سیریه یعنی شام رفته و از آنجا بهندوستان خواهد رفت بجهال
ما بین مشرق و شمال روانه شد و بسمت مذکور رفت این خطای او دوباره نصیب کشتیهای فرانس رسید
ناپلیون وقتیکه این احوالات را از قنسول فرانس شنید مصمم شد که بدون فرصت جنگی برود اومرل بروئیس
اظهار کرد که دریا تلاطم دارد و سواحل دریا سنگلاخ است احتمال ضرر کلی میرود و از آب رفتن بسواحل
دریا علم نداریم امروز مهلت باشد ان شاء الله فردا که آب آرام می شود از هر جاه که سواحل دریا امتحان عمق
و عدم عمق آب دریا مشخص نموده بخاطر جمعی و فراغت لشکر را پیاده کنیم ناپلیون اقوال او را گوش
داده بتغیر تمام جواب داد که ما وقت و تضیع نداریم شاید طالع زیاده از سه روز بما فرصت ندهد هرگاه
کلام او منظور نظر خود بود در این سه روز حاصل نکنیم اوقات بطالت می گذرد چون حسب است با
مجموع لشکر و کشتی بود اومرل نیز اطاعت کرده حکم داد که بطلبه و زورق های کوچک مهیا کرد

لشکر را بخشکی برند در شب ۱۲ سرطان سنه ۱۲۱۳ هجری یک ساعت از نصف شب گذشته در شرقی شهر اسکندریه
بخاک مصر داخل شد و ناپلیون دو ساعت بعد چند فوج از عساکر برداشته روانه شهر اسکندریه شد
در عرض راه اعراب بدوی از اطراف قیل و قال کردند و هر کس از افواج عقب میماند فوراً
اسیر کرده میبردند تا بجایی که لشکر فرانس گلوله توپ بآنها برسد نزدیک شهر رسیده بشجاعت هر چه
تمامتر پیش رفته جان پناه و بروج و باره شهر را متصرف شدند و در نهایت جلدی مجموع مشکلات
و موانع تسخیر قلعه را رفع نمودند جنرال با عساکر داخل شهر شد در این یورش اول خونی که ریخت
از زخم سر جنرال کلبر بود ناپلیون خلاف قانون مملکت داری نگذاشت شهر را غارت کنند
خود هم از کوچه تنگ میگذشت از پیش رو دو نفر مرد و زن از پنجره خانه با انداختن گلوله مشغول بودند
قراولان جنرال هر چه سعی کردند که آن زن و شوهر از حرکت قبیح خود شرم نمایند فایده نکرد آخر
الامر قراولان حکم داد که آنها را هدف گلوله ساختند و از آنجا بسلامت گذشت و در مقر
حکومت قرار یافت و شش روز بجهت نظم امور حکومت مانده جنرال دسی را با چهار هزار و پانصد نفر
مامور کرده بطرف شهر بده که در سر راه دمنهور واقع است روانه و این جنرال کمی (؟) ... که زحمت
بسیار متحمل شد و با وجود اخلاص ناپلیون شدت تشنگی و کمی آب و آذوقه چشم از اخلاص پوشید
شکایت آغاز کرد شرحی نوشته درخواست نمود که مرا زیاده از این در تعقیب مخاطره
نگذارند و بدون تاخیر مرا اذن سازند که پیش روم یا رخصت دهید معاودت نمایم بعلت
آنکه دهات جهل و خرابی آبادی ندارد در هر جا چاه آب و چشمه بوده همه را مخفی کرده‌اند اگر روزها
بعد از آنکه چند فرسخ راه طی میکنیم در نهایت تشنگی بمنزل میرسیم بغیر از آب تلخ و شور چیزی پیدا
نمیشود مورخ گوید با وجود اینهمه سختی که بلشکر او این کار روی داد باز نظام و ترتیب را بطاعت آنها

بکلی بود

بجایی بود که تاب میآوردند ناپلیون ملاحظه نمود که مجموع سرکردگان و عساکر در شکایت و بهمه
افتاده‌اند اندیشناک گشته نحو رفع دلتنگی آنها نمود

فصل ششم در وقایع ایام توقف در اسکندریه

هنگامیکه ناپلیون وارد اسکندریه شد زیاده از حد انقلاب در اوضاع شهر دید و ملاحظه نمود
اهالی اسکندریه ششصد هزار جمعیت داشته و در آن روزها زیاده از شش هزار نبودند و دیگر قبل از آنکه
داخل مصر شود شرحی باهالی مصر نوشت که من از جانب کارگذاران جمهوریه فرانس مامور شده‌ام
که بمصر آمده بزرگان آنجا را تنبیه نموده رؤسای مملوک را گوشمال دهم بعلت آنکه ایشان اختلال امور
تجارت اهل فرانس کرده اذیت بآنها رسانیده زیاده از قانون گمرک از آنها مطالبه کرده و زیاده با مروت
ندارم و قدم باین مملکت نگذارده‌ام که کاری خلاف قرآن که بر پیغمبر شما رسیده بر اوامر و نواهی
آن اعتراض کنم لهذا از شما که بزرگان مصر هستید توقع دارم که در خصوص تنبیه ایشان بمن امداد کنید
تا بنیان انقلاب و تعدی را از ولایت مصر برکنده سازم بالجمله چون جنرال ناپلیون باسکندریه وارد شد
برای تاکید اعلام نامه مذبور شرحی مجدداً باهالی مصر مرقوم داشت که ای اهالی مصر مردمان فتنه جو و هنگامه
طلب بشما خواهند گفت که ناپلیون بدین قصد حرکت کرده که روش این دین و طریقه آئین شما را منسوخ کند
هرگز قول آنها را مقبول ندارید و یقین کنید که محض استرداد حقوق شما از غاصبین حرکت کرده‌ام و آنها را
سیاست خواهم نمود و شما در نهایت آسایش خواهید گذرانید و بدانید که من بیشتر از مملوک احترام خدا
و پیغمبر و قرآن را منظور میدارم چه بنی نوع انسان در نظر خداوند عالم یکیست تفاوتی میان ایشان زیاده
عقل و علم و ادب است کم هر که اینها را دارد بر دیگران ترجیح دارد چگونه میشود طایفه طایفه را بد شمارند
و در صدد فسخ و نسخ دین و آئین ایشان برآیند توقع دارم که همه قضات و مشایخ و پیشوایان دین مبین
بعموم اهل مصر معلوم دارند که من خود و جمیع اهل فرانس از لشکر و غیره که با من همراه‌اند مسلمان حقیقی

وهر که در دین خود پایدار است ننگ می شماریم دیگر اینکه همیشه پاپای روم مردم را بدشمنی بین اسلام ترغیب
میکرد و تکلیف جهاد با مسلمین حلال است من او را چگونه شکست حاصل ساختم و سرتیپهای مالطه که همه اوقات
جان خود را در باب دین وقف قتال با مسلمین کرده بود چگونه دستیار ایشان را متفرق ساختم اینگونه عملهای
من دلیل است که مجموع بندکان خدا را خوب دوست میدارم هر که فضل و هنرش بیشتر و عجایب
خدا را بهتر می آورد و امورات دین خود را ملاحظه کند او را ترجیح بر سایرین خواهم داد بعد از
آنکه ناپلیون اعلام نامه مذبور را نوشت و بمصر فرستاد و جمیع امور اسکندریه را منتظم ساخت روز
۲۰ سرطان سنه ۱۲۱۳ هجری از اسکندریه بیرون آمده روانه مصر شد و در عرض راه در صحرائی که از دمنهور
نمک آب نایاب بود از دو عرب بعلة القتال اذیت بسیار بعسکر فرنس میرسید و اتفاق اگر
آب چاهی پیدا میکردند یا با ریگ پر کرده یا آب آنرا کثیف کرده بودند از نایابی آب عساکر
فرنس زحمت لاقبول ماننده برق از آنجا حرکت کردند و در شب اوّل حرکت از اسکندریه خبطی
برای لشکر روی داد که نزدیک بود جمیع لشکر هلاک برسند جمعی که در عقب لشکر از رکاب
ناپلیون میرفتند و اکثر ایشان بخواب بودند علی الغفله دو دفعه در میان جمعیت شلیک شد هر آن
تصور کرده که اکثر لشکر کشته شده است بعد از آنکه بتحقیق رسیدیم معلوم شد که فوج جنرال اوری
چون پیش قراول لشکر بودند در تاریکی شب ما را دشمن فرض کرده شلیک نموده یک از دلیلان
را هم زخمدار شده فوراً بهمه سرکرده کان عساکر خبر رسانیدند و نظام است با وجود دو دفعه
شلیک از جای خود حرکت نکرده بدستور میرفتند فردای آن شب ناپلیون وارد شهر دامنهور شدند
و در عمارت یکی از مشایخ آنجا منزل کردند اتفاق عمارت آن شیخ بعید البنا از بیرون عمارت بازیب
و زینت و با شکوه بنظر می آمد لاکن درون عمارت زیاده از حد بد وضع و ما یحتاج فقر که نه

دستعمل

دستعمل و شکسته بود چون ناپلیون میدانست آن شیخ با دولت است از اینجا تعجب نمود العبد چند می
که مرا یقینی حاصل شد از اوضاع تحقیق نمود شیخ بیان کرد من چون از عمارات روزتم خبر پادشاه مصر اوند
که شیخ چنین عمارت ساخته زبان آورد که شیخ صاحب دولت است و کسی فرستاد که باید چند هزار تومان توان
بدهی من در ازای جبر اجمال و زر ندیدم محبت که مالیات تعقیب مینمایند که از من گرفت از اینجهه وضع خود را
تغییر داده ام غدر در ندید عالم انش ماالله تعالی با این اخلاق غضب کنند بالجمله در آن اوقات روزی یکفوج از
از اعراب بدفع ناپلیون بخانه شیخ هجوم آوردند ناپلیون از پنجره عمارت نگاه میکرد دید از غیره آنها
متغیر شده بجوانان که حاضر بودند حکم داد که چند نفر از قراولهای من بروند و این مردم بیهوده را از اینجا دور کنند
اجودان بیزده نفر سواره و پیاده برداشته بمقابله آنها رفت اندک زد و برد اتفاق افتاد ناپلیون دید اجودان
و قراولان اندک تردید دارند و نمیدانست که بسبب فریاد بر آورد که پیش روید صدای او را شنیدند
باز فریاد بر آورد که تعجیل پیش روید و شلیک کنید چنان تصور نمود که صدای او را نمی شنوند و بتاخیر مینمایند
از اینمعنی متغیر شد بعد اجودان حمله برد بعد از قتال خردی اعراب فرار کردند و اجودان مراجعت نمود
جنرال هنوز متغیر بود فرمود دیر حرکت کردی معلوم است ترسیدی اجودان مایوس شده بمنزل
خود رفت چون جوانی بود که ناپلیون او را دوست میداشت بمن فرمود که او را از جانب من دلجوئی کن
دفعتاً اجودان را ملاقات کردم هر چه او را دلجوئی کردم آرام نگرفت بمن گفت جنرال فرمود که تو
ترسیدی من از شنیدن این حرف زنده نمیخواهم بود و از فرصت بگیرم اوّل من جان خود را فدا خواهم کرد
و بحرف خود وفا کرده در جنگ سمان اکری خود را بکشتن داد مورخ گوید در ۲۴ سرطان جنرال ناپلیون
وارد رحمانیه شد در ایام اسکندر برای معمور تجارت فرنگستان با اهل مشرق نهری که از رود نیل
برداشته بشهر اسکندریه برده است ابتدای نهر مذبور از همین مکان است جنرال ناپلیون دو روز در آنجا

توقف کرده روز سیم از آنجا حرکت نموده از کنار رود نیل روانه مصر شد و یک کشتی جنگی نیز از رود نیل روانه
کردند که همیشه در مقابل لشکر حرکت کند و هرگاه حادثه در عرض راه روی دهد لشکر امداد او و آن
امداد لشکر باشد اتفاقا باد شدیدی وزید و کشتی مذبور را پیشتر برد و لشکر عقب ماند که در آن محل
هشت بطلهٔ جنگی رومیان که از شهر مصر بطرف اسکندریه میرفت با او برخورده جنگ آغاز کردند
یکطرف آن بطلها و یکطرف اعراب و مملوک و یکطرف فلاحی که کنار رود را گرفته بودند و توپهای بزرگ
داشتند باران تیر کرده عرصه را بر اهل کشتی ناپلیون تنگ کردند ناپلیون آگاه گشت خود را بسرعت به
کشتی رساند چهار هزار نفر از مملوکین راه او را مسدود نمودند و او مردانه صفت بمحاربه اقدام کرده آنها را
منهدم کرد و دواب و شتر و غیره هر که در راه بوده همه را از پیش برداشته وقتی رسید که ترکان رومی
چند بطله از اهل کشتی گرفته و جمعیت ایشان را کشته و سر آنها را بلشکر فرنسیس نشان میدادند محض رسیدن
او همه فرار کردند و کشتی مذبور نجات یافت از آنجا گذشته چند مکان دیگر جنگ کرده بر همه فایق آمد
مراد بیک که بزرگ مملوک بود فرار کرده بمصر رفت در آن مقام جنگ عظیم روی داد اول در رحمنیه
دویم در خریر سیم در پرمید و در هر سه جنگ شکست فاحش بدشمن داد بعد از آن مانعی در تسخیر مصر ندید
تعجیل نمود که زود برسد در راه نیز اعلام نامه ببزرگان مصر و اهالی آنجا نوشت که دیروز طوایف
مملوک را منهدم ساختم اکثری کشته و بعضی زخمدار و برخی فرار نمودند لشکر بتعاقب آنها فرستادم
حال هر چه کشتی و بطله در کنار دریا تصرف نمادت همه را زود بفرستید و چند نفر از معتمدان (معتبران) روانه
نمایید که از وضع و آیین خبردار شوم و برای همراهان ما سیورسات از قبیل گوشت و نان و کاه و علف
و جو حاضر نمایید و نیز باهالی آنجا نوشت که ای اهل مصر از رفتار شما بسیار خوشنودم که تا حال بر دشمنی
من اقدام نکرده اید و من محض از برای این آمده ام که نسل مملوک را از صفحهٔ این ولایت محو نمایم و گذر

اینولایت

اینولایت را از شر ظالم محافظت نمایم هر آنکس از آمدن ما ترسیده خوف را از خود بردارد و هر کس
فرار کرده خاطر جمع باشد بوطن خود مراجعت کند و مردم مثل سابق در مساجد بلوازم عبادت دین
خود مشغول و هرگز از مال و عیال خود تشویش نکنند بخصوص در باب دین غرّای محمّدی صلعم
که من احترام آن بزرگوار و دین و آیین او را پاس داشته و دارم بعد از آنکه شهر را در
تصرف شوم اشخاص معتبر از اهل مصر تعیین خواهم نمود که داروغه شهر باشند و دیوانخانه ترتیب خواهم داد
که اصحاب آن هفت نفر باشند شش نفر از آنها دایم الاوقات نزد امیری که تعیین خواهم کرد باید
حاضر باشند و چهار نفر از آن بداد رسی اختلاف عموم و اهل شهر مشغول شوند دیگر قبل از ورود
بمصر شرحی بپاشای مصر نوشت که منظور جمهوریه فرنسیس از گرفتن ولایت مصر این است که وجود
رؤسای مملوک را بالمرّه از صفحه مملکت نابود کنند چرا که آن نابکاران یکدفعه خیره بسلطان روم
نموده بعد از آن بدشمنی اهل فرنسیس اقدام نمودند حال دولت فرنسیس با جماعت عساکر خود صاحب
فرنسیس شد و شما که از جانب سلطان روم پاشای مصر بودید خاطر جمع دارید که پاشای سلطان روم و ولایات
شما را از شر خاصمین محافظت خواهم نمود توقع دارم که بسلطان روم معروض دارید و او را معتقد سازید
که من مطلق ضرر بدولت او نخواهم رسانید مالیات بطریقیکه پیش مهسازی می شد مهسازی خواهم نمود
جنرال ناپلیون در پنجم اسد سنه ۱۲۱۳ هجری با عساکر خود با کمال اجلال داخل شهر مصر شد حکم داد که بر
اهل و عیال مملوکین که خود در خارج بجنگ عساکر فرنسیس مشغول بودند احدی بی احترامی نکند
بخصوص زوجه مراد بیک که سرخیل آنهاست و دو روز بعد از ورود بوجهی ایجاد آنکه پسر زن
ناپلیون بود با جمعی جهت پرسش احوال زوجه مراد بیک فرستاد زن مذبور در خانه نشسته با پسری
ناپلیون را تنها با اندرون طلبید و قریب پنجاه شصت نفر کنیز و غلام در برابر او ایستاده از هر

پنجاه سال گذشته حسن و ملاحتی که مناسب عمر او بود در دست حکم داد که قهوه و شیرینی در ظروف
مرغوب بجهت اجودان آوردند بعد از آن انگشتر الماس که هزار لویث قیمه آن بود از انگشت بیرون
آورده بجوان تعارف داد و چند دستمال از جنرال اعظم گرد و همه که بدرجه قبول مقبول شد
جنرال اعظم چهار روز بعد از ورود جوان اجودان را با نوشتجات و احکام باسکندریه فرستاد
که جنرال کلبر بود از اوضاع مصر استفسار نماید و نوشت که در مصر وجه نقد کم داریم لاکن برنج و جو
و گندم فراوان است هر چه تجار نزد تجارت همه را جمع آوری کنید و بمصر فرستید که
در عوض برنج و گندم داده خواهد شد جوان اجودان برگشته با پانزده نفر دیگر بطلبه نشسته روانه
اسکندریه شد در عرض راه از شدت باد بطلبه او بطرف رفت در آنجا او و پانزده نفر را بقتل
رسانیدند بعد از یکماه معلوم شد که در چه مکان او را بقتل رسانیده اند ناپلیون بدقت تمام رسید
محقق شد که آنها را در جزیره الکم از عرب جات پیاده ساختند فی الفور جنرال لانث را حکم داد
که پانصد نفر صالدات برداشته روانه مکان مذبور شده تمامت اهل آن قریه را با خانه و مکنه بسوزانند
و شیخی که بفتوی او این عمل شده بود نزد ناپلیون زنده دستگیر فرستند و اموال آنها را بغارت برند
و در موا اعلام نامه نوشته بمجموع دهات نوشتند که هر جا یکی از اهل فرنس بقتل رسد پاداش
عمل او این خواهد بود جنرال مذبور بموجب حکم معمول داشت آن قریه را عالیها سافلها نمود ناپلیون
بعد از استحکام این نوع امورات بدین فکر افتاد که امور بکرد رعیت منتظم کند چون مدتها تسخیر
ولایت مصر منظور او بود لهذا در چند هفته مرتبه از اوضاع آن ولایت آگاهی بهم رسانید که گویا ده سال
در آنجا اوقات گذرانیده اولاً حکم صادر شد که در مسجدها و معبدها قدر عدد و قوانین دین محمدی را
جاری سازند خاصه احتساب جماعت نسوان رسم امورات دونند و سایر آداب شریعت اسلامیه معمول دارند

و اهل

و اهل مصر با پادرین دایره بیرون نگذارند و نهایت احترام از شریعت مطهره منظور دارند بعد از
صدور این فرمایشات که احدی را قدرت خلاف آن نبود مجموع اهل شهر و افراد لشکر
بطریقی با نوس یکدیگر شدند که چند روز بعد از آن اهل شهر اهل فرنس را بدون نفرت مأکولات
و مشروبات رده می دادند و با ایشان مأکول و مشروب استعمال می شد و در شغل و زحمت یکدیگر
امداد می نمودند ناپلیون دو روز بعد شرحی مبسوط ببرادر خود که در پاریس بود نوشت که در کاغذهای اخبار
گذارشات معارک و فتوحات که در مصر اتفاق افتاده خواهی دید بجهت آنها فرحی است که از اصل
شجره مفاخرت جیش منصور فرنس روئیده و از گردون گردان در گذشته بدانید که ولایت
مصر در باب عمل آوردن غله و برنج و اقسام سبزی آلات و گله و رمه بهترین ولایات روی زمین
است لاکن اهل مصر بالمره بسبع صفت متصف شده و از تربیت عاری هستند و من نمی توانم
اینقدر وجه تحصیل کنم که موجب لشکریان برسانم شما در حوالی شهر عمارتی برای من مهیا دارید که
بعد از دو ماه بپاریس مراجعت خواهم کرد و یکدسته رباب طرب و غیره و یکدسته بازیگر
و یکدسته رقاص و دویست هزار پیمانه برندی و چند نفر غالیه فروش و یکصد نفر فاحشه و دوری
دست با خرازی و بیست نفر جراح و سی نفر دواساز و ده نفر طبیب و چند نفر ریخته گر و نیز ده نفر
باغبان با اهل و عیال و بذر بقولات و ریاحین و سی هزار ذرع ماهوت آبی و کبود و مقداری کفش
صابون و روغن زیتون و مجموع زنان سپاه و صاحب منصبان که در مصر ند از پاریس طلب داشت
مورخ گوید از این احوالات معلوم می شود که منظور ناپلیون این بود که می خواهد قوانین فرنس را
در مصر جاری کند و از آن قلیل مدت که ناپلیون شمشیر خود را در نیام گذاشت و جنگ را موقوف
داشت در هر شهر و بلوکی که لشکر فرنس بود چنانی قرار داد که بساط تجارت از نو بگذارند و چند دیگر

چنان منافع کشور فرنس را منظور دارد که مفهوم نشود میخواهد منافع اهل مصر را مقطوع سازد
و در باطن میخواست که مجموع منصب و شغل و کار و خدمات با منفعت در دست اهل فرنس باشد و خود
چند روزی بامتحان کردن هر چیز و صحبت داشتن با شخاصی که از آنها می توانست احوالات
مصر را فهمید مشغول ساخته علم بهمه اوضاع آن ولایت حاصل نمود و بعد احکامی چند صادر
نمود حکم اول اینکه در هر بلوک از بلوکات مصر باید دیوانخانه باشد که در هر یک هفت نفر مرد
صاحب تمیز تعیین شوند که متوجه منافع آن بلوک شوند و هر کس عرضی داشته باشد بآنها بنویسد که
آنها زود معلوم کنند و نگذارند که منازعه و مرافعه و مخاصمه روی دهد و مقصرین را بسیاست
رسانند و هرگاه برای آنها امداد ضرور شود از حاکم آن بلوک که از اهل فرنس برقرار خواهد شد
بگیرند حکم دویم در هر بلوک یکنفر از آقایان مملکت چرکس باید مامور شود و او همیشه همراه حاکم
آن بلوک گردد و از اهل بلوک شصت نفر مرد مسلح باید در خدمت او حاضر باشد که بهر خدمت
لازم افتد تعیین کنند حکم سیم آنکه در هر بلوک یکنفر مباشر جداگانه تعیین شود که متوجهات دیوانی آن
بلوک را جمع آوری کند و هر قدر عمله برای اینکار لازم باشد نگاه دارد حکم چهارم آنکه مباشر
مذبور یک نفر تحویلدار از جانب دیوان در نزد خود نگاه دارد که احوالات او را بوزیر مالیات
بنویسد مورخ گوید در آن روزها که ناپلیون مشغول نظم ولایت بود از خارج نیز غفلت نداشت
جنرال دسی را مامور نموده بود که بطرف مصر علیا رود و مراد بیک را تعاقب کند و خود بعد از
آن چند فوج برداشته بتعاقب ابراهیم بیک که در جلال و قوت شریک مراد بیک بود شتافت
مجملا عساکر فرنس هر جا بخصم ملاقات میکرد مظفر و منصور رجعت میکرد و بعد از آنکه از قلع ماده فساد
اطمینان حاصل نمود بمصر مراجعت کرد هنگام ورود خبر رسید که لارد نلسن سردار لشکر بحری

انگلیس در بوغازهای ابوقیر مجموع کشتیهای جنگی و تجارتی فرنس را درهم شکست و در دریا غرق نمود
و لازمه جلادت و کوشش بعمل آورده و وقوع این قضیه ناپلیون را زیاده علت اغتشاش حواس او شد
مورخ گوید که کیفیت شکست لشکرهای فرنس اگر چه در تاریخ ناپلیون بتفصیل مذکور است لاکن
ناپلیون خود در سنت هلینه نقل نموده و بعد نوشته خواهد شد حکایتی شگفت که باعث حیرت
است این است که یکی از کشتیهای فرنس که بسیار بزرگ بود در هنگامه قتال آتش گرفته
یکی از کپیتانهای کشتی زخمدار بوده پسری ده ساله داشت عمله جات برای بیرون بردن
آن پسر بطلب او حاضر نموده هر چه سعی کردند که پسر را از کشتی بیرون آورند ممکن نشد گفت من
از پدر خود جدا نمی شوم و پدر را در نهایت مهربانی در آغوش کشید و در آن کشتی ماند تا غرق
شد این گونه اخبار برای ناپلیون متوالی میرسید و با وجود غیرت از این حادثه بسیار محزون و
متوهم شد و از سرزنش سایر جنرالها که برادر جنگی او بودند و سوختن کشتیها را فوت کار خود
می دانستند بغایت خشمناک گشته و میدانست که بعد از آن راه تردد فرنس مقطوع و امداد باو
نخواهد رسید و مراجعت او بفرنس میسر نخواهد شد مگر بذلت با دشمن مصالحه کند و بخفت مراجعت
نماید و از همه بدتر آن بود که دیگر مصر را نگاه نمی توان داشت سوختن کشتیها بد وقتی اتفاق
افتاد که منظور است کشتیها در جمع آوردن جمعیت و تدارکات از فرنس بجهة نگاهداشتن مصر روانه
نماید این امر واقع شد منظور ناپلیون این بود که اول مصر را مضبوط و مستحکم کرده بشهر تولان مراجعت نماید و کشتیها
را همراه برده لشکر و آذوقه و هر قسم اسباب بمصر فرستد بعد از آن مجموع کشتیهای جنگی فرنس
و کشتیهای سایر دولتها که با او دوست بودند در یکجا مجتمع ساخته با انگلستان رود و در این باب
شرحی بارکان جمهوریه نوشته و در دیوانخانه آنها ثبت نموده که باین شروط انشاالله بزودی

میتوانم در حضور حاکم انگلیس شوم و لاکن هرقدر که تدارک کشتی آنها زیادتر است تشویش بخاطر من میرسد
امیدوارم که تفوق ایشان را به برخی از تدبیرات سپاه که در آن مرتفع سازم مورخ گوید هنگامی منظور
ناپلیون این بود که بپاریس مراجعت کند و از آنجا بنای رفتن انگلیس را بوجه اکملی تدارک نماید و میگفت
که از این عزم من انگلیس لابدست که کشتی جنگی خود را برای محافظت از هر جانب جمع آوری کند پس از آن
در دریا و سرحد و بندر مصر نمیتواند کشتی بگذارد که لشکر بطرف مصر تعاقب نماید و در آنوقت از هر طرف مفتوح
میبود وقتی که تنها بود چنین خاطر او میگفت و من عرض میکردم که اگرچه این قضیه بسیار بداتفاق افتاد لاکن
شکر باید کرد که اگر در وقتی که در دریا این اتفاق نیفتاد هرگاه لارد نلسن در دریا با ما میرسید و تمام کشتیهای
ما را درهم میشکست و بالمره قطع امید شده بود حال اگرچه راه ما از فرنس منقطع است لاکن در مصر لشکر ما
مضبوط است اکنون برای ما لازم است که آرام صبر کنیم تا به بینیم کارکنان جمهور چه فکر از برای ما
خواهند کرد وقتی که این تقریرات را عرض کردم آهی کشیده فرمود یاد بر آور که کدام کارکنان و کدام
کارگذاران تو بر یاد ما خواهد رسید از مردمان مفسد و بدآئین یکجا جمع شده و برای پیشرفت کار خود
کشور را تقویت میکنند که شکل خود را [illegible] و ناکس باشند نیز من کسی بود که از همه امور آگاهم و هنیه برای رسم
رونق می کوششم از من تیز رسند و نمیخواهند که در آن مملکت بعوض تلف آیم قطع نظر از این مقدمه
میبینی که لشکر یکمرتبه در این روزها ناراضی و تنگ شده اند بعد از آنکه سرکرده کلان دو تعیین نمایند گفتند
که کارکنان با من بنظر تنفر [illegible] نمیخواهند و خرج دولت در آن زمان است که کارگذاران
برای پیشرفت کار در مردمان شایسته حسد برند و نگذارند که ایشان شایسته ترقی شوند و الا من که ناپلیون
بقوت عقل میتوانم که چاره این معرکه را بطور خوب نموده باشم مورخ گوید خیالات چندی که ناپلیون
بواسطه شکست کشتیهای فرنس خلجه کرده بود و باعث اغتشاش احوال او بود زود از دل بیرون کرده و بهمان

جلادت

جلادت خود رجوع کرده با افسوس تمام گفت ای اومرال برویز چه خبط بود که کردی و مردم جمعیت خود را بهلاکت
انداختی کاش زنده بود و این بد تدبیری تو بعد از این ضررها تجربه تازه برای تو حاصل میشد چنانچه برای من
حاصل شد ناپلیون اگرچه در ظاهر تقصیر او تمام گفته آن اومرال برویز وارد می آورد لاکن از جزیره سنت هلینه
وضع کیفیت دعوای رود نیل را بدین تفصیل نوشته است و دو اومرال دلبینیز بود که نایب اومرال برویز
بود سرکشی نموده میگوید اوقاتی که کشتیهای فرنس در بوغازهای ابوکر لنگر انداخته بجز شکنند مشغول بودند
لارد نلسن رو نمودند کشتی سبک بار فرستاد که کشتیهای فرنس را دیده در کنند و به چه طریق اقامت نموده اند
دو کشتی به بوغاز [illegible] رفته مجموع کشتیهای اومرال برویز دیده و از وضع آنها استحضار حاصل نموده مراجعت کرد
و خبر ملا برد نلسن در والارد [illegible] مشغول بودند [illegible] وقتی وارد گردید که اومرال برویز با صاحب منصبان بخوردن
طعام مشغول بودند و اکثر عمله کشتی با سکنه بیرون رفته بودند چون او را خبر دادند فوراً ببالای کشتی آمد دید
که کشتیهای انگلیس بادبانها گشوده بتعجیل می آیند در حال حکم داد که کشتیها حاضر جنگ شوند و بادبانهای
کشتی را بکشند و پهلوی توپها را خالی کرده جای توپها را محفوظ کنند و حال اتفاق افتاده بود که مجموع
کشتیها و پهلوی توپها از احمال و اثقال پر بود حتی در آن وقت که کشتی بزرگ بود و خود اومرال در آن بود و پهلوی
توپها مملو از خمرهای نفط و قیر و قطران و زفت بود و عمده دو کشتی بزرگ که رسم یک قدیر و دیگری کلادنیش
بود همین قدر فرصت کردند که جای توپهای یک پهلوی کشتی را خالی کرده حاضر جنگ شدند و پهلوی دیگر آن
دو کشتی که بطرف خشکی بود مملو از احمال و اثقال بود در وقت جنگ هرچه خواستند توپهای آن پهلو را
بنشانند ممکن نشد لارد نلسن ملاحظه کرد که قدر راست بعد از کشتی در حرکت است و یک توپ خالی میشود
متعجب گردیده کشتی فرستاد که سبب معلوم کند و عمده جهات کشتی فرنس در کنار بودند فرصت نکردند کشتی [illegible]
و اول جای نلسن تصور کرد که لارد نلسن تا دو ساعت از شب گذشته همین قدر کار کنند که به منزل [illegible] توپ میرسد

نزدیک صبح جهازهای جنگ خود را که درشت بعیت انگریز ونیز ده کشتی بزرگ که هر یک هفتاد توپ دارد و چهارده توپ
و باقی کشتی‌ها هنوز بادبان نشده کشتیهای خود را بطرف دشمن حرکت نمود در آن اثنای صدای توپ
از کشتیهای انگلیس بلند شد و فرصت وقوف نکرده آتش افروخت و مشغول گشت در این اثنا یازده کشتیهای
انگلیس در جزیره که در آن حوالی بود بر زمین خورده در جای خود ایستاده بود ادمرل دید که شب جنگ نخواهد شد
لارد نلسن از این ماجرا اندیشه بی طرفانه نداده هنگامه سو گرم کرد و از طرفین گلوله توپ مانند تگرگ
باریدن گرفت و دو ساعت از شب گذشته بعضی از عمله کشتی فرانس رسیده منظور لارد نلسن این بود که کشتیهای
فرانس را یک یک تنها مقابله کند باین علت حکم داد که هر یک از کشتیها که عقب لنگر انداخته کشتی
خود را بسوی منحرف و پهلوی آن از سمت لنگر کشتی فرانس نگاه بدارد چنانچه کلا این کشتی انگلیس بعد از دست
که تقوار جهلو کند نزدیک جزیره بگل نشست هر گاه قبل از آن دست ادمرل هر بسیاری کرده چند عراده توپ
از آن جزیره که نزده بود بلا شک آن کشتی را [illegible] گرفت و همچنین لارد نلسن حکم داد که قافله از عقب او روان شد
و خود را بتقوار [illegible] مشغول جنگ شدند از شدت تندی باد از قوز زیر گذر زدند و بجای پهلوی چپ
او رسیده و لنگر انداخت و بر پهلوی چپ کالکورت افتاده و مترصد بود که توپهای پهلوی او ضرر باو رسانند
دیده یک توپ هم نتوانست خالی کند جرات هم رسانده پهلو بپهلوی او گرده و چند سلک [illegible] کار
انداخت و هم چنین رنیت از جا حرکت کرده تعاقب قالیه رفت خود بجای ذی قوزیر رسانید و در پهلوی
آن لنگر انداخت نتوانست چاره کند چوب دکل او شکست و هم چنین آرین که کشتی دیگر انگلیس بعد از قرار
حکم مشی [illegible] کرد و لاکن بعلت از کشتیهای فرانس در این سو پیش آن در گرفت نتوانست برود
لابد میان دو کشتی که رسم یکی فونکلین و دیگری [illegible] بود لنگر انداخت و دو دقیقه که لارد نلسن
خود شش در آن بود در پهلوی کشتی فرانس که اسمش [illegible] ایستاده [illegible] که [illegible] کشتی دیگر در وسط کشتیهای

فرانس

فرانس بود تا کشتی هشتم آنها بجنگ گرفتند و ادمرل بروئز با کشتی دیگر مقابل آنها قرار گرفت و نایره حرب گدی
مشتعل شد که روی آب دریا از دود باروط تیره و تار گردید و یکی از کشتیهای انگلیس غرق شده چند
کشتی دیگر آنها از ضرب گلوله توپ فرانس تاره گرفتند در این حالت ناپلیون میدید از جنگ ادمرل
دلنیر تا [illegible] حکم ادمرل بروئز سو نموده ریسمان کشتیهای جمعی خود را ببرید و کشتیهای انگلیس حمله
ببرد لاکن [illegible] گشتی کوچک از کشتیهای انگلیس با تصرف می آورد لاکن ادمرل بروئز
معطل حکم شد یکتوپ هم خالی نکرد ادمرل برنزه مردانه مشغول جنگ شده یک کشتی انگلیس با کل
از شد و کشتی دیگر مشغول شد که او را نجات دهد نزدیک شد از پس [illegible] که دو کشتی بزرگ ادمرل
بروئز که یکی فرریر و دیگری کانکورش نام داشت از کار افتاده و از طرف انگلیس نیز دو کشتی بزرگ که یکی کالادن
و دیگر [illegible] بود حرکت شدند قلب صف کشتیهای فرانس تا زنفس [illegible] منقلب صف کشتیهای انگلیس
میرنت و چندان مضرت بآنها نرسانید بود و از کشتیهای انگلیس همین کشتی هفتاد و چهار توپ [illegible] مانده
جنگ تا صبح از طرفین البته گرم شد منظور لارد نلسن این بود که صبح زود ادمرل [illegible] بان کشتی
که [illegible] جمع او بود [illegible] لنگر انداخته بود حمله خواهد کرد و بسیار از بعضی تشویش از اتفاقات چهار ساعت از شب گذشته
ارنیت که کشتی بسیار بزرگ بود و ادمرل بروئز خود در آن کشتی بود آتش گرفت و این حادثه باعث فتح لشکر
انگلیس شد آتش آن کشتی بزرگ تقدیر ربع ساعت روی هوا درخشان گرفت که جنگ از طرفین موقوف
شد باوجود آن حادثه باز کشتی فرانس اندیشه نکرده شروع بجنگ نمود و تا ساعت ضعف شب آتش افشان مشغول
شدند تا دو ساعت از روز گذشته از طرفین خستگی ظاهر شد و تا چهار ساعت از روز گذشته نشد
گرم جنگ شدند و بسیار خسارت بطرفین میرسید و تا چهار ساعت بعد از ظهر بازجنگ میکردند تا اینکه
کشتیهای فرانس از کار افتاد و ادمرل [illegible] ریسمان کشتیهای خود را برید بطرف [illegible] رفت لارد نلسن گفت

چند ساعت بعد از آنکه کشتیهای فرنسه از کار افتاد کشتی من نیز بوضعی بیحرکت شده بود که بیدق کشتی فرنسه
همچنان در بالای کشتی در حرکت بود و من نمی توانستم نزدیک رفته بیدق را مالک شوم بخت لارد نلسن
او را صاحب فتح کرد و ناپلیون اعتقاد داشت این بود که در خرابی کشتیهای خبط از ادمرال بروئز شد
بعد از آن ادمرال [illegible] چرا که ناپلیون کشتیهای جنگ را بتعجیل تدارک دیده نواقص آنها را چنانکه لازم بود
بانجام نرسانید و مکرر ادمرال بروئز گفته بود که اینگونه کشتیهای ناقص در مقابل کشتیهای انگلیس تاب
مقاومت نخواهند آورد و در خصوص خرابی آنها نمی توان داد مورخ گوید بعضی از قول ناپلیون
بدیوانگان جمهوری نوشت در خصوص خرابی کشتیها و بی تقصیر بودن ادمرال بروئز نوشتم که ادمرال بروئز باین
سبب در ابوکر ماند که کشتیهای جنگی بسیار بزرگ بود و راه نداشت باسکندریه داخل شود مجبور گردید ماند
که وقت فرصت کارفیو رود در این بین لارد نلسن رسید و ادمرال فرصت نیافت و بناچار بنای
جنگ و جدال نهاد و لازم است که بدون تاخیر لشکر کشتی و سایر ضروریات بجهت مرمت کار ارسال
دارند بعد از اتمام مطلب نوشته بیابت سوء تظنر ناپلیون رسانیدم بعد از ملاحظه خندید و فرمود که
تا میخواهید ادمرال را بالمره بی تقصیر کشید و ترتیبی ندارد لهذا شرحی بمن فرمایش کرد که خبر اول آن
مشتمل بود بر گذاشتن لشکر کشتی و دشمن کشتی و بعد از آن گریز داده انطباع فرمایش کرد که من
جنرال کلبر را با جمعی از سرکردگان و مهندسین در مصالحه گذاشتم و از اسکندریه بشهر مصر روانه شدم در عرض
راه با ادمرال بروئز نوشتم و از او خواهش کردم که در ۲۴ ساعت باید کشتیهای جنگی را کلا در بندر
اسکندریه داخل نماید و هرگاه کشتی بزرگ بسیار بزرگ است بار آنها را از توپ و هر چه تعلق بلشکر دارد خالی
نموده کشتیها را سبک سازند و به بندر کارفیو قرار دهد و ادمرال چون در مکانی کشتیها را نگاه داشته بود
که سنگ و کوه پاره داشت و [illegible] چند کشتی در آنجا مفقود شده [illegible] تصور کرد که حمل و نقل آنها متعذر است لهذا

کشتیها را بابوکر برد باز چند نفر از مهندسین دیگر فرستادم که باو مدلل کردند که هرگاه قضیه برای او روی دهد از خشکی
برای او امداد نمی توان کرد و با او شرط کردند که هرگاه در آن دو سه روز در اسکندریه کشتی انگلیس بیابند باید ریسمان
کشتیها را بریده از جنگ احتراز نماید یا باسکندریه داخل شود و یا بکارفیو رود چون اعراب اطراف
اردوی مرا گرفته بودند تردد چاپار و قاصد ممکن نبود تا چند روز از اسکندریه و کشتیها خبر بمن نمیرسید
و فتحیکه فتوحات چند برای من روداد و راه عبور مفتوح شد چندین مراسله از ادمرال بمن رسید که بسیار
تعجب کردم که او می نویسد خود در ابوکر متوقفم باز بتعجیل باو نوشتم که یکساعت در آنجا نماند یا باسکندریه یا بکار
فیو روانه شود باز نوشت که چند فروند کشتی انگلیس آمده بود که جا و مکان مرا ملاحظه نمایند و من در تدارک
هستم که اگر لارد نلسن بیاید در ابوکر با او جنگ خواهم کرد از این خبر او وحشت زده شدم [illegible] را
فرستادم که ادمرال را از آنجا روانه کند و قبل از آنکه او رسیده بود کار از کار گذشته بود هرگاه ادمرال
در این حادثه کوتاهی کرد [illegible] گویا [illegible] قوت ما زیاد
شود با وجود این بار هر قدر نوایب عظیم بما رو دهد باید که ما دست از [illegible] کار نکشیم که بالمره [illegible]
نمرد مورخ گوید ناپلیون مانند کسی که مباشر کاری شده که مجموع لوازم آن را قبل از وقت مطلع بود و از این
حادثه عظیم که سوختن کشتیها باشد متغیرات چند برای [illegible] در خود ترتیب داد که نتیجه آن را بمرور
بعرصه ظهور آورد **فصل هفتم در بیان فتح شیخ اسکندریه و رفتار ناپلیون بدین اسلام** در آن اوقات شیخ
اسکندریه خیانتی کرده ناپلیون امر کرد که جنرال کلبر او را گرفته در کشتی محبوس سازد و بعد حکمی نوشت که چون
شیخ مذبور با وجود محبت من نسبت باو خیانت ورزید بایستی [illegible] هزار فرنک که قریب سی هزار تومان
است ترجمه [illegible] و اگر [illegible] خود در دو روز [illegible] نخواهد شیخ مذبور بمصرف [illegible] که زنجیر
[illegible] نماید هنگامی که وارد مصر شد باو گفتم که دیر یا زود تسلیم کن و جان خود را در عوض مال کنی [illegible] ده

سردار اعظم تو را برای عبرت دیگران بقتل خواهد رسانید بقول من معتقد نشد چون از خوشی احوال کلیوخ محبت
او در دل من جای گیر شده بود نمیخواستم کشته شود باو اصرار کردم که تو دولت بسیاری بعد از مردن
کار تو نخواهد آمد از مال خویش جان خود را خریداری کن از سه روز بعد خندیده جواب داد که هر گاه اجل
من رسیده باید کشته شوم هیچ چیز نمی تواند مرا حفظ کند چرا مال اندوخته خود را از دست بدهم بعد از اتمام
پیغام جنرال حکم کرد که او را گردن زدند و سرش را در کوچه و بازار مصر گردانیدند جار کشیدند که شیخ دسکیه
قسم خورده بود که مادام العمر بجمهوریه فرانس بصداقت خدمت نماید در این اوقات خلاف قسم او
ظاهر گشت و بثبوت رسید که در خفیه با بزرگان مملکت روابط داشت از این جهه سردار اعظم حکم بقتل او کرد
از من بعد هر که خاین باشد جزای او این خواهد بود چون در آن روز ها فی الجمله اختلاف مابین سردار اعظم و جنرال
کلبر اتفاق افتاده بود بعد از رفتن جنرال مذبور شرحی باین مضمون نوشت که تصور نفرمایید که من از راه خوف
است که لوازم کار خود را نمی نویسم و آنچه لازم است مطالبه نمایم این معنی بوده باشد که در هر جا باشم
تفاوت با حال من ندارد و در هر مکان که جان سپارم بشرطیکه عمر خود را صرف افتخار فرانس کرده
باشم خایف نخواهم بود در صورت باید عقب از من و آنها که در اطاعت من اند نمایید مکرر بشما عرض
کرده ام که خرابی کشتیهای فرانس قلوب عموم عساکر را پر از غضب و انتقام کشیدن نموده منتظر فرصتند
چرا که اهالی انکلیس علانیت کشتیهای فرانس را در هم شکست اگر در امر و نهی سپاه خطائی واقع شده از
این راه است که ایشان را ممانعت کرده ام و شما را مستحضر ساختم از این جهه مرا لازم است که هر چه ضرور و واجب
دارد عرض نمایم و صداقت من نسبت بشما بحدی است که نهایت آن را تصور نمی توان کرد ناپلیون در جواب
نوشت که ای جنرال بدانید که من نسبت بدوستی و صداقت شما را نسبت بخود میدانم و اتفاقات اسباب
بر اعمال و احوال و دوستی شما دارم و اندیشه ام از این است که فی الجمله تکدری مابین واقع شده باشد

چراکه م

چرا که مطلب مرا نیافته اند یعنی باعث اذیت خاطر من شده اگر از مصر جوار اگر فتنه و غیره که حاصل آید در پیش صحبت
مرتفع می شود و هرگاه کدورتی بر من عارض شود در سه ساعت البته برطرف می شود و یقین بدانید که محبت من
بیرون از حد و حساب بشما دارم و احوال شما را صحیح میدانم بدین دو مراسله کدورت طرفین بتدریج مرتفع شد
مورخین گویند ناپلیون احکام و دستور العمل بجنرال کلبر فرستاد که کشتیها را متوجه شود و تقید بعقد و
مرمت نماید و احتیاط کند که اگر کشتیها از شهر و نواحی اسکندریه از تفتیش روی ندهد بعد از آن
ناپلیون خاطر جمع مشغول امر جنگ و نظم قدرجات و ضبط مالیات و تعیین حکام ولایات و انضباط
دیوانخانه ها و پیشرفت تجارت و آموختن صنایع و قوانین تازه در شهر مصر بنا نهاد و روز عید مولود جناب
نبوی ص ناپلیون در خدمت شیخ ابابکر بعمل آوردن آداب روز عید مشغول گشت و دو نفر از جوانان مملوک
که یک ابراهیم و دیگری رستم بود بشیخ ابابکر بخشید و هرگز مسجد اسلام پای بگذارد مگر یکدفعه که بسبب آن بعد گوشته
خواهد شد و بهر جا که معتمدین مصر و سادات که دستار سبز بر سر داشتند او را دعوت می نمودند بمصاحبت
مرفقت و همیشه برای اصلاح کار خود دین و مذهب اسلام را تعظیم می نمود اعتقادش چنانچه بارها در خلوت
بمن میگفت دین بود که مخترع و مبدع جمیع ادیان و مذاهب خود از آن است و چون محافظت ادیان از
اسباب قوت مملکت داری است از این جهت با پس هر ملت بر بزرگت و سلطان مملکت لازم است ناپلیون
مادام توقف در مصر مثل مسلمانان رفتار میکرد و با علمای اسلام بطوری گفتگو می کرد که گویا مسلمان است
و میخواهد بدین اسلام در آید علمای مذبور معتقد افعال و اعمال او شده و می گفتند که قوت دین اسلام
ناپلیون را احاطه کرده و زود مسلمان خواهد شد و ناپلیون هر وقت از ده وقت که احکام باطراف
میفرستاد اهالی فرانس را بتعظیم دین اسلام ترغیب می نمود و برای خود یکدست لباس رومی ترتیب
داده بود روزی محض از برای شوخی بمن فرمود که بجهت اکل طعام بخوان حاضر شوم و مهمانان را با خود برده مشغول

خوردن طعام باشید و انتظار ما کشید و قدری که بر خوان حاضر آمد نشسته بودیم دیدیم ناگاه شخصی در لباس
عثمانلو نظر زر در میان درخت مجلس شد اول چنان تصور کردیم که از بزرگان انطاکیه است که به دیدن سردار
اعظم آمده همگی برخواستند بعد معلوم شد که ناپلیون است بی اختیار در خنده شدیم ناپلیون با کمال وقار
نشست لاکن رنگی تکدر نشسته بود که پیکینی عمامه و بالاپوش او در پنجه داشت و لباس خود بیرون آورده و بعد
مطلق نپوشید در اواسط شهر سنه ١٢١٣ هجری خواست که پاشای مصر عهد و میثاق نموده دوست شوند و در ظاهر او
خاطر جمع نمیکرد که حکومت این ولایت با تو خواهم داد و تو در زیر سلطان روم محافظت خواهیم کرد و در خفیه
به بزرگان دین و در علما ولایت میگفت که من میخواهم ولایت سلطان روم را از شرار پاک کنم و همیشه
میخواست پاشای خود را مشغول و منکوب کرده باشد لاکن با وقت کار وی حسن او بسیار بود میخواست استقلال
درست حاصل کند بعد از آن شروع امر نماید مورخ گوید ناپلیون مکرر به من میگفت که ما باید مطلق از اهل انقلابات
خاطر جمع نشویم و کارهای دولتی با اعتماد از امر شکر و دولت به هیچ وجه با ایشان رجوع نمائیم چرا که اعاظم و
اکابر این قوم که قبل از این کار و شغل در دست ایشان بود به سیاق دیگر رفتار می نمودند کنون اهل فرنس
غالب شدند و ایشان مغلوب هر کار و هر حرکت در حق ایشان به عمل آید از کذب و دروغ خود نمی کنند در بارهٔ دوم
فرنس در مقام استهزا و تمسخر می باشند و همواره چشم و گوش باطراف می دارند و منتظرند که دشمن
را خروج کند و دولت تقویت اهل فرنس و تدبیر خود مجموع را موقوف داشته اند با تبیه ام و از اهل فرنس دیده
بالاند در هر جا گذاشته ایم که خبردار باشند و لا اگر نه ورند امری واقع شود هر گاه کاری رو دهد مرا
در خفیه مطلع سازند با وجود این وضع باز در هر جا که جمعی از اینها می نشینند و هر گاه ملفوظ شوند
با یکدیگر در اشاره غیبت و مذمت از کار و نظام ما بر پا می کنند و در دفع ما اندیشه ها مینمایند انشاء الله
نزدیک وقت آن میرسد که مسلط شویم و قدرهای این قوم را با تمره دفع کنیم و مجموع اینها را از خرد و کلان بالکل

فرنس پایرم گویا اکثر امور را قبل از وقوع می دید چنانچه اجماع اهالی مصر در آن روزها واقع شد و دقت
ناپلیون در امورات با تمیز تنبه بود که قراولها تعین کرده که صبح و شام هنگام اذان و مناجات نزد موذنان
حاضر باشند و در حکم در اول ورود شده بود از عدم احتیاط سبب این قراول آن حکم را چند مرتبه فرا
موش کردند ناپلیون هم از بس مشغول انجام مهام بود از اجرای حکم مذبور غفلت نموده موذنان هم
غفلت قراولان را در یافت کرده در فراز گلدسته ها اذان و مناجات را با واز طغیان و یاغیگری
مبدل نمودند چونکه در اذان چند دفعه لا اله الا الله و الله اکبر و محمد رسول الله ص مکرر گفته می شود موذنین
در عوض با واز بلند می گفتند ایهاالناس وقت یاغیگری است فلان مسجد بیائید و در میدان فلان مشخص جمع
شوید و بر نواحی و بلوکات خبر برسانید که در روز معین باید طبل یاغیگری کوفت اسباب و اسلحه حرب
مهیا نمائید و در آخر اعلام کردند که سلطان روم فرمان داده که با دولت انگلیس و روس متفق شدم و از
دوستی جمهور فرنس دست کشیده بنای جنگ دارم تا هم طغیان و آشوب نمائید در اندرون شهر از گوشه
علما فاضل بود عموم اهل مصر مستعد طغیان و یاغیگری گردیدند در خلال این هنگامه روز [illegible] ربیع الثانی
سنه ١٢١٣ هجری در [illegible] هجوم عامه قرار دادند و روز بعد [illegible] از رو که گذشته توپچیها را آتش زدند و خبر به ناپلیون
رسید که اهالی شهر مجموع دکاکین و بازار ها را بسته و اسلحه حرب برخود ترتیب و هجوم بر سر اهل فرنس
میبرند دقیقه دیگر خبر رسید که جنرال دیبوی که حاکم و ساخلو شهر بود در کوچه بازو بین بقتل آوردند ناپلیون
در ساعت اسب طلبیده سوار شد و سی نفر از قراولان خود را برداشته روانه شد و هر مقام که منظره حرب
بود رفته قراولان و عساکر را دیده و مطمئن خاطر نموده با نهایت اطمینان دستورالعمل با اهل فرنس داد که
محافظت خود نمایند بجایی که از منزل میرفت مراتب یکنفر از قراولان در منزل گذاشت و فرمود که خوف
ممکن از آنجای که بجنس و جلالکه و نصرت و شمس نمی ناپلیون اعتقاد داشتم مطلق و واهمه نکرده منتظر مراجعت

اوبودم وقتیکه خانهٔ ناظر نظم مرا که در مقابل عمارت بود فتنه انگیزان محاصره کردند با برادر اطمینان اذیتم
داد خود در خانه نبود و بیاری بخت جنرال اعظم عمارت خود را بانقدر محافظت کرد که بعضی از اهل
شهر با بد دادو رسیدند جنرال اعظم بعد از آنکه همه جا را ملاحظه و دستورالعمل داد مراجعت کرده بمن
فرمود که آیا ترسیدی عرض کردم هرگز نمی ترسم و منتظر تمام بودم جنرال اعظم ساعتی آسوده گشت
و مشغول بخوردن نهار بود که خبر آوردند بعضی اعراب بدوی گرد آمده از باب نصرت و سعادت
اهل شهر هجوم آورده اند جنرال سلکانیکی را که اجودان جنرال بود امر فرمود که پانزده نفر از قراولان
بردارد و خود را بدروازه برساند و محافظین سوار از شر آنها امانت کند اجودان مذبور روانه شد
جنرال اسیر اظهار نمود که سلکانیکی زخمدار است هرگاه حکم بفرمائید من بعوض او میروم جنرال قبول
فرمود لاکن سلکانیکی رفته بود تا حتی بعد یکی از پانزده نفر قراول با سر و صورت خونین مراجعت کرده مذکور
ساخت که سلکانیکی را با ۱۴ نفر دیگر پاره پاره نمودند هنوز نهار در میان بود که این خبر رسید جنرال
زیاده از این خبر غمناک شد و خشمگین شد حکم داد که خمپاره های بزرگ از صالدات فانها بالای
کوه مقدم که سرکوب شهر بود کشیدند و هر جا که ازدحام عوام الناس شد بیارات گلوله بیندازند و امر فرمود
که حسب منصب آن هر یک چند نفر از سربازان را با جمعی خود بردارند توپها را بکشند در بازار و کوچه ها
بجهت خونریزی مشغول شوند همان بالابان و شمشیر رسیدند و بصدا آورده صالدات در کوچه و میدانهای
شهر که جمعیت هجوم آورده بهیک رو هزیمت دادند و تمامی مفسدین و اشرار در میدان مسجد جامع مجتمع آمدند
و کوچه تنگ را که معبر مسجد و میدان بود سد بستند تا دو روز از مجموع توپها یکه در بلندی گذاشته بودند
علی الاتصال گلوله و نارنجک بشهر میریختند تا آنکه دو صد نفر از رؤسا و اعاظم مصر را گرفته نزد
جنرال اعظم آوردند و حکم داد آنها را محبوس کردند و آنها را بعبرت ناظرین سر بر کرسی می کشیدند

لاکن آنها

لاکن آنها دوش کرو نگاه داشتند یکی از آقایان مصر که خود را از اخلاص کیش جنرال اعظم میدانست
حضور رسید عرض کرد که چرا در کشتن آنها تأمل فرمودند فرمودند که هنوز وقت نرسیده مجملاً این هنگامه
تا سه روز امتداد یافت از اشرار بسیاری را گرفته در قلعه محبوس گردند جنرال اعظم حکم نوشت که هر شب
۱۲ نفر را بقتل رسانیده و صندوقها که در دسته بود در نیل انداختند و چندین نفر از زنهای شخصه نیز
در ضمن مقتولین بود و بعد از آن هنگامه و غوغا فرو نشست اگرچه عدد کشتگان معین نیست لاکن از مضمون
روزنامه بیرون که بجنرال ابغیر نوشته بود چنین مرقوم بعد از آن مقدمه فرستاده بود معلوم می شود که هر شب
بعلاوه دوازده نفر و آنهائیکه در کوچه ها کشته شدند سی نفر را گردن میزدند و با وجود انضباط و احتیاط کلی
که بیرون در حفظ اهل فرانس معمول میداشت که کسی در شهر و ضواحی ضرر بآنها نرساند باز خبر رسید اعراب که
در حومه شهر ساکن اند چند نفر از اهل فرانس را بقتل آورده اند بمجرد وصول این خبر جهت عبرت دیگران
بجزدان جنرال خود را امر فرمود که دو فوج صالدات و چند عراده توپ برداشته بمسکن آنها رفته
دست از قتل و غارت کوتاهی ننمایند جنرال مذبور حسب فرمان روان گشت و در اطراف آن
قبیله را احاطه کرده هر چه مرد بود مقتول و زنان آنها را اسیر و اموال آنها را غارت نموده مسکن آنها را
آتش زده و سرها بر داشته بار شترهای کشتگان بحضور سردار آوردند اکثر زنان ایشان در عرض راه وضع
حمل نموده و اکثر اطفال از گرسنگی و تشنگی و گرما بمعرض تلف رسیدند مورخ گوید وقتی که ایشان را
بحضور آوردند چنان وحشتی بهیئت نظاره گیان دست داد که از تحریر آن عاجزم بسبب این سیاست مقدمه معابر
و مساکن در نهایت امنیت بود بعد از آنکه شهر و نواحی امن گردید احکام بعساکر و رؤسای لشکر باطراف
صادر کرده اعلام نامه نوشت که هیچ وقت احتیاط از دست نه دهید و از حرکات مردم باخبر باشید
و همیشه در مکانی که جمع مردم باشد ممکن می شود قراول بگذارند در این اثنا خبر رسید که لشکر رومی

در بریه و شام و حلب جمع شده اند از آنجا که در مصر شورش عام شد اینها نیز جری گشته لشکر استعداد افتاده اند
جنرال ناپلیون در تهیه تدارک سفر آن سمت مشغول گشت قبل از حرکت از مصر طرحی جهة تسخیر هندوستان ریخت
و قبل از آن جاسوس و قاصد از جانب خود به مملکت ایران فرستاد و بتوسط آنها معلوم کرد که هرگاه پیش از
وقت چند هزار تومان وجه نقد به پادشاه ایران بدهد راضی خواهد شد و اذن خواهد داد که در چند مکان
معین سلاح خانه و انبار آذوقه برای لشکر ترتیب دهد و ضروریات لشکر از هر باب در آنجا فراهم آورد
که معطل و محل نباشد و بمن فرمود بعد از آنکه مصر را بالتمام باطاعت در آوردم پانزده هزار نفر صالدات
بجهة حفظ و حراست در مصر میگذارم و سی هزار صالدات رشید همراه خود برداشته بزور و قوت خواهم رفت
و از آنجا معلوم نیست که از کدام سمت مملکت ایران را تسخیر هندوستان خواهم کرد و مکرر در باب [illegible]
آب و علف و کم و زیاد با من گفتگو میکرد و مدتی پیرامون در باب گذشتن از رودخانهای خود و هر روز نقشه که همراه داشت
در اوطاق با من میکرد و خود بدر از آب بر زمین می افتاد و مجموع راههای که بعد بر آورد میکرد و بمن نیز حکم
میداد که مثل او بر روی نقشه افتم و نشان میداد که از کدام راه با ایران خواهم رفت و گاهی از فتوحات
اسکندر سخن طرح می آورد و گاهی میگفت جمهوریه فرنسیس چه ضعیف است و لشکر هم در این اوقات
اندک و زخمی شده اند نمیدانند چیز که مایه کار من است هر دو ناقص است باید تدبیر دیگر کرد و خیال هندوستان
همیشه در دلش جلوه گر بود قبل از حرکت بسمت سوریه شرحی به تیپو صاحب که یکی از بزرگان هندوستان است
نوشت که شما البته تا حال مستحضر شده اید که من با چندین هزار لشکر بسواحل بحر احمر که عبارت از [illegible]
است آمده ام محض برای اینکه شما را از چنگ آهنین اهالی انگلیس مستخلص سازم از شما توقع دارم که علی العجاله او
ضاع مملکت و دولت خود را برای من بنویسید و از راه مکه و بطحی خود را بمن برسانید که قبل از وقت آگاه
شوم و چند نفر از معتمدان خود را نیز روانه نمائید که به سوییز مصر نزد من آیند که من خاطر جمع شده در باب امورات

بنده با ایشان گفتگو نمایم **فصل هشتم در توجه ناپلیون بسوییز و عبور از کنار بحر احمر** جنرال ناپلیون در اوّل جدی سنه ۱۲۱۳ هجری جمعی
همراه خود برداشته روانه سوییز شد و روز دویم در صحرا ماندند زیاده از حد گرما شدت داشت اما نصف شب بشدت
هوا سرد شد که محتاج آتش شدند و در آن صحرا هیمه وجود ندارد لکن از تردد کاروان از سوییز الی مصر در آن
صحرا استخوان مرده آدمی و دواب از قدیم بسیار بود قدری از آن استخوانها جمع کرده آتش
کردند چون آتش روشن شد بخار متعفنی از آن احداث گردید که آن جمع نتوانستند در آنجا توقف
نمایند لهذا در ساعت از آنجا حرکت کرده چند فرسنگ دورتر رفتند و روز سیم جدی وارد سوییز شدند روز
چهارم جنرال ناپلیون بملاحظه شهر مذبور رفته بود و چند روز در آنجا احکام چند در باب لوازم کشتی و لشکر نمود
چرا که در اوّل حرکت از مصر این اندیشه را داشت که مبادا از طرف هندوستان عساکر انگلیس بمصر بیایند
چنانکه بعد از آن آمده بودند روز پنجم بدیدن چشمه موسویه رفت و از ساحل شرقی بحر احمر قریب سه فرسنگ
پیاده شد و خلیج عربستان قریب چهار هزار [illegible] شمال سوییز میرسد و بحر احمر به چند زیاده از هزار و پانصد
عرض ندارد و وقتی بسبب جزر و مد دریا از هر مکان آن بوده میتوان گذشت کاروانی که از تا کوه
سینا بمصر میروند بجهة نزدیک کردن راه از آنجا میگذرند جنرال چند ساعت در سر عیون موسویه تفرج
نموده و از آن آب قهوه برای او ترتیب دادند که بسیار شور بود که شرب آن ممکن نبود بعضی از [illegible]
و کرنشیان کوه سینا که در آفاق مشهور است ندیدیم و در مراجعت که هوا تاریک شد نزدیک بود در دریا آمدیم که
صبح از آنجا گذشته بودیم بجهة جزر و مد رجعت بسیار صعب گردید بشهر سوییز آمدیم ناپلیون برای احترام
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و برای ترغیب یهودیان حکم [illegible] بآن شهر داد و از آنجا مراجعت
کرده بمصر آمدیم در ورود محقق شد که سلطان روم در صدد عداوت است و اهل مصر که اعتقاد و
گمان این بود که لشکر فرنسیس بصلاح سلطان روم بمصر آمده از آن اعتقاد افتاده اند و پای

مصر که بسمت شام و حلب فرار کرده بود و نگاه سلطان لشکر جمع کرده شهر قضا و عریش را گرفته در فکر
پیش آمدن میباشد و معلوم گردید که بنای حرکت از آن طرف است جنرال ناپلیون فرمود که باید قبل از
وقت چاره کرده این جمعیت را تنبیه نمائیم و برج و باره شهر عکه و دیگر دهها را خراب کرده الغفو نمود و از
قلعه آبادی عماری نموده که معبر بجهت لشکر دشمن نگذاریم بنا بر این تدبیرات در طبیعت زمستان از آنکه
در فصل زمستان از طرف دریا لشکر انگلیس و از خشکی سپاه دیگر به مبارزه اقدام کنند و در ۲۲ دلو سنه ۱۲۱۳
هجری با دوازده هزار لشکر از مصر حرکت کرده روانه سمت سوریه شدیم و دوازده هزار نفر لشکر
نیز بجهت محافظت شهر گذاشتیم آن اوقات که ناپلیون بیست و چهار هزار لشکر داشت وکلای جمهوریه
در اخبار نوشته بودند که ناپلیون شصت هزار پیاده و ده هزار سواره دارد مورخ گوید قریب بغروب آفتاب
مسعودیه رسیدیم و روز ۱۷ دلو وارد عریش شدیم در عرض راه در کویر تشنگی بسیار بر صالدات دست
داد و هر وقت بمنزل رسیدیم فرصت نمی دادند که آب بموافق قانون قسمت شود و مشکها را پاره پاره
میکردند ناپلیون مقدار کثیر از آب و آذوقه برای گذشتن از کویر تهیه دیده بود و اضطراب لشکر
از شدت عطش باعث قلت آب شد و لشکر شکایت آغاز کرد و هر وقت به عریش رسیدیم و بدون
جنگ [illegible] مستحفظ عریش پس از آنکه تعهد کرد که هرگز به ضد اهل فرانس اقدام نکند جنرال ناپلیون
اذن ترخص با ایشان داد و پس از آنکه امر عریش را منتظم ساخته از آنجا گذشتیم بعد از آنکه ده روز راه رفتیم
تشنگی و خستگی کشیدیم روز ۳۰ دلو بود که منظر خوش و مکان دلکش و محصول سوریه نمایان شد
که از چندین جهت حاکی از آب و خاک و هوای فرنگستان بود مجموع لشکر از ملاحظه آن خورسند
گشتند و از مشاهده کوه و صحرای سبز مملکت شام نزدیک شد که همه خستگیهای آن سفر فراموش کنند
لیکن در دشت سوریان از گرما و پاپیاده و منزلهای طولانی خسته و درمانده بودند بجز دیدن ملاحظه سواد مملکت

شام همه رنجهای گذشته ایشان فراموش شد روز نهم حوت بشهر رمله رسیدیم که آن شب را در صومعه
بسر بردیم که دو نفر زاهد در آنجا بودند و دوشب بسیار با محبت کردند و به ناپلیون گفتند که فرزندان حضرت عیسی
علیه السلام از اینجا عبور کرده بمصر رفته اند و چاهی نشان دادند که ایشان از آن چاه آب خورده بودند
و ما هم نیز از آب چاه مذبور خوردیم بسیار صاف و گوارا بود از شهر رمله تا بیت المقدس بقدر دوازده فرسنگ
راه بود من عرض کردم که سردار اعظم بآنجا تشریف نخواهند برد فرمود که آنجا خارج از راه است حکم کرد
شرحی به بزرگ آنجا نوشتم و خاطر جمعی باو دادم که از لشکر فرانس ضرر باو نخواهد رسید بشرطیکه از او
خلاف عهدی واقع نشود و داما آنجا آرام باشند

فصل نهم در محاصرهٔ قلعه یافه و رفتن جانب عکا

مورخ گوید وقتی
که برابر قلعه یافه رسیدیم فوجی که قبل از آن مامور شده بودند بامر محاصره پرداخته هنگامیکه گرم حمله
و یورش بودند اجودان جنرال فرسو نظم آمد چون با هم خلط و آمیزش داشتیم پیش
رفته خواستم با او مصاحبت کنم خود را پس کشید با تعجب تمام گفت که نمیدانی که در این زمان
مرض طاعون شیوع دارد و پس از شنیدن این مقدمه کیفیت را خدمت جنرال ناپلیون معروض
نمودند که اگر اجودان جنرال با همه شدت از طاعون اندیشه دارد یقین از ناخوشی مذبور بمعرض
تلف خواهد رسید از قرار فرمایش جنرال ناپلیون وقتیکه مشار الیه بحکومت بلوکات قضا و [illegible]
مامور گردید چندان طول نکشید که از ناخوشی طاعون جان سپرد روز دوازدهم حوت
جنرال اعظم حکم فرمود که بجهت یافه قتل عام کنند صالدات بمیان قلعه ریخته بقتل و غارت
مشغول گشتند بعد از ساعتی سردار اعظم دو نفر از اجودان جنرالهای خود را امر فرمود که بقلعه
رفته خشم و غضب صالدات را اندک آرام دهند و ملاحظه اوضاع شهر را نموده باو
خبر رسانند آن دو نفر وارد قلعه شده دیدند جمع کثیر از مستحفظین آنجا در عمارت بزرگی

رفته با صلابت در منازعه و مقاتله بودند چون بحسب ظاهر مرتبه این دو نفر از دیگران ممتاز بود یک
حصار که فرستد محصورین دانستند که ایشان صاحب منصب جلیل میباشند آواز بر آوردند که ما
بخواهش خود مطیع عساکر فرانس می شویم در صورتیکه از خون ما درگذرند و اگر ما را در طلب امان ندهند تا
جان داریم بمدافعه اقدام خواهیم نمود یا آنکه مشار الیهما میدانستند بعد قتل اهالی اذرش که
در قلعه مقتول شده اند ناپلیون حکم بر قتل جمیع محصورین کرده صلاح دیدند که ایشان را اخاطر جمع کرده
از قلعه بیرون آورند لهذا ملتمس آنها را قبول نموده همه را از آنجا بیرون آورده باتفاق خود باردو
بردند مورخ گوید من و ناپلیون در بیرون چادر راه میرفتیم دیدیم دو فوج از محصورین که تقریبا دو هزار و
پانصد نفر بودند نمایان شدند و آن دو نفر اجودان جنرال از پیش و آنها از عقب داخل
اردو شدند ناپلیون این احوال را ملاحظه کرده بسیار متغیر شد فرمود که این چه حکایت است من
حکم بقتل آنها کرده ام و اینان رفته چهار هزار نفر را نزد من آورده اند چه میخواستند عاقبت از من
خواهند بخود که من با نجاح مقرون دارم آیا آذوقه موجود است یا کشتی حاضر دارم که آنها را
بمصر یا فرانس برسانم بسیار متغیر و در غضب شده و بر شیطان لعنت کرده گفت چه خدمتی است
که اینها اقدام نموده اند وقتی که آن دو نفر وارد شدند جنرال بتندی تمام عتاب و خطاب
با ایشان کرد لاکن چه فایده کار از اصلاح گذشته و لازم بود که تدبیر و فکر درباره ایشان
شود عذر یکه آن دو نفر آوردند این بود که سردار ما را مامور فرموده که بقلعه رفته خلق را از
قتل نجات دهیم و چون وارد شدیم قهر و غضب صلابت بحدی بود که نزدیک بود ما نیز [illegible]
مامور ساختیم حکم سردار را جاری نمائیم از این جهت ایشان را اخاطر جمع کرده از آن مهلکه خلاصی
دادیم ناپلیون فرمود یقین است که بقدر ده نفر باید مردم برسید لاکن نه اینگونه مردم

فرستم

[illegible]

که نقشه بر دوش ته صلابت را مقتول و قلعه را محافظت کرده مرتعطل نمایند در اطفال و زنان
هر یک را محافظت نمایند و سربازان جوان را بقتل رسانند کشته شدن شماها بهتر بود کنون چه در نظر
دارید که در حق ایشان معمول دارم بعد از تغییر و پریشانی بسیار فرمود که آن چهار هزار نفر را
در پیش چادر باید در زنجیر دست بسته نشانند و امر فرمود که مجلس شوری در چادر او منعقد نمایند
که در باب آنها چه باید کرد اهل مجلس تا شب گفتگو نموده بجائی نرسید شب روزنامه افواج را که عادت
معهود آورند و در آن روزنامه ها بغیر از شکایت از کمی آذوقه چیز دیگری نوشته بودند و از جمله
نوشته بودند که افواج لشکر شکایت دارند که ما قلعه جفه را بقهر و غلبه گرفتیم و جنرال ما بقانون
حکم فرمود که همه را بقتل رسانند با وجود این باز چهار هزار نفر دشمن را از جنگ ما گرفته باردو آورده
اند و از آذوقه ما قطع کرده اند با ایشان سید هند یا از جهاز الهانوشته بود که اینگونه شکایات افواج
لشکر عاقبت بطغیان و [illegible] منجر خواهد شد بعد از خواندن روزنامه مجدداً حکم فرمود که اهل مجلس
شوری جمع شوند و مجموع صاحب منصبان نظام هم باید حاضر شوند بعد از انعقاد مجلس گفتند آیا
این چهار هزار نفر را میتوانیم بمصر فرستیم در صورتیکه نفرستیم اولا لازم است که قراول همراه
آنها روانه نمائیم و قراول باید از لشکر فرانس باشد در این صورت لشکر ما در این بلاد
دشمن کم می شود ثانیاً آذوقه باید برای اسرا و قراولها مهیا کرد این آذوقه از کجا خواهد رسید
بقدر لشکر خود آذوقه نداریم و راه ایشان از ولایت دشمن است که خود خراب کرده ایم
زراعت هم نکرده اند هرگاه چیزی هم باشد از جهت ایشان تمام می شود و لشکر در مراجعت معطل
میمانند ثالثاً اینکه میتوان اینها را بکشتی نشانید لاکن کشتی از کجا فراهم میتوان آورد و اگر آورد و بهتر
در دست گرفته تمامت و دریا را انگلیسیم که کشتی در دست ... نمی توان نمود رابعاً هرگاه اینها را رخصت

دهیم فوراً بقلعه سنت جان اکری خواهند رفت و امداد و مستحفظین آن مکان خواهند نمود و در جنگهای
نابلیون مخفی شده عقب و بهمین لشکر ما اذیت میرسانند عوض اینکه ایشان را بقتل نیاورده
ایم ایشان از لشکر ما مقتول خواهند ساخت چه ایشان اهل فرنگ را مانند خنزیر و کلاب
میدانند فاما اگر ایشان را عاری از اسباب حرب نمائیم و با جمعیت اردو مخلوط سازیم آذوقه
ایشان را از کجا فراهم آورد و ایشان همگی دشمن جان و مال و دین و مذهب ما میباشند و چون
قلعه سنت جان اکری را محاصره نمائیم از ایشان چگونه اطمینان بهم رسانیم که در عسکر ما مطیع الفرمان
باشند در آن مجلس نیز گفتگوی ایشان قطع نشد روز سیم آنقدر شکایت از هر طرف بلند گردید
نابلیون که خود را بند دید وقت را [illegible] بنابراین حکم داد که تمام افواج صالدات را حاضر
باش کرده امر فرمود که آن چهار هزار نفر را تیرباران کنند آن بیچارگان را بسمت ساحل
دریا قرار داده یکدفعه شلیک بایشان کرده بعضی خود را بدریا انداخته و خود را بشناوری بسفاین رسانیدند
صالدات بوعده [illegible] چند مرتبه ایشان را بطرف خشکی آورده چون نزدیک منزل گلوله رسیدند
دوباره شلیک کرده همه را هدف گلوله تفنگ نمودند و جسد ایشان در کنار دریا طعمه حیوانات
بحری گردید مورخ گوید نابلیون در باب قتل آنها ناچار بود چون بحقیقت امر نظر بدیده انصاف ملاحظه
می‌شود که بین جهت قوانین کلیه منسوخ و قواعد قدیمه معمول نمی‌افتد و آن خلاف قانون باعث
شهرت میگردد و مثل اینکه آن چهار هزار نفر پس از آنکه دستها را امان کردند قاعده
این بود که رهینه باشند و نابلیون ناچار بود فرمان قتل داد همین باعث شهرت و خوف
او در قلوب اهالی آن صفحات گردید بعد از تسخیر قلعه یافا طاعون بمیان لشکر افتاد و قریب [illegible] نفر
از لشکر تلف شدند در [illegible] ماه حوت از آنجا کوچیده بسمت قلعه سنت جان اکری روانه شدیم در عرض

نابلیون

راه جنرال

راه جنرال لانس که پیش قراول بود بعضی کوه‌نشینان برخورده منازعه کرده ایشان را هزیمت داده
بکوه نابلیوس رسانیده چون ایشان غریب و راه آگاهی از ثغور و معابر آن کوه نداشتند جنرال لانس از راه
بی تدبیری از معابر کوه شد قدری مسافت طی کرده از ایشان اثری ندید مراجعت کرد در حین رجعت
کوه‌نشینان مذبور که در زوایای کوه مخفی شده بودند بنای شلیک بر فوج گذاشته از آنها نمی‌دانستند از
کدام سمت هجوم میبرند و حمله کنند تا رسیدن نابلیون اکثری از آنها هدف گلوله کوه‌نشینان شدند نابلیون
از این عمل بسیار متغیر شد جنرال لانس را ملامت کرد که چه لازم بود که چندین نفر صالدات را بهلاکت
اندازی جنرال مذبور بهمین عذر متمسک شد که کوه‌نشینان از هر طرف عرصه بر پیش قراولان تنگ کرده
میخواستیم گوشمالی بایشان داده که لشکر آینده را زحمت نباشد نابلیون فرمود که سردار و سرهنگ باید مدبر و با فکر
باشند تهور اگرچه در مقام بکار است ولاکن جرأت و رشادت در یک مقام و در این سفر با این قلیل لشکر
در ولایت دشمن منظورات عظیمه در نظر داریم باید باین جزئیات متوجه نگردیم و باین وحشیان متحمل نشویم
لشکر از اینگونه جزئیات شکسته دل خواهد شد بعد از آن لشکر را دلجوئی نموده روانه شدیم در [illegible] حوت
برابر قلعه سنت جان اکری رسیدیم در حین ورود شنیدیم که پاشای آنجا قونسل فرانسه را کشته و جسد او را
بصندوق گذاشته با چند نفر دیگر بدریا انداخته است چون دریا جسد مرده را همیشه بکنار می‌اندازد روز
دوم که در کنار دریا رفته بدن خود را می‌شستیم اجساد کشتگان را دیدیم قلعه مذبور اگرچه پاره [illegible]
داشت و نقص‌ها اندک اندر اطراف قلعه برجها ساخته بودند که مستحکم بود و مستحفظین بروج متین داشتند
یکدیگر را معاونت می‌نمودند و خندق را عمیق ساخته ولاکن میدانستیم که آن قلعه قابل نیست که در مقابل
صولت و تدبیر مهندسین و صاحب‌منصبان توپخانه تاب مقاومت آورد و اعتقاد بود که تسخیر این قلعه
که بزودی که قلعه یافا بدست آمد ممکن نبود لازم افتاد که تدارکات تسخیر قلعه را مضبوط نمائیم لهذا در

[illegible] اکری [illegible]
و دیگر روز جنرال [illegible]
[illegible] مشغول شد

ملاحظه کردیم که در قلعه هیچ جز مستحفظین کسی نبود و بخلاف دراین قلعه ساخلو از قدیم بود و دراین اوقات امداد
از انگلیس بجهت آنها رسیده از کشتی آذوقه و مهندسین صاحب وقوف باین قلعه آورده اند و مال امداد کننده
کان از معینین فرنگستان مهیا شده و باید با آنها محاربه نمائیم مورخ گوید چون دولت انگلیس سه
سمس را قبل از وقت از روی آب روانه کرده که هرقدر توانند کار ناپلیون را مغشوش کنند امیرال مذبور
قبل از ورود ناپلیون در بندر قلعه مذبور لنگر انداخته در آب و خشکی طرح انضباط آنجا را ریخته از روی انصاف
فهم و خبرت بسیار از هر جهت از امیرال مذبور بکار رسید و بسبب تدبیرات او ناچار شده محاصره آن قلعه
را ترک کرده رفتیم و بعضی از راه اظهار گفته بودند که امیرال مذبور با جنرال ناپلیون مراوده داشته
لاکن این معنی بالمره خلاف است چرا که ناپلیون خود شکایت از او داشت و می گفت که امیرال مذبور
بهر حیله میخواهد صاحب منصبان و صلدات مرا اغوا کند و از من رو گردان نماید و هر قدر از اهل فرانس
و سکنه مصر از دریا و خشکی گرفته شده اند همه را در کشتیها گذاشته یک یک نوشته به ناخوشی طاعون
در آن بوده روانه کرده است و اگرچه امیرال مذبور در ظاهر چرب زبان و چاپلوسی دارد لاکن
در باطن دشمن کینه اهل فرانس است مورخ گوید چون بقلعه مذبور رسیدیم ناپلیون فرمود که شروع
بمحاصره شود از دو طرف القلعه که خشکی بود بنای کوبیدن برج و باروی آن نهاده و لاکن
صرفه ندید که تدبیرات لشکر فرانس از راه غرور برای تسخیر آن قلعه ناقص بود چنانچه روزی با جنرال کلبر
در پیش چادر بارها سیر میکردیم میگفت بارچ تو برانوی من نیست و توپهای بزرگ هم نرسیده و با توپهای
کوچک و این بارچ چنین قلعه را محاصره کرده ایم نمی دانیم عاقبت چه خواهد شد با این اوضاع
قلعه را محاصره کرده سه عراده توپ ۳۲ پوند و شش عراده ۱۲ پوند و توپ بزرگ قلعه کوب شش روز
بعد از ما از عقب رسیده و تا آنها نرسیده بودند سه دفعه یورش سخت بر سر قلعه بردیم و هر دفعه جمع کثیری

از صلدات

از صلدات ما تلف شده و بپای دیوار قلعه رسیدیم و از صلدات ما بالای دیوار هم رفتند با زور قلعه را تاخت کردند
والا اقلعه را تسلیم و تشخیص مهندسین انگلیس لنگ و کوچک توپ ما خبردار شده بسیار جری شده بودند هر چه از طرف
اصرار در گرفتن شد ابرام محصورین در نگاهداری قلعه بیشتر شد آخر الامر روز ۱۴ ثور سنه ۱۲۱۱ هجری بعد از
پنجاه روز باروط و گلوله ما نزدیک باتمام رسید جنرال ناپلیون از این حادثه اندیشه نمی طرح راه تیمداد و
حکم داد که هرقدر گلوله از قلعه و دو کشتی بزرگ انگلیس که در هر دو طرف بندر گذاشته و می انداختند
هر که بیابد آنها از قرار قیمت معینه وجه آن را از صندوق خزانه بگیرد این دو کشتی را امیرال انگلیس طوری
گذاشته بود که گلوله آنها راه مراوده لشکر ما را با بارچ و لشکرگاه میگرفت و تردد لشکر بسیار مشکل بود
نیز از نیک بختی صاحب منصب که در شب حرکت از قلعه کشته شدند زیاده از آنها تلف نشد و در مدت
محاصره روزی جنرال کفرلی که یکپای آن را گلوله برده بود و عوض پای چوبه ساخته بود در میان بارچ ایستاده
و بجهت افاقه پای چوبه بر پای دیگر تکیه کرده دست خود را بکمر نهاده بر لبه بارچ تکیه داده مرفق او از بالای
بارچ نمایان بود ساخلو قلعه که اکثر از آنها تفنگ انداز قابل بودند بالای باره قلعه دو تفنگ پهلوی یکدیگر
گذاشته تفنگ خود در آن قرار داده و فتیله جنرال مذبور را آگاه کردند نرسیده جرات انداختن نکرده
بعد از چند دقیقه که از قلعه شلیک شد گلوله بمرفق جنرال مذبور زدند که از هم شکافت و بعد از ۱۷
روز فوت شد مورخ گوید من حکم فرمود که اکثر اوقات پیش او باشم چند ساعت قبل از مردن خواهش
کرد که دیباچه کتاب والسطر را که از اهل فرانس بود و کتابچه نوشت که در باب رفتار مردم در دنیا چه باید
کرد که مواخذه نشود برای او بخوانم قدری از آن کتاب بخواب رفت برخاستم و نزد جنرال ناپلیون
رفتم احوال او را پرسید عرض کردم در حالت نزع است و از من خواهش کرد که مقالات کتاب والسطر را
برای او خواندم ناپلیون از اعتقاد او بآن کتاب تعجب کرد ناپلیون بدیدن او رفت و هنوز در خواب بود که

بیدار شده جان تسلیم کرد و همچنین مادام ناصره روزی جنارال ناپلیون بدیدن اوضاع مارپیچ و سنگرها رفت
اجودان جنارال کرزیر که باتوی کراو کذشت همراه بود و چون آن چهار هزار نفر سپاه از جنیفه آورده بودند همه را کشتند
بسیار دلگیر بود و میخواست خود را بکشتن دهد چون صحبت در میان بود که دست از محاصره بردارند اجودان مذکور
مضطرب شده فرصت یافته ببالای دیوار سنگر رفت از قلعه فوراً او را در نظر گرفته ناپلیون خبردار شده
باواز بلند بانک برادر زاده که از اینجا فرود آی جواب نداد و بعد از آن کلوله از شهر انداخته که پهلوی
راست او آمد از آنطرف بیرون رفت زیر دیوار افتاد ناپلیون حکم فرمود که او را در عماری کذاشته
باردو نوبت در دوش میبردند بعد از آنکه از محاصره کذشتیم و مراجعت کردیم در میان قضا و غوش جان تسلیم
کرد مورخ کوید در اوقات ایام محاصره خبر رسید که مهدی نامی در مصر خروج نموده مردم را اغوا کرده است
که خداوند عالم مرا مامور نموده که کفار را از مصر بیرون کنم جمعی از اجامر و اوباش دور او جمع شده مهدی
مزبور و نیاد اتباع را بکار کرفته اذیت میرسانیدند جنارال امر فرمود که فوجی بدفع او روانه شوند مجرد ورود
فوج دو سه توپ چند سلیک رها بود جمعی از آن رسول کاذب کلا مقتول شده خود تنها فرار کرد بالجمله جنارال
اعظم دید که امر محاصره بطول انجامید مجلس شوری بر پا کرده بعد از گفتگوی بسیار مصلحت در آن دیدند که
یکبار دیگر که دفعه ششم باشد حمله و یورش بر قلعه برند اگر مسخر نشد دست از محاصره باز دارند و تا ادنو قت
تمام شده بمصر بشتابند بنابراین شبی امر فرمود که از اول شب دیوار قلعه را بضرب کلوله توپ مخروب
نمودند و حوالی صبح امر فرمود که صالدات هجوم برده بجای دیوار قلعه رسیده و از جائی که با کلوله
توپ خراب شده ببالای قلعه رفتند بقدر دویست نفر داخل قلعه شدند و از هر طرف آواز مسخر
شدن بلند کردید در این اثنا محصورین قلعه با افواج ترک از سمت دیگر قلعه یکی یکی کشت دیوار رسیده
بضرب کلوله توپ و تفنک صعود سپاه را بنزول مبدل کردند و از پای دیوار پس نشستند و آواز

ماند زنان

ماند زنان بلند بود و تقانون از ولایت خاک بهوا میپاشیدند و در کوچه‌ها و بام خانها فریاد میکردند مردم
دیگر را بر سر غیرت آورده بهمکی هجوم آور شوند تا آن دویست نفر صالدات بقتل آمدند هر که معاودت
و راه پیدا نشد میگریخت و هر که نمی توانست بقتل میرسید سردار اعظم چون صورت احوال را
چنان مشاهده کرد حکم کرد که مجموع لشکر از زیر قلعه برگشته داخل مارپیچ و سنگر شدند چون شب دیگر
بمیان آمد هر چه کشته و زخمدار بود بار دوش حمل و نقل کردند جنارال ناپلیون فرمود که اگر از اول میدانستم
که سلطان روم با دولت انگلیس متفق شده و قلعه را بانظر مضبوط کرده و تدارک ما برای محاصره
این قلعه کار کری نخواهد آمد هرگز با در است نمیکردیم حال باید بدون تامل مراجعت کنیم که زود خود را
بمصر برسانم یقین دارم دولت روم باغوا و تقویت دولت انگلیس از دریا لشکر بمصر خواهد
فرستاد و در اسکندریه یا در ابوقیر بیرون خواهند آمد و اگر بخواهند از خشکی روانه کنند چاره
این است که در مراجعت مجموع آبادیها را خراب کنم تا خصم نتواند داخل شود و اوضاع او را متفرق نمایم
و کاری کنم که تا دو ال از خشکی متوجه نشده لشکر بمصر فرستند مورخ کوید چند روز بعد از آن قرار
دستور العمل حمل و نقل ناخوش و زخمدار را داده در ... شب اردو را حرکت داد و در تاریکی
از هجوم قلعه کیان محفوظ باشند و راه کریز سپاه تا مشرف قرشت از کنار دریای مدیترانه از توپ
و کشتی انگلیس مخفی نمود ناخوش و زخمدار را دو روز قبل از حرکت اردو روانه نموده و اهل قلعه نمی
دانستند که باین زودی از محاصره دست خواهند کشید ناپلیون چون خود شکست را در نظرها
پنهان ماند اعلام نامه‌های مجعوله نوشته باطراف فرستاد که تا رسیدن او بمصر انقلاب روی
نداد بالجمله همه جا از کنار بحر مدیترانه میرفتیم تا آنکه از کوه کرمل گذشتیم ناخوش و زخمدار بعضی را در محفه
و برخی را بشتر و قاطر و اسب و الاغ سوار کرده انداز تشنگی زبانها که آب مطلق وجود نداشت

وشدت گرمی هوا و شترهای طولانی از بالای کوه‌های ریگ که یاری می‌نمودند مجروح شده از حال افتادند
اگر از جماعت مفلسان مرا دیدیم که پای آنها را گلوله برده و می‌دانستند که در راه تلف خواهند شد کاغذ نوشته
با پول بمردم میدادند که بدوستان ایشان برسانند و اجرت بعضی مجروح میدادند که ایشان را در راه نگذارند
اگر از آنها دور افتاد کسی که پا نداشتند در خدا روانه خویش طاعون‌زده بودند می‌دیدیم که در راه گذاشته
میگذارند و بحکم سردار اعظم مشعلها روشن کرده در عرض راه هر جا شهر و آبادی و خانه و کاروانسرا
بود آتش میزدند و زراعت و محصول که از حد زیاد بود می‌سوزاندند و هنگامی که ملاحظه میکردیم مجموع صحرا یکپارچه
آتش شده بود اطراف ما را در هر جا دشمن واند و طاعون گرفته و آواز ناله که نیم‌جان مانده بودند و مجروح
از هر سمت بلند بود یکطرف ما دریا بود و طرف دیگر در عقب ما خود خراب و ویران کرده بودیم و در پیش
دود و دود آتش و آه و ناله مردم بآسمان میرسید مورخ گوید حقیقت در آن سفر احوال بهمین طریق بود
که مذکور شد باین احوال بقریه طنطوره رسیدیم و در آنجا گرمی هوا شدت داشت از فرد هیچ نداشتیم که روی
او را سرحت کنیم مگر ریگ برافروخته و سوزنده در آن روز و شب بسیاری از خطرات و مرضی وفات
یافتند و اینگونه احوال لشکریان بیحدی در دل ناپلیون اثر کرد که بمجرد ورود قریه مذبور حکم کرد که جای
او را برپا نمودند و موجودات و فرمود حکمی بجنرال بربریخوس کم فردا باید همگی پیاده طی مسافت کنیم
هر چه اسب و شتر و قاطر داریم باید بزخمدار و مرضی طاعون‌زده بدهیم من حکم ... نوشته ...
بعد از ساعتی که احکام بجنرال بربریخوس رسانیده بودند امیر آخور سردار اعظم داخل چادر شد
گفت کدام اسب را برای شما نگاه بدارم ناپلیون بواسطه پریشان احوالی از عرض او در غضب شد
تازیانه که در دست داشت برآورد زد و فرمود حکم ما را نشنیدی همه باید پیاده طی مسافت کنیم
و من خود باید از همه پیشتر پیاده روم چون مجموع مالها را بمریض و زخمدار ... تقسیم کردیم مورخ

گوید من خود یک اسب خویش با دو راس قاطر و دو نفر شتر داشتم یکباره خود سپرده گفتم اینها را بکسی که ناخوشی
طاعون دارد بدهند روز دیگر همگی پیاده روانه شدیم و در شب آن روز اکثر از توپهای بزرگ در
ریگ فرو رفته چون صبح صلاح از ماندن توپها خبردار شدند همگی زحمتها را فراموش
کرده افسوس میخوردند و میگفتند آن توپها اسباب فتح و ظفر ما بود و با آن توپها در ایطالیه و روم
و نمسه لرزه انداخته بودیم بهمان احوال بقیصریه رسیدیم و شبها تا صبح راه پیمودیم حوالی
از کنار دریا میگذشتیم پهلوی یمین بقدر دو قدم از دریا فاصله داشت و از طرف یسار خارستان بود شخصی
ملعون در زیر بوته خار پنهان شده در حین عبور ناپلیون که خبر آمده بود آن ملعون ناپلیون را
در نظر گرفته تفنگ انداخت گلوله خطا کرده با و من ضرری نرسانید فوراً قراولها او را بدست آورده نزد
سردار اعظم فرمود او را با گلوله بکشند چند نفر از قراولها تفنگ انداختند گلوله هیچ یک بیرون
نرفت آن ناپاک خود را به آب دریا زده در میان آب مسافتی دور آمده آن را چپیده ایستاد
چون از منزل گلوله دور بود هر چه تفنگ انداختند باو نرسید سردار اعظم حکم فرمود که لشکر از آنجا
گذشته دیگر فرمود تو در اینجا باش تا جنرال کلبر با افواج خود برسد باو بگو انهم در این موضع بکش من
ماندم تا اینکه جنرال مذبور حکم را رسانیده خود رفتم بعد خبر رسید که آن ناپاک را مقتول ساختند
روز دویم بیافا رسیدیم شهر مذبور چنانچه قبل از این ذکر شد یکدفعه لشکر ما بمصیبت قتل عام
مبتلا شده حال نیز موافق شریعت جنگ بر آنها واجب شده گرفتار مصیبت تازه شدند جنرال اعظم حکم
داد که چند باب چادر در سمت شرقی شهر در بلندی برپا نمودند و امر فرمود اطراف دیوار قلعه را نقب
زده با باروط در جوف آن گذاشته در روز پنجم جوز اهمه‌ها را خراب و منهدم ساختند بعد از آن سردار
اعظم و جنرال بربر و سایر عمله که مورخ هم ملازم بود با چند نفر طبیب دیگر بشهر رفتیم در عرض راه در باب مریض

وزخمدار وطاعونی که حرکت ایشان ممکن نبود صورت بسیار زشت بود بعد از گفتگو همه آرا این متفق
شد که چند دقیقه بعمر ایشان بیش نمانده باید آنها را بزهر مقتول ساخت و از گرفتاری و اسیر شدن بدست
رومیان خلاصی داد تا اینکه انگلیسان ننگ بدو دهان فرنس نمانند بنابراین ناپلیون و سایرین شیفه خانه رفته و
در آنجا ملاحظه شد که پای جمعی را بریده اند و جمعی زخمدار و طاعونی در آه و ناله بودند ناپلیون همه
خانه ها را گردش کرده تازیانه که در دست داشت بچکمه خود میزد و میگفت بخت این روزها برخلاف
رای من در رفتار است باید بتعجیل بمصر رفت و دشمن که از عقب می آید چند دقیقه دیگر باینجا خواهد رسید
حال هر که می تواند برخیزد و همراه بیاید که از قرار حکم او را بعد از دست گذارند یا بایست سوار نموده
همراه برند مطلق آواز از ایشان بلند نشد معلوم شد که قادر بحرکت نیستند ناپلیون بعد از
ملاحظه احوال آنها بیرون آمد بجای خود رفت و همان شب آنها را دوائی داد که از زحمت
زندگی خلاص شدند بعضی گفته اند حکیم باشی بزرگ خود مباشر این عمل شد و خودش هم سه سال
بعد از آن در مصر وفات یافت و این رمز را مطلق با احدی اظهار نکرد مورخ بجهت معذور بودن
ناپلیون در باب این عمل چنان بیان می نماید که هر سردار و امیر بسبب عدم مساعدت بخت و انقلاب
بمقامی رسد که خوف آبرو و بیم هلاکت خود و سپاه باشد بهر طریق که تواند از آن مرحله
خلاصی حاصل نماید چون بعین حقیقت بنگری وقتی میتوان ناپلیون را ملامت کرد که خود را
در آن غایله بمنزله او فرض کنی و از روی انصاف از خود جویا شوی که آیا غیر این امری که از
ناپلیون صدور یافت چاره دیگر میتوان نمود که از آن هنگامه مستخلص شود و حفظ نام و ننگ نمود
ناپیدا اگر غیر این علاجی نیافت او را ملامت نکرده بلکه نسبت باو تعظیم و تکریم منظور دارد مورخ گوید
ناپلیون در شب آن روز از آنجا حرکت نموده بتعجیل تمام روانه شدیم در روز ۲۰ ... از شهر مصر رسیدیم

و مدت ۲۵ روز

مدت ۲۵ روز در راه بودیم قبل از آنکه وارد شهر شویم جنرال ناپلیون مرا احضار نموده فرمود اخبار
نامه نویس شهر مصر بنویس که اهالی مصر بدانند که اسرای بسیار و بیدقهای بیشمار که حاصل سفر شام است
همراه خواهیم آورد و مجموع دیوار قلعه سنت جان اگری بضرب گلوله توپ منهدم ساختم و عمارت
جزار پاشا را با زمین مساوی ساختم و بنای آن قلعه را با خاک یکسان کردم و کلیه آنجا بدریا فرار
کرده خود جزار پاشا هم زخم مهلک برداشت مورخ گوید از تقریر او که بسیار اغراق بود تردید
در نوشتن می نمودم فی الفور دریافت و فرمود ای عزیز تو صادق و ساده لوحی و تدبیر اینکار را نمی
دانی بکار خود مشغول باش بهمان طریق که فرموده بود نوشتم و دادم که خود دستخط گذارد و فرمود
چندی نمیگذرد که نام من در جمیع ممالک روی زمین مشهور خواهد شد و بعضی این خوب جهت شعرا
و مورخین مهیا خواهم نمود

فصل دهم در ذکر احوال سرسدنی سمث و نوشتجات ناپلیون بجنرال درمون

مورخ گوید که سرسدنی سمث سردار و رتبه سیم جهازات جنگی انگلیس بود و در اوقات محاصره قلعه سنت جان
اگری بمساعدت اهالی آنجا بود و ممانعت از تسخیر قلعه می نمود و در این اوقات با جهازات جنگی انگلیس
به بندر ابوکر آمده بود و شهرت میداد که از اسکندریه بیرون خواهم آمد و در حقیقت تسخیر شام و حلب
را او مانع شده و در عوض می نمود اکثر اوقات خود مشیر جنرال ناپلیون از رفتار او کدورت
در دل جا داده بود و در نوشتجات خود او را مرد بوالهوس و دیوانه محبوب میدانست چنانچه در مراسله جنرال
درمون احوال او را نوشت که سمث جوانی است بیهوده برای آنکه بخت خود را امتحان کند همیشه میخواهد
باقیس بوده باشد هرچه شهرت دهد و عزم دروغ کند باید سکوت کرد شان او زیاده از شان یکنفر
سرکرده کشتی جنگی نیست گاهی شهرت میدهد که من با ششصد صلابت بجنگ خواهم آمد و حال
آنکه یکهزار نفر در قوه ندارد و گاهی تفاخر می کند که من تبدیل لباس باسکندریه رفتم و حال آنکه

خلاف است احتمال میرود که شش نفر عملهٔ کشتی بیدق امان در دست گرفته بشهر آمده باشند مورخ گوید که نابلیون
مادامی که در مصر بود جهة قوت لشکر خود و اهانت او همه اوقات او را ندامت مینمود در آن اوقات
که جزیرهٔ سنت هلینه محبوس بود نقص و تعریف هر کس در صداقت بیان مینمود در باب سمس فرموده است
که سر سدنی سمس سرکرده رشیدیست اوقاتیکه من لشکر را در مصر گذاشته بفرانس مراجعت کردم سرداران
لشکر از راه ضعف نفس خواهش نامه نوشته نزد لارد کیث رضانامهٔ آنها را امضا نکرده و نزد سر سدنی
سمس فرستاد و او از راه نیک نفسی در رجعت نزد سرداران فرانس فرستاد و معلوم کرد که شهر و
قلاع را نگه دارند لارد کیث مطلب آنها را امضا نکرده و تا هفت روز در کتمان این مطلب می
کوشید لشکر فرانس بخاطر جمعی اینکه آنها را ممانعت رفتن بفرانس نخواهد کرد مصر را خالی و تصرف
لشکر ترک میداد و همچنین در تحریک و دعوای لشکر فرانس کوتاهی نمیکرد در اوقاتیکه در
ایطالیا بودم سر سدنی سمس بدریای فرانس بود وقتیکه مقابل جزیرهٔ هیور رسید با چند نفر از رفقای
خود عزم کرد بشهر مذبور داخل و تماشاخانه رفته صبح مراجعت نماید باین خیال بشهر رفته مستحفظین شهر
او را باسم جاسوس گرفته محبوس کردند اوقاتیکه از ایطالیا مراجعت کرده بفرانس میرفتم او خبردار شده
پیغام فرستاد که در اینجا گرفتارم و مرا خلاص کن چون استخلاص او ممکن نبود قبول نکردم تا آنکه
بعد از چند مدت او را از حبس بیرون آوردند مسترا میره که نزد نابلیون بودی گوید من تحقیق کردم که آیا سر
سمس در دعوای سنت جان رشادت ورزید یا نه فرمود بلی سبب عدم تسخیر اکری او شد چرا که مجموع توپهای
بزرگ دارو و اسباب سخت و آذوقهٔ مرا که در چند کشتی کوچک گذاشته بودم که بقلعهٔ مذبور برند همه را
ضبط کرد و در قلعه شجاعت نیکو ظاهر ساخت و یکنفر از مهندسین فرانس که در مدرسه با من درس میخواند
و یکنفر یاور همراه او بود که بمعاونت یکدیگر در محافظت قلعه سعی کوشیدند و قریب شش صد نفر از عملهٔ کشتی خود

بقلعه فرستاد

بقلعه فرستاده که در سر توپها مشغول توپ اندازی باشند و همین باعث فراغت اتراک و ساکنین قلعه شد
خطائی که از او واقع شد این بود که چند فوج لشکر برداشته از قلعه بر سنگرهای من هجوم آورده دوباره
از نصف جمعیت او تلف شد و اعلام نامه نوشته بمیان لشکر فرانس فرستاد و بعضی از صاحب
منصبان و افراد لشکر را متزلزل آورده بنابراین حکمی نوشته در میان عساکر منتشر ساختم که سر سدنی
سمس مرد دیوانه ایست و حرفهای او از درجهٔ اعتبار ساقط است بعد از آن یکی از بیگزاده لشکر
کشتی را با بیدق امان فرستاده و مرا بمن نوشت که تاب جنگ طپانچه دارم و جای از شما داده
که از آنجا باید هر یک بیرون ملاقات کنیم از این تکلیف در خنده آمدم و در جواب نوشتم که اگر تو میتوالی
عبرد را حاضر کنی که با من جنگ طپانچه کند خواهم آمد و فرمود که با وجود همه اینها باز او را دوست
میدارم که آدمی رشید است مورخ گوید وقتیکه بشهر مصر رسیدیم خبر دادند که مراد بیک از گرد
مولکین از سمت فیوم آمده و در نظر دارد که در بحیرهٔ سر بیلک بزرگ ملحق شود چون قبل از آن
جنرال مورد مکان مذبور مامور شده بود مراد بیک مضطر شده از آنجا فرار کرده مصمم شد که بکویر جیزه
و منارهای شداد و فرعون بود اعراب با و خبر رسانیدند که جنرال موسی از سمت جنوب چند فوج
برداشته متعاقب او روان میباشد و سردار اعظم خود از عقب او مشغول آمدن میباشد باز بفیوم فرار
کرده منتشر شد که مراد بیک در زیر زمینهای کوه جیزه بود در گردش میباشد نابلیون مصمم شد خود بسمت منارهای
شدادی روان شده و همه میگفت از روز تسخیر مصر تمام است که این دشمن قوی را از پیش برداریم
در بیست و چهارم ۲۴ سرطان سنهٔ ۱۲۱۵ هجری جنرال اعظم از مصر حرکت و بسمت منارهای شدادی روان
شد و در نظر داشت که دو سه روز در آنجا توقف فرموده زیر زمینهای آنجا را سیر و تماشا کند لاکن قضا
طرح دیگر فراهم آورده در سیم رسید وقت شام در برابر جا در راه میرفتیم از راه اسکندریه عرب سواره پیدا شد

وبطرف ما آمد بعد از ورود نوشتجات از سرحددار اسکندریه که جنرال مرمون بود بدست سردار اعظم
داد معلوم شد که پانزده یا شانزده هزار لشکر ترک با اعانت کشتیهای انگلیس و سرداری سرسدنی سمث وارد
شده اند چون جنرال پیش از این انتظار می کشید که لشکر وارد خواهد شد چندان تعجب نکرد و لکن
در مراجعت از سنت جان اکری بجهة آرامش مردم شهرت داده بود که لشکر ترک را قتل کردم و امسال
قادر بر آمدن نخواهند شد از این جهة بمقام تعجب در آمد جهة اینکه سرحددار اسکندریه که برخواهر او بود امر او
منتهی نمیدید در جواب نوشت که لشکر ترک غره رمضان از اسلامبول مأمور شد لیکن در سنت جان اکری
اکثری از آنها را تلف کردم هرگاه آن مرد دیوانه که سرسدنی سمث باشد ایشان را از راه تهور بر کشتی نشانده
آورده است که از بندر ابوکر بیرون آید یقین دارم که زیاده از دو هزار نفر نخواهد شد تدارک باید
که من خود در نزد ایشان خواهم شتافت نوشته را با عرب داده روانه نمود و برای اینکه سرداران
از اینگونه خبر متوحش نشوند سرجی بجنرال ویقول که در مصر بود نوشت که سرسدنی سمث باعث کرات انگلیس
در روم ببندر ابوکر آمده است ایشان احمق هستند که اکثر ایشان را در اکری بقتل رسانیدم و سرجی بجنرال
دسی نوشت که حال وقت آن آمد که از دولت روم لشکر بیاید و وارد خاک مصر شود اگر چه
امسال نظر این نمیرفت ولاکن خاطر جمع باش که هرگاه لشکر بیاید خود بدفع آنها اقدام خواهم
کرد تمام امر رحلت را بهمه جهة منضبط نماید مورخ گوید بعد از آنکه نوشتجات را ارسال داشت و یکی در
رفت مراسلات جنرال مرمون را بجهة من خوانده و فرمود حال رفتن بمبارزهای شدیدی موقوف است
و باید باسکندریه رفته و احکامی که برای دستور العمل عساکر لازم بود نوشت و آن شب تا یک
ساعت بصبح مانده فرمایش دستور العمل عساکر برحلت نمود و طرز و رفتار لشکر را بیان کرد که در غیبت
او چگونه سلوک کنند و دستور العمل لشکر کاپه را تقریر فرمود که از کدام راه روانه شوند بمرفیات

ایشان را نوشتم هرچه متعلق برحلت بود فرستادم و هرچه متعلق بلشکر رکاب بود با جودان
جنرال الهامه دادم که بزرگان سپاه معلوم کند طلوع آفتاب همان روز که ۲۴ سرطان باشد
جنرال اعظم سوار شده با لشکر براه افتاده بود و ما رفتیم و ۲۹ برحمانیه و در سیم ستمبر در حضر سکندریه
شدیم مدرک جنگ در اینجا مهیا و آماده بود تفصیل آن جنگ را در روزنامه با نظر لیق نوشته
اند که جنرال اعظم هنوز باسکندریه نرسیده بود که لشکر ترک از کشتیها بیرون آمده ارک قلعه
ابوکر را بتصرف لشکر دیگر گرفتند جنرال مرمون وقتی بملک مستحفظ آنجا رسید که سردار لشکر
ترک مالک شده بودند چون چنین دید فورا مراجعت کرده بحراست اسکندریه مشغول
گشت هرگاه ناپلیون با لشکر خود نمیرسید او را نیز محاصره می نمودند سردار اعظم نصف
شب وارد اسکندریه شد از وضع ابوکر احوالش دگرگون شده ابجنرال مرمون
چندان ملامت نکرد روز دیگر بلا تأمل حکم بحمله و یورش داد دعاکه چرا از هر طرف هجوم برده
مشغول کارزار شد چندان نکشید که لشکر ترک را از آنجا حرکت داده بکنار دریا انداختند
و دفعه دیگر هجوم برده لشکر ترک هر چه را با جرب و در جمال و اثقال داشته همه را
ریختند و خود را بدریا رسانیدند که شنا ورزیده بکشتیهای خود که در دو فرسخی بود برسند نتوانستند
و جمیعا تلف گردیدند و در آن هنگام مصطفی پاشا سردار لشکر روم با چهار هزار لشکر
فرصت کرده خود را بقلعه ابوکر از سنگرهای مستحکم انداخته در آنجا متحصن شد چون جنرال ناپلیون منظور
دیگر داشت معطل آنها نشده جنرال منو را امر فرمود که اطراف ایشان را محاصره کرده و خود روانه
شد پاشای مذبور شش روز در آنجا مانده گرسنگی و تشنگی غلبه کرده لاعلاج اسیر محصورین گردید
و ایشان را باسکندریه فرستاد و این چهار هزار نفر جمیعا جوانان توانا بودند سردار اعظم امر فرمود

همه بوس و کنگ داده و در استحکام قلعه اسکندریه مشغول گردیدند چون جنرال اعظم مدتی
بود از فرانس اطلاع نداشت و نمیخواست شخص رهبر شناس صاحب منصبی را با بیدق ستاره که نزد اول
کشتی رودس روانه نمود که اسرای طرفین را معاوضه کنند سرکرده سمس صاحب منصب مذبور را مانع
شده بکشتی خود برده و او را با لب محبت گردید و در وقت روانه نمودن از راه بیهوده گی کاغذ
های اخبار که از شهر فرنگستان آورده بود با کاغذ اخبار انگلیس باو داده نزد ناپلیون فرستاد
وقتیکه این کاغذها بجنرال اعظم رسید شب تا صبح مشغول مطالعه آنها شد و از احوالات
بکلی مطلع گشت فوراً بخاطر رسید که بفرانس مراجعت نماید در آنجا ارفع نماید مورخ گوید
صبح بسیار زود مرا احضار کرد و فرمود که جمهوریه فرانس ایطالیا را از دست دادند و من واجب شد
بفرانس مراجعت کنم و در عقب جنرال بربر را بخدمت گذاشته بمن با و حکایت کرد و فرمود
من بفرانس میروم و شما را نیز خواهم برد بشرط که کسی نفهمد من اراده رفتن دارم و امر
کنندم را خواست و فرمود که دو کشتی کوچک بیاورد برای پانصد نفر آذوقه دو ماهه مهیا کن
و دستورالعمل لشکر را داده در پنجم شهر اوت که پانزدهم اسد بود از اسکندریه روانه شد در
دهم شهر مذبور وارد مصر گردید و بنای تدارک گذاشت که بمصر علیا خواهم رفت و لیر صدور ان
و هر کس کم لازم بود همراه خود ببرد نوشت و جنرال کلبر نایب خود کرده از اسکندریه دستورالعمل
او را فرستاد و روانه شد در ۱۲ شهر مذبور به اسکندریه رسید تا آنوقت بغیر از سه نفر کسی خبر
نداشت که بفرانس میرود در روز ۲۲ به همراهان فرمود و بجنرال کلبر نوشت که به بندر و ارفه
بیاید که با او گفتگو نماید در ۲۳ شهر مذبور سوار کشتی شده بطرف فرانس روانه شدیم قریب پانصد
نفر جمعیت همراه بود جنرال اعظم برای اینکه کشتیهای انگلیس خبردار نشوند شب سوار شد از دور

تا کشتی

تا کشتی‌ها پیدا شد با بکان اینکه از کشتیهای انگلیس است و میخواهد تفحص نماید بسیار تشویش نمودیم
جنرال اعظم که همواره حضور قلب داشت فرمود تشویش مکشید بخت بلند همراه من است و اهل انگلیس
خبردار نشدند که من از مصر بیرون خواهم رفت آنشب امر کشتی را از اول شب تا آخر در اوطاق
کشتی نگاهداشته دستورالعمل باو داد و فرمود که کشتی را چنانچه قانون است از وسط دریا میبرد
راهی که از مصر و اسکندریه بفرنگستان میرود کناره جوئید و همه جا کشتی را بطرف مغرب
زمین بحرکت آور بطوریکه ساحل دریای مدیترانه نمایان باشد تا اینکه بسردینیه برسیم در عوض راه
هر گاه کشتی انگلیس پیدا شود میتوانیم زود خود را بکنار دریا کشیم و با این جمعیت قلیل و خیلی عداد
توپ شر انگلیس را رفع کنیم و از خشکی فرصت نموده خود را بخاک فرانس رسانیم مورخ گوید اعتقاد
بعضی از فرنگستانها این بود که در مراجعت از مصر کار فرمائی کشتی ناپلیون را امر کشتی مینمود از
آنجهت صحیح و سالم از چنگ جنگ کشتیهای انگلیس بیرون رفتند و این محض خلاف است
چراکه در هر حال که جنرال اعظم حضور داشت احدی بغیر از او نمیتوانست کار فرما باشد
و در مراجعت از مصر بخصوصه مجموع احکام با خود او بود و در بستن و گشودن بادبانهای کشتی که داخل
اختیار نداشت مورخ گوید ۲۰ روز بسبب باد مخالف گاه بسواحل بربریه و گاه بطرف بندر
اسکندریه میگشتیم یکدفعه بناپلیون اظهار کردیم که ما را مأذون سازد باسکندریه برگردیم قبول
نکرد و فرمود که هر خسارت بمن وارد آید قبول میکنم که دوباره باسکندریه روم از اتفاقات
همان شب باد مراد برخواست و بادبانهای کشتی را گشوده چند وقت نگذشت که بجزیره سردینیه
رسیدیم جنرال فرمود که در حوالی این جزیره احتیاط از کشتی انگلیس داریم و در هر جا کنار ساحل
را از دست ندهید که هر گاه کشتی انگلیس ظاهر شود بجزیره کارسکه روانه شوید و در آنوقت

ناپلیون دقیقه‌ای در امر خدمت دولت متوجه اجرای احکام بود و هر وقت از دور دو کل کشتی نمایان می‌شد
احوالش دیگرگون می‌گشت از آن وقت خوف اینکه بدست انگلیس گرفتار خواهد شد در دل او بود
چنانچه عاقبت گرفتار همین خیال گردید که بعد از شکست واترلو و بخاطر جمعی جوانمردی دشمن او
که انگلیس بودند به حمایت آن دولت پناه برد مورخ گوید که در همه دو ماه از کنار جزیره سیر رفتیم
و باد مراد و در روز بدان بود و قسمتی از آنجا گذشتیم باد بار مخالف شدت کرده ما را مجبور ساخت
که در جزیره بحر افریقیه که ۱۲ اسیران بود مراجعت نموده داخل شویم روز دوم بادبان کشوده هر چند خواستیم
از آنجا بیرون رویم ممکن نشد ناچار در بندر آنجا لنگر انداختیم و باد مخالف تا هشتم شهر بند بود ما را
معطل نمود و بعضی اوقات چنان تغیر می‌شد که گویا بدست عناصر اساس آدمی زاد بلی و
لابد با طاعت خود نماید و می فرمود بدتر از همه این است که هرگاه انگلیس دریافت کنند که در
جزیره کارسکه می‌باشیم چه قدر در آنجا معطل خواهیم شد و موقع همه کارهای من در فرانس و مصر
خواهد گذشت مردم می‌گویند من نسبت میان وجه نقد از مصر همراه دارم حال آنکه
هفته میان فرنک دارم و در این مکان باید با وجه فرانس معاوضه کنیم مورخ گوید همین
تنخواه که مذکور شد همراه داشت زیاده از این خلاف است بعد از آنکه ناپلیون از مصر بیرون
آمد نوشتجات کذب و افترا بسیار نوشتند و بفرانس فرستادند و در عرض راه
گرفته با نگلیس روانه کردند که در انگلستان مابین مردم منتشر نمایند صدق کلام این است
که ناپلیون تنخواه موجب سپاه مطلقا تصرف نمیکرد و هر چه در مصر فراهم آورد اول بواجب
و سورسات لشکر موضوع می‌نمود و زیاده از مخارج خود بر نمیداشت اغلب اوقات
مداخل او بر مخارج سپاه کفایت نمیکرد و قرض میکرد تنخواه خود حواله فرانس میکرد و در مصر

در روزنامه

در روزنامه نوشته بود دیدم که در عوض یکسال مبلغ پنجکرور و یکصد هزار فرنک مداخل کرده
بود جنرال ناپلیون ۱۴ ماه در مصر ماند بعد از آنکه بیرون آمد انقدر تنخواه نداشت که مخارج مقصود
در عرض راه او فرانس را کفایت کند و قسمتی با مقصود دار و شدیم خبر دادند که لشکر دشمن در سرحد
نزدیک لشکر فرانس را هزیمت دادند و جنرال ژوبرت کشته شد ناپلیون از این اخبار بسیار
زیاده مضطرب بود مکرر همین می‌فرمود که همینکه بخاک فرانس رسیدیم لشکری که از فرانس به ایطالیا
مامورست خود را به آنها خواهم رسانید و یقین دارم که میان آنها سروری نیست که اطاعت من
نکنند و لشکر را بر داشته فتح نمایان در آن صفحه خواهم نمود قبل از آنکه بشهر پاریس رسم آوازه
فتوحات من قلوب مردم را تسخیر خواهد کرد حال میدانم اشخاص چند با من دشمن و متسلط من
راضی نیستند و کار فرمایان جمهوریه از رسم و منبر من در اضطراب میباشند و یقین دارم که
بمحض استماع مراجعت من در عرض راه و یا در بندر تولان مرا معطل خواهند کرد و در مقصود
بطله خریداری نمود دوازده نفر پاروکش با قوت حاضر کرد و بطله را با هیچکو کشتی بست
که اگر در عرض راه حادثه عارض شود خود را بآن بطله انداخته بکنار رود بعد از آن فرمود که با دو
کشتی را گشوده روانه شوند مکرر و یک شب باد مراد در نهایت تندی وزید و چهار روز تند او
لاکن روز دویم هنگام غروب ۱۴ فروند کشتی جنگی انگلیس از دور نمایان شد و کشتی ما را آشفتند
از قوت طالع ناپلیون هنگام شب پنهان آمد در تاریکی نتوانستند درست تشخیص دهند چه قوی کشتی را
تا چند ساعت می‌دیدیم و صدای توپ سلام آنها را می‌شنیدیم بخیال رسید که آنها میخواهند
ما بین جنوب و مشرق پیش روی ما راه مسدود کنند ناپلیون فرمود اندیشه مکنید که کشتی انگلیس
نداشتند که ما از مصر می‌آییم و بفرانس میرویم بعلاوه آنکه هرگاه دانسته بود ما بآنطرف بیایند

بکوبالیت ما بین خشکی و کشتی‌ها لنگر بند و رست ما از خشکی بریده و ما را با کشتی‌های جنگی نماینده حال که صدای
توپ زدن از طرف عجب می‌آید یقین است که تصور کرده اند این کشتی‌ها بارست که از بندر طولان
بجاده می‌رود با وجود این حوال نیمه شب آدمرال کنستوم خوف برداشته بخدمت سردار اعظم
عرض کرد که امشب تشویش زیاد دارم ملاحان انگلیس می‌خواهند بحیله ما را از خشکی دور سازند
ماذون فرمائید باز بکارسکه مراجعت کنم اذن نداده باز وزیر گفت که این خیالات جهت
بادبانهای کشتی بوکشیده دارید و طرف شمال و مغرب را در نظر گیرید و در جای خود آرام گیرید
همین حکم آن شب بالا را زنیع کرده در طلوع آفتاب ملاحظه کردیم که کشتی انگلیس بطرف شمال
و مشرق می‌رود فی‌الفور سردار اعظم حکم فرمود که حال باحل فرنس روی نمایند مورخ گوید بعد از
چندی معلوم شد که ادمرال کشتی انگلیس چنان تصور نموده بود که ما از کشتی‌های بوالجنبی ادمیام
و نخواهیم داخل کشتی‌های او شویم بهر حال در روز هشتم شهر اقتوبر که ابتدای میزان است دو ساعت
بظهر مانده بیوغازهای بندر قریحیث داخل شدیم چونکه با خلو بندر هنوز خیال نداشتند که سردار
اعظم از مصر بخواهند آمد و نشده بود که از علامات متداوله که تازه بنا نهاده بود ترا علم برداشتیم
هر چه از رنگ علامت دوستی نشان دادند ندانستیم چه باید کرد و چند توپ نیز بطرف ما انداختند
ولاکن بعدم احتیاط و جرئت ما در داخل شدن بیوغاز بندر و جمعیت دریا لای کشتی شاهی دیدند
ملاحان جای شبهه جهت ایشان نگذاشت دانستند که از دوستان دولت جمهور هستیم بجهد آرام
یافته داخل بندر شدیم و از آنجا که بالیست بیرون مانیم نرفتیم که یکه فریاد کرد که ناپلیون سوار یکی
از این کشتیها است همان ساعت جمیع اهل بندر و سپاه دو دریا و از کثرت بطله سپاه کرده
باستقبال آمدند و تیرهای شادی از هر طرف بصدا آمد و همینکه بخشکی آمدیم جنرال خورت

بطرف

بطرف کریتین برود چرا که از مصر آمده و در آنجا طاعون بود جمعیت از زن و مرد اطراف او را گرفته
بنای مصافحه گذاردند هر چه فریاد کرد و گفت ای جماعت من از مصر آمده ام و باید احتیاط از من بکنید
در جواب گفتند که ما طاعون را بهتر از اهل مصر می‌دانیم بعد از آن ناپلیون دار العماره برده مجموع
همراهان او در آن شهر داخل نمودند و ذهنی غریب بود که ناپلیون از میان طاعون با پانصد
نفر داخل خاک فرانس شد و ضرری باحدی نرسید قبل از این اشاره شد که ناپلیون در حرکت از مصر
چنان شهرت داد که بسفر عکه بروم و جنرال کلیبر نایب خود کرده و قشون را باسکندریه وارد شد
مراسله‌ای نوشت که بجزیره رواز قره باید هنوز کاغذ بجنرال نرسیده بود مراسله دیگر نوشت که بلکه
نشان بدهد که چون اخبارات فرنگستان تازه بمن رسید لازم شد بفرنس بروم اختیار مجموع سپاه را
بجنرال کلیبر واگذاردم بعد از این سپاه دستور العمل خواهم نوشت لاکن جدا شدن من از سپاهی
که محبت با ایشان دارم ملال بسیار زیاده نموده است که دارم این است که زود مراجعت خواهم کرد جنرال
کلیبر نایب من است و مرد آگاه و کاردان است و اعتبار تمام در دولت کمتر از من نیست مورخ گوید
بعد از آن کاغذی که لازم بود بجنرال کلیبر نوشت که ای جنرال در جوف این مراسله حکمی نوشته
گذاشته ام که بشما خواهد رسید و من تعجیل رونه کنم بجهت آنکه از انگلیس تشویش دارم و می‌خواهم
وقتی که شما خبردار شوند که بفرنس رسیده باشم و جنرال لانش و جنرال مورات و مریانج
و مترجمانی همراه بروم و در میان مراسله کاغذهای اخبار انگلیس و فرنگستان را خواهی دید
و در آنها معلوم می‌شود که ایطالیا از دست بیرون رفته است و دین سه شهر منتوا و تورین و قلعه تورتنه
محاصره کرده اند و یقین دارم که شهر اول تا آخر ماه میزان در عقرب گرفته نمی‌شود و امید دارم که در
اوایل اقتوبر و میزان خود را بفرنگستان برسانم ای جنرال دو علامت نوشتن برای خط مز گذاشته ام

باید از انها احوالات سو بنویس و با دیگری برای امنای دولت جمهوریه از شما توقع دارم که نوکرهای
مرا با هرچه در مصر گذاشته ام بفرانسه بفرستی هر گاه لازم باشد که از نوکرهای من نزد خود نگاه داری
مضایقه ندارم خواهش امنای جمهوریه این است که جنرال دسی بو روانه فرانسه نمایید و اگر وجود او
در مصر لازم باشد او را نگاه داشته باشید باین امور صنایع و حکمای علیه سو حکم کرده ام بفرانسه
بیایند عهودی که در باب معاوضه گرفتاران نوشته ام و در آن قید کرده ام که هر کس بخواهد
بفرانسه برود اذن نامه باو داده شود با ذون نامه از سرداران جهازات انگلیس در دم گرفته
ایشان را روانه نمایید که بجزیره پیرش بروند و نوشتجات مرا برسانند دیگر آنکه شنیدم که چند کشتی
فرانسه به بندر تولان آمد و چند فروند کشتی از اسپانیول بجزیره حلیه رسیده است بدون تفنگ
و شمشیر چند تفنگ و طپانچه و شمشیر و تخته آهن که شما مال احتیاج دارید با عوض صلاتهایی که
در جنگ و ناخوشی تلف شده اند برای شما خواهم فرستاد و امنای جمهوریه شما را از منظور خود
مطلع خواهند ساخت و شما هم بسیار از اوضاع دولت و مملکت شما را آگاه خواهیم نمود و هر گاه تا
ماه می که اواخر بهار است از برای شما از فرانسه امداد و ما یحتاج نرسد و در مصر طاعون شدت کرده
هزار یا پانصد نفر از [illegible] طرف نماید اعتقاد من این است که با [illegible] اقدام نکنید
بلکه با دولت روم بنای مصالحه گذارید و اگر چنانچه امنای دولت روم تکلیف کنند که تخلیه مصر را ممکن
عهود مصالحه عقد شود از قبول کنید تمام [illegible] دارد و نخواهد [illegible] با این شرط که مصر خالی نکنید تا مصالحه
عموم فرنگستان بانجام رسد و جمهوریه دوست و یکدل شوند چنانچه من میدانم شما هم بدانید که نگاه
داشتن مصر [illegible] لزوم دارد و نفع بسیار به دولت فرانسه حاصل نخواهد شد الان دولت روم
از خرابی خود اندیشناک و از دیگری [illegible] نیز هم پاشیده شود خالی کردن مصر مهم عظیمی است

عهودی اذن نامه

مخصوص در زمانیکه بچشم خود بینم که مصر سو واگذاریم و باید از قوالات و تکنان متصرف شوند
و دیگر اخبارات قوت و ضعف طالع جمهوریه شما خبر میرسد قرار و مدار امور خود را درست ادراک
خواهی نمود قبل از آنکه مراسله من از فرانسه شما برسد و دولت روم جواب طلب مرا که در باب مصالحه
قبل از این نوشته ام فرستادند بگویید معتقدند که ناپلئون در هر امور مختار بود من نیز مختارم و
ماذونم که مصالحه تمام دهم و با ایشان گفتگوی مصالحه بمیان آورد و لکن بهوش باش که از قرار قرارداد من امر
مصالحه بکنید دو جزو آن گفتگوی من بگو که هرگز دولت فرانسه را منظور است که مصر سو از روم جدا
کند و در ضمن مصالحه باید قرار شود که در صورت تخلیه مصر باید دولت روم با ما بر قوالات و تکنان
که با دولت فرانسه جنگ نمایند اتفاق نمایند و ماذون سازند که کشتی بجاز فرانسه در بحر قرادنگیز عبور
نمایند و مجموع گرفتاران فرانسه مرخص کنند و اگر توافق قرارش باشد که را با دولت روم مستحکم
کن و ایشان را اعلام کن که در این شش ماه که باید مصالحه نامه از طرفین امضا شود باین بهانه فرصت
در دست داشته باشید که از اوضاع فرانسه مستحضر شوید و اگر چنانچه وقت مقتضی شود که شما باید مصالحه
کنید اختیار امضا کردن مصالحه را ندارید و بیشتر امور مصالحه روم معلوم کنید که در باب بستن عهود مصالحه
ماذون نیستم و لکن باید کارگزاران فرانسه مضی دارند بعد از آن مصر خالی شود ای جنرال عزیز من
شما از هر باب آگاه باشید که من ولایت مصر سو چگونه نظم داده ام هر چه مقتضی وقت باشد معمول
دارید مدارا [illegible] شیخهای مصر که مذهب [illegible] در هر حالت خواهان ما هستند و لکن رأی مصلحت
ایشان را نگاه دارید که اهل مصر و مسلمین تفوق زیاده تحمل نخواهد کرد چه اهل مصر تصور می کنند که از شوق
تعصب دین شما را از [illegible] ترجیح بر [illegible] خواهید بود شما لازم دست که [illegible] عسکر خود در بر نیاید
اهل مصر را با [illegible] و لازم دارید که در آن ایام [illegible] از اوضاع فرانسه اختلافی میان

ایشان واقع نشود و راه دلگرمی اهالی مصر این است که شیخ اعظم را که در شهر متوقف است بسیار
احترام نمائی و او را راضی و ممنون سازی که اختلافات مجموع از اوست و مردم زیاده از سایر بزرگان
ولایت بهمه جهت مرتبت میگذارند صاحب مرتبت آنها شیخ مذبور است اگرچه جلادت و رشادت ندارد
لاکن بنابرین که اعتقاد دیگر فرقهای باطل او دارند مفسده برپا می نمایند لازم است که در ظاهر حرمت
او را منظور داری تا من مراجعت نمایم در باب قلعه اسکندریه و سایر قلعهجات همین قدر می نویسم
که قلعه اسکندریه و قلعه عرش کلید ولایت مصر است در نظر داشتم که از زمستان سنگرها و سدهای
مستحکم از چوب از او ترتیب دهیم دو سنگر مضبوط و بندی محکم از صالحیه و تا بکاتیه ترتیب دهیم و از
کاتیه دو سنگر دیگر الی قلعه عرش بنا لازم و دیگر از سنگرها را در جائی که جنرال سنکوکی گوارا بید کرده
مرتب سازیم و جنرال ایمان و جنرال ساکچی مهندس توپخانه شما را اطلاع خواهند داد که وضع سنگرها
بچه طریق باید باشد و بهتر یا بطور که اختیار جمع آوری کل وجوهات نقدی مصر بعهده او محول شد
مرد آگاهی است و حال تقدر مقدور از قرار وعده امور مصر استحضار دارد و من در نظر داشتم که قرار تازه
در باب اخذ وجوهات مصریه هم حال مصلحت شما را نمی دانم که اقدام بر آن قرار داده نمائید لکن
امورات ملوکیت ملاحظه نمائید یقین دارم که جهازات جنگی فرنس در زمستان به بندر اسکندریه
و بندر بولاق خواهند آمد شما در بولاق قراری گذارید که پیش از وقت برج و باره مطبوطی بنا نمائید
و الوار شید [illegible] صد نفر یا کمتر از مملوکین مصر و توابع که از مفسدین نیستند جمع نموده بجهت رسیدن
کشتی در عقب آنها در بولاق برج مذبور بفرستید و از آنجا کشتی ها روانه فرنس نمائید و هرگاه از مملوکین
کسی بدست نیفتد از اعراب و مشایخ که صاحب تقصیر و در حبس [illegible] باشند هر قدر که [illegible]
شده روانه نمائید که آن وحشی خصلتان زود زود فرنس [illegible] دولت فرنس برای [illegible]

کنند

کنند و زبان فرنس یاد بیاموزند ملحدان آن ایشان را روانه مصر کنیم و چنان بدان که اثر این معنی مطلب
ما خواهند بود و مکرر از دولت جمهوریه درخواست کرده بودم که یک دسته باز یگر و ارباب طرب
بمصر فرستند و در فرستادن تا حال اهمال کرده اند خود در فرستادن آنها تعجیل خواهم نمود که رسیدن
آنها بمصر اولا لشکریان را خوشحال میکند و از چندین ملال از غربت و خیالات فاسده آنها را باز
میدارد و ثانیاً باعث این می شود که آداب و اطوار اهل مصر زود تغییر یابد و این سپهسالاری مجموع
عساکر امور مصر و اختیار ولایت مصر مصلحت صلح و جنگ در این صورت لازم است که مدارج
ادراکات ذاتی خود را ظاهر سازی و در این خدمت تحصیل نام و شهرت کنی بعضی خیالات فرح افزا
بخاطر من رسیده که ان شاءالله ثمر آن در باب اهل مصر و پیشرفت امورات زیاده از حد خواهد شد
مراد ناپلیون این بود که جمهوریه منقرض و خود در مسند حکمرانی متمکن خواهم شد چون عادت
من این است که در این عصر مطلقا بطور رسانم که اعیان آینده تحسین کنند بنابراین با حسرت بسیار
از مصر بفرنس روانه گشتم و محض حصول منفعت فرنس ناچار گردیدم از مصر بیرون رفته با این از میان
جهازات جنگی دشمن بفرنس رفته متحمل انواع زحمات شدم با وجود این معنی شب و روز
ز دلگرمی من تا غافل نخواهم شد و با تمیز مطالب خوشوقتی و نیک عاقبت کار شما میباشم گه گویا خود
در مصرم و میخواهم مراجعت عمر خویش را جهت انتظام لشکری که در تحت حکم شما گذاشته ام
صرف کنم چرا که ایشان اولاد من اند که بعهده شما سپرده ام و در هر [illegible] امتحان آورده
ام و محبت ایشان را نخود بخشیده ام و از شما متوقعم که این اعتقاد و اطراف ایشان ریشه دهید که من
کمال [illegible] احترام و اعتبار شما و محبت افزون بایشان دارم خدمت و جهت همکت خود را
فراموش نخواهم کرد

فصل یازدهم در ورود ناپلیون به بندر فریجش و رفتن به پاریس

جنرال ناپلیون فردوز یکه

از بندر اسکندریه سوار شد چهل و هشت روز در روی آب دریا و بندرات معطل بود تا آنکه وارد
بندر فریجس گردید خبر آمدن منتشر و همه فرنگستان متزلزل شده تمامی متوجه فرانسه و با اضطراب منتظر
بودند که چه هنگامه برپا خواهد شد جنرال اعظم لشکر در باب حقیقت اوضاع ایطالیا و فرانسه پریشان
بود در عقب ورود معارف آنجا را جمع کرده احوال از ایشان پرسید و مستحضر بهم رسانید
مورخ گوید بمن فرمود که ایطالیا از دست رفت و نمسا قوت گرفته فرانسه ضعف بهم رسانید چاره
این کار در اینجا نخواهد شد باید به پاریس بروم هنگام ظهر بکالسکه نشسته روانه شد و مرا که تا بار
من که در قصبه سین مسکن داشت نوشت که شام مهمان تو خواهم شد لاکن وقتیکه به لافرس رسیدیم
راه را عوض کرده راه بوربنس را پیش گرفت و دلیلش را ذکر خواهد شد بهر شهر و قصبه که رسیدیم
مهمان طوریکه در فریجس مقدم او را عزیز شمرده منتهای خوشحالی می نمودند و استقبال می کردند و کسانیکه
حاضر بودند از همین اطوار مردم فهمیدند که اینگونه علامات مقتضی یک امر عظیم خواهد شد وقتیکه
جنرال ناپلیون داخل فرانسه شد و اوضاع مردم را بانظر تحقیق مشاهده کرد که اولاً کلاً کشور وار
ستمکار جنگل عقاب شورش بودند و علی الدوام خوف هجوم دشمن خارجی را داشتند و همه برکار
جنتهٔ منتظر تفرق بودند و عموماً در تحت اختیار رو و قدرت این ظلم آئین جمهوریه ناله و فریاد می نمودند
و لشکر از آنها ضامن و گرو گرفته بودند و لشکریان مال زیاد از مردم گرفته بودند که اکثری از ملک
و مال عاری مانند اکثر بزرگان مملکت گردن از اطاعت جمهوریه باز زده اظهار دشمنی نموده ثانیاً
پرسش که آن روزها عموم شهر پاریس بود در نورجی برکات قوتش پیش از شهرهای معتبر بود چراکه
در شهر بازیچهٔ الجمه فریاد رسی از مردم می نمودند و نواحی مطلق داد رسی نبود مردم بالمره بستوه
آمده طالب تغییر اوضاع جمهوریه شده بودند در چنین حالت که همه طالب تغییر اوضاع بودند و تکرار داشتند

که بنای جمهوریه



که بنای جمهوریه روز بروز زیر و زبر میشد ممکن نبود که بانجام رسد و باعث خوشوقتی ناپلیون نشود عموم مردم
مترصد خرابی جمهوریه بودند لاکن از دو چیز در واهمه داشتند یکی شورش و انقلاب و دیگری قوت
یافتن سلسلهٔ بوربان که پادشاه قدیم فرانسه بودند و الا همگی میخواستند سلطنت در قبضه اختیار یک نفر باشد
و همگی چشم براه کسی بودند که بقوت عقل و شجاعت تواند آرام و آسایش قدیم مملکت را برقرار نماید
در آن وقت چنین شخصی را نیافته بودند ناگاه یک نفر صاحب دولت نیک بخت خوش طالع مثل ناپلیون
که بفتح و نصرت همعنان بود ظاهر گشت اهالی فرانسه ملاحظه کرده دیدند که این مرد مظفر و منصور
بیدق فرانسه در مصر و منارهای شادی نصب کرده و مجموع اهل جهان به بلندی بخت و علو
ادراک او اقرار کرده اوصاف حمیده و همیشه طالب خوشحالی و آزادی اهل فرانسه میباشد و رشادت و جرأت
و فتوحات خود را به بلندترین مرتبه رسانده و از روزیکه منصب سپهسالاری باو داده شد کار
های عظیم نموده و اعلام نامهای او جای شبهه نگذاشته بنابراین چشم مجموع اهل
مملکت روشن شده آشکارا اظهار نمودند که بزرگ مملکت این است و میتواند ما را از تحت ظلم و ستم
جمهوریه بیرون آورد و این فوج ضعیف را بکار که بخت تمام اهل مملکت را بنده فرمان خود نمود
از صغیر و کبیر کار از لیاقت زد چون جنرال ناپلیون این اوضاع را ملاحظه نمود عالم شد که قلوب
عموم خلق با او مایل است مصمم شد که مدخلیت در امور دولت کند و با کارگذاران جمهوریه بنای مخاصمه
گذارد بنابراین در عوض آنکه از بندر فریجس الی پاریس که زیاده از دویست فرسنگ بود بهر جا که
رسید دلجوئی مردم کرده اطمینان خاطر میداد و بیاره سخنان میفرمود که مردم دریافت کردند
که میل سلطنت است و هرگاه تکلیف کنند قبول خواهد کرد لهذا قبل از ورود به پای تخت آوازه
دولت و شورش بلند گردید در شهر و نواحی و در نظام و غیره هم جهد شد که ناپلیون را تقویت کند

بمعاونت او جمهوریه را قلع و قمع نمایند مورخ گوید در عرض راه دو روز دو شهر از رفتار و گفتار او
معلوم بود که مثل کسی است که تو زنند و قوت خود را دانسته است در راه اشتهار افتو بر وارد
شهر شدیم و هنوز نمیدانست که در شهر چه رو داده است و جمهوریه چه در نظر دارند و در باب
او چه تدبیر کرده اند پیش از آنکه برادران خود و حرم خود شود که هوشیار و عاقل بود ملاقات کند
و اوضاع شهر فهمید روز دیگر بدیدن کارگذاران جمهوریه رفت و در آن مجلس ناپلیون خوش
نگذشت و بیرون آمد روز ۲۱ قاسبر وزیر امور داخله او را به شام دعوت نمود بعد از آنکه از آنجا
مراجعت کرد بمن فرمود که امشب در آنجا بود و من نخواستم او را ملاقات کنم من عرض کردم
که آیا دشمنی او بر شما یقین شد فرمودند تا کنون خلافی از او سر نزده است لاکن از جمله کسان است
در نظر دارم که او معزول شود منصب او را جمهوریه بمن واگذارند و یکی از معاندین ناپلیون برنادت
وزیر جنگ بود چند روز قبل از ورود ناپلیون استعفا کرده شغلش را به دیگری واگذار نموده و بعد از
ورود او مجموع جنرالهای بدیدن او آمدند مگر آن که بهانه روز بعد برادر و همشیره ناپلیون که با والفتی
داشتند او را به ملاقات ناپلیون آوردند و در مجلس گفتگو خورست انضباط امور سرحدات و لشکر
بناپلیون ثابت کند نتوانست و تعجیل کرد و تلخی فیمابین آنها واقع شد مورخ گوید ناپلیون در ساعت
با وطاق خلوت آمد بمن فرمود اول کاری و اوضاعی که امشب فراهم خواهم نمود خود را یکی
از وکلای جمهوریه قرار خواهم داد و جنرال برنادت از خیال من آگاه است و میداند معیوب است
را ظاهر خواهم کرد جمعیت بسیار از کارگذاران و اعقاب را دور خود جمع کرده میخواهد مرا ضبط نند
بخارج مامور کنند لاکن من دانسته ام برای این مطلب چیده ام و اکثر بزرگان لشکر و رعیت و کار
گذاران جمهوریه خواهان من میباشند اگر مجلس شوری برپا شود همه مصدق قول من خواهند شد

چند روز

چند روز بعد جهت رضای خاطر ناپلیون در میان پانصد نفر گوشل را بدرا و لوسین برادر یکی از کرسی نشینان
قرار دادند جمهوریه از این اوضاع دانستند که مردم میل به ناپلیون دارند با این اندیشه افتادند
که او را منصب بزرگی داده روانه خارج نمایند مجلس خاصی برپا کرده ناپلیون را بمهمانی طلبیده است
بعد از انقضای مجلس ناپلیون بمنزل مراجعت کرده مرا احضار فرمود و گفت کارکنان جمهوریه
بمن تکلیف کردند که هر گاه سپه سالاری لشکر سرحد را تمنا کنی متوقعی میگذاریم و میخواهند مرا باز
بسمت ایطالیا مامور کنند اگرچه رد قول ایشان را نکردم و لاکن در جواب گفتم که احوال من اندکی
ناخوش است چند روز مهلت ضرور است که مشغول معالجه شوم و زود از مجلس برخواستم بعد از این
بمجلس ایشان نخواهم رفت تا کار ایشان فیصل شود بعد از آن همان شب چند نفر از خوانین (?)
خود را فرمود که خاطر جمعی بسبب داده او را به خدمت ناپلیون آوردند و تجدید دوستی میان آنها شد
در آن اثنا جنرال ناپلیون رسانند که برثه در شورتگاه (?) می گفت که آن شخص کوچک که عبارت
از ناپلیون باشد دولت فراوان از مصر آورده نمیخواهد دوباره آنجا برود ناپلیون خواست در مجلس
کارگذاران در وضع او را ثابت کند بشورتگاه رفته اظهار شکایت کرده که برثه اقرار من گفته
اولا من هر چه در ایطالیا بدستم آمد مجموع صرف و ندو خزینه من نمانده ثانیا اگر در اینجا دولت
زیاد بمن رسیده باشد بجمهوریه رفت نمیداند و برثه که یکی از رضای دولت است چرا باید در مقام
غیبت گوئی من باشد من خودم نوکر دولت هستم موافق شان و مرتبه خدمت بمن رجوع کنند
بجان و دل اقدام خواهم کرد چون را تقصیر است از گفت موافق قانون حرف برثه را از نسبت و در جمیع
ساقط نموده و در انتقام غدر خواهی آورد و دو انتطارت در دل برثه تمام نماید چون که سبب
دیگرگون نوکر دولت خلاف احترام نمی توانست که در ظاهر و باطن حرف خلاف

بدو نمی توانست گفت در مصلحت خانه قانون دولتیه مانع پیشرفت کار او می شد ناپلیون برای
حصول مقصود خود اوضاعی فراهم آورد که همه کس خبردار نبود مگر چند نفری که امداد ایشان لازم
بود ناپلیون در آن اوان اوضاع مخلوق را بکارخانه تشبیه کرده بود که چند چرخ دارد و یکی یا دو
از آن چرخها که معظم و بزرگ باشد چرخهای کوچک بسته بآنهاست و فقط بنای گردش
کارخانه است همان یک چرخ یا دو چرخ بزرگ را باید حرکت داد که بعد از حرکت آنها سایرین
بی اختیار تابع حرکت او خواهد شد بنابراین چند نفری که وجود ایشان منشأ اثر بود و کاری
از آنها ساخته می شد از اوضاع مخبر و سایرین نمیدانستند که او در چه کار است فصل دوازدهم

در تفویض سپهسالاری عموم عساکر بناپلیون و عزل و نصب وزراء و اصحاب مشورتخانه در آن اوقات
جمهوریه سه قسم دیوانخانه ترتیب داده بودند یکی دیوانخانه وزراء و کارفرمایان دوم دیوانخانه اهل
[illegible] و اعیان و اشراف و صاحبان منصب قدیم سیم دیوانخانه پانصد نفر وکلای رعیت [illegible] مملکت
و در آن اوقات وکلا ایشان در نظرها جلوه داده بودند که این وضع برضای اهل مملکت می باشد
و هرچه حکم از ایشان صادر می شود گویا حکم همه اهل مملکت است همه باید اطاعت نمایند هرکس کاری
کند و مباشر امری شود بدون حکم آنها گویا خلاف قانون کرده باید مورد سرزنش شود ناپلیون خواست
که دو امر تدبیر کند که مردم عوام چنان تصور کنند که هرچه او می کند بحکم جمهوریه خواهد شد تا انقلاب
در میان لشکر و عوام الناس واقع نشود و کار بخونریزی منجر نگردد اول ورود [illegible] لشکر و دولت را
نسبت بخود [illegible] چیزی که برای او لازم بود این بود که چند نفر از سرداران و اصحاب دیوان و دفتر در این
مطلب با او هم زبان و هم عهد شوند [illegible] از سرداران و اصحاب دیوان معنی مطلب خود گرد که از [illegible]
عوام الناس خاطر جمع شد [illegible] روز [illegible] قرار داد و [illegible] خود گفت که مجموع

در مصلحت خانه ها جمع شوند قبل از اینکه سایرین مجتمع شوند حکمی از جناب کونسل قدیم که دیوانخانه امرا و اعیان
باشد برضای کارگذاران هر دو مصلحت خانه و رضای ایشان که با من دوست شده اند [illegible]
صادر گردید باین مضمون که اختیار عموم لشکر را با حکومت شهر پاریس بشما واگذار کرده ایم و شما را اذن
داده ایم که برای مصلحت کار خود عموم اهل مملکت و لشکر و جمهوریه و اصحاب دیوانخانه ها را [illegible]
از شهر حرکت داده بعمارت سنت کلو ببرید چون در شهر بعضی مفسدین با بعضی اصحاب مصلحت
خانه مراوده پیدا نموده اند و عمارت سنت کلو از شهر اندک دور است اجلاس ارباب شور در آنجا اهم و اولی
است و این حکم صبح [illegible] رسید و قریب ده فوج را قرار داد که صبح همان روز در پیش روی
عمارت مصلحت خانه که میدان [illegible] است حاضر باشند باین رسم که [illegible] و رسم ایشان را [illegible]
ملاحظه نماید [illegible] خبردار کردند که بعد از نظام در عمارت ناپلیون حاضر باشند و دو نفر
از همراهان خود را که اصحاب شور بودند تعیین کرد که در دیوان وزرا [illegible]
او باشند یکی [illegible] بود و یکی [illegible] گفته بود که بصلاح خویش که یکی از وزرا را [illegible] پردازند
[illegible] بود [illegible] قبل از وقت بانجام رسانیده ناپلیون فرصت [illegible]
[illegible] دو نفر از وزرا را ناپلیون هرچند [illegible] جواب صریح نداده [illegible] ناپلیون
[illegible] پیغام [illegible] که [illegible]
بانجام [illegible] تمام امورات را برای خود متحد کنند [illegible]
نفر از وزرا را که [illegible]
[illegible] در ظاهر چنان بآنها اعلام نموده بود که [illegible] توقع سپهسالاری عساکر [illegible]
و چنان دانستند که در مقام توقع [illegible] از کار او

واقف نشوند خود بدین برشت رفت مورخ گوید بعد از مراجعت من فرمود چون فردا موعد
کار ما شد اندیشه داشتم که مبادا این سه نفر قبل از وقت خبردار شوند از آنجا خود بدین برشت
رفتم و صحبت ناتمام ماند و وعده دادم نصف شب باز آورده ملاقات کنم و جهت اینکه قوچر از هر
طرف مطمئن خاطر باشد کسی فرستادم که فردا شب باو شام صرف نمایم و بوعده
وفا نخواهم کرد باز جهت خاطر جمعی او جوسفین را گفتم که او را امشب ناهار فردا صبح در منزل
بطلبید و یقین است که قبل از آمدن او من مصلحت خانه خود هم رفته و جوسف را فرستادم
که برنادت را خبردار کنند که فردا حاضر باشد بمن فرمود که برشت انتظار مرا نخواهد کشید
تمام کاغذها برای اطوار نوشته و در سر وعده آنجا رفته و در ورود خانه رسم برای کوشید و زود داخل
شوید و غلام مرا برسانید و بگوئید که صلاح شده بسی بدی عارض شده فردا خدمت نامیرسم
مورخ گوید من بموعد رفتم هنگامیکه کاغذهای ناپلیون نمایان شد برشت را خبر دادند و او در خلوت
خاص نشسته بود بر خورست که در اوطاق [illegible] استقبال کند من داخل شدم چون مرا دید
احوالش دیگرگون شد بعد از رسانیدن پیغام قدری نشسته خواستم رفتن خیر خواست که مرا از
در بیرون کند فرمود که چنین میدانم که ناپلیون مرا فریب میدهد معلوم است که کار خود را درست
کرده باو بگو که هر چه گردد سبب کثرت من بوده زمین [illegible] و حکم مرا جهت [illegible] کردم
دیدم ناپلیون نشسته کیفیت را نقل کردم بسیار خندید و فرمود که کثرت ضعف بگذشته است
قدری در تر رجعت کرد طلوع صبح حاضر باش فردا صبح رفتم دیدم دلیجه و اوطاق جمع کثیری
از سرداران در آن منصبداران با لباس نظام حاضر نشسته باو اوطاق داخل شدم دیدم ناپلیون
هم لباس نظام و مجموع زینت های نظامی پوشیده خود آماده است در دو دقیقه نگذشته بود

جوسف در برنادت

جوسف در برنادت داخل شده و برنادت لباس نظام نپوشیده آمد با وجودیکه دوم لغو نمودند همه سر لباس
نظام نپوشیده اند تا رفت جوزف بگوید بیرون برنادت و باو صحبت کرد و فرمود چرا لباس نظام
نپوشیده اید گفت تا تحقیق امر نشوم هرگز نخواهم پوشید فرمود که حال اشتباه است بجمع خواهد شد و دست
او را گرفته باوطاق خلوت برده ده دقیقه با یکدیگر بودند و بیرون آمدند در مصلحت خانه خبر خواهان
ناپلیون حکم سپه سالاری او را و حکم بردن اهل مصلحت خانه را از نوشته به بعضی لشکری که خواهان
بودند رسانیدند لاکن جمع کثیری متحضر بودند و وقت اطلاع ندانسته بودند خبر خواهان او
در طلوع آفتاب و بد خواهان او دو ساعت بعد از آن خبر کرده بودند این دو حکم که صادر شد خبر به ناپلیون
رسید که کار تمام شد بمجرد وصول احکام سرداران فرمودند که باتفاق من روانه شوید و برنادت
فرمود که با لباس نظام در مصلحت خانه حاضر باش که زیاده از انتظار نمی توانم کشید در ساعت روانه شد
روانه گردید مورخ گوید هنوز برشت انتظار داشت که ناپلیون دیدن او خواهد رفت و قوچر لباس
تازه بکرد که در خانه ناپلیون ناهار خواهد خورد خبر دادند که حکم سپه سالاری ناپلیون داده شد ناپلیون
با جلال تمام با اکثر سرداران که در رکاب حاضر بودند داخل میدان شده ده فوج که در آنجا حاضر بودند
بعد از شوق و سلام قلعه از لشکر ترتیب داد و در میان قلعه رفت و فرمود که ای صاحبان بحکم
مصلحت خانه که از روی ذاکون دولت نوشته شده و فصل یکصد و پنجاه و دو و یکصد و پنجاه و سه
ذاکون نامه میباشد سپه سالاری لشکر فرانس و حکومت شهر پاریس بمن واگذار شده است در این
دو سال گذشته حکومت و رعیت داری جمهوریت بسیار بد شده و شما امیدوار بودید که من از مصر مراجعت
کنم و عیوب همه کارها را رفع نمایم با نحو محبت و خوشحالی که در مراجعت از شما و عموم اهل ولایت
دیدم بر ذمه من لازم آمد که خدمات کلی برای رفاه در اسم مملکت بجا آورم و از شما توقع دارم

که حتی ترکی خود را مغلوب دیده و بآن شوق که بهیچوجه ثابت قدم نباشم اما او گردیده اند اکنون
امداد نمایید و امید دارم که آزادی و فتح و نصرت اهل فرانسه را در کل فرنگستان مشهور سازند
مورخ گوید در آنوقت که ناپلیون با سپاه [?] در مکالمه بود خبر رسید که [?] او در مصلحت خانه‌ها
غافل نبوده و از قرار دستورالعمل ناپلیون اعلام نامه نوشته و در شهر منتشر ساختند که دیوانخانه مصلحت
بشنید کان جمهوریه تغیر داده اند بعلت آنکه اکثری در شهر پاریس متفق بودند که حکومت را بجوری
نقض نمایند و ناپلیون نیز برای مصلحت قبل از وقت شرحی نوشته بمیان شهر فرستاده بود که جمهوریه
تو از فصول بکصید تجاوز [?] از اکنون هر امر کرده اند که اصلاحی در باب مصلحت خانه‌ها نمایم و از این
روز شهر حرکت داده مجلس اجلاس آنها را در سنت کلو قرار دهیم اگر از معاندین در مصلحت خانه‌ها انکار
دارند چون عمل بجهت رفاه حال ملت است لازم است که تمامهم امروز مصلحت خانه باید مورخ گوید
بعد از آنکه ناپلیون دستورالعمل نوشته بود فرمایش گردید همه اصحاب دیوانخانه بار دیگر شهر [?]
که باید فردا در عمارت سنت کلو حاضر باشند که کارها را غیر از انجام خواهد داد و ولیکن
آقا سیانو فقیهی بابت این دیوانخانه [?] دستورالعمل داد که قرار و [?] فردا انصراف بید
بعضی از ارباب مصلحت خانه که خود با ایشان اتفاقات [?] نمودند و حوالهٔ غروب حضرت
منزل [?] فرمود کار امروز بسیار خوب گذشت جنرال برنات هم وعده کرده است
که شریک قول من باشد ولاکن برنادت [?] آنچه است که حرف بگوش او فرو نبرود
صبح گه دست او را گرفته بخلوت بردم باو گفتم که تغیر و تبدیل در حساب دیوان خواهیم
داد هرچه کردم عهد کنید با من مخالفت نکند نشد و آخر گفت که هر حکم که دیوانخانه جمهوریه مصلحت
دانند و صادر کنند اطاعت خواهم نمود ناپلیون آن شب بسیار خوشحال بود فردا صبح زود

برخاسته باتفاق جنرالها بسنت کلو رفتیم مجموع اصحاب دیوان و وکلای رعیت در آنجا جمع
شده بودند در یکجا پانصد نفر وکلای رعیت و در جای دیگر سایر کارگذاران جمهوریه اجلاس داشتند
صدرنشین مجلس اول لوسین برادر ناپلیون بود و در مجلس دویم [illegible] بود بعد از ظهر صدر
نشینان بالای تخت رفته اوضاع دیروز را حکایت کردند آنان که خبر از این مقدمه نداشتند
بنای معارضه گذاشتند گفتند که این گونه عمل باعث خرابی جمهوریه و خلاف قرار داد قانون میباشد
چرا باید مصلحت خانه‌ها را از شهر که پای تخت است حرکت دهند و چرا باید کارگذاران بیکبار ترک
منصب خود کنند این احکام از کجا صادر شده و باعث او کیست و در هنگام مباحثه و گفتگو تغیر و تحرک
اهل مجلس زیاده از حد شد ناپلیون که در خارج بود و هر دقیقه خبر از اوضاع مجلس باو میرسید دریافت
نمود که هرگاه در مجلس نرود ممکن است که احکام بخلاف خواهش او صادر گردد فوراً با تغیر خود را
بمجلس امرا و وزرا رسانید مورخ گوید چون به پهلوی راست صدرنشین مجلس رسید من در پهلوی
راست او ایستاده بودم و جنرال بریر در پهلوی چپ صدرنشین قرار داشت اطلاع از آمدن
ناپلیون بهم رسانیدند و پاره تحقیقات از او نمودند ناپلیون دید از جواب او عاجز خواهند بود بالطفره
نهاد و از اوضاع شجاعت ایشان بسیار گفتگو نمود در مقام آن برآمد که مردم میخواهند
هنگامه بر پا کنند و در خفیه گفتگو مینمایند که وضع حکومت را تغیر دهند و من از هیچ امر مستحضر نبودم
وقتی مطلع شدم که از دیوانخانهای امرا حکمی بمن رسید که باید امداد اهل فرانسه کنم چون بجواب
مطابق سؤال خود ندانستند که تدبیر وزیر که میخواهد کار خود را از پیش ببرد و از مجلس آواز برخاست
که این مرد بسیار محیل و مدبر و با عقل است ناپلیون بعد از مشاهده این احوال دید که اوضاع قسم دیگر شد
با خود گفت بهتر است که مجموع اهل ولایت را متهم کنم رو باهل مجلس کرده گفت عموم اهل فرانسه مرا

نخجوچه طلب کرده از مصر و دیلها آورده بودند که اخذ مملکت را بمن واگذارند بعد از آنکه ناپلیون این الفاظ
را بیان نمود یکی از اصحاب دیوانخانه قطع سخن او را نمود و گفت که از اکنون جمهوریت را از خاطر محو کرده
اید و مفهوم کلام او این بود که حرف شما در این مجلس اعتبار ندارد و ناپلیون را از این حرف چهره
برافروخته شد و فرمود ای رفقا کار آن حال پرده از روی کار شما برخواهم داشت و افعال
شما را آشکار خواهم نمود بعد از آن برتیه و مولین که هر دو از بزرگان دیوانخانه امرا بودند متهم
کرده گفت این دو چرا نخواستند مرا با جمعی مقابل نمایند هر کس بخواهد مطلب خود را بطور راستی
و صداقت بیان نماید با او مخالفت ورزند چون اکثر اهل دیوانخانه علم بوضع ناپلیون
نداشتند و نمی دانستند که در خارج مجموع بزرگان لشکر با او متفق و از اهل دیوانخانه نیز
جمعی با او همراز بودند منظور او این است که نفاق در میان اصحاب دیوانخانه اندازد و از اهل
مجلس آواز برآمد که این ادعا باید ثابت شود میر مجلس فرمود که جنرال خود تفصیل بیان نماید
که برتیه و مولین چه تکلیف کرده اند ناپلیون از بیان الفاظ اولی ابا نمود مورخ گوید دیدیم
جنرال اعظم بسیار گرم شده و از حرفهای بی ربط او نزدیک است اهل مجلس شورش کنند
آهسته دامنش را حرکت دادم که باید از مجلس برفت جنرال بربیر هم از آن طرف اشاره
کرد ناپلیون آگاه گشته فوراً از مجلس برخاست و فرمود که خدای جنگ و خداوندگار
طالع همراه من است پرده دار مجلس پرده را برداشت و قراولان احترام کرده راه دادند
بحیاط دیوانخانه آمد و بر اسب خود سوار گشت مورخ گوید وقتیکه صدر نشین دید که ناپلیون برگشت
و میخواهد از تالار دیوانخانه بیرون رود هر گاه قراولان دیوانخانه حکم میداد که مانع بیرون
رفتن ناپلیون شوند کار بسیار مشکل می شد خداوند دانا است که چه اتفاق می افتاد نیز چو صدر

نشین انجم

نشین انجمن را می کرد پیش از آنکه فردای آن روز در عمارت لقزنبرق محبوس شود در میان مجلس رشته
عمرش از هم گسسته می شد **فصل سیزدهم در رفتن ناپلیون بمجلس پانصد کونسل** مورخ گوید او چنانکه
در مجلس امرا ملاحظه نمودیم خلاف آن را در بیرون مجلس مشاهده کردیم چرا که وقتیکه ناپلیون سوار
اسب خود شد لشکر و رعیت بالاتفاق آواز برآوردند که ناپلیون زنده باد و مقارن
آن حال در مصلحت خانه پانصد نفر وکلای رعیت مصمم شدند که عرض حالی بوزرا بنویسند و از آنها تحقیق
کنند که این احکام بی موقع چه بوده است و بجهت جمع کردن ما در این مکان از چه راه است حکمی در این
باب صادر نمایند لاکن نمی دانستند که سه نفر از وزرا که سییس و راجر دوکو و بورش باشند با ناپلیون
متفق و دو نفر دیگر که قوچین و مولین باشند ناپلیون آنها را در عمارت لقزنبرق محبوس و
بجنرال مورو سپرده است وقتیکه پانصد نفر کونسل عرض حال نوشته میخواستند بخدمت وزرا
بفرستند از دیوانخانه امرا مراسله بآنها رسید که برتیه که یکی از وزرا است بدیوانخانه امرا و خزاین
نوشته و آنها نوشته بود بدیوانخانه پانصد نفر کونسل فرستاده بودند لوسین برادر ناپلیون که میر مجلس
آنها بود بآنها تلقین کرد که ای جناب صدر نشین و امرا و خوانین چون من بسیار دوست
میدانستم که آزادی در این مملکت برقرار شود محض انجیال خدمتگذاری جمهوریت را قبول کردم
و از نصب منصب وزارت اعظم من خجالت شد بر ذمه من لازم آمد که در مقام محافظت دولت
جمهوریت برآیم و در اطراف دولت ثابت قدم باشم و جان و منافع کلیه باینها رسانم که لیاقت وزارت
من نباشد لاکن این گونه عظمت و جلال که این مجلس مانند در مراتب از حد اشکار نمود و این
تعریف که مردم از او میخواهند میل مفرط باو دارند و علامات عظیمه اعتبار که از دیوان امرا
باو میدادند گشته و احترامیکه عسکر از او منظور میداشتند یقین شد که بعد از این بهر بهانه بشود که

خواهد تواند رسید و خوف آزادی مردم برخواسته خواهد شد و نفع کلی آن ثابت خواهد گردید
بنابراین وجود من برای جمهوریه لزومی ندارد و برضا و رغبت از منصب خود استعفا نمودم ولیکن بر
خورسندم که شغلی که بمن واگذار شده بود بخوبی محافظت و حمایت داری نمودم و بی عیب و
نقص استعفا نمودم چون برادر ناپلیون مرا استوار دانسته بود با پانصد نفر کونسل بی تعجب کرده
بعد از آن بنای گفتگو گذاشته که آیا این اوقات گوشه نشینی برث چه صورت دارد خود برضا استعفا
کرده یا فردی در ضمن آن مترتب است یا هواخواهان ناپلیون او را بانکار داشته اند و این حکم
که اصحاب دیوانخانه ها بعضی اخراج و عوض آنها گرفته شود و در دیوانخانه های شهر اجلاس موقوف
از چه بود خواهد بود مجملاً در آن باب گفتگوی بسیار نمودند ناپلیون را خبر دادند که هرگاه داخل مجلس
نشود قطع و فصل گفتگو بخلاف او خواهد شد ناپلیون فوراً گروه دسته از فوج بهادران برداشته
همراه خود بدیوانخانه پانصد نفر کونسل رسید صالدات را در ایوان گذاشته خود داخل
مجلس شد همگی اهل مجلس او را دیده در اینکه نظام نخیر داخل شد و صالدات بهادران ظاهر است
همه متغیر گشته از اطراف مجلس فریاد برخواست که این مرد ذاکون مملکت را خراب کرد ظالم
است و بدفع ظالم باید اقدام کرد ناپلیون تا اراده کرد که سخن بگوید که از هر طرف به آواز
بلند گفتند که پاینده جمهوریه زنده باشند هر کس خلاف کرده باید سرنگون شود چون همه بر خلاف
ناپلیون سخن می گفتند و هم او را غلبه کردند نزدیک شد که بیهوش شود صالدات داخل مجلس
شده گفتند بواجه که ما سردار خود را از مهلکه بیرون بریم ناپلیون با صالدات تکیه کرده فرمود
حضار این مجلس اراده دارند که مرا بقتل رسانند بعد از آنکه ناپلیون را بیرون بردند اهل مجلس
بشاوره مشغول گشتند و حکایت که قتل ناپلیون بود بمیان آوردند لوسین برادر او گفت نظر

ناپلیون اول بود

ناپلیون این بود که بعضی امورات اتفاقیه نوشته اظهار کنند و هرگز خطر نمی رود که خلاف ذاکون کاری
از او صادر شود هر چه کرد که ما ذون سازند ناپلیون دو باره بمجلس حضور رسید اهل مجلس راضی نشدند
فریاد برآوردند که ناپلیون خود بوده نام کرده ماندن او برای جمهوریه شکست است هر قدر لوسین
اصرار زیاد کرد از طرف آنها انکار زیادتر شد لوسین از تخت دیوان فرود آمده گفت
تمام رایها از اصحاب دیوان محسوب گشته و عوض من مراگوش وا دید بار گفته ناپلیون
از ذاکون جمهوریه بیرون رفته چون دید حرف تاثیر نمی کند بالای تخت رفته خواست
مطلب را تکرار کند اهل مجلس متغیر شده هنگامه برپا کردند و نزدیک بود لوسین را ضرر رسانند
او فوراً گروهی صالدات را از دوش انداخته ترک مجلس کرد ناپلیون می دانست که امر این مجلس
بفضاحت خواهد کشید و دو دسته صالدات فرستاده برادرش را از مجلس بیرون آوردند
و دید که اگر زیاده از آن حوصله کند احکام بر خلاف او ظاهر گردد و برادرش را گفت
سوار شده بفوج بهادران و جمعی که از شهر فراهم آورده بود کیفیت مجلس را بیان نماید لوسین
بجا آورد و گفت ای لشکر و رعیت من که میر مجلس این پانصد نفر کونسل هستم فهمانیدم که
اکثر از ایشان موافق ذاکون مملکت حرف حق را تصدیق نمی کنند بعضی از اشرار ایشان پیش
از وقت شمشیر و تفنگ و طپانچه همراه آورده بمقام تهدید برآمدند که هرگاه حرف جواب
ما را قبول نکنید معرض تلف خواهید آمد و یقین دارم همه آنها از انگلیس مواجب دار شده و طلبیده
که دیوانخانه را از اوضاع زنین مغشوش کنند و بخیال ناپلیون که سردار شما است و مجری احکام
آن دیوانخانه را اجرا کند بگویند خلاف ذاکون نموده و در آن او را از قانون بیرون نمود
که این لفظ را اهل مصلحت در حق هر کس بگویند قتل او واجب می شود من که رئیس ایشانم

هستم شما بگویم که این دیوانگان خود کارهای خارج از قانون انجمن می آورند قتل خواهان
لازم است حال توقع دارم بعضی از اهل مجلس که حرف حق مرا قبول کرده اند و در عدد زیاد
تر از مفسدین میباشند از شر آن اشرار که از مذهب انکلیس جرات حاصل نموده خلاصی بخشید
سردار و صالدات و اهل شهر احدی از پانصد نفر کونسل که در حرف خیر و خوبی جمهوریه با من
موافقت نموده اند نباید بگذارید امشب از اینجا بیرون روند و هر کدام که از قانون مملکت بیرون
رفته اند بگیرید تا ببینم چه شمشیر و طپانچه همراه دارند وقتی که این الفاظ تمام شد از مجموع آن
جمع آواز بلند شد که ناپلیون پاینده باشد ولاکن باز در تردید بودند که آیا بدیوانخانه بریزند
و وکلای رعیت را بگیرند یا نه لوسین فی الفور شمشیر خود را کشیده گفت که قسم یاد میکنم که هرگاه
برادر من خواسته باشد ضرری بآزادی اهل فرنس رساند اول او را بقتل آورم این کلام در
دل ایشان اثر کرد و جنرال ناپلیون حکم داد که بدیوانخانه بریزند و آنها را بگیرند همان ساعت
جنرال مورات فوج بهادران را برداشته داخل ایوان دیوانخانه شد و تمامی اهل کونسل را
گرفته یک ساعت قبل از وقت معین شده بود فرستاد بعد از آن ناپلیون حکم داد که هر کس از امرا و خوانین
که بر خلاف او بودند گرفتند و هر کس با او متفق بود در دیوانخانه جمع کرده که قرار احکام جمهوریه
داده شود مورخ گوید که یک ساعت به نیم شب مانده بود که ناپلیون بمن فرمود ایشان امور
موافق خواهش من خواهد شد لاکن حال باید نشست و اعلام نامه بجای تخت نوشت که گوش
اهل شهر از قرار و مدار آگهی شود و فرمود بمن که بنویسم ای اهالی شهر پاریس وقتیکه من از مصر
مراجعت کرده داخل فرنس شدم در میان اصناف ارکان جمهوریه مخالفت عظیمی یافتم و دیدم
وزرا و وکلا و اصحاب دیوانخانه دسته دسته و صنف بصنف شده برخلاف یکدیگر سخن میگفتند

وانقدر توانائی در ایشان نمانده که از آزادی و آسوده گی مردم نگاهداری کنند و هر صنف و هر فرقه جدا
جدا نزد من آمدند و منظور خود را تقریر کرده از اسرار خود مرا آگاه گردانیدند و از من استعانت نمودند
من هر یک را گفتم که در فصل این کار از شما خواهم گردید و همچنین از امرا و خوانین کونسلان قدیم
میباشند سرداران جماعت خود دعوت کردند ایشان را هم جواب گفتم عاقبت الامر مرد دلیران را
عموم خلق حافظ اموال و جان و آزادی خود دانسته قراری دادند که اصلاح در ارکان جمهوریه کل
شود که دولت جمهوریه بقوام سابق راجع گردد و در این قرار لازم دانستم که هر یک را بمرتبه عقل رسند
بیان سازد بنابر این کونسلان قدیم و امرا و بزرگان چنان مصلحت دیدند که مجلس شوری در پاریس
نباشد لهذا همت گماشتند که مجموع اصحاب دیوانخانه را بعمارت سنت کلود بردند و بمن حکم فرمودند
که نگذارم احدی تمرد کند و هر گاه جمع قلیل در مقابل جمع کثیر ایستاده خلاف رای ایشان را
در نظر داشته باشند مانع شوم و ایشان را ساکت کنم سکنه جنرال ناپلیون میباشم محض رفاه اهل
مملکت و شکوه و جلال و عظمت دولت جمهوریه که در تحصیل آن چندین هزار نفر کشته شده بودند این
امر را قبول کردم مجملا اینکه مجموع دیوانیان در عمارت سنت کلود مجتمع و مجلس صحبت برپا کردند
امرا و بزرگان دیگر با پانصد نفر کونسل مشغول گفتگو گشته افواج بهادران در خارج دیوانخانه قراول بودند
و نمی گذاشتند که مانعی در خارج واقع شود یکدفعه متخبر شدم که در دیوانخانه پانصد نفر کونسل
صدای بگیر و دار و قتل و غارت بلند شد در ساعت با جمعیت بدیوانخانه رفتم و کیفیت را
بایشان عرض کردم و استدعا نمودم که مقصود خود را بانجام رسانیده و راضی نشوند که ارباب
نفوذ مقید در امر ایشان شوند و اگر مطلب امروز تمام نشود دفعه عظیم برپا خواهد شد حال
در دیوانخانه پانصد کونسل جمعی شمشیر و طپانچه برداشته اند و جمعی که زیاده از ایشان و فکر ایشان [illegible]

تهدید می‌نمایند اهل مجلس قدما از این سخن آگاه گشته بمن فرمودند که حکم ایشان حکم [illegible] است که دیروز
داده شد هر کس تخلف کند بکشند [illegible] من از قرار فرموده ایشان از مجلس بیرون آمده و بمجلس پانصد نفر کونسل
رفتم و با کمال ادب خود تنها بدون دستهٔ حرب داخل شده کلاه بر دست تعظیم از ایشان بجا آورده
و بسیار تحسین از حرمت من نمودند در پیش صدر پانصد نفر کونسل ایستاده با کمال ادب عرض کردم
که ذاکون امروز این است که از اصحاب دیوان هر طرف زیاده است و رای ایشان یکی نیست از طرف
در حمایت گفتم در ساعت دیدم از اشرار اهل مجلس با دستهٔ حرب هجوم بطرف من کرده بیست نفر
از ایشان اطراف مرا گرفتند و سینهٔ مرا زدند به تیر و تفنگ کردند قراولان فوج بهادران اول
مرا [illegible] کردند و دیدند و مابین من و قاصدین حایل شده مرا بیرون بردند در این بین باواز بلند
مرا که حافظ شریعت بودم خارج شریعت خوانده ظالم نام نهاده [illegible] که صدر مجلس ایشان بود
کرده تکلیف کردند که تو نیز اقرار کن که افعال ناپلیون خارج از شریعت و ملت است تا حکم قتل او نوشته
شود این خبر بمن رسید [illegible] نفر [illegible] فرستاده [illegible] از دست ایشان خلاصی دادم بعد از آن
چاره منحصر دیده حکم کردم که مجموع اشرار را گرفتند تا اهل مجلس [illegible] شوند مصلحت آن دادم تا رفته
مشغول قطع و فصل امور دولتیه شدند ای اهالی فرانس [illegible] که من بغیر از [illegible] حب
غیرت نیستم آزادی و رفاهیت [illegible] آوازه دولت جمهوریه را طالبم و جان خود را در تحصیل [illegible] می
جمهوریه وقف نموده‌ام مورخ گوید اعلام نامه [illegible] نصف شب بپاریس رسانیدند که صبح زود بمیان
مردم منتشر سازند بعد از آن هر که در آن دیوانخانه خواهان ناپلیون بود جمع شده و تعجیل تمام
حکمی صادر کردند که فصل اول او این بود که جماعت [illegible] و [illegible] معزول و جمعی که اسامی ایشان در ذیل
نوشته شده [illegible] ایشان خیانت [illegible] بخصوص امروز که در مجلس شورا اتفاق ذاکون از

ایشان کرده

برپا گشته همه ایشان از کارگذاری جمهوریه خارج می‌باشند [illegible] که اسم ایشان مرقوم یافته
در جای آنها برقرار شدند و فصل دویم حکم مزبور نوشته که از قرار حکم دیوانخانه امر و داعیان جمهوریه
سه نفر را منتخب کردیم که یکی از آنها ناپلیون است و دویمی سیس و سیمی روجر دوکاس که ایشان به اسم
در رفتار که عبارت از وزیر است منسوب نباشند بلکه باسم کونسل یعنی مدبر و بکارگذاری جمهوریه مشغول باشند
این حکم را در شهر فرستادند که به مردم معلوم شود و به [illegible] حکام که در آن شب نوشته شده همه را قبل از وقت
قرار داده بودند مورخ گوید تا سه ساعت از نصف شب گذشته ناپلیون بهمین مشغول کار بود که آن روز
و آن شب مطلقاً غذا نخورده بود آن وقت ناپلیون با دو نفر رفیق خود بمجلس پانصد نفر کونسل که زیاده از سی نفر
جمع نبود و با زحمت آن روز خلق مجلس پانصد نفر وکیل نام نهاده بودند رفتند و بنا بذاکون مملکت قسم یاد
نمودند که بغیر از اصلاح مملکت و [illegible] و رعیت [illegible] امر خلاف نشود مورخ گوید بعد از آن بیرون آمد
بمن فرمود که کار تمام شد حال باید بخانه رفت از آنجا [illegible] کالسکه نشسته بشهر رفتیم طلوع صبح بخانه خود
رسیده با وطاق حرم خود رفت [illegible] تخت خواب بود سلام با او کرده [illegible] قریب [illegible] مشغول
صحبت شدیم ناپلیون که مسمی بکونسل اول شده بود بمن فرمود امروز بعضی گفتگوهای متفرقه که در مجلس
دیوان کردم [illegible] این بود که در خیال مجلس عادت [illegible] و حال که کونسل اول شدم [illegible]
دیدم که [illegible] مجلس [illegible] نشود مورخ گوید احدی نمی‌تواند گفت که عمل او در مملکت فرانس آن
اوقات نافع نبود چرا که وجود خزینه نمانده بود و مردم بسیار رنجیده شده مثل ناپلیون کسی از خدا
خواهان بودند و [illegible] از الطاف خداوندی شمردند و مبارکباد [illegible] گفتند که او وزیر
اول شده است در آن وقت کونسل اول [illegible] محتاج است روز بروز [illegible] نماید
تقصیر از دولت فرنگ [illegible] خرج [illegible] در خزانه موجود نشد و اهل مملکت نیز [illegible] قرض

شده بودند و همه را بخشید و کرور موقوف داشت چون در اول هر کار خصوص سلطنت و جهانبانی ضروری بود
کونسل اول دید که در رعیت و مملکت زیاده تخواه ممکن نیست لابد از جای دیگر قرض گذاشت از تنفیر بقدر
بیکرور فرنگ که قریب یکصد هزار تومان است قرض کرده چون خواست امور دولت را از نو ترتیب دهد
در تو ضبط مسلط شود که مردم او را جابر و غاصب و ظالم نگویند و هر حکمی جاری کند و منصب بکسیکه دلخواه او باشد
تفویض فرماید و هر گونه مداخل عاید خزانه سازد لهذا از آن روز که کونسل اول شد بفکر این افتاد
که دو دیوانخانه که سابق داشت و دیگر طرحی نو باشد ترتیب دهد بالاخره قانون تازه موافق سلیقه و منظور خود
قرار دهد که بر دوام ایام سلطنت او نظر یک عذر و چون فرصت نداشت که میزان عقل و دانائی هر کس را
درک کرده دخیل امور دولتی نماید لهذا چند نفری را که از بدو جوانی دیده و از احوال آنها استحضاری
داشت و چند نفر دیگر که در اوایل قوت کار او شده همراهیت را در دیوانخانه نایب مناب معظم منسوب داشت
سه نفر صدر اعظم که امور کلیه بالمناصفه با ایشان باشد تعیین فرمود و آنها را کونسل لقب نهاد و دو وقت معین از برای مدت
منصب آنها قرار داد چنانچه خود کونسل اول باشد تا ده سال و دیگر کونسل دویم تا ده سال در رجوع کونسل
سیم با چند دیوانخانه معین کرد که سی نفر مجلس نشین در آن باشد و محکمه ساخت که یکصد نفر کرسی نشین
در آن نشسته و انتخاب ایشان را بعهده اهل مملکت و کسانیکه اهل مملکت اعتبار بحرف ایشان داشته
باشند واگذار و معلوم است در این باب هر کس ملاحظه روی او را می نمود و در باطن میل او بهر کس بود در ظاهر
توسط مینمودند مورخ گوید از مجموع خصایل انسانی در صدد دولت و پیشرفت مطلب خود صداقت را
از همه بهتر بلاغت و ریاست و شجاعت و علم و هنر سوا از زیر دستان بهتر از منزله صداقت
نمیدانست چه خود جامع تمامی این صفات بود و میفرمود همه این اوصاف در آن موجود باشد
و صداقت نباشد خلل عظیم بهم خواهد رسید مجملا اینکه در ۱۳ ماه دی سبر این اشخاص را بتفصیل مرقوم
داشت

داشت و در ضبط و نظم امورات کلیه گرداند جمله لاپلاس را وزیر امور داخله کرد و رینهارد را وزیر دول خارجه نمود
قادین که وزیر چاپارخانه بود وزیر مداخل ولایتی نمود و برتیه را وزیر جنگ قرار داد و کامبسرس را وزیر
عدالت خانه فرمود و فوشه را وزیر امور تجربه نمود و فوشه را محافظت شهر و مباشر امور داروغگی کرد
ولایات و وزیر چاپارخانه قرار داد که در مقنی خود تنها مباشر او بود و طالب اصلاح و صواب دید کرده
مختلفه امور می کند زنید که اهل مملکت تصور نکنند که ناپلیون میخواهد مملکت را مالک شود و خود
در عمارات لقزنبورق مسکن گرفت روزی یک دو ساعت قبل از ظهر غذا صرف مینمود و نیم ساعت بعد از نهار
با اشخاصیکه همیشه در سفره شام و نهار حاضر بودند سخنان میراند و اکثر اوقات بعد از نهار میگویست
و می نشست و جا که مشغول کار باشیم هر که با وطاق کابینه نمی زنیم هر چه دستور العمل و فرمایش
بود و قرار و مدار امورات همه را می نوشت هرگاه زود فارغ میشد حسب الحکم از تصنیفات
و احوالات سلاطین قدیم و از کتب قانونیه از منه مختلف و دعاوی گذشته برای او میخواندم
هر چه را پسند او بود طرحی میبرد و هفته سه چهار دفعه بمجلس دیوانیان میرفت و بعد از مراجعت
نوشتجات را ملاحظه می نمود و جواب آنها را فرمایش میکرد و کاغذهای که بنزد فرنسیس امین الدو
الملتم ملاحظه میکرد و از آنکه مردم تخص میکنند و نوشتجات خارجه را کلا خود تحفظ میداد
و نوشتجات روز گذشته را مجدد مرور مینمود که مبادا مطلبی از میان رفته باشد و یا جواب عرض
کسی را فراموش کرده باشد که مردم را منتظر نگذارد و فکر مباحث تازه میکرد که مردم در باب استحقاق
رجوع نموده آنها را مشعوف و شوکت خود را زیاد نماید و بار دیگر آواز خشن داشت گاهی زمزمه
می نمود و گاهی بعادت اطفال شوخی و مزاح می نمود بعد از آن باز راست می نشست و مثل
آن روز که در پایان دیوار سنت کلاد اکبری میبود بخیال سلطنت و مملکت بود که وسعت آن

موافق همت او باشد و طراحی امورات آینده می نمود تا شبانگاه نزدیک بحوالی غروب شام حاضر
میکردند حرمش خبر میفرستاد با هر که مهمان او بود بشام حاضر می شدند بعد از صرف طعام با وطاق
حرم خود با وطاق حرم خود روان می شد و در آنجا فرزند بیدین لعبی می نمود قریب نیم شب مشغول بود
حال وقت خواب است همه حضار متفرق می شدند چون خود و حرمش دمی در او طاق بودیم میفرمود
بودن نزدیک شد که بنیان اقتدار سلطنت بدست من آید احدی را نا راضی از خود نکرده ام در
هر خانه تعریف من هست لاکن از خیرخواهان سلسلهٔ بوربان اندیشه میکنم کاری باید کرد که
در مملکت یکی از ایشان در وجود نباشد و تدبیرات در دفع آنها می نمود که ایشان را بحکم دیوانخانه
از شهر بیرون کند **فصل چهاردهم ۱۴ در ذکر وقایع سلطنت جدید** چون ناپلیون را از دقایق حکمرانی
وقوف کامل حاصل بود میدانست که در بدو ریاست تالیف قلوب معظم امورات است از آنجمله ملاحظه
نمود که اگر ما بین مملکت فرنس و سایر ممالک جنگ واقع باشد بهترین کارها جهت جذب قلوب
اهالی مملکت این است که گفتگوی مصالحه بمیان آورد چه عموم خلق طالب امنیت اند و از جنگ
و جدال محترز میباشند بنابراین چون ناپلیون کونسل اول شد مجموع فرنگستان با دولت
فرنس در جنگ بودند و وجه نقد در خزانه نبود دولت انقدر قدرت نداشت که با دشمنان جنگ نماید
اول باید وجه فراهم آورد و لشکر جمع نمود و امور سلطنت را در داخل و خارج محکم کرد پس از آن
امور داخلی منتظم ساخت لهذا دو روز بعد از آنکه کونسل اول شد بر سفرای دولت فرنس
که در پای تخت دول خارجه مقیم بودند و بر کونسلها و بالیوزی که در اطراف مامور شده بودند
احکام نامها نگاشت و از منصب خود آنها را آگاه ساخت و دستورالعمل داد که من بعد طرز رفتار
ایشان بچه طریق باید و دول خارجه را خاطر جمع کنند که پادشاه قدیم بوربان را راه نخواهیم داد و این

قانون

قانون جدید مملکت داری ورای قانونی که وزرای مجلس قدیم بنا نهاده بودند که بهمه قوت طالب
خوف و جنگ بودند نمی باشند و میخواهند دولت فرنس با مجموع دول مصالحه نماید و بوزیر دول خارجه
تعلیم کرد بعضی تکالیف دوستانه از قول خود بوزیر با دول خارجه انگلیس بنویسید و از طرف
کونسل اول بوزندی دیگر مرقوم و ارسال داشت و مضامین آنها را بوضعی نوشته بود که بعد از آنکه از طرفین
مبادله شد بر عموم اهل فرنگستان فروتنی ناپلیون و غرور دولت انگلیس آشکار گردید و بوزیر دول خارجه
نیز امر نمود که با سفرای دولت تکلیف مصالحه نماید مورخ گوید که روزی ناپلیون در مقام صحبت بمن
فرمود که دو دشمن قوی دارم یکی انگلیس و دیگری نمسه هر گاه با یکی از این دو مصالحه کنم دیگری را
زود مقهور میسازم لاکن بسیار طالب دوستی انگلیس ام دولت نمسه انقدر مکنت ندارد که تواند
جنگ کند امداد انگلیس است که او را در جنگ فرنس انگیخته خلاصه در باب مصالحه بسیار گفتگو نمودند و مثمر
ثمری نشد و قرارات فرنگستان آن نوع سلطنت فرنس را قبول نکرده کونسل اول بودن
ناپلیون را منظور نداشتند بعد از چندی که مصالحه را قبول نمودند بسبب جنگ ها بود که ناپلیون لشکر
انگلیس و نمسه را شکست داد الحاصل اوقات گفتگوی مصالحه کونسل اول را فرصتی حاصل شد که امور
مملکت و لشکر را منظم ساخت چنانچه در آن اوقات مداخل و مخارج دولت را مشخص کرد و لشکر که
لازم بود نگاه داشت و حکام و سایرین از هر صنف تعیین نمود و چون اکثر سپاه را مرخص نمود و مقرری نقد و جنس
ایشان را تعیین کرد در ضبط و معمول اراضی جنگ از هر باب موجود ساخت که بعد از انقضاء آن
خاطر جمع شد و قدرت که بهیچ وجه من الوجوه تزلزل بار کان آن نخواهد رسید مورخ گوید مکرر صحبت
ناپلیون این بود که برای سلطان اطمینان از امور مملکت لازم است هر سلطان که خواهد
قانون را وضع اوراه نماید اول مملکت خود را امن کند و خاطر جمع شود که هرگونه دشمن از خارج

پیدا نمود و در هر جا شکست روی دهد از فرانسه انتقاش در ولایت خود در اندر شده باشد و بدانند که ملاحق
مملکت متدارکت سپاه خود رسیده و در ایام سرکشی چنان تدبیر نمود که آذوقه و ملبوس و ستوری
سپاه برقرار که در دو فصل مملکت حاضر داشته باشد بنابر این در ولایت خارج نمی‌توانند رسید که کار آن
حکمران ابدالآباد معیوب نخواهد شد مگر آنکه ضعف طالع و تقدیر صانع که در راه گریز از زمانه نیست
گریبان گیر شود کوئی اول در آن اوقات که شغله عظیم داشت با زیکت توجهی بطرف مصر داشت و در ابتدای
قشون متقرر داشته بود که از هر طرف نوشتجاتی که باسم وزرای سابق میرسید همه را پیش او آورند
بنابراین نوشتجات چند که اکثری در باب مذمت او بود میرسید از آنجمله در میان شکایت نامه‌های
مصر خوانده بتفصیل از جنرال کلبر که در مصر بود باسم وزرای سابق نوشته بود که ناپلیون از
اسکندریه سرحد برهیچ بمن نوشت و مرا احضار کرد که شهر را زود بروم و در باب امورات مصر گفتگو
کند و قسمی که بمن بشهر مزبور آمدم یافتم که همان روزها که مرا احضار کرده بود خود در کشتی نشسته و بطرف
فرنس روانه شده احکام چند بمن نوشته و در ضبط ولایت و لشکر مصر بمن واگذار کرده
اگرچه میدانم فرانسه آمد یا در دریا از انگلیس آسیبی باو رسید لازم شد که متوقف احکام و نوشتجات
که در باب مصالحه روم مرقوم داشته بفرستم بنظر شما برسد لشکر یا مورد مصر نصف آنچه بجا مانده و جاهای
متصرفی و کلا مستحفظ ضرور دارد و لشکر بقدر کفاف نداریم دشمن مثل سابق نیست که منحصر بمملوک
و اعراب باشد بلکه از انگلیس و روس و روم از دریا و خشکی هجوم آورده صدر اعظم روم با لشکر
شام و حلب رسیده از تجهیزات نداریم سرب و باروط تمام شده و در کارخانه و زنجیرخانه‌ها مشغول
کار نیستند باروط خانه از کار افتاده گردون این کارخانه وجه ضرور دارد و مصالحه لازم است
ملبوس قرار داده لشکر تمام پاره شده بودن رخت و بلا پوش علاوه بر طاعون شده است

و نفرش از

و نفرش از حد گذشته و ناپلیون قبل از رفتن حکم داد که ملبوس برای لشکر بدوزند لاکن این حکم هم مثل
سایر احکام بجهت عدم خزانه بمعوق افتاده برای رفع تعجب کارگذاران دولت لازم است که عرض
کنم که علت آنکه خزانه در مصر بعمل نمی‌آید آنست که در اوایل ورود مصر ناپلیون مالیات سه ساله را مره
بازیافت داشت و در هر مکان وجه نقد بعمل می‌آمد باسم مخارج مختلف اخذ نمود و در شهرهای مفصل
شورش و گرد آمدند آنوقت هر چه میکرد احدی از ترس سخن نمی‌گفتند در این اوقات اطراف
را دشمن گرفته اگر مثل ناپلیون مطالبه وجه کنیم آشوب عظیم بر پا خواهد شد علاوه بر این مادامی که ناپلیون
از مصر رفت بیست و چهار کرور فرنگ متقرض لشکر بود و آن وجه را باید از محصول گرد داد و در
این اوقات که اطراف را دشمن گرفته آن وجه چگونه بحصول می‌شود بنابر این توقع لازم که
ملاحظه اوضاع مصر نموده دستورالعمل بفرستید و دیگر آنکه ناپلیون در وقت ضرورت
دستورالعمل مصالحه نوشته از روی تدبیر فکر من این نیست که از هماقرار در گفتگوی مصالحه باشیم
تا از شما خبر برسد در خصوص انجام مصالحه بصدر اعظم که در شام است نوشته‌ام اگر منظور
نشود و جواب موافق خواهش من ننویسد و تکلیف کند که مصر را تسلیم و تصرف روم دهیم
باین چند شرط قبول مطالب او را نمایم اول آنکه سلطان روم پاشائی تعیین کند که در مصر حاکم
باشد و وجه میری که حق سلطان است بازیافت و عاید خزانه نماید و زیاده چیزی مطالبه
نکند دوم آنکه معامله و تجارت اهل فرانس در مصر و شام و حلب مثل معامله تجار روم باشد تفاوت
در میانه رعایای طرفین نباشد سیم آنکه عساکر فرانس در مصر باشند و قلعه‌ها و بنادر مصر بالکلیه
در تصرف ما باشد و زیاده از مال سلطان هرچه مداخل شود عاید اهل فرانس شود تا زمانیکه مابین
دولت انگلیس و فرانس مصالحه شود چهارم آنکه بر من محقق شد که اگر مملکت مصر در تحت اختیار

جمهوریه باشد تجارت اهالی فرانسه بچه مرتبه وسعت بهم خواهد رسانید بقدری مهمست که نگاه داشتن مصر
استعداد دریائی لازم دارد پس از خراب شدن کشتیها قوت دریائی ما کم شده و بنا بر این لازم است که
فکری در این باب نمائید و در حال آن دست ندهد لازم است که با دولت روم گفتگوی مصالحه نموده
قطع و فصل کنیم پنجم آنکه ثبت قرضهای ناپلیون و صورت اسباب ضروریه در روزنامه مختصر و تمام
کم مختصر شود یا در فکر چاره باشید ششم آنکه این روزها خبر آورده اند که ۱۰ فروند کشتی روم به بندر
[illegible] رسیده و لنگر انداخته و منتظر کشتیهای کپتان پاشا میباشد لشکر ایشان بیست هزار نفر است
هفتم آنکه صدر اعظم روم با لشکر بسیار از شام بطرف مصر حرکت کرده جزار پاشا نیز با عساکر
خود عنقریب از والی شهر [illegible] برداشته بسمت جان لکری رفته منتظر ورود صدر اعظم میباشد هشتم آنکه
صدر اعظم [illegible] های فرانسه را گرفته با روی خود برده مجموع لشکر و جلال خود را
باو نموده و روانه مصر کرده و باو گفته هر چه دیده برفیقان خود بگو معلوم است یا خاطر جمع
لشکر خود است یا ما را میترساند نهم آنکه ناپلیون بمن نوشته است که قلعه عریش و اسکندریه
کلید مصر است عریش قلعه مختصری است که از راه کویر بائی چهار پنج روز راه است رساندن آذوقه بآنجا
مشکل است زیاده از دویست و پنجاه نفر مستحفظ در آنجا نمیتوان گذاشت شش صد نفر مملوک و عرب
هر وقت بخواهند مانع شوند راه تردد ایشان را از اطراف قطع کنند قلیل میشوند ناپلیون هنگام رفتن پانزده روز
آذوقه بایشان داده بعد از انقضای مدت ایشان را چاره نیست مگر بدون [illegible] کردن [illegible] و تسلیم
دشمن شوند بنا بر این اوضاع [illegible] من نیست که آذوقه و امداد بایشان رسانم در کویر دستان
[illegible] در مملکت [illegible] سواران تردد نمایند [illegible] و در این اوقات
[illegible] داده صدر اعظم با لشکر [illegible] یازدهم آنکه قلعه اسکندریه قلعه نیست

که دارد دوام و ثبات باشد بنحوی مستحکم نیست که اطراف آنرا مستحکم کرده باشند توپهای بزرگ ما
که در آنجا گذاشته بودیم محافظت نمیتوانند نمود ناپلیون وقت رفتن توپها را در کشتی گذاشته همراه برد حال
اسکندریه در مقابل دشمن زیاده از [illegible] روز دوام نمی کند دوازدهم آنکه ناپلیون وقتیکه پانزده هزار نفر
رومی را در ابوقیر شکست داد بسیار خوشحال شد ولی بیهوده بود چرا که پانزده هزار نفر در عوض لشکر روم
هر دفعه دارد دولت عظیم آنرا از دست او بیرون رفته و تعصب دین و مذهب براو کارگر آید و تسخیر شدن مصر
نیز نقص آبروی خود تصور نماید از خرابه پانزده هزار نفر لشکر اندیشه نکند خاطر مبارک چگونه دست بر میدارد
تا دوباره ممالک [illegible] را استرداد نکنند چنانچه فتح ابوقیر شکست پانزده هزار نفر آمدن صدر اعظم را باعث
تعویق نشد [illegible] سیزدهم آنکه ناپلیون در چنین مقام [illegible] گذاشت و بفرانسه آمد فکر من این است
که هر قدر توانم حفظ سلامتی عساکر [illegible] خود بعمل آورم و حقوق من آن است که شما [illegible]
و هر چه حکم فرمائید بجان اطاعت کنم چهاردهم آنکه اگر [illegible] مطلب [illegible] در باب مصالحه بصدر اعظم
نوشته ام مقبول شود بوکالت دولت خود مصالحه [illegible] در چنین [illegible] خود کرده ام
و لاکن میترسم که روم قبول مصالحه کند دولت انگلیس نگذارد [illegible] گوید وقتیکه این
نامه بدست ناپلیون رسید ملاحظه نمود و من را دخیل کردم که کلبر باهتمام خواهد کرد [illegible]
جمهوریه باو [illegible] بود اگر قبل از بهم خوردن اوضاع ایشان [illegible] می افتاد [illegible] ناپلیون
[illegible] نموده بودند با وجود این کونسل اول مطلق متغیر شد بمن فرمود [illegible] افراد
در [illegible] رحمت [illegible] کلبر [illegible] منصبان و افراد [illegible] کلبر
[illegible] خاطر [illegible] که کونسلان جمهوریه شما را [illegible] فراموش نکرده اند و خدمات شما را در نظر دارند و
مجموع اهل فرانسه و همه فرنگستان معلوم شد که بضرب شمشیر و رشادت شما مصر مسخر شد و شما [illegible] لشکر

که در زیر حکم من چنین کونه رشادت نمودید و زحمت و سختی و کرفتاری کشیدید و مراقبت تحریر
بنمایید حال اکر اتفاقات جنک و حادثات غربت شمارا زحمت دهد باید بغیرت خود را فرانسوی بکشید
و در بین ایران رسم و آوازه نام و ننک تا جهان از ذهن دور نیست دلاری بکوشید و اکر جمع عقاب
آورده از مصر رحمت بکشید چه نفع خواهید کرد و چه خوبیها با اهل فرانس خواهند نمود و چه بر سر
فرزندی برای شما حاصل خواهد شد جنرال کلبر که سر کلاب و همقطار من است و تفاوتی در کون و حکم
من در زیر حکم او میباشید و صاحب اختیار مملکت مصر است اطاعت و احترام و محبتی که بمن کردید
بهمان طریق باو باشید که سرداریست مثل من و اعتمادم که نسبت باو زیاده از حد است
و هر چه در باب لوازم و مایحتاج و انضباط امور شما بنویسید سرانجام خواهد کردید اکر چه باید از فرانس
فرستاده شود بمحض اشاره او خواهم فرستاد مورخ کوید اینکونه عمل کونسل اول اکر چه باعث تعجب
است لاکن هر کس محرمیت داشت با احوال ناپلیون میدانست هرکز از اینکونه عمل او تعجب نکرد چه ناپلیون
کسی نبود که بر خلاف تشخیص نفع دولت او از دست بدهد تمکین در باب جنرال کلبر می فرمود که
مردیست از رسم نظام آکاه و هر قسم سپاه باو سپرده شود میداند چه وضع نکاهداری کند
و در کرفتن سد لوازم نظام و اطاعت یاد دهد و اعتقاد ناپلیون این بود که نظام جسمیست مانند
اعضای انسانی که با قوت و قدرت بود و جمیع اعضا بالتمام در اطاعت او باشد تا آنکه باراده
او اعضا بهر طرف که خواهد بکردد و اکر بغیر از این باشد نظم متفرق میشود و ناپلیون بکرده کامل
کسی را میدانست که راه و رسم اطاعت کاه بملایمت و کاه بدرشتی بزیر دستان خود یاد دهد
و نکذارد نظام بغیر از اطاعت عادت کنند و تعلیم ایشان عقب نماید اکر کمی غفلت شود باید بکمال
زحمت کشید و جنرال کلبر از آنجمله سرداران میدانست که تمامی طرق تعلیم و تربیت میدانست

از این جهت بود که کونسل اول میخواست در امر مصر تسلط داشته باشد و الا ناپلیون خود مؤسس اساس و مبدع قوانین
سلطنت و نظام بود و محتاج باحدی نبود اکر میخواست اوضاع سلطنت بر هم زند و وضع جدید ترتیب
دهد و طوری که نظام دیکر بر پا نماید مطلقا عجز نداشت چنانچه در مراجعت از مصر اوضاع جمهوریه و وضعی
بر ایشان نمود و وضع جدید بطور نقیض ترتیب داد که مطلقا عیب و نقص در امورات و بناهای
او روی نداد **فصل پانزدهم در ذکر اوصاف و اخلاق ناپلیون** مورخ کوید نقش اصل پیکر و سیمای ناپلیون
بر نقاشان و سنکتراشان بسیار صعب و توقف شکل بود از عهده بر آیند و بسیار سعی نمودند
که شاید چهره و سیمای او را چنان مجسم کنند که کیفیت احوال او معین شود نتوانستند که حقیقت او را
نقل بنمایند زیرا که چون یازده سال محرم اسرار او بودم و مجموع حرکات ظاهر و باطن و بر تمامی اعضا و
صورت او اطلاع داشتم لهذا در بیان می نمایم ناپلیون تارک مطبوع و جبهه کشاده داشت چهره او زرد
و نکاه او همیشه دلیل فکر و خیال بود و هر چه در دل مخمر میکرد فورا علامت آن از چهره او هویدا
میکشت و نکاه او و کاهی از ملایمت بدرشتی و کاهی از حرص بخوشی مبدل میشد و هر خیال
که در دل او میکذشت نکاه کردن چنانکه در دست و در روی دست میکوید از دست و خود
خود را مینوشت در مقام کفتکو با فرح تمام بدست خود نظاره میکرد اکر چه در ایام
دوست نمینمود لاکن در تمام نظر تحسین نمود چون کردش میکرد کاهی اندک خمیده اعضای
خود میداد و هر دو دست خود را در پشت جلیب آب بر روی یکدیکر میکذاشت بعضی اوقات بعلت العقله
حرکت نامتناسب میداد و دوش از طرف چپ بطرف راست کردش میکرد بخصوص
وقتیکه مطالب چند از خاطرش میکذشت در پیادکی و سواری تاب زحمت بسیار داشت و اکثر روزها
شش ساعت متصل کردش می نمود و بهر کس میل داشت در وقت تفرج دست بدست او میداد و کاه

بازو و گاه بعضاهای دیگر او تکیه می نمود و مکرر بمن میگفت که حال بدن من ضعیف است یقین دارم
بعد از آنکه سن من بچهل رسید بسیار پرخور و اکول خواهم شد و چاق خواهم گردید و حال از وضع خلقت
خود دریافت کرده ام که در چهل سالگی لابد تغیر و تلوّن مزاج بر من عارض خواهد گردید و بسیار اظهار
ملال در این باب مینمود و در دل خود اعتقاد او حقیقت بهم رسانید بحمام بسیار میرفت و دو ساعت در حمام
مینشست خلاصه کاغذهای اخبار را برای او میخواندم بخصوص اخبارات پاریس را که بسیار طالب بود و در حمام
بدفعات باب گرم می غلطید و آب را انقدر گرم میکرد که بخار آب حمام را تاریک میکرد از راه
عداوت گفته اند ناپلیون صرع داشت و این محض کذب است چه من یازده سال خدمت بودم و
علامات آن مرض را استنباط ننمودم مزاجش بسیار صحیح بود و بعضی نسبت بیخوابی باو
داده اند این هم محض کذب است چه ناپلیون خود شبها میخوابید و دیگران را بیدار میداشت و بسیار
هم بخواب میرفت بمن حکم فرموده بود که هر روز یکساعت بعد از طلوع آفتاب او را بیدار کنم
اوّل کسی که در حضور او طاق خوابگاه او میدید من بودم مکرر اتفاق می افتاد که چون بیدارش
میکردم از این پهلو بآن پهلو می غلطید و میفرمود بوریین بگذار بخوابم من اگر امر فوتی نشود تخمین میکنم
بازیاده بخواب کند در شبانه روز هفت ساعت خواب میکرد اغلب اوقات بعد از ظهر هم فی الجمله استراحت
می نمود و بمن فرموده بود که بعد از خوابیدن تا کار لازمی نباشد باوطاق خوابگاه من میا و هر وقت
خبر خوش داری تعجیل مکن که مرا بیدار کنی و هر گاه خبر بد داری دقیقه مهلت مده و فی الفور از خواب
بیدار می شد خاصه پیش از آنکه روی او را می تراشید و موی سرش را بقانون منتظم می نمود
و در آن مقام من باید کاغذ اخبار ولایات را معروض دارم کاغذ اخبار فرنسه را میفرمود
زود از او بگیرند اگر مطالب آن جهت خورسندی من نوشته اند کاغذ اخبار انگلیس و نمسا را بدقت

اعلام دارد که از آنها مستحضر شوم و هر مطلب عظیم میرسید فوراً روی خود را بطرف من میکرد تعجب
میکردم که دلالت چگونه روی او در نمی گردد که بی اختیار روی خود بهر دو طرف میگردانید بعد از
آنکه از رخت و توی سر و روی فارغ میگشت لباس می پوشید و خود آراسته مینمود باوطاق خلوت و
کابینه می رفت و احکامی که شب گذشته نوشته و جواب مطالب مردم را تحریر نموده
بود همه را دوباره مرور میفرمود و دستخط میگذاشت و میفرمود جواب مطالب بعضی از آنها زود برسان
که دوباره بمن عرض ننمایند و نوشتجات تازه و عریضجات مردم که شب تا صبح رسیده بود همه را بالای
میز گذاشته بودم بدقت ملاحظه مینمود و جواب بعضی را خود مرقوم و بعضی بمن فرمایش میکرد
و میفرمود جد و جهد کن جواب مطالب مردم امروز نبود نمانند یکساعت زحمت من و شما کار چندین
نفر را بانجام میرساند کار امروز را امروز درست و کار فردا را فردا هر گاه امروز معوق نمائی فردا
دو کاری میشود اگر فردا دو کار متعوق افتد روز دیگر کار سه بار و چهار برابر میگردد و از عهده
نمی توان بر آمد دو ساعت قبل از ظهر که نهار میل میفرمود ناظر در منزل او طاق شده عرض میکرد نهار
حاضر است و اهل مجلس مجتمعند در ساعت بر میخواست و بنهار حاضر می شد غذای او بسیار مختصر و قوت
اغلب او خوردن جوجه و مرغی بود که بروغن سرخ کرده باشند و بسیار دوست میداشت و شراب کم
می نوشید و شراب کلارت را بسیار دوست میداشت در وقت شام و نصف روز قلیلی از آن شراب
صرف می نمود بعد از شام و نهار یک فنجان بزرگ قهوه شیرین تناول میفرمود و باید قهوه
غلیظ باشد هنگام نهار هرگز قهوه و چای میل نمیفرمود لاکن شبها که بسیار می نشست تا سه ساعت بعد از نصف
شب بیدار بود یک فنجان قهوه بازچیل میخورد و بمن نیز یک فنجان مرحمت میفرمود دیگر شهرت
داده اند که ناپلیون انفیه بسیار استعمال میکرد خلاف است انفیه استعمال میکرد لاکن کم و همواره هوای

بزرگ در سر داشت بسیار عجب دوری تحصیل نام و ننگ در معرکه بسیار بالایم و عنوان و خروش طمع بود بر خلاف
عنوان در شهر توقف منظور بود و ایام ساکت و آسوده بود بسیار ترش بود و گرفته دل می شد ایام بیکاری
بفکر ساختن آثار و علامات می افتاد و از اینجا آگاه بود که آثار و علامات عظیمه در تاریخ عصر خود داشته
شد ناپلیون چندین آثار معظم بنا نهاد یکی از آن علامات که بسیار بلند بود از مصالح توپهایی که از دشمن
بدست آمده بود بنا نهاد و در روی آنها مجموع جنگهای خود را با صورت خود به نقش نموده و صنعت و علم و هنر
زیاده از حد در اتمام و زینت آن بکار رفته و در سر آن آثار و ستون اسم خود را مرقوم داشت و در
بالای اسم عقاب زرین که علامت سلطنت [illegible] نصب نمود و در هر قسمی نقشی که در جنگها بدست
او افتاده بود از تصویر و الواح و غیره که همه کار و عمل عجیب صنعتان مشهور قدیم یونان و روم
بودند مجموع را در آن آثار و علامات مذکوره ساخت و منظور او این بود که اسم و آوازه او بدین سبب
در صفحه روزگار باقی بماند و لاکن از شدت حرص و طمع که در این کارها منظور داشت خبط عظیمی کرد
که خواست هر چه از آثار و عمارات پادشاهی قدیم ساخته شده و سلطنت او داخل نموده داشت
آنها را با اسم خود تمام نماید که در اعصار آینده به مردم شهرت شود و بگویند که همه علامات در عصر
او ساخته شده از این جهت شکل حرف نون را که علامت اسم ناپلیون است در مجموع آثار
قدیم نقش نمود و در هر جایی آنها صورت او در بالای سنگ تراشیده بالای مفرق ساخته
گذاشتند هر کس به هر جا نگاه میکرد اسم ناپلیون را میدید و مجموع آثار و عمارات قدیم
را تعمیر نمود چنانکه و فتنه نوبت بجهد هم بعد از گرفتاری ناپلیون در تاریخ سنه ۱۸۱۴ عیسوی که
ملوک [illegible] اعنی انگلند یا پاریس رفت و عمارت توبرو که عمارت او بود ملاحظه
نمود گفته ناپلیون آنکار زینت داده بود گفت حقیقت این است که ناپلیون اجاره دار خود بود که

مطلق

مطلق خود بود در آثار قدیم بهم رسیده بود درین مقام ناپلیون خبط نمود و چنان دانست که
شکل حرف نون در اعمارات اختلاف خواهد انداخت و مردم چنان خواهند فهمید که مجموع آثار
و علامات از او میباشد بالجمله ناپلیون نکو دانسته بود که صنعت و هنر خوب کارهای عظیم دولت عظمت
در می بخشد بکثر زمین منظور بود که اسم بزرگ شان او در بلند است هر قدر آواز بلندتر شود دورتر شنیده
می شود لاکن اسم بلند تا انقراض عالم باقی خواهد بود مورخ گوید ناپلیون از این بابت یکان آرام
نمی گرفت و تخم جنگ در صفحه [illegible] نمیپاشید و اعتقادش این بود که اگر کسی در مدت عمر کار
عظیمی نکرده باشد گویا هیچ زندگی نکرده مگر منظور بود که شکوه سلطنت تازه با یکی [illegible] شود که چشم مردم خیره گردد
و همگی بحیرت بدان نگرند و هر گاه تا طریق [illegible] شود زود بنیان آن منهدم می شود مجموع کارهای
خود را ملاحظه می کرد و فکر استقبال را می نمود و شگفت تا حال هر اتفاق بایستی گذشت
باید فکر آینده را نمود و وجه می نمود که قدر و مرتبه من در فرانس بلند می شود و اعتبار من زیاد گردد
و فتنه اسکندر بایران رفت و در حوالی شهر اربل شکست داد دارا را در هم شکست و صاحب آن مملکت
گشت انقدر خود و شعف بهم رسانید که از زیاد شدن اطاعت و احترام اهل آن کشور که بمکان
تولد و مقر سلطنت او بود از بزرگ شدن اسم او در میان آن قوم اتفاق افتاد و فرح یاد بخشید و گفت
گرفتن ممالک خارجه و شکست دادن دشمن برای این است که در نظر اهل مملکت خود عظیم بنماییم
و محبت القلوب اهل مملکت خود شوم ناپلیون بعد از جنگ [illegible] که جمهوری [illegible] در ایطالیا
چندین هزار نفر را بقتل رسانید و فتح نمود بعد از آن گفت خورسندم از این [illegible] که [illegible] در فرانس چه خواهند
گفت و نام نیک مرا چه مرتبه بلند خواهند کرد ناپلیون قبل از آنکه جنگ کند بلکه تا بجالس برسید
که هر گاه فتح شود چه بایدکرد همیشه اوقات در این فکر بود که هر گاه شکست اتفاق افتد چه تدبیر نماید

مورخ گوید این احوال را بخصوص در چند مکان از او مشاهده کردم لازم میدانست که خود به همه
امورات خود و کلاً بتنهائی رسیدگی میکرد که فرصت بدشمن ندهد و وقتیکه خود فرصت
می یافت دقیقه آرام نداشت و مرا بسیار تعجب است که ناپلیون با وجود یکه ورزش داشت و از همه شغلها
خوف سلطنه بونابارت از دلش بیرون نمی شد و در عین پریشانی در فکر و خیال بود و تغیر میداد بهر جا میرویم
نخوانهام مسئله بونابارت همراه من است و دیدن مجله قورق مانند ملاقات دیو بنظرم می آید مورخ گوید
در آن اوقات جهت تماشاخانه شهر پاریس خزانه ترتیب داده بود که از سایر تماشاخانهها و بازیگرخانهها
و قمارخانه هر سال مبلغ خطیری در آنجا جمع می شد و مبلغی از آن وجه بمصارف آنجا خرج می شد و باقی را
بانعام گروه مختلفه میدادند و این انعام جهت جذب قلوب مردم بود از آنجمله بازیگران و ارباب موسیقی
و طلاب معتبر و اکابر و بزرگان دین عیسوی و زنان فاحشه هر یک مبلغ خطیری از آن وجه بصیغه انعام
میدادند بانوفورس محبوبه ناپلیون دید که بیشتر از همه کس در آنجا تردد مینماید و این زن دانست که در مصر
معشوقه ناپلیون بوده و از مستر فورس صاحب منصب نظام هم باین خود نموده بود از وقتیکه ناپلیون
در مصر حکم داد که جشن یوم متبرکه جلوس جمهوریه بر پا کنند تعلیم نمود که جشن با شکوه بر پا کنند
که اهل مصر از طور جشن آن اهل فرانسه آگاه شده عقیده در کارها پیدا شود و از آنکه شنیده بود زنان
خوش منظر در مصر بسیار است حکم داد که شش نفر از مشهورترین زنان را دعوت نموده که بمجلس حاضر شوند
بعد از ملاحظه زنان آنجا دید که شکل و صورت هیچکدام حسن ندارند و لاکن صحبت و دلربائی نداشتند زنان را
مرخص نمود چند روز بعد از آن بانوفورس در نظر ناپلیون جلوه کرده بجمیع حرکات و دلربائی او دل شیفته گردید
دید در مصر عدیل و نظیر ندارد و یکه در همه شهر مثل او نیست بعشق او گرفتار آمده پیدا [illegible] نبار این
شعار [illegible] حواله [illegible] الف [illegible] که [illegible] حکومت او بود اجازه نموده بانوفورس را بآنجا آورد و الا [illegible]

شبها شام

شبها شام را حکم میداد که بمنزل بانوفورس میبردند وقت خوردن شام بآنجا میرفت و من همراه ایشان
بودم بعد از آنکه شام و قهوه صرف می شد من مراجعت بمنزل میکردم و او در آنجا می ماند تا طلوع
آفتاب با بانوفورس مشغول عشق بازی بود و چون مستر فورس در سر خدمت بود از این مقدمه آگاه
شده ناپلیون خواست او در مصر نباشد و خود بفراغت مشغول خوش گذرانی باشد بلکه میخواست
اولادی که خصایل ناپلیون در او باشد از او بعمل آید لهذا مستر فورس را طلب داشته اظهار
التفات نمود و او را مامور ساخت که بفرانسه برود و وزرای جمهوریه از اخبار مصر مستحضر سازد و
منافع بسیار رعایای او کرده و نوشتجات بسیار باو داده با کشتی روانه فرانسه کرد که از آنجا بکشتی
نشسته روانه شود مستر فورس با کشتی روانه فرانسه شد از آنجا روانه فرانس گردید در دریا بکشتی جنگی انگلیس
برخورده گرفتار و دستگیر گردید چون او را نزد ادمرال [illegible] بردند تحقیق احوال از او نموده مستر
فورس کیفیت اوضاع خود را علی التفصیل بیان نمود و بسبب اصطلاح ماموریت خود را حکایت
کرد ادمرال [illegible] از شدت عداوت خواست که عیش ناپلیون را ناقص کند مستر فورس را
دلجوئی کرده و او را بالاخره بمصر فرستاد ناپلیون از زن فورس بهیچ حال اکراه داشت و از دیدن زن
حامله نفرت داشت بهر مجلس که تشریف میبرد از این قبیل زنان حتی از خاندان نزدیک را
نمی توانستند در آن مجلس دعوت کنند زن نازک اندام بلند بالا را خوش میداشت ولیکن
ساده رو می پسندید بخصوص لباس سفید لباس الوان بتخصیص رنگ سیاه را نمی پسندید کثرت کلام داشت
لاکن از او بهتر احدی نمیتوانست گذارش و حکایت بیان کند بحث کردن را در هر باب
دوست میداشت و در این مباحثه چنان سرگرم می گردید که اسرار دولت از او می تراوید
که بار اوقات با احدی ممکن نبود گفته شود خلق و خو خوب بود لاکن تغیر او چون [illegible]

زود متفرق می شد مکرر دیدم از فلکلوی یکنفر احتراز مینماید و همیشه طالب است که تا ممکن باشد حضور یابند
بر انچه حکم لیسه بوریان با هم شانند و بویش بو تعفن رسانند عداوت قلبی داشت و من متفکر بودم که
نگاه داشتن بعضی از ایشان با مرده طبع من است یا باشد که گونس دوئم بود متفکر بودم و عزیزین اگر
سلسله بوریان دوباره سلطنت نشینند شمار خود نه نکوشت و من متوحشم که بهمین زودی من هم
بهمین نمود و تجربه اینکه این لفظ را با شوخی بکند از گوش او در رفت و حرکت بیاد در ادعا دست از راه
گفتگو با حمل گسته عرض میکرد که مرا التماس آن است که از این گونه مزاح در گذرید و دست های
مهتاب بسیار با اهل صحبت بود صحبت در پیش پایه از شخ بزرگ و مهیب بنظر می آید پیشی از صور توهمات
خود چنان بیان نمود که وقتیکه مرگ نزد دوستان ما در نهایت ال اسیر مینماید صورت او در حال
مرگ مجسم شده بنظر می آید و مفهوم می شد که آن شخص وفات کرده چنانکه روزی که لویش
هفته هم در غرفه عمارت از رسن بعمارت تخت فرو لعبی که در زیر دار فرش فتح نموده بود و بجهت حضار مجلس منحر انعد
یکی از مصاحبان که پسر او در آن سفر که بود بحضور داشت ناگاه صورت پسر خود را در انتهای غرفه بنظر
در آورد و به دقت به فریاد بر آورد که پسر من نیز گشته بعد از دو سه دقیقه که لویش اسامی کشتگان
را مینمود دیدم پسر او را نیز مذکور داشت در وقت سفر بسیار سخن میگفت و همراهان از سخن او بهره
مند می شدند از آنجمله او همیشه که دوست داشت این بود که چون کلمه و قرنی با دو میرسید و خیال عظمی
نگاه او را می یافت با آن آواز بدی که داشت زمزمه مینمود و بالای صندلی خود نشسته
از شدت فکر صندلی را انتقاد پس میکرد که نزدیک می شد بزمین افتد و قلم تراش که در دست
داشت طرف راست صندلی را نتبر رسید صدای ناقوس تا شرفاصی در مزاج او داشت
هنگام نواختن ناقوس اگر در حرکت بود درنگ میکرد که صدای پا مانع شنیدن صدای

ناقوس نشود

ناقوس نشود و با من تغیر میکرد که چرا پیش من از این حملات متاثر نمی شوی چون صدای ناقوس با تمام میرسید
بتصورات خود رجوع کرده گاه تاج سلطنت بر سر گذاشت و گاه سلاطین را معزول میکرد و در هیچ مکان
ناپلیون را بغیر از میدان جنگ زیاده از حد خوشحال نمی دیدم مگر اینکه در باغات مل میزان که دارالملک
قرار گرفته بود اکثر اوقات روز پنجشنبه با کامه میرفت و روز جمعه نیز در آنجا میماند و کارها یکه فرمایش کرده
بود وارسی میکرد روزی با یکی از خواتین معتبر تفرج مشغول بود و صحبت میداشت که دفعه ایستاده از او تحقیق
نمود که مرا چگونه بیاد آورده آن خاتون از آن سؤال بموقع تعجب نموده گفت من شما را شمعداری صاحب
وقوف میدانم که تا عمارت را با تمام نرسانید کسی را بملاحظه نبرد و شما در قفای عمارت مینشانید ناکرده
و چون آنکه نه تمام شد آن عمارت را سرنگون خواهی نمود و مراد مردش این بود که چون تدبیرات او
تمام نمود سلاطین را معزول بالاتفاق بود ناپلیون فرمود بسیار بتحقیق فهم این مطلب را نموده اید و زیاده از دو سال
نتیجه گفته شما بطول نخواهد انجامید بطلانیه نسوان بخلاف اهل فرنگ خوش آمد گفت و در مجالس بعضی مکلف
ساعد شما نمایشی و رنگ آن بسرخی مایل است و بر برخی میفرمود موی سر شما زینت آرایش ندارد قیچه و پاره و پازه
سوی بری معبوس مذمت میکرد و این گونه صحبتها با زنان در فرنگستان بسیار قبیح است و بحرم خود
بدین تعلیم میفرمود که رخت و لباس چگونه بپوشید و طرز و رفتار بچه طریق باشد و خود او بهترین
لباس ها را به این نظام میدانست چنانکه در ایام سلطنت بهترین زینت نزد او لباس نظام را میدانست در باب
مذهب در یکمقام متوقف نبود و دری شنفتم مذمت داشت و میفرمود در هر چه بعقل خود رجوع میکنم از بعضی عقاید
مذهب فتح لعتقاد دینیم اینکه در طفولیت در دلم نقش بسته آن نیز مرا در تشکیک دارد در باب
این مذهب بسیار اوقات مجلس مباحثه برپای مینمود دلایل و براهین اربان مختلفه را استماع می نمود
هر دلیلیکه احوال این مذهب را تقضای عقت بهتر می نمود آن دلیل را می پسندید و میفرمود این جواب

از دانستن خالق است و خالق همیشه بوده و این هم باید همیشه باشد شبی از شبهای مهتاب در بالای کشتی
با جمعی در باب دین و مذهب گفتگو می‌نمود ناپلیون سر با آسمان کرده و فرمود ای مردم شما هر چه در دین و مذهب
میگوئید خود میدانید و لاکن بنگرید این ستارگان آسمان را که موجد کرده و که آفریده است و دین
و مذهب مطلقاً رجوعی ندارد مجموع ادیان در نظر او یکسان بود باعتقاد و بقای روح این بود که باسم
شخص همیشه اوقات در السنه و افواه جاری باشد و تا جهان است اسم او باشد و بعد از رفتار او این
بود که اگر بشنید ها حکم خلاف در حق کسی مینمود و معلوم می‌شد که ظلم باو شده در تلافی آن تعجیل میکرد تا دو سه ماه
تامل میکرد که آن خبط از نظرها محو شود بعد از آن در مقام تلافی بر می‌آمد ناپلیون بدخواه و بدطینت و کینه
جو نبود رحم و مروت و انصاف بسیار داشت در بذل مال و منصب بهیچوجه خودداری نمی‌نمود و از روزیکه کونسل
اول شد تا روزیکه سلطنت منقرض شد قصدش این بود که افراد و اصناف رعیت از او راضی باشند
تا در قوه داشت ظلم و بیرحمی نمیکرد در مقام ضرورت که مقتضی میشد باختیار هر چه مصلحت میدید
معمول میداشت

فصل شانزدهم در ذکر قوانین ناپلیون و منسوخ داشتن عیدیت و تقویم جمهوری

مورخ گوید
منظور من این است که قوانین و احکام ناپلیون را بتفصیل نویسم چرا که آن قواعد و احکام
را در کتاب فراکون خود تفصیل داده است و لاکن در آن اوقات بعضی احکام از او صادر
می‌شد که لازم است در این مقام ذکر نمائیم چنانچه در وقتیکه وزرای جمهوریه بودند لیسید فروئیه
و شرح زیاد از کانون بوتیر و کانون آنژ نه میباشد که بطرز قتل پادشاه فرانسه تقرار و طرد امور جمهوریه
مشغول بودند از آنجاست روز ۲۱ جنیوری بود و قتل او را عید تبرک نموده و مردم را ترغیب کردند که آن
روز بخوشی مانند روزهای جشن منعقد کنند ناپلیون چون همواره در نظر داشت که مجموع اختراعات
جمهوریه از فرانسه براندازد و قواعد سلطنت معمول دارد لهذا اولین تدبیرات او این شد که آن عید را

موقوف دارد چون مؤسس آن رئیس آن روز در قوت بودند نمی‌توانست مطلب خود را شایع
کند تا وقتیکه فرصت یافته او و دو نفر هم منصب او که ایشان در وجود کار مینمودند حکم نوشتند برشته
ضبط کنند نوشته شد که بعد از این روز اول و ۱۴ شهر جولای که بنای دولت جمهوریه و اجلاس اصحاب
مجلس است در قتل پادشاه متبرک دانند و بجهت احترام و آزادی جمهوریه جشن برپا سازند و قید آزادی از
این جهت مینمود که مردم با آزادی و بجهت [illegible] اعتقاد [illegible] که در عمارت لقرونق بود که از بابان
خود با وزرا همراه برداشته بدین بعضی آنکه و برخی ها که متعلق بدولت بود تلف نمیکرد مورخ
گوید چون من محرم خاص بودم و با بد احکام و نوشتجات بدون کم و زیاد نوشته در کتابچه ثبت و شبها
بنظر ناپلیون میرسانیدم بنا بر این بیشتر وقت من در خدمت او بود لاکن وقتیکه از هر جا مراجعت میکرد هر چه
کرده بود و هر چه گفته بود بجهت تحقیق مینمود روزی بدستاق [illegible] فرمود که در قتلان
مردمان خوبی بودند مجموع بناهای لوکسمبورغ با وضع بد برپا داشته‌اند از آن [illegible] زمان همه منظم
خواهم ساخت از جمله دست [illegible] است که مطلقاً نظم ندارد و بد [illegible] و مأکولات خوب بدستشان
نمی‌دهند و همه مریض میباشند حکام دستاق بان و طبیعه تحقیق احوال از آنها کردم [illegible] از آنها
شنیدم بعد از آن به محبس که عبادتگاه بوده و [illegible] معتبر بود در آنجا محبوس میکردند رفتم و بجهت خوبی [illegible]
بسیار متأثر و متألم شدم چرا او مرد ساده بوده و نمی‌دانست با چه نوع از آن چگونه رفتار نماید هر چه
باو میگفتند قبول میکرد و مکان محبس [illegible] انگلیس بود و [illegible]
فرار کرده است ملاحظه نمودم که از بی‌نظمی کارکنان و عدم اهتمام حکام و دستاق‌بانها با [illegible]
فرار کرد که خیلی [illegible] اولیای نظام پوشیده منظم بر محبس رفته [illegible] گفتند
که معوض تماشای اول میباشیم و قراولان از پی کار خود رفته از آن در عقب در محبس را باز کرده و [illegible]

بر دو شته قرار نموده آن مجلس بجای مضبوطی است لاکن بی نظمی کار بمرتبه بود که او از آنجا فرار کرده
به مصر آمده و از آنجا بطرف انگریز روانه شد اگر او فرار نمیکرد کار من در قلعه اکری خراب نمی شد
وقتی که نزد بونا پارت میرفتم و چند خیال که برای مجلس داردم ساعتها محبوس بوده و دیدم و بعضی از گروههای دولت
در میان مجلس بود به همه بونا پارت خوش نمودم و بایشان گفتم در وقتی که آزادی شما را فراموش کرده بودند من شما را
آزاد نمودم و حق شما را ادادم مورخ گوید ناپلیون هر چه از من می پرسید بیان واقع بود بصداقت
اظهار میکردم بعضی اوقات بسیار سیم که خلاف رای اوست جواب نمیدادم از سکوت
من رای او علم حاصل می شد و من نیز از کرش باین بعد از آنکه امپراطور شد طریق تملق پیش نگرفتم
زیاده بر یازده سال در مقام التفات او تحت بوده و در اوایل کار هر چه از من میپرسید از
فایده من معلوم می شد عرض میکردم لاکن در ایام اقتدار او قدری از این حق متنزل نموده بودم
نه از این جهت بود که التفات او نسبت بمن دفعةً تنزل کرد بلکه نسبت با او زیاده از یازده سال بود
در باب مجلس ها از من تحقیق کرد که آیا خوش گذرده ام یا نه عرض کردم که بسیار خوب گذرده اید مورخ
گوید ناپلیون چه در شهر پاریس و چه در کاهی که [illegible] هرگاه به سرفت بیخبر داخل میشد که حقیقت اوضاع احکام
و اجرای حکم را ملاحظه کند و خود [illegible] ای بیرون اگر حکام و مباشرین سرکار را متحضر ساختم معلوم
است که آنها چند روزی سرکار را منتظم می سازند و پرده بر روی کارهای عمده می کشند بهتر این است
که هر سر مباشر بیخبر ملاحظه کنم که آنچه حکم من بود است بعمل آمده یا نه بسیار اوقات خدمت در صدد آن
بوده می نمود و مکشوف عجیب مرده ان غنی و احمق بوده اند چون مباشرین را ملاحظه نمایم بانواع
مکر و حیله مال دیوان و مال رعیت را گرفته نگاه داشته اند و غیر از مداخل خود متوجه هیچ خدمتی
نشده اند می بایست [illegible] کارهای و چه [illegible] و مداخل بیهوده و بیهوده در مملکت قرار داده اند نصب عالیه

[illegible]

و املاک بیشمار و مبلوات بسیار مانند رشته و اجناس در بازار حراجات بمعرض بیع نهاده اند
و در همه اینها را به مداخل ملک کرده اند علاوه برین مبلغ هفتاد و پنج میلیان فرنگ که پیش کرایه از تجارت
از رعیت صنعتی گرفته نموده اند در خزانه دولت هم وجه نقد باقی نمانده است اینحال چه بسیار پول و دولت این میکان
جمع نموده اند همه بود از ایشان استرداد خواهم کرد مورخ گوید در چنین حال و بنا بصحت دولت لازم
افتاد که ناپلیون جهته مخارج لازمه از مردم قرض کند لهذا دو لک و تومان از صرافان قرض نمود
که در عوض یکسال هر صد تومان را پنج تومان منفعت مهمانی دارد و بعد از آن قرار موجب
و در خواجات ارباب مناصب دولت گونه را بنظر تو معین نمود مواجب دولت چهار کرور و چهار صد
هزار فرنگ و صاحب دیوان دو کرور و سیصد و دوازده هزار فرنگ و اهل دفتر هفتاد و پنج هزار
فرنگ و سی نفر کونسل با مخارج مخفیه سه کرور و سیصد هزار فرنگ نویسندگان کونسلان و سایر
ارباب قلم یکصد و دوازده هزار و پانصد فرنگ و شش نفر وزیر دولت سه صد و شصت هزار فرنگ
و وزیر دول خارجه نود هزار فرنگ مجموع مواجب ایشان سیزده کرور و سیصد و پنجاه و چهار هزار و پانصد
فرنگ مواجب ناپلیون علاوه بر آنکه با دو نفر رفیق خود میگرفت پانصد هزار فرنگ بود وقتی که کونسل اول
شد این مواجب قرار داد لاکن در ایام امپراطوری بسیار بر این مبلغ افزود و بعد از قرار
مواجب هیئت جمهور [illegible] را که بصورت زن خوش منظری در جام دولت [illegible] نموده نیزه بدست
او داده و احکام و قوانین دولتیه [illegible] کونسل او را باطل نمود و در همان روزها که در عمارات
لقزنبرق بود در آن [illegible] ایلچی گری نزد پادشاه پروس داشت گویا در اوایل سنه ۱۲۱۴ هجری است
بود و چون در آن اوقات مرد فهمیده بود و معلومات دقایق امور را درک کند و ناپلیون او را در نظر
بزرگ و مرتبه او را بلند نماید و از صداقت او اطمینان داشت و در اوایل ترقی ناپلیون خدمت نموده

سنه عیسوی که مطابق ۱۷۹۹ سال

وهر چه در معسکر و جنگ اتفاق افتاده بود همه را بچشم دیده بود و میدانست پادشاه پروس تشنهٔ اخبارات
درست و اطوار جزئی او را میخواهد لهذا او را مامور ساخت و اتفاق وقتیکه دوراق به پروس رفت بقدر
دو ساعت پادشاه پروس با او صحبت داشت و شب هم او را دعوت کرده با او شام صرف نمود وقتیکه این خبر
بکونسل اول رسید بسیار مشعوف شد که ایلچی او در سر پادشاهی شام صرف کرد روزنامه نویسان اقتضا
کردند که آن پادشاه چند سال بعد از آن در اوطاق پرنس ناپلیون انتظار بیرون آمدن او را میکشید
و کلاه بدست سر برهنه ایستاده که او کی بیرون آید که لوازم احترام او را بعمل آورد و امپراطور
ناپلیون پس از چند سال که خبر حرکت امپراطور روس رسید همین دوراق بود ایلچی گری پطر
بورغ فرستاد که با امپراطور الکسندر تهنیت و تسلیت گوید در روز سیم مکانی که جنگ مابین
نمسه و فرانس رو داد باز او را به برلین فرستادند و بسفارت دولت نمسه تعیین شد مورخ گوید
وقتیکه ناپلیون کونسل اول شد در امر پیکر دری او قرار گرفت بدون تامل و تشویش معنی آورد
و امپراطور ناپلیون چنانچه در همان سال ۱۸۰۳ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۲۱۸ هجری وقتیکه ناپلیون در مصر بود جماعت
در رفتار عرب و از حقیقت رشک و محافظت شهر مذکور را جنرال ... قلعه را نمودند در
گرفتن شهر نبود ناپلیون بسیار زحمت کشیده بود و اتفاقاً اسباب جنگ در آنجا فراهم آورده بود
با وجود آنکه سردار مذبور در ایام جنگ با اندک مقاومت شهر مذکور را متصرف سردار آن دولت
نمسه در ... تسلیم شهر مذبور شرط عجیب نمودند که اشتباهی در صداقت او میان اولیای دولت
جمهوریه انداخته بود و شرط مذبور این بود که جنرال ... با لشکر ... او
بجای تخت ... در ... رخصت نموده که بفرانس روانه شوند بعد از چندی
او را با رفقا آن محضر عرض نمودند وقتیکه ... با گفتگوی رفتار او در میان آورد

بعضی

چند مجلس در این خصوص برپا شد که در باب عمل او حکمی نمایند که آیا موافق جنگ خیانت کرده یا نه
در همین احوال ناپلیون کونسل اول شد هر وقت که تسلیم شدن قلعهٔ مذکور بخاطرش میرسید
بحدی متغیر می‌شد که برای اظهار مرتبهٔ تغیر خود لفظ درشتی پیدا نمی‌توانست کرد ادای سخن نماید
بنابراین مجلس امتحان تقصیر او را موقوف داشت و قبل از اثبات حکم کرد او را اخراج بلد نمایند
اینگونه رفتار او غلغله بسیار در میان سرکردگان و صاحب منصبان نظام افکند و ترسیدند
که اگر بعد از آن تقصیری از آنها سر زند ایشان را هم بدون امتحان در مقام سیاست آورد مورخ
گوید من در این باب بکونسل اول عرض کردم که از این حرکات نتیجهٔ نارضامندی مردم را دریافت
کردم فرمود بدین درست خلاف قانون در اول کار خوب نیست لاکن حکمی نوشته شد
صبر کن چندی بگذرد و باز او را بطوری طلب داشته ... مملکت ... خواهیم
در آن وقت که مشغول چاره کار جنرال ... بود باز در فکر امور مصر غافل نمی گشت بوزیر بحر
و امور ... امر فرمود که بازیگران و رقاصان و ارباب طرب که بعضی از آنها زنانه باشند فراهم
آورد و منظورش این بود که این امر شهرتی یابد و مردم تصور کنند که امور مصر با نهایت مضبوط است
و فرانس بحدی تسلط دارد که آنجا را مانند ولایت خود میخواهد بنای تماشاخانه و بازیگرخانه گذارد
یقین کنند که او از مصر نخواهد گذشت و لشکر فرانس که در مصر است از شنیدن این اخبار دلگرم
شوند مورخ گوید در آن روزها دشمنان قوی دست بجهد مجتمع کرده و تخم قوانین و قواعد که مقبول
آنها است ... ناپلیون سبقت بود در دل خود میکاشتند و ناپلیون مشغول ... در تسکین ... بی خبر خاطره
جمهوریه و دیگری در صدد بر کندن بنیاد و آزادی و اصول و قواعد دولتیه میدانستم که مطلق حیث
در طلب نیت بعضا ... از رفتار او بود با وجود آن باز هم آنکه مردم نفهمند که او طالب

جمهوریه را نخواهد داد و در سر خدمت نگاه داشت تا آنکه او ضابطی فراهم آورد که او خود استعفا کرد
و باز محض برای رشته خلق توسطی از او کرده به دیوان خانه نوشت که اصحاب دیوان خانه
و کونسلان دو کلای جمعیت لازم است که در عوض خدمات او و برای آنکه بجهت محض رضا
استعفا نموده است رجوانه از جانب جمهوریه در حق او داده شود که در گوشه نشینی افتخاری
بجهت او حاصل باشد و چون دید در کاغذ اخبار بسیار زیاده روی می شود هر کس باسمه خانه خود
خواست بوضعی شایان آنها را تنبیه کند و بجهت آزادی نیز صدمه باساس آن نزند لهذا از جانب
کونسل اول حکمی صادر شد که اصل منظور ظاهر مضمون آن بسیار متفاوت بود مضمون آنکه کونسلان
دولت جمهوریه می بینند که بعضی از کاغذ اخبار شهر پاریس بدست دشمن میرسد و مضمون آنها در
بعضی مواد در باب پیشرفت کار آنها می شود لهذا امر می شود که وزیر امور شهر پاریس قدغن کند
که تا ایام قرارات فرنگ با دولت جمهوریه در جنگ و جدال است بغیر از چند باسمه خانه در باسمه خانهای
دیگر مطلق باسمه نکنند و این حکم از جهت این بود که احکام مجموع باسمه خانها بتحفظ او باشد و این سطر بود
که احکام مفیده که در این روزها از من صادر می شود مانند موم است و به هر ترکیبی که دلم می خواهد
آنرا تغییر میتوانم داد و از جمله کارهای که ناپلیون مادام توقف خود در عمارت لقزرق بنا کرد است
یکی این بود که شمشیر و تفنگ نشان آبرو و عزت بخدمتگزاران میداد و برای آن بود که
اندک اندک فوج خدمتگزار بجهت محافظت وجود خود فراهم آورد چنانچه یکی از وکیلان فوج
خاصه که در رسم اولیان بود شمشیری فرستاد و باین سبب عریضه خدمت کونسل اول نوشت
مورخ گوید ناپلیون بمن فرمود که جواب او را بنویس که مکتوب رفیق عزیز شستن مرا که نگاه رسید
و از مضمون آن آگاه شدم شما لازم نیست خدمات خود را بخاطر من آورید همه در خاطر

[illegible]

من است و تو را رشیدترین وکیلهای فوج خاصه میدانم از این جهت بود که از صد قبضه شمشیر که تقسیم کردم
یکی را ابتدا برای شما فرستادم و بعد از جنگ حکم کردم اصحاب نامه تو را نقش بستند البته زود جواب از این
گونه مهربانی او که عمداً می نمود افراد لشکر یافتند که ناپلیون بتکلیف وکیل فوج این مرتبه فروتنی
و مهربانی نموده او را همه مقصد را حسود خوانند همگی امیدوار شدند و یقین کردند او نیز از آزادی و
همسری ما طالب هیچ نیست و حال آنکه ناپلیون از خوبیات خلاف نظام تنگ نگذاشت مقام تعیین شد نشست
که نیز ادنیوی بود در خلاف نظام در یکی هدف گلوله ساز و در آن وقت که اینگونه فروتنی می شود
ملاحظه نمود که عمارت لقزرق بسیار کوچک است بایستی بخوابد که بعمارت تولیر که عمارت پادشاهی
بود رود برای آنکه مردم منظر نیز از او بعمارت پادشاهی بپرد و شاید بقصد سلطنت دارد و نقش سلطنت
امر کرد که شکل بیست و هفت قیصر اول بود در میان طاقهای ایوان عمارت مذبور نقش کنند و شکل
مذبور ناپلیون از ایطالیا آورده بود و خواست باین ترتیب بمردم معلوم کند که از سلطان
مستقل و جابر باین شدت احتراز دارد که شکل قاتل بزرگترین قیاصره بود بعلت تذکره تعدیات
او در ایوان قصر خود منقش نمود بهترین دلایل سکوت مردم این بود که قرار نمود منظور اصلی او این
بود که در آن اوقات در او طاق خوابگاه پادشاه فرش ترتیب آورده بود و بعضی منظور خود را
بعد از آن بطریق شایسته بعمل آورد و مقرر داشت که در تاریخ نوشتجات لو بدیران و از دیگران
باو رسم عمارت سلطان سو برنو نوشته کند که از دار العدالت یا از دار الحکومه صادر شده
تا مردم لهذا که ناپلیون از بردن و دیدن رسم سلطان اجتناب می ورزید معمار باشی
عمارت پادشاهی سو طلان است یا بنصد هزار فرنگ باو داده و بیک لفظ مشترک حکم فرمود که عمارت
تولیر را پاک کن و این لفظ دو معنی دارد یکی آنکه عمارت را جدید و مرتب کن یکی آنکه هر کس در دولت

بیرون کن و وضع فراهم آورد که دیوانیها مسلم بود بقبول کرده حکم دیوانی صادر نمود که او
طاقهای عمارت در نحو تعمیر کنند و در تصورات و شکلها و الواح که نقد مقصود در آنها بکار برند
و نوعی آرایش دهند که لایق نشیمن کونسل اول باشد و نوعی نمود که مردم تصور کنند که این عمل محض
آرایش عمارت و حظ نفس میباشد بلکه هر یک از آن صور و الواح را باسمی امر فرمود که در آنها دهند
تا مزید تحقق در مردم بافعال او شود چنانچه در میان یونانیان بجمال فروتنی امر فرمود که صورت دماستنز
و اسکندر را در آنها بکشند که من حیث فصاحت کلام دماستنز و فتوحات اسکندر بیلا تفرقه
دولت جمهوریه یونانیان بنظر آورم و شیوه ایشان را پیشنهاد خاطر خود سازم و صورت جنرل
که از ایشان شهر کرسیج بود بسبب آنکه دشمن قوی روم را بخاطر آورم در برابر گذارید و صورت
شهر روم که شاه بلاد بود بمثابه تمثیل لعبتی دل آرا از سنگ مرمر تراشیده بود با صورتهای سنگی
سنتی بو و بتی زدو کتو زوث و قیصر اول که هر یک از ایشان نامدار بودند در عمارت نصب کنند
که بخاطر آورم که آن سه نفر چگونه بسبب تدبیر و کاردانی خود شهر روم را محل صدور احکام تمامی
شهرها نمودند و تصویر بروتس و قیصر اول که قاتل و مقتول بودند بدین سبب در پهلوی یکدیگر
گذارند که هر کس از جاده جمهوری بیرون گذارد احوالش چنین خواهد شد و این اشخاص
از قدمای روم بودند که ناپلیون صورت آنها را حکم کرد در عمارت تولیر گذاشتند
و در میان چند صورت منتخب کرده از آنجمله قستادث و دو نقش گذار از سرداران سوید بود که
در راه آزادی اهل ولایت خود بسیار سعی کرد عاقبت مقصود خود را بانجام رساند و صورت
توران و کاندری را نقش نمودند بدین جهت که تورن سردار بسیار رشید فرنس بود و چند
جنگ نمایان کرد و دشمن فرنس را مقهور ساخت و کاندری را بسبب آنکه از خیرخواهان

پادشاه

پادشاه فرنس بود و با جمهوری طلب با جنگ نمود عاقبت کشته گشت منظورش این بود که مردم بدانند بعد
از آن کسی نیست که چنان ادعا کند و در جهت یاد آوردن ایام نصرت لشکر یری دیگری فرنس
صورت دو قبطر این بود که او مرل معظم کشتیهای فرنس بود در آنها نهاد و تصویر مال برا و بوجین که اول
سردار انگلیس و بعد سردار نمسه بود بحکم دو دولت لشکر برداشته با لوئی چهاردهم فرنس جنگ
کرده سلطنت سالها او را بانتها رسانیدند برای این فرمود در عمارت مزبور گذارند که مردم مصیبتهای
گذشته و نکبت ایام کونسل را بخاطر آورند و صورت مرشل تورسیل نقش نمودند که مردم بدانند در عهد
سلطنت لوئی شانزدهم هم فرنس خالی از سردار رشید نبوده و صورت فردریک و دمشقان را
جنب هم نهادند که فردریک پادشاه پروش بود و بسیار جوانبخت که سلطنت را بر اولاد خود پایدار
ساخت و دمشقان بسبب شرارت و کاردانی مملکت سلطنت تازه در دنیا بنا نهاد بالاخره کونسل
اول حکم کرد که صورت سه نفر از مقطران او در آن ایوان نهاده رسم هر یک بالای صورت
آنها نوشتند و آن سه نفر در ایطالیه و نمسه و مصر مقتول بوده جنگهای نمایان کرده کشته شده بودند
محض اظهار محبت بچنین اشخاص شکل ایشان را در خیل سرداران و بزرگان و حکما و مردمان مشهور و معروف
قدیم و جدید نمود مجملاً ناپلیون منظور نظرش خود بطریق آشکار میخواست در حدی ادراک میکرد
قبل از این مذکور شد که ناپلیون در اوایل بدولت انگلیس و نمسه و پروش اظهار مصالحه با دو کونسل کرده
نمود شاه شنید و جواب صریح از ایشان حاصل نگشت کونسل اول مصمم شد که جنگ کند بنابراین
اعلام نامه بسیار طولانی شد بعد کونوشت و دیشان سوار تغییر مصالحه و لزوم جنگ آگاه ساخت
بعد از آن بتعجیل دیوان دولتیه را تکمیل داده پنج تقسیم کرد اول دیوان امور داخله دوم دیوان خزانه
مال دیوان سیم دیوان امور بحریه چهارم دیوان امور جنگ پنجم دیوان عدالت بعد از آن بموجب

وزرای دولت قرار داده فرموده که هر یک بیست و چهار هزار فرنک برسند و صدر دیوانخانهای دولت سی
سی هزار فرنک مقرری دارد و همچنین مجموع ارباب مناصب دولتیه را با شغل خاص هر یک مشخص کرد و پس
سلام هر صنف سوای عمده دیوان و معتبرین و وزرا و غیره بطوریکه دستور العمل داده اوضاعی فراهم
آورد که همه چیز عوض شد مگر اسم جمهوریه که آن در هم در مقام وحدت پادشاه و تخت پادشاه مبدل گشته تا ما
خانهای قدیم را که جمهوریه حرام کرده بودند همه سوای تهزاده اول رواج داد که مردم از آنها نفعی بخوشی کند و در فی
کن تا ایشان را اعتماد و ملوک خود نمانی نمی در یک از تماشاخانهای خاص که اختصاص بخرض درست
ناپلیون را دیده همیشه اهل مجلس از بزرگان و مردمان پرفکر و مجالس و زینت خرجها مشغول خود نکند را می شنید
در رقص و خوانندگی در گرفته نشده نموده بین فرمود عجب اوضاعی فراهم آوردم باید این مردم مجمل سو
با بیطرق مشغول کرد که بغیر از کار بانند هر قدر ایشان متوجه اینطور لهوی شوند فرصت آمدن
بمصالح خانهای من نمانید من بهتر میتوانم که کارها را فیصل دهم و میدانم چگونه دهن آنها را ببسته
نمایم و بر طبع ایشان کوشم و فرمود بایند زود لا بلکه قوت کار خود را فهم وقتی که بمنزل ابرار رجعت
کرده بود در دیوانخانها طرح کرده حاصل آن برضای عموم دیوانخانها این شد هر که هر چه در ایام جمهوریه
اخراج بلد کرده اذن رجعت بوطن اصلی خود داده شود بعد از صدور این حکم مجموع اخراجیها آمدند
بهل نفر از معارف و بزرگان ایشان را که خودی شناخت بهفته وقتی در شهر پاریس دیدند دست و زیر
شهر نگاهداشته هر یک سوم در ایام در کارهای بزرگ دولت منصوب کرد و چندان نکشید که
مجموع عمده دولت و حکام جدید شدند و شغلها بهیچ وجه تفاوت بهم نرسید مگر اینکه مضبوط تر گشت
و اطمینان کونسل اول حاصل آمد فصل هفتم در ذکر دوستی امپراطور پال و ناپلیون و سایر کند رشت
قبل از این مذکور شد که ناپلیون در اول وزارت برای مصالحه رسول نزد پال امپراطور روس

فرستاد

فرستاده جواب صریح نشنید در این اوقات که مجموع کارها را منتظم ساخت و مصمم جنگ شد خبر رسید
که آثار کدورت مابین روس و نمسه پیدا و علامات نفاق میان انگلیس و روس هویدا شده و ناپلیون همیشه
منتظر وقت بود و خواست این کدورت را مابین ایشان زیاده کند تفصیل این مجمل آنکه چون اهل فرنس
اجماع عام نموده لوئیس شانزدهم را از سلطنت معزول و او را مقتول ساختند لوئیس هجدهم برادر او
فرار کرده بانگلیس رفت دولت روس و نمسه و انگلیس متفق گشته که اهل فرنس را گوشمال دهند و
قواعد جمهوریه متروک ساخته پادشاه با توسط در سریر سلطنت برقرار سازند در آنوقت که این در روس
امپرس بعد در انقلاب قرار الها که این فوت شد و پسر او پال اول امپراطور روس شد اگر چه چندان
میل بر خلاف جمهوریه فرنس نداشت لاکن نظر بعهدها در خود با دولت انگلیس و نمسه وفا نمود و
بخواهش آن دو دولت در معاونت ایشان ثبات قدم ورزید و جنرال سواروف را با شصت هزار
نفر لشکر بایطالیا و چند هزار نفر بولایت سوترزلند با نزده هزار نفر دیوک ف یارک سپه سالار
دولت انگلیس معاهده که مشغول تسخیر هالند شود و در آن اوقات همین قدر لشکر مستعد دولت
روس بیشتر نزد جنرال سواروف اگر چه چندین فتح نمایان نمود لیکن زیاده از نصف لشکر او معرض
تلف آمد و بعد از جنگ بسیاری از لشکر روس در دره های سوترزلند مفقود الاثر گشتند و در این
جنگ جنرال کارسکوف که کونیف مشهور است اسیر گشت و وزرا انگلیس و نمسه چندان اعانت در حق ایشان
نشده این اخبارات که بامپراطور پال رسید از سو مدبیر بدولت داری خود آگاه گشته جنرال سواروف
احضار نمود و در رود مملکت دید که ثلث ربع لشکر روس تلف شده و بقیه آن مخلوک در خطر مملکت
شد و از ملاحظه این احوال پریشان حال شده شکایتهای بسیار از دولت انگلیس و نمسه آغاز
کرد و از عدم اعانت ایشان دلیلها بر عدم حقوق آنها اقامه کرد از آنجمله بدیوان خاص نمسه نوشت

که شما بچه سبب بعد از آنکه جزیرهٔ سو تسخیر کردید پادشاه آنجا را در جای خود برقرار ننموده و خود صاحب
مملکت شدید و حال آنکه مقتضی عدالت و سلطنت نبود و بدولت انگلیس بحث کرد که جزیرهٔ مالطه
را اگر گرفتید بعوض آنکه حکام سنت جان امام بیت المقدس را اطاعت کنند و آنجا را به شهسوارهای
قدیم واگذار کنند بالمره مالک شدید علت اینگونه رفتار که مبنی بر حرص و طمع است چرا بیان نمائید
معلوم است در فکر اجرای حق نیستید و قدر زبان دوستی در نظر ندارند ناپلیون فورا باین فکر افتاد که
تخم اینگونه نفاق را که در دل امپراطور پال کاشته شد آبیاری کند و مقصدی که در نظر دارد
بعمل آورد و لاجرم چند روز بعد از جنگ مارنگو شمشیر که لیو دهم که پاپ روم است از راه التفات
باوم بزرگ ایطالیا داده بود و بدست ناپلیون افتاده از راه تیمن و تبرک برای امپراطور پال
فرستاد شمشیر مذبور را از آنجا که نظر کرده پیشوای دین بود در نظر او بسیار جلوه کرد و ثانیا چندی در باب
ده هزار نفر صالدات روس که در جنگ ایطالیا و دیگر نقاط اسیر شده بودند و بدولت انگلیس
دعوت تکلیف نموده بود که آنها را در عوض بدهید یا فدیه را ادا نمائید از خصم گرفته بدولت
روس فرستید کارگذاران دولتین مزبور تکلیف او را قبول نکرده بودند از همین تقریب برای
قوت عداوت مابین ایشان دستاویزی شد ناپلیون بمقام شکایت برآمد و برای آنکه این خبر
منتشر شود بامپراطور روس رسد در کاغذ اخبار ثبت نمود که این بر وفق قاعده و قانون نیست
که امپراطور روس نظر بدوستی انگلیس یار باطل نماید و شما را فرستد و شما ایشان را همه جا پیش جنگ کنید و همه جا
فتوحات نمایان نمائید و اسیر شوند و حال شما در استرداد ایشان غفلت آورید مورخ گوید چون ناپلیون
یقین نمود که این اخبار که بامپراطور روس رسد آتش فتنه مشتعل گردد دیگر فرصت فوت نکرده
احکام صادر نمود که عموم اهل مملکت مستحضر شوند و بدولت انگلیس بمن نوشت که چون شما در دوستی

بامپراطور روس

امپراطور روس مخالف نمودید بر ذمهٔ من لازم آمد که کار مردانه کنم و این ده هزار نفر را بدون
آنکه عوض بگیرم و یا فدیه بخواهم بدولت روس تسلیم کنم فی الحال حکم داد که مجموع سرداران
و سرکردگان روس را از محبس بیرون آورده شمشیر و نشان و ملبوس موافق قانون نظام
مرحمت فرمود و بایشان تفنگ و شمشیر از کارخانه‌های فرانسه عنایت نموده و بیکی از سرداران
روس امر نمود که بمشق و تعلیم ایشان اقدام نماید و کیفیت را به امپراطور روس اظهار داشت و او در جواب
کونسل اول اظهار خوشنودی خاطر خود را بیان نموده بخلاف نوشتجات سابق مرقوم داشت
که من در صدد آن نیستم که بمقام تحقیق حق مردم برآیم و سؤال کنم که مردم بنده‌اند یا آزاد
یا پادشاه دوست هستند و یا اطاعت جمهوریه نمایند و در هر مملکت بهر وضع رأی اهل آن مملکت
قرار گیرد و حکومت جمهوریه خود قرار دهند مطبوع و مقبول خواهد شد و لاکن هر اوقات در هر مملکت
و هر قوم کسی را ببینم که از روی شعور و تدبیر حکمرانی میکند قلب من بطرف رغبت او طالب دوستی
او است بنابراین از دوستی دولت فرانسه اکراه بهم رسانده نمیخواهم با شما متفق شده دولت انگلیس
را اینگونه خلاف ورزی منع نمایم مورخ گوید بعد از آن جنرال سپرنگ پورتن را بایلچیگری فرانس
مأمور و نزد کونسل اول فرستاد در اوایل سال ۱۸۰۱ مسیحی مطابق سال ۱۲۱۶ هجری
سفیر مذبور وارد گردید کونسل اول از اظهار مطالب او رضایت کرد که تدبیر او نشانهٔ بینش
و درستکاری ده هزار صالدات را با سرداران و صاحب منصبان با رخت نظام و اسلحه تسلیم ایلچی مذبور
نموده روانهٔ مملکت روس ساخت و آنها بهر جا که رسیدند مراتب غریب نوازی و مهمان نوازی
کونسل اول را اظهار و تعریف نمودند و از آن زمان دوستی در مابین امپراطور روس
و کونسل اول روز بروز رو باستحکام گذاشت و ناپلیون کسی نبود که در این باب از امپراطور روس

تمام ملبوس
و شما را مستحضر مقام کرده دولت
انگلیس مجرم فصل قصد قانون
قبال خود و تدبیر و قوت حق
بمقرر متعهد و قدر آن کون که شما را
ترتیب مهیا میکنند و در ترک
نفع خود از قوت دست
مقدم مسدود
بنابراین

بیش معتقد و دور از نفقه حرمت و ادب خود ساز خجلان نگذشت که در دیوان خاص روس تسلط
تمام یافته از طرف کارگذاران آن دولت علامات دشمنی نسبت بدولت انگلیس آشکار کرد
و امپراطور روس حکم داد لارد وزوورث که ایلچی مختار دولت انگلیس بود از پای تخت او بیرون
کردند و مجموع کشتیهای انگلیس که در بندرات روس بود گرفتند و لشکر روس را حکم نمود که داخل
ولایت هانور شوند و بهمه قرالات فرنگستان نوشت که هرگاه بر دشمنی دولت انگلیس اقدام
نکنند خود به تنهایی با لشکر روس بدون اعانت دیگری با هر یک از آنها جدا جدا جنگ خواهم
کرد و از این طرف کونسل اول بفکر انجام خیالات قبل که در باب مقهور ساختن انگلیس نموده
بود افتاده بر این صدد برآمد که لشکر زیاد به تخته تعیین نماید که ولایات هند شرقیه را که در اختیار
انگلیس بود بحیطه تصرف آورد و مورخ گوید مقارن این حال اکثر اهالی جمهوریه و سکنه پاریس در این
فکر بودند که بوسیله از وسایل کونسل اول را از میان بردارند لهذا چندین دفعه در عرض سال
عمارت تولیری اراذل بود حرکت شدند که از میان خارستان او را بهر صلاح دانند از میان بردارند
قوت بخت او بر همه بلاها بود هیچیک کارگر نیفتاد از آنجمله و هنگامی که اوطاق خلوت کونسل اول را
شاگرد نجاری از شهر فرستاده تعمیر نماید و وقتیکه تعمیر تمام شد اوطاق را فرش نمود قبل از آنکه
کونسل اول داخل اوطاق شود یکی از خدمه بجهت ملاحظه آنکه همه چیز اوطاق بجای است داخل
اوطاق شد بعد از ملاحظه دید در میان صندوقچه تحریر کونسل اول یکدانه قوطی انفیه مثل انفیه دان
او گذاشته اول چنان دانست که کونسل خود گذاشته است بعد که ملاحظه نمود معرفت معاندین
رشوه داده از سبب ضرر وجود کونسل اول نموده اند قوطی را بر گذاشته انفیه بود در سی نمود معلوم شد
که سم داخل آن نموده اند مجملاً در آن روزها کونسل اول در خیال بود که زودتر از عمارت

لقزنبق

لقزنبق بعمارت تولیری نقل مکان نماید لاکن منتظر بود کاری کند که مردم از این خیال که
چرا بعمارت شاهی میرود باز دارد و چند تدبیر برای جذب قلوب مردم نموده بود از آنجمله یکی این
بود که ده روز قبل از آنکه بعمارت شاهی رود جشن بر پا نمود و در آن روز قرار داد که هفتاد و دو
بیدق بود که در دعوای ابوکر از لشکر رومی بدست آورده بود باساس تمام بمعبد پرنج که یکی
از عجایب خانهای شهر پاریس است و در آنجا تسلیم مستحفظ نمایند که در میان غنایم فتوحات
سلاطین سلف گذاشته شود از اتفاقات در آن روز خبر مرگ جنرال واشنقتان از
ینگی دنیا رسید و از حسن اتفاق دانسته بسبب تعزیه او در علاوه بر شکوه جشن
مذبور نمود و حکم داد که مجموع اهل نظام دستمال سیاه بر بازو ببندند و شال سیاه از بیدقهای
نظام آویخته و بر آلات موسیقی هر فوج رنگ مشکی آویخته کنند چون جنرال مذبور در ینگی
دنیا اساس جمهوریه و آزادی بنا نهاده و بر خلاف سلطنت و پادشاهی اوضاع فراهم آورده
بود مردم چنان تصور کردند که ناپلیون همیشه در استقرار جمهوریه است بالجمله آن روز جشن بیدقهای
رومی بود با اساس تعزیه جنرال واشنقتان پیش انداخته نظام سواره و پیاده بود بهمان شکوه
که در لباس و اسلحه داشتند با بندهای موسیقی و خود نیز با اتباع بزرگان سوار شد بمعبد پرنج رفتند
و در هر جا که میگذشتند گروه گروه مرد و زن تماشا ایستاده و آواز ناپلیون زنده باد
باسمان بلند می شد و در معبد مذبور بیدقها را بوزیر جنگ تحویل داده خطبه تعزیت و تهنیت خوانده
شد و در هر دو خطبه تعریف کونسل اول و حمایت او در دولت جمهوریه مفهوم گردید و در
هر فقره از حضار مجلس آواز مرحبا و آفرین و کونسل زنده باد بگوش دور و نزدیک میرسید مورخ
گوید بعد از آنکه از آنجا مراجعت کردیم فرمود هر چه آواز تحسین در میان مردم بلند تر می بود بهمان

قدر بر سلطنت نزدیک تر می شوم و از جمله اتفاقات که در آن ایام این بود که ناپلیون همشیره
خود را که کالاین نام بود بمراد نام که در آن اوقات از دوستان او بود عقد داد چون در اول
حال ترقی بسیار داشت و ناپلیون او را دوست میداشت و خدمات او در نظرش جلوه کرده بود
هر وقت بسبب نفوذ طالت با او جنگ میفرستاد چنان میدانست که هزار نفر فرستاده است
لیکن در یکی آثار جبن از او ظاهر شده بود از این جهت او را از نظر التفات انداخت تفصیل این
اجمال آنکه اوقاتیکه ناپلیون بتسخیر ایطالیا مامور گشت او را منصب نایب سرداری داد و چنانکه داخل
ایطالیا شدند جنرال ورمسر که از جنرال اینسا بود با بیست و چهار هزار نفر محبوس ساخته در شهر منتوه محصور شد
جنرال سورلش با چهار هزار نفر در کمین او گذاشت که بر وقت بعزم شبیخون با حمله از شهر بیرون
آید با او جنگ کند از اتفاق در یکی از حمله ها مراد مذبور را حکم داد که با یک فوج در مقابل او
برود چون فوج مذبور اندک کم کار بود مراد مخوف شده در اجرای حکم غفلت ورزید و بعد از
ساعتی زخمدار گردید از خوف بود در اول کار ناپلیون باو کم التفات گردید و چون قبل از
آن فتحی که در ایطالیا اتفاق افتاده بود اول بیرقی که ناپلیون از دشمن گرفته بود همراه او به پاریس
فرستاده در آن روزها با حرم ناپلیون خصوصیت بهم رسانیده و از آن پیش هم در خانه
جوزف برادر ناپلیون همشیره مقبوله او را دیده اظهار محبت از طرفین ظاهر گشته در آن اوقات
فرزند شاهزاده خانم ستد کردش وصلت آن محبوبه را طلب میکرد بعد از آنکه ناپلیون از او کم التفات
شد او در جنرال [illegible] در لشکر افواج خدمت نماید وقتی که ناپلیون از ایطالیا بمصر رفت
چون حرم او خاطر مراد را منظور داشت از وزیر جنگ خواهش نمود که او را در لشکر فوج مهندسین
منصب سرکشیکی داده در خدمت ناپلیون بمصر رفت و در جنگ مصر ناپلیون با وحوف [illegible]

تا آنکه مراد بیک

تا آنکه مراد بیک سر خیل مملوکین بنای آشوب گذاشت مراد در مقابل او فرستاد چندین خدمات از
او ظاهر گشت که مجموع جبن و بی وقوفی را از صفحه احوال خود و در ذهن ناپلیون تقصیرات گذشته
او را فراموش نموده باو بسیار التفات آمد چون از مصر مراجعت کرد او را بخویش آورد در روزیکه
اصحاب دیوانخانه را مجبور کند افواج قصری باو سپرد و در آن روز خدمات نمایان
از او بظهور رسید تا آنکه ناپلیون افواج قصری و توپخانه رکاب را باو سپرد و قراول خود و سواره نظام
دیوانخانه را باو تفویض کرد چون خاندان ناپلیون با حرم او جوزفین عداوت بهم رسانیده خواستند
کاری کنند که کونسل اول از او دل سرد شود و او مجبور است در هر حادثه و هر باب باو رجوع نماید
کند و چون از قدیم با مراد دوستی داشت خواست او را در سلک کونسل اول آورد و اول کسی که حرف
وصلت او را با همشیره ناپلیون بمیان آورد جوزفین بود و جنرال مراد باشاره او نزد همشیره کالات
رفت و باو صحبت کرد او در جواب گفت بعد از آنکه با صدق اظهار کنی نزد کونسل اول بود و این تمنا
لکن مراد از قرار دستور العمل او خدمت کونسل اول رفته دستهای مطلب خود نمود کونسل اول
فرمود که فکری در این باب بکنم و حرم او اصرار کرد که رضای او بعمل آید و اذن دهد فرمود که او پسر
کاسه داری است و لاکن که باین مرتبه بخت یاری کرده نمی توانم همشیره خود را باو دهم و چون خود
مخلوط کرده ام از این گذشته تعجب در کار نمیکرد مورخ گوید من نیز با او جوزفین متفق بودم
باو رساندم که محبت طرفین بسیار مستحکم است یعنی پسر و دختر برای یکدیگر در اضطراب میباشند و معطل
رضای شما هستند بعد از آنکه بسیار اصرار کردیم راضی شد صبح زود بعادت معهود خدمت کونسل اول
رفته باز دستمزد نمودم خوب نمودید بسیار مبارک است حسن و کریم هم بخیال من رسید که دیگر خبر دار
پادشاهی یا بد این خیال را دخواهند کرد که من با خانه های بزرگ وصلت کردم برای آنکه قوت

بهم رسانم و سبب صحبت با انها در این روز که ثابت شوم مرد و مردی است به تجربه کار دیده من خوش عیش تر از او
شده ام و کسی نبوده ام هر جا باشم با من خواهد بود مورخ گوید در آن اوقات کونسل اوّل وجه
نقد نداشت بقدر دو هزار تومان حق عروسی همشیره خود داد گردن بند مرصع قیمتی که مال جوسفین
بود از او گرفت و به همشیره خود عنایت کرد جوسفین گردن بند را بسیار دوست میداشت از آن غمگین
و الم متعدد بهمرسانید و خواست عوض آنرا درست کند شنیده بود که متر فان برسر جواهر فروش جواهرات
مرغوب بال گون را با انتونین سو خریده است اورا احضار کرد و جواهرات نبود بسو ملاحظه نمود
دید یک گردن بندی بیاز بکاه نزد آنها بعمل می آید که بیست هزار تومان قیمت دارد و جوسفین آن قدر
وجه نداشت مطلب را بوزیر جنگ اظهار نمود و وزیر جنگ بعد از اندک تأملی قرار داد و فرمود
که متوفی نقاخانه های عساکر الطالیا در بابت دلا و سایر فرودیات ما با بابت مقاطعه کار سازی
شود لهذا مجموع ارباب مقاطعه نقاخانها را احضار نموده تنخواه طلب ایشان را تمام و کمال
مهمسازی داشت و ایشان مبلغ بیست هزار تومان بوزیر جنگ تسلیم نمودند موسی الیه این تنخواه
با تمام بتاجری که جواهر فروخته بود و مهمسازی داشت و جواهرات را آورده به جوسفین خوشحال
نمود جوسفین بعد از آنکه گردن بند در دست شد متفکر شد که چگونه آورده بیاورد به حضور کونسل اوّل
رود و حال آنکه او مجموع جواهرات حرم خود را ملاحظه فرموده از این جهت چهارده روز در
صندوقچه جواهر خود نگاه داشته جرأت نکرد بیرون آورد آخر الامر خود بیتی بر بسو بگوی
رو ولیق آمد مورخ گوید من فرمود که فردا مجلس بکلی زر مهمانی با یلیو خواهد بود و من خود
بجواهر آراسته حاضر شوم با یلیو بخصوص ملاحظه سوال منفرماید که جواهرات را از کجا گرفته
من عرض میکنیم که از قدیم داشتم از شما توقع دارم که بصدق قول من بشوید از اتفاقات

بوال کرد

بازان سابق که جوسفین تقریر کرده بود اتفاق افتاد وقتیکه کونسل اوّل جواهرات او را ملاحظه
نمود و فرمود این جواهرات ندیکی است که زینت خود نموده و بدان واسطه مطبوع و مقبول
شده جواب داد که ای جان عزیز من حال قیمت این جواهرات نزد من است و شما چند دفعه دیده
اید بجهان جواهرات که کارگذاران جمهوریه از راه تعارف داده اند و چنین میدانم که بودن نزد و
بند کونسل اوّل فرمود شما این جواهرات را دیده بودید عرض کردم چنان در خاطر دارم که دیده
باشم چون جواب من از روی صدق بود و جواهرات را جوسفین مرشان داده بود
و کارگذاران جمهوریه هم گردن بندی گران بها با او داده بودند کونسل اوّل از حرف من
و قول او مطلع جمع گشته عذر خواهی نمود مجملاً اینکه کونسل اوّل تمنای خلال براوی
بعمل آورد و همشیره خود را با و عقد بست اما هر گاه مراد این تمنا را نکرده بود سلطنت نیل
نمیرسید و کلاه سلطنت نرسیده بود سرا و بریده شده بود توضیح انتقال آنکه پس از آنکه کونسل اوّل
امپراطور فرانس گردید سلطنت نپلس را به برادر خود عنایت فرمود وقتیکه برادر زمام اختیار را بکف
اقتدار گرفت قانون نامه تازه نوشته علاوه بر قانون سابق آنجا نمود بکفیف قانون نامه
مذبور این است که هر گاه زن و حکم امپراطور نخواهم و داخل آن ولایت شود باید او را گرفته
سرا و را از تن جدا سازند در آن اوقات که امپراطور به مسکو تشریف فرما شده و از آنجا فرار
مراجعت و سلاطین اجماع کرده او را ناچار نمودند که خود از امپراطوری فرانس استعفا
و بحکومت جزیره البه مشغول شد و بعد از چندی نقض عهد نموده بیرون آمد و مراد نپلس با مداد او
بیرون رفت چون خورسند روی با زمراجعت به نپلس نماید به بندر حمه و که یکی از بندرات نپلس است او را
گرفته حکم مجددی دولت براز او خورسند شد چون حکم نداشت سرا و را بریدند بالجمله قبل از آنکه

کونسل اول بعمارت شاهی رود و جاسوسان تعیین نمود که اخبارات هر جا را جمع نموده باهم کرده هر
شب برای او فرستند و دو نفر از معتبرین خدام دولت مباشر این عمل شدند و هر یک جدا از آن
دیگر کار میکرد و هر یک از آنها مباشر چندین نفر داشتند اگرچه مکرر عرض کردم که در این عمل مردمان
خاطر جمع لازم است فرمود که تشخیص ایشان و قول ایشان با من است در چنین مواد امر او
بر او نشته نمودند عاقبت یکی از سرخیلان آن طایفه جوبات بود که ناپلیون با او بسیار اعتماد
داشت روزی اخبارنامه او را چنانچه حکم کونسل اول بود نزد من آوردند وقتیکه ملاحظه کردم
دیدم که نوشته است امشب بود بین که مجرد خاص ناپلیون است دوش شب در فلان مهمانخانه با جمعی
در مقام صحبت بوده و از صحبت او چنان مستفاد گشت که ناپلیون اراده پادشاهی دارد صبح
زود جوبات نزد من آمده با او گفتم اخبارنامه سو خوانده گفت بلی گفتم این استناد کی این
داده از محض افترا است من تا شب گذشته خدمت ناپلیون بودم و تا سه ساعت از نصف
شب گذشته فرمایش بمن مینمود او حرف مرا قبول نکرد و گفت من اعتبار بمباشرین
خود دارم چون مرا لازم بود مجموع نوشتجات را که بدست من میرسید بنظر کونسل اول
رسانم از خواب که بیدار شد نوشتجات را باوطاق خلوت برده بالای تخت تحریر گذاشتم
کونسل اول همه را ملاحظه فرموده چون بفقره من رسید فرمود این اخبارنامه را خوانده
عرض کردم بلی بجوبات گفتم که این فقره دروغ است از من قبول نکرد کونسل اول متغیر شده
حکم باحضار جوبات داده بعد از حضور در مقام موآخذه فرموده گفتم اخبارات صحیح از نوشتجات
مرقوم داری نه تلفیق کذب و دروغ جوبات هرچه خواست عذر بگوید قبول ننمود فرمود برو
مباشرین خود را اخراج کن بعد از آن فرمود که قسطنطین بجهت اینکه از وضع مردم آگاهی

اهمی

بهم رساند چند نفر از کسان معتبر خود را انتخاب کرده ایشان را مشتغل نمود و از ایشان مطمئن شد که مطلقاً
برشوه خلاف نمیکنند و از اینها و چشم سلاطین نام نهاد این مقوله اشخاص باید بسیار امین باشند
مجملاً بایشان تأکید نمود که هرچه در خارج شنوند معلوم شود زود بمن اعلام دارند مورخ گوید در آن اوقات
کونسل اول در باب نفاذ امر و جریان حکم خود زیاده از حد دقت داشت در اوطاق خلوت
هرچه از زبان و قلم او جاری میگشت در ساعت بان نوعی که گفته یا نوشته بود در میان خلق نافذ بود
و چون در مملکت فرنسه دو فرقه مختلف بودند که قوی و تمکنت دار بودند یکی خواهان سلسله بوربان و یکی
کسانیکه شورش و فتنه هم را گذاشته بودند ناپلیون میخواست تدبیری کند که این دو فرقه بر طرف شوند
تدبیر رفع مفسدین اول این بود که سه نفر کونسل برای دولت جمهوریه تعیین ساخت و خود را کونسل اول
قرار داد بعد از آن بخیال افتاد که لوازم شغل پادشاهی را یکبار بر دو گاه گاهی در مقام صحبت از کلام
او مفهوم میگشت که کونسل اول بودن بسیار پست است که مقدمات سلطنت را فراهم آید چنانچه
بمرور اسباب فراهم آورد که مردم با وجود اینکه نفرت از پادشاه و عمارات پادشاه داشتند عموماً اقرار
کردند که عمارات لوزرق وسعت ریش کونسل اول را ندارد باید بعمارات تولیری رود وقتیکه از مردم
مطمئن خاطر گشت روزی معین کرد که با وضع جشن نقل و مکان بعمارات مذبور کند مورخ
گوید در آن روز صبح زود رفتم کونسل اول را بیدار کنم دیدم سخت در خواب است چون بمن فرموده بود
که چنین روزها که از عمل خوف داشت التماس از من کرده بود که او را زود بیدار کنم برگشتم ساعت دیگر
که در اوطاق شدم بیدار شد بمن فرمود آخر الامر امروز نشیمن ما بعمارات شاهی خواهد شد بمن از
تماشای زیادتر زحمت دادم باید خود در انتظار تماشای مردم باشیم و پیاده نظام در دم باغ بایستیم تا باغ دو نقطه
بهر دو روید و لوازم زینت و آرایش وطاقها و ایوانها و دیوارها نهاد چون من بکار رسم

وازرب پیاده توم زده در او طاق خلوت حاضر باشید خود یک ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده با قبلا تمام
روانه شد فوج خاصه و مجموع بزرکان دیوان دفتر و توابع ایشان و کونسلان دوم در امور در کالسکه ها
شده شش اسب بقید کالسکه کونسل اول بسته بود این اسب ها را امپراطور نمسه بعد از مصالحه کمپوفورمیو برای او
فرستاده بود و در آن روز شمشیر مرصعی که امپراطور داده بود بر کمر بسته در عرض راه نظام سواره
و پیاده دو صف ایستاده کونسل اول با لباس و جمعیت زیاد از میان ایشان میگذشت و آواز مرحبا و آفرین
و ظفر کونسل اول زنده باد از مردم بلند می شد بطریق به عمارت رسید در دو پهلوی دروازه
قراولخانه ها ساخته بودند در بالای طاق هر یک از عمارات را رقوم بود که در دهم شهر اقست سنه ۱۷۹۲
علیوی الباس پادشاهی فرانسه از صفحه مملکت برداشته و بعد از این پادشاه برقرار نخواهد شد هر کس
آنرا ملاحظه مینمود بخیال میکرد که الان سلطنت برپا شده کونسل اول چون به دروازه رسید
از کالسکه فرود آمده سوار اسب شد و بملاحظه نظام مشغول شد [illegible] جمعی از خوانین
های معتبر تماشا مینمودند کثرت ازدحام مرتبه بود که هر یکی از نو مبلغ خطیر میدادند که او
را ملاحظه نمایند صدای نغمات موسیقی و آواز توصیف و تحسین مرد و زن و افواج نظام آسمان
میرفت کونسل اول مجموع صفوف نظام را سر کرده به جرب زخم ها همه نوازش نموده در ایوان دروازه
ایستاده تمامی نظام از سلام او گذشتند چون بیدقهای افواج را که در دعوای ایطالیا زخم
گلوله برداشته بودند [illegible] دشمن سپاهی بر جای آنها عارض شده بود از حضور میگذرانیدند
کلاه برداشته تعظیم مینمود و هر بزرگ که انگونه احترام از آن بیدق مینمود قانون این بود
که حضار باید باواز بلند تعریف و تحسین زنده کی آورند چون سلام نظام به اتمام رسید داخل
عمارت گشت و به اوطاق خلوت رفت چون آمدند کونسلان دوم و سیم از منصب خود استعفا کردند

بودند بعوض ایشان [illegible] ال لمبرو و [illegible] ال لبرون برقرار شده وزیر دول خارجه عرض کرد که چون
شما تکالیف این منصب عظیم را بعهده من واگذارده اید قسم یاد میکنم که مطلقا خیانت نکنم و در اطمینان
که من دارید خلاف از من ظاهر نشود لاکن این چند فقره عرض بنده را قبول فرمائید اولا قرار دهید
امورات من تا باشد و دیگری مداخلت ننماید باید در فرانسه احکام نیکو جاری کردد باید در اعمال و احکام
حکومت وحدت باشد شما کونسل اول هستید کونسل اول باید اختیار مجموع امورات که متعلق مملکت
داری بقبضه اختیار خود گیرند و بر تمامی ارباب مناصب مسلط باشند وزیر امور داخله و وزیر امور خارجه و وزیر
جنگ و وزیر صلح و وزیر مداخل و وزیر مخارج و وزیر نظام و وزیر خزانه و وزیر چاپخانه و وزیر ضبط
و ربط امور وغیره بخصوص ارباب دو منصب عظیم که مباشر امور بحری و ناظم امور لشکری میباشند لازم است
که کار هر یک را جدا جدا اتحاد داشته باشید و دو کار دیگر که بسیار معظم میباشد یکی مباشر امور داخله است و دیگری
وارسی مخارج مملکه هرگاه کسانی در قبول فرمائید یکی را به کونسل دوم و دیگری را بکونسل سیم محول
فرمائید که ایشان هم مشغول کار شوند و هم مطیع شما باشند هم ایشان خورسند میشوند و هم فرصت
نمیکنند که کسی زیاده جهت مخالفت شما نمایند اگر بدین طریق قرار داد کنید مجموع اجزا [illegible] حکومت
در دست شما خواهد بود [illegible] چون آنحضرت بانقد پیر است ناپلیون موافق بود با میل استماع نموده
بعد از آن وزیر دول خارجه مرخص شده رفت بمن فرمود شما درست فهمیدید که او چه [illegible]
[illegible] هر چه او گفت من شب و روز [illegible] الان در میان دو فرقه
[illegible] شده ام تا یکی را رفت [illegible] هم آن دیگری [illegible] نمود [illegible] باید گفت که [illegible]
شما بر وضع حکومت تازه تمسک نموده و تقویت نکنید دیگر آن اولاد پادشاه سابق تقویت نموده
[illegible] معقول [illegible] و دیگری [illegible] گفت که اگر شما بر کار [illegible] من [illegible] نظر دارم

[illegible] اول [illegible] وزیر [illegible]
دول خارجه
عرض

قوت ندیده رؤسای جمهور تسلط پیدا کرده که هیچکه خیرخواهان سلطان بیشینه با امال خواهند نمود حکام
فرد مجموع مباشرین وزرا انجمنت کونسل اول آمد و هر یک جداگانه صورت کارهای خود را از نظر او گذرانیدند
و آن دو کونسل دیگر هم حاضر بودند ناپلیون به تنهائی امورات را رسیدگی نمود و احدی یارای حرف نداشت
دو روز دیگر مجموع سفرا حاضر شدند و نوشتجات خود را که بجهت نظم دولت قلمی داشته بودند در حضور کونسل
اول نهادند و او همه را بر داشته بوزیر دول خارجه داده و قفسکه تمها از دیوانگانه کونسل اول مرخص
شدند قانون سلطان سابق همکار السلام با نو مجو سفاین بردند بد خطر اتق قوانین سلطنت اندک اندک
در آن عمارت ظاهر گشت و دخترهای که تعلق بسلطان داشت باو تعلق گرفت و هیچ چیزی که ناپلیون
در آن روزها بیش از همه طالب بود بخشش و عفو مردمان مقصر بود که منحرف باو مفوض شود چون بخشیدن
جرم مردمان مقصر از حقوق سلاطین فرنگستان است باین معنی که یکنفر مقصر شود چون از دیوان گناه
حکم سیاست دادند سلطان مختص است که از تقصیر او بگذرد و هرکس از کارگذاران که حکم سیاست
او صادر میکردید در استخلاص او فرج ناپلیون روی میداد و منحرف است اعد است کیند او فدوی خود
سازد در این باب از هرکس توسط میکرد از او راضی می شد و بدینوسیله منحرفات مرجع و ملجای مردم شد
مکرر بمن مذکور نمود که چون دیدی یکی از کارگذاران دولت مایوس گشته و در سطر امرا و شوکه
من ادراز رضی و قبول خواهم کرد هرگاه آن شخص در حق من بجای گناه کنده بخود بر کرده است مورخ
گوید چون ناپلیون منحرف است تخت بزرگ و آثار عظیم که از او صادر می شود باسم خود بشهرت
دهد از جمله شهر پاریس را که پای تخت بود بشکوه و جلوه در آورد اکثر کوچه های آن را تجدید نمود
و چنین کوچه هم نفیس بنا نهاد که هر یک ۱۲ ذرع عرض داشت راه پیاده و سواره را بطور خاص
از سنگ فرش نموده هر خانه که مانع از استقامت کوچه ها می شد خریداری کرد و خراب نمود و جای

بلکه دیگر در خانها

بلکه دیگر در خانها ساختند و در معبرها که رودخانه بود معماران را برای ساختن پل ها و ساختن عمارت
عالیه و مدرسه های نظام و تعمیر خانهای قدیم را تعمیر کرده بر شکوه و زینت آنها افزودند و برای
استراحت اهل مدارس هرچه ضرور بود مقرر داشت و چنین عمارت عالیه متصل بیکدیگر ساخت
که ایلچیان دول خارجه منزل کنند و بر بازارخانه و توپخانهای وسیع بنا نهاد و تعلیم خانهای
زمستانی و تابستانی ترتیب داده و طاقها و تالارهای لباس نیکو و خلوت خانهای با زینت
جهت شام و نهار صاحب منصبان نظام فراهم آورده که بجهت ترتیب و هر قسم کتاب نظام
و تواریخ و نقشه جهت مطالعه و مباشر کرده که آن و افراد نظام جمع نمود و هر نوع اسباب تعلیم
و تعلم فراهم آورد و اقسام تدبیرات برای رفاه و راحت مردم و وسعت امر تجارت و عبور اهل
مملکت بکار برد مورخ گوید تنها در فرانس اینگونه بناها نهاد بلکه در ولایت بلقیم و هلند و پیمونت
و در ایطالیه بسی بناهای عالی نهاد و پل رودخانه طورن که شکسته بود بالتمامه خراب و در عوض پل
بسیار محکمی ساختند و شاهراه عظیمی در مابین سمپلون بنا کرد که در عرض راه هر جا باطلاق
بود پر کرده و جنگلها را بالتمام قطع و چند جبل را سوراخ نمودند و چندین رودخانه پل
و چندین دره را پر کردند تا راه مذکور صاف شد منظور ناپلیون این بود که کارهای
عالم طبیعت را از قبیل کوه و جنگل و سایر موانع مملکت پیش بنی آدم در مخاصمت نکند اراده که
مانع از مقصود و عزم او باشد چنانچه روزی از رودخانه جوت بیل جسم مرفت از قضا در جوت
کوچکات کنار آب رودخانه میتوس زمان قلیلی معطل شد از این راه اندک معطلی و تنگی
شد فوراً حکم بوزیر امور داخله نوشت که پل بسیار محکمی باید در بالای رود میتوس بنا کنند که
جمعیت کوچک و جمعیت بزرگ به سبب پل مزبور متصل شود و باید تا حرکت اراده در سال اینجا پل زود

تمام شود و در همان زمان پل مذبور با تمام رسید در مابین فرنس و هالند راه بسیار وسیعی مانند خیابان
باغ بنا شد که بسبب آن مجموع بلندیها و پستیهای خطرناک جنگل بزمان محو و باطل گردید و همچنین سوره
جبل سنیس را که در هر فصل بدترین معابر بود بطوری ساخت که در فصول اربعه مانند راههای باغ و چمن
که تفرج گاه خواتین فرنگستان است دلپذیر کرده و همچنین از قله کوه سمپلان که از جبال الپ است
دفعه‌های کوهی که در سوره مذبور اتفاق افتاده معبری ساخت که آن قله‌ها پست شد و بسبب
ساختن سوره مذبور جبال الپ در رهگذر ناپلیون سهل و آسان شد مورخ گوید چون لویش
چهاردهم که پادشاه فرنسه بود طرف جبال پرنیز را که در مابین فرنس و هالند واقع است ساخت
بعد از اتمام آن فرمود که حال کوههای پرنیز معدوم شد و ناپلیون چون سوره‌های جبال الپ را
ساخت محقق بود که زیاده از پادشاه مذبور این عبارت را بجا تکلم کند که کوههای الپ که معظم کوههای
فرنگستان است گویا موجود نبود مورخ گوید در آن اوقات که کونسل اول استقلال تمام
در منصب خود بهمرسانید مرتبه اعتبار من نیز در نزد او باین مرتبه بود که دستور العمل امورات مرا
باین مضمون مرقوم داشت اول آنکه هر گونه مکاتبات که از خارج و داخل باسم کونسل
اول مرقوم شود باید بدست بودرین رسد و او بعد از مطالعه روزی سه دفعه بنظر کونسل اول
رساند اگر مقام مقتضی شود روزی سه دفعه زیاده مکاتبات را دیده نماید و پس از ملاحظه همه را در
اوطاق خلوت بگذارد و همچنین بودرین ماذون است که مطالب نوشتجات را ملاحظه
کند هر کدام بسیار عمده نیست خود از قول کونسل اول جواب بنویسد و ... آن برساند
و آن سه وقت یکی دقیقه‌ای که از خواب بیدار می‌شود و یکی نیم ساعت قبل از شام خوردن و یکی نیم ساعت
به نصف شب مانده باشد اختیار دفترخانه و اشکال ... دفترخانه مترجمین با او باشد و دو نفر

مترجم زبان

مترجم زبان نمسه و انگلیس و دو محرر ترجمه نویس داشته باشد که هر روز اخبارات نمسه و انگلیس ترجمه نویسند
کاغذ اخبار الطلب و سایر فرالات سو بودرین خود ملاحظه کند هر کدام قابل است حکم ترجمه نماید
و بنظر کونسل اول برساند و هر کدام قابل نیست ترجمه نکند چهار دفتر نگاه دارد در دفتر اول هر چه خدمت
و منصب در دولت است بنویسد و در دوم اسامی اشخاصی که بآن خدمت و منصب منصوب میشوند بنویسد
و در سیم اسامی کسانیکه در خارج مملکت مامورند ثبت نماید و در چهارم مجموع محصلین و تحویلداران و
سایرین بزرگ از قبیل مستوفیان و وزرای دولت که دخل جمع آوری وجوهات مملکت می‌شوند قرار
داده و اسامی اشخاصی که کونسل اول در هر ولایت و هر بلوک و دفترخانه و دیوانخانه جهت شغلی تعیین
میکند ثبت کند و این کتابچه بخط خودش باشد و مخفی نگاه دارد و هر چه مخارج مخفیه دولت از هر قسم و هر
بابت است باید همه بودرین بخط خود تحریر کند و چنان مخفی دارد که احدی اطلاع بهم نرساند
مورخ گوید باین طریق مرا در زیر بار اعتبار و امانت نمود که گذشته بود که شب و روز مشغول بودم و مضطرب
بودم که مبادا در کسی بار اعتبار دولتی او پایمال گردد از برای من فرصت نبود که بخارج روم هر گاه دو سه ساعتی
یکدفعه بیرون از دیوانخانه میرفتم باید وقت غذا خوردن بروم و سه ساعت از شب گذشته که وقت
فرمایش او بود در اوطاق خلوت حاضر باشم از آن وقت که جنرال معتمد کونسل اول شد و بمرتبه دوری
رسید هرگز بموجب دستمزدی برقراری نداشتم لاکن هر چه خرج میکردم از وجوهات مخفیه او بود
که مطلقا حساب از من نمیخواست گاهی از جهت دیگر است که در صندوقچه او بود و بطرز ... نمیرسید
دانستم از من مایل که از خزانه بکمرو خرج کن یکدفعه اتفاق که رست سیصد هزار فرنک از بابت
تعارف مردم بمن مرحمت فرمود و در مجموع مدرسه‌ها و تعلیم‌خانه‌ها وضع تعلیم و تربیت و جمیع
دستورالعمل میداد و خود بدیدن اشیاء مدرسه و دیدن جوانان مدرسه یکدفعه روزی بمدرسه ...

بر دو سه تن از ایشان همراه او بود قصد یک ساعت در آنجا توقف کرده بعد از آنکه مراجعت کردیم فرمود امروز در این
جوانان مدرسه خود وارسی کردم با وجود آن مشغله که دارم در خاطرم می‌باشد که خوب از عهده برآمدم
مجموع اوضاع ایشان و زحمت خوب و ماکول و ملبوس آنها را دیدم هر چه ضرور بود حکم کردم تا هر قدر که آمدند
درست کنند و بعد وزیر امور داخله گفتم اسامی کسانی که سؤال و جواب با ایشان کردم بنویسید که انعام
و تعارف جهت ایشان بفرستم از قرار خورش معلم مدرسه شش نفر از متعلمین را انعام استمری دادم و شش نفر از ایشان را
نزد وزیر دول خارجه فرستادم که در دفتر او مشغول شده تربیت حاصل نمایند مورخ گوید که قبل از آنکه کونسل اول بمدرسه
نرفته بود یکی از جوانان مدرسه فرموده بود که سعی کن و در درس و تحصیل خود ترقی کن که بعد از شش ماه
منصبی در میان نظام بتو خواهم داد بعد از شش ماه جوان مذکور شرحی نوشته و نزد کونسل اول فرستاد
که چون شما وعده فرموده بودید من سعی کنم و ترقی حاصل نمایم تا منصبی در میان نظام بمن دهید حال آن پایه
یافته‌ام و در وصف بدر رخود اخذ کرده‌ام و شش ماه گذشت جواب عریضه او غفلت شده بود
دوباره شرحی نوشت که چون شما وعده فرموده بودید که بعد از شش ماه مرا در میان نظام منصب دهید
حال یکی از وعده شما گذشته من بعهد خود وفا نمایش تا وفا کرده شما بعهد خود وفا ننمودید سهو است
جواب عریضه مرا هم ندادید و فقط این عریضه دوم بشما می‌نویسم که من از دنیا رفته‌ام چرا که بوزیر حکام این
نوع دولت که رئیس و بزرگی آن دروغ گو باشد و خلف وعده نماید زنده ماندن من ننگ عظیمی است
مورخ گوید بعد از آنکه آن جوان عریضه فرستاد طپانچه خود را پر کرده با وثاق خوابگاه خود رفته
و خود را بقتل رسانید چند روز بعد از آن معلوم شد که حکم منصب آن جوان را ناپلیون در روز وعده
داده و او را فراموش کرده الآن در دفتر وزیر حکمت و صفحه آن تاخیر یافته در همان روز
که آن جوان خود را مقتول ساخت حکم منصب آن جوان را ناپلیون در لشکر فوج رسید و از این معنی ناپلیون

بسیار متاثر

بسیار متاثر شده و بعد فرمود هنوز دفتر ارکان دولت اصلاح پذیر نشده بار گوشمالی لازم است
از آن روز که ناپلیون کونسل اول شد برای اوضاع معاشرت اهل مملکت چندین گونه طرح
ریخت چندان وقت نکشید که از حسن اهتمام او در رواج تازه در ایران بوجود گشت هر کس از اهل
فرانس در تحصیل علم و کسب هنر سعی میکرد که از رفیق خود بهتر شود در باب تربیت و تعلیم و تعلم مردم
را بشوق آورده بود چرا که از اول کار عموم اهل مملکت وضع حکومت او را دانسته‌اند که هر کس
سعی در علم نظام بهم رساند ترقی حاصل خواهد نمود و هر گاه تربیت نیافت ابدا برای او ترقی نخواهد
بود در آن روزها هر چه اتفاق می‌افتاد معین و مقرری مطلب ناپلیون بود چنانکه کیفیت آنچه در آن که
در آن اوقات اختراع کردید در حقیقت باعث استخلاص اکثری از خلق شد بقدری که مردم در جنگ تلف
شده بود قریب زیاده و ضعف از ممالک غیرت یافتند آن حکیم که علاج غم بوده بود در ولایت
فرانس بعد اول نمود ناپلیون به التفات در حق او یکی گرد و مورخ گوید با وجود این همه مشغله
که در نظم مملکت داشت در نظم و جمع آوری لشکر دقیقه غفلت نمی‌نمود بخصوص در باب لشکر و
سپاهی که بجهت ایطالیا مامور دارد و افواج قراولان که در شهر بود تجری بحسب لباس و شوق و شکوه
و جلوه در آورد که جوانان شهر و نوجی از اعلا و ادنا و بزرگ و کوچک بشوق نام نوکری نظام کردند
چند فوج تازه از جوانان تربیت کرده چندین نفر از جوانان اولاد و احفاد بزرگان رو گروه
های نظام که هر یک علمی پیدا نمودند همه ایشان را افواج داد و طلب نام نهاد و مقرر داشت که این
افواج لشکری که در دریا آن جمع کرده بودید قرار داشته باشند قرار داده که چون در ایشان بایطالیا
میروند ایشان در جای آنها باشند و اکثر بزرگان و بزرگ زادگان کثر شوق داشتند بدست
معلمین کل مدرسه سپرده ملبوس و ماکول و تعلیم آنها فرمایش داده و مقرر فرمود که هر که

نزدیک است هفته بگذرد باذن معلم کل بدینها میرو ما در خود روند و هر که خانه اش دور باشد در بهای
یاد درش ماه یا در یکسال بخانه خود روند در آن اوان مجموع اهل مملکت یکنوع دلبستگی بناپلیون و بدولت
او بهم رسانیدند که اکثر ایشان را در شش ماه و یکسال با متحان در آورده داخل نظام میشدند و هر یک ایشان را
در نظام پیاده و سوار و مهندسی و توپخانه منصب نایبی و بیکزاده که میداد که خدمت میکردند بعد از آن بمنصب بزرگ
فایض شوند و افواج داو طلب را بمشق و تعلیم مشغول میشدند و لباس ایشان را از ماهوت رنگ قرار داده و سپاه
با شکوه گردانید مورخ گوید چون هنوز رعب ناپلیون و عظم کارهای او در دل اهل مملکت درست نقش
نگرفته بود بار انگونه افعال او در استهزا و تمسخر مینمودند و افراد نظام داو طلب را کبری لقب نموده بودند
و کبری مرغ زرد را مینامند ناپلیون پس از شوخی کناره صحبت از انگونه حرفها باز متغیر
بود و در خفیه اظهار رنجش مینمود و لاکن آشکار نمیکرد بمن میفرمود فرح و شادی من در تعلیم عساکر
است که سالها نتیجه آن با خود خواهد ماند هر چه مردم بگویند خر و هوا خواهد شد مورخ گوید هر کار
که بسعی ناپلیون با تمام میرسید هر یک را بخصوصه منظور و مقصودی در نظر گرفته بود که از آن کار باید مقصود
او حاصل شود واحدی نمیدانست که منظور او چیست چون مقصود او بحصول می پیوست مردم میدانستند
که او چه در نظر گرفته چنانچه روزی بمن فرمودند که چون جرات من وفا میکنند که مجموع اینجا که
در عزل و قتل پادشاه با تو متفق بوده اند و حالا هر یک امیری میباشند یکدفعه از میان بدر برم نخواهم
امری روی دهد که همه ایشان متحیر شوند که من دو باره ایشان را در نظر دارم و در عدالت خانه بزرگ
خواهم رفت و بار دیگر که یکی از معتمدین اینجاست در باب نظم اینجا گفتگو خواهم کرد و ترتیب نام
که امیری اینجاست و در عزل پادشاه با برادر متفق بوده بمقصر نقل خواهم داد و معزول خواهم نمود و ترتیب
نام را که بحمایت از پادشاه با تو متفق نبوده و تلاش بسبب معزولی گوشه نشین است در جای او نصب

خواهم نمود و یقین دارم که بدخواهان پادشاه و طالبان آزادی از من بدگو خواهند شد مورخ گوید فردا
بهمان طور که تقریر کرده بود یکی را معزول و دیگری را در جای او نصب فرمود و شیوه ناپلیون در عزل و نصب
ارباب مناصب این بود که قبل از وقت تدبیر مینمود و تدبیر خود را مخفی میداشت و در هنگامی که میخواست معزول کند شغل
از برای ایشان مشخص مینمود و تا روز واحدی مطلع نبود و معزولین و منصوبین متحیر میشدند در روز موعد
احکام هر یک را منتشر میساخت و از هر کار و هر عمل و هر حکم بزرگ که قبل از آنکه بفعل آید در خارج مطلع شوند
و تفکر را کمینه و در خطر می افتند و کار را از نظم می اندازند او فی حقیقت در ایطالیا سیاحت می نمود چند نفر
از صاحب منصبان نظام نمسه را گرفته و اسیر نموده و در فرانسه محبوس بودند از آنجمله یک جنرال ماک بود در آن
اوقات که ناپلیون بشرق تمام در تدارک سفر ایطالیا بود جنرال ماک از حبس گریخت از این خبر ارکان
متفکر شدند از سبب آن سؤال کردم فرمود در بند فرار کردن آن شخص بهر جا برود من رنجیده نخواهم لاکن
از این عمل او خبر دیگری بخاطرم رسید و در آن فکرم که همه صاحب منصبان ایشان را بدون
عوض و فدیه مرخص کنم که بولایت نمسه روند و قبل از آنکه عزم آن ولایت کنم ایشان در آنجا منتشر
شوند و از اوضاع و تدارک من آگاه میباشند و از رعب و سطوت من خبر دار گشته اند و اهل مملکت
خود را آگاهی دهند و قبل از آنکه داخل ایطالیا شوم مردم از سطوت و جوانمردی من متحیر خواهند
گشت هم خایف و هم امیدوار میگردند در شب بمن فرمود که حکم استخلاص ایشان را نوشته
فرستادم بعد از آنکه آنها رفتند موافق تدبیر او کاغذ اخبار رسید مشحون از تعریف و توصیف ناپلیون

فصل یازدهم در گذارشات لوئیس او و حمایت کردن جوزفین این معنی تجربه رسید که هر کار خرده
که بدون ملاحظه بگذرد و اعتنا بر آن نشود هر چه بعد از آن روی دهد عمده و بزرگ خواهد گشت
و خبط جزء مبدل بغلط فاحش خواهد گردید شاهد این فقره حکایت مراوده فیمابین لوئیس و هم

منفور شاه و کلاه

و ناپلیون را است روزی مباشر محققی که لوئیس دیک درست مراسله بخط خود بناپلیون رسانید که من جانب ظاهر رفتار شما هر چه
شد صفت اخلاق و مروت شما را زایل نخواهد نمود اکنون شما مقام بسیار بلندی قبول نموده اید از این عمل
بسیار آزرده ممنونم باید شما بهتر از هر کس بدانید که چه قدر تدبیر و قوت ضرورست که مملکت وسیع فرنس
دوم مثل منکار را در محافظت فرمایید اگر شما انقدر سعی کنید که فرنس را از دشمنان فتنه انگیز محافظت کنید
رضای خاطر و خوشنودی مرا بدست آورده اید و از شما تمنا دارم که پادشاه مملکت را زود بکار رسانید که نام
نیک شما در صفحه روزگار بماند یقین بدانید که اگر او بمملکت خود آید وجود شما شخصی در امور سلطنت برای
او لازم است مورخ گوید بعد از آنکه مراسله بناپلیون رسید بسیار در تردید افتاد و وحشت او از نوشتن
و نوشتن جواب زیاده گردید چون هنوز با این روز فتنه عظیم مبتلا بود از انجمله مراسله بر روی تخت تحریر ماند
تا جواب او را نوشت بعد از چندی مراسله دیگر از جانب پادشاه مذکور رسید که جنرال شما مدتهاست
میدانید که من چه اعتماد بشما و کارهای شما دارم میخواهم روزی شود که تو از تو شما محبت باطنی خود را اظهار
کنم و از حفظ و صوتی این دوستان و خیرخواهان که اطراف شما را گرفته اند شما را متحضر سازم تا بر شما
و همه اهل عالم معلوم شود که ارباب هنر نزد من چه مقام بلند دارند توقع دارم که شما اعتماد و قبول من
کنید و بدانید که من یکنفر از اهل فرنس میباشم و رحم و مروت سرشت روح من است و انصاف
و عدالت مرقوم نوشت حیات من شما از روی عقل و تدبیر و جرات مسخر کننده ایطالیا و مصر میباشید و کل
اهل امر از جهات رای شما اعتماد دارند توقع دارم که شوکت و فیروزی نیک ابدی ترجیح ندهید و مرا
زودتر بمملکت و سلطنت خود برسانید که من و شما باتفاق تا در قوه داریم شوکت و شکوه مملکت را ثابت
و برقرار نمائیم ناپلیون این مراسله را نیز تا دو ماه جواب ننوشت و غفلت او در جواب مراسلات
همهمه در میان مردم انداخت بخصوص زنان و دختران او که میخواستند او پادشاه شود چرا که زنان طلب

برّان ناپلیون گفته بود که شوهر تو پادشاه خواهد شد و شما بانوی فرنس میشوید لاکن شما نمود از آن مقام تنزل
خواهید کرد و از او دور خواهید شد و برد بخت طالب بودند که ناپلیون در آن مقام بوده باشد بنابراین از ناپلیون التماس
کردند که جواب مراسله پادشاه نویسد و به سعی در کار او نماید که بهتر از جنرال مانک که از سرداران
انگلیس بود در باب چارلس دوم سعی و اهتمام نمود و او را بعد از کشته شدن چارلس اوّل که پدر او بود دوباره
سلطنت برقرار نمود و نام نیک در صفحه روزگار بگذارد دیده و در آنجا مجددی بود که ناپلیون بمن فرمود که این
شیطانها دیوانه شده اند و چنان میدانند که من هم مثل جنرال مانک خواهم نمود و حال آنکه اینطور
خیالات من نیست و نمیدانند که من فکر دیگر در باب استقرار حکومت مملکت فرنس در نظر دارم که بسبق
سابق مدخلیت ندارد یقین دارم که از غفلت من در جواب مراسله پادشاه چه همهمه در میان مردم افتاده است
فوراً قلم برداشت و جواب مراسله را نوشت که مراسله شما بمن رسید و از التفاتهای شما بسیار خوشوقت
شدم در باب مراجعت خود بفرنس که مرقوم شده بود معروض میدارم که شما هرگز خیال آمدن
باین مملکت نکنید که اگر چنین اتفاق افتد یقین بدانید که باید از روی صد هزار نعش گذشته بیائید
در این صورت بر شما لازم است که این خیالات را از دل بیرون کرده نفع خود را بآرام اهل مملکت
ترجیح دهید که این نام نیک شما ابدالآباد در تواریخ ممالک در صفحه روزگار باقی خواهد ماند من یک
از مصائب سلسله شما آگاه میباشم و میدانم که بر شما و آباء و اجداد شما چه گذشته و هر وقت شنیدم
که در کودکی بر شما خوش نگذرد و وقت زیاده دل خوشحال من خواهد شد مورخ گوید روزیکه ناپلیون
از نظم کار خود فرح و سروری برای او حاصل بود در عمارت باغ تفرج میخودیم در مقام صحبت
فرمودند آیا زنان و دختران سخن بازی حرف درخصوص شاه فرنس با شما زده اند عرض کردم نه دیگر
جواب مراسله شاه را فرستاده اید دیگر حرفی نشنیده ام فرمودند گاهی شما نیز بقول آنها فرمود میلرزید

آیا از آمدن پادشاه بنفرس چه منفعت بشما خواهد رسید ندیده‌اید که در عهد آنها هر کس باستحقاق خود بجاه و رتبه
بلند نمی‌رسید و تحصیل هنر و کمال شغل و منصب نداده‌اند نخواهیم اینکه تنها در باب دولت داری نشود
و قانونی گذاشته شود که مردم شوق بر هنر و علم و عمل معتبر شوند به بالا رفتن دولت و اصل و نسب خاطر
جمع نشوند و قیمت علم و پایهٔ هنر و مقام رشادت را بشناسند تا اینکه در هر باب ترتیب و ترقی در مملکت
حاصل شود مورخ گوید اند که اتفاق افتاد و گفت شد بعد از آن فرمود سر نوبین چون خوب جمع کن باز نتایج
گذشتهٔ مملکت را منظر بیاور و خیال زمان آینده کن که اهل مملکت چه ترقی حاصل شود
مورخ گوید اند که اتفاق افتاد و گفت شد بعد از آن فرمود سر نوبین و از آنجمله کارهایکه باعث
تعریف و تحسین مردم می‌شود تمیز کوچه‌های معروف و بازار و دکان و کاروانسرا و حمام و مساجد
و اماکن عبادتگاه عالی است همه که با نظام ساخته شود آبادی بیشتر و افضل زیاد تر منجر در تعریف
اهل مملکت در آن است که صاحب سواد و صاحب هنر و صاحب غیرت باشند مورخ گوید بعد از آنکه
ناپلیون صحبت تمام کردند من جسارت کرده عرض نمودم که هرگز از سنه نوبین که سلاطین
سابق فرنس میباشند در این مواد چندان منفعتی باهل مملکت نرسیده است و من که شب
و روز در خدمت شما مشغول میباشم یقین کرده‌ام که چه قدر نفع از شما به مملکت و اهل مملکت
در بند کردن رسم و آوازهٔ آنها حاصل شده و همهٔ اهل مملکت شاکر و ممنون خواهند شد
که عنان اختیار مادام الحیات در قبضهٔ اقتدار شما باشد و لاکن فکر من و عرض اهل مملکت
در این است که هرگاه شما از دنیا رحلت نمائید وارث شما که خواهد شد و قوانین شما را
در باب مملکت داری که برقرار خواهد کرد اولاد ندارید و از این زن که حال دارید یقین
کرده‌اند که اولادی برای شما نخواهد شد و خود مکرر فرموده‌اید که برادرهای من قابل مملکت داری نیستند

فکری بفرمائید

فکری بفرمائید که بعد از شما چه خواهد شد قدری متفکر شده فرمودند که من تخمین کرده‌ام اگر سی سال
بعد از این عمر کنم هر چه در باب مملکت داری در نظر گرفته‌ام بطوری قوام و دوام خواهم
داد که قرنها بکند دو قضیه بارکان آن نرسد و لاکن هرگاه قبل از اتمام اساس مملکت داری
بمیرم یقین دارم که برادران من قابلیت ندارند و هر سرداری ادعای جانشینی مرا خواهند
نمود و خون ریزیها خواهند کرد عرض کردم چرا از حال بفکر این نیفتاده‌اید که چارهٔ واقعه
قبل از وقوع کنید اساسی فراهم آورید که سلسلهٔ سلطنت منقرض نشود فرمودند شما چنین میدانید
که آنی از این صرفه غافلم نمی‌بینید چه قدر موانع در راه من افتاده هرگاه از سلسلهٔ پادشاهی خود اولاد
برای این کار بیاورم هشتاد هزار نفر که با آنها اخراج بلد هستند همه جا جرأت خواهند کرد و چند
هزار نفر از اهل ولایت پدر او را کشته‌اند و او را اخراج بلد کرده‌اند و مدت دوازده
ده سال است در قلع و قمع آنها مشغول شده‌اند بعد از آن او با هشتاد هزار مردم را که بلا مبتلا
خواهند کرد شما تصور نمائید صلاح و عکس صلاح چه قدر تفاوت دارد و قبیله پدر او را کشته‌اند و او را
اخراج بلد کرده‌اند کرورها خسارت بمملکت رسیده حال او و کیلا از سلسلهٔ او را در حضرت کنم حضرت
اذیت بکی خواهد رسید عرض کردم که پادشاه خود شما نوشته است که در هر باب با شما متفق
باشد در قوه دارید که هر چه صلاح مملکت است از او عهد نامه بگیرید و او را مجبور کنید
که مادام الحیات نتواند خلاف آن را بکار آورد علاوه بر این میتوانید که چهار سال هم
میتوانید او را در انگلستان نگاه دارید و در این مدت چندین کوته قوانین که صلاح مملکت
در آن باشد میتوانید در مملکت متداول کنید که ابدا نتواند خلاف آنها را بعمل آورد فرمود که اینها
همه معنی است و قبیلهٔ او نفر نشسته آمد چنان خیال خواهد کرد که بر مملکت موروث غلبه کرده و از

خاصیتی گرفته است هر طور که میخواهند از آنقدر با این مملکت رفتار خواهند نمود در این صورت هر کس
که نهایت حمق بر او باشد اقوال او را قبول نماید اگر دشمن تدبیر کار خود نکرده ام زیاده از این
گفتگو غلط است و دانسته ام که در این خصوص زنان و دختر من شما را از زده میدهند از آنها
التماس کن و از قول من با آنها بگو که شما زن هستید در فکر خود سازی باشید و مرا آنکه رسید
که هر چه صلاح میدانم رفتار نمایم بالجمله در آن اوقات ناپلیون گفتگوی مصالحه با قرالهای فرنگستان
بمیان آورده بود و در تدارک بود که صد هزار زیاده با ایطالیا وارد آورد بنابراین جنرال مسنیه
را با لشکر گران قبل از وقت مامور کرده که شهر جنوه را در استحکام داده و با او سپرده بود که
در بحبوحه ولایت ایطالیا مسکن گرفته نگذارد از لشکر نمسه آسیبی بدانجا رسد و از طرف امپراطور
نمسه جنرال ملث مامور گردید که شهر جنوه را متصرف و از حدود ایطالیا گذشته داخل خاک
فرانس شود ناپلیون میگفت تا زمانیکه جنرال مسنیه در ایطالیا است و شهر جنوه مسخر نشده
امید وارم که دشمن مجبور باشد در صحرای ایطالیا که در چهار سال قبل محل فتوحات من بوده ملاقات
کنم لهذا همت بر این گماشت که شهر دیژان که در سر حد فرانس است لشکری فراهم آورده
که از آنجا بند ایطالیا شده باشد و در شهر دیژان چیزی که بکار لشکر آید وجود نداشت
ولیکن ناپلیون در قلیل مدت همه چیز در آنجا فراهم آورد که وقت ضرورت معطل روی ندهد و
قرار آذوقه و ادوات جنگ و ملبوس زمستانی و تابستانی و سایر مایحتاج لشکرکشی با او بر
جنگ گفته و دستور العمل داد که نقشه در هر جا باشد بر سر بعد از آن الفدریس جنرال
نقشه در خفیه مستحفظین کاروانسرا و شفاخانه کوه سنت برنارد که بلندترین کوههای فرنگستان است
و همیشه برف دارد و کاروانسرای مذبور در میان برف است و از صعوبت آن راه هر گز عقل باور

دیژون

نمیرود که از آن راه میتوان لشکر با ایطالیا داخل کرد و در آن کاروانسرا معبدی بود که چند نفر رهبانان
در آنجا معتکف بودند فرستاد که از آنجا نان و پنیر و شراب بقدر کفاف لشکر حاضر کنند و دیگر راه دعوت
دهند که در عبور لشکر پناهگاه شود بعد از آن دید که افواج بدرجه نزدیک است جمع شود و مقصود در
امورات باتمام رسید بمن فرمود امیدوارم که قبل از آنکه جنرال ملث خبردار شود از راه کوه مذبور
داخل ایطالیا شوم و در عقب لشکر او راه امداد و آذوقه او را از همه جا قطع نمایم و شرطیکه شهر جنوه
سوا تا حال محاصره نکرده باشند و جنرال مسنیه تا رسیدن در امداد شهر مذبور غفلت نکرده باشد روز
ماه مرچ در ساعتی که بسیار خوشحال و تردماغ بود بمن فرمود نقشه بزرگ فرنگستان را حاضر و در صحن
اوطاق بینداز و خود در روی آن دراز شد و بمن فرمود که از یک طرف آن دراز شدم و چند
سوزن که بعضی از آنها لاک سیاه و بعضی لاک سرخ داشت بدست گرفته در روی نقشه می نشاند
و من با آرام ملاحظه طراحی لشکرکشی او در خیمه گاه و جای تیپهای لشکر دشمن را با سوزنهای
لاک سیاه و جای صفوف لشکر خود را با سوزنهای لاک سرخ معین نمود و فرمود حال
بخیالت چه میرسد جنرال ملث را کجا شکست خواهم داد عرض کردم چه میدانم که مگر شیطان
را در کجا خواهی شکست فرمود چرا نمیدانی ای احمق نگاه کن تا بتو بنمایم یکی از سوزنهای لاک سیاه
را بر نقشه گذاشته فرمود جنرال ملث از اینجا که شهر الکسندریه میباشد مادامیکه قلعه جنوه
را گرفته اند حرکت نخواهد کرد و مجموع انبارهای آذوقه و ادوات جنگ و قورخانه و تدارک
لشکر و توپخانه و لشکر او تماماً در آنجا است بعد از آن یک سوزن لاک سرخ
را بر داشته بر بالای نقشه گذاشت و فرمود قبیله جبال آلپس را از این مکان میبریم و
از کوه جبل سنت برنارد که عقل دشمن نمیرسد بالا رفته و از آن معبر بخطر فرود آمده سمت فرار

جنرال ابث خود هم افتاده و عقب لشکر و راه عبور او را از دست مقطوع خواهم ساخت و بحقیقت خبردار خواهد شد
که کار از چاره گذشته لابد رو بطرف من خواهد نهاد و در صحرای سرویسو و در حوالی شهر اولم برابر
او خواهم گرفت با سوزن لاک سرخ را گذاشته فرمود در این صحرا که آنها نوشته است او را شکست خواهم
داد بعد از آن سر بالا کرده ملاحظه فرمود که من طراحی و صف کردن او با سوزن [illegible] نگاه میکنم
دو سه لفظ از الفاظ تمسخر که گاهی میفرمودند و دست مرا گرفته طراحی خود را در بالای نقشه بیان و بر من
ساخت بعد از آن نقشه سه چهار ماه پیش از زمان که بآن طرح نقشه از زبان او گذشته [illegible]
رفت و در همان مکان که سوزن در نقشه گذاشته بود جنرال ابث شکست داد و در هنگامیکه در
شهر اولم بودیم مضمون فتحنامه های آن فتح را فرمایش میکرد و من بدست خود باین زبان تعریف میکردم
و او نیز بر هر دور اندیشی و پیش بینی خود بسیار خندید با الجمله قبل از این مذکور شد که در تقسیم مناصب
جنرال بر تیر به وزیر جنگ منصوب بود این باقتضای وقت بود چون او در شغل مذبور سررشته نداشت
و لوازم ضروریات لشکر کشی را نمیدانست و مردی بود که در میان لشکر بهتر بکار می آمد از
عمل وزارت و نظارت او ناپلیون راضی نگشته قبل از حرکت از پای تخت او را معزول و جنرال
کرنوت را که اعتماد بسیاری باو داشت بوزارت جنگ منصوب ساخته در پای تخت گذاشت و در روز
دویم ماه اپریل سنه ۱۸۰۰ عیسوی مطابق سال ۱۲۱۴ هجری حکمی به بر تیر نوشت که چون امنای دولت
جمهوری اعتماد بسیار بعقل و آرای شما دارند بنابراین شما را تکلیف سرداری لشکر مینمایند
و چون اسباب شما از هستی دیوان و دفتر جنگ را نظم داده اید و ما یحتاج لشکر را بقدر قوه مهیا
کرده اید لازم است که در بهار رو بروستان با شما باید که حرکت دولت را بفتح و ظفر رهنمائی
کنید مورخ گوید چون ناپلیون این حکم را نوشت بسیار خندید علی الخصوص در الفاظ شما نظم داده اید

و موجود و مهیا کرده اید علت اینکه او خود مطلق کاری نکرده بود و هرچه مهیا شده بود ناپلیون خود
مرتب شده بانجام رسانیده بود الحاصل احکام معزول و منصوب در روز مذبور داده شد که جنرال
کرنوت بوزارت جنگ مشغول گشت و بر تیر همان ساعت بسمت شهر دیجان روانه گردید که لشکر
بد را جمع آوری کرده مستعد سازد چون قانون دولت داری کونسلی این بود که کونسل اول در خارج سرحدات
مملکت حکمران لشکر نشود بنابرین ناپلیون عزم خود را مخفی کرده مورخ گوید بعد از آنکه بر تیر به
سرداری لشکر منصوب گردید گستاخی کرده عرض نمودم که حال ارکان دولت عموماً خواهند
فهمید که شما خود با ایطالیا خواهید رفت و حکمرانی لشکر را بعهده خود خواهید گرفت و بکس
خواهند گفت که اگر خود نمیرفت کسی دیگر را بعوض بر تیر بسرداری لشکر مامور میساخت از این حرف بسیار
خندید و فرمود بعد از رفتن من بسیار خبرها خواهند فهمید با الجمله در سنه ۱۸۰۰ عیسوی روز ششم [illegible]
اراده کرد که از شهر پاریس حرکت کند و نمیخواست کسی از رفتن او اطلاع یابد دو ساعت قبل از
حرکت مجموع ارکان دولت را احضار کرده با دو نفر کونسل دیگر روبرو زبانی سفارش گذاشت
بعد از آن بلوسین برادر خود گفت امشب من میروم شما فردا احکام بحکام نویسید و فوشی را که
امور داروغگی بود گفت در کاغذ اخبار بنویسید که من بشهر دیجان رفتم که لشکر بد را ملاحظه
کنم و شما از خود بنویسید که تحمل تا شهر جنوه برود و باید بنویسید که سفر من زیاده از ده روز
طول نخواهد کشید و یکی از معتمدان خود را که کمبرنام داشت امیر دیوانخانه دولت نموده و او
حکم داد که از فردا در صدر نشین مجلس امنای دولت باشد و در غیاب او مباشر امورات دیوانی
و رعیتی بود که کونسل اول از خدمت و زحمت ایشان بسیار راضی است بعد از این نیز در باب پیدا
کردن منافع و زیاد نمودن لشکر و تهیه سامان سفر اهتمام کنند و برادر خود [illegible] را نیز بکار گذاشت

دولت نمود و باو گفت در مجلس کونسلان بگو بغیر من خیلی طول نخواهد کشید ولاکن مدت معین یکی بیقین
دارم که چند روز بعد از رفتن من خواهند گفت که من در پای تخت انگلیس میباشم و یقین بدان
هرگاه کاری در شهر اتفاق افتد که وجود من لازم باشد مانند برق خود را خواهم رسانید بعد از
اتمام فرمایشات دو ساعت از نیم شب گذشته از شهر حرکت فرمود و در راه مجال برقندی سوار
گرفته روانه شدیم در عرض راه از اوضاع سلاطین قدیم گفتگو می نمود علی الخصوص اسکندر و قیصر
فرمود که من اسکندر را بهتر از قیصر میدانم و او را در مرتبه اول میگذارم لاکن لشکر کشی
قیصر را بمغرب زمین بسیار پسندیده ام ترجیح اسکندر این است که طرح لشکر کشی ممالک
شرقی را خوب ساخت و مطلق خطا از او سر نزد کسی که از منو جنگ سر رشته دارد نیز باو تحسین خواهند
کرد که چرا هفت ماه اوقات خود را در محاصره قلعه صور تلف کرد و حال آنکه هرگاه من بعوض او گرفتن
آنجا را لازم میدانستم هفت سال هم در آنجا معطل می شدم اسکندر وقتیکه عزم نمود ممالک
شرقی را مسخر کند چه را و لازم بود که اول ولایات محصول مصر را بحیطه تصرف آورد و در حقیقت
گرفتن مصر و رفتن او باوشیس امان که جزیره معظمی است که در کویر عرب است در ریگستان واقع شده چند
منازل راه باید از روی ریگ رفت تا بآنجا رسید و در عرض راه آب و آذوقه یافت نمی شود
و در آنجا کلیسای بزرگی است که رهبان در آنجا نشسته و صورت خدای یونانیان در آنجا ثابت
می کنند که اسکندر را در پسر گردانیده او را درک دهند است و از کارهای بزرگ اسکندر یکی این
بود که لشکریان بجزیره و کلیسای مذبور رفت و بزرگان آنجا او را خدای یونانیان نام نهاد و او
نیز قبول کرد چرا که شکل خدای مذبور شاخ داشت و در تصویر اسکندر نیز دو عدد شاخ قرار داده
اند و فهمیده که اسکندر در آنجا ممالک شرق شد دیده که هرگاه مصر در دست او نباشد تردد او از یونان

زمین قطع خواهد کرد خیال کرد که اگر پادشاه ایران سوتی قبض کند و بخواهد باو رسد باید در چندین
جا لشکر خود را متفرق کند بنابراین مصلحت در آن دید که اول مصر را متصرف شود بعد از آن
قلعه ترسوس را مالک گردد و در اینمدت پادشاه ایران مجموع عساکر خود را جمع خواهد کرد با خیمه و تخت و ملک
ولایت با جنگ کردن باو دشمن خواهد آمد اسکندر گفت درین وقت بعوض آنکه جرقه جرقه
لشکر او را شکست دهم یکدفعه او را شکست خواهم داد اگرچه اسکندر جوان بود و در سی و سه سالگی
از دنیا رحلت نمود لاکن در اینمدت قلیل نام بزرگی در صفحه روزگار گذاشت **فصل نوزده هم در القبه**
و اعتماد نامه ایران مملکت و بنای خانقاه جبل برزد و سایر گذشتیات لشکریکه کونسل اول همراه خود نمود
همراه خود با ایطالیا می برد بسیار با نظام بود اگرچه این لشکریان را منضبط جمع کرده و نام نویس
نهاده بود لاکن ایشان را چندین نفر سرکرده کاردان دولتخواه سپرده مگر بنفر میبود اگرچه لشکر من
جدید و منضبط از ولایت گرفته ام اما مجموع سرکرده کاردان نظام دان قدیمی تعیین کرده ام که اطمینان
تمام بصداقت و کاردانی آنها دارم مکرر دیده ام و شنیده اند که من چهار سال قبل از این با لشکری
کمتر از این آتش بصفوف ایطالیا زدم حال امیدوارم که تا رسیدن من قلعه جاوه گرفته شود و خبرال
مسند در نگاهداری آنجا با اهتمام نماید اگر بعد سلطه قطعی قلعه مجبور است شنیدم دشمن که تشویش ملازم
هنگامیکه در صحرای مارنقو جنرال ملاس شکست دهم فی الحال باز قلعه مذبور را از دشمن خواهم گرفت
مورخ گوید در سیم ماه می که اواخر ماه دوم بهار ۱۲۱۵ هجری بود وارد خانقاه مرتقی شدیم خانقاه مذبور
در پای جبل برزد میان دره واقع است که آفتاب بآنجا نمی تابد قبل از ورود حکمی فرستاده بود که
لشکر در آنجا بماند و سرکرده با چند فوج از کوه فرو رود و قلعه بدی که در آنطرف کوه مذبور در
سر راه واقع است متصرف شود که در گذشتن کوکبه اجلال آسیبی از توپهای قلعه مذبور بعب گم

منصور برسد و قمیگو وارد خانقاه مذبور گردید در آن مکان تیره و تار سه روز توقف نمود که خبر تسخیر قلعه مذبور
برسد اول خبر رسید که گرفته اند بعد از آن معلوم شد که هنوز با خلو قلعه التیاده که نموده از این معنی
متغیر شده شکایت آذر کرده کمان نمود که من از ماندن اینجا خسته شدم و تمام قلعه به زودی مفتوح خواهد
گرفت و بدین خود بایم در ساعت حکم بحرکت لشکر نمود و لشکر پیاده قله جبل برزد بود پیش گرفته روانه
شد مجبانا ادهی نمی رسید که از چنان راه سخت که بسیار با احتیاط از آن راه قدم بر می دارند با این
توپ و عراده بعرصه جنگ خواهند رسید بیلداران و کلنگداران پیش از لشکر فرستاده خیال
قدر قو که در افواج مهندسین منصب خاصه دارد با چند نفر از مهندسین مامور نمود که بقدر مقدور
موانع را رفع کنند ولاکن بر فکر وسیع کردن راه نباشند و امر فرمود که توپها از عراده جدا
کرده و قورخانه از عراده بیرون آورده همه را بار دواب کردند و ساق درختان قوی را بریده
میان آنها را خالی کرده توپها در آن جا دادند و باطناب بسته بند به طریق سواره و پیاده و توپ و قور
خانه بالای آن کوه بلند رسانیدند در عرض راه از یک طرف خوف غلطیدن و از یک طرف خوف افتادن
بر یخ و برف که از قلل جبال در بالای سر آویزان بود و احتمال اینکه حال یا دقیقه دیگر خواهد
افتاد و همه را تلف خواهد کرد در پیش بود باین خوف بازیمت مردانه او و غیرت لشکر مخاطره
نظر نیاورده صعود بر فراز کوه نمودند و شکیته بصومعه و شفاخانه و کاروانسرای جبل برزد رسیدند
متکفان و شوکلان آنجا بحکم کونسل اول نان و پنیر و شراب برای مقربان رکاب مهیا هر که
بانجا می رسید بسا عتی آرام گرفته هر یک نفر یک تکه نان و قدری پنیر و یک فنجان شراب میدادند
و در آن میرفتند و دسته دیگر می رسید بهمین طریق با نظام تمام همگی از دماغ شده از قله کوه
در میان برف فرود آمدند برف سلاسکافته روانه گشتند کونسل اول با مقربان رکاب با وقار

و واردی که همیشه در تسبیح و ریاضت با آن مکان رسید داخل خانقاه شده کتبخانه آنجا را دید و از اوضاع
ایشان و احوال مترددین از آن مکان را سؤال کرد و عرض کردند چون مدتهاست در آنجا بیاشیم انقلاب
هوا را دانسته ایم و ایام انقضای وقت حاصل و محصول خود را دانسته ایم که کم اتفاق می افتد
که خطا کنند و ساکنین خانقاه مذبور سگهای بسیار بزرگ نگاه میدارند و عادت داده اند که هر روز
در دره و اطراف کوه بالای یخ و برف سیاه روند و تفحص کنند هر کس از مترددین وا مانده
باشد و گرفتار برف و سرما و گولات شده بصومعه بیاورند قدری دورتر از صومعه دو کوه مخروطیست
که بالتمام یخ است و در زمستان و تابستان همیشه یکقرار است اکثر از سیاحان چنانچه رهبانان نقل
کردند بالای کوه جوهر است و پای خود چیزی از آهن دارند و با آنکه نصیحت را گوش دهند جرات کرده
میخواهند بالای او بروند و اوضاع آنجا را ملاحظه نمایند وقتیکه بنصف راه میرسند دست و پای
ایشان روی یخ می لغزد و می افتند و فوت می شوند بالجمله رهبانان مختصر نهاری برای کونسل اول
حاضر نموده بعد از آنکه غذا صرف نمود روانه شد چون بر فراز کوه رسیدیم در بالای برف و یخ
نشسته بقدر بیست و دو دویست ذرع راه خود را لغزانیده به نشیب رفتیم در دامن کوه مذبور شهر
و قلعه برزد واقع است بسبب اینکه از آتش توپهای قلعه که مشرف بر راه بود نمی توانست احتراز نمود
از دره مزبور منحرف شده از فراز کوه البرمو گذشتیم چون بردن توپها از فراز کوه مذبور ممکن نمی
شد قرار چنین دادند که توپها را از میان شهر برزد که اطراف آن دیوار ندارد ببرده
باشند برای رفتن شبها بهتر از روز دانستند مجموع چرخ و عراده توپها و دست و پای اسبها
علف پیچیده اند که مستحفظین قلعه از گذشتن توپها خبردار نشوند و آن دره بسیار مکان پر حاصل
و پر منفعت میباشد در پایین دره که آخر کوه مذبور است قلعه و شهر برزد واقع است و هر که از فراز

کوه بشیب می آید باید از شهر مذبور بگذرد و قلعه مذکور تا بهر جا که گلوله توپ میرسد براه سرکوب است
و بر کوههای شهر نیز سرکوب است لاکن دیوارها را برای انداختن توپ از قلعه و شهر اندک مانع است
مجملاً اینکه توپ و عراده و قورخانه و آذوقه و بار و بنه لشکر از میان شهر عبور نموده اهل قلعه از عبور آنها خبر
دار نشدند و مردم شهر از عبور لشکر خبر داشتند از ترس ناپلیون سر از خانه بیرون نکردند مورخ گوید که
از مراتب انضباطات ناپلیون و زیادتی غفلت لشکر نمسه تعجب من از حد گذشت باعث آنکه چنان
لشکر انبوه فرنس از راه صعب بر فراز کوه برنرد بالا رفته و به نشیب فرود آمده و از هر جا توپ دشمن
بلا ضرر رسید گذشته به داخل شهر برنرد شدند و در نهایت انتظام بدون خوف و قال از کوچه شهر
مذبور گذشته و یک نفر از افراد لشکر نتوانست جرأت کرده بر خلاف تأکید بدیوار از آنجا بگذارد و یا آنکه
از جای خود مقدم و موخره شده به پیش و پس قدم گذارد و بخلاف آنها غفلت کرده گان بیش
هر تر بود و در هر قدر که ناظر بوده هر که مسافت منزل گلوله را دیده بودند که لشکر از آنجا عبور مینمایند
قبل از وقت از این کار مستحضر می شدند و در چند مکان لشکر ترتیب میدادند سعی و جد و جهد
لشکر فرنس در عبور از راه مذبور بیحاصل شد نتیجه بر عکس می بخشید مورخ گوید روز ۲۳ ماه می
نزدیک قلعه برنرد رسیدیم و در طرف یمین راه رودخانه ایست که میان قلعه و شهر برنرد جاری
میباشد بجنب رودخانه مذبور بجبل البرید منتهی میگردد و در آن مکان قلعه برنرد سرکوب راه است
و هر کس از آنجا بگذرد از قلعه خواهند دید ناپلیون با جمع قلیلی که همراه بودند از دور گذشت و چگونه
منزل گلوله از پس رسیده دید که طرف چپ راه باریکی است که بفراز کوه البرید میرود و در پشت
قلعه بر زدی افتد امر فرمود که زود قدم بر دارید که براه مذبور رسید تیز رکاب
زود برو کرده با اندک صعوبت براه مذبور رسیدیم و از آنجا بر فراز البرید که سرکوب قلعه

برنرد است رفتیم و از آنجا در پشت بوته که او را از نظر اهل قلعه محافظت کند قرار گرفت و دوربین
انداخته قلعه و اطراف آن را بدقت ملاحظه نموده و بعد با صاحب منصبان که همراه بودند کیفیت قلعه را بیان
نمود و مکانی را تعیین کرده حکم داد که در آنجا سنگر بسازند و فرمود که اگر چند گلوله توپ از
آنجا بسوی اندازند بزودی مجبور شده قلعه را تسلیم خواهند نمود و بعد از آنکه احکام را صادر
فرمود از آنجا مراجعت کرده در پایان کوه بقدر سه فرسخ فاصله در قریه منزل نموده شب را در آنجا
توقف فرمود و در دویم ماه جون خبر رسید که در آن مکان که کونسل اول نشان داده بود سنگر
ساخته توپها در رسید با چند تیر گلوله توپ قلعه گیان مجبور شده قلعه را تسلیم لشکر فرنس نمودند
عبور کردن ناپلیون از کوه برنرد و گذشتن لشکر از آن راه صعب در تواریخ ممالک ثبت خواهم
شد و اینگونه جرأت کونسل اول نمود و فتحی که علی الغفله از او صادر شد دشمن او بالتمام هراسان
شدند و بجای مخوف گردیدند که با وجود آن لشکر انبوه که در صفحه ایطالیا داشتند
جرأت ننمودند که یکی از عساکر یمنه بلد قلعه مذبور روانه نمایند و قتیکه از قلعه برنرد گذشتیم
مانعی در مقابل ما نداشتیم مگر گروه بسیار ضعیف در گوشه و کنار که اهل آن بودند و در برابر ایستاده
جنگ کنند و هر قدر ناپلیون پیشتر رفت دشمن زیاده تر پریشان شده از اول آنها عزم تسخیر
ممالک فرنس داشتند از زمان بد بخیال افتاده چاره ندیدند مگر اینکه از آن راه که ناپلیون رفت
مراجعت کنند و معبر جنرال ملش مطلق بودند مورخ گوید آن تدبیر دلیرانه که در پیش گرفت
ناپلیون بود و آنچه از آن مشام جنرال ملش رسید چه اگر آن استقامت روی که برای
برکرده لازم است در او بود از روی تدبیر مقام لشکر خود و عسکر ناپلیون را ملاحظه میکرد
خیال میکرد که هر قدر فرصت برای دشمن که رشته عمل در نظر گرفته بدست توانند آورد و به

راه آمد و شد نمسه را مالک توانند شد چرا که ناپلیون همه را متصرف گشته اگر میدانست که مکانهای
ایطالیا در آن زمان در دست اوست و میدانست که هیچ چیز از جنرال مسند بلوه تشویش از
برای او نیست تا توقف نموده کار و تدبیر جنگ میدانست باید تقلید بر کار ناپلیون کرده بوضعی که او
از کوه برنرد گذشته ایطالیا را تسخیر فرمود او نیز ناپلیون را در راه گذاشته بخط مستقیم در ملک فرنس
شود و شهر لیان که سرحد فرنس بود برود در آن زمان ناپلیون چه میتوانست کرد جنرال ملث در مقابل
خود نمی دید و چند شهر را استحکام در سر راه خود می یافت و تا شهر پاریس مانع نمیتوانست
رفت و لشکر فرنس در ایطالیا دشمن نمی دید که جنگ کند خواه نخواه فرو مانده و وامانده می گردید لکن
ناپلیون بجای او بود کارها بکرد که عبرت گیرند در روز دوم ماه جون وارد شهر میلان شدیم
فردای روز مذبور خبر رسید که قلعه برند تسلیم لشکر فرنس گردید و ورود به شهر مذبور فی الجمله
ممانعت از اهل شهر و بیشتر اولان بعمل روی داد لاکن معلوم است اینگونه موانع در مقابل
سطوت ناپلیون زود مرتفع میگردد ناپلیون در عجلت امر فرمود که قلعه را محاصره کردند و جنرال
مورت را با افواج ابواب جمعی بگرفتن شهر پیزه مامور کرد و او بدون اشکال آنجا را مالک
شد جنرال لانث را بشهر ماننت بلو فرستاد و او هم در رسید جنرال آدت را در هم
شکست و شهر مذبور را متصرف شد ناپلیون شش روز در شهر میلان توقف و فردای روز ورود
در خوابگاه منزل خود بود خبر دادند که جاسوس فلان رسم وارد و میخواهد بحضور مشرف شود ناپلیون
او را شناخت و او را در خلوت خواست چون او وارد اطاق گردید فرمود تا هنوز زنده ای عرض کرد چون
تمام در سر تسخیر گشته و دو باره دعوا فیما بین نمسه و فرنس آشکار گردید من در لشکر نمسه بودم
شغل من این است که هر که نقد زیاد می دهد با او خدمت کنم و کنون از شغل خود خسته شده ام

میخواهم

میخواهم بقدر کفاف تنخواهی بدست آورم و از این شغل کناره کرده در گوشه آرام گیرم جنرال
ملث مرا بجاسوسی اوضاع لشکر شما فرستاده لهذا میتوانم خدمت بزرگی بشما کرده باشم
و از مقدار لشکر و اوضاع سرداران او شما را مستحضر سازم و تمام مردی شناسید که در وضع خوش
نمیکنم کنون مستحضر شدید که معسکر جنرال ملث در است همه عدد کارات لشکر او در آنجا است و در
چه حالت است لاکن لازم است که بسردار خود بعضی اخبار و اوضاع شما را خبر دهم ضبط از این بخشید
که باره احوالات درست و درست بمن گفته شود ناپلیون فرمود بعد از آنکه من از اوضاع دشمن خبر
دار باشم بسیار دلم میخواهد که دشمن نیز از اوضاع ظاهری من مطلع گردد شرط باینکه از طراحی
من خبردار نشود کنون از مقدار لشکر و عدد توپ شما مطلع مینمایم و دو هزار ناپلیون هم
بشما خواهم داد در صورتیکه هر چه بمن گفتی راست باشد مورخ گوید بعد از اتمام گفتگو کونسل اول
فرمود از قرار تقریر جاسوس مجموع اسامی جوقه های دشمن و مقدار ایشان و مقام معسکر ایشان
را تفصیل نوشتم کونسل اول نقشه را گشود و از قرار تقریر جاسوس دریافت کرد هر مکانی که متعلق
طراحی او بود همه را با سوزن نشان نمود از قرار تقریر جاسوس چنان یافتم که جنرال ملث
نیافته بود که راه تردد او از نمسه بریده خواهد شد از آنروز دو واقعه گف در آنجا جمع گرد
بسیاری از لشکر او ناخوش و از ضعف در است کونسل اول فرمود جنرال بر بیر تفصیل از اوضاع
لشکر فرنس نوشته بدهد بجاسوس که برای جنرال ملث ببرد مورخ گوید اخبار دیگر که جاسوس
داده بود بکلی صحیح بود که بعد از جنگ مارنقو ناپلیون جاسوس را خواست و فرمود دو هزار
ناپلیون تمام و کمال باو دادم و جاسوس اقرار کرد که جنرال ملث دیگر از اخبارات کونسل
اول را باور نمانده زیرا خوشحال شده که زیاده از نصف این انعام من را او ها توقف توبه کرد

و از شغل خود کناره جست مجملاً روز آن جنگ عظیم نزدیک شد. کونسل اول مجموع امور منتظم
ساخت و سرکرده هر جا که بایست تعیین و روزنه فرمود جنرال مرت که بگرفتن شهر [illegible]
مامور کرده بود چون از امکان بیرون بود مالک شد چاپاری از جانب جنرال [illegible] بدولت
میرفت آن را بچنگ آورده نوشتجات آن چاپار روز هشتم ماه جون بما رسید جنرال مزبور
بدولت خود نوشته بود که روز [illegible] شهر مزبور قلعه جناوه که مدتها در محاصره بود و جنرال [illegible]
نگاهداری کرده بود تسلیم عساکر نمسه گردید و عساکر فرنسیس هر چه در قلعه بود همه اسیر و دستگیر شد
و در این روزها شهرت داده اند که ناپلیون باعث [illegible] که رسم آنها است [illegible]
در ضلع ایطالیا شده اند ناپلیون هنوز در پای تخت فرنسیس و حرکت او از آنجا دروغ است این سخن هم
فقط بهم که بجهت [illegible] لشکر فرنسیس آمده بسیار ضعیف و کم کار [illegible] موجب [illegible] دشمن باشد از این
نخواهد شد مورخ گوید نوشتجات مزبور که بزبان نمسه بود روز [illegible] ترجمه کرده چهار ساعت از شب
گذشته بود که کاغذ [illegible] در خوابگاه ناپلیون شدم و او را بیدار نموده ترجمه نوشتجات
را خواندم از نقل [illegible] یکبارگی مضطرب گشت [illegible] فرمود که شما از زبان
من [illegible] بعد از آن احکامی که لازم بود نوشته فی الفور بدان لشکر فرستاد
و لشکری که بانسمت مامور [illegible] امر فرمود [illegible] خود در فی الحال از
آنجا [illegible] شهر [illegible] دیگر [illegible] قرار داده [illegible] بعضی از وقایع [illegible] فتح
[illegible] لازم است [illegible] شهر جون جنرال الانث [illegible]
فتح [illegible] لشکر [illegible] در بعضی تواریخ نوشته اند که ناپلیون
خود نیز در آن جنگ بود لاکن جنگ مزبور روزی اتفاق افتاد که ناپلیون از شهر [illegible] حرکت فرموده

بود

بود که جنرال الانث وضع جنگ را بیان کرده بخط تو گفت که از ضرب گلوله دشمن استخوان
افواج لشکر من چنان در هم شکست که گویا تگرگ [illegible] می خورد دیگر آنکه جنرال وسی
که بسیار در جنگ بکار می آمد در مصر بود وقتیکه باین صدر اعظم و لشکر فرنسیس مصالحه شد جنرال
وسی فرصت نموده روانه فرنسیس شد و روز دیگر که کونسل اول از پاریس بسمت ایطالیا حرکت فرمود جنرال
وسی به بندر تولان رسید و مژده ورود او را بمن رسانیدند وقتیکه وارد شهر [illegible] شدیم از نیمراه
رسید چگونگی را بخدمت کونسل اول عرض کردم بسیار خوشحال شد و در ساعت حکم نوشته
فرستاد که خود را زود بارو برساند روز ۱۱ ماه جون جنرال وسی وارد گردید کونسل اول
از آنجا که او را مرد کاردان بجای آورده بود و میدانست روزی شود که از وجود او چندین
کار ساخته شود او را با وطاق خلوت برده اظهار محبت نمود و زیاده از سه ساعت او را در خلوت
نگاه داشت فردای روز مزبور حکمی بعساکر او بجمعی جنرال وسی داده در مقرر گشت که جنرال
وسی [illegible] سرداری شما تعیین کردم و حکمی نیز در همان روز بجنرال وسی داد که لشکر مزبور [illegible]
مورخ گوید خدمت ناپلیون عرض کردم که شما تا حال سه ساعت با احدی خلوت نکرده بودید چگونه
با جنرال وسی فرمودید فرمود او دوست صدیق در کارهای جنگ میدانم [illegible] چون
بپاریس مراجعت کنم او را وزیر جنگ خواهم نمود و اگر [illegible] چند وقت نمی کشید که او را بمرتبه
شهزادگی خواهم رسانید دو روز بعد از آن [illegible] در حوالی مارنقو کشته شد و سی و یک سال عمر داشت
روز ۱۱ ماه جون جنرال وسی بخدمت محوله خود روانه شد ناپلیون از آنجا حرکت کرده بحوالی قلعه
رفت و در آنجا یکی از صاحب منصبان خود را روانه کرده حکم داد که شخص [illegible] بر بالای رودخانه
[illegible] پل ساخته [illegible] سرکرده مزبور [illegible] ساعت از شب گذشته خبر رسانید که دشمن [illegible] پل را بر بالای رودخانه

مذبور نخسته از رنج سفر قطعه آسوده گی حاصل گشته استراحت نمود لاکن صبح بسیار زود صدای توپ بلند شد
و خبر رسید که عساکر نمسه از رودخانه عبور کرده در صحرای مارنقو صف آرائی نموده و با سرداران فرنس
شروع بجنگ نموده اند چون ناپلیون این خبر را شنید بسیار متغیر شده فرمود که سرکرده مذبور
بسیار جبون بوده نتوانست همه رودخانه را ملاحظه نماید بعد از آن فرمود بمن که بقلعه بن
صفولینو روم و در آنجا بقدر چهار فرسخ راه رفته بمیدان جنگ درست منتظر حکم مجدد باشم
خود سوار شده بجنگ شتافت من آن روز را تا غروب آفتاب ندیدم چون ملاحظه
کردم دیدم که شکست لشکر فرنس نمودار شد نظر روی فراری است که از حوالی قلعه مذبور میگذرد
ناپلیون خود با چند فوج از افواج خاصه سنگینی مقابل دشمن ایستاده مشغول جنگ بود و بجنرال
دسی حکمی نوشت که مراجعت کرده خود را بصحرای جنگ رساند صبح زود روز چهاردهم جون
مراجعت کرده از آنجا که من بودم گذشت تعجب کردم که این افواج چگونه امداد ناپلیون
خواهند نمود و لشکر که متفرق شده نگاهداری خواهد کرد چون جنرال دسی بصحرای جنگ رسید ناپلیون
از او پرسید که اوضاع جنگ را چگونه می بینی جواب داد که بالمره از دست رفته لاکن تا غروب
آفتاب اینقدر فرصت داریم که جنگ نموده فتح حاصل نمائیم مورخ گوید ناپلیون خود بعد از جنگ مذبور
حکایت بجنرال الکذر نمیرسید که این افواج ضعیف جنرال دسی و چند عراده توپ سنگین جنرال
کالرمن فتح حاصل شود تا دو ساعت بعد از ظهر فتح از لشکر نمسه بود بعد از آنکه جنرال دسی
با لشکر رسید تا حوالی غروب آفتاب جنگ را بالمره منقلب کرد و در سه ساعت دیگر فتح چهره
بطرف لشکر فرنس گشود یک ساعت بعد از غروب آفتاب که ناپلیون بمنزل مراجعت کرد
بمن فرمود که حیف شد جنرال دسی کشته گشت انقدر از این فتح مشعوف نیستم که از مرگ

او غمگین میباشم و وضع کشته شدن او را ندیدم لاکن یکی از زبان او میگوید بقدر یک صد قدم از او دور شدم
و بجنبه رساندن فرمایش او با فواج در حین گرمی هنگامه اندکی غافل شدم تا برگشتم و گمان کنم جنرال
دسی فلان مکان فرستاده است چون باو رسیدم او را کشته دیدم و زخم او از پشت سر بود معلوم نشد
که آیا در گرمی هنگامه که او پیش رو بود گلولهٔ از قراول او بر سر او آمده و یا آنکه هنگامیکه روی خود را برگردانیده که
حکم تازه بصفوف لشکر خود دهد گلولهٔ دشمن بپشت او خورده مورخ گوید بعد از شام خوردن که خلوت
شد عرض کردم که شما باید الحال خوشحال باشید که چنین فتح عظیم روی نموده فرمود بوبرین یقین بدان
وقتی از این فتح راضی بودم که جنرال دسی کشته نشده باشد خلاصه در روز دیم جنگ صبح زود بود
که شاهزاده لتن تین از جانب جنرال ملس پیشنهاد بجهة گفتگوی مصالحه خدمت کونسل اول
آمده شروط مصالحه موافق مصلحت نمایند در جواب او فرمود که من عساکر نمسه را که الان در شهر
الکساندریه محصور میباشند امان میدهم و ایشان را مأذون میدارم که با اسباب و اسلحه حرب همراه برداشته
از آنجا بروند لاکن شرط اینکه مجموع ایطالیا را خالی کنند و شهرها و قلعه های آنجا بتصرف لشکر فرنس
دهند شاهزاده مذبور اذن خواست که مراجعت کرده فرمایشات او را بجنرال ملس برساند در
خورست او مقبول آمد روز دیم روانه شد غروب آفتاب باز مراجعت کرده از قول جنرال ملس
چندین جواب مقابل گفتگوی ناپلیون بیان نمود ناپلیون باو از خشونت آمیز فرمود که ای صاحب من
محصل مقصود من اینست که شما میگویم که بسردار خود اعلام کنید و زود مراجعت مستحضر سازید
که این قصد من مطلق تغییر نخواهد یافت باو بگوید که از مقام و حالت و کیفیت اوضاع شما مطلعم و از دیروز
که روز فتح بود شروع بآموختن علم و شیوه جنگ نموده ام خود دیده و شنیده است دو مرتبه او را اکثر مرا از آن
باب مکرر تجربه رسانیده اول شما قادر بشهر رسیده ید محصور بید و لشکر شما بسیار از خوراک و مریض است

در اطراف شما از هر طرف برپا شده آذوقه و دوا القدر کفاف لشکر نداریم و صحیح داریم که از خارج به ما برسد
و آن ممکن نیست و بهترین افواج شما در میان کشته‌گان و رفتاران نیست در این صورت نمی‌توانیم بالاتر از این
تکلیفات در باب مصالحه به شما نماییم و مقام چنین مقامی است که هر چه به شما تکلیف نماییم قبول نمایید با وجود این
معنی مطالب خود را کمتر و ملایمتر نموده‌ام و آن به این جهت است که از موی سفید سردار شما حرمت منظور می‌دارم
مورخ گوید بعد از آن شاهزاده سردار اذن مراجعت داد و من به قشیکه او در شنیدن می‌کردم فرمود که این قیود مصالحه که
کونسل اول قرار داده مشکل است که جنرال ملیث همه را قبول کند علی الخصوص تخلیه قلعه جاوه که بعد از تمکیل
[illegible] بی مالک شد بهر حال مورخ گوید ابتمغنی تعجب بسیار دارد که خبر گرفتن و پس دادن قلعه
جاوه هر دو در یک روز و یک ساعت به امپراطور بناپارت رسید مجملاً طریقه جنگ [illegible] و وضع مورخین فرنگ
[illegible] نابلیون در جزیره سنت هلنه مجبور بود به نطوق[?] جنرال قرقاد حکایت کرده که جنرال
دسی که از مصر رجعت کرد در بندر تولان قرانتین نگاه داشته بود و نوشتم که خود زود به معسکر من بیاید
در شهر [illegible] بودم وارد شد و آن شب تا آخر شب پیش من بود و احوالات مصر را آنچه روداده بود از او استفسار
کردم فردا صبح حکم سرداری افواج جنرال [illegible] دادم که چند روز پیش مرده بود و اداره معسکر جنرال ملیث
در شهر استدله بود و مقام او مقامی بود که احتیاط زیاده از حد لازم داشت هر گاه یک قدم پس و پیش می‌نمود
بالمره تمام می‌شد به علت آنکه [illegible] بود هر قدر در فکر این می‌شد که چه باید کرد مقام او
ضایع‌تر می‌شد چرا که از عقب جنرال ساکت را امر کرده بودم که به سرعت هر چه تمام‌تر آمده و در سایر اطراف
او هر چه حکم به سرداران کرده بودم که هر روزه لشکر او پیش می‌برند و مشیکه در استرادله بودم هر روز در اطراف
او قلعه و لشکری نداشتم و او مطلقاً حرکت نمود و حال آنکه در این مقام که افتاده بود [illegible] در پیش داشت
که لازم بود که تمام آنها را خفیه کنند لعلا چون لشکر او زیاده از لشکر من بود و همه تازه نفس بودند

بعد از

[illegible] که خبر بما ور رسید که من از کوه برنرد سرازیر شدم مجموع لشکر سوار بر [illegible] از ملیاس لشکر فرنس
راه سو شکافته و شهر سنبره را گرفته روی جنگ را به اطراف متوجه کرده‌اند که طرف ما را کلاً مالک شده
باشند [illegible] وقتیکه دانست عقب لشکر او را گرفته‌ام باید در جمعیت لشکر خود سوار از رود خانه پو با
بگذراند و خود به تعجیل بود بستو رسانده و از آن نیز بگذرد و قبل از ورود من به شهر ملال خود را به آنجا رساند
پشت خود به شهر [illegible] داده راه را بریده و قوت لشکر ما را بشکند ثالث این بود که از راه رسید
کرد توقف در آن حرکت نمود قلعه جاوه را [illegible] قرار داده منتظر شود که لشکر انگلیس که در میان
جمع شده با مداد او رسند و بعد از رسیدن آنها به جنگ ما اقدام نماید در این صورت قحط را در روی او رو نماید
چه از طرف [illegible] دوشت [illegible] در دست او بود و هم خیر از کشتیهای
انگلیس با او میرسید و معلوم است که توپهای بزرگ خود را از روی دریا تفلیس فرستد و از آنجا
هر وقت که خواهد قلعه [illegible] مالک شود مجملاً جنرال لیاس را که در سو اصل رود پو بود حکم دادم که خود
عقب کشیده [illegible] و اگر دشمن بخواهد از رود خانه مذبور بگذرد تصرف آورده [illegible] نگذارد که
پنج شش هزار نفر [illegible] جنرال لانشی حاکم ملال [illegible] چند نفر ابو جمعیتی نمود که کلا هزار نفر باشد
تواند فی الحال نماید که هرگاه دشمن سوار رود خانه مذبور بگذرد [illegible] توجه کرده خود را
بعقب لشکر رسانم [illegible] این احوال منتظر حرکت لشکر [illegible] بودم روز ۲۰ ماه جون اثری از آنها
ظاهر نشد مضطرب شده خیال کردم که بر سر قلعه جاوه رفته و یا به شهر تورین رفته و یا مقابل جنرال
ساکت رفته است که او را از پیش بردارد و بعد بر سر [illegible]
بود [illegible] اثری از آنها ظاهر نشد مگر اینکه چند دسته سواره از گوشه و کنار از دور
نمایان بود که آنها نیز دلیل نمی‌شد که در صحرای [illegible] لشکر مجتمع باشند مرا یقین شد که دشمن

با تمره فرار کرده بقلعه جناوه رفته روز ۱۸ ماه چون طلوع صبح از سکرویه گذشته از اواسط صحرای
مازنقو بجاده قریه جولینو رسیدیم و سوار از هر طرف فرستاده خبری از دشمن نیافته مرا تشکی نماند
که جنرال امث خود را از دست داده بطرف جناوه کشیدند و از یافت نشدن لشکر دشمن مضطرب
گشته فوراً جنرال اوسی را حکم دادم که افواج جمعی خود را برداشته بطرف چپ دشمن روانه شوند
و دو را گفتم که تا هر ا … نادی شوند که باشند … ملاحظه کنند معلوم نمایند که اثر لشکر و عبور
از آن سوده ناظر … افواج جنرال … امر کردم که بقریه مازنقو رود و از آنجا قراولان
بطرف … فرستند و تفحص کنند که آیا دشمن در آنجا … اند یا نه چون جنرال … وارد
قریه مازنقو شد … چهار هزار نفر از چند ولان لشکر … دیده حمله بر ایشان برده شکست داده و در قریه
مذبور بیرون نمود و … در تصرف شد … قراولان فرستاده که ملاحظه … نمایند وقتی … مذبور
رسیدند که شب شده … تاریک گردید بقدری که نمیتوانستند ملاحظه کرده پل … نمایند و خبر بمن
رسانیدند که پل … چند هزار نفر مستحفظ میباشد و از جنرال امث خبر دادند که …
و افواج جنرال الامث از جای خود حرکت کرده … بتصرف شد … مازنقو بجاده مستقیم
بدست … لشکر … رفته و من آن شب بسیار متفکر بودم که آیا دشمن چه تدبیر کرده و کدام
طرف … شب روانه شدم که مجموع لشکر را ملاحظه کنم … اخبارات از جنرال الامنتی
بمن رسید قبل از آن اخبارات … و سایر تفحص کنندگان طرق تحقیق نموده که بطرف … فرستاده
بودم و دستور العمل داده بودم که جای … اردو تشخیص کنند چون کنار رود … لشکر … رسیده
بودیم … طغیان … عبور ممکن نشد بنا برین قرار دادم که معسکر من با …
در … قرار گیرد و بعین خیال شب را صبح کرده … اوقات که متفکر بودم … رسید

انقلاب

انقلاب عظیم برپا شد سرکرده کان … لشکر … در حیرت بودند که چه باید کرد در این حالت
که راه آمد شد لشکر قطع شده و پیش روی ما را لشکر ناپلیون گرفته و عقب سر ما لشکر جنرال
… قرار یافته و قراولان او از کوهها نشیب آمده نزدیک است که بین سوه لشکر ما را بریده باشد
و ناپلیون نیز بسرعت نزدیک می شود چه باید کرد بعد از آنکه بسیار مشورت نمودند آخر الامر …
که زود حرکت باید نمود روز ۱۷ ماه چون بهمت … از لشکر خود منتخب نموده مقابل جنرال
… لشکر … رود … تدبیر … و چون در شب ۱۲ ماه چون … شد
که من بطرف سکرویه آمدم … فرستاده افواج مامور … شب و روز ۱۳ …
مشاوره کردند … بعد از … آخر الامر … قرار گرفت و گفتند که اولا جنرال امث خبر از
موجود بودن لشکر … ناپلیون که غفلتاً آورده است ندارد … که قبل از وقت در تدبیر و چاره آن
باشد … تا حال الحکام امنای دولت … دفع عساکر … جنرال …
بقدر کفاف دفع لشکر … و گرفتن قلعه جناوه داده بودند که تا امروز … حکایت آن
ناپلیون و لشکر … نبود … که غفلتاً بجنگ خصم افتاده ایم و از هر طرف … قطع شده
و دو … بقدر کفاف … ندادیم … عدم اهتمام وزرای دولت … عدم وقوف جنرال امث
… در چنین حالت اضطرار چاره جز این نیست که عساکر … راه …
بجای آورده … باید … معلوم کنیم که جمعیت کرده از … لشکر ناپلیون … مفتوح …
طریق تا پای تخت دولت حاصل کنیم و از این مهلکه تخلص شده مجدداً رجوع بدفع دشمن نمائیم … هرگاه
مقصود ما حاصل شود مالک … خواهیم شد و چون قلعه جناوه بتصرف ماست و راه دریا را در دست
داریم … و طرح … که در ابتدای … ریخته بودند میتوانیم بانجام رسانیم … هرگاه شکست یابیم

جانب مهلکه عظیم گرفتار خواهیم گشت چه آذوقه و تدارک نداریم که تاب مقاومت آورده دو مرتبه
با دشمن جنگ کنیم مجموع تقصیرات بوزرای دولت است ما تا قوه داشتیم حق خدمت را بجا آوردیم
مجملا از اینگونه دلایل ارباب مجلس شورت متفق شده همگی گفتند که چاره نیست مگر جنگ بنابراین
شب دو روز ۱۳ ماه جون بجهت نظم مشغول شدند ناپلیون میگوید در حقیقت مجموع احتمالات فتح با عساکر
نمسا بود چرا که آنها زیادتر از عساکر فرانسه بودند و سپاه قدیم و کار افتاده با وجود اینکه در جنگ مونتی بلو
و قلعه جنوه بسیاری از آنها کشته شده بودند باز سه مقابل ما بودند الحاصل روز ۱۴ ابا بونبر و در جمال داشتال و
در دست خود نگاه داشته لشکر جنگجوی خود را به بیرون برداشته تقسیم کرده از آن پل که در بالای رود فارمیده
قبل از وقت ساخته بودند طلوع فجر گذرانده جمهور در قلعه مارنقو بودند و عساکر فرانسه مردانه ایستادگی کردند و گلوله
های توپ بشدت رسید دریافت کردم که عساکر نمسا شروع بحمله و یورش نموده اند فی الحال حکم دادم که
جنرال دسی رفتن جنوه را موقوف و با افواج خود را زودتر بمیدان جنگ رساند بعد از آنکه احکام
ضروریه بهر کس و بهر جا فرستادم خود سوار شده رو بجهت نظر بانده بمیدان جنگ که ما بین جرلینو و مارنقو
بود رسیدم و لشکر دشمن تا آنوقت قریه مارنقو را از دست لشکر فرانسه گرفته بودند و افواج جنرال
دکتار بعد از ایستادگی زیاد تاب نیاورده شکست یافته و صحرا اگرچه در طرف چپ واقع است مملو از فراریهای
لشکر فرانسه بود و بهر جا که رسیدند بوحشت سایرین می افزودند و دیوانه فریاد می کردند که کار تمام
شد افواج جنرال الانث اندک اندک بعقب بدست قریه مارنقو بودند بعد از گرفتن قریه مذبور
صفوف خود را بطرف آنجا حرکت داده و صف حرب خود را در مقابل لشکر فرانسه کوهی
کشیدند که از هم گذشت و با جنرال الانث مشغول جنگ گردیدند و اضطراب انداخت چون
ناپلیون این حالت را مشاهده نمود فورا هشتصد نفر سواره قشون که در جزو اردو که قراول خاصه او بودند

فرستاد که بقدر هزار قدم فاصله از صفوف جنرال الانث باشند که دشمن را در اضطراب
نگاه دارد و چند فوج از افواج بدرقه سواره امر فرمود که آخر صفوف راست لشکر رفته در انتهای یسار
لشکر دشمن تعاقب کنند و خود با نصف فوج از افواج نظام و دو توپ بعجله ما بین الامد و جنرال الانث رفت
میان حوضه جنگ عساکر ناپلیون را دیدند که با من تیغ خود و دویست نفر سوار ایستاده که کلاه از شان
از پوست خز بود با کمال آرام مشغول فرمایش احکام و رسانیدن امداد است از وجود او که دانسته بودند
که مایه فتح است روح تازه بجسد ایشان باز آمد از فتح امیدوار گشتند هر جا که خبر بفراری رسید
بر گشته تعجیل کرده خود را بحوالی جنگ رسانیدند جنرال الانث اگرچه شکست یافته بود لاکن چنان با آرام جنگ
و گریز می نمود که مدت سه ساعت بقدر یک فرسخ پس نشست و حال آنکه با جمعیت کم نیک جنگ هشتاد عراده توپ
دشمن علی الاتصال بطرف افواج او انداخته می شد در این اثنا افواجی که بطرف چپ دشمن مامور
شده بود بآنجا رسیده بیک حرکت مختلف برج مجادی یسار دشمن را گرفتند و سه ساعت بعد از ظهر
جنرال دسی رسید که قبل از آن مکانی جهت اردوی خویش پیش از آن جرلینو معین فرموده که در آنجا مقیم شود در این
هنگام که شکست از طرف لشکر فرانسه بود جنرال ملس تصور کرد که جنگ تمام شد و لشکر
فرانسه رو بهزیمت نهاده از کسالت رو بخیمه رفت اتمام جنگ و تعاقب کردن لشکر
فرانسه را بعهده جنرال زاک واگذار نمود و خود مراجعت کرده از همان پل گذشته به شهر رفت
که فکر علاج بعد از آن مشغول شود جنرال زاک با این خیال که لشکر فرانسه از راهی که از تاریتونه می
آیند بفرار مشغول گشته تعجیل نمود که خود را در عقب سن جولینو به معبر رساند و لاکن ناپلیون
در ابتدای جنگ این فکر را نموده راه گریز را عوض کرده و حکم داده بود که در جنگ گریز ما بین
سالهو تاریتونه را در نظر گیرند بطوری که قطع شدن راه مذبور مانع از رفتار و حرکت لشکر او نمی گردید

جنرال زاک از روی تصور بدون تدبیر اکثر لشکر را متعاقب کردن بآن راه مذبور کشید و از افواج جنرال لانس در مقام
جنگ هر دقیقه از طرف چپ انحراف ورزیده بطرف راه مذبور میل میکردند و دشمن حرکت او را نمی
فهمید و جنرال بربیر [?] که در آخر دست دشمن بود قبل از رسیدن افواج جنرال لانس براه مذبور رسید جنرال
زاک تصور کرد که چنین حرکات مختلف از روی اضطراب است و در همین مقام ترتیب جنرال زاک [?] کونسل اول
هجوم برد که جنگ را از نو شروع کند و مجموع سرداران لشکر در پیش روی من جولینو [?] و در بین افواج جنرال
دسی در عقب سوار لشکر جنرال لانس از هر طرف گلوله و نارنجک بر برج لینو [?] میبارید و طرف چپ
آنجا جنرال زاک شش هزار نفر تعیین کرده و از این حالت کونسل اول حکم فرستاد که جنرال دسی افواج
خود را برداشته این جوق لشکر دشمن را از پیش بردارد جنرال مذبور فوراً تدارکات دید و حکم
کونسل اول را بجای آورد و دویست نفر از سواران تفنگ دار برداشته به پیش افتاد که خود را بجوق
لشکر دشمن برساند چون بآن مقام رسید حکم بافواج خود داد که شروع بجنگ نمایند فی الحال گلوله
بر سینه اش آمد و فوراً جان تسلیم نمود از این جهت مطلقا حرکت افواج او را تاخیر نشد الحق
در غیبت جنرال دسی نایب او افواج را جری نموده که باید بخونخواهی سردار رشید خود اقدام نمایند و این
جوق جوق لشکر دشمن بر زدند فوراً از طرف جنرال کلرمن تا هشتصد نفر سوار از پا [?] الاکی تا م [?] وسط جناح چپ
جوق لشکر دشمن حمله [?] و کمتر از نیم ساعت آن شش هزار نفر را شکست داده متفرق ساخت و جنرال
زاک و مجموع سرکردگان که همراه او بودند اسیر و محبوس کرد چون جنرال لانس این احوال را مشاهده
کرد او نیز حمله برد و آثار شکست در حرکات منظاهر و آشکار گردید کونسل اول حکم فرستاد
که پل بربند را بگیرند که فراری لشکر نتوانند خود را بآن پل [?] برسانند ده هزار سوار نظام منظم از
ترس آنکه مبادا لشکر فرانس پیش از آنها به پل برسند روانه شده همه جا در پی [?] شتافتند و هر فوج از افواج

مرنگو

منظم که مشغول جنگ بودند وحشت انداخته راه فراری نمودند جنرال الکنار [?] دوباره هجوم آورده قریه
مارنگو را از دست دشمن گرفت و در ظرف یک ساعت شکست لشکر فرانس بفتح مبدل گردید و بعضی اختلال
بعساکر نمسه روی داد که از هر جا صدای الفرار الفرار بلند گردید چون این فراریها به پلهای رودخانه
رسیدند هنگامه عظیمی برپا شد تا غروب هر قدر توانستند گذشتند بعد از آن هر قدر از این طرف
رودخانه ماندند اسیر شدند و از طرف لشکر فرانس کنار رودخانه پلها را گرفته منتظر شد که صبح شود
و از رود بگذرند و جنرال ملاس عقب آنها را گرفته راه چاره عساکر نمسه باقی نمانده که توانستند فرار کرده خود را
بجائی رسانند اگر عقب سر فرستند آن [?] کوههای صعب المسالک آلپ [?] و جنود فرانس عبور [?]
محصوراً [?] در مقام یأس جنرال ملاس شب بهمان حالت بدون حرکت ماند و لشکر خود را باز در پناه
رود برمیده [?] و الکساندریه آرام داد و سعی کرد که بهر طریق باشد گفتگوی مصالحه را با بناپارت در میان آورد و لشکر
خود را از اسیر شدن محافظت نماید لهذا صبح روز ۱۵ ماه جون بیدق مصالحه فرستاد و متضمن شروط
مصالحه گردید که در آن روز قطع و فصل نموده قلعه جنوه را که تازه گرفته بود با سایر جاها که در دست
نمسه بود خالی کرده بتصرف لشکر فیروزی اثر فرانس دهند کونسل اول نیز ایشان را اذن داده که بدون
آنکه ایشان را اسیر کنند حرکت کرده بعقب کوه منشو [?] روند مورخ گوید بسبب همین جنگ ایطالیا را
دوباره متصرف شدیم و قلعه های آنجا را کلاً بدست آوردیم و تجربه رسانیدیم که در جنگ
های لشکری چیزهای جزئی که بسبب اتفاق از آن [?] بمرتبه باعث خرابی
میشود و کار تباهی می پذیرد تمت الکتاب بعون الله [?] یوم الاثنین بیستم
شهر ربیع الاول [?] [illegible]
[illegible]

جلد دویم وقایع احوال ناپلیون بناپارت که مشتمل است بر چند فصل فصل اول در بیان متارکه دولتین فرنس و نمسه

بسم الله الرحمن الرحیم

چون بسیار انتقال و اختلاف که در کار اهالی مملکت فرنگی قبیل پیدا آید و در زمان اندک تغییر اوضاع
کار را کفایت کند چنانچه مذکور گردید در سیزدهم ماه جون کونسل اول از شهر میلان که پای تخت مملکت
اطالیا است بعزم جنگ حرکت کرده در روز چهاردهم فتح مارنقو کرده در پانزدهم مملکت
اطالیا را که تا آن زمان در تحت نمسه بود کلا متصرف گردید و از نتایج آن فتح متارکه بود که مابین عساکر
نمسه و فرنس روی داد و بیست متارکه نامه که مابین جنرال بربیر و جنرال ملث نوشته و مبادله
شد جمیع شهرهای معظم و قلعه‌های محکم بغیر از شهر منتوه بدولت فرنس منتقل گردید بعد از اتمام متارکه
و امضای طرفین کونسل اول نامه به کنکنان خود که در شهر پاریس بودند نوشت که الکونسلهای شهری فرداری
روز جنگ مارنقو جنرال ملث منعی را پیش ما روان ساخت و فرستاد و اذن خواست که جنرال
برای متارکه نزد ما فرستد بعد از حصول اذن جنرال اسکان که از سرداران نمسه است نزد ما روان
ساخت و در آن روز تا شب شروط متارکه منعقد و در شب متارکه نامه از طرفین دستخط کرده شد
از جانب ما جنرال بربیر و از جانب دولت نمسه جنرال ملث دستخط گذارده مهر نمودند بنابراین
امیدوارم که اهل فرنس از زیادت و فتح لشکر خود راضی و خوشنود باشند و در خاتمه نامه اسم
خود را که ناپلیون بناپارت است بخط خود نوشت و پس از اتمام متارکه عساکر نمسه را اداره
که روانه شوند و از آنجا باز بشهر میلان که پای تخت اطالیا است مراجعت فرمود این نوبت جمیع
اهل شهر و نواحی استقبال کرده شکرگذاری بجای آوردند و جنرال مسنه را که هرگز ندیده
بود در آنجا ملاقات و التفات زیاد در حق او مبذول داشت چرا که در محافظت قلعه جنوه زیاده از

حد لیاقت

از حد رشادت نموده بود اگرچه آخر مجبور گردیده عساکر نمسه آنجا را متصرف شدند و جنرال مذبور بجهت قحط آذوقه
مجبور شده قلعه را بتصرف داده و لیکن در حفظ و حراست آنجا حق خدمت خود بجای آورده و چون
در آن اوقات دیوان و دفتر دولت نمسه باصلاح و صلابت دولت انکلیس رفتار می‌نمودند
و اطالیا را ناپلیون تازه متصرف شده بود احتمال می‌رفت که باز دفعه ثانی در آنجا روی دهد و در
تشویش بود که آیا این نوع متارکه امضا شود یا بتحریک دولت انکلیس بجنگ اقدام خواهند
کرد بنا بر ملاحظه این دو فقره سردار و سپه سالار معتمدی لازم بود که بتوقف آنجا مامور شود و در آن
اوقات جنرال مسنه که شایسته این خدمت بود در وصل رود رین بسرحدداری اشتغال داشت
و در دو روز از آن جا مصلحت خود بنا گذاشته جنرال مسنه را در آنجا بنیابت خود برقرار و سپه سالاری
عساکر مامور النصفحات را کلا بعهده او محول فرمود مستر بوریئن که مولف این کتاب و کاتب اسرار کونسل
اول بود گوید که قبل از آنکه ناپلیون از میلان حرکت کند مراسله از لوسین برادرش رسیده و نوشته بود که
جمیع اهل فرنس خاصه شهر پاریس کار را منتظر قدوم شما هستند و متوقع‌اند که در این اقرب زمان بیک بار تمام داخل
شهر شوید و اهالی شهر را لازم که تمام نامی شما بنای طاقها و علامات فتح و ظفر بنا کنند دستگاه
لازم که شمس شأن بدرجه قبول رسد بعد از آن که بدین هم اعلام داشته بود که بیست و چهارم جولائی
قبل از ورود کونسل اول را اطلاع دهم تا تدارک استقبال کنند و چون ناپلیون را السبب فتح مارنقو
افتخار زیاد حاصل آمده چند هفته یادآور از آنکه منظور داشت در شهر توقف کرده نظمی که لازم بود داد و
قبل از حرکت بمن فرمود که بانوان فرنگی که بلطف و جمال و حسن بی‌نقص و خوبی آوازه شهره
بود و ناپلیون را کمال میل با وصال بود چنان بیاد است که در آن شهر دو فتح کرده یکی اطالیا
شهر نمود و دیگر کشور چنان جهد دی را تصرف آورده است و چه نقدی بند که تدارک خود را دیده

بود پس آمد بعد از آن در نهایت خورسندی و در سماع تحسین مردم از شهر میلان بیرون آمد راه تورین
در پیش گرفته بسمت پاریس روانه شد در هنگام عبور از کوه سنت زن جنرال کلرمن بود دید که سوار
کالسکه شده باستقبال شوهر خود میرود کونسل اول او را در ساخته تعارف و التفات زیاد بار او
بجا آورده از شجاعت شوهر او در جنگ مارنقو تعریف کرده از آنجا گذشت و داخل شهر تورین
شد و این شهری است که پس از آنکه استدیرا متصرف شد بدون نزاع تسلیم عساکر
فرانس شد ناپلیون تا چند روزی در آنجا درنگ نموده قلعه آنجا را بدقت ملاحظه و از آنجا نیز گذشته
داخل شهر لیان شد و در مهمان خانه منزل وی گرفته اهل شهر از آمدن او آگهی یافته ازدحام
نمودند از مرد و زن در اطراف مهمان خانه جمع آمدند بجای در اظهار شوق دیدن ناپلیون مبالغه
نمودند و او ملتجی شده پیش ایوان عمارت آمده خود را بمردم نمود و روز دیگر تماشای میدان
ربعی رفت که وقتی از اوقات خوشترین نزهتگاه آن شهر بود عمارات اطراف آنجا را
ملاحظه کرده همه را خراب دید و خرابیهای آنجا یاد از هنگام البلوای فرانس میداد بجهة
اینکه یکی از خرابیهای ایام آشوب را از صفحه خاطر مردم زایل کند همت بر تجدید و تعمیر
عمارات آنجا گماشت و طرح عمارات عالیه در آنجا افکنده و سنگ طرح همه را
بدست خود نشاند و قبل از آن بنا که مخارج عظیمی بجهة دولت بود شرحی بآن دو کونسل که
در پاریس متوقف و بعلاوه ظاهر ممکا و در باطن جا کرده شکار را بودند نوشت که ای کونسلهای
شهری این روزها وارد شهر لیان شدم و در نظر دارم که چند روزی در این جا توقف
و طرح بنای میدان بلکور بیفکنم و سنگ طرح آنجا را بدست خود گذارم و مکانیکه قبل از این
در نهایت شکوه و رونق بود اکنون خراب نمیتوانم دید و مهندسین مرا مطلع کرده اند که این

عمارت

عمارت تا دو سال انجام خواهد یافت امیدوارم که در زمان معهود امر تجارت آنجا که وقتی از اوقات
شهره کل فرنگستان بود بالا گیرد و چنان شهر معظم را بصورت روز اول مبدل کنم و پس از آنکه
امور شهر مذبور را از هر جهة منتظم ساخت از آنجا حرکت کرده از راه دیجان روانه شد وقتی بشهر مذبور
رسید که اهل شهر آگهی یافته باستقبال آمدند و دعا و ثنای او را آغاز نمودند خاصه خاتونهای
دل آرای شهر که هر یک بجمال و زینت شهره و بسماع مانند زهره بودند از گل و سنبل و خوشی و [illegible] تاجهای
رنگین بسر زده در اطراف کالسکه ناپلیون سوار و پیاده میرفتند و از تماشای حسن و بهای و شاهد بالای
دل آرای آنها غنچه دل شگفته می شد از آنجا نیز گذشته و در عرض سه ساعت به این شهر [illegible] و شهر [illegible]
کالسکه او شکست بورین گوید آدمی نزد ما در سن فرستاده که تعمیر کالسکه شود مهمان تمامی [illegible] لهذا
غذای شام را در آنجا صرف کرده تا دو ساعت از شب گذشته که کالسکه درست شد از آنجا روان
ولیکن کالسکه بسرعت میرفت یکی از چرخهای آن بجای [illegible] از میل بیرون آمد بپهلو افتاد مورخ گوید
که کونسل اول در جانب چپ من در کالسکه نشسته بود و چون کالسکه بجانب راست بر زمین آمد
کونسل اول بروی من افتاد و او را آسیبی نرسید اما مرا صدمه زیادی حاصل شد باز چرخ را
راه انداخته شب دوم ماه جولای وارد شهر پاریس شدیم و سابقا ذکر شد که ناپلیون در سفر و سواری
بعجلت و کاهلی [illegible] میل داشت [illegible] در عرض سه روز [illegible] هر گاه چند کار دیگر قبل از این کارها
در این سفر برای من دست داده اتفاق افتد احتمال میرود که نام من نیز در ازمنه آینده در تواریخ
ثبت شود عرض کردم که حال هم کم کاری نکرده اید در این زمان قلیل فتوحات گیرنده وقوع یافته
همین کفایت می کنند فرمود در جواب [illegible] دست بدلیل یک ماده [illegible] حال کمتر از
دو سال است مملکت بزرگ که یکی فرنس و یکی مصر و یکی ایطالیا است گرفته و لوای عزت من مرا

یقین است که هرگاه فردا بمیرم بعد از هزار سال بیش از نیمی از صفحه نام من در تواریخ جای نخواهد داشت
زیرا که هر وقت بقدر نیم ساعت در تواریخ می بینم چندین عصر طولانی مرا از نظر میگذرد که هرگاه در آن
ملاحظه می کنم در جنب آنها گذرش ایام تمکین سلطنت و مدت حکم بقدر یک ثانیه نیز خواهد شد و وقتیکه
در خلاصة التواریخ ملاحظه میکنم همه احوال اسکندر و قیصر و آن پایه مملکت ستانی ایشان و تمامی کندار
رستم و چنگیز را با آن خونریزیها که در صفحه روزگار کرده اند در یک صفحه نوشته اند و در حقیقت
برای این امر جزئی عنوان یکی عالم را خراب کرد مورخ گوید در آن روز که جنرال اوسی در جنگ
مارنغو کشته شد جنرال کلبر نیز در مصر مقتول گشته بود و چنان اتفاق افتاد که مملکت فرنس در یک روز
از وجود دو سردار مقتدر رستم تن باز گشت یکی ایطالیا بدست دولت فرنس آمد و از مقتول شدن یکی
مصر از دست دولت فرنس بدر رفت هرگاه جنرال اوسی پای جلادت در میدان نمی نهاد و خود کشتن
نمیداد مملکت ایطالیا بدست نمی آمد و هرگاه جنرال کلبر کشته نمی شد مصر از دست نمیرفت
اگرچه جنرال منو که نایب جنرال کلبر بود اگرچه در راستی که این تفصیل رسیدن در جای او برقرار
شد و صاحب حشم بارتبه و کشور کردید و ناپلیون فورا حکم و دستور العمل او را فرستاد که دائم
خود مستقل شود و لیکن بمن فرمود که از امروز بروز قوت ما در مصر کم می شود و دشمن قوی میگردد
زیرا که سقط و کاردانی جنرال کلبر و رعب او در قلوب اهل مملکت تقویت دولت را بود ما
فیمابین گر نزاید بود حال تا این یک را بجایش آن یک را نام مصر از دست رفته است کسی که
در خارج بوضعی شایسته تربیت کرده قوت داده ام بعد از زوال او استقامت زیاد در دولت
لازم است که دیگری بود فورا آن پایه را بدین عمل در پای تخت آن است حال اگر من خود در
آنجا بودم از قتل جنرال کلبر مطلق علتی حاصل نمی شد که را بجای او برقرار و خود مواظب امورات او می

شدیم چه سود که از آنجا دورم و چاره جز این ندارم که بار نایب او در تقویت دهم وضع قتل جنرال کلبر
بطریقی است که سابق ذکر شد که ناپلیون در مصر در عمارت الفی بیک نام ماوا گرفته بود وقتی که ناپلیون
بپاریس معاودت کرد جنرال کلبر در همان عمارت منزل گرفته و در آن عمارت راهی بود که از
پیش روی ایوان عمارت میگذشت و بباب انباری میرسید و قدمی چند از آن میگذشت و
بباغ عمارت منتهی می شد آب انبار مذبور مدتها خراب و بی آب بود زمانی که ناپلیون در آنجا متوقف بود
غالب در آن باغ گردش میکرد مکررا عرض میکردم که آب انبار مذبور فایده ندارد و در محل بی واقع
است و از شرارت ملعونان در آنجا مخفی وجود شما را آسیبی برسانند در جواب فرمود که تو زیاد مرد جبون
بدان سخن نفرمود که قاتل جنرال کلبر در همان مکان مخفی شده بضرب خنجر او را مقتول ساخت پس از آنکه
قاتل بدست آمد معلوم شد که سلیمان نام حلبی که جوانی بیست و دو ساله بود و صدر اعظم دولت روم در
آن هنگام که در شام بود او را فرستاده که ناپلیون را بقتل رساند سلیمان چون بمصر رسید ناپلیون از آنجا رفته
بود بجای او بقتل جنرال کلبر اکتفا کرد لاجرم سی و سه روز تبدیل لباس خود بصورت یکی از روستائیان ساخت
و خنجر در بغل پنهان نموده در آن آب انبار کمین کرد از اتفاق در آن روز یکی از معماران را جنرال
کلبر همراه خود برداشته در آن باغ طراحی میکرد که عمارت تازه بنا کنند آن جوان غفلتاً از کمینگاه بیرون آمد
پیش روی جنرال کلبر زانوی ادب بزمین نهاده عریضه بدو داد جنرال چون شروع بخواندن عریضه کرد معمار
او بود مشغول دیگر کار خود اقدام کرد و آن نابکار فرصت کرده کار خود پرداخت و دو سه خنجر کارا او را در
شکمش فرو برد معمار یافته بار بچوبی که در دست داشت رسید او نیز زخم برداشته نتوانست پای در آویزد قاتل
گریخت از فریاد معمار قراولان رسیدند و جنرال را بود در حال نزع دیدند عاقبت قاتل را در باغ
بچنگ آوردند و او را بهرقب کلاه خشتند مورخ گوید چون این خبر به ناپلیون رسید غمگین گشته

و اقرار نمود که هر چه من در آن باب گفته بودم از روی حزم و دور اندیشی بود و هرگاه خود در مصر میماند
باین برگزیده نمی شد و سابق ذکر شد که ناپلیون جنرال کلبر را از صمیم قلب دوست نمیداشت و میدانست
که جمع تدابیر و حیل او در انهدام دولت جمهوریه میباشد خصوصاً که در ایام محاصره قلعه سنت ژان اکری.
که جنرال مذبور بمن میگفت که این مرد بدنهاد و خورد اندام که قامت پست او بلند تر از چکمه من
نیست عاقبت مملکت فرنسا را مالک خواهد شد حال برای آنکه کار خود را درست کند باید کسی بعاقبت
ما را بحیله و خرج زیاد برای دولت فراهم آورده که رو با دولت حضور میرسند که نام خود را بلند
کند هرگاه منظور او خیرخواهی دولت بود اینگونه مخارج بجهة دولت جمهوریه حاصل بایست نکند
و لشکر را بخارج فرنسا نکشد و هنوز دولت قوام نیافته و مداخل مملکت معلوم نشده که توان آن خطر
جمع لشکر بخارج برد با منظور او دیدم بنام نخواهد دولت را بخرج زیاد بیهوده انداخته تا آنکه
در نظر دارد بعد ازین دولت را محتاج خود کند و از جمع بحث های جنرال مذبور با ناپلیون آگاهی
میداند و او میدانست که درست دریافت کرده و از امور واقف است و اگرچه ملایم طبع او نبود [illegible]
که کسی دیگر به تدبیرات او برخورد و درین باب همیشه از او پریشان خاطر بود و این معنی را دریافت
کرده بود که جنرال کلبر با وجود آنهمه اکراهی که از او دارد در خاین دولت فرنسیه و در خدمت
بر نیت صداقت دارد و هرگاه دولت بسمی نخود بود و بدم توپ دشمن میدهد و در نظم عدیل ندارد لهذا
بهمه جهة برای او فتنه آورده روز بروز بر اقتدار او می افزود و احدی ضبط نمی کرد که با وی مخاطره داد
و در آن روزها که خبر قتل او رسید زیاده از حد ملول شد مورخ گوید قبل از آنکه ناپلیون وارد شهر شود
بیست تو [?] بود که از مصر او خبری رسید تا آنکه یک شب بعید از ورود پاریس دو ساعت از نیمه شب گذشته
چاپار وارد و خبر را اعلام من او در خبر داد که بعد تعجیل از حضور من گردد که تو کلبر را خود بدرستی شمع

در دست

در دست گرفته بسمت اوطاق خوابگاه من آمد چون روز قبل با او عرض کرده بودم که زن من وضع
حمل کرده و من در اوطاق دیگر میخوابم با خجسته تر از اوطاق سابق من گذشته که باوطاق جدید
آید راه اندیشته باوطاق را از نویسندگان من روی نهاد و در را کوفت نویسنده
بیدار شد پرسید کیست گفت جنرال شما میباشم باز پرسید نیز همان جواب را شنید چون در را
گشود کونس اول بود دید که در لباس شب شمع بدست ایستاده و احوال او پریشان است از نویسنده
پرسید که اوطاق بوبین کدام است او باضطراب نشان داد کونس اول از او معذرت خواست بسوی
بسمت اوطاق من نهاد و من می خواست رخت بپوشیدم که خبر شوم ناپلیون از غایت اضطراب بدر اوطاق
رسیده بگو که چه بود طبقه زیرین بود و دست پالش لغزیده وقتی در را گشودم نزدیک بود از پا در افتد او را
گرفته باوطاق دفتر رفتیم کاغذها را با لتمام خواندم ملاحظه کردم که از سیمای او چنان مفهوم می شود که مضمون
از دست او رفته بطریقی تا صبح در تدبیر محافظت آنها بود و بجز گفتگو میمون و مکنون خاطر خود را بمن
بیان می نمود مضمون کلام قبل از این معلوم شد که نتیجه لشکرکشی ایطالیا متارکه بود که در پنجم ماه جولای
واقع شده بود در ابتدای ماه ستمبر دولت نمسه متارکه را شکسته و چندین محاربه مابین عساکر نمسه و فرنس
روی داد عاقبت در حوالی شهر هسندن عساکر نمسه شکست عظیم یافته باز منتهی شد از نو متارکه گردند
و در اوقاتی که ناپلیون تازه از سفر ایطالیا مراجعت کرده بود نوشتجات بسیار از اطراف میرسید
بجهتی که شب و روز من و نویسندگان من و کونس اول در نوشتن جواب آنها عاجز بودیم روزی
عریضه باو رسید که شخصی از جرمن بتاریخ ۱۰ ماه جولای مطابق اواخر سرطان سنه ۱۲ هجری بناپلیون
نوشته بود که اوقاتی که پدر مرحوم شما با برادران شما در جزیره کارسیکه از کنیسه بیرون آورده
بمدرسه برین آمدند شما از آنجا آمدند خرجی ندارید و بجهة اخراجات خود معادل پنجه

بونت که پنجاه بالجمله شده از من وام خواست و بمضایقه دادم پس آنکه از آنجا حرکت کرده توانست این
خود را آزاد کند بعد از آنکه از دنیا رحلت کند مادر شاخورت دین او را ادا کند از ظروف و اسباب
خانه فروخته ادا نماید چون آن وقت مرا رتبه رایج نبود راضی نشدم و اظهار کردم که هر وقت شما را از
دستگاهت حاصل شود به سید از آنچه که حال شصت سال از عمر من میگذرد و از ایام ظهور این مضرب تا جهت
قبیله که دولت انگلیس از برای او مبلغ نقدی و مخارج چنانچه بعد از خود جیهای فرنس میدهند همین مراعات
میکنند چون آن وجه کفایت نمیکند کسان تاخی نموده شما را یاد آور شدم مورخ گوید و قبیله نابلیون
انیم اسیر خواند فرمود که از منطلب باید پنهان نماند لالان مسبب برای آن مبلغ وجه نقد برای او
بخورت من در سلعت فرستادم چون در آن اوقات که نابلیون از الطاف برکت هوای
او بسیار بالا گرفت دشمن او زیاد شد و چندین بار قصد کشتن او کردند از جمله از رسقان علیا بعزم قتل
او کس فرستادند فرستاده چندین بار با و چنان نزدیک شده که میتوانست بقتل او اقدام کند
لکن از همه برا و غلبه کرده نتوانست نوبت چهارم که بوسیله بوسیده خورت جسارت کند یکی از محرمان
نابلیون آگاه شد او را گرفت و خنجر از بغل او بیرون آورد و در هنگامیکه جناب کونسل اول در جزیره
سنت هلنه محبوس بود در این باب فرمود که عدم جرأت قاتل باعث سلامتی وجود من شد و الا اطر
میکنت دیگر دیگری جنرال شخصی بود که در بار رتبه منصب نایب سرهنگی داشت و تقصیری او را معزول
کرده بودند و او از این رهگذر آزرده خاطر بود با سه نفر دیگر که هر یک بجهت از کونسل اول رنجش
داشتند متفق شد که اوضاعی فراهم آورند نام آن سه نفر یکی ارنه و یکی لبروان و یکی مردیل
بود و هر سه صاحب رسم بودند بالجمله متعهد شدند که شبی که نابلیون بتماشاخانه میرود او را در آنجا
بیاد عوض اره قیمت گلوله تفنگ سازند مورخ گوید احدی از اهل این شهر از این هنگامه خبر

نداشت

دولت
جمهور افواج به
بیشم و لکرزان [?]
کس

نرفته بودند در شب ۲۴ ماه دسمبر یک ساعت به نیم شب مانده جنرال خود نزد من آمد پس از آن اراده آگاه ساخت
و گفت من در آن شب شما را خبر میکنم مشروط بآنکه وجه نقدی بمن کار سازی کنید که آنها وجه نقد
بقدر کفاف ندارند که کار خود را اقدام کنند وقتیکه از این خبر آگاه شدم تکلیف خود را در آن
دیدم که فوراً نابلیون را از آن اوضاع خبر دهم همان لحظه خدمت او رفته حقیقت را عرض
کردم فرمود هر چه وجه ضرور دارند بده و لیکن مستر فوشه که وزیر اداره پلیس شهر است خبر مکن
تا من او را اعلام کنم که او غالباً در کار خود غفلت میورزد و بعد از حصول اذن هر قدر وجه جنرال
را لازم بود دادم و او هر شب در موقع خاص مرا اخبار میداد که در چه کار هستند و خبر داد که مجموع
تدارک را انجام رسانیده و لیکن تحصیل تفنگ معطلند که تفنگ سازان بدون اجازه مستر فوشه تفنگ
نمیفروشند چون انجام این فقره در قوه من نبود بکونسل اول عرض کردم فرمود که میدانم فوشه امور خود
مضبوط کرده است و حالا از جانب من بگو که کار آنها را معوق نگذارد و تفنگ با آنها دهد بعد از
حصول اذن کار معاندین بانجام رسید سیصد چهار صد تفنگ دارا معین شد و در کمین نشستند
که نابلیون بیرون در آید کونسل با یار گوشه روزی از دیوانخانه برخواسته باوطاق خلوت در آمد
و در آنجا اظهار نمود که هرگاه صلاح دانند امشب بتماشاخانه رویم در جواب گفتند که خیلی در
هر باب برای سلامتی وجود شما احتیاط محفوظ است و حال بفضل الله سوء تشویش بجا نیست و در آن [illegible]
مختارند بعد از صرف طعام بالاپوش خود را بالای رخت سبز نظام پوشیده مرا بدو راق وزیر
خود در کالسکه نشانده بتماشاخانه رفتیم چون هنگام معاندین را جنرال خبر کرده بود سابق الحکام
بمستر فوشه شد که او نیز بجهت گرفتن معاندین تدارک دید جمعیتی در کمین ایشان نشانده بود از
آنکه کونسل اول بتماشاخانه رسید و در غرفه مخصوص خود نشست نیم ساعت بعد از آن وقت گرفتن

اشرار بود و در سر موعد صد نفر گمبند شد من فرمود به بین چه حضرت من چون از عرفه فرود آمدم دیدم
مستر فوش تمام اشرار را با موهای لباس مسلح و مکمل که سیصد چهارصد نفر بودند همه بدست آورده است
ناپلیون را از کیفیت مطلع کردم و نهایت خوشنود شده برخواست و بمنزل مراجعت کرد و روز دیگر تمام
اشرار را بعد از اثبات خیانت بسزای خود رسانیده حوالی بود که از ابتدای کار بصدق تمام افشای
این راز نموده بود منصب بالا تو خود سرافراز فرمود و تا این فساد از جهت فساد کنند کاشف بود که بخلاف
پادشاه سابق برخواسته و او را دفع و بنای جمهور نهاده بود و وقایع دیگر آنکه منشاء آن از سلسله
پادشاه سابق بود این است که یکی از تماشاخانهای اساس خلقت آدم را بپا داشته بودند و ناپلیون شوق نمود
که در آن مجلس حاضر گردد و بمونج گوید من فرمود که امشب بتماشاخانه میروم و شما نیز بیائید
چون جنرال الانت و جنرال برتیر و مستر لارستان باتفاق در کالسکه من خواهند بود در آن کالسکه
دیگر جای نیست من از فرمایش او خوشنود شده بکالسکه خود نشستم و بتماشاخانه در عقب خود او در غرفه دیگر
جای گرفتم پس از لحظه ناپلیون و همراهان آمده چنانچه عادت او بود در پیش غرفه نشست خشم مستر
لارستان که با من افتاد از خدمت او برخواسته نزد من آمد و گفت که در فلان معبر خمره باروتی
آتش زده و نزدیک بود که کونسل اول با من تمام کشته شوند تعجب کردم که با چنین حادثه عظیم
مطلقاً خود را نباخته و بآرام تمام نشسته متوجه تماشا هست مستر لارستان گفت عجب آن است
که پس از چنان حادثه که مجموع شیشه کالسکه او از صدمه باروط شکست ده دقیقه بعد در گردش
گاه آن کوچه بدر رسیدیم کالسکه چی کالسکه را نگاه داشته عرض کرد که حکم چیست بطرف
عمارت باز گردیم یا بتماشاخانه رویم ناپلیون بآرام تمام فرمود بتماشاخانه و از آنجا تا اینجا هیچ
در آن باب سخنی نگفت و حسب خود را تغییر نداده است و حال آرام نشسته و متوجه بازی است چون آن فقرات

دانستیم

دانستیم دانستم حضور من در عمارت لازم خواهد بود برخواستم و بعمارت رفتم بعد از آن کونسل اول
تشریف آورده چون خبر در شهر منتشر شده بود در ساعت تمام بزرگان و صاحبان منصب در تالار
بزرگ دیوانخانه جمع و منتظر حکم کونسل اول شده و متحیر بودند که آیا رسد تکدام سلسله خواهد داد
و منتظر بودند که هر که زودتر سبقت گرفته و هر که گشتنی است بکشند ناپلیون وارد تالار شد و منظور حضار بود
دریافته و ایشان را از تردید بیرون ساخت و با صوت [illegible] تمام فرمود که موسس این اساس از سلسله پادشاه قدیم
و خیرخواهان اویند که همیشه در قصد جان من هستند و در این محل از اشراف و علما و قضات و سایر
طبقات مردم هیچیک شریک نباشند و من خود میدانم که در قلع ماده ایشان چه میباید کرد لازم
نیست که باین اعمال اقدام نمائید و مرا زودتر بسر مطلب آورند و رشته حیات خود را بکسلانند
حال ای حضار مجلس تمام [illegible] و آگاه باشید که مجموع اینگونه اعمال اولاد و احفاد و اقوام
و عشیره و خیرخواهان پادشاه سابق است و سخت می ترسم که عاقبت تمام مملکت فرنس را آتش فتنه
آنها بسوزد هرگز کونسل اول را باین تغیر ندیده بودم این سخنان را با لطف ذکر میکرد که جمیع حضار
مجلس یقین کردند که حرکت و تدبیر تمام خواهد سوخت مستر فوش هرچه سعی کرد که این نسبت را از سلسله
بوربان که پادشاهان سابق اند مرتفع سازد مفید نیفتاد بعد از ذکر این فقرات حضار مجلس مرخص شدند روز
دیگر تمامی بزرگان و علمای شهر برای شکر گذاری رفع چنین بلای عظیم که روی داده بود در عمارت
جمع آمده او را مبارکباد گفتند و عرض کردند که شمار الطاف خداوندی در هر حال حافظ ذات
از این و رسیدن آن بخاطر خطیر رسانید کونسل اول در جواب فرمود که این طایفه بوم را اگر چه مقصود
قتل من بخصوصه است و تنبیه و سیاست ایشان را موافق قانون مملکت رجوع میکنیم بهر حکم که از
دیوانخانه صادر شود همان را جاری میکنیم زیرا که باعث قتل چندین هزار نفر می شوند این را اساس او که این

دفعه فراهم آورده ضرر بوجود من نرسید و لکن چندین خانه خراب شد و چندین نفر کشته گردیدند
که همه بیگناه بودند بعید در این باب اینان را تنبیه و سیاستی سخت نمود که در تواریخ عبرت آینده گان
شود بعد از این گفتگو حضار مجلس مرخص شده کونسل اول چند بار با وزرا و کونسلان دیگر در این باب
در شور گفتگو نشست بالاخره یکصد و سی و چند نفر نام نویس نموده هر چه داشتند ضبط کرده از ولایت
اخراج نمودند و جائی که مقرر است حکم کرده همه بود در آنجا بقتل رسانند و نه نفر ایشان که مقصر بودند
بو طلبت صاحبان نه خلاصی یافتند بعد از آن فرمود که در وقتیکه خمره باروط را آتش زدند بیست
نفر در آنجا کشته شد بهمان قدر از جوانان معتبر مذکوره انتخاب کرده هدف گلوله تفنگ ساختند
و دویست نفر دیگر از زن و بچه‌ها از ولایت بخارج فرستاد و در میان آنها اغلب بی تقصیر بود بر مورخ
که میباید قوت این فرمود بدنهادت نخواستم از دست این بدنهادان خلاص شوم و بهانه بدست
نمی افتاد حال مقام فرصت است باید فرصت نکنم و چنگ و تیر را بسوزانم تا آنکه مطمئن شده
با رام مشغول کار خود باشم و بترس مصدر این اعمال چند روز دیگر پیدا شده و موافق قانون
مملکت تقصیر ایشان ثابت گردید سرهای خود را در راه تقصیر خود بعد دادند **فصل دویم در بیان**
رساله تولازی مابین قیصر اول و کلامیل و ناپلیون مورخ گوید مکرر نوشته شده است که ناپلیون بجهة
آنکه بلند ترین پایه دولت و برترین جاه سلطنت نائل گردد و خاطر مردم را بچنان تغییر
عظیم عادت دهد چندین قاعده جدید اختراع میکرد و چندین حیله بکار میبرد و از هیچ
نوع دست دریافت گرده بود که پس از آنکه بنیان کار محکم انداخته شد و اساس دولت داری
منتظم گردید مداخل و مخارج و نظام معین آمد و بحض صورت داده نشد هر طرف اختراع شود
و هر قانون تازه که احداث آید اگر همه مخالف رای مردم باشد مخالفت و رد احکام او

جرات

بصراحت جرات نمی‌نمایند شاهد این مقال حکایت رساله مختصری است که باسم زده در شهر و نوزحی منتشر
ساختند و این رساله معلوم است که باشاره کونسل اول نشر یافته بود که چند روزی مردم را مشغول کند
و ملاحظه نمایند که از مردم چه قدر اوده مورخ گوید من از آن نسخه مطلع نمودم و در ماه دسمبر سنه ۱۸۰۰ عیسوی
مطابق قوس سنه ۱۲۱۵ هجری که مترقوش در جستجو بود که مرتکبین قتل کونسل اول را بچنگ آورد رساله
مهری بمن رسید و آن رساله تولازی مابین قیصر اول و کرامویل و ناپلیون نام نهاده بودند و
این رساله را اهل شهر نزد کونسل اول فرستاده چون او در منزل نبود من از بدایت تا نهایت
خواندم دیدم خلاصه مطلب آن در اثبات سلطنت موروثی است و مضامینی است که از اول تا بی
جمهوریت تا حال کسی چنین بیاد او نکان اینگونه مقالات ننمود چون هیچ چیز از این رساله آگاه نبودم
همین قدر یافتم که از دیوان وزیر امور داخله مملکت بیرون آمده و در صفحه مملکت منتشر شده است
بعد از خواندن بر روی تخت حضرت ناپلیون نهادم چند دقیقه دیگر کونسل اول داخل اوطاق
شد رساله را بطریقی که گویا خبر ندارد ملاحظه کرد و بعد از آن بمن فرمود این رساله را خوانده عرض
کردم بلی فرمود از این چه بخاطرت میرسد گفتم اینقدر میدانم که تاثیر بد در قلوب اهل مملکت خواهد کرد
و مردم را از اصل مقصود شما مطلع خواهد نمود و صریح خواهند یافت که شما میخواهید سلطنت کنید کونسل اول
بعد از استماع این الفاظ بطریقی که روزنامه‌ها یکه مطلع نبود میخواند و می فرستند زمین انداخت و من
مجلس خود صاحب بردم فردای آن بیفرمان از حکام ولایات قریب بشهر پاریس معدود از آن رساله کونسل
اول رسید و صریح نوشته بودند که اینگونه گستاخی از همه مقامان پسندیده نیست و اثر نیک
نخواهد کرد و ثمر آخر این آن خواهد بود که خونریزی بین عوام بهانه قتل شما تیز کنند و دشمن بسیار بجا ظاهر
و دیگر از این رساله خبر ندارید مبادا آن سو رسیت فرمائید بعد از ملاحظه آن نوشتجات تغیری

بهم رسانیده فرمود نوبت مستر فوش بود حضرت گفتند به بینم این عمل از که صادر شده و او که وزیر اعظم
شهر است چرا مرتکب این امر شده تنبیه نمیکند من در ساعت آدمی بطلب او روانه کرده و او را در حضور
نمودم چشم ناپلیون که به مستر فوش افتاد فرمود این چه رساله است و اهل شهر چه میگویند عرض
کرد که کلا دریافت کرده اند که حاصل این رساله آن است که ناپلیون سلطنت در فرانسه نگذارند
فرمود چرا مباشر این کار را منع نکردی عرض کرد این رساله از دیوان وزیر امور داخله صادر
شده و حامی آن لوسین برادر شما است از این جهة سکوت کردم ناپلیون عمداً تغیر کرده فرمود
این جواب پسندیده نیست شما وزیر اعظم پلیس شهر میباشید و از لوازم خدمت شما این است که هر کس
چنین کاری صادر شده بمجلس فرستید خواه برادر و خواه پدر و خواه پسر خویش و از آن من باشد موقوف
گوید بعد از این گفتگو ناپلیون با برادرش گفتگو تمام در دولت داخل اوطاق دیگر شد من و مستر فوش در
اوطاق ماندیم و بجهة اینکه زودتر از تعجب برآیم خواستم کیفیت را از فوش سؤال کنم از لب خنده
او که در باب پرخاش کونسل اول کرد ملتفت شدم که ناپلیون خود خبر داشته است و بجهة اعلام
اهل مملکت و ملاحظه اینکه مردم را باز باید این مضامین را اختراع کرده است چون از مستر فوش
صراحة این مطلب را نشنیده بودم و خود دستور کرده بودم از آنجا بیرون آمده نزد لوسین
رفتم و او را ملامت کردم که این چه رساله است بمیان مردم انداخته جواب نداده در ساعت ترجمی
از صندوق تحریر بیرون آورده بمن نمود دیدم مسوده همان رساله است که ناپلیون بخط خود نوشته
و جرح و تعدیل کرده است و چون لوسین شنید که ناپلیون او را غضب کرده به فوش فرموده است
که او را حبس کنند در ساعت باوطاق کونسل اول رفت و گفت شما مرا در نزد مردم مجرم کرده اید و
خود را بالمره از این فقره کنار کشیده اید ناپلیون فرمود همه تقصیر از تو بوده چرا بایست چنین حرکت
کنی

کنی که بر مردم معلوم شود و رسم تو گفته شود چرا که مستر فوش نسبت داده نشود معلوم است که او
از قول خود نموده تربیت الاصل فوش علی الظاهر از کار خود مستعفی گردیده و ناپلیون بجهة اینکه در آن
رساله از زبان افندی لوسین را معزول و علی الظاهر اخراج بلد و در باطن بدولت اسپانیول
فرستاد و دستور العمل داد که کاری کند که پادشاه اسپانیول بخصومت شهریار پورتقال اقدام
و طریقی نماید که دولت مذبور تابع شده از دوستی دولت انگلیس دست بردارد و ناپلیون در آن اوقات
تسلط فنهای دولت انگلیس در دفتر دیوان دیگر بجدی دیده بود که پورتقال بمنزله نیاباد
انگلیس منظور می آورد و چنین پنداشت که هرگاه کسی هجوم بر آن برد چنان است که بر سر انگلستان
برده و بسیار طالب بود که راه تجارت انگلیس از پورتقال بریده و لذا آنچه اسپانیول بدولت ...
متعلق گردد پس از آن که لوسین حسب الامر ناپلیون بمادرید که پای تخت اسپانیول است وارد شد
با وزرای آن دولت گفتگو کرده پادشاه آنجا را بخصومت پورتقال برانگیخت و لوسین که چون بمعاودت
سپاه فرانس به پورتقال فرستاد لشکر مذبور در آن سرحد تخت شهر الونزه را گرفته و از آنجا گذشت
داخل شهر ... شدند پادشاه پورتقال چاره در منحصر دیده از در مصالحه در آمد و در همان قلعه امر
مصالحه گذرانیده و چندین قلعه و شهر معظم را از ولایت پورتقال موضوع کرده بانضمام خود بدولت
اسپانیول واگذاشت و از دولت انگلیس بالمره قطع نظر کرده و ابواب سفیدات خود در بروی
جهازات تجار انگلیس بست با وجود این باز ناپلیون راضی بمضامین مصالحه نشده حکم داد که لشکر فرانس
از آنجا حرکت ننمایند آخر الامر پادشاه پورتقال ملک است موافق خاطر خواه ناپلیون امور مصالحه نمود
گذرانید مقارن این احوال جوسیف برادر ناپلیون از حبس و عمد خود است و به غیر از مقصود ... قدرت
ناپلیون معروض و دستور خود است نمیتوانست داشتنی صحبت جوسیف در باب باهمه رساله مذبور بعضی بیان

اوردو و شکایت زیاد از بعضی برادر خود در امورات نمود و تحقیقات چند از من کرد چون برادر
ناپلیون بودم منهم بعضی از اسرار امور دولت او که واقف بودم با او بمیان آورده و شنیدانستم
تحریک ناپلیون میخواهد مرا آزمایش کند که در ضبط اسرار او بچه پایه ام چون بقدر مجموع صحبتهای
شب او را باور رساند وقتیکه من خدمت ناپلیون رسیدم پس از فرمایشات با نهایت خشونت
بمن فرمود که از این بعد هرچه نوشتجات از اطراف و وزرا میرسد بهمان طور سرمهر در
میان صندوق تحریر من بگذارد و دو ان نیمی مهر از سر آنها بردارید چون این فرمایش علی الغفله
اتفاق افتاد زیاده از حد پریشان شدم و مصمم گردیدم که تدارک رفع آن تدبیر کنم بنابراین تا
سه روز هرچه نوشتجات که در باب مطالب کلیه از وزرا و دیوانیان و اطراف مملکت میرسید
همه را در صندوق جای داده و هرچه نوشتجات بی حاصل بود که نام آن را ناپلیون اوراق قمارخانه
نهاده بود در بالای آنها نهادم از کثرت مشغله وقتیکه در صندوق را می گشود چند طغرا از آنها را
میخواند و کسل می شد و مطالب عمده را نمیدید که او را بشور آورد و چنان تصور میکرد که همه بیک
روش است منهم او را ملاحظه میکردم روز سیم دیدم که هرگاه زیاده از این نوع معمول دارم خیانت خواهد
شد لهذا شب چهارم که ناپلیون با وطاق خوابگاه خود رفت چون اجازه داشتم که هر ساعت
بخواهم آنجا بروم نیم ساعت بعد شمعی روشن کرده بخوابگاه او رفتم چون داخل اوطاق شدم ضابطه
را برداشته در جانب دیگر خوابگاه او گذاشته نشستم هنوز او در خواب بود خوابش در نهایت
خوب بود بیدار شد چون مرا دید از روی تعجب که آیا چه روداده سؤال کرد که چیست عرض کردم
که این روزها بر من ظنی بهم رسانیده اید حال آنکه بیدار شده و خود مرا بیاد آورده اید که بصداقت تمام تا اکنون
خدمت اقدام کرده ام مستحق هستم که اول تقصیر مرا بفرمایید و بعد جزا بدهید که از عهده بیرون

دوم که در این دو سه روز از غضب ایشان از من قطع شد چون تقصیر جرم او در مقام تعجب پرسید که تو این
چه تقصیر کرده است فرمود تو در این کار تقصیر نیست بعد از آن روی بمن کرد و فرمود که شکایت
از تو دارم چرا باید اسرار مرا با برادرم بیان آری عرض کردم کی بی دیگر سخنی نگفته ام چون دیدم
برادر شما این شکایت با او با پاره سخن بمیان آوردم و از این گذشته خود در صحبت سخن کرده و بجهت سکوت
او من بعضی چیزها گفتم و آنچه او گفته اظهار نکنم و حال آنکه بهیچ یک از سخنان یکدیگر خیانت نکرده
نموده بلکه خیرخواهی شما بود ناپلیون فرمود معلوم است که خیانت نیست و لکن از شما که محرم اسرار من میباشید
بسیار بعید است که برادر مرا در صحبت در این امور بشناسید وقتیکه بر طرف سرزنش را خواستم چند روزی شما دور باشید
بمانید تا دوست از عیب و علت شما سلطان شوم عرض کردم که حال سه روز است در فراقتان مانده ام گمان
دوست است برای رفع علت شما همین قدر کفایت میکند خلاصه زیاده از این در این باب سخن
گفتن جایز نیست باز از فرد الطریق رسید تمام نوشتجات را خود نگاه کن هر کدام لازم است
بمن بنما دو ساعت از نیمه شب گذشته بمنزل خود معاودت کرده ساعت خواب نمودم و صبح
زود بعادت معهود خدمت ناپلیون رفته او را بیدار کردم و آن روز بکلی التفات درباره
من مبذول داشت که تلافی التفات آن سه روز بعمل آمد بالجمله اوقاتیکه کونسل اول در پای تخت ایطالیه
بود بجهت دولت یک موقت بنا نهاده در نظر داشت که آنجا را کشور کثیر المنفعه بود با تمام ولایت
فرانس منضم کند زیرا که در عهد سابق لوئیس پادشاه فرانس که از سلسله بوربان بود و چون چهاردهم
سلطنت کرده او را لوئیس چهاردهم می گفتند اکثر از توابع دیوکات آنجا را امیر و خلیفه کرده
در تحت تسخیر خود آورده اند و علامات اهل فرانس در آن صفحه پیدا بود و کونسل اول از طبقه سلاطین
فرانسه نزد او سن لوئیس چهاردهم و نعمات پسندیده روزی بمن فرمود هرگاه لوئیس چهاردهم

پادشاه‌زاده نمی‌بود بزرگ است پادشاهی می‌شد و آثار معظم از او در صفحهٔ روزگار می‌ماند و چه بود که شاهزاده بود
و با امنای روزگار معاشرت نکرده از انواع مختلف این زمان استحضار نداشت و از شدت دربار و درجت
دغدغه‌های روزگار آگاه نبود و نمی‌دانست که باید پیوسته مجاری احوال عموم خلایق را از هر طبقه از طبقات
مانند لوحی پیش نظر دارد و لحظه لحظه در او ملاحظه کند تا خود بنفسه از اوضاع آگاه و مراقب باشد و چنان مسلط
شود که برای هر کار از جزئی و کلی خود بر تیان شایسته منتخب نماید و دیگر محتاج بتعلیم احدی نباشد و اگر او چنین بود
کارهای بزرگ از او صادر می‌شد خود پادشاه در مملکت خود حاسد و محسود نیست و می‌خواهد که عموم سپاه
و رعیت مملکت هشیار و زیرک و هر یک در هر مقام روز بروز متحمل خدمت و زحمت شده ترقی کنند بعلاوه
آنکه پادشاه بجمیع مراتب قبل از وقوع سلطنت رسیده و عموم صفات مردم را شناخته باشد کارهای
او از روی آگاهی است و خبط و خطا در احکام او اتفاق نیفتد از پادشاه که بگذری سایر ارباب
مناصب دولت مملو از حسد و عداوت و طمع اند و هیچ یک نخواهد که نسبت بدیگری فر و هنر و قابلیت
او در کار شود از ترس مبادا ترقی کند و از او پیش گیرد بنابراین هر سلطانی که خود استحضار ندارد و محتاج
دیگران است غالب اوقات امور مملکت بواسطهٔ ارباب غرض مشتبه گذارند و عیب و نقصی که ظاهر
شود منسوب بپادشاه است و جلب نفع موصول بدیگران چنانچه لوئیث اگرچه خود پادشاهی بزرگ
بود و میخواست از سلطنت بلندآوازه گردد لکن وزرای او از روی طمع امر بر او مشتبه کرده خیال ولایات
کثیرالمنفعه را برضای او گرفته بدشمن واگذاشتند مورخ گوید در همان اوقات کونسل اول تحویل اوضاع
حکومت پیدا نموده دیوانی ترتیب داد و اجزای دیوانخانه سه نوا شخصی برقرار نمود که تسلط بدولت فرنس
در دست جنرال دوپان و صعد و نشین بلقب وزارت مختار بود و دولت جمهوری فرنس بادو مجمول شد چون
حکم از نظر کونسل اول بیاید که دستخط کند و از مجادت جمهوری خوش نیامد فرمود این لفظ و

هرکی

یک روز ... فقرا ...

حکایت کن همان دولت فرنس کار قدرت و نیز از جملهٔ قدرهای بود که تحفه در جادهٔ منظف نهاد و وقتی
که از ایطالیه مراجعت به پاریس کرد هر کس که در رکاب او بود نظر احوال بلکه زیاده منصب داد
و احکام هر یک را از قلم خود نوشت و جنرال کلرمن بمنصب سپه‌سالاری داد و بعضی شمشیر
و نشان عنایت کرد و بر روی هر یک حکایت کرده بود که این شمشیر و نشان علامت جنگ مارنگو
است که کونسل اول خود مباشر جنگ بود و همچنین با غلب افراد نظام حتی بطبال و تابله که در جنگ
مذبور جلادت نموده بود تفنگ افتخار و نشان اعتبار و چوب طبل و غیره داده و بدیران جنگ
و همان مملکت یک نوع التفات کرد از آنجمله بمن فرمود بوزیر جنگ بنویس از طپانچه‌های
کارخانهٔ ورسیل جفت انتخاب کرده از جانب من بجنرال دراک بفرستد که امروز
با من غذا خورده و فرمود این طپانچه‌ها را که بجنرال دراک میفرستم میخواهم که در شهر من بشهرت باید
و از سلوک و رفتار من آگاه شوند که با سرداران جنگ که محبوب مستند باین مرتبه التفات مبذول میشود
و همچنین امر فرمود که در دیوانخانه‌های دولت چهار هزار تومان بجهت مخارج لوح جنرال
دسی که در جنگ مارنگو کشته شد مقرر دارند و مبلغی هم از خود بر آن افزود که در معبد مریخ
بنای رفیع بجهت جنرال مذبور بنا کنند و چون قرار چنین بود که در فتوحات هر چه غنایم بدست
می‌آمد در روزی مخصوص با ازدحام و عیش بآن معبد میبردند و در حضور امنا و وزرا تحویل وزیر جنگ
میکردند و او برای بیرقها می‌سپرد تا پیلون از روی بنام جنرال مذبور بنا کرده بجهت احترام
و یادگار بنای مذکور بدست خود نشاند و هر چه بیرق در روز جنگ از لشکر دشمن گرفته بود
با جشن و شکوه تمام در معبد مذبور که مخزن غنایم دولت بود و سنگ الواح فتح روسای
مملکت در آنجا نصب می‌شد تحویل وزیر جنگ نمود بعد از اجرای این آداب هر یک از وزرا

... ولد شد ... ولد شد ...
۱۲۸۲

دهند در تحسین و تعریف افعال دولت و ظفر عساکر شرحی بیان نمودند کونسل اول نیز نصیحت تمام
شرح مختصری بیان کرد که این بیدقهای دشمن که لشکر فرنس در حضور اهالی پای تخت برسم
پیشکش این نوع نظر ارکان دولت می کشند حقیقة برهان مرتب تعلیم و تربیت آحاد و افراد
سپاه نظام و دلیل عقل و قوت سپه گردانی سرداران و صاحب منصبان می باشند خاصه شجاعت و رشادت
جنرال مورو در سرحد رود رین و جنرال ماسینه در قلعه جنوه و جنرال بر... در رکاب که در سرحد
داری و محافظت قلعه ظهیر و قوت لشکر شدند بعد از آن روی با فواج که در سلام ایستاده
بودند کرده فرمود وقتیکه شما مسرور و بیهمتایان و همکنان خود بگوئید که روز عید جمهوریه نزدیک
است و در نظر داریم که آن روز جشن بهتر از سنوات قدیم بجا آوریم و صیت دولت جمهوریه گوشزد
دور و نزدیک کنیم توقع دولت و اهل مملکت از آن است که با دشمن سلاح کرده امر مصالحه
زود انجام و امضای امپراطور نمسا در روز مذبور بپاریس برسانید و با آنکه باز چند بیدق از دشمن
بگیرید و برای علامت فتح بمملکت خود فرستید که روز عید مذبور برسد و شکوه جشن بیفزاید
مورخ گوید در آن اثنا که آواز تحسین بآسمان بلند می شد فوج قرادلان خاصه کونسل که در رکاب
او در ایطالیا بودند با بیرق و شیپور وارد شدند و با همان لباس و اسلحه که در جنگ مارنقو
داشتند در حضور او صف سلام آراستند سیما و چهره ایشان که از آفتاب تابستان ایطالیا
سوخته و لباس چنان که از دود توپ و تفنگ پاره و سنگ ... از زحمت و صدمه سفر خبر میداد
که چه پایه در آن سفر لطمه خورده و زحمت کشیده اند کونسل اول از جانب امنای دولت جمهوریه
اظهار خوشنودی از خدمات نمایان آنها کرده زیاده از حد التفات نموده باز رفت
تمام مرخص گردیده که در سربازخانه منزل خود قرار گیرند و در آن روز که ... ماه جولای و روز

جشن بود

جشن عید بود کونسل اول مرتبه بجشن آن روز مشغول داشت که ابدا از دور خبر رسید که دولت نمسا
بعد از چنان شکست عظیم مارنقو بخواهی دولت انگلیس در امر مصالحه مسامحه کنند و با انگلیس
از امضای آن نکول نمایند در اثنای جشن مذبور اخبار در رسید که درباب نقض عهد
مصالحه در دفتر دیوانخانه دولت نمسا گفتگو بسیار رود بیرون تعجب نموده اگرچه دانسته بود که با دولت
انگلیس عهد مقرر است ناخواه که گذشته که امور مصالحه صورت پذیرد و دولت نمسا با دولت فرنس متحد
شوند و احوال الغروب آفتاب که هنگام تفرق اهل مجمع بود چاپاری وارد و نوشتجات سرحدیه
داشت و نوشته بود که دولت نمسا برآنند که شهر الم و قلعه ... و انقاب بدست تصرف
دولت فرنس دهند چون یکی از عهود مصالحه این فقره بود کونسل اول فی الجمله مطمئن گردید و تصور نمود
که قبل از آگاهی دولت انگلیس امپراطور نمسا صلحنامه را امضا کرده که در رسیده است از ابلاغ
این خبر روز جشن مذبور بخیر و خوبی گذشت **فصل سیم در رسوخ کردن دولت نمسا از انگلیس
و نقض مصالحه با فرنس و سایر گذارشات** آن سال که گفته در مارنقو واقع شد بعد از مراجعت ناپلیون
غفلة بر هم خورده نقض عهد شد و با تمام سرحدداران مضی کردید و ... که شروط متارکه مابین عساکر
حدود ملاحظه می شد دولت انگلیس از این مقدمه خبر شد انجام چنین مصالحه و مصلحت ندید
نقد رود کرور نقد و جنس به دولت نمسا که لیکن بجهة مخارج جنگ داد که مصالحه را امضی ننماید و
بجنگ اقدام کنند و اگر فرضا مصالحه اتفاق افتد بصلاح و رای وزرای دولت انگلیس واقع و خود
منفردا با دولت فرنس مصالحه ننماید معلوم است پس از آنکه دولت نمسا حصه نقد و اسباب لشکر
موجود دید و اطمینان حاصل کرد با استظهار دولت انگلیس مسارعت بکاری نکرد و بمضامین ...
بجنگ مبادرت ورزد و در هنگامیکه در پای تخت نمسا امور مصالحه با نظر طریق می گذشت در پاریس ... نوز

خبری بود مستر جولین که ایلچی نمسه و در پای تخت فرانس مقیم بود متعهدات مصالحه را کلاً از جانب دولت
خود دستخط نهاده و اولیای دولت نمسه اعتنائی نکرده عذر آوردند که پیش از ابلاغ این خبر نسخه مصالحه را زیر رسم
و متارکه بود تتمیم فرموده ایم نیز خبر رسید که در ماه سر کونسل اول بجهت بیانه صلحی میانه دولتین تعیین کرده بود
قراولان دولت نمسه نگذاشته اند از سرحد بگذرد و داخل ولایت نمسه شود و چون ناپلیون مصالحه را
شایق و طالب مراوده بود و کارهای بزرگ در نظر داشت از آنجهت در عهود مصالحه و در تکالیف آن
زیاده اعتدال و ملایمت بعمل آورده و چنان دانست که بمجرد وصول نسخه مصالحه نامه امپراطور نمسه در رسانیدن عجلت
امضا خواهد داشت بعد از آنکه شنید بخواهش دولت انگلیس و امداد مال آن امپراطور نمسه چشم از مصالحه
پوشیده است در غضب شده است و در آن عالم غیظ با نهایت ملایمت فرموده بود این چون با اهالی
مملکت سلوک دیدم طالب امنیت و آسایشند و امور مملکت نظم زیاد لازم دارد طالب مصالحه شدم که دو ساله
فراغت حاصل کنم و امورات داخله ولایت را نظم دهم و مداخل و مخارج مملکت را معین کنم و مطمئن شوم
که بعد از این هرقدر در خارج بجنگ اقدام کنم مایه مخارج لشکر تمام خواهد شد و عیب در امورات
ملکی و ملتی واقع نخواهد گردید از این گذشته کار مصر و جزیره مالطه معوق مانده میخواستم در ایام
مصالحه مرتب آنها شوم و امداد و آذوقه بآنجا برسانم باین جهت طالب مصالحه شدم و ملایمت در
تکالیف مصالحه رفتار نمودم که دولت انگلیس با همه مرتبه در دفتر و دیوان دولت نمسه مسلط شده
نمی گذارد مصالحه شود و حال عزم جزم کرده ام که چندان جنگ کنم که دشمن عاجز شده مصالحه را
بخواهش من تمام کنند بعد از این فرمایش در ساعت با حالت تغیر احکام نوشته است بجنرال مورو که سردار
رود رین بود صادر گردید که بمجرد وصول احکام صورت متارکه را منظور نکرده آغاز جنگ کند و از
حدود گذشته داخل نمسه شوند و در کنار این شهر الم و قبرزق و انقلال رسیده و بلها و حصارهای

رود رین بو

رود رین بود مالک نشود آرام نگیرد و بعد از آنکه آنجا را گرفت اخبار کنند و منتظر احکام مجدد گردیده شد
و در آن ایام باز دولت نمسه اظهار نمود که مجدداً عهود مصالحه از طرفین نوشته و امضا شود ولی دولت انگلیس
اصرار داشت که در امر مصالحه داخل شود و در هر محلی که امور مصالحه منعقد شود وکیل آن نیز حاضر شود کونسل اول
باین راضی نمی شد و میگفت دولت انگلیس هرگاه میخواهد علاحده مصالحه کند و شراکت با دولت نمسه نکند
و در آن روز که کونسل اول منتظر بود دولت انگلیس خبر داده که متارکه با شما موقوف و در خشکی و دریا بنای
جنگ است از حدود رود رین و دنوب خبر رسید که بمجرد وصول احکام عساکر مأمور سرحد حرکت
کرده و همان شهر معظم را با پل های رودخانه را با اندک اهتمام متصرف شدند با وجود این یعنی
باز دولت نمسه از راه اتحاد بدولت انگلیس نوشت که هرچه شما در انعقاد عهود مصالحه مصلحت میدانید معلوم
کنید که از آن قرار عمل شود در اثنای این امورات مستر اتو وکیل دولت فرانس که در پای تخت دولت
انگلیس بود در باب معاهده از برای طرفین گفتگو میکرد و در باب متارکه در روی دریا چنانچه با دولت
نمسه در بر واقع شده سخن میگفت و دولت انگلیس راضی نمی شد و میگفت این چنین متارکه که برای
دولت فرانس مفید است بعد از آنکه شنفت نفع فرانس زیادتر از بود و مناسبت بالمره این گفت و شنود
تأخیر در اتمام امور مصالحه بعمل آمد و کونسل خود خواست که باز یکبار فیمابین بطوری مصالحه اتفاق افتد و راضی
شد که هرگاه تکلیفات دیگر از دولت انگلیس شود که بجهت او ضرر نباشد و نفع دولت انگلیس باشد
قبول کند و وکیل انگلیس هم در مجلس مصالحه که در شهر لونویل اجازه دهد که داخل شود و دخیل امور مصالحه
گردد و کیفیت شرط نمود که دولت انگلیس باید مصالحه نامه علاحده که متعلق بدولت نمسه با آن
مدخلیت ندارد نوشته باشد مهر کند و بکونسل اول دهد دولت انگلیس باین شرط راضی نشد بعد از آنکه
ناپلیون اتمام حجت بدولتین کرد از تأخیر و اختلافات اقوال آنها کسل گردیده و دانست

کرامرا اورا بدفع الوقت میکند و زند نقض سازکه کرده آشکار نوشت که بغیر از جنگ چاره نیست و ناپلیون
درانوقت که بملک … والطالیا اقدام کرد و کشتن جوانان فرنس تن درداد فتوحات او در دفع
مقصود او سودی حاصل و اثر دفع مانع ضرر و کشتن جوانان فرنس کردید و اگر بعد از آن فتح اصرار میکرد
منافع عظیم حاصل نمیشد و لهذا چشم از همه پوشید علامت پیش گرفت که مصالحه شود و نتیجه او
فرغت او حاصل آید پس از آنکه ملاحظه نمود که هر چیز او بعد در رای افزاید و فروتنی ظاهر می کند عجب
دیگر دولت انگلیس و نمسه علاوه می شود لابد شد احکام باطراف فرستاد که عساکر متوقف شده
از هر جا و هر جانب در خاک الطالیا و نمسه شد شروع بجنگ و مملکت ستانی نمایند و در ساعت ابلاغ خبر
آشوب جنگ و غوغای توپ و تفنگ بلند شد و معلوم نبود که فتح و ظفر از اقدام کدام جانب خواهد
بود هر نوبت که عساکر نمسه شکست میخورد فوراً ملتجی شده و عذر مصالحه میداد و هر وقت که اندک
پیشرفت در کار لشکر خود میدید باغوای دولت انگلیس تعلل مینمود تا آنکه عاقبت طالع
دولت فرنس قوت یافته بخت حضرت ناپلیون مساعدت نمود از هر طرف که لشکر فرنس بر دشمن
غلبه کرد و بهر جانب که توجه نموده تصرف کرد تا آنکه هجوم نمودند و در الطالیا و نمسه در هر جا دشمن
شکست دادند و از رود خانه … خوب گذشته در حوالی شهر … رسیدند که از شهرهای
ولایت نمسه است جنگ عظیم فیما بین عساکر نمسه و فرنس اتفاق افتاده و در این جنگ نیز عساکر
فرنس مظفر و منصور شدند و پیش قراولان فرنس تا نزده فرسخی شهر وینه که پای تخت نمسه است
رسیدند امپراطور نمسه صورت احوال را … فوراً کسی نزد عساکر فرنس فرستاد که چندی
متارکه شود تا آنکه صلح کنند این اخبار چون بکونسل اول رسید قبول نموده بود که اگر با زامان
و عهد و بطرق اول حیله روباهی پیشه کنند جواب داد که مادام که امپراطور نمسه راضی نشود که بدون

مشارکت

مشارکت غیر با من مصالحه کند … بهر سمت که هستند دست از جنگ نخواهند باز داشت امپراطور
نمسه دید که هرگاه قبول نکند مملکت از دست خواهد رفت با آنکه دولت انگلیس وعده کرور داده بود
از چنان نفع چشم پوشید راضی شد که بدون مشارکت غیر مصالحه کند و دست از دوستی دولت
انگلیس بردارد و هنگامیکه دولت انگلیس صورت این احوال را ملاحظه کرد دید که کار از کار گذشته
است هرگاه راضی بتکالیف کونسل اول نشود دولت نمسه که دوست و قدیمی اوست بکلی خراب
و مملکت از دست خواهد رفت بامپراطور نمسه نوشت که بهر صورت مصلحت است اقدام کن که ما راضی خواهیم
بود و چون وزرای دولت انگلیس خواهش نموده بودند که در شهر لونویل هنگام مصالحه ایلچی آنها
در آنجا حضور یابد و ناپلیون راضی شد لهذا زیاده حیله امروز و فردا کرد و عاقبت لا علاج دولت انگلیس
شرط کرد که ایلچی شما را در مجلس مصالحه راه میدهیم اگر شما هم در بحر جنگ را چنانچه پس ازین موقوف
داشته ام متروک دارید مورخ گوید در سیوم ماه دسمبر سال ۱۸۰۰ عیسوی مطابق اوایل سنه ۱۲۱۵
هجری چنان فتح عظیم در حوالی … رو داد و در روز ششم ماه مذبور خبر بجناب ناپلیون رسید
شب جمعه … بود و کونسل اول از تماشاخانه باز گشته نموده بود که نوشتجات را که دست او
بردم خواند و از غایت وجد از جای جست زیرا که هرگز او را انتظار این مسرت نبود و حضور او [illegible]
در مملکت دشمن باین ترتیب پیش تو زند رفت بالجمله وقوع این فتح قوت تازه بعهود مصالحه داد
و کونسل اول مصمم شد که در روز اول ماه فیبروری اواسط زمستان سال مزبور سفرای دول خارجه
در شهر لونویل برای انعقاد مصالحه جمع شوند و بنای گفتگوی کنند بعد از آنکه شش هفته طول
گفت و شنود کردند آخر الامر مصالحه نامه ابدی مابین دولتین نمسه و فرنس نوشته ممهور و کلا طرفین
مجری و ممضی گردید و حال آنکه مصالحه ابدی زیاده از چهار سال دوام نکرد و در اوایل سال ۱۸۰۵ عیسوی

مطابق سنه هجری مستر فولتن نوشتجات خود را در باب ساختن کشتی بخار بنظر ناپلیون رسانید در اول
خواندن بغایت بعید دانسته که توان کشتی ساخت که بزور بخار در روی دریا سیر کند و فرمود کسی
که دعوی چنین عمل را مدعی انجام شود بخردی مخیل است یا صاحب خیالات فاسده هرگز سخن چنین اشخاص
با من نگویید سوزنج گویید من هرچه عرض کردم باید این عمل را تجربه نمود سفینه [illegible] آخر الامر
معلوم شد که این عمل از عمل قدما است و لهذا در این عهد متروک و از صفحه خیالات یکباره محو شده
است بعد از آن بجناب ناپلیون معلوم شد که این عمل از قدیم بعمل آمده و بسیار بجهة امور تجارت
نافع است خود را فراموش کرده فرمود چرا اینقدر بعضی اوقات بدون تامل از سر مطلب در
گذرم و در بدو سخن آن را فکر نکنم و من حکم فرمودم که هر اوقات در باب علوم صنایع و سایر
امورات بمن اظهار شود من بعلت کثرت مشغله ربط آن فقره نقش شده جواب ناصواب دهم
الغرض آن مطلب را ثانیاً القا کن که تا وقت نگذشته آن را چاره کنم و وقایع دیگر آن است که در
۲۳ ماه مارچ عیسوی بهار سال ۱۲۱۶ هجری امپراطور پال روس که امپراطور روس و پدر الکسندر است
در عمارت خود کشته شد و در روز ۱۶ ماه مذبور شش روز بعد از قتل وی جهازات جنگی انگلیس از بوغاز
های مابین ولایت دنمارک و سوئد گذشته به جانب روس رو گرفتند و وقتی این خبر
موحش بکونسل اول رسید زیاده از حد آزرده خاطر و پریشان شده دانست که هنگامه عظیم برپا
خواهد شد و چنین دریافت کرد که این حرکات دول خارجه شده است و به این سبب فرمود در جریده
بانی طور نوشتم که در فلان شب امپراطور پال را از اهل خانه دو نفر کشته اند و در فلان روز
جهازات از فلان بوغاز گذشتند و معلوم است که قتل امپراطور پال و عبور جهازات انگلیس
قبل از وقت در لندن با یکدیگر دانسته اند و لابد چنین شد که دولت انگلیس قبل از قتل پال خبر از آن داشته

نداشته باشد و شش روز بعد جهازات از بوغازهای مذبور گذشتند و در آن اوقات روابط دوستی مابین
امپراطور پال و کونسل اول روز بروز زیاد می شد بعد از این خبر ناپلیون فرمود که من نتوانستم تقویت
و مظاهرت امپراطور پال صدمه مهلکه در هندوستان بدولت انگلیس زنم و هندوستان را مسخر
کنم چه سود الان تدبیر بدون ثمر مانده و حال لازم است که چاره دیگر در این باب کنم و باید در این
صدد برآیم که ولایت پولند را که عبارت از مملکت لهستان است از اطاعت دولت روس در آورده
بطریق سابق قرار اول [illegible] قرار دهیم و چون بعد از قتل امپراطور پال امپراطور الکسندر بجای او
بر تخت سلطنت قرار یافت کونسل اول بملاحظه دوستی اول جناب الکسندر را در وقت که زیاده صمیمیت و دوستانه
بود و عاقبت بوزارت دولت سرافراز شد بجهة تعزیت و تهنیت به امپراطور جدید دولت روس
فرستاد

فصل چهارم در مصالحه مابین دولتین فرانس و انگلیس و سایر گذارشات آن ایام

جناب کونسل اول بعد از آنکه ملاحظه کرد که امر مصالحه را به دفع الوقت میگذرانند و از ایلچی انگلیس
تکلیف می شود که در مجلس مصالحه حاضر شود چاپاری نزد مستر اتو ایلچی فرانس که در لندن بود فرستاد
بعد از ورود چاپار که مطالب معلوم مستر اتو گردید در ۲۳ ماه قوس رقعه بلارد [illegible] وزیر
دولت انگلیس باین مضمون نوشت که لارد منتو ایلچی دولت شما به ناپلیون اظهار کرده است
که رای امنای دولت انگلیس آن است که جناب شما در مجلس مصالحه دولتین نمس و فرانس اجازت
دهید که از جانب دولت شریک انجام امور مصالحه باشم اگر چه جناب کونسل اول خلاف
مصلحت دانست و تمنای ایلچی را قبول نکرد و لیکن بملاحظه اینکه هرگاه دولت انگلیس
در مصالحه دولتین نمس شراکت کند مصالحه دیرتر انجام می پذیرد و ناپلیون میخواهد امر مصالحه باین مدت
بنابراین تمنای ایلچی مذبور مقبول نیفتاده و علاوه بر آن چون مستر گرنویل به تعجیل این بود که امر مصالحه

نمود که بعد از دو ماه حال نگذشته است جناب کونسل اول مصلحت دولت جمهوریه نمی‌بینند که زیاده
از این صبر در متارکه کنند و جنگ را دوباره موقوف کنند مگر آنکه دولت انگلیس نیز دریا متارکه کنند
تا آنکه مصالحه منعقد شود چون هنوز نوشتجات دولت انگلیس از لندن به پاریس به وزیر مذبور نرسیده
بود از مضمون رقعه ایلچی فرانس تعجب نموده در جواب از ایلچی مذبور خواهش نمود که اصل نامه اختیاری
که در این باب ارسال شده نوشته است که مقصود در دریا فهمیده شود ایلچی فرانس اصل نامه را فرستاده و در همان
مقام نوشتجات دولت انگلیس نیز رسید وزیر مذبور در جواب ایلچی مذکور نوشت که تا حال
در تواریخ نام متارکه دریا مذکور نشده و لیکن این روزها برادر مسن از جانب دولت مامور است
که بهمان مکان که بجهت مصالحه معین شده روانه شود و این سخنان را در آنجا قطع و فصل نماید [illegible]
برسد که ایلچی را از بندرات و خاک فرانس تا بجای بهم مزاحم و مانع نشوند [illegible] فهمیده
نمود که مقصود او ظاهر است و از این جواب و سوال جز دفع الوقت منظوری نیست بنابر علیه
در روز سلخ ماه اوت که دهم سنبله بود مجدد نوشت که قبل از دهم ماه ستمبر که چهاردهم سنبله است
میباید سوال را جواب صریح بدهد والا روز دهم متارکه مذبور نقض و منفسخ خواهد شد و در دو صفحه
ایطالیه و ممالک نمسا جنگ برپا خواهد گشت وزیر دولت انگلیس در روز چهاردهم ماه مذبور مکرر
صریح نوشت که امنای ما منظور نداریم که متارکه بحری چیست و تمام کیفیات خود را علی التفصیل مرقوم دارید
تا جواب مطابق سوال داده شود ایلچی دولت فرانس تکلیفات جناب کونسل اول را نوشته نزد
او فرستاد و تکالیف مذبور بدین تفصیل اول آنکه کشتیهای جنگی و تجارتی دولت انگلیس
و فرانس بدون ممانعت و مزاحمت در دریا بهر جا که خواهند روند و بهر سمت که اراده کنند
کسی تعرض نکند که چه چیز دارید و کدام سمت میروید دوم آنکه جهازات جنگی انگلیس که بندر

تولان و سایر بندرات [illegible] و سند را احاطه کرده اند دست از محاصره برداشته و به بندرات خود
عودت نمایند سوم آنکه مجموع قلعه‌های متعلق به جزایر مالطه و جزایر و بندرات متعرض نشوند و جهازاتی که
که میخواهند قلعه جات مذبور را آذوقه رسانند [illegible] مانع نشوند و هرچه از اطراف آورند بدون ممانعت
داخل و هرچه از آنجا بخارج روند بدون سوال روانه شود و مجموع کشتیهای جنگی و تجارتی دولت فرانس [illegible]
دولتها که با هم در جنگ نیستند بجهت بندرات و قلعه جات مذبور بی‌اختیار آمد و شد نمایند در روز
هفتم ماه ستمبر مطابق [illegible] وزیر انگلیس در جواب ایلچی فرانس نوشت که اگرچه متارکه بحری مطلقا
صلاح دولت انگلیس نیست و لیکن محض از برای اینکه مصالحه تمام شود و نفع دولت نمسه که دوست
و رفیق دولت انگلیس است حاصل آید حضرت پادشاه انگلستان راضی است که متارکه بحری شود و لیکن
شرایط آنرا که جناب کونسل اول نوشته است بجا تغییر دهند و همین شرایط که پادشاه انگلستان
را منظور است معمول دارند که منعقد شود اول آنکه جناب [illegible] را خواهش این است که جنگ [illegible]
موقوف شود آن فقره ممضی است و حرفی در آن نیست شق ثانی آنکه تکلیف نموده اند قلعه‌های متعلقه
بجزایر از قبیل مالطه [illegible] و غیره هرچه خواهند از آذوقه حمل و نقل نمایند و بهر سمت که اراده کنند
روانه شود و کشتی جنگی و تجارتی که از آنجا بخارج و از خارج بآنجا بیاید ممانعت ننمایند این شرایط ممضی و مقبول
نیست و لیکن قدر مجری است که جمعیت [illegible] از جمعیت و [illegible] آذوقه و غیره نان [illegible]
برآورد نمایند [illegible] که هر نوبت بقدر چهارروزه آذوقه حمل و نقل [illegible] نمایند و زیاده از آن
چیزی داخل و خارج نشود ثالث آنکه تکلیف نموده اند که محاصره [illegible] بندرات فرانس و غیره که با دولت
دوستند موقوف شود آن فقره نیز مضایقه نیست و مشروط باینکه جهازات دولت انگلیس در سواحل بندرات
مذبوره همیشه مقیم باشند که این بندرات [illegible] آذوقه [illegible] بندرات [illegible] ملاحظه نمایند و زیاده [illegible] دیگر

مادام المتارکه در توقف باشند و در [illegible] مطابق ۲۱ سپتمبر ایلچی فرانس در جواب نوشت که جناب
کونسل اوّل دولت جمهوریه و سایر تقریرات جواب این است که از قرار خواهش که با آن نموده بودند
با ایلچی انکلیس سواء اذون می کنیم که داخل مجلس مصالحه شود و راضی بشراکت دولت انکلیس باشند
در مصالحه می شویم مشروط بآنکه تا زمانیکه مصالحه نامه ها نوشته نشده و گفتگوی مصالحه در میان است
جنگ دریا و بحر موقوف باشد نه اینکه از این سمت در متارکه کرده و از آن طرف جهازات دولت انکلیس
در دریا بجنگ اقدام نماید و چنانچه دولت انکلیس باین فقره راضی نشوند از شراکت در مصالحه کناره
کنند و بگذارند که با دولت نمسا متارکه بعنوان شراکت در این امر مصالحه را بکنیم بعد از آن دولت
انکلیس خود بنفسه قدم پیش نهد و مصالحه جداگانه کنند و این مصالحه خواه در پاریس و خواه در لندن
و هر جا که پادشاه انکلیس مصلحت داند بانجام رسد و جناب ناپلیون اختیار بدولت انکلیس واگذار
داده است هر یک از این تکالیف را که منظور (?) دارند خود جواب بنویسید و ما که متارکه بحری را
طالبیم بر این جهت است که ضرر متارکه بری را بتفصیل (?) نفع [illegible] تلافی کنیم زیرا که هر قدر زمان متارکه امتداد
یابد و مصالحه تمام نشود همان قدر ضرر دولت فرانس خواهد شد چرا که دولت نمسا در ایام متارکه فرصت
بدست آورده لشکر خود را تعلیم دهد و در باب جنگ و آذوقه موجود کند و سرحدات را مضبوط نماید و
هنگامیکه او باین کارها اقدام کند لشکر نمسا آسوده شود و صدمات جنگ را بالکلیه فراموش کند
و روز بروز جری و قوی شود و از آن طرف معلوم کنیم (?) که همیشه محل انواع صدمات و آلام بوده فرصت
کند و لشکر گیرد و قوت بهم رساند و هر گاه از بر متارکه نباشد در حال لشکرین ولو کانه که معظم
ممالک مشارکت بحکم [illegible] نتوانند از نو لشکر گیرند و در اسباب جنگ موجود کنند و صد از این امور
کما گذشته متارکه دولت که ضرر دولت جمهوریه از آن است و نفع دشمن او [illegible] حال او دولت فرانس

متارکه بریست

متارکه بریست و دولت نمسا مغلوب نرسیده چرا مرد مغلوب را امان دهد و مدارا کند و دولت
نمسا با آنکه عهد نموده اند که مصالحه را بدون شراکت انکلیس زود انجام دهد تا حال تأخیر نموده
از وی و این تأخیر ضرر دولت فرانس است تمام قوم دانسته اید که هر وقت بقدر چهارده روز
آذوقه بجزیره مالطه و اسکندریه و سایر قلعه جات بحریه داده شود منظور از متارکه بحری تنها این
نیست چرا که قلعه جات ما اغلب احتیاج به آذوقه مطلق ندارند که از روی کشتی برای آنها
حمل و نقل شود بلکه از سمت خشکی راه عبور آنها باز است و بقدر کفاف آذوقه برای خود مشغول تحصیل
کنند و نفع دولت فرانس از متارکه بحری این است که راه تردد بمصر و مالطه داشته باشد و بدون
جنگ در دریا آمد و شد بجزایر خود کنند در جواب این فقره باز دولت انکلیس نوشت که حال که
در تکالیف متارکه بحری از طرفین اختلاف واقع شد تکلیف دیگر در این باب کنید
که بنا طرفین مقبول افتد در روز بیست و نهم سپتمبر که دوّم میزان بود ایلچی فرانس بوزیر دولت
انکلیس نوشت که جناب کونسل اوّل تکلیفات خود را در باب متارکه بحری اندکی ملایم کرده
است تمام خواهش کرده اید که جهازات جنگی تماماً از نظرگاه بندرات دور نشود لیکن غرض از این فقره
معنی است که تکلیف جناب کونسل اوّل این است که مجموع جهازات جنگی فرانس و انکلیس [illegible]
[illegible] دولت حال هر یک بینند نشسته ایام متارکه در جای خود باشند و مطلقاً بسمت دیگر حرکت
ننمایند و در باب جزیره مالطه تکلیف این است که بقدر پانزده روز آذوقه در هر نوبتی ده هزار من
آذوقه برای اهل آنجا برند و زیاده از این [illegible] بآنجا نشود و در باب اسکندریه چون آذوقه
در آنجا بسیار است و از خشکی آذوقه بآنجا میبرند و [illegible] آذوقه زیاد در دست که با کشتی آن حمل و نقل
نمایند لهذا خواهش کونسل اوّل این است که دولت فرانس در ایام متارکه با اذون [illegible] که

کاه شش فروند جهاز جنگی از بندر تولان به بندر اسکندریه روانه سازند و در باب کسی از آنها جویا نشوند و
که چه در بار دارند و به کدام سمت میروند و در رفتن و بازگشتن یکنفر از صاحب منصبان دولت انگلیس
با بیدق مصالحه در میان جهازات مذبور باشد مورخ گوید نفع دولت جمهوریه همان شش فروند جهاز جنگی
بود زیرا که همان شش فروند جهاز جنگی انگلیس داشت که سه هزار و شش صد نفر صالدات و نقد و کفاف
آذوقه و اسلحه جنگ بعساکر متوقفه مصر رسانند بالجمله در این گفتگو بودند که وزیر دولت انگلیس بایلچی
فرانسه نوشت و متذکر همان شد که نایب الوزاره بوده و مامور ساخت که با ایلچی مزبور در امر مصالحه گفتگو نموده هر گاه
تکلیف دیگری نشود بمقام ظهور در آورد و در اثنای گفتگو نایب الوزاره باشاره وزیر دول خارجه دولت
انگلیس بایلچی فرانسه تکلیف نمود که یکی از شروط متارکه این است که دولت فرانسه مصر را از قراری که
در هوای قلعه عریش خود قرار داده از تصرف کرده بدولت روم واگذارند باین تکلیف نایب الوزاره
ایلچی فرانسه مطلق متحمل نشده جواب نداد و نایب الوزاره هم اصرار در آن باب نکرد و بعد از چندی در
گفتگو و مباحثه بالاخره این دو تن وکیل در سر عهد از عهود مصالحه متفق الرای شدند مگر در باب بردن آن
شش فروند جهاز جنگی فرانسه بمصر که در آن باب بحث از حد گذشت عاقبت ایلچی فرانسه به نایب
الوزاره نوشت که اگر جمیع عهود مصالحه موقوف به بردن آن شش فروند کشتی بمصر است هر گاه
این عهد قبول نشود مصالحه قرار نخواهد گرفت نایب الوزاره هم در جواب نوشت که حال امر
مصالحه موقوف باین عهد است بنا بر این امر نماید که صورت پذیرفت و بنای جنگ است در این حالت طرفین
بدو دولت نوشتند که جنگ برقرار است و جنگ در گرفت [illegible] ناپلیون اقتدار و غلبه از هر جا
ملجی و مجبور گردید برفق تمنای خود باز مصالحه را از سر گرفته و مصالحه نموده از طرفین امضا داشتند
لیکن ضرر کلی بدولت فرانسه رسید در این مصالحه اگر چه مصالحه ابدی قید کرده بودند ولیکن زیاده از

چهار سال امتداد نیافت **فصل نهم در جنگ [illegible] و فتح عساکر فرانسه و رضا شدن انگلیس و میل بمصالحه**
در ابتدای ماه دسمبر که هشتم [illegible] بود هنگام طلوع آفتاب سپاه [illegible] لشکر نمسه بتعداد شصت
هزار نفر در پیش روی بیشه های [illegible] تقسیم نموده و نایب سردار لشکر فرانسه که بیست و
پنج هزار نفر در پیش روی او بود حمله برد و دسته دیگر از بالای پل [illegible] تعیین کرده در نزدیکی
او عقب سر او دیگر زد و جنرال [illegible] که از سرداران فرانسه بود او را [illegible] نزدیک [illegible] شنید
دستگیر گردد الحاصل نایب سردار فرانسه چهار ساعت که قرار [illegible] امتداد بنای جنگ و گریز نهاده
یکی از سرداران فرانسه صورت احوال را ملاحظه کرده افواج خود برداشته بامداد او شتافت و در آن هنگام
هنگام شب بنا آمد نایب سردار فرانسه فرصت یافته در بیشه های شهر طاق که از شهرهای [illegible] بود افواج
هزیمت کرده خود بدو جای [illegible] داده و در آن شب شجاعت عظیم در لشکر فرانسه قوت گرفت و سپاه لشکر [illegible]
نهایت مضطرب و پریشان احوال شد زیرا که در آن شب عساکر نمسه از هر طرف جمعیت با افواج
شکست خورده فرانسه هجوم برده و در اول جنگ این نوع حرکات لشکر نمسه [illegible]
بنظر می آمد و چنان مستنبط می شد که آخر حرکات بعد از این بهتر خواهد شد و لیکن سپاه [illegible]
نفهمید که آن حرکات را چگونه بانجام رساند که از نتیجه آن بهره حاصل کند بعد از آن عمل موافق
سپاه کشی لازم بود که یکی از سرداران فرانسه که بیست و پنج هزار ابو الجمعی داشت حمله بر روی برد
و او را بالمره از زور و توانائی انداخت [illegible] کرده الحق بدولت [illegible] سیصد نفر اسیر و دو عراده
توپ که از سردار فرانسه گرفته بود [illegible] از بیشه شهر طاق بکنار رود دوان [illegible] لشکر فرانسه
نیز [illegible] تعاقب کنند جمعیت ایشان را در هر مکان متفرق ساختند و بکنار رود نیز رسیدند و از صبح تا
روز گذشته کمال [illegible] و چنان [illegible] کنند که بالمره تمام شوند و از قوت [illegible] دیگر

قوه [illegible] لشکر [illegible] نمسه [illegible] شکست فاحشی [illegible] سپاه [illegible] با افواج بسیار [illegible] تا چهار ساعت

بازماندند و ناچار شده تسلیم لشکر نمسا شوند و از این قانون لشکرکشی که لازم بود تغافل کرده فردای
آن روز سوم محاربه کنند راندند و لشکر فرنس فرصت یافته از وحشت روز گذشته بیحال آمد زود
جمعیت آراسته مستعد گردیده و همان غفلت سپه‌سالار نمسا باعث زغلش کار ایشان در جنگ
روز سیم گردیده چنانچه جنرال مورو سپه‌سالار لشکر فرنس روز دویم را که حرکتی از دشمن ندید قوی دل
شده آن روز تا شب بجمع آوری عساکر جمعی خود پرداخت و بجنرال سینت سوزن که در کنار رودخانه
دنیوب گذاشته بود احکام فرستاد که با ترتیب جمعی خود بقریه فرزان جن رود و حال آنکه پنجم ماه
هم نتوانست بآنجا برسد و در هوا روز سیم ماه بود و بجنرال لکورب نوشت که طلوع صبح سیم حرکت نموده تا غروب
آفتاب راه آمده در سمت یمین او در مکان دیگر جنرال جنیش سابق تصرف داشت قرار گرفته خارج
شهر واز برق محافظت کند که دشمن از تنگنا و گذرها راه نیابد و این جنرال هم روز چهارم نتوانست
خود را بآنجا برساند چه رسد روز سیم و بجنرال جنیش و جنرال دکین نوشت که بقریه اکن پاش روند و بود
گذر و تنگه خارج دور فضل جنگل جاهنسبندن بوده بگیرند که دشمن داخل دباید آفتاب راه روند تا آنکه از دشمن
زودتر بآنجا برسند زیرا که از مکان ایشان تا آنجا هشت فرسنگ و از جای دشمن تا آنجا چهار فرسنگ
بوده و افواج سنگین جنرال غرو و جنرال گرنه در سمت یسار شهر جاهنسبندن مکان گرفتند و افواج جنرال نی
در سمت راه شهر منبور بحد بیخارت او استاده و لشکر جمعی جنرال جرو در مرکز میدان بود و لشکر جنرال
لقرب متوجه لنداشوف و در قرب سبر و در فضل جنگل اسپان کرده و لشکر جنرال قرچی راه بر بدیه متوجه
سمت یسار جاهنسبندن و از دور دیده بان خارج جنگلستان بود و بنا بر این احوال لشکر فرنس ملاحظه
مکان رود از هم سرداران هرگاه روز چهارم دعوای شد سپه‌سالار فرنس همان هشت فوج و
بیش نخواهد داشت و اگر روز پنجم می‌شد احتمال بود دو فوج علاوه شود و لیکن ابرچ دوکی این سپه‌سالار

لشکر نمسا اگرچه روز دویم ماه بود غفلت کرده بود روز سیم بخلاف آن روز از طلوع آفتاب شروع بجنگ
کرده و از این خوبیت او مجموع تدابیر جنرال مورو باطل و بی‌حاصل گردید و افواج جنرال لکورب و جنرال
سینت سوزن نتوانستند در روز جنگ بمیدان بجهل نام و هنگ برسند و از این خیال گذشته جنرال
رحیش و جنرال دکن نیز در جنگ جداگانه گرفتار آمدند ابرچ دوک این سپه‌سالار لشکر نمسا خود را
سه ستون ترتیب داده اول جناح که میسره لشکر است ده هزار بود ستون دویم قلب لشکر
چهل هزار بود و ستون سیم میمنه لشکر بیست و پنج هزار بود و در آن اوقات که اواخر قوس بود
بمقتضای فصل در هر جا برف بسیار ریخته افتاده طی مسافت زیاده از حد صعب بود و میمنه
و میسره لشکر نمسا لابد بودند که از طرق صعب المسالک گذرند و بمکان مقصود برسند بجهت
رفتن ایشان اندک تأخیر یافت بخلاف آنها ستون قلب لشکر همه جا جاده‌های بارونه
در پیش از ریخته بود را کوبیده با همی تمام میرفتند و جاده بزرگ در دست داشتند باین سبب
حرکت از میمنه و میسره زودتر شده و ابتدای لشکر قلب دیبادونه بجنگل رسیده و هنوز از جنرال
رحیش که بحکم جنرال مورو بایست خود را بآنجا رساند اثری در آنجا نبود و لیکن ستون قلب
لشکر نمسا چون بکاهنسبندن رسیده ایستاد و جنرال قرچی و جنرال نی از قرار دستور العمل سپه
سالار فرنس جمیع راه‌ها و تنگه‌ها و بندها و تپه‌های معبر را آدم تعیین نموده چنان سد راه گشته بودند
که در هر جا از مخصوطات و جنرال مورو بالجمله لشکر در آنجا بود و چنان معلوم گشت که احکام او بهر
جا رسیده دیگر بوده تشویش برای او نیست و تا رسیدن لشکر نمسا خبر از سرداران او نخواهد رسید
غفلتاً رسیدن لشکر نمسا فی الحال انقلاب در عساکر فرنس انداخت و چند فوج از آنها در شکست داد
اما مورو دید که چاره منحصر است به تیغ خود و بود و داشته بیک ستون از لشکر نمسا حمله برد

برده از شدت گلوله و باران تفنگ توپ او حیرت بر لشکر غلبه کرد تا رفتند از حیرت بر آیند کشته
بسیار از ایشان بمیدان جنگ افتاد و لشکر دشمن بعد از مکافات چنانچه صدای گیر و دار و کوس و گوش
تا به ابتدای ستون لشکر نمیرسید و انقلاب باطراف لشکر افتاد و جنرال درستاجی سردار ایشان
نیز گرفتار شد سپه‌سالار چون صورت حال را مشاهده نمود حکم داد که افواج پیش قراولان را از بلندیهای
قریه براین فرود آمده حمله بر بسیار فرانسیس برند جنرال نی از وقوع این حال پریشان خاطر شده ملتجی شد که از
آنجا دست بردارد و خود بیاید و بسیار لشکر بیرون زند و قبل از آنکه دشمن بانها رسد بیش روی آنها بگیرد
و نگذارد داخل شهر او شوند و صفوف جنگ ایشان را بهم زنند و جنرال لیتوا گر زودتر خود را
بامداد افواج پیش قراول رسانده بود آنهمه صدمه و جهد جنرال نی بیهوده و هیچ نتیجه نمی شد ولی چه سود که جنرال
مذبور بعد دو فرسخ دور از آنجا مشغول جنگ بود اما جنرال نی از غفلتی تمام میان افواج پیش قراول ان
منازل دست موزخ گوید تا این زمان خبر از افواج جنرال حیث و جنرال لاکین نرسیده بود و در خطر
مترصد آنها بود در آن اثنا خبر آوردند که آن شب جنرالهای مذبور از قرار حکم راه افتاده و شدت
برف بارید راه مغشوش و جاده ها مفقود گردید و جنرال العاره را گم کرده تا صبح در صحرا و جنگل
جا بجا حیران و سرگردان گردش میکردند و طلوع صبح که هوا روشن شد دیدند که دو فرسنگ
دیگر مانده است که بمکان مأمور رسند جنرال حیث بمضطرب افتاد و دانست که جنگ در
گرفته باید خود را زودتر بانمکان رساند و جنرال مذبور نیز خاطر جمع است که آنها بآن مکان رسیده
اند لهذا لابد و ناچار نصف لشکر جمعی خود را منتخب کرده با خود برداشته بتعجیل تمام راه افتاد و
نصف دیگر را نیز امر فرمود که از تعاقب او هر قدر سعی کنند در قوه دارند کرده و زود باو رسند
همینکه قدری از لشکر عقب مانده دور شد سوار ستون میسره لشکر نیز ما بین آنها و گرفت جنرال

مذبور در مقامی پر خطر واقع شد زیرا که از لشکر خود دور و از مکانیکه باید برسد دو فرسنگ دور بود
در بین چنان بیم داشت که بقیه خود را از دست نداده بتعجیل روانه شد که خود را زود بکنار جنگل رساند
که هرگاه لشکریش داخل تنگه شد تنگه و گذرهای آنجا را بگیرد در این خیال میرفت که بقریه
التن بابت رسید دید که چند فوج از لشکر نیز از تنگه ها گذشته داخل جنگل شده اند
و بار و بنه و بدرقه لشکر گذشته توپخانه نیز داخل تنگه ها شده قطار کرده بتعاقب یکدیگر
می روند در این وقت جنرال مذبور از قریه مذکور گذشته در بلندیهای آن طرف قریه صف آرائی
کرده بنای حمله بردن نهاد هشت فوج و دو نظام که جلو دار لشکر دشمن بودند در مقابل صف آرا
کرده از توپها یکه داخل تنگه شده بود چند عراده بر گردانیده از طرفین بنای آتش افشانی شد دقیقه
بدقیقه کار جنرال حیث خطرناک می شد و لیکن انتظار داشت که از جنرالهای دیگر
کسی بامداد او آید در این اثنا او را خبر دادند که جنرال وبروات با جمع کثیر در جنگ است
و از امداد او تماماً مستغنی است و از جنرال لاکین مطلقاً اثری نیست در صورتیکه منتظر بودن
درست نبود گفت از هر طرف دست من بریده شد و تا امداد من رسد مرا از میان خواهند
برداشت پس حمایت مردانه همت کنم بنابرین جنرال دانق با افواج سواره که با خود همراه داشت
در راه جنگل گذاشت که سواران جوشن پوش دشمن را از تعاقب کردن او باز دارد و ایشان
را مشغول کنند و خود با شش فوج از بهادران لشکر برداشته داخل جنگل شد و بسهولت تمام
بصفوف پیش روی دشمن رسید که آنها دو ستون بودند و در پیش روی بار و بنه و عراده‌ای
بدرقه بسر میرفتند صفوف دشمن وقتیکه آگاه شدند کار از تنگنا گذشته بود
افواج فرانسه نیز چون نظام منتظر بیش وحشت و فرار نمایند فوراً لشکر نیز پیش کرده

هجوم بر سر ایشان بردند افواج قدیم فرانس که از مجموع رموز جنگ آگاه بودند در عرصه شست مضبوطی
بنیان دشمن کرده با هیبت و رشادی تمام داخل ایشان شدند بعد از اندک زد و خورد همه رو بشکست
داده پریشان شدند منجر این شکست از عقب پیش رو و از پیش رو بعقب و از پای بسیار و از پیاده
بیابان لشکریان منتشر شده قلب سپاه دشمن شکسته و برهم خوردند تو هم اکنون لشکری زیاده از
عساکر فرانس بر ایشان آمده توپخانه داخل جنگل شده بود چون نتوانست حرکت نمود توپ ها در آن
طناب توپ کش را کلا بریده و گریز نهادند سوار و پیاده از همه جا پراکنده شده سی و هشت عراده
توپ و صد عراده آذوقه و باروت و سایر اسباب جنگ در آن جا ماند از افواج نمسه از این قاعده لشکر
کشی غافل بودند که توپ در هر جا که داخل تنگه می شود بیابان قبل از وقت از اوضاع قرب و بعد
دشمن مستحضر باشند که تا رسیدن دشمن تو زنند از تنگه بیرون آیند و صف آرا شوند مورخ گوید که این
جنگ منحصر و بس اقبال آن روز کرده بود و معلوم شد که فتح با کدام طرف است و از افواج لشکر دشمن
هر قدر داخل تنگه شده بودند نوبت بشورش و پریشان احوال شدند و از صدمات ایام با ایشان
که از لشکر فرانس بایشان رسیده بود یاد آورده و زیاده از حد مضطرب گردیده از این گذشته اغلب
از ایشان تازه نظام بودند و هیچ جنگ ندیده بودند که در چنین مقام خود را نبازند در این اثنی
اتفاقاً نیز جنرال نی خبر وارد شد که جنرال ریجت ملحق گشت ارچه دیگر سپه سالار فرانس صورت
اوضاع سواره کرده رو بجنگ و گریز نهاد و جنرال ماق نیز بتقلید سپه سالار خود گروه گروه افواج از طوفان
خلاص یافته خود بود دو دسته فرار نمود و از مجموع عساکر سنتوان میمنه که در تحت جنرال الیور
بود جنرال لاکن جنرال با افواج خود ملحق با وشده بود که حال خود تنها مانده بود جنرال مذکور غافل از در تنگه
قلب و میسره با مره شکست خورده است فوراً حمله بر افواج جنرال فریز بود و در این جنگ زیاده از حد اظهار

جلادت

لطول انجامید و کوشش مردانه از طرفین بعمل آمد عاقبت عساکر فرانس غالب آمدند آنها را شکست داده و دنبال
کرده کوشش بیشتر از رخنه می بردند و جنرال البو هم از شکست میسره و قلب و فرار سپه سالار سرد
گشت مضطرب گردیده ترک میدان جنگ گفته رو بهزیمت نهاد و نسیم فتح و ظفر از هر طرف
وزیدن آغاز کرد و از هر جانب آثار شکست و گریز بر عساکر نمسه هویدا گشت مخلص آنکه جنرال مورو
سپه سالار لشکر فرانس پس از آنکه مطمئن شد که فتوح تمام دست داده و در آن تشویش حیثیتی نمانده معسکر خود را
در شهر طلق گرا اعظم سواد مملکت بویریه قرار داد و مورخ گوید در این چند روز جنگ توپ از
تیپهای لشکر فرانس داخل جنگ بوده اند و در مقابل سپاه انبوه لشکر نمسه ایستاده و جلوگیری
و شکست داده اند و سایر تیپهای لشکر فرانس در هر جا که بودند مطلق محتاج بحرکت نشدند و حاصل آنکه
جمعیت هر یک از طرفین هفتاد هزار بود و از لشکر فرانس در این جنگ ده هزار کشته و اسیر شد
و از عساکر نمسه بیست و پنج هزار کشته و هفت هزار گرفتار گردیده و از ایشان دو نفر جنرال معظم بود و از
غنایم این فتح یکصد عراده توپ و چندین عراده آذوقه و باروت و آلات حرب و غیره
بدست عساکر فرانس افتاد **فصل ششم در تاریخ نشستن ناپلیون اول بجای شاهزادگان** مورخ گوید که ناپلیون قبل از آنکه تاج
سلطنت فرانس و ایطالیا را بسر گذارد چنان مصلحت دید که پیش از وقت تاج بر سر یکی از شاهزادگان
اگرچه از سلسله بوربن نباشد گذارد و در بین و اطراف مردم باسم تاج و تخت آشنا کنند و چنانچه بعد دیگر
خواهد شد اگر از وقت تحصیل سلطنت و تاج و تخت خلافت برده شود که نبینند متعارف شوند و خود است
که شوکت سلطنت بود در هر جا خاصه در پاریس ملاحظه کنند مفصل این مجمل آنکه در ماه می سال
۱۸۰۴ عیسوی مطابق ۱۲۱۹ هجری دختر سیم جول به پاریس آمد و وضع آمدن او بدین طریق
است که چندی قبل از این بزرگ امیر سیه که از سلسله بوربان پادشاهان فرانس است بپای تخت

رفته بود که دختر دوّم پادشاه را بحباله نکاح خود در آورد و قبل از آنکه بآنجا رفت دختر سیّم او را دیده عاشق
شد لیکن بسبب آنکه زن اوّل برادرش دختر دوّم بود کذاشت و دختر سیّم را عقد کرد و در آن اوقات برادر
ناپلیون برای مصالحه مأمور بود که امر مصالحه را با امپراطور نمسه بکذراند و نظر بعهود مصالحه مذبور
ولایت پیدمیز نیز بمملکت فرانس منضم کشت و جناب کونسل اوّل بعد از این مصالحه متعهد کردید که ایالت
ولایت تسکنی که از ولایات ایطالیا است به پسر امیر پرمه دهد و بهمین سبب پادشاه
آنجا وجه نقد بسیار بکونسل اوّل داد و قصه بانجام آن شد که شاهزاده مذبور با لقب ولایت
تسکنی که از ولایات ایطالیا است منصوب شود و اعلام کرد که شاهزاده زن خود را برداشته بپاریس
آمد که دستور العمل باو داده شود بعد از ورود او بپاریس جناب کونسل اوّل خودت با نهایت احترام سلوک
کند روزی که شاهزاده مذبور بدیدن کونسل اوّل میرفت از جانب کونسل اوّل حکم شد
که مجموع اوطاق و دالانهای عمارت را آرایش و پیرایه کنند و بزینت آنجا افزایند بعد از
آن حکم و قبل از آمدن شاهزاده او خود ملاحظه اوطاقهای زینت شده رفت و در حجره فرمود
ای بورین قدغن کنید آن دو چادر از من کم سیقه و سپید بپاشند تصویر مرا که در بالای کوه آلپ
ایستاده ام و دست خود را بلند کرده امر تسخیر آن مملکت میکنم و صورت دیگر که در بالای کوه مذبور
قبل از فتح مارنگو بر روی برف خوابیده ام بر بالای تصویرهای دیگر کذاشته اند چون اوّل
ورود چشم کسی بر آنها افتد و مقصود آنکه شاهزاده مذبور از ملاحظه آنها آزرده خواهد شد امر
کرد آنها را در اوطاقها بر طرف کنند و در بالای در آنها نیز سر کلام که از علامات تسخیر ایطالیا بود
برداشتند و زینت دیگر کذاشتند مورخ کوید آمدن شاهزاده مذبور در پاریس سلطنت کونسل
اوّل را شکوه و رونق تازه داد زیرا که در هر مجلس و هر جا که مردم او را میدیدند صحبت منحصر باین

که ناپلیون

که ناپلیون در مقام کبر و جلال بمرتبه ایست که در مملکت پادشاه نشان است و در ممالک سلطان تعیین کند خود
قبول سلطنت نماید یعنی کونسل اوّل شاهزاده و زن او را باتفاق خود بتماشاخانه برد بعد از آنکه از تماشاخانه
معاودت کرد من فرمود که مطمئن شدم که مضمون رساله من از نظر مردم محو شده است چرا که من
امروز شاهزاده را تاج سلطنت بر سر او نهادم و باتفاق خود بتماشاخانه بردم از مردم جز تعریف
و تحسین نشنیدم مخصوص در آن بیتی که خواننده مجلس خواند بهمین مضمون بود که ناپلیون کسی است که پادشاه
تعیین کند و کیلی خود قبول سلطنت نکند و حضار مجلس از استماع آن بوجد آمده دست زدن آغاز
مبارکباد با تمامها بلند نمودند مورخ کوید این شاهزاده که ناپلیون تاج بسر او نهاد و او را پادشاه کرد بغایت
ساده لوح و بیمدرک بود بغیر از آنکه بتجربه خود تعیین رسم و لقب کند و خوش کند فقره دیگر بود دست
روزی کونسل اوّل چند ساعت با او و زن او در خلوت نشسته دستور العمل ایالت باو داد بعد از رخصتی
او مرخص شد فرمود که این شاهزاده مطلقاً سر رشته بهم نکرده هر چه سؤال و جواب در باب ایالت با او
کردم بروی زن خود نگاه کرد که او جواب دهد باز فرمود که این شاهزاده ساده لوح فردا میرود
و نمیداند برای چه میرود حیف کردم و ای بر حال اهالی ایطالیا که چنین پادشاه بیکاره تعیین فرمایند بجهة
آنکه احترام او زیاده بعمل آید سه هفته او را نگاه داشته بعد از آن از قراولان خاصه خود بجهة
تعظیم و تکریم او همراه کرده با احترام او را روانه کرد شاهزاده مذبور در روز ۱۲ ماه اپریل سنه ۱۸۰۱
عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۶ هجری وارد ولایت خود کردید بعد از شش سال سلطنت در جوانی بدرود
زندکانی کرد و زن او بعد از او کونسل اوّل از آنجا بیرون نمود و در این سال جمعی در دستگاه کونسل
موقف عرض رسانیدند که در باب عبادات دینیه روش و طریقه تازه در فرانس بنا کذارد که منسوب ای آن
همیشه در پای تخت فرانس شد باین تکلیف نیز موافق خواهش او بود چون در فرنگستان دو مذهب

شایع است یکی کاتلیک و دیگری پرتستنت مذهب اول را اعتقاد آنست که شراب و نانی که در کلیسای
دین مزبور از دست کشیشان با اجازهٔ خلیفهٔ اعظم که موسوم به پاپاست و در روم قدیم متوقف است بمعتقدین
دین عنایت میشود باعتقاد راسخ و عقیدهٔ ثابت خورند و آشامند لحم و شحم بدنهای ایشان را نزد یکنوع رد
خاصیت بخشیده مانند گوشت و خون پیکر پاک حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام کند که سخط و عذاب
روز جزا متعرض او نشود و آتش جحیم و عذاب الیم بر او حرام آید و مذهب دوّم را اعتقاد آن است
که چنانچه شراب جام کشیشان و نان دست ایشان بدن را قوّت دهد روح را فربه کند حضرت عیسی
علیه السلام که ضد و ند ایشان است روح و جان آنها را تقویت کند و بنعمت خود زنده دارد و
بخلوص نیّت و صدق ارادت آن شراب و نان را چنانچه معهود است بعد از عبادت از دست خلفای
روحانیین دین گیرند و آشامند بعقیدهٔ اینکه چنانچه آن شراب و نان تن ایشان را تربیت
کند ضد ایشان را تقویت نماید مورخ گوید که کونسل اوّل در این باب تأمل و تدبر نمود و خیال
دور اندیش اوضاع مملکت و مقصود خود را ملاحظه کرد دید که بنای عبادت دینیه که قبل از این
در مملکت فرانس رواج داشت و در ایام جمهوریّه متروک گردید موجب قوام سلطنت او خواهد
شد توجه بر رواج و شیوع او نموده روزی بمن فرمود ای بوریین در هر مملکت رعایت دین
بجهة قوام و دوام دولت لازم است و صاحبان مملکت میباید نوعی کنند که بواسطهٔ دین
نفعی کامل حاصل شود زیرا که اهل هر مملکت که سلطان خود را حامی دین و حافظ شریعت بیند بطیب
خاطر و صمیم قلب تمکین او کنند و تسلط او روز بروز بدین سبب افزاید چنانچه وقتیکه من در مصر بودم
باقتضای وقت بدین پیغمبری صلی الله علیه و آله در آمدم و دین اسلام قبول نمودم و علی الظاهر
بپیشرفت کار خود در استحکام آن کوشیدم حال که در مملکت فرانسم دین کاتلیک اختیار کرده ام

و چون این

و چون دین قدیم است و غالب نفوس اهل آن بآن راست باید از این پس حامی و حافظ دین مزبور
شوم و بعد از ایام یکشنبه که بمنزلهٔ جمعهٔ عیسویان است در معابد باستماع مواعظ و ادای آداب
آن اقدام کنم و لیکن چون جناب پاپا خلیفهٔ این دین در روم متوقف است بجهة تقلید اهل
دینیه چشم و گوش مردم بلکه قلوب عموم خلایق متوجه محل توقف او است حال مرا لازم است
که توجه چشم و دل اهل فرنگستان را بجانب پای تخت خود نمایم با جناب خلیفه مزبور هم عهد
شوم با او یا خلیفه از جانب او بپاریس آمده در هر دو صورت کاری کنم که با اجازهٔ او دین
مزبور را بعهدهٔ خود گیرم که مردم مرا حامی و حافظ دین دانند هرچه کنم و هرچه گویم که اصلاح
دولت و پیشرفت کار مملکت من در آن باشد خلیفه نیز همه را امضا دارد که دین و دولت
متصل بیکدیگر بلکه متحد شود بنا بر این آدمی نزد پاپای روم فرستاد و گفتگوی مخفی زیاده از
حد فیمابین گذشت و زر و سیم بسیار فرستاده تا آنکه خلیفه را راضی بحصول مقصود خود کرد
عاقبت خلیفه نیز نایبی از جانب خود تعیین نمود و با چند نفر از کشیش دیگر بپاریس فرستاد
از جانب کونسل اوّل نیز چند نفر آدم امین و محرم تعیین شد بعد از گفت و شنود
زیاد معاهده نامهٔ از طرفین در روز ۱۵ ماه جولای سنهٔ ۱۸۰۱ عیسوی مطابق ۲۵ سرطان
سنهٔ ۱۲۱۶ هجری بامضا رسیدند و دستخط کردند و مهر نمودند کونسل اوّل آن معاهده نامه را
که خود حامی و مرقب لوازم بود در ماه اپریل سنهٔ ۱۸۰۲ عیسوی مطابق شهور سنهٔ ۱۲۱۷ قانون دولت نمود
کلیسیها در عمارت خود ترتیب داده در روز یکشنبه که خلفای دین در مجلس وعظ می نشستند
درهای زر ایوان عمارت مزبور بنا گشودند و هر چه مصلحت دولت بود خلفا در مقام وعظ
بخلایق القا میکردند و از قوانین مملکتی قدیم هرچه مخالف دولت بود بمستمسک دین و امضای

خلفای شریعت آئین منسوخ داشت و هر قانون جدیدی که مخترعات اختراع نمود و قرار جمهوریه را
غالباً باطل و عاطل کرد مورخ گوید در باب قرار وعظ که کار فرامی یافته بود از پیش نمود که از
معاندین دولت جمهوریه مطلب برده باشند و وعظ از قرار دستور العمل او هنگام عبادت را انعقاد و تعجیل
تأخیر انداخته قبل از آنکه مجموع زوار باین غرض منعقد شود موعظه که مقصود او بود گوش زد خاص
و عام مینمود پس از آنکه [illegible] حضور بهم میرسانید وقت عبادت و قرائت انجیل و سایر
کتب و صحف تمام شده بود مورخ گوید در اکثر روزهای یکشنبه که یوم الجمعه نصاری است وقت
عبادت مردم چنان تصور مینمودند که پادشاه نیز متوجه عبادت و طاعت است و حال آنکه
در آن هنگام بنظم امورات خود اشتغال داشت اگرچه زمان عبادات از ده دقیقه زیادتر
نبود باز فرصت را فوت نمی نمود و محرابی در آن کلیسا قرار داد که حمل و نقل آن ممکن بود
بقدر یک پله از زمین ارتفاع داشت روز جمعه هنگام وعظ در آن معبد میگذاشتند
و بعد بر میداشتند بسیار ایام هفته چون حقیقة اعتقادی بمعبد و مذهب نداشت خدمتکاران
و کنیزان مطبخ او در کلیسای مذبور از دست و شوی ظروف مطبخ تعبیه می نمودند مورخ گوید
در آن اوقات کونسل اول کمال التفات درباره من حاصل فرمود که چون اوقات شب و
روز خود را صرف خدمت میکنی بر من لازم است که بر مرتبه ارتقا و اعتبار تو افزایم در روز
۲۰ ماه جولای سنه ۱۸۰۱ عیسوی مطابق سیم ربیع الاول سنه ۱۲۱۶ هجری منصب وزارت مختار دولت فرانس را
بمن عنایت فرمود و حرم او از رهگذر التفات یکدست ملبوس که بمنصب مذبور متعلق بود دوخته بجهة
من فرستاد کونسل اول را آن لباس بغایت پسند افتاده برای خود یکدست ترتیب داد
چند روز بعد پوشید بمن بخشید فصل ... در تخلیه مصر و سایر گذارشات مورخ گوید در آن اوقات

کونسل اول

که کونسل اول بتعیین پادشاه و ارتباط دین و دولت اشتغال داشت از خیال محافظت ولایت مصر
دقیقه فارغ نبود و بسبب تسخیر آن آوازه مملکت ستانی او در ممالک شرقیه شهرت تمام داشت
و در محافظت آنچه لازم بود فرو گذار ننمود در یکی از مراسلات خود بجنرال کلیبر نوشت که شما
نخواهید دانست نگاهداشتن مصر بجهة دولت فرانس چه قدر نفع رسد بطوریکه من یافته ام شما
دریافته اید که هیبت دولت روم را که در این اوقات از فنا آثار شکست پادشاهت و سلطنت
از کار خواهد افتاد و هر جزئی از اجزای آن بدست یکی خواهد آمد باینحال تخلیه مصر بسیار
عظیم چرا که چندین زمانی نمیگذرد که آنجا را باید در دست دولت انگلیس یا در تحت تصرف
یکی از دول فرنگ نامشاهده خواهیم کرد در آن اوقات خبر رسیده بود که جهازات جنگی
انگلیس سرحد مصر برده باتفاق سپاه دولت روم با قبیل لشکر فرانس در مجادله اند
کونسل اول یکی از سرداران جهازات جنگی را تعیین نموده بود که امداد در باب حرب مصر بر دارد
خبر بود در رسید روز تولان و بندر مسطور معطل شده موقع کار گذشت و مکرر بمن میفرمود که این ابله چرا
تأخیر کرد و رفت مقارن آن حال خبر رسید که مصر تخلیه شد پس از ابلاغ آن خبر فرمود
از آن وقت که جنرال کلیبر بقتل رسید نایب او را بنیابت او در آنجا منسوب کردم دیدم که
آن خفیف العقل همیشه در فکر عربستان و مغرب زمین است و مطلق در فکر محافظت ولایتی
که در آن متوقف است نیست دانستم که مصر را از دست خواهد داد و مدتی است از نصب او
پشیمانم چه سود که حال وقت منقضی و سررشته کار از دستم بدر رفته است و ولایت مصر که بنهایت
کیاست و فراست و تدبیر سپاه گرفتیم و علوم مملکت داری مسخر شده بود حال بسبب عدم تدبیر جنرال
جنرال از دست رفت و نتیجه آن زحمت و ثمره آن مشقت ... تمام گردید عاقبت این ...

که بکوچ لشکر ممتاز فرنسه از بنادر آورده و چندین سردار کاردان دولت از دست رفت و جهاز دست
بگیرند و جزیره مالطه از حیطه تصرف دولت انکلیس بالکلیه روی دربشد مورخ گوید کیفیت تخلیه مصر
قبل از این بکونسل اوّل معلوم بود چون در آن اوقات امور مصالحه در میان بود و دانست که هرگاه
دولت انکلیس آگاه شود این معنی موجب استقلال او گردد و تکلیفات زیاد در میان آورد لهذا
مضامین نوشتجات انجار را تغییر داده نگذاشت دولت انکلیس مطلع شود دیگر روز بعد که مصالحه
نامه را امضا نهاده بودند خبر مصر منتشر گشت مستر اتو که ایلچی فرنسه و مباشر مصالحه بود بکونسل اول نوشت
که مسیکو وزیر دول خارجه خبر مصر را بمن داد اظهار نمود که از گذشتن امر مصالحه نهایت خوشنودم
اگر قبل از انجام مصالحه از تخلیه مصر آگاه می شدید امر مصالحه بطریقی که حال گذشته هرگز نمی گذشت
بالجمله در سلخ ماه اوغست سنه ۱۸۰۱ عیسوی که اواخر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۶ هجری است در همان محل که
لشکر انکلیس از سه پاره فرنسه تنگ گرفته بود سردار دولت فرنسه مجبور گشته مصالحه نموده مصر را تخلیه و
بتصرف عساکر انکلیس داد و وقایع اواخر سال سنه ۱۸۰۱ و اوایل سال سنه که اواخر سنه ۱۲۱۶ هجری است
از این قرار است که جزیره سنت دامنگو که از جمله جزایر هند مغربیه است و یکصد و بیست فرسنگ طول
و دویست و سی فرسنگ عرض دارد یکصد و بیست سال در تحت تصرف اسپانیول بود در عوض یازده
سال دو کرور جمعیت آنجزیره بود و نصف هزار بلند زیرا که اما آن نهایت سیاه و غلامی که از خارج میخریدند
و مشغول خدمت بودند و در آن جزیره مکرر مجادله و مقاتله اتفاق می افتاد و اکثری بقتل میرسیدند آخر الامر
دولت اسپانیول مالک ثلث جزیره مذبور بود با مناصفه تقسیم کرد و بعد از آن در سال سنه ۱۷۹۵ عیسوی
مطابق سنه ۱۲۱۰ هجری دولت اسپانیول بالمرّه دست از آنجا باز داشت تتمه حصه خود را نیز بدولت فرنسه
واگذارد و چند از اهل اسپانیول بود بکیفیت اهل جزیره بقدر یکصد هزار نفر بودند از دولت فرنسه یاغی شدند

دولت فرنسه هر چه در آنجا بود بقتل رسانیده حاکم قدیم آنکشته یکنفر از میان خود منتخب و حاکم کردند
این خبر بکونسل اوّل رسید بعد از آنکه از امر مصالحه انکلیس فی الجمله فراغت حاصل کرد جمعی از لشکر
بآنجا فرستاد که معین بقیة السیف اهل فرنسه شوند از اوّل تا آخر سنه فرمایش و دستور العمل
رفتن و تسلط شان بر آنجا را بمن فرمود که بچه حیله باید ایشان را آرام کرد ~~و از لشکر~~
فرستاده و من متوجه شدم بعد از آنکه تمام کردم جنرال لکلرک که از سرداران جوان بود و جمعی و صدور است
فرمایشات را به او دادم فرمود این بود که بروند قرار دستور العمل بجزیره مذکور بروند و این خدمتی
که مینماید در این شغل تحصیل منافع و مداخل کلی و سیم و زر بدست آورد و از این بعید بود در باب
عدم اوضاع و مستی خود با من سخن میان نیاورد جنرال مذبور احکام را برداشته
روانه شد و تدارک جهاز و تجهیز و لشکر قبل از آن وقت مهیا کرده بود در ۱۴ ماه ذی حجه
سنه ۱۲۱۶ هجری با جهازات و لشکر از بندر فرنسه روانه و در غره ماه فبروری سنه ۱۸۰۲ عیسوی که اواخر
رمضان سنه ۱۲۱۶ هجری در بندر جزیره مذبور شد و شیکه کونسل اوّل دستور العمل این لشکر کشی
بسردار جوان سپارد نسبت نا آگهی و از حیطه تسلط بر آنجا و تدبیر و حیله لازمه که در آن کار
بر او بالقا فرمود و آنچه بود که سردار مذبور نهایت ناز نموده و مقتضای صدارت است لم تجربه
بود و در اوّل کار این خدمت مامور شد از روحیات احوال و آثار قرونی و کارگذاری مشاهده
نبود اگر چه کونسل بحر خود متفق که سردار جوان کار خفقان بود با میدان کار میان نظام نگاه داشت
که در وقت ضد از قرار فرمایش سپه سالار کار افتد و با سرداران کار افتاده صاحب تدبیر بجای خود
فرستاد و لا این سرداران در تمام تدبیرات کلیه مامور نمودن از طریقه حزم دور است با وجود
این معنی نظر بمحبت منوطی که کونسل اوّل بود که خواهر سردار مذبور بود و او را بچنین شغل ماموری و لشکر بسیار

و تقریری پیشمار معروض تعریف افتاد مجملاً بوجود دیگر که کونسل اول شرح مفصلی مبنی بر امیدواری به بزرگان جزیره
مذبور نوشت و دو فوج فرانسه را که قبل از این از پاریس آورده تربیت نموده بود فرستاد و حکم منصب
مجید او را به پاول نوشت و را از پاول و بعد سردار بزرگان جزیره خورت را طاعت احکام ناپلیون کرد
و طرفه قدر کسانی که پیش کرد و را از بوجب ریاست و ز خوف سیاست ناپلیون و پیدا آن جمعیت خورت
و درشتی سردار جیان مصمم جنگ شد و دو سه مرتبه جنگ دلیرانه نمود آخر الامر شکست بر نظام فرانس
باو تو آمده و او فرار و در میان جنگل در باغی مخفی شده متحصن گردید چندی به همین حال ماند تا آنکه
سپاه سیاه آن جزیره اتفاق کرده که زیر بار اهل فرانس نخزیده و دشمنی عبث باشند که اهل فرانس
همت کنند و بزرگ جزیره را بدست آورند و لشکر فرانس سپاهی لاجرم او را گرفته بدست
سردار منصور دادند و مشار الیه او را زنجیر کرده به پاریس فرستاد و بحکم ذات کونسل اول چندی
محبوس و عاقبت جان بجان آفرین تسلیم نمود اگرچه بعد از مردن او شهرت کرده که او را مسموم
نموده اند و لا حقیقت ندارد بالجمله سردار جیان بعد از آنکه کوششهای بیهوده کرد که تمام جزیره
را تسخیر کند نتوانست آخر الامر به هاله بمرض یرقان از دنیا گذشت جنرال چنبرکای او قرار
گرفت مانند جنرال منیو که در حکومت مصر حرکات ناپسند نموده بود پیش برد و نیز در آن
که اهل آن بود بایستی در اوایل حال به ملایمت رام کند تلخی و درشتی رم داده بلکه دسته جهاز انگلیس به جای
رفته در ماه نوی سبر سنه عیسوی که مطابق سنه ۱۲۱۸ هجری بود آنجا را گرفت و جنرال مزبور از آنجا بیرون
آمد مورخ گوید کونسل اول را غالباً وجع شدیدی عارض می شد و چنین میدانم که در جزیره
سنت هلنه از وجع مزبور رشته حیاتش منقطع شد و اغلب اوقات وجع مزبور هنگام شب
عارض او می شد بسبب آن شنید آنکه فرمایش قرار و مدار امورات فردا را به میر خود وجع او در عارض

سده نفسش

شده نفسش قطع شد تا یک ساعت از نیمه شب گذشته در آن احوال نشست بعد برخواست دست
مرا گرفت و در بوسه گرید برابری من نمود با و طاق خوابگاه مرفتیم بطریق شبهای دیگر که در تاریخ مشبع
و جواب از طرف خلوتخانه بگاه می‌رفت در دالان راه پیچ که بالا نهادیم یعنی از زمین روی پا خود
چنان بسرعت و قوت از پا گذشت که نزدیک بود سر رو در افتیم حرم ناپلیون سر اسیمه بیدار شده
تصور آنکه شوهر او را آسیبی رسیده است بیرون آمد پس از آنکه با و طاق خوابگاه
داخل شدیم و جویا گردیدیم معلوم شد که علت از غصه مردان خود سیر دیده و شب بسیار خسته از او طاق
بیرون آمده مدید که نزد خود بگاه خود رود مجملاً در آن روزها کونسل اول با هارطن دختر حرم
خود شوکه از شوهر دیگر داشت و در حرم برای او تربیت یافته بود میل بود داشته تفصیل این اجمال
آنکه هارطن را بدوا تعلق خاطر داشت و ذکر تحایف عاشقانه در میانه رد و بدل می شد و ناپلیون نیز
مایل بود که هارطن را بمصداق دهد و مادر دختر بموجب نکاح برادر ناپلیون در آورد و در این
باز کفتری خانه وز نانه بود عاقبت حرم ناپلیون قوت یافته بخاطر خود بنا نهاد که دختر بود
ببرادر ناپلیون دهند مورخ گوید در آن اوقات بمصداق تازه از پای تخت روس معاودت نموده بود
و کونسل اول را با کمال تفقد و تعلق خاطر با و حاصل بود روزی در خلوت نشسته بودم جناب کونسل اول داخل
شد فرمود دوراق کجا است گفتم تماشاخانه است فرمود قسمی باز گشت کند از جانب من او را
بگو که من بکار طالبم که بمن درسته او فخری باشد و در دولت از کمالات دولتی باشد و تمام اهرچه
ملاحظه حکیم باین صفات موصوف و باین کمال معروف خاصه در این اوقات که تمام اولات
دول خارجه مامور گردد ام بصیرت و کار آگاهی تمام حاصل نموده اید و تا شیرچ بر فتنی بیاشید
و مهمی بیشتر جمع کنم نموده ام که کسی در آن باب ایراد نیست و هارطن بوقبل از این و عقد کرده بود

شما دهم و گفت ای بوربن اگر چه حال در باب مارطن رسانی اگر چه بی کار آمده است ولی باز اولی است
و نخواهم دختر خود را بدهم و زیاده از دو روز بطول نمی انجامد و از فرنگستان نیز باید بدهم مشروط
با آنکه درین دو روز عروسی کنند و شب زفاف عروس همراه شوهر برود و بعد توان رود و کار زنی خود
انتظام دهد و حال باید از یکدیگر دور بوده باشیم و داماد هم که در خانه باشد من نمی‌خواهم و فرمود که از برای
جواب صریح از او بشنیدن باید و هر گاه راضی نیست کار دیگر در نظر دارم و یقین دارم به راضی نخواهد شد
و اگر راضی نشد باید دختر خود را به بوربن دهند و فرمود نه اینکه دختر با او راضی است تا ولی باید راضی
شود بعد از اتمام فرمایش پادشاه بیرون رفت و همه شب در دوراق آمده واقع را گفتم و از او جواب خواستم در جواب
گفت حال که کار به اینجا رسیده از جانب من عرض کن دختر خود را بکسی که لازم شده بدهند من میبردم از جای
دیگر زن می آوردم این سخن گفته کلاه بر داشت و فلان لفظ گفت و رفت من در رخصت رفتم و حکایت با پیلوان
و حرم خود مخبر است در خوابگاه رفته گفت آن عرض کردم فرمود بسیار خوب و روی خود را بکوه بیرون
کرده گفت ماذونی که مارطن را به پرنس دهی بعد دوراق از هر جا باشد خواهد خواهم گرفت دو سه
روز دیگر عروسی کردند در حالتیکه نه دختر شوهر را بل و نه شوهر دختر را قابل بود و دوراق چندی بعد دختر صراف
گرفت که زیاده از صد دولت دار و بی ثروت دوراق گردید **فصل هشتم در مختار شدن کونسل اول در دیوان**
جمهوری ایطالیا و بعضی دیگر جناب کونسل همیشه درین صدد بود که دیوان جمهوری ایطالیا و دولت
با دیوان جمهوری فرانس در جمیع امور متفق و متحد کنند و در شرح بود که باید کسی را مختار و رئیس دیوان
از آن نماید که او وی در موافقت قدم زند و چنین کسی غیر خود نمی خواست در دیوان جمهوری ایطالیا دولت
کبری که بتوان دیوان آنجا رئیس لازم است بسید درین باب اجلاس مخصوص وکلای صاحب منصب و اعیان و امنای
ولایت ایطالیا باید که جمع شوند که من آنجا حضور بهم رسانم که پای تخت ایطالیا است از تا دور است و با پاریس

که پای تخت فرانس است از شما دور می باشد لهذا شهر لیان را که ما بین نزدیک است بجهت اجتماع
وکلای ولایت ایطالیا برقرار نمودم مورخ گوید قبل از آنکه جناب کونسل اول حرکت فرماید خوش آمدم
جدید پای تخت ایطالیا توضیح نمود باید مرد لائقی که خود تسخیر فرموده آوازه فتح آن مملکت او گوش زد
کل عالم شده لهذا خاطر شما آسوده نیست فرمود البته مولائی که خود گرفته ام رفتن پیش طالبم و مرور اطاعت
اهل آنجا بمنزله نقض حاصل است و لیکن از اینجا تا میلان مسافتی است بعید او معتقد است من آنجا حال
هر دقیقه در تدارکات تسخیر شهری است بسیار دور از سرحد فرنگستان طی شده و از لیان که نزدیکتر است که
اجتماع وکلای ایطالیا در خاک فرانس شود قوت تصرف من در مردم آنجا بیشتر و مقصود من
زودتر بعمل خواهد آمد علاوه بر این لشکر مامور مصر که معاودت نموده اند بخدمت ملاقات نکرده ام
اکنون در بین شهر و از القای ایشان خوشنود خواهم شد مجملا مجمع وکلای ایطالیا در شهر لیان مقرر
گردید و روز هشتم ماه جنیوری از اواسط سنه [illegible] عیسوی کونسل اول از شهر پاریس حرکت کرد
و چون در آن هنگام معلوم بود که بر سر سلطنت متمکن شود منظور است اهل ایطالیا را مقامی آورده طریقی
کنند که از آن خود مستقیم نمایند و حب الوطن خود او را پادشاه ولایت کنند و او چشم ادا صرف
دیده بود که لقب ریاست دیوان جمهوری بهتر است وسایل تحصیل سلطنت است چنانچه بعد از این تجربه
رسیده که لقب کونسل دائم الحیات متکون شد بسبب وصول او بمقام سلطنت فرنسی هم گردید بعد از آنکه وارد
میلان شد و چند مجلس با وکلای ولایت ایطالیا نشست و بزرگ مدت نمود حاصل مذاکرات ضمیر خود را گفته
و صراحتاً بدین مطلب والقا نمود در روز [illegible] ماه مذکور لقب ریاست جمهوری ایطالیا باو دادند و او
بالطوع والرغبه مختار مملکت و دیوان دولت ایطالیا نمودند و مقدمات این امر را قبل از وقت
تدارک کرده بود این شور و اجتماع محض خدعه بود که غلطی نباید در نظر مردم بهم رساند جهته از

اوس فراهم آورد بالجمله وقایع آن اوقات آنکه ۲۰ ماه مرج ابتدای جهاد اول نبود بدون خورش
دولت انگلیس جناب کونسل اول راضی شد که مدت ۱۴ ماه متارکه کنند و متعرض آن نشوند بالجمله
متارکه نمودند و این متارکه را صلح امیان نام نهادند و نیک آثار و علامت این متارکه امید صلح بخود زیرا که
این فقره واضح بود که دولت انگلیس از جزیره مالطه دست برنخواهد داشت و کونسل اول نیز از آن چشم نخواهد
پوشید لاجرم نقض متارکه از آن جانب شد و کونسل اول نیز بمعنی قبل از وقت ادراک نموده بود با
متارکه آن بجز آن نبود که چون دولت انگلیس مطلق بجلالت و بزرگی او عجب میکرد و اکراه داشت که او
با خود قرین و انباز گیرد لاجرم متارکه کرد و سبب قوی خود بود با زینت السلاطین روی زمین واضح و هم
از شوکت خود واقف نمود و در آن اوقات که بر جلالت و قدر او هفته بهفته می افزود روزی در تفرج گاه
عمارت من فرمود ای ... اسم تو نیز در صفحه روزگار خواهد ماند عرض کردم چرا فرمود بعد از آنکه
محرر فاضل ... گفتم ... محرر خاص اسکندر رومی کیست و ... صحبت هرگز اسمی از او در تواریخ مذکور نشده از
این جواب خوش آمد و گفت بیدار اگر چه از خوش آمد او در دل ... می آمد اما از این جواب زیاده محظوظ شد
داشتم که بجز نام خود نخواهد نام احدی در صفحه روزگار بماند و در آن اوقات ناپلیون اغلب در مجالس
با زنان ذوق ... مجلس ... می نمود از جمله شبی زن جنرال مورو را اهانت کرد و اغلب ...
خاتونان عظیم الشان در آن مجلس حضور داشتند چون قرار مملکت آن است که خاتون خانه
میر مجلس است و ... صدر نفره نشیند و هر که از حضار شأن او ارفع از دیگران است در مقابل او جای
گیرد و روز طعام خوردن و ... این مجلس ... نمودن از خلاف ادب است جناب ناپلیون
بر سر طعام مقابل زن جنرال مورو ... اغلب از خاتونان خود ...
نشست و ... خوردند و در شب گفت بعد از آنکه سفره شام برداشته شد چون زنان عالم ...

مخصوص

خصوصاً در تحقیق مرتبه سن و زیاده عمر خویش ... در راه ظرافت در مرتبه سن زنان یکان یکان
تحقیق نمود مورخ گوید هنگام تحقیق چون نوبت بزن من رسید فرمود من نخود در مرتبه سن او واقفم
او با شوهر همسال و همزاد است بهمین مطایبه اکتفا نموده از او در گذشت و لیکن بزنان دیگر
در سخنان ظرافت آمیز و نکته های لطافت انگیز رو از طی ... رنج و ملال مینمودند و چون در عهود
سابقه ... هر کس مردی بزرگ ... روایت ... غالب اسباب ... از قبیل ... و ملبوس حتی خانه خود را
سر بسر ... کرده بود و این نکته خصوصی با وجود آنست در این اوقات نیز ناپلیون بمقتضای نجابت ...
... بجهت خود تتبع نموده بود و مردمان یاوه سرای شهر از روی استهزا با یکدیگر می گفتند که ناپلیون
... تقلید کرده است وزیر ... شهر کونسل اول نوشت که مردم چنین می گویند بعد از خواندن
آن من فرمود ای بود این اهل این شهر نهایت ضعیف العقل و نحیف القول و یاوه گو هستند و باید قدر
مرا ... بیشتر بدانند الله تعالی عظیم است که اهل زمان مرا در مقام خود شناسند و در ...
که با دیگران چه قدر تفاوت است و چون هواخواهان پادشاه سابق و دولت جمهوریه را اخراج بلد کرده
بود بعد از آن که ناپلیون قبلاً مایل بود که آثار دولت جمهوریه زایل شود و سلطنت مخصوص او گردد ضمناً
بوزیر ... شهر نوشت که نام اخراجیان مذکور را ... از دفتر محو و اخراج کنند که بولایت خود آمده
جمع شوند و وزیر مذبور تا اواسط سال ... مطابق سال ۱۸۰۰ ... هجری بعضی از اخراجیان را از دفتر
اخراج و اذن بازگشت فرستاد مقارن این حال بجناب کونسل اول عرض نمودند که
وزیر ... از اخراجیان رشوت میگیرد و چنان بدیشان وا نمود کند که این عنایت را خود
کرده ام زیرا که ناپلیون بجهت جذب قلوب مردم خاصه اخراجیان مملکت نخواسته بغیر از او بار دیگری
ملتجی شوند امر فرمود که بدستخط او نام کسی را از دفتر اخراج کنند با آن کثرت مشاغل آن ...

نیز ضمیمه کرد روزی عرض کردم حال که رای شما بمعاودت اخراجیان است حضور که روزی ده و یازده
نفر اذن داده شود بمکتوب حکمی از دیوانخانه صادر فرمائید شما که ملک و ملت و دین و دولت را سلطنت
و خلق را بمجلس و دستورش نموده اید لازم است که اهل مملکت را نیز با یکدیگر متفق فرموده اخراجیان را
بمکتوب اذن معاودت دهید در ساعت عرض مرا قبول کرده و فرمود همه را باحضار و تصدیق نمود که از اینها
حکم بر حسب خواهم داد مگر بیست نفر از بزرگان اولاد و احفاد دودمان خاندان سلطنت که ایشان را
نمی توانم بمملکت راه داد و این بیست نفر را که ناپلیون قبول نفرمود همه را خانه و ملک و جاه و منصب
در تصرف دولت و ضبط دیوان بود و اگر فرضاً صاحبان آن معاودت میکردند ناپلیون املاک ایشان را
باز پس داد نمیکرد بلکه منافع املاک را نیز بدیشان نمیداد بعد از آنکه قرار معاودت اخراجیان را داد
مجلس عظیم از ارباب شوری و مصلحت منعقد و قطع و فصل صدور حکم آن را بتصدیق و امضای ایشان
موقوف داشت مورخ گوید در اطاق متصل بمجلس مذبور نشسته بودم و گفتگوی ایشان را می شنیدم پس از
مباحثه و مجادله زیاد عاقبت آن فرقه که باعث آشوب عام البلوی فرنس و اخراجیان را اخراج کرده
بودند و آنها را بزبان فرنس والوشنری گویند فائق و مصدقین ایشان که مجاهزانند زیاد گشت
ناپلیون سکوت نموده اصرار در معاودت ایشان نکرد و از آثار گفت و شنود فرقه والوشنری چنان استنباط
می شد که ایشان نیز در معاودت اخراجیان چندان انکاری نداشتند ولی چون ملک و مال آنها را
متصرف بودند ترسیدند که با ورود ایشان مسترد شود پس از آنکه مجلس منقضی شد و کونسل اول بخلوت خود
آمد عرض کردم که خوب اتفاق نیفتاد که تکلیفات شما را وکلای دیوانخانه ممضی نداشتند
و تعجب است که چگونه شما تحمل فرمودید فرمود اهل آشوب زیاد و مصدق ایشان بیش بود چون من خود را
باو حکم با اجتماع و اتفاق دلایل نموده بودم چه میتوانستم کرد تو خود واقفی که هنوز مرا پایه قدرت در مملکت حاصل

نشده

نشده که جمیع امور را بمکتوب توانم مرتفع ساخت عرض نمودم شما باید از این مطلب نگذرید و مسوده طرح مجدداً
فرمائید و اقوال ایشان را با نقض دلایل رد نمائید فرمود حال بسیار مشکل است زبان ایشان هنوز دراز و امورات نیز قادر در
باید از این رو بستیزی خوب نیست از بالا رانده مورخ گوید که از قرار مرقومی جناب کونسل اول در آن
اوقات این بود که ایلچیان و سفرا باطراف و اکناف فرستاد که نام دولت و حشمت شوکت
او در اقصای بلاد عالم بلند آوازه گردد و بر سایر دول عربستان و مصر و مملکت مغرب زمین و غیره
عظمت و مملکت او را عرضه دهند چنانچه دولت انگلیس در اشتهار دولت خود ساعی است او نیز
در اشتهار ممالک خود سعی بعمل آورده مستشنی که بفرنگی دلانا بوده به بیت المقدس و بر عربستان و ولایات مصر
و جزایر [illegible] فرستاد سفیر مذبور بهر سرحدی از صدود شرح شوکت و جلالت ناپلیون و وسعت
مملکت او را آویزه گوش خاص و عام نمود از تعریف و توصیف هنر و خرد جلال و کمال و رشادت
و سخاوت و فتوت و مروت او قلوب اهالی آن را بجانب او راغب و مایل نمود و بدلایل مبرهن نمود که دولت
انگلیس در جنب صولت او نسبت انجم بآفتاب دارد صحت صدق و حسب [illegible] هر جا با دولت فرنس رابطه
و [illegible] داشتند محکم کرد و هر جا که تعلقی بدولت مزبور داشت [illegible] از این سفیر کارهای معظم ساخته آمد
و جناب کونسل اول بارسال رسل و تعیین سفیر و بلیوز باطراف ممالک زیاده معتقد بود و بهر سرحد
که سفیر میفرستاد مدام منتظر وصول اطلاع خیر بود و فرحی از آن افزون تر او را متصور نبود و
قبل از آنکه بر سریر سلطنت متمکن شود علاوه بر سفرای دولتی که مخارج آنها از دولت برقرار بود و ممالک
منفورستان از وجه مختص خود نیز چندین نفر از اهل دانش و معرفت را بمخارج زیاد میفرستاد که از ولایات
غیر و از بهر ممالک با خبر بود در اوایل سال ۱۲۱۸ هجری که اوایل زمستان سنه ۱۲۱۷ هجری بود بهی
ریاست جناب کونسل اول را وجع شدید عارض شد و از غلبه [illegible] [illegible] میکرد و [illegible]

نمیشود و منفور میشود عاقبت این مرض مرا از پای خواهد در آورد و در باب اطراف صرف نظر
فرمود معتبر است که مرتب شدن من کم از چهل روز نگذرد بخورد و خواب و بچه قطره قند مند
شوم فرمود کدام طبیب مجرب علاج من ثابت است که او را احضار کرده اختصاص بخود دهم
عرض کردم لوسین برادر شما مستر کاروسرت لوکه حاذق ترین اطبای این مملکت است بجهته
این مهم تعیین نموده است طبیب مذبور را احضار کرده بامر رجوع فرمود و چندان نگذشت که ناپلیون
امپراطور طبیب مذبور را حکیم باشی دیوان اعلی نمود بالجمله در دو هفته مذبور صورت توان مزاج او
گردیده و اغلب اوقات احکام و فرامین بتحریر نمیشود علی الصبح تغییر و تبدیل میداد و بعضی احکام
نوشت فرمود بباسمه خانه فرستم از بیم آنکه مبادا پس از آنکه در باسمه خانه درج شد بدست مردم افتد
و منسوخ کرده احکام را نگاه داشتم روز دیگر معلوم شد که مطلبی چند در نوشته
بودم چرا از نوشتجات نجید بنظر من نرسید معذرت خواستم که من در فرستادن بباسمه خانه
تامل کردم و احکام سوبت را دوم خواند و پاره نمود گفت خوب کردی که نداری بالجمله
از مصدر غرایبی که واقع شد جناب کونسل اول جنرال اندراوزی که از جنرالهای توپخانه بود
بسفارت دولت انگلیس فرستاد و جنرال مذبور در آنجا چند ماه توقف و معاودت کرد از اخبار که
نوشته ذکر باید از او ظاهر شد مورخ گوید چون ناپلیون در اول بامضا و رضای اهل مملکت
کونسل اول انام خود تا مدت ده سال برقرار نموده بود در این اوقات که نزدیک بود مدت مذبور
منقضی گردد توهم آنکه مبادا اهل مملکت بعد از انقضای مدت بر نصب دیگری متفق شوند
پیش از وقت باین خیال افتاد که تا ده سال دیگر نیز بامضای اهل مملکت کونسل اول باشد درین
باب چندین مجلس از امنای دولت جمهوریه و روسای مملکت منعقد گردید گفت و شنودها واقع

شد و گفت و شنود بسیار شد بعد از انعقاد مجلس چند نفر از اهل مجلس و دوره وارد شدند و رضا داشتند
پس از آنکه از این خیال آگاه شده باین صرافت افتاد که امضای مادام الحیات از آنها خواهد
در این باب مجالس بسیار منتظم و مجادلات لاتعد و لاتحصی بمیان آمد زبانی مستعد سخن در
مجمع اهل دیوانخانه در دریغ عاقبت جناب ناپلیون ابتدا امضای ... از مصدقین بمطلب خود جمعی کثیر
بدست آورد چنانچه قوانین مجالس شوری است که هر گاه مصدق بیش کارش بیش است لاجرم امنای
دولت جمهوریه از جانب مجموع اهل مملکت امضای دادند و او را مادام العمر کونسل اول فرانس
نمودند و احکام از دیوانخانه بیانات نوشته و در کتابچه ثبت شد و چند روز بعد احکام مذبور را
در فصل قوانین دولتی و مملکتی نمودند که دیگر تغییر و تبدیل در آن متصور نشود جناب کونسل اول اظهار نمود
خاطر کرده بود در آن وقت که جلوس بر سریر سلطنت نزدیک است مانع مفقود و مقتضی موجود است امنای
دولت جمهوریه بعد از آنکه ملاحظه نمودند که ریاست مادام العمر او بر دست آمد از راه تملق اظهار نمودند
که این مقام سلطنت است و تعیین ولیعهد از لوازم این مقام است و این مسئله را در دیوانخانه طرح کرده
بنای گفتگو نهادند که سزاوار ولیعهدی کیست از امرا و ارکان کدام یک شایسته این منصب جلیل اند
بعد از گفت و شنود بسیار تعیین آنرا برای رزین و اندیشه متین جناب ناپلیون موقوف
داشتند که هر کرا خود صلاح داند تعیین فرماید ناپلیون که در حقیقت خود بانی آن هنگامه بود آگاه
بود که از فرزند و برادران او کسی شایسته این کار نیست از این گذشته کارهای بزرگ در نظر
دارد و باید متوجه اوضاع سلطنت شود و پس از آنکه امر سلطنت تمکین گردید تعیین ولیعهد سایر لوازم پاد
شاهی پردازد تعیین آنرا موقوف بمقتضای وقت نمود و در جواب امنای دولت فرمود
که حال قرار اینگونه امور زود است و انشاء الله تعالی در مقام خود تعیین خواهد شد فصل نهم در وقوع

آشوب نمودن دزدی و رفع نمودن جنرال برندات و عدم انصاف ناپلیون درباره وی

مورخ گوید چون کلک خامه در کند روش وقایع سبکت عنان گردیده که بی سبب مقصد که اصول وقایع است
از دست نداده پاره‌ای از تفرعات اخبار را از میان انداخته است لاجرم اکنون که در تتمه ذات
لازم است که مجدداً عطف عنان کند و از نظر افتاده کان سخن را برشته تحریر کشد تا نخواهد
و ابصر تفاصیل شود بالجمله چون هنگامیکه ناپلیون مخرج است قواعد و رسوم ورکتاروا که پیشکاران
جمهوریه اند منسوخ نماید جنرال برندات در این باب بجانب او مخالفت نموده با فرقه مزبور
موافقت کرده بود بنابراین کونسل اول بر خود لازم کرد که جنرال مزبور را در طی خدمات مرجوعه
بهانه بدست آورده و امانت رسانند و در نظر داشت که او را بخدمتی معظم مامور و دستور العمل
مبهم دهد و بدین واسطه او را از پا در آورد لاجرم در شهر رندی که از بلاد مشهور فرانس است هنگامه
اتفاق افتاد و از آن واقعه ناپلیون را چنان اضطراب روی داد که وحشت لشکر کشی رود
رین ورود مزبور از خاطرش محو شد زیرا که در آن مقدمه در بحبوحه مملکت واقع شد و میدانست
که هرگاه آن فتنه امتداد یابد موجب جرأت اهالی مملکت خواهد گشت و عاقبت رو از لشکرکشی و خون
ریزی منجر خواهد گشت و از این گذشته دولت انگلیس که خصم خونخوار آشام و عدوی الد الخصام او است
همیشه آشوب در مملکت او ملاحظه کند در مخاصمه قوی دل گردد بنابراین جناب کونسل اول تمشیت
مهام آنجا را بعهده اهتمام جنرال مزبور محول فرمود و بخود گفت اگر از عهده این خدمت بر آمد فبها
والا تقصیری چند از مخبرین لشکرکشی و خسران آن او را مورد طعن و ضرب و در بسیار روس خیانت
او را متهم کنند بالجمله پس از آنکه انجام این مهم باو تفویض یافت از آنجا که در فنون سپاه کشی قادر بود
حسن تدبیر با مهر بعد و صولتی با رفت آمیخته داشت بمجرد ورود مهام آنجا بوضع انتظام داد و کاه کجت

وکاه علامت رشتن را مطیع قوانین جمهوریه فرانس کرد و چنان منتظم ساخت که جناب ناپلیون متوحش
ایرادی برا وارد آورد و چندی که از این مقدمه گذشت هنگامی که جنرال مزبور سپه سالار عساکر
غربی مملکت بود اهالی شهر تاور که یکی از بلاد فرانس است نیز آغاز طغیان نموده مفسده عظمی بپا جرأت
عساکر نظام که ابواب جمع جنرال مزبور و در آن شهر متوقف بود نه مطلقاً ای از جای خود حرکت
نمودند و تیپ‌ها و کم عساکر مزبور صراحتاً زبان بشکایت گشودند که مواجب از دیوان نرسیده
مادامیکه مواجب نرسد بهیچ صدمتی توجه نخواهیم نمود جنرال مزبور را در چنان موقعی از جرأت و جلادت
که داشت خدشه بخاطر نرسید افواج مزبور را حکم نمود که در میدان شهر صفوف نظام آراستند
و در آن احوال با صولت و هیبت تمام حکم نمود که جمیع سرکرده کانی که بانی آن حرکت بوده بگیرند
و محبوس نمایند و گرفتن آنها چنان سطوتی از جنرال مزبور مشاهده رفت که هم رعیت و هم سپاه حساب
کار خود را نمودند هم کشور امن شد و هم لشکر آسوده گشت گزنت وزیر جنگ در روزنامه
نامه بکونسل اول نوشت که چنین صدمتی از جنرال مزبور صادر شد کونسل اول از راه ایراد مزبور
که برندات موافق قانون مملکتی و سپاهی احتیاط نموده اگرچه بحسب الاتفاق منقضی الاتفاق بعقلا و محل
بود که در آن هنگامه سپاه تمکین او ننماید و از جانب سپاه رعیت جری شود و آشوب بزرگ گردد
در حاشیه روزنامه مزبور نوشت که برندات بر افواج ستم کرده زیرا که منظور از ایشان عدم اطاعت
نبود بلکه جمعیت شهر زیاده و دفع ایشان را افواج کفایت نمینمود اگرچه وزیر جنگ در روزنامه کونسل
اول چنان قلمی کرده بود که از حرکت برندات هنگامه عظمی بپا خواهد شد و لیکن چند روز بعد خبر رسید
که همان حرکت جنرال برندات موجب آسایش کشور و لشکر شد و ناپلیون لابد گشت و مراسله
التفات آمیزی به برندات نوشت و از آنجا که قلباً از او رنجش داشت نتایج خدمات او را بیچه

از سرنگاه متوقف شد مذکور نسبت داده نوشت که حکم ترتیب او همین روز با صاحب رو با او خواهد رسید مورخ
گوید هر چه بر مراتب جلالت کونسل اول می افزود عداوت او درباره مغضوبین و از نظر افتادگان
او زیاد می شد از جمله روزی درباره جنرال برنادت که متغیّر بود که بمن فرمود امروز مصمم شده ام
که در دیوانخانه برنادت را توقیف کنم و نیز بیادش برا ملازم چون مرا با او دوستی حاصل بود از آن
باید تغییر ناپلیون مضطرب شدم همینکه از خلوت برخواست که بدیوانخانه رود من سبقت کرده
خود را بخانه رسانیدم از اتفاق برنادت در دیوانخانه حضور یافته بود خود را با او رسانده گفتم الحذر
درگذر از مغضوبی که بالیست و تا با دری بگریز برنادت دانست که مقام ایستادن نیست فوراً
از آنجا درگذشت و در ساعت کونسل اول وارد شد و او را در آن مجمع ندید بعد از انقضای مجلس فرمود
فرمودی بود این امر در برنادت در اینجا حضور نداشت عرض کردم معلوم است که اطلاع او سبب عدم
گردد مقام تعجب است که هر چه قهر و خشم ناپلیون نسبت به برنادت می افزود میل و وداد من درباره
او زیاد می شد و اکثر حرکات او را تمکین میکردم وزیر مذکور اموال او را واقف میکردانیدم در بهار
سال ۱۸۰۱ عیسوی مطابق سال ۱۲۱[illegible] هجری در عمارت سنت کلو کونسل اول منزل نمود و در
آنجا اغلب مهام مملکت را انتظام داده طرح بنیان سلطنت افکند و مقدمات پادشاهی
خویش را در دیوان اندک اندک ظاهر ساخت و مردم را با آداب مانوس و رفع وحشت کرده
از تغییر اوضاع خود از مدرسین خسروانه و گوله شاطران و سرداران مملکت خلاع نمایان و شمشیرها و نشان
عنایت فرمود و قرار سلام و ایستادن هر یک در مقام خود نهاد مورخ گوید در آن اوقات
روزی بمن فرمود که بنی نوع انسان ضعیف النفس و بکم رتبه پایه و مایه بنداری بحز نه عطای ملوک
دور خورده شوند چنانچه من در اوقات زنجیره زری بر لباس اعضای دولت جمهوری انداختم هر نوع تکلیف

بدان

ایشان تمام متحمل می شوند من عرض نمودم که این حکم کمال نسبت چه بسیار از افراد و زنان عقد ثبت و جعل
فطرت شد که بسیم و زر دعوت نمودند از جمله مستر فاکس وزیر دولت انگلیس که بعد از صلح به فرانس آمده بود
او را از دور دیده ام و فرمود درباره او و مستر کوکی معتقدم مستر فاکس الحق مرد بزرگوار است و دعوای تمام
تحقیقات او دارم و در این عهد برآنم که هر امری از امورات دولتیه که مابین انگلیس و فرانس روی می
دهد با او قطع و فصل کنم کاش او خود خاصه دخیل امورات دولتیه شود و پس از آن یکنوع الفتی خاص
میان آنها حاصل آمده و مکرر در اوقات صحبت چه در ایام کونسلی و چه ایام امپراطوری در خفیه
قصد جان ناپلیون نموده و وزیر مذکور در خفیه کسی نزد او فرستاده او را آگاه کرده و هر اوقات معاندین
ناپلیون در قتل او با دولت انگلیس مشورت نمودند وزرای آن اجازت میخواستند قبول نمی افتاد اگرچه معاندان
ناپلیون این بود که هر اوقات معاندین قصد او مینمودند با دولت انگلیس معاهد بودند چنانچه روزی در
اثنای صحبت مستر فاکس گفت وزرای دولت انگلیس از کیفیت حمره باروتی که معاندین بجهت قتل من در
سر راه من آتش زدند خبردار شده وزیر مذکور بمجرد استماع این سخن برآشفت و گفت هرگز از اینگونه کسان
بوزرای انگلیس نمی رسد که هر اوقات از اراده اینگونه رفتار آگاه شدند تغیر نموده ممانعت کرده اند
و بیشتر سبب دوستی کونسل اول و مستر فاکس این بود که در آن اوقات که وزیر مذکور در شهر پاریس بود
ناپلیون قدغن کرده بود که هر جا خواهد رود و کسی مانع نشود حتی اگر بخواهد خانه او را اراده کند ممانعت ننمایند
روزی وزیر مذکور باذن خود تماشاخانه و تماشای عمارت شاهی رفته بود و ناپلیون را خلوت مخصوصی بود
که اهدای در آن بجز نه دنبرت وزیر مذکور باذن خود از اتفاق به خلوت مذکور رسید و بدون ممانعت
وارد شد چون در خلوت مذکور تصاویر و تماثیل نامداران متقدمین و معاصرین از سلاطین و وزرا
و امرا و ارباب هنر از سنگ تراشیده در اطراف عمارت برقرار کرده بودند از جمله تصویر مستر فاکس

برگشت مرمری حکت نموده با تصاویر بزرگان معهود در یکمقام مربع دراشته بودند از اتفاق در اول وهله
چشم زن مستر فاقس با آن تصویر افتاد از روی شگفتی و شگفتگی بشوهر خود گفت این تصویر شما راست چون
وزیر مذبور دید که ناپلیون نظر بمرتبه هنر تصویر او بخوش دل گشته و در سلک بزرگان در خلوت خاص معین
خود نموده است بجهت آن دو خیال از قلبش بیرون شد که در دوام الحیات محو گشت و ناپلیون در جزیره سنت هلینه
بمردم میگفت که اگر مستر فاقس تا حال زنده بودی یقین میداشتم که مصالحه ابدی با دولت انگلیس بوقوع
می افتاد مورخ گوید کونسل اول تماشاخانه فیمابین بجهت خود در عمارات شاهی بنا نموده بود که بازیگران و
رامشگران و سایر عمله جات آن کلا از محرمان و متعلقان او بودند و من نیز یکی از جمله جات تماشاخانه
مذبور بودم دختر و زنان فرزندان او و من هریک شغل مخصوص بعهده بیم و هر نوع بازی که دلخواه او بود
پیش از وقت اعمال آن را نوشت و می آموخت و در وقت بازی هریک ملبس بلباس مخصوص شده
باعمال تماشاخانه مشغول گشتیم و العرض حسن و سرور را بیشتر از آنچه حاصل بود و گاهی کونسل اول خود نیز یکی
از اجرای تماشاخانه می شد و چون من کار دیوانی در دست داشتم گاهی میخواستم طفره زنم که کار
دیوان مجبوری تعیید قبول نمیشد با صرار بلکه بالحاح مرا میبرد و میفرمود که هیچ زود بر نخیز و کار داب
گذشته بیوارنیم مرده با این همه مشاغل که در دست تو خود یاد از نشاط و نشاط من تجربه بهی فاصله
حرکات نما که زیاده مرا بنشاط خاطر کند مجملاً از صفات دو صفت ناپلیون را از مردم استیلا داشت یکی مهربانی
و دیگر ناصبوری مهربانی او بجدی بود که هر کرا دوست داشتی تا دوام الحیات تغییر نمیپذیرفتی و بمعد آنچه
قبیل از مردم تغییر کردنی و ناصبوری آن بدان پایه بود که هیچ نقاش تصویر او را کماهو حقه نتوانست
نقش بست و در هنگام خیال مجال نمیداد که استادان ماهر توانند در چهره و سیمای او تأمل
نماید و در روی قاعده حضاری او را تنقش نقش میبند **فصل دهم در تغییر و تبدیل دادن ناپلیون ارباب**

مناصب

مناصب را و بدیگری دادن مورخ گوید چون سلاطین و حکمرانان خود بمیل خاطر خود در عزل و نصب ارباب
مناصب مستقل و مختار نیستند و موقوف بمخالفت از قوانین دولتیه و اتفاق رضای دولت و مملکت
است بخلاف سلاطین سایر ممالک که خود سرکار خود هستند عزل و نصب نمایند ناپلیون که کونسل اول بود
بدست آورد از آنکه جمهور اهل مملکت او را کونسل مدام الحیات کرده اند در عزل و نصب هر چه کنند صلاح اهل
مملکت است سرکار خود مختار است عزل و نصب مینمود و چند آن روی قاعده عزل و نصب مینمود از جمله
مستر فادین که مدتی از وزرا بود و بنابر قانون مملکتی بایستی عزل شود او را معزول نمود و التفات زیاد بجهت
نتیجه استعداد و خود نسبت باو مبذول میفرمود و وزیر مذبور در ادای آن التفات در معاملات و حواله
جات و جمع و خرج دیوانی قانون جدیدی قرار داد و حسن عملش معمول داشت که مبالغی خطیر نفع دولت
او شد و مستر و کرسی بود که وزیر امورات بحریه بود و بایست معزول شود بجهت معظورات خود با وجود آنکه در دیگر
نصب او زیاده محتمل گشت مدتهای مدید عزل نمود و لیکن بظاهر بدون اقامه دلیل در باب عزل
و نصب مینمود و ناپلیون را اضلال کنند که ان کار خود و صفت استمزاج و استنباط نمود یک حمایت دیگری
ممانعت چنانچه اگر وقتی از اوقات خواهد قانونی از قوانین قدیم منسوخ کند و مبادرت قانون
مذبور را معمول نماید اخلال کنند که ان بجماعت رو اقدام نمی کنند و اگر خواهد قواعد جدیدی اختراع
کند ممانعت نمایند مستر فوش وزیر اداره اس شهر و قصبه ناپلیون منحرف است در کتابهای جمهوری و از میان
برداری وزیر مذبور حمایت آنها مینمود و در این اوقات که ناپلیون تغیرات کلی در نظر داشت
از اندیشه که مبادا وزیر مذبور چنانچه در پیش مقام حمایت نمود در این هنگام ممانعت کند با خود قرار
داد که او را از منصب دیگری بدهد با کارگذاران و پیشکاران اغلب اوقات در عزل
او گفت و شنود مینمود نظر بمصلحت و اقتدار وزیر مذبور مفید تضعیف و لیکن هنگامی که در دفتر و دیوان

وسیلهٔ قربت او بنا نهاد که دشمنان دولت و انتشاری در ادارهٔ خود کنند و حل و عقد امورات دولتیه او در تصرف اختصاصی
یافت و دیده است که مستر فوش معین جمهوریه خواهد شد و تحمل کینهٔ نوع سلطنت نمی‌شود لاجرم عزل او را مصمم
گشت و چون ضرورت به کینه و او را از وجهی اندازد تدبیرات نمود چنانچه اولاً بنا نهاد که منصب
وزارت پلیس کلاً موقوف باشد و گوید این منصب حالا فایده نیست روزی مستر فوش فرمود
انکه من در موقوف داشتن وزارت پلیس اظهار میکنم اگرچه در این اوقات موقوف نخواهم
داشت و منظور این است که قدرت و حسابه دولت به خلق آشکار کنم و بعد از نزدیک شدن فتح لازم
که در دولت چنین امنی حاصل شده که دیگر به وجه تشویش نمانده است که لازم حفظ و حمایت شهر و مملکت
وجود خود ان باشد وقت لازم باشد مجملاً چنان دلایل و اقامه براین داشت که بر اصل این منصب در حضور دیوان
و دفتر خط بطلان کشید و مستر فوش نیز بر آن رضا شد و لاعرض نمود حال که چنین است دولت دیگر چه
فرماید تا وزارت پلیس به مهر نشد از آن پس به هر چه رای شما تعلق گیرد معمول دارید ناپلیون در جواب
لا نعم نگفت تا آنکه نیمی در خارج شهر جای رفته حکم بطلان منصب مذبور نوشته مهر نمود و سینکه
مراجعت شهر کرد مستر فوش بطرز تو به سابق خدمت او رفته و به هیچ سخنی از عزل او میان نیاورد و بعد از
جواب و سوال در امورات متعلقه به فرمود بعد از آنکه وزیر مذبور به مکان خود رفت بعد از روزی او را
فرستاده خبر عزل او را داد و تسلی داده که از این مقدمه گذشت ضرورت مستر فوش زیاده از این از انواع
افسرده خاطر گشته حکم اصحاب خاص در نهج او داد و حکم مذبور را به خط خود بدین مضمون نوشت که مستر
فوش که وزیر پلیس مشهور بود در ایام صعب مجلس تدبیر و اراده قطعی که به دولت جمهوریه داشت
لوازم خدمت مذبوره را از روی صداقت از عهده برآمد و موانع را بالمره مرتفع ساخت لهذا دولت
در ادای خدمت او در انجمن علیه خاص خود جای داده و او را از اصحاب خاص خود نمود و گاه

ازان

از این بعد چنان اتفاق افتاد که احتیاج به وزیر پلیس نیفتاد و خود از دین منصب مخصوص کرد و بعد از آن زمان
وزارت پلیس جزو وزارت عدالت شده یکی نموده مستر رینیه واگذارد و چون وزیر عدالت خانه شهر
به امور محافظت بلده و رستاق و محلات او نیز ضمیمه شغل او کرد و بدین تدبیر مقصود خود حاصل نمود و مورخ
گوید قبل از این مذکور شد که زن و دختر زن ناپلیون به او معروض داده و سخنان اراجیف نامناسبه
درباره ناپلیون و مادر زن شهر در شت و چنان میگفتند که او را با دختر سرو کاری است تا آنکه دختر او
در خانه شوهر خود آثار حمل آشکار شد و بنا بر آن به ناپلیون نسبت دادند و بعضی گویند از آنکه که من محرم خاص آن
خاندان و از احوال ناپلیون در هر حال واقف بودم در یقین خود قاطع و جازمم که این اسناد نسبت
او محض افترای و افترای محض است و حرم ناپلیون از این نسبت افترا و شهرت نامناسب اگرچه وزارتی
مجال دختر خود نمی‌نمود و ناپلیون بجهت دلنوازی او روزی با او فرمود شما از این سخنان بیهوده مردم
خاطر رنجیده مدارید چون مردم بسیار مایل و طالبند که مرا اولادی باشد که از این بعد وارث من شود
و می‌پندارند این فقره نوبت بعد التقدیم است با این خود رضی و درستی که اولادی به من نسبت دهند
اگرچه از صلب دیگری باشد آنچه زولادی ناپلیون حرم او را بیشتر متخیل و محزون کرد و دانست که ناپلیون
طالب اولادی است و چون او را اولاد نشود باید عاقبت او را طلاق گوید تا تواند زن دیگر گیرد که
از او اولاد شود و از این رهگذر زیاده مشوش بود و من هر وقت متخیر نیستم او را دگرگون حرم پادشاه است یا امپراطور
که حرم امپراطور است خطاب کنم عجز و الحاح میکرد که مرا بدین القاب مخوان که هرگز این تصور است
به خاطر من خطور نمیکند و ضرورت من از خداوند این است که ناپلیون مدام کونسل اول باشد و من زن
کونسل اول باشم و مرا نصیحت میکرد که سعی کن و نگذار او خود را پادشاه کند و بگفت حال که کونسل اول
است چه تفاوت به پادشاهی دارد در ترسم که تفاوت ندارد ... کو ... وزنی مرا ... نمود

دیدم در اوطاق خود نشسته چشمش گریه آلوده است سبب پرسیدم فرمود می‌خواستم با بخت کرم روم برادر
ناپلیون آنقدر که تلخ و بد ادب است که من گویم ناپلیون البته طالب اولاد است حال که از تو او
لا دامنی شود سعی کن که از دیگری بهم رساند مورخ گوید روزی با ناپلیون در اوطاق خلوت بود محرم
او خفته وارد شد و با حرکات خوش نزد ناپلیون رفته بر زانوی او نشست و دست خود بر گردن او
انداخته با نهایت میل ما و گفت بنا بر این شما را بخدا التماس می‌کنم امید مرید و سلطنت قبول نفرمایید این
گونه نسبته شما را بهتر از سلطنت است زیرا که حال از همه سلاطین فرنگ پایه افزون و پایه برتر دیده و اولاد
شاهنشاهی خواهید فرمود سخن برادران خود را مشنوید ایشان بجهة صلاح کار خود شما را بکارهای پرخطر اغماض
می‌کنند ناپلیون تبسم فرموده گفت چون تو این عمر دیده شدی العزیز من این اخبار را بیهوده زنان
گوید هست چرا پیش شما آورده اند بس است مرا از کار خود باز مدار ناچار آنگونه گفت و شنود در خاندان کونسل
اول بود و او شب و روز در انجام امورات دولتی بود و برواج علوم و صنایع مملکت می‌کوشید و در آن اوقات
شهر پاریس از صنایع مختلفه و بدایع غریبه محل ازدحام و مرجع خاص و عام گردیده و در اوایل فوریز سال ۱۸۰۱
عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۵ هجری در شهر لوور مکانی ساختند که از اقسام و انواع صنایع و بدایع و نفایس و ظرایف
بلدیهای بزرگ که هم مردم تماشا کنند و هم خرید و فروخت نمایند که آوازه باطراف ممالک افتد که فرانسه
یوم فیوم برونق می‌افزاید و خود نیز بتماشای آنجا رفت و زیاده از حد خرسند شد که در عهد
او علوم و صنایع باین پایه سر حد کمال رسید و در این معنی مشعوف بود که عموم اهالی فرنگستان
که بعد از مصالحه بفرانسه آمده اند در آن تماشاخانه را خبر بر بدایع و صنایع اهل فرانسه تحسین کنند و فی الحقیقه
در آن اوقات پاریس برونق و شکوه تازه یافته بود و جمیع ولایات ایمن و آسوده کار رعیت و سپاه و دور
و نظم بجا منتظم بود و پایه بزرگ از آن زمان که ناپلیون مراوده خود او را صدر نشین مجلس دیده دولت لقب.

نهادند

نهادند و اغلب از قرالهای معتبر فرنگ در مقام اطاعت او بوده و عموم ملوک با او مصالحه حاصل
و همه متفق بودند که کونسل اول بایدان مقامی که خود همیشه آرزو داشت برسانند زیرا که در آن اوقات
بر همه واضح شد که ناپلیون بدون شک و شبهه طالب سلطنت بالاستقلال است و بدین سبب بعضی
که ضمانت و کفالت مهام و امور مخصوص خود می‌نمود هر گاه در نظر داشت که سلطنت از نو بنا گذارد و دولت
جمهوریه را بر قرار کند مناسبت در اول حال کفالت امورات را بعهده اولیای دولت جمهوریه
واگذارد و خود نیز یکی از آنان شمار رود نه اینکه بار دیگر امور را اسباب پیشرفت مقصود خود کند و ایشان
را معدوم حکم خود سازد با آنکه در آن اوقات ظن غالب بود که هنگامه ناپلیون بنای سلطنت گذارد اهل
مملکت آن را روا نمی‌دانند و از سعی بوربن‌ها بیزار و اکراه دارند و گویند اکنون که قرار سلطنت است سلطان
قدیم خود بوربن‌ها که تعظیم اندرین گذشته احتمال می‌رفت که قرالهای فرنگستان با مخالفت او
اقدام کنند و جود آن مرتبت ناپلیون کسی بود که قبل از وقت از همه دقایق آگاه و خطر
مقام خود را یافته بود و میدانست موانع و چگونه باید مرتفع ساخت لاجرم باقتضای وقت
گاه در طی مراحل امور عنان کشیده میرفت و گاه در نهایت تهور نه تنها سلطنت بالاستقلال
در مملکت موروثی برقرار کند بلکه سلطنت سپاهیه اختراع میکرد چنانچه اغلب از سرداران و
صاحب منصبان سپاهیه نیز نزد ملوک بسفارت میفرستاد و منظور است که ملاقات ایلچیان
بارگاه نظام سلاطین را رعب بر قلوب افکنند و چنان دانند که خواهان تخت اند که ناپلیون
تخت سلطنت را شایان خود بجهت سپاهیه متصرف شود اغلب از صاحب منصبان نظام را داخل در
امورات دولتیه میکرد و بجهة ایشان شغل برقرار می‌نمود مورخ گوید در آن اوقات یکنوع کدورت
مابین کونسل اول و سن اتفاق افتاد که مورخین بانواع مختلف بیان کرده اند حال لازم است

که حقیقت بود برهجه و صحیح بیان نمایم چون مدت زیاده بود که من بجناب کونس اول عرض کرده بودم
که این تحریرات و مشغله که بمن محوّل است قوای مرا ضعیف و مزاج مرا علیل گردانیده است هرگاه زیاده بر این
مداومت کنم مرا بهلاکت رساند چندی مرا آسایش لازم است که مرا رخصت بازگشت دهد تا اعتدال آید و کونس
اول راضی نمی شد و حکیم باشی دولت بمن گفته بود که این کار تو را زود ز پا خواهد در انداخت
هرچه در استعفای کار خود مبالغه کردم مفید نیفتاد تا آنکه اتفاق در روز ۲۷ ماه فبروری سنه ۱۸۰۱ عیسوی
مطابق اواخر زمستان سنه ۱۲.. هجری شب در باب امری معظم فرمایش بمن کرد که بوزیر دول خارجه
نوشتم و در تحت کاغذ گذشت و فرمود این رقعه را زود بفرست باو رسانند و در آن نوشته اعلام شده
بود که وزیر مذبور صبح زود بعمارت آید و او را ملاقات کند و من در ساعت نوشته را بفراش
خلوت دادم که بوزیر مذبور برساند و روز هنگام ظهر بنزد کونس اول آمد و از او تحقیق که چرا از آن
تاخیر نمودی عرض کرد رقعه را صبح بمن رسانند ناپلیون تعجب کرده در نهایت غضب رنگ اوطاق
را بجهت احضار زده فراش خلوت را خواسته و مرا احضار کرد و از شدت غیظ در هنگام رنگ
زدن دست او به بخاری خورده که خون از آن جاری گشت و من در آن احوال داخل اوطاق
شدم فرمود چرا دیشب رقعه را بوزیر دول خارجه نرسانیدی عرض کردم در ساعت رقعه را بفراش
خلوت دادم برا و لازم بود که زود برساند فرمود سبب تاخیر را معلوم کن من رفتم و حقیقت
را جویا شدم و مراجعت کرده عرض کردم که هیچکس را تقصیری نیست وزیر دول خارجه دیشب در منزل
خود نبوده و هرجا که گمان میرفته فراش رفته و او را نیافته است چون نتوانست هیچکس را در معرض
سخط در آورد و چنان متغیر بود که فوق آن متصور نمی شد از جای خود برخواست و از اوطاق در آمده
فراش را طلب و خود تحقیق کرد فراش نیز از سطوت او نتوانست جواب بگوید و این نیز موجب ازدیاد

غیظ او

غیظ آمد و با آن تغیر رو با وطاق نهاد و هنوز خون از دست او جاری بود و من از قفای او
میرفتم چون داخل اوطاق شد چنان در غضب و خشم بود که اگر قدمی بیشتر بودم سر بر صدمه
میرسید پس زد در رو دمن با اوطاق با شخون درشت گفت ای ابله احمق مرا تنها بگذار نشنیدم
چون باین بیان حکم بخروج من از اوطاق نمود بحالت انحلال طبیعی بیرون رفتم و پس از اوطاق
بیرون آمد همان سخنی بود که بمن گفته بود من نیز تکرار کردم و در را بر هم زده با وطاق خود رفتم و در همان
حالت تغیر استعفا نامه بمضمون نوشت که جنرال مزاج من علیل و قوای من از شدت تحریر
در معرض تحلیل است زیاده از این انجام خدمت شما از قوه من بیرون است استدعا کنم که از این خدمت مرا
معاف دارید پس از اتمام رقعه از اوطاق خود نگاه کرده دیدم اسب آورده اند و ناپلیون میخواهد
سوار شود و در آن نیز متحیر است با وجود سوار شد بعد از آنکه سوار شد و رفت من خود سر رقعه را مهر کرده
بردم در خلوت و بالای تخت تحریر او گذاشتم چهار ساعت بعد ناپلیون مراجعت کرده باتفاق دوراق
با وطاق رفت و رقعه را برداشت و فرمود این قصه بورین است مهر از سر آن برگرفت
و خواند و گفت بورین از من رنجیده است باید استدعای او را قبول کنم در ساعت بدوراق
فرمود که جواب رقعه را از جانب خود و حکم من بنویس و او نوشت که دوست عزیز من بورین
جناب کونس اول استدعای شما را قبول و بمن امر کرد بشما بنویسم که از قانون مراسله جائیکه
بشما محول بود دستور العمل او را بوی شرح دهید و القاب هر یک از اهل مملکت را عوض کنید
که هنگام تحریر سقط و اصل نشود و من خود شما را ملاقات میکنم دو ساعت به نیمه شب مانده دوراق آمد
و باتفاق با وطاق کونس اول رفتیم چون داخل اوطاق شدیم شروع نمودن محل نوشتجات
نموده سررشته تحریرات را با و القا کردم ناپلیون فرمود باد خوب من خود همه را میدانم

مرخصی بود و روز دیگر در آن عمارت توقف نموده که ممکن شاید بدست آورم و روز دیگر بروم بعد از آنکه
تهیه خود دیدم با وطاق صورت کونسل اول رفته که مرخص شوم قریب ساعت با نهایت مرافقت با من
صحبت داشت هر وقت خواستم مرخص شوم از نو سخنی طرح نمود و گفت از رفتن شما غمگین و افسرده ام مجملاً
وعده نهاری از من خواست روز دیگر پس از صرف نهار با تعویب آفتاب مرا بکرم التفات
داشت آنوقت با وطاق خود رفته هنگام غروب چون در منزل جدید موعود بودم خواستم
عزیمت کنم باز هم استحضار نمود و چون وارد او طاق شدم خنده کنان از جای خود برخاست
نزد من آمد و گوش مرا گرفت و فرمود بوبین باز در سر خشمی بما نظر مرا در جای خود نشاند و فرمود
بس است مشغول کار خود باش لاجرم مرا قدرت تکلم نماند و رخصت سابق گرفته آمدم بعد از چند دقیقه
اعلام کردند که شام حاضر است بخورد است که پس از شام رفت و عرض کردم من دیشب موعودم و مرا موعود
مرخصی اما شرط کن که در ساعت هشت نزد من حاضر باشی دانستم که مطلقا کدورت دیگر از من
ندارد مجملاً چون ناپلیون بوصول مدارج سلطنت تعجیل داشت و منحوت با بعضی اهل مملکت ترتیب تازه
حاصل نمایند اشاره کرد که در مجلس کونسلان خاص دولت مسئله آن باب طرح کنند و چون جمیع
مسائل دولتی در مجلس کونسلان خاص دولت طرح می شد و هر مسئله که بعد از مباحثه و تحقیقات
اکثر همه رایها بر این متفق بود که در سایر دیوانخانها گفتگو شود پس از اجازت مجلسه وکلای رعیت
در دار القضات که مجمع اهل شریعت و مصدق التحقیق است رجوع می نمودند و وکلای رعیت نیز با عضای قضات
مسئله را طرح گفت و شنود کرده و مجلس وکلای رعیت را تریبون می گفتند و همیشه ناپلیون از اهل
این مجلس بد داشت زیراکه خواهش او را اغلب اوقات رضا نمیدادند و مزاج ناپلیون متفق
از دست مجلسه تریبون است و آمده ام برانم که بکذشت سرورشوم و شمشیر کرفتم و تا تو دانم زلافشان

بکم

بکمک من عرض کردم مبادرت باین کار محتمل الوجهین است مقصود آیا حاصل شود یا نمی شود اگرچه فقره اینکه حال
درج مسوده سابق تفصیل یافته و بسبب اعاده پاره از آن فقرات در ضمن مطلب مجدد لازم است مجملاً در دیوان
کونسلان دولت و سایر دیوانخانها گفتگو شود و این مسئله را طرح کردند که آیا اهل مملکت را لازم است
در ازای زحمات جناب کونسل اول مهر و رسم سپاس گذاری اقدام کنند و اورا در فعلا این شکر
پایه دو مرتبه تازه دهند پس از آنکه این مسئله را طرح نمودند و قبول افتاد مسئله دیگر میان آوردند
که آیا آن علامت چه باید بود از گفت و شنود بسیار چنانچه ذکر شد قرار دادند که تا ده سال دیگر کونسل اول
باشد پس از آن کونسلان دولت مرتب عرض و ناپلیون از قبول مستعفی ورزیده اغماض نمود لاجرم
مجالس و مسئله چند طرح و منعقد شد و بالاخره آن بود کونسل اول مادام الحیات نمودند از امضای فقره
آخر او را اطمینان خاطر حاصل و بعد از آن در مقام آن برآمد که از خارج و داخل کسی امضا ناکرده
نماند بالجمله بعمارت سن کلو رفت که چندی در آنجا تعیش نماید بعد از دو روز مرا بیخ و پس از صرف غذا
فرمود بوبین بیا لحظه در باغ گردش کنیم در آغاز گردش با ناپلیون ملاحظه کردم دیدم چنان
در دریای خوطه ور شده که هیچ چه از من خبر نداشت گویا التفات باین عالم نداشت نخواستم او را
از آن احوال منصرف کنم عرض کردم که در این مجلس آخر کونسلان دولت خوب مغلوب
فرمودید و بمقصود خود حاصل کردید باز اصلا شعور نداشته بالاخره رو بمن کرده و فرمود هرگاه
من پادشاه با تو فرنس که مدعی سلطنت است ولایت کثیرالمنفقی دهم و در اختیار آن ابد الآباد
باو و پس از او باولاد او نسلاً بعد نسل واگذارم آیا ترک ادعای سلطنت کند یا نه چون هرگز
گمان نداشتم که خیال او بر این مقام گذر کند عرض نمودم که مرا اعتقاد آن است که ابد الدهر دست
از این ادعا باز ندارد و لهی بفضل الله مادام که عنان اختیار دولت فرنس در کف کفایت شماست

از سلسلهٔ بوربان کسی نتواند بفرانس آید اگر چه ایشان را خیال آن است که توانند آمد و سلطنت توانند نمود
فرمود چگونه تصور این خیال را توانند نمود که با وجود چون من کسی توانند قدم بدین خاک گذارد عرض
کردم چنین است و اما شرین امری است مخفی میدانستند خیرخواهان پادشاه سابق او را شیوه خوش
آمد با چنان وانمود کرده اند که او تواند بفرانس آید و سلطنت کند عرض مرا قبول کرد و در آن چند روز
که در باغ توقف داشت مباشرین دیوان در هر محل و هر مکان از فضلا و اهالی استمزاج خاص منمودند
که آیا راضی هستند ناپلیون مادام الحیات کونسل اول شود یا نه در همان روز نتایج کردند و وزرا اهل
مملکت بر رضامندی آن گردیدند و بدیوانخانه معلوم نمودند بعد از آنکه تعداد اقرار کنندگان
بر اصحاب دیوان معلوم گردید اصحاب جلیل مشورتخانه که بر حکمی از دیوان خاص صادر کردند
اول آنکه عموم اهل فرانس بجهت صلاح مملکت خود ناپلیون را از جمیع متکاران دولت جمهوریه انتخاب
کرده که کونسل اول مادام الحیات دولت فرانس باشد دویم آنکه اهل مملکت در دیوان مشورت اجازت
اجازت داده اند که صورت او نقشی از سنگ مرمر بجهت علامت آسایش و امنیت عهد او برپا سازند که صورت
بالای آن نشان فتح و ظفر و در دست ... حکم عدالتخانه باشد و در بعضی جای خانه فرانس نصب نمایند
و مخارج آن از وجه دولت جمهوریه داده شود سیم آنکه باید اصحاب مشورتخانه طغرای حکم مذکور را
که بمحض اعتبار عموم اهل مملکت است با شکوه تمام هنگام اجتماع خاص و عام بجانب کونسل
اول بسپارند مورخ گوید قبل از آنکه حکم مذکور را برسانند عموم اعاظم و اعیان مملکت
و جمیع سفرای دول خارجه را احضار و ایشان از قرار دستور العمل ملبوس فاخره که مخصوص هنگام
سلام سلاطین است پوشیده و در ایوان دیوان جناب کونسل اول جمع آمدند و وکلای مشورتخانه
حکم مذکور را بوضعی خاص بحضور کونسل اول آوردند و در آن مجمع با آواز بلند خواندند و تسلیم او کردند

و از آن

پس از آن جناب کونسل اول در حضور ایشان بفصاحتی تمام بیان فرمودند که چون عموم اعاظم مملکت
در راه دولت جمهوریه قدرت منحصر بمن است اکنون که عموم اهل مملکت تمنا کرده اند که تنها جان
من مادام العمر در راه خدمت ایشان مصروف آید من نیز برضا و رغبت خود خواهش ایشان را قبول
کردم و مادام العمر در راه خیرخواهی و ترقی مدارج مملکت ایشان خواهم کوشید مورخ گوید از وقوع
این کار قدرت هر قدر ناپلیون خوشنود میشد چون شوقش زیاده تمکین میشد و میگفت هر چه ناپلیون
بتخت سلطنت نزدیکتر شود از من بلند قدر دور رود مجملا چند روز که از انعقاد مجمع گذشت کونسل
اول نخواست از شکوه سلطنت نمونه ظاهر کند روزی بوضعی گروه که بملاحظه اوضاع دیوان
مشورتخانه دولت رود حکم نمود که آن روز افواج خاصه از عمارت الادیوان مذبور در کوچه های
معبر او در دو سمت صفوف آراستند و در عمارت قراولان خاصه کونسلیه بوضع سلام ایستاده
عموم اعاظم و سردار و اعیان در رکاب او بدیوان دعا خوانند چون بدیوانخانه رسیده ده نفر
از اعاظم اصحاب از پله های ایوان بزیر آمدند و جناب کونسل اول را استقبال نمودند و داخل دیوانخانه
اعلام کردند هر گاه این گونه احترام غیر از سلاطین بدیگری اتفاق نیفتاده بود و آن روز اول بود
که کونسل اول هشت راس اسب بکالسکه خود بست بعد از آنکه ساعتی در آنجا اقامت نمود و قرار
امور را که در نظر داشت داد بهمان شکوه و کوکبه معاودت نمود و از آن روز اهل مملکت گردن
برقبه اطاعت او نهاده هر چه تمنای او بود بعمل می آوردند **فصل یازدهم در ذکر دوباره بجنگ شدن
میان دولتین و دیگر گذارشات** مورخ گوید روزیکه من بحکم ناپلیون مجددا در سر خدمت پرزحمت خود قرار
گرفتم روز دیگر طلوع صبح بعادت معهود در وثاق خلوت او در رفته و ورود خود را عرض نمودم هنگام رخت
پوشیدن بعادت سابق از روی اعتماد با من قرار و مدار امورات را داد و در آن اوقات او از خبر

زمستان بود هنوز گوشه نشین دائم العمر قطع و فصل شده و از خواب ستان بال آینده قرار یافت بالجمله روزی
که مجدداً بکار سابق خود اقدام میکردم میدانستم که نایبان کسی بود که تواند از عهده خدمات محوله من
برآید در دست نداشته شهد اصرار من در استعفای خدمت مفید نخواهد افتاد و میدانستم که از این پس
با من صرفت خواهد افتاد اگر کسی بود که شایسته این کار باشد بدست آورد چندی از این مقدمه
نگذشت روزی در خلوت بمن فرمود عزیز من شما اشتغال زیاده از حد داشت دیوانخانه نیز خواهد
افزود و شما بالفراده از عهده نمی توانید برآمد میترسم عاقبت وجود شما از پا در رسد برادر من یکی
بجهة انجام پاره از این خدمات بدست آورده ام اگر قبول کنید او را بیاورم که محرر و در حکم شما باشد
و دانستم منظور او چیست عرض کردم که از آن مرحمت مرا قرین امتنان داشته اید مقرر فرمایید او را
بحضور آورند در ساعت متوسل بآن که شایسته این خدمت بود حاضر نموده او را نایب خود و محرر محرم خلوت
کردم و در تعلیم او کوشیدم و فهمیدم که نایبان اتفاقاً بر اقتدار او خواهد افزود و چون نایبان همیشه
متکفل هر کاری که در سلوه من بخدمت قدمی نهد در ازای خدمت نعمت تلافی از من که از باب

کنم

صبحی محبت او و اشتغال داشتم توقع استعفا در چنان هنگام نداشت چرا که کثرت زحمتم بود
بوفور نعمت تلافی و شوق بر زحمتم سو از شرب دینار بعلاج منمود استعفای من از خدمت و ابرام در
ضمن تحریر و پیغام موجب تنفر طبع غیور او شده کینه در دل گرفت تا آنکه عاقبت او را به نزول سبب
آمد و موجب تفرقه مابین ما به فت بعد المشرقین شد و مورخین بسبب عزل مرا چنین نوشته اند که مستر
بوربین وجوه گزاف از اهل دیوان تفریط نموده معزول شد و حال آنکه شغل من مدخلیتی بعمل دیوان
نداشت و در این خصوص لازم است که سبب خود عرض کنم اولا باید دانست که مرا دشمن بی نیاز
از آنکه سفر اشخص او صاحب منصبی عزم حضور بودم و در خلوت خاص او باید داشتم همگنان از روی حسد

خصوصیت من گرفته هر چه نایبان التفات درباره من مبذول میداشت بر عناد و معاندین می افزود
چنانچه روزی با وزرای دولت در مجلس دیوان تعرض میکرد و فرمود که هر گاه یکی دیگر مانند بوربین بهم
من رسانید از ما مستغنی شوم از اظهار این نوع التفات بر حسد و عناد زیاد شد و مصمم افترا و اثبات خیانت
من گردیدند مجملاً در آن اوقات تاجر عظیم الشان معتبری از تجار مملکت فرانس غصه سرمایه تجارت
از دست داده به افلاس شهرت یافته و تاجر مذکور علاوه بر معاملات ولایتی انجام تدارک نظام و قورخانه
و توپخانه فرانس را بعهده خود گرفته بود و تنخواه کل نیز در دیوان بجهة مخارج مذبور تحویل او نموده بودند
من نیز بسبب شغل اعتدال بر سیر که مباشر آنکه معاملات بود وجه نقدی به تاجر مذبور داده بودم چنانچه
قانون مملکت است منع کنند و منفعت معمول به من میداد دیگر خبر نداشتم که اصل معاملات او با عموم خلایق
از سرمایه اهل مملکت است و از معاملات او از بیع و شرای سرمایه اهل مملکت افر سکند و سرمایه اهل
مملکت که ذکر یافت تفصیلش این است که در هر عهدی از عهود امنای مملکت بجهت بار خود تنخواهی بدولت
قرض میدهند و از قرار شب دیوان هر سال صد العدد نیم عشر منافع آن را از دولت میگیرند و اهل
تنخواه تصرف در اصل آن نمی نمایند و بر با این رشته منافع مذبور را سرمایه اهل مملکت گویند چون
در حین منافع هنگام ضرورت سرمایه خود را فروخته و تنخواه از مشتری گرفته برات حواله دولت
نمایند و از تاریخ برات منافع را مشتریان از دولت دریافت کنند تاجر مذبور روزی برات سرمایه
مملکت خریده و بین بها تنخواه گرفت از مردم گرفت و برات قلب از حصه ارباب حصص سرمایه اهل مملکت
بدست مردم داده بروات از اطراف بخزانه رفت و برگشت خود از این واقعه همهمه میان مملکت
افتاد و معاندین فرصت یافته آوازه در انداختند که سرمایه اهل مملکت که از نزد دولت است خلل یافته
و در تفحص و تجسس کوشش اول چنین حالی کردند که این همه که در السنه و افواه در باب خلل و نقصان سرمایه

این عمل افتاده موجب بدنامی دولت فرنس و در ولایت کارشکن گردید و چون ناچار بود در معاملات خارجه
با ترووینر سرگشت با اطمینان او چنین کاری کرده و موجب بدنامی دولت گشت جناب تالیوان
که در پیش تر از این در دولت و حفظ امانت مملکت جدی کامل و جهدی وافر داشت و تجربت آموز
در اعتبار دولت و در استقرار کار مملکت او و کل ممالک روی زمین بود و اکثر را معلوم است از شنیدن آن
دفتر اطلاع خود او را چه صادرست داده و بدیهی است که با چو خدمت چند ساله من اطلاع بود از غضب
و سخط او که دید که مراد او رابطه با الکاف نمیند داخت و بعزل من که خود متمنی بودم اکتفا فرمود و من کف از
این پس شما را از خدمت معاف داشتم دیگر بدفتر خلوت من شما را کاری نباشد با وجود این اگر طلب
شغل بودم و در آن ساعت نمی‌توانستم غیظ او را بر افروزانم و گویم تا خود شکر کرد و یوسف وار خود تنخواه
تدارک و مخارج خدمت کرد و بهای آن را داد و باید که بجائی خود معامله کند و نفع او در خود دریافت کند زمن
در مقابل او خیانتی نکرده ام هر تنخواهی از خود داده ام معامله کرده که هم خدمت در دیوان به انجام
دهند و هم منافع تنخواه بوی عاید کنند و از احوالات تا این وقت دریافت کردم که دانسته است تا یب
من در درگاه خدمت او سرشته به سبب آورده نتوانند از عهدهٔ خدمت بر آید و در این وقت گیر دو
بیش از آنکه من اظهار کنم او مستعفی فرماید لاجرم سخن نگفتم و فرمایش او را شنیده قبول کرده از کار خود
کناره گرفتم سبب این معنی که عرض کردم و مورخین نوشته‌اند که سبب عزل بوریین این بود که روزی
جناب کونسل اول در مجلس خاص دیوان مسوده نامه بود و به قیم سرمهری با و داده خواند و مکدر شد و از
جای برخواسته از مجلس بیرون رفت و بعد از ساعتی معاودت کرده فرمود کار بوریین تمام است
و معلوم شد که بعضی از مشرحی مجهول بطریق جواب در باب مطالب کلمه دوستانه بمن نوشته
و عهد گذاری فرستاده اند که در دفتر خفا که تفصیل آن بعد ذکر می‌شود بگیرند و نظر کونسل اول رسانند

و او چنان

و او چنان که آن مراسله جواب نگفته است که در کشف اسرار دولت من با شما نوشته ام البته
دفتر خفا که ذکر یافت از بناهای لویس چهاردهم پادشاه فرانسه است که این دفتر را اختراع
نمود که از مضامین نوشتجات اهل دیوان و سایر اهل مملکت از خارج و داخل آگاه بوده باشند که هر یک
از اهل دیوان و محرمان خاص او در خفیه چگونه برده میشود و او در اعتقاد آن بود که فساد مملکت
از این دو فرقه ناشی میشود که چون از رموز دولت آگاه‌اند بجهت نفع خود بواسطه با سایرین بهم رسانند و
از افشای اخبار دولت در خلوت عوض بی ربط الفت گنند و در حقیقت هم سلطان و وزرای خاص
دولت را غلطی نکرده اند و هم فساد در دولت می‌کنند و پادشاه مذبور در خفیه مکانی بنا نهاد و در آن
عمله جاتی چند از ارباب فراست برقرار کرد و آلات لازمه مهیا نمود که مراسلات و سر مهر گشوده
و استنساخ می‌کردند و دوباره بهمان نشان مهر نموده به صاحبان آن می‌رسانیدند و کسی از آن واقف
نبود و بواسطه از اخبار دیوان و اهل مملکت آگاه بود بناپلیون نیز این بنا را تجدید کرد
و در آغاز کار بهمین طریق معمول می‌شد و لیکن را بدانم که روزی بقدر سی هزار مکاتبات
از پای تخت بخارج میرفت و ممکن نبود یا که از ده یا دوازده نسخه نظر کونسل اول نمیرسید و قرار
داد که هر کاغذی بود که مظنه بود سرشبه شود و استنساخ کنند اگر متعلق بدول خارجه باشد فوراً به نزد
ایلچی آن دولت میفرستادند و بخبر من که محرر وقایع بودم دیگر کسی آگاه نبود و بناپلیون که ناپلیون
پس از اطلاع بر مضمون نوشتجات چه خواهد کرد من نیز همان قدر بود که ایلچیان را اعلام کردم
در این عبارت فلان خبر از فلان بر صدد رسیده است و دیگر تمام مطالب بعینه فراست ایلچی بود که کدوس
صاحب خود مطلب بعینه آورده و چنانکه نوشته متعلق بولایات در خطوط بود که از عهده بسیار نوشته
بود در مقام جواب بر آمده و بدین دفتر خفا که از صدر بکار دولت آمد اگر چه در نظر مفید

وبالجمله دولت نفعت نافع بود مورخ کوید در روز ۲ ماه افتوبر مطابق اوایل عقرب سنه ۱۲۱۱ هجری
باذن واجازت ناپلیون از دفتر خاص و دیوان دولت و از صورت و عمارت او دست باز
داشتم و پای کشیدم و در مجلس سنت کلو و جب الامرا و مادی کردیدم خانه و اسباب البیت کلاً از ناپلیون
عنایت شد و لقبی از القاب بمن داد و مرا وزیر دولت لقب نهاد و بدین مضمون رقعه بمن فرستاد
که بودن وزیر دیوان در این مدت متمادی که شما محرر خاص من بوده اید صداقت تام طرز خدمت
بمود دیده و مرا حال خرسندی از خدمات شما حاصل است الکون که از شغل خود بطرافت طبع استعفا
نموده اید نسبه کار شایسته در این اقرب زمان بشما محول خواهم داشت و چندی پس از آن
مرا مهمی روی داد که لازم شد بانکلیس روم شرحی بدوراق نوشتم که در این باب از جناب
کونسل اول دستوری خواهد و عرض نمود اجازت نیافت چندی که از این مقدمه گذشت
روزی دوراق رقعه بمن نوشت که بمنزل من آی که فرمایشی از کونسل اول دارم و تو را الق
کنم فهمیدم که دشمنان از نو طرحی ریخته اند بدون تامل رفتم دوراق گفت بجناب کونسل اول
عرض نموده اند که یکصد هزار فرنک از مخارج عساکر بحری شما از دیوان دریافت کرده اید و خیانت
نموده اید حکم شده است که از حال تا ظهر وحصه ملوا سوار نمائید بلا تامل رفتم و عریضه بکونسل اول نوشتم
که والحق در ادای خدمات چندین ساله لازم است که چنین سخنان افترا در حق من از معاندین
دشمنان بشنوند منظور آن است که رشته ارادت مرا بالمره قطع نمایند که از این پس اگر امری
خلاف دولت اتفاق افتد عرض کنم حال در منزل جنرال دوراق منتظر حکم قدم که هر چه فرمایند
اطاعت نمود رقعه سو جنرال بکونسل اول داد در جواب فرمود هر چه بودن نوشته است صدق
محض است و آنچه معاندین گفته اند عین افترا است از این رو از اظهار خجالت کرده تمنا نموده بود

کرده داد

که از ذکر این کیفیت در حجت نشود بعد از آن سبب این فقره معلوم شد که از کجا ناشی شده چون خوهم ناپلیون
خانه محقری سکنای من تعیین نموده بود و بعد از آن که خود استم مطلق العنان باشم و خانه در خارج عمارت
سلطنت ابتیاع نمودم که تعمیرات آن را با انضمام حاید مادر کارکنان جناب ناپلیون دادی پس از آن که خانه
متصرف شدم خوهم ناپلیون با دو غلام کرد که اسباب البیت را به بیع قبل از این بود بدین داده ام حکم
باسترداد آن شود و چون من بر تدد آن حکم مخالفت کردم خبر بکتب داده تلافی آن خواستند
ده هزار دلار آن بر من وارد آوردند ازینکه ناپلیون قدر خدمت مرا دانست سخن جا بدین نوشته
انکاشت والا اضرار انکار از پای در آورده بود فصل دوازدهم در ذکر حالات ناپلیون در عهود مصالحه
و نقض مصالحه ما بین فرانسه و انکلیس این مرتبتی است که روز اول جناب کونسل اول انتصفی بود
دریافت کرده بود که مصالحه دولت انکلیس خلاف رودرم خاید و مصالحه سو بدان سبب طالب
بود که هم در مدت مصالحه اهل مملکت فرانسه فراغت بوده هم دستیلا و قوت او در مملکت زیاد
شود و علاوه طرح بنیان سلطنت فرانسه افکند و منظور بود که صلح شود روزی طالبم که تاج سلطنت
فرانسه بسر آرم و بعد از آن بجنگ تعویق ... که حوصله سلاطین فرنگ تنگ کنم و بنا
قرار داد و ضمیمه فرانسه کنم ... نقض عهد مصالحه زود ... منحرف است و قوع ... و در احکام امور
خود ... تمام کرد که آن زمان قبل کشف ... حاصل ... بود و بالجمله ... و علامات
دولت انکلیس نقض مصالحه ... معرفت و خیالات در آن اوقات در شورتی ... دولت
فرانسه از صلح و جنگ و کتاب ... و در ... طرح بود و اصحاب ... مصلحت صلح
... کرد در ایام مصالحه تجارت زیاد شود و علوم و صنایع رونق گیرد و در ... خرج ...
کنند و ... در اختراعات جدید ... و جناب کونسل اول ... استدلالات ...

دور اکثر مواد بادشاهان متفق الرای و متحد الدین بودند و منفرد بود دولت انگلیس بر کل قرالهای فرنگ
بواسطه تسلط بحریه چنان استیلا حاصل است که اگر فرضا آن دولت با سایر دول منازعه نماید
انگلیس سلطنت در یک کفه و سایر دول یورپ در کفه دیگر که از دولت انگلیس گران سنگ آید و بود که
بدره بدره و صره صره زر دولت انگلیس بسوی تبعه الهای دیگر دهد امر فرانس انتظام نخواهد یافت
اکنون که دانستیم او در چه احوال و بچه خیال هستیم و نقض عهد او را معلوم شد دیدیم از طریقه حزم
دور است که او را مجال دهیم و دیگر بوضوح پیوست که دولت انگلیس بجهت نقض مصالحه بدول فرنگستان
وجه نقد فرستاد و جهد آن است که با بذل آن کلمات در جمع نمودن قرالهای فرنگ با ما هم عهد داشته
و یقین دانیم که بزودی نقض مصالحه را قبل از آغاز با تمام سرانجام کرده در چنین مقام همت بر ذا
ما در لازم است که قدم پیش نهیم و در عوض حرکت پیاده روی نمائیم که شاه انگلند بود قرار داد بسبب چنان
زحمت رجال بذلت آورد که عموم سلاطین فرنگستان مات شوند و چنان کنیم که دولت مذبور از کرده
خود نادم شوند و در آن اوقات که وضع و حرکت و دلایل در دیوانخانه دولت فرانس اقامت شد
سلطان بوناپارت و حکم گرفتن اول قصد دولت انگلیس وقوع یافت و از نقض عهد مقصود است و
بدست ناپلیون داد و چون اهل مملکت فرانس از جنگ احتراز میکردند و از عدم آن اندیشه
مینمودند لاجرم ناپلیون منظر خود بود بجنگ مخفی میداشت و منتظر است از نقض عهد آزاد
سبقت شود و مورد ملامت اهل مملکت گردد و علی الظاهر اظهار بیزاری از جنگ مینمود و همینکه
یکین است نقض عهد از دولت انگلیس ظهور یافت مغتنم شمرده بر اهل مملکت لزوم جنگ را معلوم
نمود و در ایام مصالحه هرگز از تهیه نقض عهد غفلت نکرد و در سوت بدول فرنگستان منبور
و در مطلعه گفتگوی معاهدات با آنان مینمود و اخذ چندین کرور از اهل فرنگستان را اعتقاد این بود

که دولت

که دولت انگلیس نقض مصالحه بزودی نکنند و ناپلیون از دوری زدن قبل از وقت از ضمیر اسرار ایشان
آگاه نبود مورخ گوید از زمان آشوب و انقلاب فرانس تا این اوقات که سنه ۱۸۰۲ عیسوی
و سنه ۱۲۱۷ هجری است هرگز تا این مملکت فرانس در هفت اقلیم چنین چهره بهر صفت نیاراسته بود از
اطراف عالم خاصه از انگلیس بتماشای فرانس جمع آمده و محافل عیش منعقد و بانگ نوشانوش
نوش بلند بچرخ ناهید میرسید و زینت بخش پیرایه چهره شاهد آن مملکت که در آن زمان قبل شاه
ظلم تدبیرات ناپلیون زینت یافته بود دیده اهل انگلیس تیره و خیره گشت و چون دولت انگلیس
تا آن زمان از شعشعه صحبت در اخبار خود مدتها اوضاع در اهل مملکت فرانس را درج نمود پس از آنکه
اعاظم و سایر طبقات اهل آن مملکت در ایام مصالحه فرصت یافته بفرانس آمدند خلاف نوشتجات
اخبار خود بود مشاهده کردند و شکوه و رونق آنجا را دیدند و اهل آنجا آرام و متفق و یکدل
بچندین مرتبه خوشتر از عهود سالفه یافتند و شکر و قدردانی بجا آوردند و سایر مزخرفات را افزون
تر از پیش مشاهده کردند و دیدند مطلقا آثار نقض عهد در آن مملکت مرعی نیست بعد از آنکه اهل انگلیس
از فرانس مراجعت کردند پادشاه ایشان که صلاح خود در نقض مصالحه دید و خواست با اهل
مملکت معلوم کند که تقصیر از دولت فرانس است از اطلاع اهل مملکت خود واهمه کرد که مبادا
نقض مصالحه رضا ندهند و او را ناچار کنند که هرچه در مصالحه نامه معهود شده معمول دارد لاجرم
تدبیر دیگر کرده با روزنامه نوشتجات اخبار نکاتی از ناپلیون درج کرده و روزی که [illegible]
در کار دولت منعقد بود بایشان پیغامی فرستاد که دولت فرانس در تهیه اسباب جهاد است
و تجهیز و بسیج کرده و تدارکات لشکری زیاده از حد دیده است و از این گونه تدارکات دولت
غرض معلوم است که میخواهد علی الغفله حمله و یورش به مملکت انگلیس آورد لهذا بر ذمه اهل مصلحت خانه لازم

است که قبل از وقت احتیاط کارهای خود بوده قبل از وقوع اسباب مخالفت آن جماعت را آماده سازند
چون ایلچی فرانسه که در پای تخت انگلیس مقیم بود فوراً کیفیت مذکور را نوشت و به دیوانخانه پاریس فرستاد
جناب کونسل اول عریضه را مطالعه و از سوء ظن دولت انگلیس زیاده از حد متغیر گشت روزی که
عموم امرا و سفرا و ارکان سلطنت مجمع و جمعیت شان منعقد گشت جناب کونسل اول عریضه را مطالعه
دیا با حرم خود از خلوت بیرون آمد در صحن تالار اول شد چون بصف سفرا آمد در حالت تغیر روی
بسوی لارد ویتورث ایلچی مختار انگلیس فرمود و گفت نمی دانم دولت شما را منظور چیست چرا بدون جهت
غوغاها و هیاهوی در مملکت خود می کنند و میگویند در بندرات فرانسه جهازات بسیار و
تدارکات زیاد دیده اند این خوب است که اهل مملکتی مانند فرانسه متهم سازند با یکدسته
جهاز جنگی در بندر فرانسه مهیا کرده ایم که آذوقه و اسلحه و صالدات بجزیره دار منقور که آن جزیره
جمیع جور[illegible] ما بجانب خود متوجه داشته چرا باید دولت شما را سوء ظن بود مگر مصالحه برایشان
شاق و تکلیف ما لایطاق است و نمیخواهند دیگر باره مملکت فرنگستان مستغرق دریای خون
شود و دیگر پادشاه پیغام منشوری نه کند که تدارک جنگ آماده کنند معلوم است که اول مقصود
آن است که ما را باندیشه و واهمه افکنند بعون الله تعالی قریب محقق شود که فرانسه مغلوب شود یا انگلیس
ایلچی انگلیس که هرگز اینگونه خشونت از جناب کونسل اول بخود گمان نداشت در جواب
تعظیم کرده بجز تسلیم آوازی از او بر نیامد و جناب کونسل اول از روی تغیر متوقف نشده تا لار
توجه نکرده مراجعت کرد و در ساعت جمعیت تالار متفرق شد ایلچی روس و انگلیس است
یکدیگر بوده در کنج نشسته ایلچی روس سفیر انگلیس را گفت شما هرگز گمان چنین صدمه بخود نمی دید
و شما را ممکن نبود که تصور نمایید فوراً بجواب مقرون بمصلحت دولت گوئید و حال کار که شما را لازم

است که

است این است که بدون تأخیر کیفیت مجلس را علی التفصیل بدولت تحریر کنید و از حال آنها خود زود
تنبیه کار خود کنید که حرکت این مملکت گویند ایلچی انگلیس نصیحت او را پذیرفت و کیفیت را شرح و دولت
نوشت و فرستاد و چندی نگذشت که نقض مصالحه از طرفین ظهور یافت و ایلچی مذبور بسبط ارض دولت
فرانسه گرفت دیگر و مشخص است که دولت انگلیس بمحبت مایل نبود و در نقض مصالحه او سبقت نمود
زیرا که در مصالحه چندین عهود شده که در نیامد از جمله آنکه دولت انگلیس جزیره مالطه را بدست بدهد
و بدولت فرانسه واگذارد و دیگر آنکه دولت انگلیس مصر را بسوز از عسکر خود تهی و بدولت روم سپارد
و بندر کیپ [illegible] بتصرف فرانسه دهد و حال آنکه تا آن هنگام هیچ یک از آن عهود وفا نکرد
و معاینه دید که در این چند ماه ایام مصالحه چه کارهای خطیر از جناب او ساخته آمد و چه پایه مملکت را
رونق داد و رشته [illegible] و تدارک [illegible] و اسلحه داده و [illegible] حرب بچه مرتبه افزوده و بندرات و قلعه جات
مملکت را مستحکم نموده و امور ممالک جمیع در هر جا از نظم داده و مدارس و علوم و نظام و صنایع و هندسه بنا نهاد
و رسوم کهنه را رونق و شکوه افزود و تعلیم و تعلم انتظام و بنا و قواعد جدید استقرار داد و بنیان
هر یک از امور را چنان مستحکم ساخته بود که گویا قرنها بر قرار و دوام آن می افزود و [illegible]
فقرات سیاست دولت انگلیس را بغیرت او خود و الحق حریف [illegible] تا به یک آورده بود و در
آن اوقات ناپلیون از قرب زمان نقض مصالحه دولت انگلیس واقف بود و بسیار از افراد
و اجناد از [illegible] منصبداران و غیره مرخص کرده و امور را بر انتظام تر منتظم نموده و توپهای
[illegible] سود و دستور العمل داده بود که از نو بریزند و عراده و اسباب آنها را تازه کنند و هنوز آن کار
ناتمام بود که بیکبار نقض مصالحه اتفاق افتاد و باید دانست جناب کونسل اول را هیچ اندیشه بخاطر
راه نیافت زیرا که قوانین نظام ملکیه و قواعد [illegible] بنا نهاده بود که هیچ خلل [illegible]

و در هیچ باب فصل نمی گشت و مجرد در [illegible] انجام تمام تدارکات میسر نبود بنابراین در عجلت احکام
باطراف ممالک فرنسا که بر جمع کم و کسر لشکر [illegible] ز فراری و غایب و متوقف از عهده و
بلوکات جوانان توانا دست در گرفته و داخل افواج نمایند و [illegible] افواج مهندسین و توپخانه
و حکم فرنسا که هر چه از صاحب منصبان [illegible] دارند از جوانان مدرسه نظام بحضرت امتحان کنند
و بجای آن برقرار دارند و به سرتوپخانه و قورخانه و جبه خانه اعلام کرد که توپ و اسباب و ادوات
لشکر حرب [illegible] از قراری که اول سال مقرر شده بود تدارک [illegible] و صلات و [illegible] مواقعی که عساکر
مجتمع آیند بقدر کفاف مهیا شود هر چه از قرار دستور العمل [illegible] حاضر و آماده سازند و از [illegible]
و ولایات [illegible] زیاد بصیغه [illegible] لشکر باز یافت نموده و از شهر [illegible] اسپان [illegible] بقدر
کفاف بتوپخانه نظام و توپخانه گرفت و در ظرف زمان قلیل مقتضی [illegible] تدارک لشکرکشی نمود و کار
بجائی رسید که هیچ یک از دولت انگلیس و فرنسا [illegible] طرفه زحمت نماند لاجرم کونسل اول
از پاریس عزیمت ولایات [illegible] و بلجیم [illegible] فرمود زیرا که [illegible] نظمی [illegible] نمود و دولت
انگلیس [illegible] اول دست بردی بولایات [illegible] که [illegible] معلم ناپلیون
استقبال نمود و از او [illegible] که در [illegible] صرف فرماید ناپلیون تمنای او را قبول فرمود
از اتفاق یکی از رفقای مدرسه ناپلیون که قبل از این ملاحظه رفت او را ناپلیون منصبی کثیر المنفعه
اختصاص داده از فرط طمع بعد از حصول آن منصب اکتفا نکرده مبلغی خطیر از محل دیگر بدست آورده و ناپلیون
پس از اطلاع او را از نظر التفات افکند و او بخانه معلم مذبور آمده در کنج [illegible] درست و هنگام
عزیمت ناپلیون بخانه معلم جوان کالسکه او بدر عمارت رسید جوان مذبور با آنکه پیش از وقت معلم
او را منع از حضور ناپلیون نموده [illegible] خانه دوید و در کالسکه [illegible] حرم ناپلیون را گرفت و از

کالسکه

کالسکه بیرون آورد و اگر چه این عمل از اعمال قانون ملکیه و [illegible] رعایت آداب و احترام خاص
ملوکانه [illegible] هرچند ناپلیون [illegible] جرایم او [illegible] مخصوصا او
بغایت متغیر شد و تصور نمود که او در [illegible] آداب معلم آموخته در کمال تغیر و خشم با قهر
و کین [illegible] خانه [illegible] نشست و هرچند بصرف غذا اشارت نمود
و معلم [illegible] متحیر [illegible] اگر [illegible] بدون جلوس [illegible] فوق افراط
خشم و قهر ناپلیون بغایت [illegible] نمود و چندی نکشید که از آن [illegible] از این عالم درگذشت
و حقیقت آنست که هرچه بر مرتبه اقتدار و حشمت ناپلیون می افزود از دوستان و آشنایان
توقع احترام زیاد تر داشت و هر یک از آشنایان قدیم بود که در ایام صبی در یک دبستان سبق
خوان بود [illegible] سبقت [illegible] و در [illegible] منصب [illegible] نمود
و دوستان [illegible] خود [illegible] توقع بود که در [illegible] حرمت او قولاً و فعلاً
امری از ایشان صدور یابد غالب از دوستان سابق [illegible] که رسم قدیم از دست نداده
و در روی [illegible] ایام سلف [illegible] در ممالک بعیده منصوب [illegible] ملاقات اتفاق
افتد بالجمله ناپلیون در [illegible] چنانکه ذکر یافت توجه بسواحل شمالی مملکت فرنسا نموده و دولت
انگلیس [illegible] بلوکات ولایت [illegible] فرنسا و در آن اوقات دولت
فرنسا و اسپانیول و پرتقال معاهده نموده بودند که [illegible] اقدام نمایند و اگر دشمنی بر یک
اتفاق افتد [illegible] اعانت رسانند

فصل سیزدهم در مراتب اهتمام ناپلیون در امور [illegible]

قبل از این ذکر شد که در آغاز ظهور نقض مصالحه جناب کونسل اول [illegible] لوازم جنگ
[illegible] ناپلیون امور متعلقه بجنگ [illegible] منتظم ساخت که [illegible] حمل [illegible]

عادت داده‌اند و عموم سران سپاه از جاهلان و عبرت می‌برند و به واسطهٔ آنکه بی‌وجه و غیر مسکون نبود
از وفور اسباب و اسلحه و آلات و ادوات حرب مانند قورخانه و جبه‌خانه مشحون و توپهای قلعه
کوب و تفنگهای خصم آشوب نمود و در نظم آن سرزمین و امور صالحات فرنسیس مانند سلاطین روم
بیکار نشسته است و به بیکار نمانده است و خود نیز لمحه‌ای قرار نمی‌گرفت و مکرر شب از پاریس کوچ نمود
و صبح به شهر چنین که هفده فرسنگ به پاریس مسافت داشت فرود می‌آمد و غذای نهار در آنجا صرف
می‌کرد و شام بود در آنجا و عمال تناول می‌نمود و صبح دیگر در پاریس رخت می‌افکند بیرون
گوید است که یکی از چاکران خاص ناپلیون بود و با منش سمت اتحاد حاصل و هر چه می‌گذشت از من
مخفی نمی‌داشت وقتی با من گفت که ما رود و در تحمل زحمات بیکری این باید زیرا که پس از طی این
همه مراحل که تن از سبب حرکت کسب خسته داریم جناب کونسل اول از کالسکه پیاده
و بر اسب سوار و ملاحظه سپاه می‌رود و باید ما در آن احوال روزگاری در رکاب ایستم تا جناب
او مشق و تعلیم نظام و سایر امورات سپاه بپردازند ناپلیون را عادت این بود که با حضار ذات
از روی میل خاطر سخن می‌گفت و از ایشان تحقیق می‌نمود که مرا تا چه پایه دوست دارید و چه وقت
در صفحات انگلیس باتفاق زیارت خواهیم نمود و با وجود آن همه زحمات سفر و بزرگی تن
یک دقیقه غفلت از امورات دولتیه نمی‌نمود و زیاده در مشورتخانه می‌رفت و به دیده تحقیق می‌نگریست
و مکرر می‌فرمود در امورات دولت کاری خوشتر از مشورت با ارباب بینش و اصحاب دانش نیست
و گاهی که او را از کار فراغت حاصل بود به تحقیقات از تقسیم کل عالم می‌فرمود و چون به دیده
تحقیق نظر به سطح روی زمین می‌افکندند کل آفاق را دو قسمت می‌کرد و می‌گفت باید معمور روی
زمین به دو حصه باید شد قسمتی مشرق و دیگری مغرب و در آنکه گوید فلان مملکت رو به ویرانی

و کوه عظیم

و کوه عظیم در وسط افتاده و از فلان مملکت جدا نموده است و حد و عوارض چنین و چنان است نه سخنی لغو
و بیهوده است من هر چه ملاحظه می‌کنم عموم فرنگستان را مغایرت با یکدیگر نیست در لباس و لسان و
طریقت و شریعت متفق و متحد بوده و کل اهل این مملکت زیاده از یک زن اختیار نکنند و بیع
و شری غلام و کنیز را جایز ندانند از مملکت روم گذشته عموم ممالک آن را یک سلطان
کفایت کند بعد از آنکه خاطر خطیرش از این گونه خیالات منصرف می‌شد متوجه مملکت فرنسیس
می‌گردید و چنان تکلم می‌کرد که هیچ سلطان مستقلی در مملکت خود آن نوع تکلم نمی‌نمود روزی او را
خبر دادند که یکی از صاحب منصبان لشکر بحری انگلیس بلیطی از تاجر عاریت نموده است و بدان
بلیط در عوض تاجر مزبور به بندر فرنسیس آمده و به شهر رسیده به دستگاه کمی بازی در آمده و از اوضاع
آنجا استحضار حاصل نموده و به نام تاجر مزبور باز بلیط بوفسان داده بدون ممانعت بیرون رفت
و از فرنسیان کسی آگاه نشد از این رهگذر زیاده از حد متغیر شده و با اهل شورتگانه خاص فرمود که از این
پس باید باشراف احدی در هر مجلس زیاده تر شود که از وقوع چنین امورات آگاه شده غفلت ننماید اگر
یکی از باشرین احدی در شهر مزبور تعیین بود بالقطع صاحب منصب انگلیس را می‌گرفت و به پاریس می‌فرستاد
و چون با سوی اقدام می‌کردیم او را هدف گلوله تفنگ می‌نمودند از این بعد باید قرار چنین باشد
که احدی از اهل انگلیس بدون اجازت به بندرها وارد نشود و بعون الله این امورات
در این اقرب زمان منتظم خواهم ساخت روز دیگر که عموم وزرا و سران سپاه به جهت عرض مطلب
سفرای دول خارجه حضور در دیوانخانه داشتند کونسل اول فرمود که دولت انگلیس چنین پندارند
که ما از جنگ اندیشه است بعون الله هرگز مرا ترس از جنگ و پیکار نیست بانگ طبل و آواز
قوال و نغمه موسیقار ... و تشدید ... بگوشم یکسان است از آنکه معادل چهار کرور لشکر در زیر فرمان

ورت که بهرچه دیگر کنیم اقدام کنند دولت انگلیس نتیجه بجنگ دول ... که ولایات بلجیم و ...
که دو ولایت مختلط و انگلیس بهی نفوذش منتظم گشت و در این عهد نیز ملاحظه خواهد نمود هرگز این
گمان نکنند که دولت فرانس تهدید انگلیس باید دیگر دول از کار خود باز ماند و حال آنکه
بر عالم آشکار شد که دولت انگلیس در نقض عهد و مصالحه خلاف قانون معمول است و درین صورت
پادشاه انگلیس را به پاریس آورند و بدست خود او را تاج بسر نهادند و در قید اطاعت او را
بکردن بجنگ آیا چرا خبرش تر است که نقض عهد او را متحمل شوم و سخنان ناپسند او را بشنوم
و اگر بر نقض مصالحه از انگلیس دو ماه تأخیر نموده ام یقین دانم که بحریه و بحریت ایشان از صد تجاوز
دیگر دو ولایت نکردند که با ... جهازات جنگی و تجارت ما در این چند مکان بر دریا تردد کنند
بلکه اغلب جهازات فرانس بدست انگلیس شده ولیکن بفضل الهی من آن حریف نیستم که بحریه و بحریت
انگلیس تمکین و تحمل کنم و فی الحقیقه مزاج غیور او را انسانی پسندیده افتاد که در این ایام مصالحه
بحکومت انگلیس در روزنامجات اخبار خود نیت های زشت و تهمتهای ناپسند درباره او رقم کنند
و ناپلیون همیشه در خیال این بود که هر نوع تهمتی دولت انگلیس نسبت باو دهند بوسیله آن خود رفع
سازد در حضور در مجلس بال که بعادت اهل آن مملکت ضیافتی است که زنان و مردان بمحفل برقص آیند
و غزلخوانی کنند بخصوصه منعقد ... و قبل از این ذکر شد که در باب ناپلیون و مارطن مردم باوه
را نسبت تهمت میدادند ناپلیون آن مجلس بال را آراست و اغلب زنان و دختران بزرگان
در آن محفل موعود نمود و مارطن نیز هیئت با سه حامله در آن مجلس بعد از ادای رسوم ضیافت در ایوان
رقص گاه رفتند و آغاز رقص و غزل طرح کردند و در اثنای گرمی هنگامه جناب کونسل اول مارطن را
برقص ترغیب نمود و او بجهة حمل معذرت خواست ناپلیون مبالغه کرد و او باز انکار نمود چنانچه

مبالغه

حضور ... با گفتگوی ناپلیون با مارطن ... نمی آمد و در رفاقت ... ضیافت ... بهنگام رقص در آن مجلس

مبالغه و اصرار التفات کرد که مارطن بی ... خشونت ... جناب ناپلیون را گرفت و با او رقص نمود القصه
که کیفیت بیشتر بود در روزنامجات اخبار رقم کردند کاغذی در این باب بدست مارطن افتاد از آن
و تفصیل مزاج و سطوت ... تعجب نموده نزد ناپلیون رفت و اظهار ملالت نمود و گفت چگونه می شود که وقایعی
که در دل شب در مجلس خاص ... روی دهد قبل طلوع صبح نگارنده اخبار مفصلاً ... در روزنامجات درج کنند
هر صبح مارطن در این باب سؤال نمود جناب کونسل اول تبسم فرمود و جوابی بکیفیت ... آن
سرگذشت آگاهی نداد و مورخ گوید این مجلس اوقاتی بود که من از کار خود ... بودم و در خلوت
بتحریر مشغول ... آنکه از جناب ناپلیون ... بخلوت من رفت و از من ...
نمود که ... آن در دست ... آوردم چون دانستم ... مقتضی نیست ... گفتم که
قبل از منعقد مجلس بال کیفیت رقص ... نگارنده اخبار ... قرار حکم ناپلیون و ...
بود که جناب ... رقص ... دولت انگلیس بوده ...
خود ... جناب ناپلیون ... [illegible] ... مارطن ...
ناپلیون ... [illegible] ... رقاقت ...
... جناب کونسل اول ... [illegible] ... رقص ... که در اخبار
معلوم گشت ... [illegible] ... وضع ... [illegible]
فرانس و انگلیس ... نقض عهد آشکار شد ... صلح ...
و حقیقت نقض عهد ... از جانب انگلیس ... [illegible]
... بود که دولت انگلیس ... [illegible] ... القصه
... دولت انگلیس ... دولت انگلیس ... [illegible] ... قدیم ...

مقبلان در بیت المقدس رسیده و دولت نمسه و روس متعهد شده بودند و صورت آن بی‌کمال گذشت و
لشکر انگلیس از مالطه پا بیرون ننهاد و عجب‌تر آنکه وزراء و ارباب ایلچی مختار انگلیس را تخلیهٔ مالطه کردن جزیره
نمی‌بود بعدم رضای دولت روس متعذر می‌شد از حسن اتفاق در خلال آن احوال چاپاری
از دولت روس وارد و مضمون مراسلات او مخالف معاهده ایلچی بود زیرا که در باب تخلیهٔ مالطه دولت
انگلیس تاکید نکرده بودند بلکه آنکه بوده شد مستعد و مقدمهٔ جنگ در گرفت ایلچی انگلیس
در اواخر شهر [illegible] هجری بلیط گرفته از پاریس روی بانگلیس نهاد و در آن روز ایلچی فرنسیس
و ازپای تخت انگلیس بلیط دادند که عزم فرنسیس کنند با وجود آن مراتب جناب کونسل اول
بجهت اتمام حجت بدولت انگلیس تکلیف نمود که توسط دولت روس در حفظ عهود مصالحه بپذیرد و تبعات
کدورت فرو نشسته و خون چندین هزار کس نریزد دولت مزبور از روی غرور قبول نکرده در جنگ
مبالغه کرد و در انظار جلوه داد که ناپلیون از بیم تطاول در آمده در صلح و دوستی [illegible] جنگ
نمیتواند نمود بعد ازآنکه از دولت انگلیس مقدمهٔ جنگ آشکار شد ناپلیون [illegible]
درصدد تدارک جدال برآمدن نمی‌گذاشت بلکه از آنکه [illegible] جنگ [illegible] پیش از آنکه آخر
تدارک اسباب جدال [illegible] کند و از اول قدم [illegible] بجهت [illegible] اهل فرنسیس [illegible] بزبان
و گفتگو و کلام [illegible] که پادشاه انگلیس [illegible] ایلچی [illegible] و صفوف
آراسته [illegible] نمود [illegible] جنگ [illegible] می‌نمود [illegible] که دولت فرنسیس
در حفظ عهود و مصالحه مبالغه کرد و دولت انگلیس در نقض آن [illegible] ضرورت [illegible]
جمهوریه لازم است که تحمل [illegible] جنگ [illegible] بجهت حصول [illegible] دولت فرنسیس
بجنگ اقدام کنند و چون [illegible] که از نقض عهد پشیمان شوند و طلب تجدید عهد

دیگر باره

دیگر باره دولت فرنسیس را دست تطاول ایمن در آورند و امید است که در این مدت دولت فرنسیس
شاهد فتح از پرده خفا چهره گشاید و نیکو پیغام جناب ناپلیون که از بدایت تا نهایت مشعر بر
فروتنی و خفض جناح او و مبنی بر طرح بساط دوستی با دولت جمهوریه بود موجب شعف و انبساط خاطر
اصحاب دیوان دولت جمهوریه گشته در ساعت [illegible] عظیم که گنجایش زیاده از [illegible]
عراده توپ داشت با انضمام [illegible] بجهت اقدام جنگ مهیا داشته [illegible] موجب [illegible] اخراجات
آن را [illegible] تعیین نموده بمجلس [illegible] داشتند و عرض نمودند که تقدم جنگ خوشتر از تحمل ننگ
است [illegible] آنکه ناپلیون را از جانب اهل مملکت [illegible] کامل [illegible] توقف [illegible]
ولایت هانوور که [illegible] مملکت [illegible] سلاطین انگلستان است
امر نمود که متوجه ولایت مزبور شوند و آنجا را متصرف شوند لشکر مزبور بمحض [illegible] حکم آن ولایت
محاصره و بیک حمله مسخر کردند و افواج انگلیس [illegible] داده اسیر و دستگیر نمودند چون اخبار
این فتح بپای تخت پاریس انتشار یافت بجهت استماع خبر [illegible] در دیوان نگارنده کان وقایع
اخبار را اجتماع از اهل فرنسیس دست داد که عرصه بر اهل ازدحام تنگ آمد ناپلیون همه سکنه
که دارالملک [illegible] احوال بجهت تقویت قلوب اهل مملکت [illegible] خوشتر از اخبار [illegible] بعد از وقوع آن
فتح در باب [illegible] جناب کونسل اول [illegible] شعف [illegible] گرفت [illegible] حال
در [illegible] که در [illegible] آمده‌اند [illegible] فرنسیس [illegible] رفته‌اند باید [illegible]
کرد [illegible] در این باب بدولت انگلیس نگاشته [illegible] نوشتند که اگر چه اجداد [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]

در احوال مصلحت نیست که ما دو دول را اقدام کنیم و در آن اوقات خصومت مابین دولتین زیاده
گشته بود و دولت هر چه از تجار و سیاح و غیره از اهل انگلیس در فرانسه بود حسب الامر ناپلیون محبوس
گردید اگر این فقره مخالف قانون مروت و دور از فتوت دور بود لکن تمر زاکر
یافت که ناپلیون هر وقت بر او غضب مستولی می یافت بجهة حصول مقاصد خود چشم از رسوم
و آداب پوشیده ملاحظت و ذریعت ده و ضرب رقاب و خونریزی منقصتی نمی نمود مورخ گوید در اول
بنای کونسیلی که ناپلیون را بجهة پیشرفت مطالب خود اختراعات و قواعد جدیده در نظر داشت بعضی
در خفیه چنین گفت که فردا متفقت باشی که پیشوایان دین مسیحیه را در میان بتقویت مطالب دولتیه خود بر
انگیزم و در این اوقات نیز که نو در جدال مابین دولتین مشتعل است بجهة ترغیب و تشویق
قلوب در تقدیم مجادلات و حروب از خفیه در امثال دین عیسوی کشیشان مسیحی را مشتاق دعا نمود
که در دوره قصبه های ... در هنگام طاعات و عبادات می بدین فرانسه بدعای خیر یاد کنند و فتح
مملکت فرانسه را از خدای خود مسئلت نمایند و در این باب مطلقاً ملوکانه بر پاس دین بمضمون که
که صاحبان محترم می موجبات این جنگ که مابین دولتین قوی حکمین فرانسه و انگلیس واقع است
بر کل اهالی فرنگستان بلکه بر عموم جهانیان در واضح و آشکار است و محتاج بتفصیل نیست و علت غائی
این مجادلات آنست که جزیره مالطه که در بابت آن بموجب عهدی با دولت فرانسه مسخر نمودیم
متعلق بود پس از آنکه مجددا دولت انگلیس جزیره را متصرف شده بعد از صلح موافق عهود بایست مانند
ولایات متحده که بدولت انگلیس باز گشت نمود جزیره مذبور ... را که این جزیره
عهود ... خلفای بیت المقدس در تحت اختیار خود پیشوایان دین مبین تعلق داشت در صلح
محض از برای احترام دین مبین است ... دولت انگلیس جزیره ... زیر دست نمود ...

جزء طعنه

متعلق بود.

دکاکان

دکاکان بخلفای دین مبین و اکلاً تغییر دولت انگلیس نظر بسستی اعتقاد و عدم اعتنا باین ملت
قوی بنیاد بعهد خود وفا ننمود و جزیره را در تصرف خلفا نداد پس از آنکه اظهار جهاد کردند کشتیهای تجار
فرانسه را دولت انگلیس بعنف گرفت و هنوز باو واقف از کیفیت جنگ نشده رو بنای جنگ نهاد
و ما لابد شدیم که بمجادله اقدام کنیم بنا بر این تمنا از پیشوایان دین مبین آنست که فتح و فیروزی
عسکر دولت فرانسه را هنگام ادای طاعات و اجرای عبادات از درگاه عزت جلت عظمت
مسئلت نمایند مورخ گوید از مضمون مراسله ناپلیون که مبنی بر حکم خفیه بود اغلب ایران سپاه که
در سعادت ملتزم رکاب او بودند و از عقاید و قواعد او متتبع و واقف داشتند تعجب کرده خنده
آغاز نمودند و بعضی با یکدیگر گفتند که ناپلیون مدت ده سال بجنگ اشتغال داشت و در دولت
ایطالیه را مسخر نمود و هیچ گاه محتاج باستغاثه و استعانت پیشوایان دین نشده و یکنوبت نام خلیفه
و محرومه بر زبان نراند و حال بزرگان دین از روی تملق و اظهار تعلق هر چه از خارج امثل
کنند در باره او ... الحجه مضمون مراسله ناپلیون اول تاثیر تمامی در قلوب خلق خاصه طلیعه
اول نمود و او را حامی دین مبین خوانده امر فرمود که عموم بزرگان ملت غرای عیسوی ۲
مقتضی رای او معمول و تقویت کار او را از لوازم شمارند

فصل چهاردهم در ذکر ملاقات ناپلیون با ملکت زاده بارجنیر و سایر گذارش

در ماه اپریل سنه ۱۸۰۳ مطابق لعد ... ۱۲۱۸
بحری شاهزاده بارجنیر که یکی از ملکزاده گان ایطالیا است و نیز خواهر حرم ناپلیون را بحباله
نکاح او در آورده بود از شهر پاریس گردید و جناب ناپلیون لعد ملاقات و لوازم آداب
در باره او معمول داشت و در ۲۴ ماه جون سال ... که اوایل سرطان بود جناب ناپلیون مجددا
عزیمت ولایات بلجیم نمود و حرم ناپلیون حرم خود ملتزم حضور فرمود و در آن ایام چون تهیه لشکر

حضرت

اداء کورنش در نظر داشت بنابر آنکه عموم اهل مملکت آنرا که در عهود سالفه درباره ملوک سابقه
مخصوص میدانستند کما هو حقه در حضرت او معمول دارند و فرمود که هر یک از بلاد که نزول
اجلال کند اهالی آن بلد او را احترام ملوکانه کنند و تهیه استقبال و پیشکش اقدام کنند از جمله
چون یکی از ملوک در یکی از عهود در ولایت بکردی که از ولایات فرانسه است وارد شد اهالی
آنجا در آغاز ورود چند قطعه قاز ضمیمه پیشکش خود کرده بحضور ملک باز آوردند آن ملک قاز را قبول
نکرده نگرفت و از آن عهد هر یک از ملوک زمان وارد آن شهر شدند پیش از اهالی قاز را از نظر ملک گذرانیدند
جناب ناپلیون نیز امر فرمود که هنگام ورود او بولایت مذبور بعادت معهوده قاز را برسم
پیشکش باز آورند و تجدید عهود کنند و پس از ورود شهر قازهای مذبور را بپاریس فرستاد که در
حوض عمارت رها کنند تا اهل مملکت ملاحظه و بعادت قدیم معتاد شوند و هر یک از احکام
ادای آداب ملوکانه و اجرای رسوم شاهانه در حضرت او اعاده و وضع کردند از جمله احکام دیوانخانه
که پس از ملاحظه و دستخط او صدور می یافت هنگام عزیمت سفر مذبور چنین قرار داشت که در غیاب
او صاحب دیوانخانه بدون دستخط او احکام صادر کنند طغرای احکام را برسم سفید مهر
دستخط نموده بصاحب دیوانخانه فرستاد که هنگام ضرورت مطالب را درج و بدون دستخط
او حکم صادر نمایند و چون در بدایت ظهور دولت جمهوریه قرار کونسلیه قانون چنین بود که
احکام را بدین روش مینگاشتند که کونسلان دولت از جانب دیوان جمهوریه چنین مقرر
داشته اند و در این اوقات قرار داد که رسم سلطنت صراحتاً در احکام درج شود و امر نمود
که احکام را چنین نگارند که کونسل اول سلطنت جمهوریه چنین مقرر میدارند و دیگر جمعی از ارباب
طرب و بازیگران نوشته اند که پس از انقراض سلطنت بامنای دولت جمهوریه اختصاص داشت

ازین رو

ازینرو مخصوص بزم عیش خود فرمود و مقرر داشت که بسفر برد و در هر بلد جشن ملوکانه برپا نمودند اهالی مملکت
بواسطه تجدید قوانین سلاطین سلف بیاد آوردند و جمیع قواعد منسوخه را تتبع فرمود و هرچه خدمت
نمود و هر رسم استیلا و استقلال خود افزود و از بدایت امر امورات معظم مملکت را حکمی که لازم نمود
زیرا که قوت استیلای او را موجب ضعف استقلال خود میدانست و در این اوقات که منظور داشت
با اینهمه در این طور ... که در سطح عالم بود بکار صنعت فرا گیرد در رعایت احتیاط بیش از پیش منظور میداشت
هیچکس را در کارهای خطیر مستقل منظور ننمود و چون او بتجربه رسیده بود که هر یک از سرکاران مملکت
که در کار خود مستقل گردند خود را در مملکت مدار ... استقلال و اقامه قبض ... از جانب ... و امنیت
خود که قبض کل مملکت و مریدین و دولت است ندارند و خود را بنفسه ... انتقام نپندارند بالجمله
هر یک از وزراء کار مملکت که در دماغ باد نخوت داشت و چشم اهل رفتار کار مملکت مدار خود
بدبت آوری چنان نظاره کارش بوزارت شناساند برمی آورد که خبر غیاب او موجودی او عدم صرف
میدانستند چنانچه جنرال مورو که در شهرت ... مشهور بود و اهل مملکت در جمیع مسالک مملکت
داری پس از کونسل اول او را از جمیع سران روزکار پیش قدم و ناپلیون را همراه دوم میشمردند
بلکه غالب او را با پایه اولی میدانستند و خود نیز چنان می پنداشت او را نیز از مقام خود تنزل نموده و
در اهل مملکت بورتو شبهه فرمود و کونسلان دیگر که خود را در خطبه بنام و احکام میدانستند تبدیل
چنان کرد که در صلح و عقد همیشه مانند تماثیل اصنام کام نمیگشودند بالجمله قبل از توجه سفر بنیان
سلطنت را محکم فرمودند و عموم احکام را مخصوص خود داشت و از آن پس عزیمت صفحات
بنا فرموده و در عرض حمل و نحر در عرض و طول صفحات شامله در بیان بحکمه حفظ ترصد گردش
نمود و پس از اطمینان با کوکبه تمام معاودت بشهر پاریس فرمود

فصل یازدهم در وقوع فتنه و آشوب

رسیدن ناپلیون در ملک نمسه و رفتن آلمان و اتریش و دیگر گذارش در آن اوقات که از فرار جنگ و جدال
مابین دولتین فرانس و انگلیس مشتعل گشت نایرهٔ قرار الری دیگر نیست در مقام حفظ و حراست خود
و فتنه و آشوب مملکت دیگر برآمدند و بدست پی مستیاری قصد بایونس از خزینه که مقاصد عقیده بر
آگاهی می یافتند و معلوم از دولت انگلیس مایوس فقد و بیت بیکار در خزینه مملکت فرانس می آمد و
از جانب پادشاه باقی فرانس و منتسبان او که در انگلیس متوقف بودند از جزیره انگریز ابلاغ میکردند و اگر میلیان
دوستی توانستند در بعضی مملکت پای نهند و بجا پیش آیند در بندرات توقف می نمودند و در مملکت
دوستی بسبب می آوردند و مکاتیب مجعوله می نگاشتند جناب کونسل اول از دستاویز خصوصیات انگلیس
دانست که او در مقام ضرر و خسران دولت فرانس است او نیز در مقام خسارت دولت انگلیس برآمد قلت
که از اختلال امور تجارت انگلیس عظیم ترقیات لاجرم امر فرمود که متاع انگلیس و ممالک متعلقه دولت
جمهوریه ودیعه در سرحدات تاجر انگلیس راه ندهند و اگر از متاع انگلیس در حجره تاجر یابد که
کالا پیدا شود متاع [illegible] دفلاح یافت شود ضبط دولت کنند و در حکم [illegible] فرمایند دولت
انگلیس نیز سرحدات و بندرات فرانس را امر محاصره نمود و نخست تسخیر شهر فرانویل که از بلاد بحری
فرانس است سپاه تعیین کرد اهل شهر و نائب حاکم آنجا تنزل و اندیشناک شدند ولیکن حاکم
خود پای جرأت و جلادت در مسالک حفظ و حراست فشرده شهر را از دست نداد و جناب کونسل
اول پیش از آگاهی از ترتیب اهتمام حاکم مذبور او را به نشانی برپا مخصوص و نشان او را
معزول نمود مرنج گوید اگر چه ناپلیون در بدایت امر بظاهر در تدبیر بود که بنیوت ملک انگلیس
داخل شود و از طرف طلع خود [illegible] با قدام چنین امری نمود مگر اندیشه ملی شد چنانچه در ۱۵ ماه سپتمبر
مطابق [illegible] ۱۲۱۰ هجری بعد از هفت ماه نقص صلح [illegible] از [illegible] عمارت فارغ شهر [illegible]

پی از نهو زر

و پس از آن تحقیق نمود که اهل شهر در تدارک و تهیه تسخیر انگلیس حسب نقشه عرض کردم هرکس باندازه
هوش خود سخنی گوید از جمله خیال الملک که مرا یعنی از دوست [illegible] صدیق و جناب شما او دولتخواهی
علی التحقیق است در چندی قبل با من تکلیف که از جانب کونسل اول جمیع تدارکات عزیمت
انگلیس دیده و قال او در کار است ولی از احوال او چنین استنباط کرده ام که اقدام بچنین مهم
عظیم نخواهد نمود و به نیت استدلال کرده که لابد شوم با دولت باین امر که اهتمام کرد جنگ
متحمل [illegible] دریت ایشان گفتم که او با ملک [illegible] حکم بعلت [illegible] تمام شود با
او انگلیس [illegible] و دو فقره کار [illegible] صفت [illegible] هر که اعتقاد آن
است که من عزیمت انگلیس کنیم لا تشیر ضعیف العقل و خفیف الرای است ولاکن لیکن
بودن برای العین [illegible] و محسوس است که با یک صد هزار لشکر توانیم پای بخاک انگلیس
نهاد و لیکن در آغاز ورود بخیله عظیم اتفاق واقع شد و فتح نیز با من خواهد بود اما [illegible] نیز
[illegible] فرانس کشته خواهد گشت و در آن پس عزیمت لندن کنیم و در حوالی آن شهر نیز
محاربه دیگر وقوع خواهد یافت و سی هزار دیگر از عساکر فرانس از دست خواهد رفت بعد از
آن با چهل هزار لشکر باید وارد چنان بلاد عظیم شوم و در تخت و پای تخت انگلیس از آن
پس جهازات بحریه انگلیس [illegible] تردد [illegible] رسد فوج خواهد تا آنکه ما را از ترتیب این
مقدمات جز از زیارت نتیجه حاصل نخواهد گشت [illegible] بیان [illegible] حکم [illegible] کنند
و از آن پس جهازات بخصوص از انگلیس فایق نباید بیدم در صورت احتیاج [illegible] انگلیس
به سپاه عرض کردم و در این صورت [illegible] این لشکریان و ترتیب این جهازات [illegible]
چه ضرورت دارد [illegible] این تدارکات امری بنهایت عظیم در نظر دارم شرط [illegible]

بنا بر آن عظم گشت با دارکه

بجهت خود این است که با دولتی من بعد ترین دول روی زمین شود بالمره اثری از آن در روی زمین
نماند و مقصودش از آن تدارکات این بود که عموم فرنگستان چنان دانند که او عزم الفتح جزیرهٔ
انگلیس نموده و دولت انگلیس نیز بر این اندیشه افتد چنانچه در بسیاری از شهر و دیگر شهرات در پی فتح آن ملک
و بنادر آن اند و شهر معظم بنو کرده بود و گفت تدبیری اندیشید که توان ایلیوت در رجعت تا کنی
انگلیس در آید بر این تعمق لب به عرض کردند که در اوقات کار کشتیهای بزرگ که جمع بایستی
موقوف دارد و چندین هزار کشتی مختصر ساخت که هنگام وقوع وصول انگلیس گرداب در باقی
گیرند و ناخدای کشتیهای بزرگ بجای نشستند و شهرت بجهت تفصیل اهل انگلیس بر این آگاهی از روی
شهر بنادر صحیفهٔ کاغذی شکل دریای انگلیس را نقش نمودند و کشتیهای مختصر فرنسیس به پوست
گردکان تشبیه داده بودی در دریا افکنده و بیکی ملاح انگلیس در دو طرف یا بر فراز سکو در نهایت
کمانیده و رنگین نشسته چوب طبی در دست او داده و در تصویر شکل او را چنان نموده اند که هنگام
کشیدن چوب طبی از نفس ملاح و دود کشتیهای جوزی فرنسیس به تلاطم آمده بگرداب حیرت
سرگردان و گرفتار شدند و چندین هزار صفحه از این شکل را باسمه زده باطراف ممالک منتشر
ساختند چند ورق از آن بمملکت فرنسیس و شهر پاریس فرستادند و ناپلیون از آن واقعه
آگاه شد و از آنها تشهیر اهل پاریس و تمسخر از آن باسمه بعد طلب فرمود پس از آنکه حاضر کردند از
ملاحظهٔ آن متغیر گشت و از آن روز با جنگ انگلیس مصمم شد و در آن اوقات ارباب
غرض و فساد چندان از شهر پاریس و در خارج فتنه و آشوب اقدام نمودند که عاقبت باعث
هلاکت تنی چند از نسل بوربان شدند و از جمله انزار فوش پارل نام بود که مدتی در شهر ختیل
و تحریر کتب مشغول داشت واقف او و شهرت یافت هنگام جنگ باتی از فرنسیس فرار و در ملک آن

در ظل حمایت اخوانجیان فرنسیس نشو و نمای کرد و ناکامیکه مصالحه مابین انگلیس و فرنسیس اتفاق افتاد و فرصت
غنیمت دانسته دولت انگلیس تنخواهی باو داده و با فرنسیس فرستاده بودند که در جهته با مخالفین
دولت ناپلیون متفق گردد و در شهر مذکور اقدام نمود مصلحت خود و معهوده باعث رفت و این بود که در آن
مابین جنرال الی مورو که در آن اوقات از ناپلیون رنجیده خاطر گشته و جنرال پیشگرو که سابق
در فرنسیس عموم جنرال الان بامسین مقدم بود و در آن مملکت اخراج و در انگلیس توقف نموده بود و
متفق مجتمع شده و گفت جنرال مورو به بود متفق و مخالفین مملکت با اختلاف اوضاع ناپلیون
متصمم گردد و بسبب اخراج جنرال پیشگرو این گونه جوان با قبض اولی مراد بعظیم جنرالان
فرنسیس و بعضا که در آن مملکت اند بود هم قلب جنرالان بود و این معنی موجب غرور او گشته
در مقام آن برآمد که دولت جمهوریه را بمعاونت متفقین و فرسیر پادشاهی متوسط
فرنسیس مستقر نماید قبل از آنکه خیالات خام خود را بجهت وقوع بپرورد خبر آورد و شرحی بجهت اعلام
ناپلیون با کمال مشکل فرستاد از اتفاق اخطو نمونه بر جنرال مورو افتاد و او را بنظر
دولتهای دولت جمهوریه رسانیده از آنکه اکثر فرنسیس نیز جنرالان جمهوریه بودند بدین لزوم عظیم
جنرال پیشگرو نیز بسبب حرکات و پریشان شده و نظر امنای دولت جمهوریه بوقوع گردید
و نظر نمود باتفاق او و با اخراج بلد اکتفا نموده مال و منال او و ضبط و از مملکت اخراج گردید
و بدین سبب میان آن دو جنرال کدورت عظیم واقع شد و پس از آنکه اخوانجیان فرنسیس به اذن مستعار
داده و جنرال بود ازان جهت نیافت و در انگلیس متصد فرصت بود که خیالات خود را بقوه
بفعل آورد و جنرال مورو اگرچه علی الظاهر اظهار رنجش از ناپلیون نمی نمود و لکن از کدورت او
دوست و دشمن آگاه بودند و ناپلیون اگرچه از جمیع خیالات او آگاه بود ولی از سر روی تجنب

و عقیده منسوب بود از جنرال پیشگرو قطعاً امیدوار بود که در این کار آن رشته و از جنرال مورو
مطلع بود که تغییرات جمهوریه ... و از اشرار جمهوریه و فوش اهل خصوصاً دشمنی بود با ...
کرده بود که تا جنرال مورو با ایشان متفق نگردد مقصود حاصل نشود زیرا که عساکر فرانس او را دوست
می‌داشتند و در آن هنگام عجیب از بسکه نخست ناپلیون دولت کونسولی را بسلطنت امپراطوری
مبدل ساخت و کوکب جمهوریه غروب و اختر اقبال ناپلیون طلوع یافت و یکی از ... زاده
کان از ... به تفصیل رسید بالجمله اتفاق این جنرال پیشگرو و جنرال مورو و جارج کدوال
در شهر پاریس واقع شد لیکن گفته اند که این فتنه از مستحفظین اهل پلیس خانه شهر پاریس و ناپلیون مخفی
نبوده اهل مملکت فرانس چنین معلوم شود که ... در صدد آن برآمده اند که بزعم طالبان دولت
جمهوریه سقوط ... بر ایشان تقریر آورده تا اگر اهل فرانس نظر بجانب دولت جمهوریه
بسلطنت ناپلیون تن در ندهند و اگر ... جمهوریه است امپراطور گردد و ... حقیقت
آن است که بحث این فتنه ... شود ... به تفصیل ضبط ... اهل پلیس ...
تقویت ... بود که ... خود ... آورده
و در جانب ناپلیون اظهار کنند و ... از ... دولت و ... جناب
ناپلیون ... که ... مملکت ... دولت ...
حاصل بود ... در فرانس مقام ... آن دو جنرال ... اضلال
اوضاع ناپلیون برآمده ... اهل پلیس آگاه شده او را گرفته ... پس از آن ...
آن ... که ... لندن ... خود
بجنرال پیشگرو رسانیده و چنان کنند که جنرال مذبور با رفیقان خود ... خود

خدمت

در منزل ...

رسانند که اسباب هنگامه آرائی فراهم آمده است پس از آنکه فرستاده مذبور چند روز در فرانسه بود
جنرال مذکور تن در داد که به پاریس آید فرستاده به پاریس معاودت نمود که دوستان
را از آمدن ایشان اعلام کنند که اسباب لوازم فتنه مهیا کرده تا ایشان ... فرود آیند
گویند روزی در اواخر ماه جنیوری سنه ۱۸۰۴ عیسوی مطابق اواسط شهر ۱۲۱۸ هجری ...
سنت کلو ... در خدمت جناب ناپلیون بودم در اثنای صحبت فرمود که حال ... اهل پلیس
و مستحفظین شهر آسوده اند و از احوال ایشان دریافت کردم که ... جمهوریه ...
فرو نمی‌دهند که ... به ترقی آورد عرض کردم ... به جهت ... شده که ...
در حدود ... و پیشگرو در شهر پاریس اعلام کنم که اکنون هنگامه آرائی ... اهل
جناب ناپلیون از عدم اعتنای بسخن من خندید و فرمود که امروز مستر ریال ... العقد
وزیر اهل پلیس خانه شهر ... از جاسوس ... که حقیقت اخبار ... تقریب ... جنرال
پیشگرو ... قبل در منزل ... از وزرای انگلیس حضور ... و ... ایشان ... حرف
نموده من از ثبات مدعای خود اصرار نمودم ناپلیون ... مستر ریال ... پاریس ...
ندیده ... حاضر شد ... نوشته جاسوس خود ... چون
مستر ... در خفیه آدمی از خود گماشته بود و با مفسدین عهد بسته ... آگاه
بود ... او را اعلام می‌کرد که امروز ... در چه جا مجلس منعقد ... مطلع بود.
در اثبات مدعای خود چندان مبالغه نمود که مستر ریال ... جاسوس خیانت کرده ...
زیاده از آنچه او داده گرفته است بالجمله ناپلیون دریافت نمود که مکتوب جاسوس ...
نیست مستر ریال ... با مستر فوش در خلوت نشست و در باب مفسدین ... آورد

انتها وقتی معین نمود و عموم شرایط و چه در خارج و در داخل که متعرض سکان هر یک از شخص
نموده شده که در وقت معین [illegible] مجلس [illegible] مورخ [illegible] کونسل اول روز سیم ماه
[illegible] مطابق [illegible] منعقد شود و در باب [illegible] نحوی [illegible] نزانزده
و از روی التفات [illegible] زیاده از حد قلیل خاطر است و لهذا تماما بود
خاطر [illegible] کنم [illegible] از آن است که [illegible] سیم
[illegible] برادر [illegible] سخن [illegible] محبت [illegible]
معاندین [illegible] وکالت [illegible] اهتمام من و شاه وطن و شهرت آن نسبت است در السنه
[illegible] از قصد [illegible] خاطرم و [illegible] اندیشه ام که این کردار است در تواریخ
و کتب [illegible] خواهد شد و نام من [illegible] محرم اسرار من [illegible]
[illegible] و قایع [illegible] خواهد [illegible] که در [illegible]
است [illegible] این باب [illegible] و دامان پاک مرا از آلایش [illegible] تهمت
[illegible] که جمیع کوشش و اهتمام من [illegible] تحصیل نام نیک است و [illegible]
[illegible] نام دولت و شوکت [illegible]
طبع بلند من با چه حال بسبب اقدام کرده و همیشه بر رونق ملک و ملت و شکوه دین و دولت
و ظهور [illegible] جمهوری [illegible] کوشیده [illegible]
ایام من [illegible] چون دانسته ام که در تواریخ [illegible] کار من [illegible]
او از [illegible] در ریغ نداشتم [illegible] و احکام مملکت
و [illegible] مصلحت ملک در دوری چشم از مروت پوشیده در [illegible]

[illegible]

منصب قضا [illegible] و سلطنت و اقتضای آن است که گاهی [illegible] بسیار کنم و [illegible]
[illegible] و ضبط آن [illegible]
و [illegible] نمودم [illegible]
[illegible] که [illegible] لطف [illegible] فطرت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] بنظر [illegible]
در [illegible] حال [illegible] قتل [illegible]
[illegible] این [illegible]
و [illegible] ازمن [illegible] طبع این [illegible]
این [illegible] اشکال [illegible] بیرون [illegible]
که از [illegible] بیرون [illegible] برادر او [illegible]
کردم [illegible] ایشان [illegible] و عموم [illegible]
لازم [illegible] عرض نمودم
که آن [illegible] و کمال [illegible]
و [illegible] احترام لازم است که [illegible]
صداقت [illegible] و [illegible]
و با عموم [illegible] ایشان [illegible]

من از جمع حمایت و حفظ جانب ایشان دریغ نخواهم کرد اما هم و عقوبت سخت که ایشان و مفسدین را بمعرض سیاست
در آورم این فقره در صحت که بجرم دشمنی من تحقیق گردد سیاست او فرمان دهم و قول ارباب غرض
و درحق کسی نشنوم و اگر سخن ارباب غرض را بپذیرم باید که هزار تن از رعایا را بی تقصیر [illegible] خود هلاک
افکنم و نخواهم از جمله ارباب غرض [illegible] تحقیق این خطر رسیده [illegible] ایشان را از شمار دست [illegible] نگاه داشتم
دانسته ام اگاه باش که هنگامیکه شما در [illegible] خواطر در [illegible] مردمان مختلف الآراء چنان
پیش رفته‌اند که [illegible] همه مهام دولت خاص [illegible] لاجرم همه [illegible] الحاح
تمام در [illegible] بانجاح [illegible] مردم [illegible] ذکر [illegible] ایشان
کلام مورخ گوید چون فرمایشات جناب ناپلیون باتمام رسید [illegible] قیام
کرده [illegible] که [illegible] ثبوت [illegible] مقام [illegible] در آورد و من
[illegible] تحصیل [illegible] نمودم [illegible] و اوراق [illegible] آمد
[illegible] گرفت [illegible] که جنرال [illegible] گرداند و حال [illegible] اثبات جرم
آورده‌ام [illegible] که چنین خیرخواهی [illegible] متهم کنند و [illegible] و اوراق [illegible]
نمود که [illegible] اثبات [illegible] خواهد رفت [illegible] ماه [illegible]
[illegible] هجری [illegible] جنرال [illegible] و غیره از
[illegible] و ارکان دولت [illegible] کردند که در نوبت
[illegible] کنند و [illegible] جنرال [illegible]
کلا غلبه [illegible] گرفتار گشتند [illegible] و چهار [illegible]
[illegible] تمام [illegible] آورده و [illegible] بمباشرین [illegible]

اگاهی [illegible] جنرال [illegible] بر سر [illegible] که انگلیس [illegible] آمده و بر حیات او تکلیف کرده که
اسباب تحقیق خود [illegible] قلم [illegible] مورخ گوید که عموم خلق [illegible] جنرال بودند که [illegible] حرکت [illegible] خود خواهد
[illegible] باوجود [illegible] شرایط [illegible] در عموم بلاد [illegible] حفظ و حراست [illegible] اشرار [illegible] مشغول [illegible] گشتند
در وقوع این حادثه معلوم افتاد که در نوبت جمعی کثیر از اشرار انگلیس و غیره [illegible] شدند
[illegible] فرانس داخل شهر پاریس آمده [illegible] قیام و اقدام نمودند و جمعی [illegible] کرده
که در نوبت چهارم جمعی متعدد دیگر [illegible] از اطراف شورش [illegible] عام آغاز کرد
دولت [illegible] جمهوریه [illegible] ناپلیون [illegible] علم [illegible] جنرال [illegible]
نامور نمود و احکامی چند [illegible] که در نوبت چهارم اشرار [illegible] آن [illegible]
[illegible] مبادرت گشتند [illegible] فصل یازدهم در ذکر قتل شاهزاده الجین که اصل
نام [illegible] مورخ گوید که [illegible] سلطنت بوربن در فرانس منقرض شد و دولت
جمهوریه ظهور یافت هر یک از اولاد [illegible] پادشاه [illegible] متفرق شدند از شاهزادگان
که الجین ملقب [illegible] موسوم بود [illegible] دولت [illegible]
ایام [illegible] لشکری [illegible] تحت [illegible] مملکت [illegible]
و دیگر [illegible] ولایات [illegible] دولت انکلیس [illegible] بزرگ [illegible]
بود [illegible] فرانس [illegible]
فرمود [illegible] انحلال دولت جمهوریه [illegible] شاهزاده
الجین [illegible] تخت سلطنت نشانند لاجرم [illegible] ظهور آن فساد ناپلیون
[illegible] که [illegible] شاهزاده مذبور [illegible] دولت [illegible]

مغلوب گشته بپاریس آوردند بالجمله واضح گردید که هیچ اولیای امور از سلطنت ناپلیون قدرت به ممانعت نکرده و حکم او
نفاذ یافت مورخ گوید قبل از این ذکر شد که پادشاه سابق فرانس پیش از آشوب عام البلوی ترک تخت
گفت و به انگلیس رفت و اولاد و احفاد و متعلقان او در ممالک فرنگ و انگلیس و سایر قرالات
پراکنده گشتند بعضی آشکارا و برخی پنهان زیست کردند ناپلیون بدین خیال که اولاد ایشان دشمن جمهوریه
خواهند بود بعضی از خویشان بوربان را از اطراف با وطن خود دعوت نموده دلجوئی اغلب از آنها نظر به نیامدن
مال و ملک خود جانب او کردند خاطر ویرا دیگر بجانب سایر قرالات فرنگ و مادام مصالحه خصوصاً جابره
نمودند پس از آنکه نقض مصالحه واقع و محاربه در گرفت قرالات فرنگ عموماً به تقویت سلسله بوربان
و سایر خویشان فرانس کمر همت بستند از آنکه در فرانس عموماً و در پاریس خصوصاً فتنه و فساد متفق گشتند
و بخفیه کمر قتل ناپلیون بستند جناب او که از جزء و کل آگاه و ظهور آن فساد اسباب ارتقای خود به اوج
سلطنت دید چندان تأمل فرمود که اشتهار در نظر ... در جرم و خیانت اشرار سهیم و شریک
نمود و دانست که حال هنگام ... مقصود است امر فرمود که عموم سران و سرخیلان اشرار را گرفته
بمجلس پارلمنت آوردند و در روز ۲۰ ماه مرج مطابق آغاز بهار سنه ۱۲۱۹ هجری شهزاده الجین را مقتول ساختند
و چهل روز بعد در سلخ ماه اپرل ... دولت طرح نمودند که چون حال عموم قرالات
فرنگستان به تقویت سلسله بوربان ... متفق شده اند که دولت جمهوریه و کونسلیه را منقرض و پادشاهی
معین ... نفوذ آورند و بر سلطنت ممکن نشد بنابر علاج ... دولت لازم است
که پیش از آنکه امور دولت انتشار پذیرد ... اهل مملکت انتخاب نمایند و زمام اختیار کل مهام
... اقتدار او دهند و در امپراطور ممالک اختصاص دهند که سلسله بوربان یکباره مأیوس شوند و سلاطین
فرنگستان نیز ... لازم نیست پس از آنکه ... دولت گفت و شنود زیاد باتفاق

اتفاق

افتاد و او را در این بین مرتبه اقامت شد عاقبت چنانچه بعد ذکر شود دو ماه پس از قتل ملکزاده مذبور در
هجدهم ماه می مطابق ... ششم ثور کونسل اول را امپراطور اعظم خواندند و تهنیت ... گفتند
و مفتاح ابواب سلطنت و ... آن مملکت ... اقتدار او واگذار نمودند و بیست
و دو روز پس از انجام سلطنت به اثبات جرم و سیاست عموم مقصرین ... مورخ گوید اگر چه
... در این هنگامه وقوع یافت ... یک تن از ملکزادگان سلسله بوربان بخاک تخت ...
هزار ... آمیخته ... الملک امپراطوری ...
... آنجا که ملکزاده الجین چنانچه ذکر شد در مملکت ... شاهزاده بدان که یکی از ملک
زادگان آن ملک ... دولت انگلیس ...
بپاریس آورده تقصیرش ... ثابت کرده ... کلوله افواج خاصه ...
... موجب تغیر خاطر عموم ملوک فرنگستان گردید و بعضی از قرالات ...
برای اظهار انتقام ... نظر ...
در باب قتل ملکزاده مذبور ... دولت انگلیس ... آن باب اظهار تغیر
در ... کرده ... قرالات ... متفق ... گرفتند مورخ
گوید قبل از این ذکر شد که جنرال ... انگلیس بپاریس آمده و در خفیه ...
مردم ... از ... پاریس آگاه ... عاقبت یکی از
دولت ...
صد هزار فرنگ گرفت ... جنرال مذبور ...
... نمود

در بار کشوده شد و بجوار بکاخ در آمدند و داوری برقرار تختی نهفته دیدند و میز تحریری در پیش بود و شمعی
افروخته و دسته حرب پیرامون او حصر دیدند چون از قوت بازوی او آگاه و میدانستند اگر
بیدار شود انجمع را بپریشان کند لاجرم شمع را کشتند و [illegible] مجتمعه بر روی جامه خواب در
افتادند و حرکت و ورش بر نزر گرفتند جنرال مذبور از غایت کوشش و تلاش از نفس افتاده حبس
گشته او را در بندی محکم بستند و بکالسکه نشاندند و بمجلس بزرگ پارلمان برده بمجلس مخلد [illegible] حکم نمودند
و چون جنرال مذبور با دشمنان دولت فرنس دوست بود هنگام گرفتن صدمه زیاد بر او زدند
والا قبل از اثبات تقصیر ممکن نبود آن نوع رفتار با او معمول دارند و ملاحظه نمایند جنرال مذبور
که قریب بچهار هزار بطور رشوت گرفته و ملبوس سخت خود بود دشمن بخود عیال خود و بر داشت
و بولایت [illegible] فرستاد و از [illegible] مال الخزانه خود [illegible] نمود مورخ گوید از بدایع گردش سپهر
و غرایب جنبش ماه و مهر یکی آن است که جناب ناپلیون و جنرال مجبوس [illegible] در این دو [illegible] از
مدرسه نظام بیرون آمده بودند [illegible] سلطان نظام یافتند و حال یکی را در فرانگه سلطنت
تاج تبارک نهاده [illegible] و یکی [illegible] محبوس [illegible] بدست بند درست بر سر آن سخن از سلطنت عامه گوید
و این از جناب خود برست [illegible] جنرال [illegible] که اهل مملکت دور را
از دل خواهان بود و افراد سپاه و چاکر را [illegible] لازم می شمردند جناب ناپلیون از این معنی
اندیشناک بود و اهل مملکت چنین میدانستند و الحق چنین بود که اگر ناپلیون نخواهد دولت جمهوریه و
متروک و در فرنس سلطنت بنا نهد و خود تاج بسر گذارد جز جنرال مذبور کسی یارای ممانعت
نمود بنابراین خوب است کاری کند که او در اهل مملکت [illegible] مملکت و خیرخواه [illegible] بوربیان را دانند
و چون جنرال مذبور را او آزرده خاطر شوند و لهذا خواست عاقبت [illegible] نسبت داده

بمجلس [illegible]

بمجلس امر فرمود امضا او را گرفتند و بمجلس بردند و در حقیقت ناپلیون را ممنوع است او را با تهمت از دولت افکندند علیه
ممنوع است او را گرفتار و خود آسوده خاطر با تمام مقاصد خود پرداخت چنانچه مادام که حبس قراولان از روی غیرت
و رقیب خدمت او بودند و ناپلیون نیز با جنرال مذبور سردار قراولان مجلس مقرر داشت که در انتظام امر مجلس اهتمام کند
در عهده قراولان بیفزاید و مراقب باشد که محبوسین با یکدیگر مکالمه و مشاوره نکنند و مجلس یکدیگر آمد و شد ننمایند
مجملا کونسل اول [illegible] آوری محکم بجهت رفع عموم موانع سلطنت [illegible] افتاد و از لوازمات آن امری فرو
گذار ننمود بنابراین جنرال مذبور و پس از آنکه بجهة اثبات خیانت مذبور است در عدالت خانه حاضر ساختند و هنوز
خیانتی بثبوت نپیوسته بود [illegible] بمجلس در جامه خواب مقطوع النفس [illegible] فقط مجلس [illegible] صبح بجانب
ناپلیون شرح احوال [illegible] عرض نمود [illegible] زیادتر شد که اعضا و جوارح او را ملاحظه
نمایند اگر [illegible] شکنجه [illegible] عرض نمایند لهذا [illegible] معمول [illegible] معلوم نشد که بجهة [illegible] مخالفات و قتل
کرده یا مسموم و مقتول گشت فصل هفدهم در ذکر سلطنت و امپراطوری ناپلیون و تفویض مناصب برجال دولت از آنجا که
جناب ناپلیون از حسن تدبیر [illegible] هنگام [illegible] غیرت ایالات و محلات فرنس گردید و عموم اهالی
مملکت [illegible] که مدار تنظیم سلاطین فرنگستان شهریاری مقتدر در فرنس معین [illegible] بسیار سلاطین
فرانسه را برتری دهند و احکام او را باطاعت گردن نهند عموم اصحاب دیوانخانه عدالت و مشورت
و وکلای رعیت و اعیان [illegible] و سران سپاه و امیران درگاه پس از انعقاد چندین مجالس و اقامه
براهین جناب او را بخطاب مستطاب امپراطوری مخصوص داشتند و شهنشاهی آن مملکت و
نسلاً بعد نسل باو و اولاد او مسلم نمودند و جناب او که از ابتدای عمر [illegible] چنین روز بود در عهده با تمام لوازم
آن مقام اقدام فرمود و او را مقرر نمود که در مکاتبات و مخاطبات جناب او را بخطاب امپراطوری و
بالقاب شاهنشاهی مرقوم و مخاطب دارند و چون حرم او را مهد علیا نامند و فرزندان و برادران

ودخل آن اوردن خارج بوده اند امپراطوری خطاب گشته شد و از آن پس اردوان وغیره ارباب مناصب جمهوریه
بود تفویض منصب امپراطوری فرمان ملوکانه عزت نمود و بیشتر ... ان وغیره کاران دیوان
بود ... احوال منصب داده و بروش که در دول فرنگستان متداول است عموم امرا و مملکت که
اهل دیوان بودند به عهد و پیمان ... نمودند و سوگند یاد کردند که ... و اطاعت دولت و سلطنت و
دخیل و خلل ... خدمت ... جمیع ... خارج بود از دشمنی ... هلاک ... بود
شمار ... و سفیران مقیم دولت را القا و دشت که هر یک بدولت خود قرار جدید را اعلام کنند که از آن پس
عموم ممالک با اولاد امپراطوری ... عموم قرالات فرنگستان معلوم شود که ... از این
پس در مجاری امور احکام او را تسلیم دارند با معظم حکمت شوند تحت قرالات محترم که مدام از صولت
و سطوت او در ترک ... حضرت او ... مغلوب بودند بمحض استماع اظهار ارادت و عبودیت
کردند و ... اطاعت برداشتند پس از آن ... امر فرمود که در محکمه عدالت تحقیق جرم
جنرال مورو ... کنند ... مجرم است یا متهم اصحاب دیوان عدالت هر روز با حضار
جنرال مورو اقدام ... و سؤال ... اشتغال داشتند چون حضرت امپراطور ... است
که ... امیر ... دیوانخانه عدالت کمال دوستی ... است ... که ... امیر مذکور
محقق است که جنرال مورو مجرم نیست و متهم است روزی ... امیر مذکور حضور ... جنرال
نزد من آمد ... دیدم که ... حادثه تازه روی داده ... اعلام ... است ...
... گفت ... امپراطور ... شما را القا ... مستر ... ملاقات کنید ... جنرال
مورو ... از جرایم او خبر ... و خط ... شما امری ... کار ... عاقبت ...
... نیست ... تعجب گفتم این چه حکمی است که ... است ...

دیوانخانه ... که کسی ... جرم ... ثابت ... چون ... امپراطور
جنرال ... محل ... تقصیر ... فرمایش او را ... نداشتم ... چون
... سنه هجری ... که ... جرم جنرال مورو ... امپراطور ... خارج شهر
... جنرال مورو فرمایش او را مخالفت نموده ...
چون ... آمدم و جنرال ... گفت ... که حضرت امپراطور در ...
... و شما از برای صحبت ... عادت ...
... احوال ... و فرزند ... روز ... هیچ ... اثبات تقصیر
جنرال ... عدالت خانه ... عرض کردم ... شما ... فرمود ... شما
محقق است ... عرض ... که ... جرمی بر او ثابت کرد فرمودند ... اعتقاد
... جنرال مورو ... کرده ام ... جنرال ... کرده شده ام
... جنرال مورو ...
... مجلس ... بعضی ... عدالت خانه ... محقق
... کنند ... جنرال ... خلاف ... مگر ...
خود مخالفت ... زیرا که ... انگلیس ... حضرت ... امپراطور ...
... عرض کردم این فرمایش ... مستر ... وزرای انگلیس در پاریس
... که حضرت امپراطور ... صحبت فرمودند وزرای انگلیس ... وزیر مذکور
... در آن باب ... دولت انگلیس ...
... این سخن ... که وزرای انگلیس ...

خود مخصوص بود با خود دارد و ودیعی او را القصه رسانیدم این معنی واضح است که عموم دشمنان من چه کردند تا سکنه دولت
انگلیس اند و موجب حقوقی دارند در خصوص ایشان که الحق از دشمنان من مرا قصد هلاک کنند چنان است که دولت
انگلیس کرده که دشمن مرا پرورده است از این گذشته [illegible] و چندین هزار اسرار سر و به بندر است در آورده
و در مملکت نشر کرده است و خیال موده بعید و وعید اند دولت مرا بیش بو معاشه مصدر آن هنگامه شده و در حقیقت
از مفسده راجع به انگلیس است با این احوال چگونه میتوانستم متعرض خیال موده شوم هر چند در این خصوص
مردم را خیال خواهد کوشید نباید من بخاطر خواه است بکار مملکت اقدام کنم حفظ وجود مردم موقوف بحفظ
وجود من است چون جهت حضرت امپراطور نخست خشنودی شد خوف بر من مستولی گشت و امپراطور
در خیمت کرده با زکوش خشم گرفت و تبسم کرده فرمود بودن نسبت شما این سخن نگفتم هر چه گوید و هر چه شنید
از روی صداقت است مرا سخنی در اخلاص دیگر است که در حضور من سخن بگویند و در غیاب من و حضور دشمن
من زبان ملامت گشایند در جمله اجداد من خیال من که با او حال محبت کرده ام حال بجاست
خیال موده را اهتمام کنند و در مجلس گوید او مغضوب است در خصوص من بحضرم اجداد نه با این پایه
چو بپایه در وضع سخنی به من قصه من بر آید اگر با ما بمانند شما سخن بر روی من گوید و از روی صداقت
مرا موده بحث کنند و سخن از مجلس برون نرود از روی برون نخواهد بود با سخن او مرا قبول نخواهد بود [illegible]
خواهد افتاد اگر قبول افتد فهو المطلوب تمنای و معمول آمد و الا در جواب گویم و دفع جهل او کنم
با جلای بود بر بخاطر داری او که [illegible] الطالب بودم و از فتوحات بپایه خشم فرستادی دولت
جمهوری بود خیره نمودم دو وزرای مذبور خود دست [illegible] داد در مقابل من [illegible]
[illegible] مغرور شده بود [illegible] گرفت [illegible] اقبال من هم [illegible]
و دو خیال [illegible] که عاقبت مرا [illegible] اختلال سلطنت گردد و بفضل الله من دار الملک سلطنت [illegible] مقدم [illegible]

نگو نبود

مسکن بود معتکف هرگاه از دور تخت [illegible] بود اکنون [illegible] اول ممالک فرانسه می نمودم
ولی چه سود که مخالفت کردند و حال بعضی از امنای عدالت خانه مجلس دو ساله [illegible] حکم کرده و بر حسب تفتیش اجازت
داده اند و در منظر هلاکت او نخست حال بهتر است که چندی ترک وطن کنند تا بر و کیفیت خیانت او [illegible]
محکم کرد و میل از آن بانصراف این [illegible] هیچ قرار [illegible] گذشته پس از ظهور خیانت او را اعلام کردم که
انکار تقصیر خود نمود [illegible] تکذیب من است [illegible] بهتر آن است که تقصیر خود از عدالت کسی
[illegible] نموده است که [illegible] لازم آمد که عفو و خواص آن درگذریم قبول نکرد و سخنی از روی
خشونت [illegible] که من هرگز [illegible] تقصیر خود نکنم [illegible] او را القا کردم که ترک مخالفت کن تو را
اجلال خیال [illegible] کنم [illegible] افواج [illegible] خصوص [illegible] دهم [illegible] مقرری تو را [illegible] ترکت دول
فرصت [illegible] خبر [illegible] طلب او حفظ نرفت [illegible] گفتم پس از آنکه
سلطنت [illegible] مستحکم شد [illegible] کسی [illegible] کسی [illegible] چاره نشد مجملا پس از آن
فرمایشات [illegible] نمود که [illegible] کرده بودم که از اهل محکمه مجلس دو ساله او را حکمی [illegible] طلب
کن [illegible] حاکم [illegible] مجلس [illegible] است بهتر آن است که [illegible] خدمات او را [illegible]
[illegible] خواهد رفت [illegible] کنیم که چندی در خارج مملکت اقامت [illegible] کار
مملکت استقامت گیرد مورخ گوید [illegible] که او نیز مؤلف تاریخ ناپلیون است در باب خشم امپراطور
بر خیال موده چنین درج نموده که هرگز امپراطور قصد هلاکت او نکرد و مایل اضلال او نبود زیرا که در جنس
هلاکت وی به نوع قدرت داشت [illegible] و نحس آنکه از حضرت او استخلاص و از
مجلس [illegible] خاص [illegible] قبول و تدارک [illegible] کفایت کرده [illegible] او را [illegible]
دنیا بود بالجمله امپراطور پس از فرمایش خشم [illegible] او را از حضور خود رخصت انصراف داد و خود نیز از مجلس برخاست

وبخلوت رفت و من هنگام بازگشت از خدمت او بحضور امپرس جوسفاین حرم او رفتم او نیز کمال احترام
درباره من مبذول داشت پس از التفات از کیفیت مجلس و فرمایشات حضرت امپراطور جویا شد
مطالب را عرض کردم فرمود در باب جدال و نزاع هرچه شما گفته اید مطابق واقع است لکن شما را
نصیحت میکنم که بعد ازین در حرف و کلام و در هنگام جواب و سؤال با وی بحث و جدال ننمایید و
بطور وقت خود مطمئن نشوید تا توانید بذوق او گفتگو کنید اکنون مجلس او را احمق و مقال او را اسعد
بسیار است و از هر طرف شورش خبر آمد گوش شنید باید بملایمت با وی سخن گفت والا خاطرش آزرده
گردد چون آغاز سلطنت است و از هر طرف در اندیشه است که هر سخن سختی شود خیالات بعیده
افتد مقام بخشش طبیعت او نیست باید داد و یقین دارم در این اوقات شما ایلچی خاص
اختصاص دهد شما از مرتبه فروست و تجربت من و فهمیدم هرگز نایل این مقام خطر و صاحب
مناصب تاج و سریر خود دانم و شنیدم نخست خبر از مقام من رسید و موجب آن ده من شود و حال
از وضعیت احوال امپراطور و صحبت سورت او چنان معلوم شود که نخواهد زن دیگر گیرد
تا اولاد ذکور بهم رسد غافل از آنکه ترتیب انتقالات اولاد در سلطنت موروث تاریخ زشت شود
پس از آنکه اولاد ذکور بهم رسد سلاطین متفق شوند و اولاد را از استقلال افکنند که سلطنت را
از دودمان او برداشته حال دوستان دشمن و از روی مکر و حیله بجهت جلب نفع خود و او را بدین
کار ترغیب کنند عاقبت مقصد خود بود در زوال دولت او حاصل نمایند بالجمله پس از این گفتگو شد
مرا از حضور خود مرخص نمود **فصل چهل و نهم در بیان امپراطور در عزم انگلیس و برکندن بزرگان ولایت**
اگرچه از لوازم قانون کونسلی این بود که کونسل اول خود کار رعیت مملکت توجه کند و سپهسالاری
و لشکر کشی غیر کرده بود باید کفایت خود بکیرد ناپلیون که در ابتدا کونسل اول شد قانون نمود
وکمر خود

و نخست بفتح ایطالیا همت کرد و علاوه بر عساکر تو پلیس کر جدیدی گرفت و نیست و سبب قدیم با عساکر
سابق کرد و ایشان را در دولت سبب تعیین عساکر جدید در رقبه مذبور فتح مارنقو کرد و دولت استرین و انکلیز
با نقو عقب داشت الکنون که از کونسلیه بمقام سلطنت رسید معلوم است که بلاحظه قانون
مذبور بطریق الحال نخواهد کرد و ملکه انها را از قانون نامه دولت محو خواهد نمود بالجمله ناپلیون
سوکند از ابتدا نور است ق بخت در کانون سنه شستقال داشت پس از مقام امپراطوری
مدام در هوس وسیع خیالش طرح تمهید نزاع و نقشه تسخیر قلاع مرتسم و مترصد بود که دولت
انگلیس بعض از قرارات عهدنامه مولفت نقض و او را دست آویزی بدست افتد و با معرکه
جدال نهد بنابراین در هر صدد معین عساکری بشمار و تهیه اسباب جهاد و آماده نمود که هم انگلیس
آسوده خاطر نباشد و هم قرالات آسوده خاطر و این عساکر آماده بخش بلاحظه اندک خلافی علی
الغفلة فتح کرده مغلوب نماید و هیچ یک از روز روی بر منزه کار او نمیرفت و خود امپراطور با وزیر
بنظر نمی نهاد و حال در این عهد بر قرالات این تدبیر و از حضرت او تشنیع نموده معمول میداشت از
مورخ گوید بعد از آنکه ناپلیون بسریر شهریاری استقرار یافت درمقام آن برآمد که مرتب ارادت
و میل قلوب اهل مملکت فرنس بنحوی معلوم خاص و عام گنند و محقق کنند هم اهل مملکت او را از
صمیم قلب تابع آن و هم حضرت او بدوستی ایشان مهربان چنانچه مستر فوکس در روزنامه بعض حکایات
کرد که در این اوقات که ناپلیون صاحب سریر سلطنت شد لوئیس هیجدهم که وارث تاج و تخت
فرنس بود در شهر وارسا که پای تخت مملکت پلس است توقف داشت پس از آنکه از سلطنت او آگاه
گشت رساله چند بعموم قرالات فرنگ نوشت که ناپلیون بدون حق غاصب تخت
و تاج موروثی من گشته الکنون بر هر یک از قرالات لازم است که حسب از امداد

بنویسند و بحفاظت حقوق من کوشند و رساله تبخیر باهل مملکت فرانس نوشت که شاید ایشان را هیچ غیرت شود
و چاره جویند مستر فورش گوید اول مرحله این فقره مرا استماع افتاد و اندیشه کردم که مبادا این حکایت اشتهار
و موجب مفسدت کار شود در ساعت بحضرت امپراطور عرض کردم و رساله را بنمودم و در ضرورت نمودم که اکنون
وزیر الحدس و حاکم شهر را قدغن فرمایند که هر که این رساله را در مملکت منتشر نموده بدست آورند ناپلیون که در ایام
کونسلیه مخصوص استماع نام بوربان مضطرب می‌شد رساله را تمام خواند و فرمود که حال کار بوربان بجائی رسید
که تمنای سلطنت کنند و چنین رساله نویسند مرا ابا از این نوشتجات نیست مقتضای وقت و وضع او را اندکی
توجهی کفایت کند حال که تمنای [illegible] اهل مملکت سلطنت نسلاً بعد نسل حق طلق ماست و بعون الله دست
تصرف ما قوی است و تقویت یافته و قدرت تیغ خود ضبط حقوق خود کنیم و احدی را در ضمن نیست ندهیم و دیگر از بوربان
و اهل دین و آن اندیشه نداریم بهتر آن است که آسوده ام گذارند و مرا بدان باز ندارند که بعضی مبادرت کنم
و از ایشان اثری نگذارم چرا این رساله را بخیرخواهان بوربان نمودی که استنساخ کنند و بخوانند آن خورقت
شوند و بخدمت کویرق که مجمع خیرخواهان بوربان است تحفه برند اکنون قدغن کن این رساله را در نوشتجات
اخبار درج کنند و شیوع نمایند تا مستور بوربان ز خیالات خود منصرف شوند و بدانند که حال ما را هراسی از امثال
این نوشتجات نیست بلکه سعی کار ماست من در حال رساله را بمباشرین اخبار رساندم و در روز دیگر در نوشتجات اخبار
بعموم اهل شهر و نواحی منتشر گشت مورخ گوید در آن روزها حضرت امپراطور بملاحظه این فقره باز مستر فورش را
وزیر الحدس شهر نمود و نخستین کسی که در باب آشوب و هنگامه مخفیه مستور بوربان آگاهی یافته بحضرت امپراطور
عرض نمود مستر فورش بود و امپراطور را یقین حاصل بود که در آن اوقات بعزم تسخیر ملا دارند پاریس نهضت
خواهد فرمود دو جزو زیر دلیور و دیگری ثابت پاریس را بر [illegible] و از جمله قواعد جدیدی که حضرت امپراطور
در مملکت بنا نهاد و قوانین قدیم منسوخ داشت آن است که خلفای دین را امر فرمود که هر روز عموم

معابد را

معابد را به بهانه عیدهای بیجا که در این مدت مقرر بود کلیسا معطل نکنند و خلایق را از تحصیل معیشت باز ندارند در عرض
سال زیاده از چهار عید نکنند هر گاه خلفای دین آیکسکه که نیابت خلیفه اعظم مروج شریعت بدین قانون جدید
رضا ندهند در پاریس اقامت کنند والا از فرانس رخت بربندند بالجمله در ۱۵ ماه جولای مطابق ۲ اسرطان
که از جمله اعیاد شریفه و از اتفاق روز یکشنبه یوم الجمعه این مدت بود امپراطور با کوکبه سلطنت بکلیسای بزرگ شهر
رفت و جمیع امرا و وزرا در آن معبد ملازم حضور بودند امپرس نیز خوانین جمیله جلیله شهر را باتفاق
خود بمعبد برد و در صف محراب تختی نهادند و زر و اسباب طاعات امپراطور بر فراز تخت قرار یافت
و در صف دیگر محراب تختی دیگر گذاشتند و امپرس بر آن جای گرفت و معبد از ازدحام خاص و عام
مستر لاش و تماشائی تمام یافت مورخ گوید که چون امپراطور مرا باحضار کلیسا اعلام داشته بود و دانستم هر گاه تخلف
کنم مخالفت من تمکین نشود لهذا در آن مجمع حضور یافتم هنگامی که خلفای دین در ضمن موعظه زبان بستایش
و مدح امپراطور گشوده بودند و می‌گفتند از ملاحظه آن هنگامه و هجوم عامه و تملق خلفای دین مرا آن ایام [illegible]
خود در نظر [illegible] حضرت او یاد آمد گفتم سبحان الله هر که [illegible] نظر [illegible] گشت که رفیق [illegible] سلطان
مملکت شود [illegible] آن غرق دریای حیرت گشتم و لاحول گفتم بالجمله پس از موعظه خلفای کرام
و استماع خاص و عام مستر لاش امیر افواج قصیده‌ای خواند و فصیح مبسوط مبنی بر تمجید سلطنت
جدید و تکریم حضرت امپراطور و انتظام امور نظام بیان نموده [illegible] که در عهد او صاحب
منصب و نام آمده بود [illegible] مورخ گوید ملاحظه کردم هنگامی که خلفای دین [illegible]
عیسوی آئین [illegible] و زمانی که مستر لاش [illegible] نام امپراطور [illegible] عموم خلق خاصه عوام
هنگام [illegible] نام ناپلیون تعظیم و تکبیر زیاده از زمان ذکر خدای [illegible] چون مشاهده [illegible] حضرت [illegible]
بعبادت [illegible] می‌کردند [illegible] ناپلیون [illegible] اراده [illegible] اجرای مراسم دینیه

دولت امپراطور حرکات ملوکانه و ملاحظات خسروانه خود را بی تکلم واداده ترنم کردید عموم خلایق از فرط احتشام
و شوق ... پس از زمانی دیر تبانی و در تخت از فرزند اور نکت باواز بلند و خود کلای سپه سالاران لشکر
و سرهنگان کشور و امیران سپاه و امنای درگاه و امرا و وزرا و وکلا و حکام و عمال و افراد افواج اجلاد و
اجناد و سایر عیار عموماً نموده تکلیف آن است که سوگند یاد کنید که اولاً جان و مال خود را در صرف سود
دولت دریغ نکنید ثانیاً در حراست ولایات سعی بلیغه معمول دارید ثالثاً امپراطور خود را که حال با سفیری جمهوریه
و رضای خاص و عام زمام اختیار مملکت در قبضه اقتدار او قرار یافته حقوقات او و اولاد او را از قرار ارکان
مملکت در حراست دولت او از جان و مال مضایقه ننماید بر العباد در حفظ آداب سلطنت او تحمل آن ما فوق الطاقه
در اجرای آن تسامح ننمایند خامساً در حفظ مراسم آزادی دولت و مساوات و مصورات عموم اهل مملکت
که بمنزله نفس واحد متفق مجتمع ساعی جمیله الظهور باشند و هم باید از صمیم قلب و خلوص نیت سوگند یاد کنید که از
این تکالیف مخالفت ننمایند در مواد این مواد عموماً بالطبع قسم یاد کنید بلا اکراه تخت افراد
قراولان خاصه که امپراطور از برای بجهة حراست وجود خود مخصوص داشته بود بخصوصیت متفق اللفظ و متحد
الصوت آواز بر کشیدند که دولت امپراطور پاینده باد ما همه یکی از دل فدای دولتیم و بالطبع خاطر
در هر موارد سوگند یاد کنیم حضار مجمع عموماً با افواج مذبور هم آواز و با اظهار عبودیت همراز گشتند و در گنبد
کلیسه همهمه و ولوله عظیم در گرفت و پس آنگاه خلفای دین زبان بتحسین خلایق گشادند باین تقریر محراب عبادت
نیکانیت سوگند وفا و ادب سوگند دادند و حضرت امپراطور پس از انجام آن مهم که قانون سلاطین
سلف بود از کلیسه بعمارت خود معاودت نمود

فصل نوزدهم در گریختن امپراطور ناپلیون لشکر بندر بولان

در ۱۸ ماه جولای مطابق ۲۶ سرطان سنه ۱۲۲۰ هجری امپراطور ناپلیون از پاریس گریخت کرده روانه بندر
بولان گردید فردای روز دیگر که اهالی آن سامان از سپاه و سایر مترصد تهیه ورود موکب امپراطور بودند

دفعی الی

وقتی آگاه شدند که امپراطور در این ساعت وارد و شنید بشیره ورود اول وقت عجله کار گشوده سر گرم امتحان و آزمایش مقرره
است و بازدید کارهای تمام و تمام اهل حرفت و قورخانه می کنند و از غایت چابکی و چالاکی امپراطور وسعی و شتاب
او در امور که در سر کار خانه نفقه و حفظ سیافت و در هر سر کار ... نوبه جلوه میشود و چنین بحضرت قلت کشیده الارض
کنند در آنی بهر مکانی حضور یابد و بدین سر عالمی کنند و چون در آن نوع نظر با نهایت تمام در وقت ملاحظات حرکت
از نهایت سرعت کشتی و چون سپاه و ذخیره لجه در قدرت امپراطور حیرت افزا بود پس از لشکر در رفت و تنظیم ارکان نفوذ معه
هر کس یقین یافت که میخواهد بعنفه بخاک انگلیس حمله آورد و در لندن آغاز خونریزی کنند و لجه مکنون خاطرش
این بود که هم نهایت احتشام امپراطوری را بدیگران ظاهر نماید که قلوب عساکر او نسبت بوی جذب
نماید و هم با ... حضار کلیسه عساکر ... بیان حفظ مطیع و منقاد گنند بالجمله برای اراده احتشام او در مکانی که
قبلاً از ... فتح انگلستان محل اراده او بود پیدا داشتند از سواحل دریا حدود غربی انگلیس ... هر طرف
سر قسم قورخانه و توپخانه و جبه خانه و مهمات از ادبیات صنایع و دقایق حرفت از ... و ... و برج و رخنه
کرده کلوله زیر در سر حرف قوریخ بد نهی اعتماد داشته اند باشنت ... ازت ... و مهم آورد که گردید خرجگت ... حدیش
بیان نمود و خبر جلال ... که بیان مشهور شد در انگلستان آوازه در افتاد که ناپلیون توجه بسر حدات انگلیس نمود که
علی الغفله داخل آن مملکت شود اما اهالی انگلیس از روی شتاب شدید ممانعت و مقابلت اقدام نموده احتیاط
دست برده اودر داخل هر جهة محفوظ داشتند بالجمله در حوالی بندر بولان نزدیک برج قیصری بفراز تلی مرتفع که
اطراف صحرای وسیع بود برآمده و بر شمال سپه سالار عساکر بندر مذبور امر شد که هشتاد هزار نفر ملت
تخت اختیار خود بصحرای مذبور در آورده و باطراف تل صفوف آراید که جمایل و نشان موشح تمثال
حضرت امپراطور را بجهت سفیران و امرا و افراد افواج علاقه بانهم عنایت شود مجملاً صفوف آراسته شد
و از نسبت از شمار صفوف بکران ستیزه کاران بود و خیره گشت و از سطوع نشان عبر لمعان

روزبروز شورش تیره آمد فقط و کینه بود هر دم حیرت می‌افزود که در آن زمان قبول آن مایه تدارک چون آماده

گشت امپراطور فرانسه با آواز بلند تجدید تقریر [illegible] فرمود و عساکر خود [illegible] سابق

برگذار نمود و به محقق زبان التماس گشوده معروض داشتند که زنده‌ایم حضرت امپراطور خود بوده‌ایم

دیده‌ایم و گاه در خلال این احوال [illegible] طوفان شدید [illegible] شد [illegible] آشکار شد [illegible]

[illegible] که [illegible] انگلستان [illegible] فاش [illegible] و تعلیم [illegible]

داشتند [illegible] گرفت [illegible] طوفان [illegible] که [illegible] از آن [illegible]

امپراطور [illegible] که [illegible] رفت [illegible] امپراطور [illegible] که [illegible]

و مطیع فرمان او [illegible] قرار گرفت امر فرمود که [illegible]

[illegible] قرار [illegible] فرمود [illegible] از [illegible]

در کلام [illegible] ایران [illegible] که [illegible]

[illegible] عزم [illegible] وطن [illegible] و اولاد و عیال [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] قدرت [illegible] مفصلاً [illegible]

که [illegible] از آنکه اسامی [illegible] که در صفوف لشکر [illegible]

[illegible] احوال می‌پرسید و از عیال و اطفال [illegible] می‌شد [illegible]

[illegible] هنگام توقف او [illegible] که ایام [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible] حرفت [illegible]

که [illegible] گرفته [illegible] فرار [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible] کار [illegible]

نوشتند

آرام

نوشتند [illegible] آورده [illegible] که در آن [illegible] ترتیب [illegible]

که [illegible] می‌کردند [illegible] می‌گفتند که [illegible] آب [illegible]

[illegible] کردیم [illegible] و در این [illegible] نجات [illegible] و در آن [illegible] قطع [illegible]

[illegible] فرصت [illegible] خود [illegible] چون [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] آغاز کردند [illegible] چهارصد [illegible] مسافت [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

ماجرا [illegible] امپراطور [illegible] فرمود [illegible] امپراطور از

روی حیرت سؤال فرمود که [illegible] انگلیس [illegible]

اگر امپراطور [illegible] امکان آن [illegible] انگلیس [illegible]

امپراطور [illegible] امپراطور [illegible] خاطر افتاده [illegible]

[illegible] فرمود که کشتی انگلستان [illegible] فرمود [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] امپراطور [illegible] غیرت و جرئت [illegible]

[illegible] دشمن [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] امپراطور [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] نظم [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] احکام و دستورالعمل [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

ولایات میفرستادند و در عین کوشش است فکر آرایش کشور و در عین آسایش کشور خیال کوشش درست
بالجمله قبل از حرکت خواهش پیر جوشفین بود امر فرموده بود که از پاریس بولایات بجمیع ورود آن منتظر ورود
امپراطور بپاریس از لحظه فرم عموم شدند تا بولان که هر کس مصمم کلیس ملازمت تا که از ولایات بجمیع عنوان
عزیمت نمایند روزی چند بیک توقف نمود و از آنجا جمیع بلاد و اهل و عورتین و حیثیت فرموده شهر
تعیین آنکه و خیلی ... آنکه رقصت ... و در آن اوقات سفیری نزد خلیفه اعظم پاپ روم
فرستاده از روی ادب تمنی نمود که خلیفه از روم بفرانسه آید و تاج سلطنت با دست خود تمنا در بر
تبارک آنکه ... با ... بنیاد ... افسر سلطنت بر سران شهر پاریس سعادت
ورود عمارت ... نمود از این سفر ... از اطراف و جوانب خرم و در جانب
بحضرت میفرستادند و ... ادب ... کردند و بوسته در مجلس و محافل از بطه ... و وی
سخن ... با ... در ... جمیع ... گفت که خلاق عالم این ... بود
بایفرمد ... تمنی ... زمان ... امپراطور ... در دل ... گفت
کاش خلاق عالم ... اوقات ... خلیفه اعظم
قبول تمنی امپراطور ... بنیت برسول امپراطور ... امر فرمود که جمعی ... را
استقبال کنند و لازمه احترام معمول دارند بالجمله امپراطور ... خلیفه ... از صد گاه
براه ... چون بکالسکه خلیفه رسید از کالسکه خود فرود آمد و خلیفه ... از کالسکه فرود
آمده ... گرفتند ... کردند و ... اعلام کرده بود که در هنگام ... کالسکه
امپراطور بر کالسکه خلیفه مقدم دارند ... کنند که خلیفه ... حمل کنند ... فاطر
بالجمله پس از تقدم ... کالسکه امپراطور خلیفه ... کالسکه ... که ... نشستند

فرود آمد بر جانب ... در جانب یمین و دیگری از جانب یسار کالسکه گشودند که هنگام ورود بر مقدم
دیگری پیش ... هر دو ... آمدند از این گذشته امپراطور سبقت گرفته از جانب یمین و خلیفه
از سمت یسار داخل گشته هنگام جلوس امپراطور بجانب یمین و خلیفه بجانب یسار او جای گرفت و از آن
رفتار استنباط افتاد که زمان توقف خلیفه در پاریس اشتد نخواهد یافت و در اثر آنکه سزاوار مقام اوست
منظور نگردد بالجمله ... بزرگان دین و دولت ... کالسکه قرین گشته و بشهر فونتن بلو فرود
آمدند **فصل ... در ذکر احترام ... خلیفه ... کلیسا رفتن امپراطور و خلیفه و تاج بسر وی گذاردن**
و بسر گذاردن از آن پس خلیفه اعظم و امپراطور در شهر فونتن بلو روزی چند مشاوره کردند بتخت
خلیفه از آنجا عازم شهر پاریس گشت و حسب الامر امپراطور احترام خلیفه بیوز زیاده از تعظیم امپراطور نمودند
و اعیان دولت استقبال کردند و لوازم آداب از هر باب منظور داشتند و در عمارت شاهی عمارت
تولیری بجهت توقف خلیفه آراسته ایوان و خرگاه او را ... مصفا نمودند ... محل نشستن او را مانند
ایوان روم ... کردند و خلیفه در آن جای گرفت و در حقیقت ورود خلیفه به پاریس نعمت عجب نمود
و بجهت ... بر وقع دولت امپراطور افزوده از قدوم او اهل پاریس مسرور بودند و مباهات
می‌نمودند و ... از خواص و عوام بزیارت خلیفه به پاریس اجتماع می‌نمودند که هر کس ... و دولت
... خدمت او را طالب آمدم از کثرت ... بحال ... روزی که خلیفه
تماشای ... امپراطور میرفت ... چون خلیفه ... آمد ... تعظیم حضار
کلاه از سر گرفتند و بپای ایستادند جوانی در آن میان ترک ادب کرده کلاه ... جمعی
بمنع او مبادرت کردند خلیفه دریافت کرد و چون آن جوان ... رفت فرمود ای
جوان کلاه از سر گیر تا ... خیر گویم سخن خلیفه در قلوب ... تاثیری تمام نمود بالجمله

در روز دوم خلیفه بفرنس موجب اندیشه دراین دولت انگلیس و الجمله آرام نگرفت و در هر طرف قوت
اهل مملکت از ناپلیون در نوشتجات [illegible] بر دوام استبداد زیست بوی میدادند و گفته امپراطوری در دم دولت
ز بود گشتند و حمایت عهد تاج بر نهادن اهتمام می نمودند و در رتبه مهام سلطنت بهر چه خاطر او توجه
میکرد فوق الغایه در وقت رتبه مملکت مقضی حکومت بالجمله در ۱۹ ماه نوامبر سال ۱۸۰۴ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۹
خلیفه اعظم با احتشام تمام به پای تخت پاریس در آمد و در [illegible] از [illegible] او اصحاب شورا [illegible] اعظم دولت
نامه مبنی بر رضای [illegible] قوم با امپراطوری ناپلیون و بقای سلطنت در نسل وی و تشخیص [illegible] امپراطور
رسانید اگرچه در امپراطوری وی عموم اهل مملکت متفق بودند بالجمله در بقای سلطنت در نسل وی اختلاف نمودند
شصت هزار دفتر در مملکت فرنس از دیوان وزرا و امرا و حکام و عمال و وکلای رعیت گشوده می شد
[illegible] و شستاد تن [illegible] امور دولت [illegible] بود که هر یک را دفتر و دیوان علاحده بود بالجمله [illegible] کرور و
و چهار هزار و [illegible] صد و نود و هشت تن اتفاق بر بقای امپراطوری در نسل وی نمودند و دو هزار و [illegible] صد و شصت
و نه تن در دفتر مخالفت کردند امپراطور [illegible] نمود که اسامی مخالفین را ثبت کنند که هر یک را [illegible]
وقت [illegible] تصدیق بقای سلطنت در نسل وی [illegible] بود که از
اتفاق [illegible] بالجمله در ماه [illegible] سال [illegible] عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۹ عموم اهل مملکت بجهت جلوس سلطنت در
شهر [illegible] اجتماع نمود مورخ گوید از اختلال گردش سپهر و اختلاف [illegible] ماه [illegible] دو ل
در شهر [illegible] اتفاق [illegible] روی داد که عقول را دهشت [illegible] آن [illegible] وقت [illegible] تخت ناپلیون
خلیفه اعظم در این شهر تاج سلطنت بر سر نهاد و عاقبت در همان شهر [illegible] استعفا از سلطنت نمود و در این شهر [illegible]
دیوانی [illegible] دولت با امپراطوری وی نسلا بعد نسل اتفاق نمودند و در همان شهر [illegible] اجتماع کردند بالجمله
امپراطور [illegible] تاجی مکلل بجواهر و مرصع [illegible] که تاج قدیم سلطنت فرنس [illegible] قیصره دوم

مانند بود

مانند بود ساخته بودند هنگامیکه تاج قدیم در حجره جواهری دولت بود و عموم خلق فوج فوج و جوق جوق بتماشا
می آمدند و چون در مملکت فرنس کیفیت تاج و صیت سلطنت ناپلیون انتشار یافت در روز سیم ماه
ذی سبر مطابق سنه ۱۲۱۹ مستر پت وزیر دولت انگلیس که تازه در وزارت اقتدار یافته بود در دور شهر
[illegible] های تخت [illegible] با امنای اندولت عهد بست و قرار نهاد که هر ساله مبالغ خطیری
نقد و جنس باندولت دهد که بیاری فرنس اقدام کنند بالجمله بعد از اتمام تاج در دویم ماه ذی سمبر سنه
عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۹ [illegible] که کلک زرنگار [illegible] تقریر آن قاصر است کلیسای بزرگ [illegible]
بستند و [illegible] شهر عموما در کلیسا حاضر آمدند خلیفه اعظم و امپراطور و امپرس هر یک بفاصله زمانی
قلیل وارد شدند [illegible] کلیسا رفتند تخت خلیفه اعظم با امپراطور اعظم در حجره خاص یکدیگر ملاقات
نمودند از آن پس خلیفه [illegible] از منبر بر آمد جناب امپراطور و امپرس در جنب محراب هر یک بر سریری
نشستند و تاج مکلل را بر طبق زرینی مرصع نهادند پس از اتمام خطبه خلیفه تاج را بدست خود با امپراطور
تسلیم نمود امپراطور اول خود تاج بسر نهاد و از آن پس از سر برداشته بدست خود بسر امپرس نهاد
و بعد تاج را برداشته بمکان خود گذاشتند و تاج محقری مکلل بجواهر قبل از وقت بجهت امپرس
مهیا داشتند و بر سر وی نهادند خلیفه اعظم انجیل جلیل را بدست امپراطور نهاد و بجهت احترام
آن کتاب ایزدی امپراطور دست از دستکش بر آورده بعزم سوگند دست بر انجیل نهاد و در حفظ
و حراست دولت و مملکت قسم یاد نمود بعد از انجام آن مهم از کلیسا بعمارت شاهی معاودت
نمودند و آن روز جشن عظیم کردند و شب چراغان کثیر نمودند و آتش بازی کردند بعد از که جمیع افواج
[illegible] شهر [illegible] نمود و در مدرسه نظام [illegible] نهادند و امپراطور [illegible] رفت و [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] نظام و اتمام سلام امپراطور از تخت [illegible] دو [illegible] خود [illegible]

افواج را که تازه بشکل عقاب تازه بر آن اختراع نموده بودند به بیدق داران افواج داده بدین خطاب
فرمود که ای گروه جلالت بیدقهای خود را محافظت نمایید و در عرصه جنگ دشمن را بسوی طعمه عقاب
شیر شکار بیدق خود کنید اکنون قسم یاد نمایید که تا جان بر تن و روان در بدن دارید در حفظ
بیدقهای خود در عرصه جنگ مساعی جمیله نمایید افواج همگی سوگند یاد کردند و در اظهار دولتخواهی و جان
فشانی متفق و مجتمع همراز و هم آواز آمدند مجملا از تاج گذاردن ناپلیون مملکت فرانسه را منفعت کلی
حاصل گشت عجب است که بعد از وقوع انقلابات لویی هجدهم پادشاه سابق فرانسه را سفاهت
از شهر کلمر که از بلاد سواحل دریای مملکت سودین است رساله چند بفرانسه نوشته باهمه نمود که من
هرگز بر ضرورت سلطنت موروثی خود دست باز نکشیده هم درست و سوگند یاد نموده بود که ای اهل
فرانسه رشته دوستی شما را از خود نگسسته ام و در آن اوقات دقایقی که روی داد آن است که مابین
دولتین انگلیس و سودین عهد مؤالفت اتفاق یافت و مابین انگلیس و سپانیول جنگ آشکار گشت
درین وقت وزیر دولت انگلیس وفات یافت مجملا امپراطور بعد از انجام مهام سلطنت خواست تا خلیفه
اعظم انگریز است دولت را فرو می دهد در دوم جنیوری به پادشاه انگلیس مراسله دوستانه نگاشت
و آن دولت که در نوشتجات ایام گذشته رسم مستمر داشت تغیر داده بر رسم نو مکتوب نگاشت
و عنوان مراسله را برادر عزیز مکرم من رقم کرد الحاصل از انشاء مراسله ضرورت انگلیس را خوب بدو چنان
معلوم کند که طالب مصالحه است و واضح بود که غرض ناپلیون مقصودی ندارد خاصه آن اوقات که دولت
سپانیول از انگلیس به مخاصمت برخاست و بعضی فرزند جهازات جنگی بر جهازات سابق خود افزود
در تحت اختیار او درآمد و عزیمت فرنسه مقرر داشت که به مقابله انگلیس اقدام کند و دولت انگلیس در آن هنگام
استعداد خصومت با فرانسه که در جزایر خود را در مقابل نهاده مراوقات ناپلیون اظهار اقتدار میکرد

او تجاوزه زیاد

او تجاوزه زیاد تر تعرضات فرنگ میکرد که آن روح مستولی ناپلیون شود تعجب که با دولت سپانیول آغاز خصومت نمود
و در طرفه چرخ دوار افتاده قبل از آنکه دولت سپانیول اظهار مخالفت کند امیرال ملور دو جهاز
جهازات جنگی انگلیس سه فروند کشتی سپانیول را که از سفر کوه آمده میرفتند و ذر و نقره بسیار بار
داشت در دریا مانع از عبور آمد و بطور خصومت در مقام منع و تعرض برآمد که چه در بار دارید و بکجا
میروید مجملا کار بجدال منجر گشت و چون کشتی انگلیس افزون بود کشتی سپانیول را مغلوب
کرده دو فروند کشتی را بعد غارت و تلف نمودند و آتش سوخت بدین اکتفا نموده در سر جنده در بندرت
کشتی سپانیول را که اقامت افکنده بود نهب و غارت نمود و ایلچی سپانیول که در انگلند
متوقف بود از آن واقعه واقف شد و از استماع این واقعه چارلس چهارم پادشاه سپانیول
بغایت خشمناک شده الی الآن آغاز جنگ نهاده مورخ گوید اگر دولت انگلیس از ابتدا اقدام
عسکر ناپلیون واقف بودند ابدا سپانیول را متعرض نمی شدند که با فرانسه متفق شده و با انگلیس
به مخاصمت خیزند و سایر دول معین یکدیگر شوند و به ملاحظات ناپلیون در سنه که نمود که هرگاه
جنگ در ممالک بری فرنگستان اتفاق افتد هر فرد دولت وی است و بملاحظه اینکه بسیار
ترقیات چنان نماید که وی طالب مصالحت است مضامین جواب مراسله پادشاه انگلیس را
که مستر پیت وزیر انگلیس مصحوب مستر طالبوت به وزیر دولت خارجه فرانسه فرستاده بود در روز
نامه‌ها امر فرمود که بهمه گویند تا اهل فرنگستان از سبقت جنگ انگلیس آگاه شوند و پس از آنکه تا قدم
و اهتمام خلیفه اعظم سلطنت بالاستحقاق و الاستقلال او در میان مسلم گشت و در اطراف انتشار
یافت تهنیت و مهنیت این مهم اعیان و ارکان و لشکر و کشور بزم جشن آراسته خاصه
در پاریس در حضور امپراطور و امپراطریس جشن عظیم برپا نمودند و در اواخر سال ۱۸۰۴ عیسوی مطابق ۱۲۲

بحری مصطفی خانه بزرگ دولت آراسته‌اند و در وسط آن که محل کرسی نشین اول بود تختی نهاده‌اند و امپراطور بنواز
آن قرار یافت بعد از آنکه حضار در خیرخواهی دولت وی عهد و میثاق نمودند فرمود ای حضار مرا نظر
با ایالت نیست و از اینکه عموم ممالک روی زمین و طبع از کشش و کوشش بکلی در دست است هر چه بود که خصوصیت
در این انگلیس به دولت فرنسه و حرکت تازه وی به دولت اسپانیول چنان مینماید که مرا همتی به خاطر
حصول نماید بدین معنی بر هر کس محقق شود که مرا منظور نیست که از نخوت و طمع عموم سایر ممالک را ضمیمه
فرنسه کنم مقصود آنست که این مملکت را نیز از دست تطاول و ضایع حراست کنم و مرا رأی آن نیست
که تعدیلات برتری جویم و مملکت گیرم ولی آنچه تاکنون کشور گشوده‌ام و هر چه تفوق جسته‌ام
از آن دست باز نبندیم و در آن اوقات که خلیفه اعظم هنوز به ایطالیا معاودت ننموده بود آوازه
در افتاد که ناپلیون امپراطور خواهد شد و به شهر میلان پای تخت ایطالیا توجه کند و بعضی از ولایات قریب
آنجا را ضمیمه آنجا کند و در آن مملکت به تدبیری که تخت جمهوریه بنا نموده و بعد نیز نشسته و بعد امپراطوری
منجر به تخت شهریاری مستقل گردد چنانچه وقتی از اوقات میفرمود که من به همین وراثت لویس
چهاردهم هستم علاوه بر جای نشین کرل منیم که از هزار سال تاج از هشتن از تارک شهریاران ایطالیا گرفت
و بسر نهاد و امپراطور را منظور آن بود که چنانچه تاج سلطنت فرنسه به خود اختصاص داده همچنین شهریاری ایطالیا را
نیز مخصوص خود کند و صاحب سریر مملکتین و ممالک لوای دولتین گردد. فصل ۱ در نامزد گشتن مسیو بوربن
بوزارت همبرق مورخ گوید روزی امپراطور پیغامی به انجام فرستاد که امپراطور این روز با شما کاری مهمی
مخصوص خواهد نمود و چون در آن اوقات مرا شغلی محول نبود چندان به دیدار امپراطور آمد و شد
نمیکردم هنگام عصر روز مذبور حکمی صدور یافت که در عمارت سنگان بحضور امپراطور شرف حضور یابم
هنگام معهود چون به خلوت وی درآمدم کمال التفات مبذول داشت از تخت نزد من آمده دستم گرفت

و بدو فر

و بر ذقن فشرد و فرمود ای عزیز من بوربن هیچ میدانی که تو در چشم تحت بینم و حقیقت مراتب
و صفای شما مرا محقق است و قدمت خدمت ما را از خاطر نخواهد رفت اکنون به ازای خدمت شما
نعمتی خاص اختصاص دهیم و خود دیگر عزیمت ایطالیا کنیم و ممالک تاج و تخت آن مملکت شوم و همچنین
ولایات جمهوریه را که در قرب آن است از شهر ژنت الگوهستان تا ساحل دریای الب بر تباین
را ضمیمه آن مملکت کنم تخت عموم حکام بلاد آن مملکت را با یکدیگر متحد و متفق کنم از آن پس همه
در تحت حکومت یک پادشاهی مقتدر در آورم و روم را پای تخت وی کنم مادامیکه پاپای روم
از رجعت و دستیلا مطمئنم که غرم مهام احکام و فسادی به سبیل اقدام نکند انقراضات وقوع نخواهد
پیوست و الحاصل این خیال حال الغایت خام است و هنگام پخته شود و چون فرمایش وی بدینجا منجر
گشت مرا بخاطر آمد که در ایام روزی در کوچه فرنسه با وی راه سپر گشتم ناپلیون گفت ای بوربن
روزی آید که اختیار مملکت فرنسه بکلی مرا مسلم شود اکنون این خیال خام است و هنگام
پخته آید بالجمله فرمود ای بوربن من هرگز در امور زمانه حال را معتبر ندانم و مدام اندیشه مستقبل
کنم اکنون اوضاع ایطالیا را نتوانم جنبش مرتب از قوه بفعل آورم باید برود در آن مملکت شو ماند
فرنسه نمایم و در نگاه داشتن را قرار معتبر کنم ولی انجام این مهام را البته تمام لازم بود تا سال
دیگر کسی چه داند در روزگار که پایان پذیرد که زنده مانیم مجملاً فرمود اکنون شما را منصب وزارت ولا.
همبرق اختصاص داده‌ام که انجا انگشت و در آن کشور در رنگ تمامی که در باب مملکت منظوری
چند در نظر دارم و انجام آن بوجود شما صورت پذیرد و در آنجا باید رابطه عظیم با انگلیس زنم و او را
بالمره از رشته قطع علایق کنم و مرود ممالک فرنگستان باید یکی شود و در آن یکتن صاحب اقتدار گردد
و از هم وی قرالات بیکدیگر مخالفت نکنند و در ممالک از فرنسه تجربه این مهم مملکتی سیاسیه ترتیب

باید چنان کنم که سایر دول بکلّی مطیع و منقاد دولت فرانسه شوند و فرمود ای وزیر مختار جمبرق بعد ازین خبر بمن
بگو که بسی توجه کنی در امور مملکت روزانه هر کس غیر من پوشیده داری در این سفر فرانسه محرم اسرار خود کن
و وقایع روی نگار که فوراً بمن برسانند و تو در جواب فرستند پس از اندک تأمل فرمود ای جوبرت در باب
سفارت جوبرت اهل شهر چه گفت و گفتگو کنند عرض کردم هیچ کس واقف نیست که وی بکجا مأمور شده
پرده‌ای نیز تحیر و تفکر است چون ندانند که من با این خود آگه است از من جویا شد گفتم من نیز ندانستم کجا رفته
امپراطور فرمود فی الواقع تو را فهمی عرض کردم فرمود ای شیطان از که استراق سمع کرده عرض کردم
بحدس خفی دریافت کردم چون مراسله‌ای از بزرگ سفارت عثمانی بمن رسید و حضرت امپراطور مکرر
در باب ممالک ایران و هند و هندوستان مکنونات خاطر خود را بمن فرمود لاجرم دریافت کردم
که مأمور بدربار حضرت شهریار ایران زمین است فرمود نیک استدراک کرده ولی این راز را
پوشیده دار زیرا که انگلیس مستحضر گردد که من بر آن سرم که رخنه در بنیان استیلای دولت وی
در ممالک شرق افکنم اگر از عزیمت جوبرت بدان صفحات آگه شود در مقام چاره برآید
عرض کردم حال جوبرت در راه مأمور داشته امید است نیز مستور دارید که با وی با ایران روم دیگر
از خدمات او در عهده خود گیرم فرمود اگر چه خیال انگلیس و لیکن چون تو در ایران هیچگاه نبوده
و از احوال آنجا مستحضر نیستی در باب دکانک هوای آنجا معتاد نیستی وزارت جمبرق تو در تکرار
است و در آنجا مهام نیز بو نیز که اهم مطالب است کفایت کنی مانند نماید صدوقتی در آن
سرحد لازم است و فرمود ای جوبرت پیش از آنکه سفر کنی در آنجا انجام خدمتی کن و از آن پس راه
سفر گیر چون امپراطور جوبرت سفارش سخن نیز شنود با حال وی بو و دیدن کنی از آنجا که در مخارج
سرق و مستلف مال است او را امر بعث کن

و تعهد داده بود که از این پس اسراف نکند و دوام نشناند حال از قراری که مسموع می‌شود باز بدلباس
هر اوقات در این باب با وی سخن گویم از من رو می‌گرداند و در رنگ اندیشه باز کاش فرزندی
اولادی بود که وارث من شود پس از من برادران من قبل خلافت نشیند خدا داند که آنگاه چه
خواهد شد مجملاً از خدمت وی بحضور امپراطرس شدم و فرمایشات وی را القا کردم و او را ابراز
داشتم که دیگر اسراف نکند و دوام تمامید در باب زیاده روی در اسراف در مخارج فرمود که جمیع
مقرری من بذل فقرا و مساکین مملکت شود بذل مال از سایل و ابن السبیل دریغ نتوانم مورخ
گوید بهنگام القای احکام امپراطور بوی از حدیث اولاد سخن نراندم و دریغ داشتم که جبلّه ضعیفه
بو بدان سخن مهموم و مغموم کنم بالجمله از امپراطرس زبان نصیحت من گشود و فرمود چنانچه بارها
بتو گفته‌ام در مجاری امور دولت با امپراطور بحث مکن که خوش ندارد در خیال کسی از وی
برتری جوید هم این گفت و از حضور حضرت او فصل در تمنای خلیفه از امپراطور و قبول انعقاد
تمنای وی و آزرده خاطر گشتن و رفتن ناپلیون بایطالیا والغیر که از مجمل شعرا وصول بو در جهان
فرمکتن هاست در تألیف خود ضبط کرده که خلیفه دین بو وقتی بپای بوس توان داد که از
امور دنیویه دست وی بسته بود و از قیود رسته آید و پای بست مرحبت نشود و امور مملکت
های بیجان نهد بالجمله خلیفه اعظم با مردمان که پیوسته برادر خود بو مهلکه دادند تصور آنکه رنج سفر
کشیده و امپراطور تاج بسر نهاده اگر پاداش رنج این سفر از امپراطور در خواست تمنا کند مقرون
بانجاح آید مورخ گوید که اگر از طبیعت ناپلیون آگه می‌شدند چنان تمنایی نمی‌نمودند بالجمله از امپراطور
متمنی گشت که ولایات توابع روم از قبیل ادوقان و مالاقیه را منضم بوکه چنین که سابق در تحت اختیار
او بوده امپراطور بقهر و غلبه تسخیر کرده ضمیمه ایطالیا نموده است از آنجا موضوع و کمال آن باو

و یکی از مورخ گوید پس از آنکه ناپلیون را جمیع مقاصد مطلوب بود و با تمام خلیفه سلطنت بالاستحقاق
وی را مسلم گشت و تاج بسر نهاد و خلیفه مسیح وی که خلیفه مرتفع گشت در آغاز کشورگشائی وی آمد در آن
هنگام تمنای چنین مهمی از حضرت او خطای محض و محض خطا است بلکه اگر قبل از عزیمت به پاریس
اظهار تمنای خود بوی مینمود و آمدن او موقوف بانجاح مسئولات سیدت ایمپراطور از روی احتیاج
مضایقه نمینمود بالجمله تمنای هنگام مقبول نیفتاد و در باطن موجب رنجش خلیفه آمد مجملاً بر خلایق
محقق گشت که ایمپراطور بر آن است که تاج سلطنت ایطالیه را نیز بر سر نهد و در این مهم خلاف رای
خلیفه بود و در باطن میان بزرگواران دین و دولت مخالفت است لهذا در غره ماه اپریل سنه
سطا سنه از پاریس برآمد که اخذ ایطالیه کند و در آنجا تاج نشین سلطنت این مملکت بوده مملکت
شود خلیفه اعظم نیز پس از او در پاریس چندان توقف ننمود ایمپراطور از این جهت که در مملکت تاج
ایطالیه او را معجل و حریص نخواهند تخت شهر تورین توقف فرمود و ملک زاده با دختر را در آن جمعیت
واله نمود و چون خلیفه از پاریس معاودت بروم مینمود در بین راه شهر تورین درآمد و ایمپراطور با وی
در آنجا آخرین ملاقات اتفاق افتاد و در این نوبت زیاده از اول احترام منظور داشت و در ورود
دخول از آن شهر ستدیر رفت و جهت استحکام آن مخارج عظیم منظور نمود و در باب انتظام امور
شهر مذبور بجنرال بریر سفر نمود که اگر امور قلعه الکسندریه انتظام کرد محکمترین قلاع روی زمین
گردد و او در آنجا بیشتر جهت چهل هزار صالدات بود که همیشه در آن اقامت کنند و اگر دشمنی قوی
دست روی دهد پیش باه خود بتوانند حراست نمود که من اگر در اقصی بلاد عالم جهت گشتم
توانم به پیشان رسید بالجمله چون صحرای مارنگو در حوالی شهر مذبور واقع است عساکر مامور آنکه بدان
صحرا صفوف آراستند حضرت ایمپراطور لباس روز جنگ مارنگو را بر کرد و بدان لباس در میان

صفوف قرار آمد و پس از فراغت از ملاحظه افواج از راه کران بشهر میلان پای تخت ایطالیه عزیمت نمود
اهالی شهر استقبال و بپای انداز نمودند و حضرت وی در سرای مانند منزل گرفت و در آنجا منتصدی شهزاده
از جانب خود و از جانب اهالی آنجا مستدعی شد که حضرت ایمپراطور در خانواده قانون جمهوریرا تغیر داده
و حکمرانی آنجا را مخصوص در آنجا معین و تابع فرانس نماید ایمپراطور مسئول وی را قبول و موعود نمود از آن ملوکانه
فرمود و شهزاده توجه نموده استرو بون رو بلکه بچها آنجا کرد و بعد از ترتیب و نظم افواج فرانس مراجعت است آنجا مامور
نمود و بمیلان معاودت کرد و تاج آهنین سلاطین آن مملکت که در میان خاک نهان بود به نزد وی آوردند
و در سنه عیسوی مطابق ۱۲۲۰ هجری در کلیسای بزرگ آنجا که پس از کلیسای موسوم بسنت پطرس در قلعه در
روم قدیم بزرگترین کلیسای مملکت ایطالیه است از خاص و عام اجتماع کرده خلیفه بزرگ ایطالیه
بدست خود تاج بوی داد و ایمپراطور بسر نهاد مورخ گوید از وقایع ایطالیه درباب میل خاطر
جناب ناپلیون بنادم فرینی که معشوق دلربا و فریفته شده او بود مورخین اختلاف کرده اند از جمله
نوشته اند که ناپلیون در جزیره سنت هلینه خود میفرمود که روزیکه در میلان تاج بسر مینهادم نادم
فرینی بود دل از دست داده و در چون حدیث میل خود با وی در میان آوردم بطرز جوابم گفت
که ایا ملکه حسن رخسارم که خورشید چهره گشتی و لطف آوردم ماهیست از سپهر بدید آوردی در این
مملکت نزول اجلال فرمودی هر چند بوی عرضه داشتم که گوشه چشمی بمن افکن سفید شفقه اکنون
که جمالم را زوال گرفت و جلال ایمپراطور بکمال یافت تمنای ایام رفته ام بانجاح مسئول
آمد افسوس که دیگر بین حسن رعنائی و بدین عشق اعتنائی نیست مورخ گوید این فقرات بوده
ناپلیون بمقتضای مصلحت ذکر کرده یا در روزنامه سهوا گرفته است زیرا که در آن سفر با تو که من
ملتزم رکاب او بودم غالب اوقات ایام و لیالی نادم فرینی بوی ندیم جام شراب و حریف جامه

خواب ربوده بود دیگر در حضرت ناپلیون از دست وی جایی گرفتم و چنانکه تحریر شد به خانه و به سوی [illegible]
کردم بود و در بستر ناپلیون خفته دیدم مورخ گوید چون امپراطور در میلان تاج سلطنت به مملکت [illegible]
اقتدار وی زیاد رخشنده دولتین روس و نمسه رخشنده و وی به سوء مصلحت خود دانسته در مقام
ضعف قوت وی برآمدند و با یکدیگر متعهد شدند و دولت نمسه خصومت خود را به دولت فرانسه
آشکار کرد و آغاز جنگ نهاد و بسیار قرالات نیز زبان به شکوه گشودند و پیغامها نوشتند
و پیغامها فرستادند که قرارداد جمهوریه ایطالیا را موقوف داشتن و قرار عدم سلطنت به جای آن گذاشتن
نه مرادست هرچه گفتند جواب نیافتند و قرالات دانستند که در ایام مصالحه وی تدارک خود را
مهیا کرده و اگر بیش از این وقت چاره نجویند ایشان را با اطاعت خود ملزم کنند و دولت پروس نیز
خاطر پریشان گشته ولهذا السبب توقف لشکر فرانسه در خانه و از روی مصلحت اظهار رنجش نکرد
مورخ گوید چون ناپلیون از ایطالیا به فرانسه معاودت کرد امر نمود که در جمل اسب در معبد بزرگ نتر
نردم و بزرگ مجمع علامت فتح ما نقوش نمایند و استخوان [illegible] در زیر منار و دفن
و مقبره بنا نمایند مجملا در اواخر ماه جون وارد شهر پاریس گشت و روزی چند در آنجا توقف
فرموده از روز نه معسکر بندر بولان شد و امر نمود که تهیه ورود به خاک انگلیس تمهیدات کنند
وزرا و دیگر بزرگان که آمدند این نوبت دیگر یقین داشتند که امپراطور آهنگ انگلیس کند و جز
به هدم انگلیس نپردازد و از آن پس علی الغفله تجاوز کردن روس که در آن متوقف بود در نظر داشتند
به خاک استاریه داخل شوند تا فتح کنند مورخ گوید پس از آنکه بر سرداران جمهوریه اختصاص داد
چند روز بعد تدارک کرده در ۲۳ ماه [illegible] سنه عیسوی مطابق اواخر شوال از پاریس عزیمت جمهوریه
نمودم و در پنجم ماه جون مطابق ۱۴ جمادی [illegible] امپراطور به [illegible] رسیدم و در ۱۲ ماه جون

[illegible]

مشربین هر طرف المچی باشی فرانسه از جمهوریه عزیمت فرانسه نمود و من به لوازم خدمت مقرره خود پرداختم
و در آن اوقات سفیران دولت اسپانیول و پروس و روس و استاریه و انگلند و سوئد
و دنمرک و کونت پورتقال و کونت ریخ در جمهوریه اقامت داشتند بالجمله در آن اوقات
چاپاری از پای تخت نمسه به انگلیس میرفت در راه میان جنگل دو چار جماعتی شده جناب امپراطور
گشت و مراسلاتش گرفتند و محکم بر چشمش بستند و در خیابانش در هم شکستند و در گذشتند از
اتفاق پیره زنی از آنجا میگذشت او را از درخت گشود و تیمارش کرد و نجاتش داد و دولت استاریه
مصلحت چنان دید که از آن بیش که ناپلیون در آن صفحات قوام گیرد و قدرت وی فزاید
با وی جنگ آغاز کنند و مانع استیلای وی شود و دولت انگلیس که مدام طالب اینگونه اتفاقات
بود فرصت مغتنم شمرده امنای دولت استاریه را بر تحریک جنگ نمود و امپراطور ناپلیون که لازم
ترک لشکرکشی انگلیس را به سبب آن منتفی نمود گشت ترک عزیمت سفر بحر نموده لوای
جنگ در برافراخت مورخ گوید که من تازه با امنای دولت نمسه در مقام اظهار اصلاح
برآمده بودم و گفت و شنود می کردم که صدور سبقت جنگ از امپراطور ناپلیون ظهور یافت
و نظر به ملاحظه آنکه اخبار صلح و جنگ در کار نتیجه در ولایات یکدیگر بود در ولایات میدید سفیر آن
اوقات بین ممالکت شمالیه بنای مراوده نهادم که از تمهیدات دول روس و انگلیس و سوئد
و استاریه آگاهی یابم و تحقیق کنم که کدام یک از دول با یکدیگر متعهد و نتایج مقدمات روزگار
هر یک چه پیرم و از آن پس خبر جدید پس فرستم اگر چه استعلام متفرقات از جزئیات امور نماید
ولهذا از روی کلیات مهام بدست آید و در آن اوقات مذکور شد که عسکر فرانسه مامور شده
از آن سرحد گریزند و باوطان خود روند در جمهوریه منتی چند از ایشان بدست آوردم و به پاریس

فرستادم و درین معنی موجب انتظام و استقرار عساکر سرحد مزبور گردید و چون جناب امپراطور
امر فرمود که اگر اتفاق تازه افتد بعرض او رسانم چندی پس از ورود من بجهت اعلام نامه
که در شهر برلین چاپ کرده بودند و در آن فقرهٔ چند با امپراطور نسبت کرده نشر نموده بودند خبر
رسید و نیز محقق گشت که جنرال مزبور را امپراطور روس بچاکری دولت خود خوانده و هزار
روبل مخارج راه بوی داده و سردار مزبور بپتربورغ رفته و افواجی چند در تحت
اختیار وی در آورده و لیکن عمر وی وفا ننمود و در آنجا بزودی کارش بسر آمد مجملاً از این
گونه اخبار مدام امپراطور را آگاهی میدادم و در اوایل سال سنه عیسوی مطابق سنه ۱۲۰۱
هجری مذکور اتفاق افتاد که مابین دولتین انگلیس و روس گفت و شنود مصالحه در میان است و دیگر
از انبای مملکت مزبور از تفصیل عهود مصالحه اعلام میکرد من هم بدین موجب شرط آن را
بحضرت امپراطور فرستادم اول آنکه مقصود کلی از مصالحه تنها آن است که در مساوات ممالک فرنگستان
جهدی بلیغ معمول دارند که هر یک از قرالات از حدود خود تجاوز نکنند و بر لشکر و کشور خود
نیفزاید دویم آنکه امپراطور روس سی و شش هزار لشکر با انگلیس امداد دهد که انگلیس از خود سپه سالار
تعیین کند و بهر سرحد که خود داند مامور جنگ دارد سیم آنکه تا زمانیکه شهریار سردونیه را در
مملکت و سلطنت خود برقرار ننمایند و یا بجای ولایت از دست رفته او یکی از ولایات ایطالیا
را از ناپلیون نستانند و بوی نرسید هیچ یک از دولتین انگلیس و روس با دولت فرانس مصالحه
ننماید و دست از جنگ باز ندارند چهارم آنکه جزیرهٔ مالطه را دولت انگلیس بدولت روس
تفویض کند پنجم آنکه دولتین انگلیس و روس با یکدیگر متفق شوند که جزایر ایونین بقانون جمهوریه
سابق برقرار ماند ششم آنکه اگر دولت روس با دولت بهیهٔ ایران مجادله کند انگلیس معین ایران نشود

و بروس امداد

و بروس امداد کند مورخ گوید اگر این مصالحه مابین دولتین انگلیس و روس انجام می پذیرفت دولت فرانس
در خطر عظیم بود ایلچی روس ممالک شمالی فرنگستان را بخصومت فرانس تحریک مینمود لیکن از آنکه
بمعنی موجب اختلال امر کار بود اقدام بمخالفت میکرد و جنرال برنادوت سپه سالار عساکر فرانس
و صاحب جنود دریافت نمود که در آن جنگ و جدال اتفاق افتد تهیهٔ روز جنگ نموده و لشکر عساکر
در آن حالت متفرق بود بمقامی مجتمع ساخت که بسهولت بخصومت اطراف توانستند نمود مورخ گوید
مراسله از جنرال دوراق از شهر برلین بمن آوردند بمضمون که معلوم نیست پیش از دو ماه در
این جا توقف کنم و حال شش هفته است که در این شهر اقامت دارم و خبری از فرانس این
روزها رسیده است که امپراطور بجهت جنگ هنوز از پاریس حرکت ننموده و لیکن عساکر فرانس فزون
از شمار در رود رین جمع آمده و وزرا و کارگذاران نمسه در دستاویز لحظه بلحظه ملاحظه میرود
و عاقبت امر در جنگ ناچار گشته اند و در همین زمان از برنادوت نیز خبر رسید که امپراطور بجهت جنگ تدارک لشکر کند
که یکی از ولایات سرحدی است مرا و عساکر تحت اختیار مرا امر فرمود که بعجله هر چه تمامتر بسمت ذنبهای تخت نمسه
مامور نموده باشم اگر چه از ولایات حسن کسبت نمسه وکارگذاران نمسه لازمهٔ ادب و احترام مابین
معمول داشته اند و لیکن از آنجا که پادشاه سویدن همیشه بخصومت امپراطور اشتغال داشت لشکری
از ممالک سوید و پروس و انگلیس فراهم آورده و با معاندین امپراطور اتفاق و بجنگ وی
اقدام کند بنابر علیه در این اوقات صلاح دولت چنین دانستم که سواحل رود البه و رود
وزر را خالی گذاردم و بعد گرفته بودم طلب نمودم و اکنون حکمی مجدد از امپراطور رسید بالجمله پادشاه سویدن
لشکر فراهم آورده انگلیس و سویدی حاصل نگشت جز اینکه حصن محقری هاملن نام را محاصره کرد و پادشاه
پروس چندان در مقام مخالفت فرانس بر نیامده و با او موافقت ننمود لاجرم پادشاه سویدن منفرد

مانند امپراطور بروی و فعال وی خشم گرفت و اینها مملکت وی از بیم سطوت امپراطور زبان شکوه
پادشاه خود گشودند و در مقام منع وی برآمدند و در ۱۳ ماه سپتمبر از اسلوه مکتوبی بمن رسید که حسب الامر
امپراطور مقرر است که از حرکت جهازات جنگی عساکر روس اخبار دیگر رسید دریغ نکنم و در بار
امپراطور ارسال دارم و مرا تحریر نمود که چرا تا کنون نیز از مباشرت نفرموده‌اند و دوستان من که در دو [illegible]
مرا خبری نرسید لهذا هیچ اخبار کرده و نسبت دریای بالتک فرستادم که از اوضاع عساکر روس
مرا خبر داده و معلوم گردید که جهازات جنگی روس از بندر سترالزند و باطراف ممنوع بودند در این اوقات
آشکار نموده بعضی از بلاد شمال فرنگستان خصوصیت خود بمقامی رسانیده‌اند که اهالی دین اسپانیا
در منابر و مساجد بحکام سوخطه اهل مملکت خود بر ترغیب بجهاد عساکر فرانس کرده‌اند و مذکور داشته‌اند
که هر که با فرانس مجادله کند چنان است که در راه دین جهاد کرده و در دو جهان موفق است
و این اخبار بود تا گفته شد عرضه در بار امپراطور مینمودم در سلخ ماه سپتمبر ۱۸۰۵ عیسوی خبر رسید
که دو فوج از کشتی جنگی روس وارد بندر سترالزند شد و عنقریب از آنجا روانه بسمت فرانس از
بندر مذکور آمد و در ۲۱ ماه اکتوبر خبر رسید که قلعه الم را عساکر فرانس مسخر کردند و دانستم که هر مملکتی
که از دو عساکر روس تسخیر گردد امپراطور آگاه نشده این اخبار را بوقت حمل کنند و بعساکر روس امداد
کنند لاجرم اخبار مذکور بوقت الی ال پورده شهر از ممالک داخله و خارجه سترالزند فرستادم
و اخبار دو دیگر آگاه نمود که مباشرین من در اطراف از اعتنات روس آگاه و مرا مدام
اعلام کنند لذا منتظر نمود که علی الفعل لشکر روس عزیمت حمبرق کنند مرا سکه فرستادند که طریق
حزم نیز از دست نشد و در تعقیب ایشان دیگر آگاه شدم که من از دقایق امور دشمنان در وقف و حضرت
امپراطور را آگاه کرده‌ام فصل ۱۳ در متروک نمودن امپراطور حساب تاریخ ایام منسوخه دولت

منسوخ گردیده پس از آنکه حمبرق برآمدم خبر رسید که امپراطور ناپلیون تقویم شهور و اوقات
تواریخ جمهوریه را یکجا تغییر داد و رسم دیگر نهاد و چون در بدایت جمهوریه اغلب آثار و آیات
قدیم دین و دولت را متروک داشتند و بنام جمهوریه منسوب نمودند و هنگامیکه امپراطور را استیلا
یافت جمیع آداب و رسوم جمهوریه را منسوخ نموده قواعد سلاطین قدیم را شایع کرد و شهور تقویم
بزرگ دولت حسب اشاره وی از ابتدای ماه جنیوری مطابق ششم جدی که اول سال فرنگستان
بود سال را بآیین قدیم متداول نمود و چند روز بعد حضرت امپراطور معسکر خود منصرف و
دیگر تذکر یافت که امپراطور از روی تدبیر مدام در انظار چنان مینمود که وی همیشه بصلح مایل و جنگ
را جلب است و در خروج حرکات مینمود که خصم در مقام تدارک حرکت خود بر آید آنگاه دران راه
مینمود که وی بمخالف سبقت کرده و آغاز جنگ نمینماید چنانچه قبل از تسخیر پای تخت نمسه چندین
ولایت محروسه تابع ایطالیا نموده و جادوه را از بیست موضوع و منضم بفرانس کرد امپراطور نمسه چون
این احوال را ملاحظه نمود که ناپلیون در ایطالیا که تابع فرانس بود شهرهای بسیار متصرف گشته اندیشه
نمود که اگر وی در اینمقام از اظهار اقتداری نکند بوقت گفته بروی مسلط خواهد شد و عاقبت
وی را از پای در خواهد آورد بنابرآن علاوه در خفیه بتجهیز عساکر افزود و چند فوج ببلاد حول و حوش
خود تعیین نمود و امپراطور ناپلیون زبان شکوه گشود که وی عساکر بسر حد دوستان من فرستاد
لاجرم بر ذمه من لازم است که دوستان خود را در چنین احوال دست گیرم و حال آنکه قصد
داشت که پای تخت وی را متصرف شوند و قبل از آنکه ناپلیون از پاریس عزیمت کند
در مجلس شوری وزیر دولت حسب الامر وی مشورت نامه خواندند که باید در این اوقات
امور و اوضاع مملکت را منتظم داشت و پس از آن وزیر دولت خارجه فرانس تفصیل را بنامه مذکور

در باب دولتین فرنس و نمسه خواند و آنچه مخفی که از دولت فرنس وقوع یافته بود مخفی نمود و آنچه
معاندتی که از دولت نمسه روی داده افشا نمود و قبل از آنکه مجلس به پایان رسد ایمپراطور فرمود
که من اینک از پاریس رکضت کنم و خود در معسکر فرنس باشم و دوستان خود را در جنگ با ططال و
دولت نمسه زنم و در حراست دولت و ملت فرنس با قصی النهایه کوشش کنم و ذکر چه دولتین
روس و نمسه با اغوای دولت انگلیس نقض عهد کردند من بخلاف ایشان در حفظ عهود و مصالحه
سعی و اهتمام نمایم بالجمله ایمپراطور پس از حرکت از پاریس تخت شهر استرزبرق که از بلاد فرنس است
در آمد و ایمپراطریس نیز ملتزم حضور بود و در آنجا لشکر فرنس را معلوم افتاد که بسبب تسخیر مملکت نمسه
روند از غلبه و میل سپاه بعرصه آوردگاه ایمپراطور خود سوار گشته منفرد در جنگ تخت و اختراعی که
که ناپلیون در آن سفر نمود که لشکر سوار با ارابه کشیده و کنون خصم بالای گرفت جیش به پایان
و سپاه پیادگان خود سوار بیست هزار کالسکه و عراده را سوار کرده از معسکر بندر بولان بسواحل بود در بیرن
تاخت و چون عساکر فرنس خود سوار در کالسکه آسوده و بعد مسافت را به سهولت طی نمودند
بخیال منصب و حصول مطلب و تحصیل نام و نیل مرام هر یکی سوار هوا در سر و باد در دماغ و آتش
بدل داشتند و همگی گفتند جان خود بود در رکاب چنین ایمپراطوری فدا کنیم چون ایمپراطور آن
احوال را مشاهده کرد فرمود اینک خود سوار در شهر [illegible] پای تخت [illegible] منظور و منصور می بینم
جنرال [illegible] گوید که ایمپراطور را از روی سرور [illegible] تفال کرد که [illegible] ازین احوال عادت
بیان وی بود [illegible] گشت که اکنون [illegible] جنگ شهر اُلم از حوزه [illegible] عساکر منصور سوار آمد
بالجمله جنرال ماک [illegible] سپاه لا [illegible] و حکمران [illegible] آن خود [illegible] عساکر منصور سپاه منصور فرنس
دید مجال جدال نیافت و چاره جز امتثال ندید لاجرم سپاه خود را در شهر مذبور [illegible] آورده

سپاه منصور

مرقوم داده

منتظر ورود موکب مسعود گردید چون فتح شهر مذبور بسهولت دست داد در جهان شهرت یافت که قبل از
وقت ایمپراطور جنرال ماک را در ثبوت و نفقه با وی هم عهد کرده بود که هر اوقات موکب ایمپراطور
شهر اُلم را محصور کند وی بی مدافعه مفاتیح ابواب شهر را تسلیم نماید اگر چه بعد از این توهم گشته است
است که ایمپراطور فرنس پس از فتح شهر مذبور از ایمپراطور نمسه تمنا نمود که جنرال ماک را در مقام
اثبات تقصیر در دیوان [illegible] از دست رفته جز تسلیم گزیری ندارد
موضع گوید چون هنگام جنگ نزدیک آمد ایمپراطور سرداری عساکر [illegible] فرنس را خود بر ذمه خود
گرفت و قبل از آنکه باقی عساکر بوی رسد با همان لشکر در مقابل خصم ایستاده و هنگامی که باقی
عساکر بوی رسید در یک عرصه مجتمع گردیدند عروق غیرت و حمیت سپاه فرنس به غلیان
آورد که با شدت جنگ [illegible] اختیار کنند اعلام نامه [illegible] منتشر ساخت و در آن
نوشت که ای صاحبان [illegible] جرار [illegible] این نوبت [illegible] که قرالات فرنگ اجتماع
کرده بجنگ [illegible] سبقت کرده اند دولت نمسه نقض عهد کرده از رود [illegible] درگذشته اند باید
آرام نگیریم تا آنکه [illegible] در ممالک نمسه [illegible] اند از [illegible] دشمنان
آسوده [illegible] خصم شو که [illegible] کرده بولایت [illegible] ما پا نهاده اند [illegible]
دارید درین نوبت هنگام غلبه بر خصم بخلاف سابق باید [illegible] مصالحه [illegible] صلابت
دلیرانه [illegible] درین سفر ایمپراطور [illegible] با شما [illegible] در جنگ [illegible] همعنان [illegible]
[illegible] بدانید که شما را معین و نصیری [illegible] عموم اهل فرنس شما را یار و مددکار [illegible] هنگام ضرورت
[illegible] حرکت [illegible] اسلحه حرب [illegible] دفع خصم [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] باید تحمل زحمت و طی مسافت کنیم [illegible] مقابل [illegible] مرتفع سازیم و [illegible]

دنا بحدی منصور فتح ظهور مجاذی دیوار حصار پای تخت خصم بصنعت شده بودیم آسوده نشستیم و امید چنان است که از
همت من و قوت بازوی شما رشته اصحاب نفاق گسسته آید یا ایها العموم امپراطور بسفرای متوقف فرنس و سایر ممالکت
نوشت که دشمنان من بمخالفت سبقت کرده با یکدیگر متفق آمده مرا بجنگ ناچار کردند مورخ گوید
تخت که عزیمت بجنگ کنند در شهر ترزبرق از رکاب امپراطور افواج مهندسین را امر فرمود
که از فوج مهندسین صاحب منصبی کار آزموده برگزینند که بدست آورند سفارت مملکت منسه رود و ملاحظه
طرق و شوارع آن نماید جنرال [illegible] بسلطانی از فوج مهندسین موسوم برتراند بحضور امپراطور آورد
فی الحال [illegible] و ملزومات خدمت مرجوعه [illegible] نموده روانه [illegible] بحوالی شهر ونیه
پای تخت منسه رفت و تعیین اوضاع بلاد آن مملکت از صحاری و جبال و انهار و مزارع و مراتع و معابر
و شوارع نموده هنگامی که شهر الم متصرف عساکر فرنس در آمد بعساکر حضرت امپراطور معاودت کرده
تفصیل حالت خود [illegible] و تقریر [illegible] معروض داشت و نیز محقق [illegible] نمود که اگر امپراطور
عموم عساکر را بخط مستقیم جانب پای تخت منسه برد و بجهت تعرض [illegible] قلاع و حصون [illegible] و سایر بلاد [illegible]
نشود و عساکر [illegible] تمامی پای تخت متصرف گردد و در بلاد بسهولت بدست آید دیگر کسی [illegible] برای [illegible]
و مخالفت نمود امپراطور در سیاق سخن مهندس تغیر نموده [illegible] جوان جری گستاخ مرا قانون
لشکرکشی تعلیم کنی الکنون [illegible] صدور احکام [illegible] مورخ گوید جنرال [illegible] که [illegible]
اجود از اختصاص [illegible] بود و [illegible] حضرت امپراطور [illegible] گفت [illegible] که مهندس [illegible] حضور رفت
امپراطور [illegible] فرمود که این مهندس جوانی جری و دقیق [illegible] در نظم آید
در این سفر او را بخدمات پرخطر مأمور کنیم [illegible] دشمن افتد [illegible] شود [illegible] نمود
که جنرال [illegible] بسوی او اعلام کن که مهندس [illegible] از این حکم [illegible] کنند و [illegible] شهر

از تجربه و تعمیر قلعه مأمور دارد و از صدور این حکم وی دهم کاپیتان وی که در این سفر رسید عوض مقام داشتند
کمنون خاطر امپراطور بود [illegible] تعرض در خط معمول داشتند [illegible] فی الحال باتمام خدمت مرجوعه
عنان [illegible] پس از آنکه امپراطور [illegible] تسخیر بلاد و فتح [illegible] حاصل آمد و مظفر [illegible] بسفر [illegible]
معاودت کرد و هر یک از خدمتکاران سفر بتفویض القاب و تعیین مناصب [illegible] داشت [illegible]
جنرال [illegible] جنگ [illegible] مهندس [illegible] منصب [illegible] مهندس در اعطای منصب و لقب
تشخیص [illegible] این معنی [illegible] موجب [illegible] وی [illegible] کردید [illegible] چندی محقق شد که
حضرت امپراطور بخط خود [illegible] هنگام نوشتن نام وی [illegible] تقدم داشته
منصب [illegible] اختصاص داده است و در سال ۱۸۱۲ عیسوی قبل از [illegible] کیفیت [illegible] مهندسین
نوشت که از مهندسین کسی که از اوضاع [illegible] کن وی عرض نمود
که برترند که یکی از مهندسین [illegible] امپراطور [illegible] منصب [illegible] اختصاص یافته است چندی
[illegible] حدود [illegible] آگاه است فی الحال چاپاری
[illegible] حضور [illegible] اوضاع ولایات [illegible] علی التفصیل معروض داشت
در آن [illegible] منصب [illegible] امپراطور مصلحت خانه بزرگ دولت رفت
و وی [illegible] حضور [illegible] هنگام گفت و شنود [illegible] تحقیقات دولتی [illegible] بود
پس از انقضای مجلس [illegible] فرمود [illegible] الان دولتی [illegible] کویند [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] مهندس [illegible] منصب جنرال [illegible] امپراطور [illegible]
گشت **فصل ۲۰۲ در ذکر فتوحات [illegible] امپراطور [illegible]** مورخ گوید [illegible] کسی
امپراطور و فتوحات وی در آن سفر [illegible] بیرون است اگر در مقام تعداد فتوحات

مهندس

وی برآیم باید بمانند رقم تقویم از ابتدای ایام هفته و شماره روزی فرود کرده نشانیم از غره تا سلخ هر روزی
را فحی درج کنیم بالجمله روز بیست و چهارم شهر ستمبر سال ۱۸۰۵ عیسوی مطابق اوایل میزان ۱۲۲۰ هجری
از شهر پاریس برآمده و در دوم ماه اکتوبر مطابق دهم میزان در سرحد و حدود سرحد بجنگ اقدام
کردند و در چهاردهم و پانزدهم میزان عساکر منصوره فرانس از رود دینوب گذشته در داخل مملکت
شد و عساکر دشمن سر عنان بتافت در شانزدهم میزان مرشل [illegible] سردار فرانس در ولایت
جرمن با عساکر نمسا آغاز مجادله نهاد و معادل دو هزار تن از ایشان اسیر کرد امیر الافق بر قرار بجا آورد
چند دست بکار نمود در روز دوم جنگ نمسا از پیش سپاه منصور فرانس پس نشستند عساکر نمسا از پیش
جنود فرانس از عقب ایشان هزیمت نکردند و ایشان هزیمت می نمودند و در هژدهم میزان
شهر قرز برق و میونک را مسخر کردند مقارن این حال مرشل سالت شهر ممن جین سر [illegible]
گشت و معادل شش هزار از عساکر نمسا گرفتار روی گشت و مرشل نی نیز شهر التمن جین و
بلوکات آن را مسخر نمود و در بیست و ششم میزان شهر الم و عموم عساکر نمسا که محرست
آنجا مامور بودند بدست عساکر امپراطور درآمدند و در آن روز فیروز از قرار دستور العمل امپراطور
جنرال سنید سر با شاهزاده چرل سپه سالار دولت [illegible] دار السلطنه مجادله عظیم اتفاق
افتاد و در آن شهر تخت امپراطور در شهر اقرزق توقف کرد که ملاحظه استعداد سپاه را به
کند و از آن پس چنان حفظ الله بر آن لشکر تاخت کمر سرداری برپا [illegible] امیر کبیر
فرو بستند که تخت از رود دینوب گذشته همه عساکر فرانس نیز از رود دیگر گذشت نمسا
عنان برتابید عاقبت از نیروی دست برد امپراطور روی بگریز نهاده از رود دینوب
عبور نمودند و پس از هزیمت [illegible] معظم شهر [illegible] سرداران عساکر [illegible] که مجال [illegible]

نمود چهار

نمود چهار کرت به نیرنگ خود سوی حصن حصین شهر الم درشکستند و در قلعه شهر مذبور سی هزار مستحفظ و محصور
متوقف بودند و تسخیر آن شهر نهایت صعب مینمود چون امپراطور بدان جا رسید عزیمت پرداخت
قلعه گیان از راه تسخیر کنند جنرال سقور احضار و امر فرمود که بدان قلعه رود و جنرال ماک سپهسالار
و حکمرانان آنجا را اعلام کند که بجز و زیره شهر سوی تسلیم عساکر فرانس نماید والا بامداد روز ششم مستعد
انهدام قلعه و قتل و نهب قلعه گیان شود و اگر از بجز و زیاده مهلت تمنا کنند اجازه ندهد و معاودت
نماید جنرال سقور گوید که شبانگاه مرا روز به الم فرمود از اتفاق در آن شب هوا انقلاب تمام
یافت و در شدت باران گرفت و سیلاب طوفان دریکار آمد و همی برد [illegible] گشت
هر نهری بحری شد و هر قدیری محیطی آمد و راه از دست دادم و راه گم کردم از پیش قراولان
فرانس احدی در راه محافظ [illegible] عساکر امپراطور با من همراه قلعه [illegible] چنان [illegible] که
آن تیرها سینه [illegible] شدند [illegible] با آنکه خود سوی حصن مذبور رسیدم بانک برآوردم
پاسبانان قلعه سوی اعلام کردند پس از ساعتی ستر لیتور که از زبان فرانس آگاه بود از قلعه برآمد چشم
بست و بقلعه برد گفتم در این ظلمت شب و شدت ابر بستن چشم سفید فایده نیست گفت قانون
عسکریه سوی خلاف کردن از حزم دور است در عرض راه خود ستم از اوضاع قلعه و لشکریان مستعد گم
نام تحقیقات چند زوی کردم از جمله گفتم منزل جنرال ماک در هیچ دولت نزدیک است یا [illegible]
گفت اینک رسیدیم و لذا قرایت دلاله در آنجا رسوم که حال کردر شهر مجتمعند تا آنکه وارد منزل
جنرال ماک شدم چشم گشودند جنرال مذبور پیری سالخورده و بلند قامت بود و از روح خیالات
احوالش دیگر [illegible] ملاحظه [illegible] از من پوشیده میداشت مجملا نامه و پیام خود بوی اعلام
کردم بمحض ابلاغ احکام رنگ از رخسارش پرید و [illegible] خیالات سفارتم [illegible] میدارد

چون مأمور بودم چشم از ادب پوشیده بخشم گفتم هیچ واقفی که در چه مقام واقعی و چه میگوئی وی نیز
بخشونت گفت بهر صورت هم زود دستگار شوم اینک عسکر روس بمعاونتم در آیند سپاه
از درون و روس از خارج متفق شوند آنگاه از دو سمت آتش افروخته گردد و در میان خرمن عمر
فرنسیان سوخته آید عاقبت ناچار شوید و بدست عساکر ما و روس گرفتار آیید جنرال سقورکوید
بوی گفتم از سخنان تو چنان دریافت میشود که اختلال اوضاع مملکت نمسه را علی التفصیل ندانید
و پس از اعلام شنیدن نتوانید پرسش زیندرت شهر القتال است مسکو نیز مسخر گردد و پیش
قراول لشکر وی از سواحل رود دانوب در گذشت تا اکنون اثری از لشکر روس آشکار نگشت
جنرال مذکور تغیر نمود گفت بر علم خاص است که لشکر روس اکنون بشهر چه رسیده و هیچ شبهه
نیست و چنان دانم که برادرانند که دکان خود سالها دانند و بهر نیرنگ و فسون خوانند پس آنگاه
لختی تأمل کرده گفت اگر تا هشت روز از روس معاونتم نرسد خود شهر را تسلیم کنم و پس از آن نزد
دولت خود خجل و شرمنده نگردم که بگویند بمحض اعلام از بیم قلعه را بدست دشمن دادی جنرال
سقورکوید عرض کردم ای جنرال شما بیقین دانید که لشکر فرنس شهر چه را مسونکت و
متصرف گشته در این صورت بهتر آن است که زیاده از هشت روز مهلت نخواهید که هم مقصود حاصل
شود و هم از سخن امپراطور تجاوز ننمایید دیگر باره جنرال مذکور گفت هشت روز مهلت کفایت نکند
و عاقبت در نزد دولت خود مقصر شوم گفتم اگر راست خواهی هشت روز و هشت روز تفاوت نکند
در صورتیکه یکصد هزار لشکر فرنس بیدرنگ عقب یکدیگر خود را در مقابل دیوار قلعه نصب کرده و مدتی
بر بندرت و جنرال مذکور فتح شهر و جود پرمکت نموده اند فرضاً اگر روس بدینجا رسید تو زنده
شده از این استحکام نمود تا مدت منقضی شود بهتر آن است که همان هشت روز را اکتفا کنی گفت برادر من

راد
سرادی

لشکر روس و وصول امداد تردیدی نیست و در تسلیم شهر مرا درنگ لازم است گفتم چنان مپندار که هرگز
دیگر امداد رسند از کجا که امپراطور جنرال ما را هیدو الفور قلعه را بتعجیل بگیرید و بتعجیل قلعه کیان امر کنند و شهر را
ان سومی بعرض تلف در نیاورد و شهر اولم بکلی انهدام نیابد الغرض از امتداد سخن طلیعه صبح آشکار
گشت رفته رفته روز بوسط النهار رسید آنگاه بپای خواستم و گفتم بر زیاده از این توقف در این
شهر اجازت نیست مأمورم که پس از خلاف تمنای امپراطور از شهر برآیم و بجنرال اغ که امری چه
بوی محول است اعلام کنم که کار خود اقدام کند جنرال سقورکوید جنرال مذکور از روی تظلم از من
درخواست نمود که نخست تمنای مرا بامپراطور عرض کن اگر مقبول نیفتد آنگاه بمحاصره اقدام کنند
مجملاً از قلعه اولم برآمدم و کیفیت گفت و شنود را بحضرت امپراطور عرضه داشتم پس از لختی تأمل فرمود
که اگرچه بایستی نبود لکن هم اکنون این خواهش او را بپذیرم و بجای تخت نشین روم تا بار دیگر نزد جنرال مذکور
رو اعلام کن که هشت روز مهلت مجری است و دستور العمل تسلیم قلعه و عساکر او مفصلاً نگاشته
بمن داد که از آن قرار معمول افتد مجدداً دگر روز به شهر شدم بار نخستینم بستند و به قلعه بردند و دستور العمل را بجنرال
مذکور دادم سرداران نمسه را احضار نمود و خلوت کرده پس از لختی از آن انجمن آمده گفت سید الستم امپراطور
تمنای مرا قبول فرموده اند حال مجدداً ناگزیر گردد ملک زاده منورش باتفاق تحیت امپراطور بر پاره
عرایض هست امیدوارم که آن نیز مقبول افتد بالجمله ملک زاده مذبور را برداشته بار دیگر برگشت
نمودم چون به پیش قراولان فرنس رسیدم چشم وی را بستند و بحضور امپراطور کشودند چون
چشم ملک زاده بامپراطور افتاد بغایت مضطرب شد و معلوم افتاد که قلعه کیان و سعد امپراطور
تقرب بشهر باور نداشتند از روی اضطراب عرض کرد که جنرال از دو روز کوکب ما و من
تقرب بشهر آگاه نیست و چنان داند که از موکب امپراطور تا قلعه شش منزل است پس از آن عرض نمود

که بعد از هشت روز مهلت اگر امداد نرسد شهر را بشرطی تسلیم کنیم که لشکر نمسه بحضرت امپراطور
دستوری دهد که بولایت نمسه و رستند پس روند از این تمنای او امپراطور بخندید و فرمود که اگر چنین
لشکری که دیگر بود چه بهره جز تدارک و مقدمات جنگ نیست از جنگ رها کنم درین معامله دیگر چه سودی
خواهد بود از گرفتن شهر چه منفعتی حاصل شود از این گذشته از کجا مطمئن شوم که بعد از رخصت
ملک گروس کم اکنون در و همه ملحق نشود و بجنگ اقدام ننماید جنرالان شما درین باب
چند نوبت مرا فریب داده اند حال دیگر نپذیرم و دیگر بهیچ جهه اعتبار بعهود و شروط سرداران نمسه
نیست از این گذشته مجادله من این نوبت با دولت نمسه مانند زدم سابق نیست که زود
دست باز دارم منظور نقض نیست حسب تصرفات شما در رخصت دهم و عموم صالدات نمسه که اسیر
و دستگیر شده باید بیار پس روند اکنون بشهر معاودت کن و جنرال ماک را اعلام نما که اگر امروز
تسلیم نمی شهر و سر آمدن لشکر نمسه پس از انقضای هشت روز مهر ننماید و نفرستند فردا بکام
صبح حکم بانهدام قلعه خواهد رفت ملک زاده بشهر بازگشت و ابلاغ احکام امپراطور نمود از آنجا
که عساکر نمسه از آذوقه ناامید شدند و از امداد مایوس گشته جنرال ماک ناچار گشته احکام امپراطور را
قبول نموده پس از هشت روز تخت کلهم سی هزار لشکر بمعسکر امپراطور فرستاد و از آن پس
سی هزار لشکر نمسه که بعد از قاهره فرانس تسلیم نمود خود با جنرالان و صاحب منصبان
بحضور امپراطور بشرفیاب آمدند نیازال رب گوید جنرال ماک و سایر سرهنگان و سربازان شکسته
بحضور امپراطور در آمدند و تعظیم نمودند و بسوگواری و اندوهناک بپای ایستادند امپراطور از روی رأفت
و عطوفت فرمود که مرا از مراتب ارادت و کفایت و جلالت شما شجاعتهای کامل حاصل است و
هر یک دائم و رسم هر یک شما هم در هر جنگ و جدال که از جانب دولت خود مامور بید

بغیرت و مفخرت نام شما مسموع افتاده است از این رهگذر نهایت ملولم که گرفتار خطای دولت
خود گشته اید امنای دولت شما را بهیچ وجه بمهلکه افکنده اند نخست از عدم انصاف بدون اعلام
بجنگ اقدام نموده پس آنگاه فوج روسیه که بوحشیان ترقیات رو نهند بالکی نوبنستان گشودند و
دخل منازعه کردند باینکه روس منحوس را برجن انگیزند با اینها متفق شوند و روس را از ممالک
فرنگستان برکنند روزی آید که امنای دولت نمسه از جسارت کار از اتحاد با روس و انگلیس انگار
شوند و ندامت حاصل شود پس از آنکه امپراطور با جنرال ماک و سایر بزرگان روس مکالمت فرمود ایشان
را رخصت داده بخوبیت رضای خاطر خود ... که فرنس در مجاری آن زحمات ظاهر و آشکار
کنند مجمل گذارشات شکستهای خود را بعد از اعلام نامه منتشر نمود بمضمون نکات که ای
صالدات دلیر جهان گیر من در عوض چهارده روز سپاه کشی امورات خود را درین صدد
بانجام رسانیدیم و هر چه مقصود و معمول داشتیم سپاه نمسه را از ولایت تورنیه که محل دوستان
صدیق من است راندیم و ملک زاده تورنیه که مادر اخلاص کیش صدیق است باز در سلطنتش مستقل
نمودیم عساکر نمسه که جسارت نموده بجنگ سبقت کرده بحدود ممالک ما تاختند ... مستاصل
ساختیم و از یک صد هزار لشکر نمسه که از دولت و نقود انگلیس بجنگ ما مهیا کرده هشتاد هزار اسیر
و دستگیر کردیم و از شصت هزار تن بالای صالدات جدیدی که از ممالک فرنس گرفته ایم و از
رعیت کاسته به سپاه افزودیم حال بفرنس فرستیم که در زراعت رعیت کنند و تلافی آن با هر
فلاحت تعلیم نمایند بجای سیل الفنگ بیل و کلنگ گیرند و ملک فرنس را آباد کنند دویست عزاده
توپ و ... بدست آمده و صاحب منصبان نمسه بجنگ اختیار و اقتدار در افتاده از یک
صد هزار لشکر خصم فزون از پانزده هزار تن جان از جنگ دلیران ما بدر نبرد ای صالدات جراره

چون من این مجادله عظیم را از روی خوشنودی سپاه فرانس ترجیح نمودیم باید شکر نمود و زبان بستایش فیروزی
ده گشود که آنچه در نظر داشتیم که در تواریخ از فتوحات ما بازگو نمایند و از استیلای ما از بوتند بعون الله
معمول آمد و در این فتوحات که دیده بیش از هزار و پانصد نفر از عساکر فرانس مجروح و مقتول گشته ای
صالدات حق شناس من پاس حقوق شما موجب این فتح گشت از تحمل خدمت و زحمت شما خصم
شکست یافت و از تهور و جلادت شما ملک خصم بدست آمد از غلبه من شما بجنگ [illegible] علم حاصل است
که بدین فتوحات اکتفا نخواهید نمود و تا عسکر روس را که دولت انگلیس از اقصای عالم بدین ممالک
آورده مانند عساکر نمسه و پروسیا بر سر دیگر [illegible] ایشان [illegible] اکنون مقام امتحان تفوق صالدات
فرانس بر روس است و در این سفر تفوق و تقدم این دو سپاه بجهت ممالک ترکستان باید کل
عالم معلوم و مبرهن شود که صالدات فرانس دلیرتر یا روس کدام در جنگ ستیز کنند و کدام
روی بگریز نهند که منتهی جنگ شود که تحمل جنگ کرده و مرحمه ملاحظه می کنم از روس سردارهای
[illegible] ملاحظه می افتد که مجلس قوانین عسکریه را در آن معمور کنیم و [illegible] بر سر دشتهای وافی زمین
در اجرای قواعد جنگ فراید و در تعیم آید که از صالدات فرانس که هر تن برادر یا اولاد [illegible]
تمنی گشته شود چنان خواهم که [illegible] روس سر سقوط کنیم و [illegible] این خصم را مغلوب آورم
که نام صالدات فرانس جهانگیر شود و آوازه شکست روس باقصای عالم در افتد مورخ گوید
این اعلام نامه عرق حمیت عساکر فرانس را بهیجان در آورد بالجمله عساکر روس چنانچه متواتر
رسید مانند حیوانات وحشی شده از هر جا می گذشتند خراب می نمودند مانند سبع [illegible]
آدم نخوردند و از آن زمان روس را وحشیان شمال لقب یافتند و در روز پس از تسخیر [illegible] قلعه [illegible]
فیلجین سو مرشل مورد تسخیر کرده ده هزار از خصم نیز اسیر نمود مقارن این احوال در [illegible]

مرشل سنیه نیز از عساکر فرانس از تحت رخصت بار روی نهود از رود [illegible] گذرانده در حوالی شهر [illegible] جنگ عظیم
نموده بیجهزار تن از سپاه روسیه را دستگیر کرد مورخ گوید فتح [illegible] از جمیع فتوحات آن سفر
نامی تر بود که امپراطور [illegible] خود عسکر روس و نمسه و [illegible] در یک محل بیکدیگر شکست داد بالجمله
چون مرشل [illegible] از برلین بموکب امپراطور ملحق گشت مرسله وی در جمع حقوق من رسید مضمون
آنکه [illegible] با موکب امپراطور در شهر [illegible] آسوده ایم ما را کمال انبساط حاصل است بدین گوید
هرگز این واقعه یاد نمی افتد [illegible] چنان تصور کردم که در خواب می بینم هر لحظه با خود میگفتم
شهر [illegible] و شهر [illegible] امپراطور [illegible] این بود [illegible] جهان [illegible]
و جهان پای تخت عظیم چگونه ناگهان متصرف عسکر امپراطور اعظم در آمد پس از چندی [illegible]
[illegible] مرشل [illegible] شرح ما مفصلا نگاشت که چون عساکر فرانس با امپراطور [illegible]
رود [illegible] رسید سمت پس از آن رود عظیم را که [illegible] چون صراط جهیم [illegible] گذر
متصرف گشتند چون [illegible] و رود پای تخت عبور از آن پل موقوف بود امپراطور [illegible]
تخفیه امر کرد که پل [illegible] خراب کنند روزی من و مرشل [illegible] بین کنار رود [illegible]
ناگاه ملاحظه کرده دیدیم که در آن سمت [illegible] اسباب انهدام پل فراهم آورده اند
چنان مفهوم شد که در خیال آنند که چون لشکر فرانس [illegible] بر پل باشند در عقب از سمت
یسار [illegible] آتش زنند که فرانسیان بی تیغ حریق آتش و بعضی
غریق آب شوند [illegible] و تجربت [illegible] چندان [illegible] که [illegible] انهدام
پل [illegible] هر [illegible] انهدام [illegible] باطل [illegible]
کردند چون [illegible] عسکریه [illegible] لازم [illegible] کردیم [illegible] خود [illegible]

گفتیم که چون

بازهم صاحب منصبان نمسه در وطن توقف کنیم و ایشان را تکلیف شود معطل داریم زمانیکه صاحب
منصبان که از نمسه بودند روی خود سوی کاپیتان کنند سپس با افواج خود از جانب وین بفراز پل آورده
و بنزد ما رسانند بالجمله نخست مسیو مرشال مورات و چند تن از صاحب منصبان بفراز پل رفتیم سردار
و صاحب منصبان نمسه سرگرم سخن کردیم و گفتیم از قراریکه یافته ایم بنای مصالحه است امید
داریم که قبل از آنکه اقدام بجنگ شود عهود متارکه از جانبین منعقد گردد در اثنای صحبت بهانه
بدست آورده رو در نشان کردیم نمسیان بضرورت روی بکاپیتان رجوع نمودند و از
سمت این تغافل کردند صحبت امتداد یافت صاحب منصب فرنس بموجب دستور العمل قبلال
افواج با قدم زود مروح بفراز پل بنزد ما و نمسیان رسانید افواج نمسه که در سمت پل در ترصد
شلیک بودند چون سردار و صاحب منصبان خود را در میان فرنسیان ملاحظه نمودند شلیک نتوانستند
کرد فوراً من و مرشال مورات افواج خود برداشته بان سمت پل رسیده فوراً توپها
از نمسیان گرفتیم و جمیع اسباب انهدام پل را بآب افکندیم و پل را حراست کردیم
مرشال لانس گوید وقتی که سردار و صاحب منصبان نمسه را بفراز پل گفتیم حال شما همه دوستید و گرفتار
فرنسیانید آب در دهانشان ماند و رنگ از چهره شان پرید و دیگر قادر بدادن اشارت
نبودند مورخ گوید هنگامیکه مرشال لانس خود این کیفیت پل را شرح مینمود از غایت تعجب
میخندید و کیفیت هنگامیکه سردار کم تجربت نمسه از تدبیر عساکر پرفن آگاه گشت چنان حالتی
وی را دست داد که گفتی ایستاده قالب تهی نموده است مورخ گوید از مرشال لانس و مرشال
مورات در آن سفر خدمات نمایان ظهور یافت هم پل را از انهدام حراست کردند که عساکر
فرنس را وصول بپای تخت نمسه میسر گشت و هم خدمت تسخیر پای تخت بعهده ایشان مفوض

بود و هم پس از

بود و هم پس از تسخیر عساکر روس سوی مکند رفتند تا ملک پیستار را با جمیع ملک زاده جرال ملحق شوند
و بدشمن اعانت کنند پس از آنکه افواج مرشال لانس و مرشال مورات پای تخت نمسه را تسخیر کردند
ایمپراطور فرمود که تمامی عساکر فرنس از پل عبور نمایند و به مرو رشهر ذنیه در آیند و در اطراف
نزدیک بهم مجتمع شوند خود در شهر شنبرون بوسعت خیمه نمود و در آنجا بنا نهاد که سپاه ملک زاده
جرال را در میدان دانه چار کنند که بولایت هنغری رود که روس سوی وی دسترس نبود و خود با عساکر
فرنس بجنگ روس اقدام کند مرشال لانس و مرشال مورات را پیش قراول عساکر منصوره نمود
و در آن اوقات ایمپراطور بجهه آنکه در انظار چنان نماید که وی طالب مصالحه است
وزیر دول خارجه فرنس را که احضار وی در آن مقام برصلح دلیل واضح بود با عساکر خود خواند
و جنرال سوری را بنزد ایمپراطور روس فرستاده دوفاز رده حزم با آن ایمپراطور جوان
بخت کم تجربت تکالیف و سخنان بنیان نهاد که بنیادش محکم نبود و در آن اوقات در دوم
ماه نومبر ۱۸۰۵ عیسوی مطابق عقرب ۱۲۲۰ هجری پادشاه سویدن بشهر سترالزند وارد گردید
و از ورود وی بدانجا چنان مفهوم و معلوم گردید که عساکر متفقه انگلیس و روس و سویدن در آنجا از
طرف تازه پیش نهاد خاطر نموده اند و در نظر دارند که در حوالی لاتربق که در دو فرسنگی همبرق
واقع است از رود خانه الب عبور کرده و در غره ماه دیگر گروهی از لشکر روس در شمن تمام از
لشکر ولایت لیه رود رفته و گذشته بود دوم ماه مزبور ایمپراطور و ملکزاده قسطنطین برادر
ایمپراطور روس روانه گشت و در آن اوقات هر لحظه مترصد بودیم که عساکر بیشمار انگلیس
بملک هناور ملحق شوند و از سواحل رود وزر تا سواحل رود الب انتشار کردند و چنان مینمود که هجوم
بولایت هلند بدوستان فرنس برند و با تعاقب منصور ایمپراطور رستند مورخ گوید هنگامیکه

حضرت امپراطور زیاده مترصد بود که اخبار صریح از عبور عسکر روس از ولایت جاوه و [illegible]
انبوه روس از ولایت لهستان به سوئد رسید مباشرین من که در شهر وارسا پای تخت لهستان و در شهر
استرالزند پای تخت سوئد متوقف بودند از اوضاع آن صفحات بیکار واقف بودند که کیفیت
ولایت جاوه و حرکات عساکر روس و سوئد و ورود عسکر انگلیس به ساحل رود الب که در
سمت [illegible] از عساکر متفق که پانزده هزار روس و هشت هزار سوئد و دوازده هزار انگلیس بودند در
جاوه مجتمع آمده بودند مفصلاً مشروحاً نگاشته نزد من فرستادند و من فوراً آنها را
بحضور امپراطور فرستادم و از اطلاع این اخبار که بهنگام اتفاق افتاد حرکات عسکر [illegible]
معلوم آمد و حضرت امپراطور به امورات التفات فرمودند [illegible] آن ایام [illegible]
پادشاه [illegible] و در آن سفر با سرخانه مختصری همراه برد که اخبار عسکر خود را بهم زند و
[illegible] معلوم کند [illegible] این بود که حضرت پادشاه سوئد در آن
[illegible] نموده که از شهر استرالزند برآمد و بعضی از عساکر [illegible]
[illegible] قرار گیرد [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] شهر [illegible] نظام [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
سبب [illegible] که [illegible] شهر [illegible] آن [illegible] جمعی
از [illegible] هنگام عبور [illegible] اکنون [illegible] حضرت امپراطور
بلاوری [illegible] امپراطور [illegible] معلوم آمد که دختری [illegible] قدیم امپراطور [illegible]
با وی [illegible] اکنون [illegible] من [illegible] آدمی همراه کرد که وی

ممانعت نکنند پس از معاودت [illegible] وی التفات کرده و دیگر [illegible] تجارت [illegible] بالمضاعف
عنایت فرمود و امپراطور قبل از جنگ استرالزند احکام نوشت که عساکر فرنس که در بلاد
[illegible] از هر طرف روی به پای تخت [illegible] نهند و [illegible] ملحق شوند و در اوایل ماه [illegible]
[illegible] برندات [illegible] و در آن روزها امپراطور شهر مذبور [illegible]
معظم [illegible] مسخر کرده در آنجا نزول اجلال فرمود و در آنجا [illegible] ادوات حرب
از توپ و تفنگ و غیره زیاده از حد [illegible] رکاب امپراطور افتاد و از آنجا که
[illegible] مزور [illegible] نزدیک کرده امپراطور با پادشاه [illegible] معاهده نمود که [illegible]
قدم زنند و لیکن پس از آنکه فوجی از [illegible] فرنس که در [illegible] عهود مذبور برآمد
و [illegible] امپراطور ملحق [illegible] پادشاه [illegible] باغوای وزیر
دیگر [illegible] نقض عهد کرده [illegible] که در ولایت وی [illegible]
عساکر فرنس [illegible] وی [illegible] امپراطور [illegible]
دوازده هزار از عساکر روس و هشت هزار از انگلیس [illegible] بدین سبب امپراطور
پس از جنگ [illegible] ولایت [illegible] که [illegible]
برادر خود [illegible] پادشاه [illegible] کرد فصل بیست و پنجم در جنگ [illegible] مورخ گوید جنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] آفتاب [illegible] جنگ
[illegible] طالع گردید [illegible] در آن اوقات عساکر [illegible] فرنس [illegible] شهر [illegible]
قرار [illegible] جمعی شاهزاده [illegible] حرکات عساکر امپراطور [illegible]
نموده بود که [illegible] عساکر [illegible] روس [illegible]

بنی که فردای آن محاربه اتفاق افتاد الکسندر امپراطور روس کلارزاده دالفراکه که ژنرال اجودان وی
بود نزد امپراطور ناپلئون فرستاد کلارزاده مذبور هنگام ورود بمعسکر ناپلئون زیاده خودداری و خودستی
نمائی کرد و در حضور امپراطور در حفظ آداب حضور ورزیده گستاخانه از خود و امپراطور خود تعریف
غیر لایق نمود پس از آنکه امپراطور وی را مرخص کرد فرمود اگر رسول خود وی را از قبه کوه بزرگ
مرتر بدین سخنان فضول جسارت می‌نمود وی جواب را خریده همان توپ دشمن که بیغ محول می‌نمودم
و از اتفاق چنان شد مجملاً شرح جنگ استرلتیز از قراری است که ژنرال ربب در جمع ورق
ذکر نمود که چون مرکب حضور امپراطور با سترلتیز رسید روس از تدبیر عسکریه امپراطور آگاه نبود
و غافل از آنکه امپراطور خود بنفسه طرح جنگ بود در مکانی خاص مشخص فرموده میبایست در آنجا اقدام
بجنگ کنند و دشمن بواسطه این وصل باین مکان کشند و خصم را مغلوب کنند چون لشکر روس
قدم پیش نهاد افواج پیش قراولان تا چند فرسنگ پس نشستند چنان تصور نمودند که از بیم سپاه
روس فرانسویان هزیمت کنند و تاب مقاومت نیاورند دیگر ندانستند که از قرار دستورالعمل
امپراطور پس نشستند که آنها را بمکان مخصوص کشند از این معنی بغایت خوشنود گشته خود را
مظفر و منصور پنداشتند روز دیگر چون طلیعه صبح آشکار گشت و مقصود سپاه فرانس
معمول افتاد از هر طرف فرانسویان جنگ دلیرانه کردند از طلوع تا زوال بجنگ و جدال
اشتغال نمودند و هنوز شاهد ظفر چهره در پرده خفا مستور داشت و معلوم نبود که روی آورد در
در وثاق کدام برقع از عارض فرو گذارد روسیان چون دست بر فرانسویان یافتند خود
بکثرت هجوم آوردند و بجنگ مغلوبه خصم را مقهور کنند بنا بر علیه چند مقیب از خود سوارهای ال
نقلیب پاه ماند رست دادند و سواره و پیاده و توپ ایشان حمله آوردند ژنرال ربب گوید

در آن اثنا

در آن اثنا من نزدیک امپراطور و مترصد صدور احکام بودم یک نوبت بانک توپ و تفنگ شنیدم گفت
در روس یکی از تیپهای لشکر فرانس را پس نشاند امپراطور بمحض اطلاع از آن حرکت مرا فرمود که فوج
مملوک که از مصر آورده ام با دو فوج از صالدات قراول و سواره صاحب تفنگ بردار و رود مشخص
کن که چه روی داده و در عقب پاره چه وقوع شده فوراً روانه شدم و نزدیک مقام محاربه رسیدم
دیدم سواره روس تیپهای نظام صالدات فرانس برآمده و شمشیر آخته و کار صالدات را ساخته و در کار قتالند
از دور ملاحظه نمودم چند هزار لشکر سواره و پیاده در قفای لشکر روس ایستاده دیدم دانستم که
روسیان چون مرا دیدند چهار عراده توپ بر داشته پیش روی ما گرفتند و صفوف آراستند چون این
خود ژنرال الند و در پی ژنرال والین با افواج همراه داشتم روی بدیشان کرده گفتم ایجوانان پای
پیش نهاده جنگ دلیرانه نمود ملاحظه نمیشید که همرکابان ما را به تیغ تیز بی جان زیر و زبر کنند و
بندوقان از دست نهند با انتقام کشیده و جان دوستان خرید این سخنان صالدات
را به نوعی غیرت کرد که بشتاب پیش رفته خود را به توپخانه روس که از آنها گرفته بودند رساندیم اگر چه بخت
دشمن دلیرانه بجنگ و منع ما اقدام کرد لکن عاقبت مغلوب گشته روی بگریز نهادند در آن اثنا امداد
بدیشان رسید چون راسته یار گشت مانند مکیغ سواره بمعاونت من در آمد و من در حمله شیفت کالم
و در آن دست ژنرال الند در برابر من گشته شد و جنگ مغلوبه گشت سپاه از جانبین بهمدیگر
ریختند و چنان بهم بر آمیختند که پیاده گان طرفین از بیم آنکه سپاه خود را هدف گلوله
کنند تفنگ نمی افکندند و فندق تفنگ دشمن وطاقچه جدال میکردند عاقبت افواج فرانس غالب
و سپاه روس هزیمت گشت امپراطور روس بر فراز ایستاده ملاحظه مینمود که عسکر آنها شکست یافته
روی بگریز نهادند ژنرال ربب گوید در آن جنگ سر من از زخمی رسید و هنوز خون جاری و میخواستم خون

اگر نبود از عرض جنگ بجنب امپراطور باز گشت و بنابر شکست روس که دوم چون مراتب احوال دلیل التفات زیاد
فرمود منصب جدیدی بر منصب سابق من افزوده فرمود و حال که سپاه روس گرفت [illegible]
تعاقب نمود و ما بیان نمود پس از شکست روس توپ و قورخانه و آذوقه که داشتند ریختند و [illegible]
[illegible] از این امر دلگیر گشتند عکازه با تن نیز گرفتار فرنسیان گشت منبع کوید جنرال سوری
تفصیل جنگ استرلیز سوم بر روش نگاشته که امپراطور چون از ورود سپاه دشمن آگاه شد روزی
چند به تهیه لوازم جنگ پرداخت و در آن اوقات مرشل برنادات با دو گروه از افواج قاهره معسکر
امپراطور ملحق شد و مرشل لت سرکرده دیگر که رفیق وی بود و مرشل لانس نیز دو گروه سواره فرمان میداد
و مرشل دوویت نیز گروهی [illegible] جمع داشت بهادران دو گروه و قراولان پیاده یک گروه بود نزد امپراطور
خود سوای پیاده سپاهی سرکرده سواره در [illegible] و دو گروه سواره زره پوش و دو گروه پیاده مهتران چالاک که [illegible]
خرده و کمک داشتند و قراولان سواره ملتزم رکاب بود و قبل از وقت امر فرمود که آذوقه و دواب [illegible]
زیاده از حد [illegible] بیرون که [illegible] تسخیر نموده بود بیرون آورند و در مکان جنگ موجود گردند
و چون امپراطور خود از جمیع محل و مکان جنگ آگاه بود سوار شده جمیع افواج را در آن عرصه در مقام
مناسب فوج فوج و بیرق بیرق جای داد و محل توپ و مرتاز و سوار و توپخانه معسکر را تعیین نمود
و مرشل دوویت با افواج خود و مرشل سالت و افواج وی بواسطه غدیرهای چند که در میان
ایشان مانع از اتصال افواج بود جدا گشت مرشل سالت در بین جوقه واقع شد که در مقابل سپاه روس
صف آراسته بود و در سمت یمین وی افواج جنرال لقرز برقرار گشت و افواج جنرال [illegible] بود
[illegible] غدیرهای [illegible] اتصال داشت که فاصله بین جنرال [illegible] نمود و سمت یسار جنرال
لقرز افواج [illegible] قرار یافت و سمت یسار روی افواج جنرال لقرز برقرار گشت و افواج جنرال

در اول جنگ بین کل لشکر
در محلی برقرار نمود که میان
شهر و قلعه بیرون [illegible]
در محل عبور قلعه شهر
بود و در بین مرشل [illegible] جنرال
[illegible] فرمود [illegible]
بالا افواج خود

[illegible]

بود و صف دوم لشکر که در قفای مرشل [illegible] ترتیب یافت تخت افواج بهادران برقرار گشت و سمت یسار [illegible] دو جوق
سپاه مرشل برنادت جای گرفت و در سمت یسار مرشل سالت افواج مرشل لانس صف آراست مرشل
[illegible] اول و سمت یسار [illegible] بر قرار نمود و قراول پیاده مدام [illegible]
مرشل لانس بود چون سمت یسار صحرای جنگ که در دست فرنسیان بود [illegible] و مرشل لانس
در آن سمت مقام داشت چنان مصلحت یافتند که مکان افواج سواره [illegible] دور از لشکر
تعیین کنند لهذا تخت افواج سواره چالاک سو در یمین مرشل [illegible] در مقامی جای دادند که هم سوار
[illegible] جنگ لشکر مرشل سالت را که اندکی عقب تر از جانب یمین جای داشت کمک
نماید و هم از لشکر [illegible] دور نشود و سواره دراگون سو در قفای سواره سپاهی چالاک جای [illegible]
و افواج سواره زره پوش نیز نزدیک مرشل سالت با افواج قراول سواره جای گرفت و امپراطور آن روز
از طلوع آفتاب تا غروب لشکر خود را دستور العمل میداد و بر تپه در مکانی خاص برقرار نمود پس از
آنکه از دستور العمل عموم سپاه فراغت حاصل نمود در دو شفاخانه معسکر بهر مریضان و مجروحین
[illegible] و جراحان در بیمارستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکم شده بود که فرنس حمله برند امپراطور قبل از وقت جنگ که لحاظ داشته تهیه دفع حمله خصم اقدام نمود مصمم بود که اگر
مقام مقتضی شود خود شخصاً بدشمن تاختن کند در نیمه شب چگونه است بانگ تفنگ پدید آمد از سمت سپاه روس
برخواست و تا مدتی امپراطور از بانگ تفنگ جویای سبب شد و کسی تعیین آن فرستاد خبر رسید
مرشل سوری گوید مرا احضار رواد فرمود که سبب و منزل بانگ تفنگ از کجای بود چون سوار شدم فرمود
تا از صفوف جنرال القرند و جنرال فرنت نزدی و سبب معلوم کنی باز گرد و چنین دانم که سپاه روس
خواهند در بعضی از مکان جای گیرند و هنگام رسانیدن خود بدان مکان جنگ کنند که در اثنای سواره
از دیوان سپاه فرنس امین شد جنرال سوری گوید چون بسمت این افواج جنرال القرند رسیدم دیدم
پیش قراولان سواری که در دهی از دهات نواحی بودند و ده مذکور نزدیک مکانی واقع بود
که سپاه روس بر نظر داشتند در مقام کنند و قبل از آنکه حمله بر فرنسیان برند از هجوم لشکر روس
با مکان پیش قراولان بعد فرار نموده نزد جنرال خود می شتافتند که دهی سوز را نموده آگاه
کنند چون بمن رسیدند صورت احوال را بیان نمودند و آنگاه که شب منقضی بود از دور افتاد
و حرکات آن را ملاحظه میکردم معلوم شد که سپاه روس نخست که روی بدان مکان آورده از روی
احتیاط تفنگ بجوال و حوش می انداختند که در پناه آتش تفنگ بمنزل معهود رسیده [illegible]
رفتار ایشان و زود رسیدن بمقصود گشت در آن اثنا ماه غروب کرد و هوا تاریک شد [illegible]
فوراً بیکجا مجتمع آمده منتظر صبح شدند که هر یک جای خود گیرند و تصمیم جنگ نمایند [illegible]
بازگشت کردم که خبر بامپراطور رسانم چون بنزدیکی رسیدم دیدم [illegible] از علف [illegible]
او ترتیب داده و وی بر فراز آن علف خفته است و چنان بخواب است که [illegible] فرود
آمدم با دست وی را حرکت دادم چون چشم گشود گزارش را عرض کردم فرمود [illegible]

کردم رجل مرشل حالت را مختصر کرده کیفیت را [illegible] و فرمود آنگاه خود سوار شد و جنرال مذکور را
همراه برد چون بمیان صفوف سپاه خود درآمد قراولان جنگ پیاده در آن تیره شب وی را شناخته
در ساعت مشعلها چند از علف روشن نموده صحرا بچگونه مانند روز روشن گشت و بانگ
دعای افواج که امپراطور ما زنده باد بمسامع ملکوت رسید امپراطور شتابید از میان صفوف
گذشت و بمنزل خود رسیده لمحه آرامش گرفت و پیش از صبح بپای خواست و احکام فرستاد
که عموم سپاه خاموش و آرام اسلحه خود بدست گیرند و در انتظار حکم بپای ایستند و
مترصد حکم باشند از اتفاق [illegible] شدم ابری بپا خواست و هوا چنان تیره و تار گشت
که کسی کسی را نزدیک دیدن نتوانست و دیدن [illegible] فرنسیان را مفید بود زیرا که [illegible]
تهیه جنگ اقدام نمودند چون در معسکر اولان نظر ترتیب در پایه سپاه [illegible] بر عادت
بود و در حفظ اسلحه و ادوات جنگ از رطوبت [illegible] داشتند در آن هوا نیز بیک
اسلحه خود را درست و پیراسته در دست گرفته خاموش و آرام بپای ایستادند با آنکه عرصه
جنگ نزدیک [illegible] سپاه مانند موقف [illegible] و نیز استعمال اسلحه [illegible] استعمال
[illegible] و عراده [illegible] خبر بود از [illegible] امپراطور از [illegible] استعمال
و در [illegible] فرود سخت بالجمله [illegible] حال عساکر بپای ایستادند سپاه با فرنسه
و ترکانه چنانه هر یک در مقام خود [illegible] جنرال سوری گوید که امپراطور
مرا فرمود که [illegible] بروم و معلوم کنم که روسیان از حرکات عساکر [illegible] بچکار
اقدام کرده اند چون بجنرال القرند رسیدم معلوم گشت که سپاه روس از مکان خود
نموده در مقابل سپاه منصور فرنس [illegible] صف آرائی در اشتغال دارند و هنوز هوا تیره

دیتار بود و فصل مابین فرانسیان و روسیان بیش از چهار صد ذرع نبود و چنانچه باید طریقهٔ صف آرائی
ازین محروس نگشته بجهت آنکه نتوانستم تغییر مکان کرده و خواهند از سمت یمین لشکر فرانس بجنگ اقدام
نمایند بازگشت کردم و کیفیت معروض امپراطور داشتم و چون ساعت بنصف النهار مانده بود هوا روشن گشت
امپراطور جمیع عساکر خود را ملاحظه نمود که جوق جوق و فوج فوج بجای خود ایستاده اند و قورخانه و توپخانه
بمقام خود قرار یافته است و سرلشکران فرانس عموماً بحضور ایستاده و در اجازت بجنگ عجز و الحاح مینمودند
از فرط اصرار و الحاح عرضه شد امپراطور تمکث داشتند و وی اجازت نمیداد تا آتش توپ
و تفنگ روسیه بر دریان لشکر خود شنیده نمود و دانست که از سمت یمین بجنگ اقدام کرده از
حضرت امپراطور قبل از وقت حکم بمرشل دیورت نموده بود که هر اوقات روسیه بجنرال الفرد
حمله بردی بوی امداد کنند و افواج خود را بوی ظهیر و پشت بند او نماید پس از قبل بلند لشکر روسیه
حمله بجنرال مذکور بردند از سمت یمین بانگ توپ و تفنگ معلوم رای امپراطور آمد که مجموع صفوف
یمین را بسمت [illegible] بجنگ اشتغال نموده اند در عقب مرشلان را از نصیحت داده که از هر سمت
بجنگ اقدام کنند و عموم لشکر بیکنوبت حرکت نموده چنان بطمانینه حرکت میکردند که عقل از
تصور آن قاصر است هر ستونی با توپخانه و سوار خود چنان آسوده خاطر قدم پیش مینهادند و تیر از گلوله
رس دشمن رسیدند توقف و فاصله معین میکردند و دشمن را هدف تیر تفنگ و توپ می نمود که پنداری در
پاریس مشق و تعلیم مشغولند افواج احکام صاحب منصبان را آشکارا می شنیدند و بهیچوجه اضطرابی در ایشان
مشاهده نمیرفت زیرا در لشکر نیز عموماً حشم و گوش باحکام و حرکات سرکرده گان در گرده
گان بسرداران و سرداران بمرشلان و مرشلان بامپراطور بود و بهر چه حکم میرفت اقدام
مینمودند جنرال سنت هیلر از پیش روی بر روسیان هجوم برد و تا دو عساکر روس براد

آتش توپ و تفنگ بسیاری از لشکر روسی مقتول و مجروح شده جمع فوجی که از آن مکان بیرون
بیرون آمده بهر حرکت در مقابل فوجی از افواج دشمن حایل شدند جنرال واندامی که باین سمت رفت
بعید طی کرده نمی‌ترسد از گلوله رس توپ و تفنگ خصم رسید باین لشکر خود یسران اول دشمن رسید
و با وجود صلابت تمام از پیش برداشت و مکان وی را گرفته و توپهای او را متصرف گردید
امپراطور خود گاهی از تپهای پیش بر بلندی [illegible] درها نمود که پشت بند لشکر روسی شود و
از بهادران نیز فوجی ها نمود که ظهیر و پشت لشکر جنرال سنت هیلر شود و حکم بمرشل لانس نمود
که سپاه خود را بر بالا و بجناح یمین لشکر دشمن حمله برد که ایشان را بگرم جنگ کنند که از عقب
دلیرانه آمده [illegible] بتقلب نتوانند نمود و امپراطور خود بفرمان جنگ [illegible] دشمن [illegible]
بود و [illegible] مشغول جنگ [illegible] در آن زمان فوجی کثیر از سپاه روس بجنرال الفرد
هجوم آورده چون قوت لشکر وی را ملاحظه نمود [illegible] خود را [illegible] ایستند
بمقام خود که زمین مرتفع بود بازگشت کنند و [illegible] و دیگر [illegible] جنرال الفرد
با جمعیتی از افواج جنرال [illegible] وقت که [illegible] مرشل دیورت و بامپراطور با آمد و روی [illegible]
بهنگام حرکت و دشمن را تعاقب کرده و بمقامی رسید که دیگر خصم را از آن [illegible] گشتن ممکن نبود
لاعلاج [illegible] بمقام [illegible] حرکت نموده و جنرال [illegible] با مرشل [illegible]
[illegible] از تپهای [illegible] بسمت حرکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] اتفاق افتاد زیرا که [illegible] خود و مکان لشکر روس [illegible] جنرال

مرسوم گشته در بکان نمد بر فراز آمده وقتی که دشمن بود که جنرال لغرن مقابل شده بود گرفته
ایمپراطور حکم نمود که افواج سواران و قراولان در هر جانب پشت نهند آنان شوند که زیاده بر آن
دو فرسخ دل از سلطنت انگریکات فرنسیان از فتح و ظفر روی نمود و جنگ سواره ناکام بر زدند
اگرچه بجنرال واندمی در ابتدا حرکت صدمه زیاد از روسیه رسید زیرا که هجوم بر ترتیب
چهارم روی آوردند و بعد از چند قوهای دیر در گرفتند و ایمپراطور بخصوص به اتفاق سواران رو
دار [illegible] گذارده و سواران سبکتاز نظام سواره امر فرمود که بیک زمان زده و داخل سواره روسیه
شوند و چنان به هنگام بدیشان یورش بردند که روسیان را از میان و فرنسیان را بدو فصل کرده
و هنگامی که جنرال واندمی دیگر باره بجهت سمت جنگ سواره تبدیل کنند ایمپراطور امر فرمود که
لشکر پیداست که بتعاقب فقط هر لشکر جنرال واندمی حمله رود و بهزیمت از قفای او روان
بعد از آن قدرت [illegible] بر در دو خط مستقیم بر دشمن تاخت لشکر پدید شود گرچه ایمپراطور معمول
داشت و در عرض سواره نظام اول روسیه تجمیع در جنگ نمود [illegible] دو فرسخ
از آنها بتعاقب نمود و پیاده جات ایمپراطور بمکان خود بازگشت کرد و کسی ندانست چرا که بعد
نمود ایمپراطور نیز تعجب نمود با خود تکلیف لشکری بود که صبح محاربه دشمن امر نموده بود که ده
رقم حال که بشود آفتاب از وسط النهار نگذشته بود جانب [illegible] که بمکان خود
بازگشت نموده است و الحق مقام حیرت بود زیرا که جناح یمین دشت فرنسیس جمیع لشکر بوده بود
که در یمین و در مع بود گشت [illegible] تعاقب کردند سواره روس چندان از فرنسیان هزیمت
نمودند که شب در آمد فرصت با فتیلاه اوسطرلند پیش گرفتند که به غروب دیگر از هزیمت صبح تکان
[illegible] شوند حمله آرای لشکر پیداست پیاده جات ایمپراطور جمعیت نمی نمود وقتی که دشمن

بالطبع بیانه بود

هزیمت یافته بود گرفته متفرق شدند بجناح یمین لشکر گشت با فوج روس هر سید راه عبور ایشان را از راه اوسطرلند
بکالند منقطع می ساختند و ایشان را دستگیر می کردند و از حکمت خلاف لشکر پدید است موجب
رستگاری روس گشت و جمعی کثیر از عسکر روسیه که تا بیکجا جمع گشته بودند که [illegible]
بجنرال لغرن و جنرال فرینت که در یمین لشکر فرنسیس واقع بودند هجوم آوردند با مدد
یورش آوردند ولی بسبب حرکات عسکریه ایمپراطور که نسبت حیرت و زندگی اعلام و تعلیم کرده بعمل
داشتند ایشان نیز شکست یافته در آنجا تحقیق در روز دستگیر گشتند تمام از مدد ایمپراطور عسکریه ایمپراطور
و شجاعت فرنسیان سواره روس کلا شکست یافته قریب یکصد عراده توپ و چهل و هشت هزار اسیر
سوای مجروح و مقتول با انضمام سایر آلات حرب تصرف لشکر فرنسیس در آمد پس از غروب که ایمپراطور
از میدان جنگ بازگشت مینمود از محل صفوف و مقام جدال می گذشت نزدیک به هر زخمی که
و کسی محروس [illegible] شکست در خود که همراهان وی خاموش شوند که ناله زخمداران جنگ را بشنود
و بغفلت نکنند در نظر ترقی [illegible] تا بمکانی رسید که با سردی زخمداران سواره در آنجا جمع آمده
بودند از اسب فرود آمده و امر نمود که ده عراده فاقد وی مجروحین بود که پیاله بر [illegible] بدادند
و بر زخمشان مرهم نهادند جنرال [illegible] که تا هنگام سپیده تا در رکاب ایمپراطور
دمی از کار نیاسود از [illegible] نداشت که ما را امر فرمود که بالاپوش روسیان مقتول را جمع آوری
کنند و فرنسیان مجروح بپوشند که از شدت سرما و تکلیف زخمیها محفوظ [illegible] آتش افروزند [illegible] چراغ
و وجود آنها [illegible] و اجازه داد که قراولان ممانعت نکنند که شب [illegible] عموم
زخمداران [illegible] نمایند و چنان مدار النفس بزنند که زخمداران
زبان تر سند و درداد [illegible] بکام رسانند و خوابند تا صبح زخمداران بسر بردوقتی از بالین

در لندن وی بستر خوابگاه خود نهاد که [illegible] صبح آشکار گشت [illegible] الهی [illegible] و کنکاش تمام شهر
اسطرلند در آمد چون ازانکه روی شهر نهاد [illegible] امر نمود که افواج خود جمع آوری
کنند و تعاقب دشمن روند و ملاحظه احوال خصم کنند [illegible] بعهدی [illegible] کرده لشکر [illegible]
آورده تعقیب دشمن تاخت و خود ابتغا می باشد که اوضاع [illegible] گشت و در اتصال [illegible]
علی التفصیل ملاحظه نمود و امپراطور [illegible] آگاهی داد و فصل [illegible] ذکر [illegible] وقایع [illegible] امپراطور
[illegible] امپراطور فرنس و ملاقات امپراطوران با یکدیگر [illegible]
از [illegible] امپراطور [illegible] اسطرلند [illegible] امپراطور [illegible]
که [illegible] امپراطور [illegible] بحضرت [illegible] ملاقات [illegible] امپراطور قبول نمود و قرار چنین
شد که در [illegible] فرسخی شهر [illegible] قریب [illegible] یکدیگر را ملاقات [illegible]
روز [illegible] ماه [illegible] اقدس [illegible] و دولت [illegible] حضرت امپراطور [illegible]
مکان معهود رفتند و چنان اتفاق افتاد که امپراطور [illegible] به آن مکان رسید چون از دور
[illegible] امپراطور [illegible] امپراطور [illegible] آمدند [illegible] خود
[illegible] استقبال کرد [illegible] امپراطور [illegible] مصافحه و معانقه
کردند و یکدیگر را در آغوش کشیدند [illegible] مکالمه [illegible]
در [illegible] امپراطور فرنس [illegible] امپراطور [illegible]
جانبین [illegible]
اعظم قریب [illegible]
را بدین روش نگاشت که روز ۲۳ ماه [illegible] ساعت [illegible] نصف النهار [illegible]

سواره در رکاب وی [illegible] شدیم و در [illegible] فرسخی اسطرلند قریب [illegible] که قراولان افواج [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] فرود آمدیم [illegible] امپراطور [illegible] امپراطور امر فرمود که [illegible]
[illegible] آتش افروزند چندان نگذشت که امپراطور [illegible] امپراطور [illegible] پیش
رفته دست یکدیگر را گرفته مصافحه و معانقه کردند و یکدیگر را در آغوش کشیدند جمعی کثیر از شاهزادگان
و سرداران در رکاب امپراطور [illegible] چون نزدیک آتش رسیدند یکی از شاهزادگان نزد وی
و [illegible] امپراطور [illegible] ماند و دیگران [illegible] آتش گرد آمدند [illegible]
[illegible] گفت و شنود آن دو امپراطور [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] زیاده از دو ساعت [illegible] آنگاه جانبین یکدیگر را [illegible]
آغوش گرفتند [illegible] مراجعت نمودند امپراطور [illegible]
می نمودند من نزدیک شدم [illegible] که امپراطور فرنس و امپراطور [illegible] گفت من [illegible]
مشروط بآنکه [illegible] عهد [illegible] امپراطور [illegible] در جواب گفت
من با شما عهدی [illegible] جنگ [illegible] تمام [illegible] امپراطور [illegible]
در [illegible] وقت [illegible] امپراطور [illegible] فرستاده [illegible]
که [illegible] رسول [illegible] امپراطور روس فرستادم که در باب معاهده امپراطور
[illegible] که دولتین [illegible] فرنس [illegible] معلوم [illegible]
که اگر پادشاه روم که دیگر [illegible] مصالحه [illegible]
فرنس [illegible] دوستی [illegible] امپراطور
[illegible] مصالحه [illegible] امپراطور [illegible] شهر [illegible]

در تعیین عهود آغاز گفت و شنود نمودند ولیکن ناپلیون را هر چه دل میخواست تکلیف و هر تکلیفی که مینمود قبول می افتاد
و آن دیگری با کمال اظهار اکراه مینمود لاجرم زمان گفت و شنود امتداد نیافت و تعویق و تاخیری واقع
نشد و در ۲۲ ماه دی سمبر مطابق دویم جمادی سنه ۱۲۲۲ هجری شد و از حرکت ناپلیون از پاریس بدان
صفحات گذشته عهود مصالحه بر وجه خاطر خواه وی منعقد گشت و جمیع مهام چنان محلات منتظم
گردید که امپراطور روس که در میان آن شریک بود در مصالحه بهیچ وجه دخیل نمود و وی [illegible] انگریز با دولت
فرنس مصالحه کند یا متارکه نماید خود دیگر بجنگ اقدام نکرد و پیرامون انتقام نگشت امپراطور ناپلیون پس از
جنگ [illegible] در شهر برلین که [illegible] اعظم صفحات [illegible] است نزول اجلال فرمود و احکام
صادر کرد که [illegible] فرنس [illegible] هر ملکت و هر [illegible] که خود خواهند قرار گیرند تا از صدمات برودت هوا و برف
ایمن باشند روزی چند پس از صدور احکام مذکور و اطمینان از [illegible] عساکر منصور از شهر برلین آمده
و از شهر [illegible] های تخت دار السلطنه [illegible] گذشت و بولایت [illegible] برون [illegible] دار السلطنه
[illegible] نظر [illegible] چنان گذشت که [illegible] اما [illegible] اگاه [illegible]
[illegible] برون [illegible] سفیر دولت پروس که از جانب پادشاه خود [illegible] دار السلطنه
[illegible] دولت [illegible] گفت و [illegible] مصالحه [illegible] امپراطور [illegible] در آمد
و از جانب [illegible] پروس [illegible] و [illegible] کرد و اگر چه چنان [illegible] که [illegible] امپراطور از [illegible]
[illegible] پروس [illegible] و [illegible] خطائی از وی ظاهر نیامده که در حضرت او
[illegible] ضمیر امپراطور [illegible] آن [illegible] که [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
در آن [illegible] در اول ورود [illegible] خیال [illegible] در شهر [illegible] توقف
داشت که انجام امور [illegible] ملاحظه کند که [illegible] امپراطور [illegible] فتح روی دهد با دولت وی [illegible] دهد [illegible]

امپراطور ناپلیون

امپراطور ناپلیون [illegible] دست دهد ناچار بحضرت وی [illegible] امپراطور پس از [illegible] با وی فرمود که شما اخبار
[illegible] که [illegible] باور [illegible] که [illegible] دولت پروس با من از روی صدق و صفا [illegible] و فق
[illegible] قدم نهد و با من [illegible] آنچه مقتضی وقت است [illegible] آن بود که [illegible]
با من [illegible] کنند و مرا از آن ناچار کنند [illegible] دوره حکمت [illegible] و تمامی [illegible] شما باید
[illegible] دیگر دوستان [illegible] یا دوست [illegible] از دست [illegible] و مرا [illegible]
اگر [illegible] که با دیگران موافقت کنید [illegible] با شما [illegible] ولیکن اگر با من دوستی [illegible]
[illegible] امری از [illegible] باید مرا از [illegible] مطمئن [illegible] دشمنان [illegible]
دوست [illegible] ندارم [illegible] از جانب [illegible] ناگاهی با من دعوی [illegible]
[illegible] اجازت دهید که از سر حد صفحات شما [illegible] که [illegible] من [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اکنون اگر دولت شما [illegible] بجواب این
سخن [illegible] تهمت [illegible] که خصومت [illegible] کنید [illegible] و مرا
[illegible] آن است که دشمن [illegible] گویند [illegible] حضرت امپراطور این
سخنان [illegible] و آواز [illegible] بلندی می نمود که سخنان وی [illegible] استماع می افتاد
و در حقیقت [illegible] پادشاه پروس [illegible] روان [illegible] که [illegible] توقف
و [illegible] امپراطور [illegible] و [illegible] چند [illegible] که [illegible] ضرورت [illegible] کند
و [illegible] خلاف [illegible] وی [illegible] حضرت ناپلیون [illegible] خاطر وی اگاه
کرد و [illegible] ملک پروس [illegible] امپراطور [illegible] کند [illegible] از جانب پادشاه پروس
با حضرت امپراطور مصالحه نمود و [illegible] قرار داد که [illegible] و آن [illegible] گذارد

کند

وعهدنامه را مهر کرده باشد می دولت فرنس نیز در هنگامیکه این مصالحه نامه نگاشته میشد هنوز
والی هنوور که از جانب پادشاه پروس امیرالسلطنه مصالحه با دولت انگلیس نمود و درین معنی
دولت مذبور را بمخاطره افکنند چه وکیل وی از جانب پادشاه با دولت فرنس مصالحه کرد و از جهت
دیگر وزیر دول خارجه وی با دولت انگلیس مصالحه نمود و وی را معین نمود که پس عهود
مصالحه هر یک را دارد و دانست اگر حفظ مصالحه انگلیس کند باید دولت فرنس را از دست
دهد و اگر فرنس را پاس آداب مصالحه کند باید ترک مراوده با انگلیس گوید و از آنجا
که دولت انگلیس در مصالحه پیشرس کرده متعهد شده که هنوور الکتورت پروس دهد حفظ مصالحه انگلیس
بر فرنس راجح آمد اما امپراطور ناپلیون بهیچوجه از مصالحه انگلیس آگاه نبود و نیز نمیدانست که سفیر
دولت مذبور چه افکند پادشاه خود با وی مصالحه کرده سخن او را اعتباری نیست و پادشاه وی
را نفس نخواهد بود و از اتفاق در آن اوقات سی هزار لشکر روس بسپه سالاری جنرال
بنجسن از سرحد گذشته و نزدیک به سرحد ولایت بوهم رسیده میرفت امپراطور الکساندر نیز بنفسه
بشهر برلین رفت و پادشاه پروس را ترغیب نمود که با پادشاه انگلیس در [illegible] متفق شود و با
دولت فرنس مخالفت کرده و خصمی آن دولت که دولت فرنس تا [illegible] بهمت اتفاق اینها را
بنا ورده مفاصل از سرگشته بیرون کند ناپلیون همه را مقهور و مغلوب کند بالجمله چون [illegible] تدبیر
پس از مصالحه که معاودت بشهر برلین نمود در عوض ولایت هنوور [illegible] که بجهت استحضار از مصالحه [illegible]
بروس و انگلیس فرستاده بود ندید ملاقات کرده هر قدر سر پال مبالغه نمود که وی بود کرباره
بشهر وینه آورد نپذیرفت و روانه برلین شد و کیفیت مصالحه را به پادشاه پروس معروض داشت
پادشاه پروس غلط فهمیده وی را از آن عمل تشنیع نمود مجملاً پادشاه پروس بسبب اطوار این

رهگذر بر [illegible]

رهگذر بر فرانسه گشت و در مقام چاره برآمد که شاید سد باب مملکت خود را از لطمه و آسیب دشمن بازدارد
بنا علیه در فصول مصالحه وکیل خود با امنای فرنس بهانه بنا طرح آورده گفت اینکه دولت فرنس
جانور را بمن واگذار کند و در عوض دو ولایت از من بستاند چون در باب جانور پای انگلیس
بمیان است و امپراطور ناپلیون را در [illegible] متصرف گشته حال اگر خواهد من دوباره تصرف کنم باید که
دولت انگلیس بگوید که با رضا و رغبت یا بخواهش از آن بازداشته ایم من دوباره تصرف
نمایم و محقق بود که این سخن از دولت انگلیس از ممتنعات میبود لاجرم پادشاه پروس از دو
ولایت خود دست برداشت و با امپراطور ناپلیون نوشت که من جانور را مالک نمی شوم ولی برسم
امانت نگهداری کنم تا عموم دول فرنگستان با یکدیگر مصالحه کنند و این خلاف از میان
برخیزد مجملاً امورات امپراطور ناپلیون در آن اوقات با عهود و شروط مصالحه و [illegible] سفرا و رسل
مشروط نبود و با نکار سیف هر چه بمنای من است جای معمول افتد و امپراطور روس اگر چه در ابطال
شکست یافته و بار دیگر رو بجنگ بستر و داشت و به هیچوجه با امپراطوری ناپلیون در فرنس و ایتالیا اعتراف
نمی نمود و همه اوقات کارنامه نگاری مشغول بود بجنگ در عنوان نامه وی صاحب اختیار مملکت
[illegible] دو امپراطور شخطاب نمی نمود بالجمله در آن اوقات که بجهت ممالک [illegible] داشت
درشت رو در راه حادثه عظیم [illegible] که افتی آن موجب تفصیل نگارش
بود لاجرم بر [illegible] استحضار [illegible] آنکار [illegible] شهر پاریس نیز از نوشتجات [illegible] معلوم گردیده [illegible]
هم امپراطور در باب فرانسه نوشته اند در کاغذ اخبار [illegible] نگنده دست در میان
عساکر [illegible] اوقات [illegible] دشمنان در آن باب ذکری میرفت [illegible] محمول می گشت
و حادثه مذکور بتفصیل آنکه [illegible] جنگ [illegible] سپاه [illegible] کنند [illegible]

سپانیول است جهازات دولتین فرنس و سپانیول سپرده که با اودمرال نیلسن سردار جهازات جنگی
انکلیس محاربه کند و دولتین فرنس و سپانیول سی و یک فروند کشتی بود و انکلیس سی
و سه فروند بود که در دریا بیکدیگر رسیدند و جنگ عظیم فیمابین ایشان روی داد که چنان جنگ
تا اکنون بملاحظه نیفتاده و در اخبار سالفه مسموع نگردیده هجده فروند کشتی فرنس و سپانیول
بمعرض تلف در آمد متمم به بندر مذبور معاودت نمودند هرچند اودمرال در آن جنگ کشته
گشته بخت اودمرال نیلسن در جنگ مقتول آمد و اودمرال فرنسیه زخم برداشت پس
از چندی بر اودمرال ولنو گرفتار گشته او را بانکلیس بردند از غایت غیرت خود را کشت
و امپراطور ناپلیون را اعتنایی بدان حادثه ننمود و فنای آن مهم نگردید ولیکن در خفیه احکامی
که از آن اختلال صورت نوعی در هم صدور نمود و انتظام صفحات [illegible] برخاست و نیز در آن
اوقات در غیبت او در پاریس در باب وجوهات دولت اختلالی روی داد و در آن
باب نیز خدشه بخاطر خود راه نداده متحمل گشت و همت بانتظام مهام کلیه مصروف داشت
پس از فراغت و بازگشت بپاریس باید که توجهی برفع آن اختلال از عزل و نصب حکام
و مباشرین نموده باشد الحال [illegible] گوید دو هفته پس از جنگ استرلند که هنوز زخم سرم التیامی
حاصل ننموده از خدمات [illegible] بودم حضرت امپراطور مرا احضار فرموده گفت تو باید نفر
کی عوض نمودم فرموده عزیمت اطراف مملکت کن و سرداران دولت فرنس و مجموعه
و مرتب [illegible] ملاحظه و شرح احوال [illegible] مفصلا برنگارد [illegible] گوید
دو هفته پس از جنگ استرلند عزیمت شهر [illegible] که از بلاد معظم ممالک [illegible] نمودم و با
مارشال [illegible] ابلاغ احکام وی کردم [illegible] که مارشال مذبور در آن جنگ معظم حضور

نداشت زیاده اظهار ملامت نمود و با امپراطور وی گفتم که گفت و شنود مصالحه در میان است و قطع
و فصل نشده باید در کار خود آماده باشی و لشکر ابواب جمع خود را مهیا داری و باید [illegible] بولایت
[illegible] فرستی و از آنجا [illegible] کنی و مراوده دشمن با بلاد و صفحات محقق کنی و حضرت
امپراطور را از آن خبر دهی از آن پس مکان لشکر و مقدار عساکر وی و با مکان و مواضع
دشمن بمقابل او را ملاحظه کردم و از آنجا روانه شهر لوبیک گشته مارشال [illegible] را ملاقات
کردم و جوق [illegible] لشکر که در تحت [illegible] روی بود دیدم و ابلاغ احکام امپراطور بوی نمودم
که لشکر خود را آماده کند و هر اوقات خبر بوی رسد که مصالحه با دولت [illegible] انجام نیافت
در عجلت بدون درنگ بپای تخت [illegible] آهنگ کند و از آنجا عزیمت ولایت [illegible] کردم
و از مهام آنجا وقوف مطلع گشتم و از آنجا درگذشته بعسکر ابواب جمعی مارشال [illegible] که با امپراطور
به تسخیر [illegible] مامور بود رسیدم و بوی گفتم که امپراطور فرماید از آنجا که در این [illegible] از
پادشاه [illegible] مخالفت ظهور نموده بعساکر روس و انکلیس [illegible] خود راه داده میباید
در تسخیر ولایت مذبور درنگ ننمائی و عساکر خود را برداشته [illegible] بالجمله پس از ابلاغ
احکام بشهر [illegible] در آمدم و مارشال [illegible] را ملاقات کردم و از آنجا معاودت نموده
بشهر [illegible] که از بلاد معظم و پای تخت [illegible] است بعد حضرت امپراطور ملحق گشتم
و امورات خود را بالتفصیل عرضه داشتم و در شهر مذبور [illegible] دولت حضرت امپراطور را حاضر دیدم
امپراطور [illegible] نزد حضرت امپراطور حضور داشت و بکمال التفات با وی فاصل بود و بجهه
پسر وی که امپراطور نیز نزد وی [illegible] قبول نموده و در آن جشن عظیم برپا نموده نواب
عالیه شهزاده [illegible] بعقد وی در آورده و در آن جشن حضور داشتم و خدمت [illegible]

زفاف بعهده من محول گشت تم الکتاب بعون الملک الوهاب در روز [illegible] العظیم شهر [illegible] حرره اقل عباد الله [illegible]

جلد سیم در وقایع امورات ناپلیون که مشتمل بر چند فصل است فصل اول در بیان آمدن پادشاه سودین بجزالی شهر همبرق و سایر گذارشات آن ایام

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از جنگ دسطرلتز که تفصیل آن گذشت در پنجم ماه فیبروری که ابتدای سال ۱۸۰۶ عیسوی مطابق
هشتم جمادی ۱۲۲۰ هجری بود پادشاه سودین بجزالی شهر همبرق وارد و کارکنان شهر مذبور که عساکر انگلیس
و روس و پروس در اطراف خود ملاحظه کردند مصمم شدند که جمعی برای خوش آمد پادشاه سودین
از شهر بیرون فرستند پادشاه مذبور اول خواهش آنها را از آمدن ممانعت نمایند کسی را فرستاده که
گوید که جمهوریه همبرق منظور نمودند که او را در نظر گرفته بجای نسبت شهر مذبور کرده باشد عاقبت فرستادگان
را بار داده خود ملاحظه داده التفات بسیار در حق آنها مبذول داشت که بعد از مراجعت همه اهالی
راضی شدی از او نمودند لاکن پادشاه مذبور با آن شش هزار لشکر خود چنان جلوه میداد که گویا
اول کسیکه ممالک [illegible] را از تصرف ناپلیون بیرون می آورد من خواهم بود و تهدید زیاد نسبت بشهر
و دیوانخانه جمهوریه همبرق بعمل آورد و اهل آن دیوانخانه ضعیف همیشه از وجود چنان همسایه قوی
خطرناک و با وحشت بودند و همچنین پادشاه پروس نیز بسرعت در مقام تهدید همبرق بر می آمد
و وزیر او گفته بود که ممالک [illegible] در این روزها متصرف پادشاه خواهد شد و ولایت
[illegible] که دست [illegible] خالی کرده چون لشکر عساکر انگلیس [illegible] گرفتن [illegible] گذشتند
که افواج قدیم آن ولایت [illegible] بر قرار نمانند از آنجهت دولت انگلیس وجه نقد بسیاری فرستاده
که هر کس داوطلب شود وجه زیادی باو بدهند یکصد و پنجاه عدد کالسکه برای حمل و نقل [illegible]

مهیا کرده است تربیت میکرد چنان تصور کرده که انگلیس در نظر گرفته است که بولایت دوست
فرانسه بفرستند منظور روس و انگلیس این بود که کاری کنند که جنرالان عساکر فرانسه از مملکت [illegible] گردد
و هنوز از مصالحه فرانسه و نمسه که در شهر پرزبرق انجام یافته خبر نداشتند که بعد از آن ایمپراطور
در آن مملکت تسلط زیاد پیدا کند بنابراین حضرت ایمپراطوری احکام فرستاده بود که سرکرده عساکر
فرانسه [illegible] منبعد [illegible] در یک جا جمع آوری و حاضر گشتند که بامداد ولایت
هالند که دوست دولت اند اقدام کنند مورخ گوید که منظور از تحریر این گذارشات نه این است
که کیفیت لشکرکشی مذبور بوده ذکر نموده باشم منظور این است که بصیرت و آگاهی برای خواننده حاصل
گردد در این اوقات از وزیر عساکر بحری فرانسه نوشته جات [illegible] رسید که [illegible]
جزیره فرانسه [illegible] منظور ناپلیون این بود که جزیره مذبور در تصرف خود نگاه دارد [illegible]
[illegible] بود که این کشتی که بجزیره مذبور برود [illegible] میکردم که نوشتجات مذبوره [illegible]
وزیر دولت انگلیس وفات یافت و مستر فاکس در جای او منصوب گشت جمیع اهل فرنگ بان عقیده
اعتقاد داشتند که زود [illegible] فیما بین انگلیس و فرانسه مصالحه خواهد شد چرا که مستر [illegible] وزیر دولت
انگلیس بسیار اوقات عداوت بدولت فرانسه و ایمپراطور داشت و مستر فاکس بخلاف او در مقام محبت
اصرار داشت و علاوه بر آن گفتگوی [illegible] فیما بین او و ایمپراطور بود [illegible]
در باب مصالحه اصرار میکرد و ایمپراطور نظر باعتمادیکه باو داشت احتمال میرفت که تکلیف او
مصالحه را قبول کند ولاکن دو مانع عظیم داشت اول اینکه بعضی از دولت انگلیس بود
که مصالحه ایمپراطور [illegible] طول نکشید [illegible] انگلیس جای گرفته بود که
ناپلیون دست از ادعای سلطنت روی زمین نخواهد کشید [illegible] در اول جلوس بر مسند

این بود که ولایات انگلیس را بقهر و غلبه مسخر کند و تسلط انگلیسها را از دریا قطع نماید این دو فقره
از دل انگلیس بیرون نمیرفت در آن اوقات که مستر فاکس وزیر دولت بر قرار بود شخصی از فرانس
آمد و گفت که هر گاه اذن دهید خفیه بفرانس رفته امپراطور را بقتل خواهم رسانید از اینمعنی مستر خبر کرد
که در فکر محافظت خود بوده باشند بعد از آن رخصت میکنیم انجه مستر فاکس بمفتاح ابواب مصالحه
کرد امپراطور راضی اینکه با انگلیس مصالحه نماید صراحة مستر فاکس نوشت که اگر خواهید که دولت شما مایل بمصالحه
شود جزیره مالطه و کیپ قدرت هند را بدولت شما واگذار نمیکنیم و لارد یرموث را که از اهل انگلیس
بود و بعد از شکست او را اسیر کرده در قلعه اندرون فرانس که در بلوک واقع است حبس نموده بودند
او را از حبس بیرون آورده رخصت کرده از نزد ما بانگلیس پیغام فرستاد که هر گاه بعلاقه اوقات
راضی کنید بمصالحه نماید آن دو جای معظم را بر ضد رغبت خود بدولت انگلیس تفویض سازیم بعضی
قائل بر این شده اند که ناپلیون مرتبه بصلح مایل بود که آن دو جا را بدولت انگلیس واگذار نموده
از فروتنی و ملایمت او کرده باشند و بعضی در مقام مذمت آمده گفته اند که او بخودرات مصالحه کند
و آخرین نامه از دولت انگلیس بکسر دیگر که امپراطوری او در فرانس و پادشاهی خود در ایطالیا الحاق کردن
جاوه به مملکت فرانس و مسخر کردن سایر ولایات و دشمنان پادشاه ناپلیس و نصب برادر خود بجای
او که همه مجری و ممضی شده در عوض این اقرار نامه آن دو جا را بدهد و در معنی از کل ما قدای امضای
متمنیات خود نماید بالجمله امپراطور بعد از جنگ ریطلند و نظم آن صفحات مراجعت کرده در اواخر
سال سیصدی مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری وارد پاریس گردید چون در ممالک نمسه سلاطین از خود
تعیین کرده و خود را که در پاریس نیز اطراف سریر سلطنت خود به شاهزادگان و امیران احاطه
نماید لهذا در شیل میرزا و امیر دو ولایت معظم که کلیور و برج باشد نمود و در شیل بر بود برادر

ولایت نمد کار را لقب نمود و برادر زن خود مورات نام گذاشت و کم امیر بریر و دلیرون بود امیر شد هم
نهاد و همشیره خود را امیر فستادلیقب داد و مورخ گویند با وجود همه اینها از تقدیرات آسمانی غفلت نماید
نمود که بعد از چند سال همین قسم سلسله مجاز دنباله دختر امپراطور نمسه که حرم ناپلیون بود گردید
و در آن سکنی نمود در این اوقات جنگ و غوغای ممالک فی الجمله آرام داشت و بادول
فرنگستان جنگ بحری موقوف شده بود بملاحظه اوضاع تا یکدیگر مشغول شده بودند و لاکن مصالحه
نشده بود و مصالحه امپراطور هم آرزو آن از طرفین بعمل نیامده بود و اوضاع فرنگستان
بهمین نهج بود که ناپلیون توجه بسمت ممالک کرد و جنرال سبستیانی را باسلامبول نزد خونکار
کار روم فرستاد و مصالحه کرد و مصالحه انگلیس که گفتگو شده بود با وجود که امیر لارد لادردال که مستر
فاکس از جانب دولت انگلیس نزد امپراطور فرستاده بود عهد و مصالحه ناقص ماند بعلت اینکه
در همان اوقات مستر فاکس که طالب مصالحه بود بیمار و بستری شد و تاکید میشد که مصالحه
منعقد شود و زیر بنود وقت فوت مستر فاکس جانشین او ایلچی را از پاریس بانگلستان طلبید و امید مصالحه از طرفین
قطع گردید اگرچه پادشاه انگلیس ناپلیون دوباره بعزم جنگ از پاریس حرکت و بمعسکر خود ملحق شد ایلچی
مذبور از پاریس بیرون نرفته بود لاکن علامات وقوع مصالحه بالمره از میان برداشته شد فصل دویم در

نهضت پادشاه پروس بتکلیف و اکراه نمودن جنگ با انگلیس

در آن اوقات هر جهت علامات
جنگ در ممالک نمسه هویدا گشت دولت پروس که حال از این تقریب رسید که بعد مصالحه بین
انگلیس و روس و فرانس واقع شود و از نهایت خبر باو رسید که مستر فاکس وفات یافت و گفتگوی
مصالحه برهم خورد از شنیدن این خبر حیرت شد بنابر آن اندیشی گذاشت و امپراطور ناپلیون
که خواهش داشت در پاریس توقف کرده اوقات خود را بسبب مصالحه صرف دهد و بعد از آن از شهر پاریس

در ۲۵ ماه سپتمبر سنه [illegible] عیسوی مطابق سیم میزان سنه [illegible] هجری حرکت فرموده بسوی اصل رود درین وقت و در
دهم ماه اکتوبر سال مذکور آثار و علامت جنگ در ما بین دولت فرنس و پروشیا آشکار گردید بوی مورخ
کوید در ۱۴ ماه مذکور که ۲۰ میزان باشد جنگ عظیمی در ولایت [illegible] ما بین امپراطور و پادشاه پروشیا
واقع گردید و فتح نمایانی برای عساکر فرنس حاصل آمد و این خبر بوزرا [illegible] جنگ در ۲۷ میزان
در [illegible] مذکور رسیده و لاکن برعکس شهرت دادند ده روز بعد از آن احکام و فتح نامه امپراطور
رسید و لاکن من نمیدانستم عیش کنم یا غمگین باشم در آن اوقات امیر برزد که یکی از شاهزاده
گان پروشیا بود وارد گردید که در جنگ مذکور زخم دار و بعد از چند روز بهمان زخم وفات یافت
۲ ماه سال [illegible] **تفصیل جنگ ینا [illegible] پادشاه پروشیا** جنرال [illegible] میگوید که قبل از حرکت ما از برلین
حوالی [illegible] رودخانه [illegible] که یکی از رودخانهای [illegible] است کلاً در تصرف ما بود و خوب تدبیری کرده بودیم
که از حوالی آن رود زیر شویم و پهلوی دشمن را بگیریم و دشمن را [illegible] که عزم دارد بغفلت رو بطرف
خود برگردانیم و مجموع تدبیرات امیر برزد [illegible] عاطل و باطل ساختیم شرح این مجمل آنکه امیر برزد یک
تدبیری کرده بود که در رودخانه زمین مقابل ما باید و لشکر چند کانه در جای چین لشکر فرنس
تعین کنند که ما بین [illegible] استعرف شده آنوقت لشکر متعدد بعقب لشکر ما در [illegible] و قبل از
آنکه ترتیب عساکر جوق جوق خود را بیک جا فراهم آوریم حمله بر سر ما آورده ما را متفرق و مغلوب
سازد چون همین امیر در حضر پادشاه سابق در فرنس بود و در حضر ناپلیون از آنجا رفت از [illegible] سپاه
کرد [illegible] سرداران فرنس و از تدبیرات خفیه آنها آگاهی داشت و لشکر [illegible] آید [illegible] که چه قدرت
و راهها که برای هر جوق لشکر معین کرده بودیم متحقق شد در این باب [illegible] نداشت که تدبیرات
ما را فهمیده است و بسیار خاطر جمع بود که بهمان طور که خود خیال کرده پیش روی ما را خبر خواهد

و [illegible] از تدبیرات عساکر ما امپراطور [illegible] بود چرا که امپراطور از افکار امیر مذکور آگاه گشته
که چه تدبیر کرده است برای آنکه همین خطای او را اقتضا دهد و او را درست خاطر جمع سازد
که از جانب [illegible] که اظهار کرده لشکر فرنس روانه خواهد شد همان [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] چند فوج دیگر که معین کار آنها شد تعین کرد که اطراف [illegible] تا رودخانه [illegible]
ملاحظه کنند و واضح عرض [illegible] از کوه و جنگل و مزرع و مرتع سهل المسالک و صعب المعابر [illegible]
و باتفاق و وسعت آنها بود کلاً در هر [illegible] بیک فرسخ [illegible] شخص کنند و چنانکه امیر مذکور از این
فقره خبردار شد یقین نمود که از تدبیرات او امپراطور آگاه شده و در همان مکان که در نظر
گرفته ما را از روز کار [illegible] بیرون خواهد برد و غافل از آنکه مجموع تدبیرات امپراطور برای
این بود که او را بدام آورد و [illegible] از جنگل تورینجین بیرون آید چنانچه در همان وقت
که لشکر امپراطور بطرف شهر [illegible] و [illegible] ولایت [illegible] و کوهستان [illegible]
[illegible] که [illegible] امیر مذکور در آنجا ممکن نمی شد و از اوضاع ما و استحضار [illegible] نداشت
هم [illegible] در آنوقت که امیر مذکور با لشکر خود در جنگلهای [illegible] مشغول رفتن و جستجو بود امپراطور
[illegible] که یکی از ولایات [illegible] است رسید و از مکان [illegible] فرسنگ بر پهلو
در عقب آن مکان بود که امیر مذکور تصور کرده بود که لشکر فرنس از آنجا بیرون خواهد
آورد در روز دهم ماه [illegible] جوق سیم سپاه منصور را امر فرمود که در حوالی شهر [illegible] در
سپاه امیر مذکور با نهایت خاموشی آرام و قرار گیرند و از آنجا دو روز [illegible] مقام جنگ مانده
بود امیر مذکور خبر از هیچ جا نداشت و سمت چپ [illegible] قائم بود که بضرب شمشیر جان
لشکر فرنس همه عساکر او زیر و زبر خواهد شد و [illegible] برود [illegible] مشکل بود [illegible]

بدون مخاطره بر رود خانه مذبور آمده باشند فی الحقیقه بطوریکه جنرال ماک در اطراف الند غفلتاً اطراف
خود بود از هر طرف بر ید یافت و امیر مذبور همیشه مرتبه غفلت جنرال مذبور را ذکر میکرد و میگفت چرا
باین مرتبه غافل شده باشد خود را آنجا گرفتار آمد و بجز از آنکه حضرت امپراطور در کیاست پیش
قراول و تعجیل روزانه کرد که ازان رود بهین برسند و زود رود لشکر فرنس را امکان خبر رسانند بلکه از
آنکه پیش قراولان مذبور که از آن رود مذکور رسیده صحرای وسیع آنجا را احاطه از لشکر فرنس یافته
خبر بامیر مذبور رسانیده و از این کیفیت نیز آگاهی و بصیرت برای او حاصل گشت و میدانست
که بچه بلا مبتلا شده است چنان دانست که لشکر امپراطور هنوز بدانجا نرسیده مقارن این احوال
شکست [illegible] قلعه [illegible] باو رسیده و این خبر وحشت اثر او را تزلزل انداخت و از اعتمادی
که بسلامتی خود داشت فرو افتاد همان ساعت از آنجا مراجعت کرده فوراً حکم داد که جنرال [illegible]
جنرال [illegible] هنوز [illegible] بعساکر او بجمعی با ورشند و لشکر پشت [illegible] حکم فرستاد که دو منزل
راه را یکروزه بسرعت [illegible] نمایند ولاکن بعضی از اجزای لشکر پیاده [illegible] کم کرده و برخی سرعت
کار [illegible] بمقام جنگ نرسیده و امیر مذبور دیگر نه حرکات و سلوک و رفتار لشکری امپراطور
که تازه و جدید بود ملاحظه کرد خود [illegible] که نداشت چه طرح و تدبیر در مقابل آن بلای
ناگهان بکار باید برد و از آن هم قطع منازل و طی مراحل حضرت امپراطور مضطرب گشته
مطلقاً نتوانست دریافت نماید که منظور باین چه چیز است تا آنکه عساکر فرنس قلعه [illegible]
گرفتند بعد از آن امیر مذبور از مطلب و [illegible] جنگ امپراطور آگاه گشت [illegible] رفع آن افتاد و لشکر
پشت [illegible] تاکید کرد که رجعت کنند و جنرال [illegible] هم [illegible] که [illegible] کند [illegible]
که رفتار عساکر [illegible] محافظت کنند با وجود این احوال [illegible]

که از مصاحب و مخاطر جنگ پیش فیکه برفیقان آنها رسیده بود بهره نبرده بودند افواج شکست خورده
خود را استهزا و تمسخر می نمودند و می گفتند که پادشاه و حرم پادشاه ما زنده باشند لشکر فرنس آنقدر
نیست که کفایت ما کند و امیر خود وقتی در باره شهر شنیدند زیاده از سی نفر از نوکرهای مخزان لشکر فرنس
پیدا نکردند باز باعتقاد او آمد که لشکر فرنس کمتر است و شکست خواهیم داد و چنان دانست که بوده
تردد او را بهیچوجه نمی توانست بست [illegible] از بوده مطابق کوید که اعتقاد امیر مذبور این بود که شبیخون بر
سرخیان امیر [illegible] صاحب تجربه بردن [illegible] بود خلاصه عساکر او بجمعی جنرال [illegible] هنوز در پشت [illegible]
قلعه [illegible] حضرت امپراطور روز ۱۲ جای اردو و اوضاع لشکر دشمن را ملاحظه
نمود و همه را تشخیص و معین کرد فردای روز مذبور را برای حمله و جنگ تعیین [illegible] و [illegible] احکام
بجمیع عساکر صادر نمود مرشل [illegible] را حکم داد که بر قلعه [illegible] برود و در هر جا امداد او نماید و بعضی
نصف شب مانده بود که امپراطور از تهیه و تدارک جنگ فراغت حاصل نمود [illegible] بر سرداران عساکر
دشمن هنوز چنان تصور نمودند که برای عبور توپ از تنگهای کوه [illegible] ممکن نخواهد شد و فردا بمقابل اینها نمی
توانیم رسید لیکن زود [illegible] افراد عمده کار گذاری فرنس [illegible] زود رفع شد وقتی دشمن خبردار شد
که از بسیار [illegible] آنها جنگ درکار شد حضرت امپراطور مرشل [illegible] را در این جنگ [illegible]
در مقابل [illegible] داشته بود هرگاه دلیری و رشادت او نبود [illegible] عظیم از [illegible] دشمن رفع [illegible]
[illegible] از امداد روز جنگ انکار [illegible] دو [illegible] از تنگهای [illegible] افواج سوار [illegible] بود که با او
[illegible] نداشت مانع از امداد [illegible] مدام جنگ در اطراف قلعه [illegible] گردش
نمود و نزدیک جنگ [illegible] مرشل [illegible] با [illegible] و بجز از عساکر فرنس در مقابل [illegible]
[illegible] لشکر منتخب [illegible] ایستاده جنگ مردانه میکرد و در آن روز جنگ [illegible] عدم معاونت

مرشال برنادت علی الظاهر باعث شکست و رسوائی مرشال داوست می‌توانست بشود از حسن اقبال امپراطوری
مراتب رشادت و اعتبار او بود در نظرها افزون از حد نهایت و الحق مرشال مذبور طرح جنگ بسیار
خوب ریخت که جنرال بریچ که از جنرالهای رشید لشکر پروس بود با دوازده هزار سوار تند رفتار
ابواب جمع خود نتوانست که داخل یکدسته از این دسته‌جات فرانسه شود و پادشاه پروس با افواج خاصه
قراول رکاب خود بلکه با مجموع عساکر حمله‌های مردانه بردند و لاکن ثبات قدم لشکر فرانسه را
نگردید در آن هنگامه که آتش گلوله توپ و تفنگ مانند برق بر خرمن صفوف لشکر فرانسه
میریخت از اطمینان قلب یکی از صاحب‌منصبهای فرانسه مثل اینکه با همقطاران خود در محل امن باشد
مشغول شوخی بود و در مقام شوخی امپراطور هم نهاده بود صاحب‌منصب مذبور چون ثبات
قدم و ایستادگی قشون را ملاحظه نمود رفقای خود را ترغیب کرده پیش افتاد و فریاد بر آورد که
ای دلیران و بهادران و افراد سپاه همراه امپراطور خود روان شوید بهمین طریق جمعی را از مکان
خود حرکت داده خود را بجمعیت عظیمی از سپاه مخالف زدند و آنها را از پیش برداشتند
بعد از آنکه از آن صاحب‌منصب این عمل کاملات بظهور رسید بمنصب بزرگتر که باو عنایت شد چون
قابلیت بعد از آنجا هم دید که ترقی برای او حاصل شد و بمنصب بزرگ رسید گفت من طالب منصب نیستم
بلکه برای حفظ ناموس سلطنت این تکلیف را قبول میکنم آن صاحب‌منصب هم بعد از اعطای
منصب بمنابه گفت من برای منصب این خدمت را نکردم بلکه برای حفظ ناموس سلطنت با تمام
آنخدمت قیام نمودم جنرال ... میکرد که در این جنگ که در حوالی شهر اورستید اتفاق افتاد
شکست فاحش بعساکر پروس روی داد و بالتمام روی بهزیمت نهادند در عصر همان روز
حضرت امپراطور بمن و جنرال ... امر فرمود که تعاقب لشکر هزیمت یافته دشمن روانه بشویم

و به بعضی

و به بعضی افواج سوار که از لشکر پروس بودند رسیدیم و اغلب آنها شد و داخل شهر ویمر گردیدیم و آنجا را
متصرف شدیم و لشکر خود را در بیرون شهر جا و مکان داده چند فوج سواره بسر کرده شهر ارفرد
روز نهم خود در قلعه جا و مکان گرفتیم بزرگ شهر مذبور بود که چندی قبل از جانب پادشاه پروس با
ایلچی‌گری در پاریس بود در آنجا دیدن ما آمد و بشدت خوف داشت او را خاطر جمعی داده و مجموع دیوانیان
و حرم و منسوب و متعلق امیر مذبور در آنجا بودند خدمت حرم او رسیده ما را بسیار احترام کرد و مطلق
خوف نداشت مرشال مورات در ارفرت منزل گرفت و از آنجا روانه شده بشهر ینه رفتیم و به امپراطور
رسیدم گذارش را بتفصیل عرض کردم بعد از شنیدن بسیار مشعوف شد و از ماندن متعلق
و منسوب امیر مذبور در آن قلعه بخصوص حرم او و منتظر مقدم او بودن زیاده حیرت نمود بالجمله
تا نصف شب مشغول احوال‌پرسی بودند بهمان حین عرایض مفصل از هر یک دو تیم عساکر فرانسه
که در زیر حکم مرشال داوست بود رسید و امپراطور که از آنها بتفصیل خواند فرمود مرشال داوست
جنگ عظیمی کرده و در مقام بدی گرفتار آمد بعد پادشاه پروس و امیر برنزویک هر دو
بجنگ او اقدام کرده بودند و لشکر پروس زیاد ایستادگی کرده و بسیاری از آنها مقتول
گشت و امیر مذبور زخم مهلک برداشته و لشکر پروس متفرق و پریشان شد باختلال مبتلا
گشته‌اند خلاصه در آن دو جنگ بر لشکر پروس بالتمام شکست واقع شد طالب مصالحه
و متارکه گردیدند برای اینکه با بقیه عساکر پروس بسلامت بگذرند قبل از متارکه در میان خلق مشهور شد
که متارکه وقوع یافت و بعضی از طرفین آمد و شد نمودند مرشال سالت جمعی که از لشکر پروس را محصور
کرده بود بحقوق از لشکر پروس که در زیر حکم جنرال کالکرث بود خواستند که از آنجا عبور کنند
مرشال سالت بسپهسالار آنها پیغام فرستاد که یقین حاصل است که امر متارکه باین زودی منعقد شد

کرده سعی خواهید نمود که من در جنگ اسطرلتز عزت برداشته‌ام و شهرت در وقوع قریب خورده‌ام
این دفعه با این جوقه‌ها شما را نخواهم گذاشت که قدم بردارید باید مجموع اسلحه حرب سپرده تسلیم نمایید
و مانند دوستاق جنگ منتظر باشید اگر حکم از امپراطور رسید شما را روانه خواهم کرد که به ولایت دیگر
روانه شوید سپهسالار مذبور اول خواست اندک درشتی نماید و لشکر خود را از آن در طرف ثبات
دهد در قوه خود ندید لابد تسلیم گردید و سایر جوقه‌های لشکر پروس با همین قدر کردند که چند فرسنگ
فرار و برجمت خود افزودند و عاقبت الامر اسیر و دستگیر شدند پادشاه پروس از وقوع چنان حادثه
ترسناک شده فوراً به امپراطور نوشت و تکلیف مصالحه کرد امپراطور در جواب فرموده که اکنون مصالحه
هرگاه قبل از جنگ و شکست فتح شما نوشته شده بود جواب میدادم لاکن الان هرچه باعث
افتخار مملکت فرانسه و نفع اینها است آن کسورت قبول خواهم کرد و زیاده بر آن گوش نخواهم داد و
جنرال دوراق را خواهم نزد شما فرستاد حال کار را بجز از آن ندارم که به آن کارها
ساخته شود بعد از آن رو به جنرال دوراق فرموده که حال روانه شو و در هر جا به جنرالان
لشکر پروس احوال آنها را ملاحظه کن و از طرف من یک یک آنها را بازدید کرده از
زبان من تسلی بده و همین دیده است و مجموع جنرالها و صاحب منصبان و افراد لشکر او را جمعی او
بگو که این دفعه فتحی کرده‌اید که ابدالآباد حق خدمت شما در ذمه من خواهد بود و با این فرمایشات
زبانی اکتفا نکرده در این باب دستخط نوشت چون تمام اجزای آن احکام رسید امیدواری
کل بهم رسانیدند بعد از آن امپراطور معسکر خود را در شهر دیگر قرار داد و حرم امیر نزدیک شهری
محبت بکاورد مقدار این احوال عساکر گشته خورده پروس به اختیار را ظاهر خود رفتی نموده با
عساکر فرانسه بند شهر مقدبرق رفته و اسیر آنکه در شهر خال گشته شده بود در پیش برنادوت لشکر او جمعی

کرد

خود را بر دوش برادر انداخت و چون در جنگ اورستید بزرگ زخمی شده بود و می‌خواست خدمت نمایان کند
بنابراین چون نزدیک شهر مذبور رسید با سیزده شیش جو برد و شکست به لشکر دشمن واقع شد و
گذارش را به امپراطور نوشت و چنین اتفاق افتاد که کاتب نامه مرشال ابورست و فتحنامه مرشال
برنادوت با یکدیگر فاصله رسید و روز دوم امپراطور به ملاحظه میدان جنگ رفت و پشته‌ها از
کشته در آن صحرا منظر آمد و بعضی از صاحب‌منصبان فرانسه در میان کشته‌ها بود و قشله امپراطور نزدیک
آنها می‌رفت در لباس هرکدام نشان فوج سی و سیم بود ملاحظه نمود افسوس میخورد که این فوج بالمره
تمام شد چرا که اکثر آنها در ایطالیا و مصر کشته شده بودند

فصل سیم در ذکر جنگ ذوقرار ... جنرال

مورای جنرال ... بود ... به شهر ... رسیدیم خبردار شدیم که لشکر دشمن دو جوق عظیم
بود و از شهر ... بیرون آمده اند و بزرگترین جوقها در زیر حکم خود پادشاه و امیر نزدیک بود
دیگری که از شهر ... رود ... شده بود و جوق دوم لشکر که در زیر حکم شاهزاده
... بود به شهر ... پیش گرفته وقتی دسته‌جات آنها در آن لشکر ... شهر ... رفتند
صفوف لشکر دشمن پیدا کردید و دیدند که در پیش روی آنها مشغول گرفتن جا و مکان می‌باشند
هنوز آفتاب بمحل غروب نرسیده بود که خبر به امپراطور رسید و خود تنها بمکان مذبور آمده
تا حد المنزل ... دشمن رفته مکان آنها و مکان لشکر خود را ملاحظه نمود از درب
فرود آمد پیاده نزدیک ... رفت دشمن از این معنی خبردار گشته چند تیر تفنگ برای
او انداختند ناپلیون بعد از استحضار از جاهای مذبور مراجعت کرده تیپ و جوق عساکر خود
حکم داد که به سرعت حاضر شوند و ستونهای لشکر را به هر جا که مصلحت دیده بود تعیین کرد و خود پیش از
آنها نمود که شب هر یک با ... جمعی خود بمکانهای مذبور روند و آنها را الفاظ و تعلیم کرد که آفتاب

غروب کرده و تاریکی در هوا ظاهر شد حرکت نکنند بعد از آنکه پیاده‌ها از درون قشون قراول برآمده
روان شده اخبار را ملتفت شوند که دشمن وضع جنگ را عوض نموده شب تمام از آنکه با مجموع سردار
ها در یکجا شام خورده در مکان معین استراحت نمود لاکن قبل از آنکه بخواب رود و از بالای
کوه سرازیر شود چنین گمان داشت که توپها ملاحظه کند که آیا مجموع توپها و عراده‌ها از تنگه گذشته
اند یا نه بعد از آن بخاطر جمعی استراحت نماید و هنگامیکه پای کوه رسید دید که توپها و عراده‌های
آذوقه میان لشکر ابوابجمعی مرشل لان در تاریکی در دره بسیار تنگ که سر راه فرض کرده
داخل کرده‌اند که با برگشت میل توپها و عراده‌ها از هر دو طرف بکوه چسبیده که پیش رفتن و برگشتن
برای آنها ممکن نیست و صد عراده در پشت سر یکدیگر مانده و همین توپخانه پیش جنگ بود که مانده
بود و توپخانه و عراده‌های سایر ستون لشکر کلاً در عقب آنها مانده خود امپراطور از شب بدره
این اوضاع بغایت متغیر شده تاکید کرده بعد از آنکه صاحب منصب توپخانه بود مقرر حضور کرده و او حاضر
نبود و عدم حضور او نیز در آن مکان بر تعجب او افزود بعوض آنکه وقت را در ملامت و مذمت
آنها تلف نماید مشغول کار گشت و خدمات صاحب منصبان توپخانه بعهده خود گرفت و
بگذرانیدن توپها و عراده‌ها مشغول شد حکم داد فانوسها روشن کردند و مجموع توپچی و عمله کار را
حاضر نموده اسبابهای سنگ تراشی و کوه‌کنی فی الفور در میان آنها تقسیم کرده تراشیدن پهلوی کوه
مشغول شدند و آن فوج عمله را که خود بالای سر آنها فانوس بدست خود گرفته مکان آنها را روشن
کرده بود آنقدر کشید که راهها را گشودند و در اثنای آن سه بار که توپ و عراده اول بسلامت
گذشت بعد از آنکه خاطر جمع گردید که باقی آنها خواهند گذشت مراجعت کرد و هنگامیکه مردم
دیدند که امپراطور فانوس در دست گرفته روشنی برای آنها انداخته است از ذوق سرشار شدند که بشوق بر

بر تبر

بر و تبر و سنگ میزدند که از تعریف آن عاجزم مطلق خستگی نمی‌فهمیدند تا حوالی نصف شب گلوله از
اول تا آخر گشودند امپراطور دستور العمل که لازم بود بآنها داده بمنزل مراجعت کرد باز قبل از
استراحت احکام چند صادر نموده استراحت کرد و آن مقدمه در شب ۱۳ ماه اکتوبر که اوایل خزان
بود و مانند شبهای جنگ اسطرلند هوا تیره و تار بود و بهمین جهت قوت بخت ما بود و چنان نزدیک
بیکدیگر شده بودیم که ستونهای متعدد بیکدیگر متصل شده بود و هر گاه آن شب هوا تیره نگذشت
و آتش قراولان ما را دشمن میدید صرف گلوله توپ و خمپاره نمیبود و یک گلوله او برای ما خطر
نبود لاکن اقبال ناپلئون المدد نمود که همان تیرگی هوا فردا که روز جنگ بود و شب از روز
گذشته بروشنی مبدل شد و بحکم امپراطور طلوع مهر جهانگیر لشکر کلاً بجنگ حاضر بودند لاکن
هوا بحدی تیره بود که راه را نمیدیدیم و از آن جنگلی که جانب یمین دشمن بود که مشخص کرده بودیم
از آنجا تجاوز نمودیم بغلط رفته بمکانی که اسباب دشمن بود رسیدیم افواج قراولان از طرفین
بیکدیگر بود ملاحظه و تماشای انداختن تفنگ گذشته آن وقت دانستیم که غلط رفته‌ایم فی الحال
میل بچپ کرده بسر کوه رسیدیم و از همان کوه توپخانه بطرف ستون که نزدیک بیشه بود
قرار دادیم لشکر روس چنان استنباط نمود که حمله لشکر فرانسه بر صفوف آنها رسیده
و در برابر آنها حرکت نموده عزیمت یورش و دست برد دارند از این معنی خائف گشته تعجیل
بعزم آنکه تغیر مکان کرده در قلب لشکر یکی گیرند حرکت نمودند و این حرکت بعد از روشنی
هوا ساعت قبل از نصف النهار بود و از جانب ما چند کرت گلوله توپ بطرف خصم انداختند
و دیگر فوجها که از افواج مختلف پیاده بامپراطور بسر گرمی خصم مشغول کار بودند سایر افواج در تنها
مطلق باستعمال الات حرب نپرداخته بودند تا آنکه هوا روشن شد و در این وقت حکم مقاتله

از طرفین صادر شده و توپهای قلب کار افتاد در حقیقت آتش بازی توپ خصم از شرارهای توپ ما
افزون بود مرشل نی که در طرف راست مرشل لانس بود بطرف جنود پروس حمله برد و دهی که پناهگاه
سپاه دشمن بود تصرف کرد باز دشمن بهجوم قلعه سو تصرف کرد تا سه دفعه آخر یک تیپ از جنود
اوردی جمعی مرشل سالت از یمین لشکر بامعاونت سپاه مرشل نی رسید و بقدر نیم ساعت
توقف نمودند تا موی الیه مکان مذبور سو متصرف شد و جنود سو از اتلاف و هلاکت رهانید
امپراطور از این اطوار و ابرام مرشل نی فی الجمله تغیر نمود و منظور از گرفتن و نگاهداشتن قلعه مذبور
آن بود که مبر لشکر پروسیا را که تقویه مذبور ملحق بود از جا کنده باشد [illegible] علیه مرشل لانس
با افواج خود قلب جناح چپ دشمن یورش برده باخود اندیشید که شکست تفسیخ نقیب
لشکر برده تزلزل بر قلب مخالف اندازد و میسره و میمنه برای رفع اختلال قلب متوجه
شوند پس نفرت جنود و جنود فرنس هجوم آورده که مکان منظور سو متصرف آورد لشکر
پروسیا چون جرئت مرشل لانس و تعجیل او را دیدند در قلب لشکر ثبات نمودند در طرف
یمین محاربه سو تبدیل و طرف الیه سو عقب انداخته و از این حرکت مخالف چاره ناچار
در آن گشت که در جناح یسار مقدم مقاتله سو تبدیل داده جناح یمین سو مقدم قرار نهیم
در این اثنا حرب از طرفین گرم و هنگامه جدال برپا شد صواعق آتشبار توپ و تفنگ
چون باد سموم بر خرمن جانهای غازیان آغاز نهاد طرفین سو هیچ یک شاهد فتح و
نصرت از پس پرده مطلوب رخ نمی نمود تا آنکه بمقتضای سعد اختر صورت قضا از پس پرده
تقدیر رخ نمود نسیم فتح بر شقه رایات جنود ما در اهتزاز آمد و چنان بود که حضرت امپراطور
بعد از وقوع محاربه [illegible] مرشل اقرو سو با چند فوج در شهر [illegible] گذاشته بود در این اوقات

اوردوی معسکر فیروزی اثر احضار فرموده مرشل مذبور حسب الامر در همان روز محاربه وارد گردید مردان
نامی و دلیر با وجود خستگی بمیدان جنگ روی نهاد افواج مرشل مذبور از میان جنگل قصبه [illegible]
چنان شکست بر دشمن افکند که در عقب جناح یمین او در آمد بنصف صفوف محاربه برده حرکت
قبل از رسیدن لشکر پروسیا و وقوف از وضع صف آرائی شکست نهفت فرمان داد
لشکر پروسیا از وقوع این حالت سخت متحیر گشته صفوف خود را فی الجمله حرکت بعقب دادند
حضرت امپراطور سوار ملازم رکاب بود که در دم افواج [illegible] و چند [illegible]
و فوج اول و فوج سیم و یازدهم سواره خاصه بود و بهادر در مرکز صفوف منتظر حکم بودند حکم
حمله و یورش بر جنود خصم فرستاد سوار و افواج مذبور بمجرد وصول حکم بر صفوف دشمن
ریختند از ضرب حمله سواران [illegible] کارزار لشکر پروسیا تنگ شده بفوریت خود را
زدند هر قدر خواستند افواج سوار خود سو مقابله سواران فرنس آیند امکان نیافت همانا
از امداد بخت امپراطور بود والا اگر سواران [illegible] می رسید بواسطه افزودن سواران فرنس
بلاشبهه بر ما غالب می آمدند بالجمله جنود پروسیا بالمره منهزم و فراری گشتند در همان
زمان مرشل مورات [illegible] سواره فرنس بمکان حمله سوار اول رسید باتفاق ایشان
متعاقب لشکر پروس رفته بنهب و غارت و اسیر دشمن پرداختند حضرت امپراطور
در همان مکان متوقف و هزیمت دشمن و صولت سواران خود سو مشاهده می کرد و احکام
باطراف که ضرور [illegible] و هر یک سمتی مأمور میکرد تا آنکه آفتاب غروب کرد امپراطور
بجهت [illegible] بازدید میدان کارزار [illegible] و بمقتضی [illegible] بسیاری
[illegible] می آمد و دست عنایت [illegible] بعضی از آنها می کشید هر کاه [illegible] جراحت

غوغای یا حرکت ظاهری از ایشان استنباط میکرد شادی کنان از مکرر رتبه برتری باین شنیدند
و هر گاه درستی دیگر گسسته و نقص از نظر او می افتاد تحمیه و ملبوس آنها را ملاحظه میفرمود که معلوم نمود
از کدام فوج و چه قدر است و کدام دسته افزون ترکش گرفته و با بود جمع کدام سردار هم
و زد آنکه با اردو رفته نظر را حاضر رفقا سرداران تحقیق میفرمود که چه وضع طرح جدال
انداخته اند و حمله شما و مخالف بچه نحو بود سبب نامدک کشتن شما چه بود و در آن شب خاطر
امپراطوری از تحمیلات ایشان و سواران بغایت خورسندی حاصل گشت
چه در سایه آن از وقت دو داوند از دقیقه متروک نامرعی نگذاشته بالجمله پس از انجام
این مهام از آن مقام عنان عزیمت بسمت شهر منطق ساختند شب در آنجا توقف و اهالی
مدرسه و بزرگان دار الشفای شهر مذبور بشرف باب خدمت امپراطور شد نظر باینکه لشکر
پروس در هنگام جدال اسیر و زخمدار خود فرانسه روانه شهر مذبور نموده بودند در اعیان
و بزرگان مذبوره لوازم محبت درباره هر یک از اسرا و مقیدین معمول داشته بودند
تلطفات گوناگون امپراطوری آمدند و بزرگ شهر نیز زیاده مشمول عنایت فرموده
باعطای تحفه مرغوب بر همگنان برتری دادند **فصل چهارم در بیان دخیلات در جنگ**
از جانب روس و انکلیس و پروس قبل از وقت جنگ تجدید خبر دادند که هر یک لشکر
خود برای جنگ مهیا دارند و در بیان تفصیل جنگی که در سال ۱۲۲۲ در نهم میزان
اتفاق افتاده و جنگی که در نهم در حوالی فیلد روی داد و جنگی که در ۱۲ در حوالی
شهر انیه واقع گشت و جنگی که در شهر اورستید شد و گرفتن بلوت شهر ارفرت و بود دیگر
و وقوع جنگ فال در ۱۷ و ادراک فتح [illegible] لشکر فرانسه شهر برلین پای تخت پروس ۲۰

وقوع جنگ پرنسلو در ۲۰ و ۲۱ و جنگ شهر لوبیک که در ۲۶ او ۲۷ اکتوبر روی داد تفصیل این
اجمال آنکه قبل از اتمام عهدنامه در شهر برزبرق کارکنان دولت پروس باین طرف
افتادند که با دولت [illegible] عهدنامه جدید ببندند بنابراین پادشاه پروس گونت حاق درت
بسفارت مامور ساخت که مقصود دولت پروس را بدولت [illegible] ظاهر سازد سفیر مذبور عهدنامه
با دولت [illegible] ترتیب نمود و از قرار شروط عهدنامه بعوض [illegible] شهر هانوور و [illegible] دولت
[illegible] داد در خلال آن احوال که دولت پروس در گفتگو بود که با امپراطور ناپلیون مصالحه
کند ولیوم فکس وزیر دولت پروس رخت از دار دنیا بربست و فوت وزیر مذبور
که اکثر گفتگوی مصالحه با او بود بیشتر از همه امر مصالحه را پریشان ساخت در آن بین آثار
مخالفت در میانه دولت انکلیس و فرانسه ظاهر گشت و سبب این بود که امنای دولت
انکلیس خواستند شهر هانوور را دولت [illegible] بدولت پروس واگذار نماید و دانسته بعوض
که ناپلیون ممالک ایطالیه [illegible] مسخر خواهد کرد و شهر هانوور را نیز صاحب خواهد شد
از [illegible] مخفی داشتند که آن شهر بدولت [illegible] تعلق باید و در تکرار گفتند [illegible] که شهر مذبور
بدولت پروس واگذار نشده مطلق بمصالحه دولتها اقدام نخواهند کرد و از آن طرف ناپلیون
آگاه بود که منظور دولت انکلیس تقویت دولت پروس است [illegible] تکلیف دولت انکلیس
[illegible] اظهار کردند که دولت پروس شهر مذبور را برضا بدولت [illegible] واگذار کرد
[illegible] دولت پروس [illegible] در نظر گرفت که هر گاه در این باب دولت انکلیس
و پروس اصرار کنند بنای جنگ گذارد و لکن ظاهرا متحمل شده با نام [illegible] دیگر
در این اثنا امنای شورکانه پروس بدون [illegible] اطراف کارها را ملاحظه نمایند بحرکت

دول انگلیس و روس کمپانی اظهار جنگ کرده آغاز محاربه نمودند و دولت نمسه و سوید نیز
با خود متفق کردند و دولت روسیه در حرب متعهد شد که در محاربه با آنها امداد کند در اندک
زمان دویست و چهل هزار سوار با تدارکات موجود و آماده کرده در اوّل کار با همین لشکر
قلاع ولایت پروس را استحکام داد و تمام این لشکر را به سه جوق بدین تفصیل تقسیم نمود دو جوق
اوّل که پنجاه هزار بودند در زیر حکم مرشال [illegible] و مرشال [illegible] گذاشته و هفتاد هزار نفر که جوق
سیم بود در شهر مقدبورغ در زیر حکم دوک [illegible] و برنزدیک وزیر جنگ دولت پروس
نهادند علاوه بر آنها از لشکر ولایت [illegible] در شهر [illegible] در زیر حکم [illegible] گذارده حکم دادند
که برخی از لشکر و [illegible] در اطراف شهر برلین که پای تخت است جمع شده بحکم
ضرورت شهر [illegible] محافظت کنند و امپراطور الکساندر نیز امر فرمود که جمع کرده
پولند و لیتوانی [illegible] رودخانه بردند که متوجه حرکت خصم شوند [illegible] جمع کرد دولت فرانس
از حرکات خصم آگاه شده مجبور شدند که خود را از کنار رودخانه رین [illegible] بگذرانند
کنند و در هر جا از هر طرف پیش روی خصم را بگیرند بالجمله در آن اوقات از جمع کردن
که در ممالکات ایطالیا بودند بعضی از آنها در شهر [illegible] و بعضی در شهر [illegible] و بعضی در شهر [illegible]
توقف داشتند و دو جوق دیگر از لشکر فرانس در ولایت [illegible] بود که هنوز
جنگ آنها با لشکر روس [illegible] تمام نشده بود سایر جنود فرانس از قرار تفصیل زیر
حکم مرشالهای مفصله بود بیست و سه هزار نفر ابوابجمع مرشال برنادت [illegible] هزار نفر ابوابجمع
مرشال داود و چهل و یک هزار نفر ابوابجمع مرشال [illegible] و مرشال [illegible] بیست و دو هزار نفر ابوابـ
جمع مرشال لان و مرشال [illegible] ده هزار نفر ابوابجمع مرشال [illegible] و مرشال [illegible] بود مرشال مراد

و مرشال اوژرو هشت هزار نفر در زیر فرمان خود داشتند بالجمله امپراطور ناپلیون احکام بمرشالهای خود نوشت که همگی
با لشکر و تدارک ابوابجمعی خود بسمت شهر [illegible] روان شوند مرشالهای مذبور بمجرد وصول احکام حرکت کرده
با عجل تمام بسوی مقصد شتافتند و در اوایل اکتوبر از کنار رودخانه [illegible] و در روز [illegible] بحوالی شهر [illegible]
که موقف عظیم است همه جا را محل اقامت اردوی خود کردند و امپراطور خود با [illegible] رکاب بشهر [illegible]
رفت و مکنون خاطر آنها این بود که محض حصول فرصت بر سر شهر برلین پای تخت روند
و لازم بود که چندین [illegible] دول [illegible] و سردارهای آن [illegible] هرگز [illegible]
کرداند و [illegible] امپراطور ناپلیون نتوانستند سر بیرون آورند و از [illegible] مقصود او ممکن نشد آگاه شوند از
[illegible] همیشه در حیرت بودند خلاصه از قرار حکم امپراطور ناپلیون مرشال [illegible] از شهر [illegible] گذشته بشهر [illegible]
رفت و مرشال لانش و مرشال برنادت از شهر [illegible] گذشته بشهر [illegible] و [illegible] رفتند مورخ گوید سرداران
لشکر پروس از اینگونه حرکات عساکر مرشالهای ناپلیون چنان تصور کردند که ناپلیون بشهر
ارفورت میرود و [illegible] آن چنان [illegible] کردند بلکه معتقد براین شدند که ناپلیون در نظر دارد که
جنگل [illegible] را آتش زده بسوزاند و چون سواره لشکر پروس در پشت جنگل مذبور و در حوالی
آن مقیم بودند بسبب [illegible] چنان امر شد که سواره مذبور در همان مکان ثابت
باشند زیرا که در صورت هرگاه جنگل را آتش میزدند سواره مذبور مجبور بود که مکان خود تغییر دهد و این
معنی موجب شکست و پریشانی [illegible] و وزیر جنگ پروس احکام [illegible] شاهزاده [illegible]
فرستاد که قدری از لشکر ابوابجمعی خود [illegible] در حوالی شهر [illegible] گذاشته خود با باقی لشکر
بوزیر مذبور ملحق شود و حکمی فرستاد که از شهر ارفورت لشکر عظیمی حرکت کرده بسمت رودخانه
[illegible] روان شود و مرشال [illegible] هجوم و حمله از کنار رودخانه [illegible] خبر [illegible] از قضا [illegible]

اتفاقیه مرشد مورات که با لشکر عظیم در اطراف آلیو قبل از وقت تدارک عود از محاربات جنگ سو موقف
کرده بمجرد استماع این خبر با تعجیل تمام و تجهیز از نفرات لشکر فرنگ از جاهای خود حرکت کرده مقابل لشکر
خصم سو گرفت و مرشد نی و مرشد بالت از رودخانه یمن عبور کرده که شهر سوف رفتند امپراطور
نابلیون نیز با لشکر که با خود و مرشد دلاوو و مرشد بیدات از شهر کرونس گذشته بسمت
شهر سن فلید روانه شد و امر فرمود که مرشد اجر و هرجا از عقب آنها روانه شود و این سه لشکر
عظیم اطراف ولایات سقف نیه را احاطه کرده طرف چپ لشکر دشمن سو گرفتند و راه عبور شهر
برلین که پای تخت است مسدود ساخته سرداران لشکر پروس از دیدن این حال چنان لشکر عظیم خوف
برداشته لقای پس فوقف اتفاقا دند لشکر خود در شهر هوف و شهر سالرق متوقف بودند از آنجا حرکت
نموده و پشت بر خصم داده بشهر سیث پناه بردند و سایر سرداران پروس نیز بعد از آنکه چندین
دفعه از خوف حمله و هجوم لشکر فرنگ مکان خود را تغییر داده بودند دانستند که ممکن نیست بتوانند
با خصم مقابل شوند لهذا رسما غلط منضبطی در شهر سیث گذاشته با بقی راه شهر اولم را پیش گرفتند
مرشد مرشن که محافظه لشکر پروس بود در آن حوالی میکرد از حرکت لشکر پروس از شهر مذبور خبر دار
گشته با تمام لشکر خود بشهر مذبور رسیدند و بمجرد رسیدن شهر را سو گرفت جنرال لوفون
سردار پروس چون نزدیک آنجا بود مجبور شد که با لشکر خود برگردد و شهر مذبور را از تصرف
لشکر فرنگ بیرون آورد و بمجرد رسیدن بنای محاربه گذاشت و در حین گرمی هنگامه مرشد
مورات با دو فوج سرباز و سوار خود را بشهر مذبور رسانده و در اندک زمان لشکر پروس را
شکست داد و هشتصد نفر از لشکر پروس از پای در آمده و ما بقی فرار کردند صبح روز جنگ
مذبور مرشد لانس در کنار رودخانه سال جنگ عظیم نمود تفصیل این اجمال آنکه هشت هزار نفر از اراب

جمعی شاهزاده

جمعی شاهزاده جنلا مامور بودند که مرشد رودخانه سن فلید را سو گرفته راه عبور خصم را سو بگیرند و سرداران لشکر
بیجا از شاهزاده کان پروس بود که لویث نام داشت و شاهزاده مذبور بسیار رشید و جرار بود و خیال
خوش رفتار بود که لشکر او بسیار با او ارادت داشتند و آن شاهزاده بر قول بعدی غیرت
داشت که به هر اوقات جنگ مکانی که در دشت بخصم نمیداد و شکسته شدن راضی نبود ولیکن هرگز
راضی نمیشد که در جنگ مکان خود را بدشمن دهد وقتیکه مشاهده کرد که جنرال لانس با بیست
هزار لشکر مقابل او رسید و مکان لشکر پروس چنان مکان محکمی نیست که تواند مقاومت
نماید لکن اتفاق دکه چه تدبیر کار بر دو دانسته بود که امپراطور نابلیون خود طرف راست رودخانه
مذبور است برای خود منزلی بجز قلعه سوار زنده بخاطر جمعی تمام رو بشهر مذبور کرده دید لشکر فرنگ
در کار الا رفتن بقلعه مذبور میباشند شاهزاده بعد از ملاحظه این احوال از هر طرف
پس بهمراهان لشکر بلند آواز جمعی خود خطاب نمود که مقام ما مقام پر خطری شده خلاصی متصور
نمی شود مگر بخت بلند یاری کند اما شکسته شدن راضی نمیشوید یا به سر کمی لشکر بهیچکس معروض داشتند
که جان ما در راه شاهزاده قربان است بهر چه امر شود اطاعت کنیم بعد از آنکه شاهزاده از غیرت
لشکر خود خاطر جمع گشت امر بجنگ فرمود و قریب سه ساعت جنگ مردانه کردند لیکن
کمی لشکر عاقبت الامر شکست در افواج شاهزاده راه یافت سه هزار نفر کشته و اسیر گشت بعد از
آن شاهزاده یقین حاصل کرد که هرگاه جمیع لشکر او کشته شوند خلاصی از این مهلکه نخواهد شد
و لشکر جمیعه بهم رسته نخواهد شد امر بتعاقب لشکر کرد که از رودخانه عبور کنند و خود مصمم شد که در کنار
رودخانه بایستد تا همه لشکر از رودخانه عبور نمایند در آن اثنا سه صد نفر از لشکر فرنگ اطراف
او را گرفته با بقای اسیری جنگ تکلیف کردند که شمشیر خود را بدهد و به اسیری تن دهد شاهزاده

زبوه غیرت کشیدن را با اسیری و شمشیر از دست دادن ترجیح داده یکه و تنها با آن سیصد
نفر جنگ کرده زخم زیاد برداشت دید که زیاده تاب خوردن عارش آمد که در دست دشمن کشته
شود و یا اسیر گردد شمشیر خود را بر شکم خود زده جان بجان آفرین داد و از این شکست پریشانی بدید
لشکر پروس عارض شد مقارن این احوال مرشال مورات هجوم کرده شهر زرا را گرفت و ایمپراطور
ناپلیون خود وارد شهر زرا گشت و لشکر کار خود بنای توقف در آنجا گذاشت از امور اتفاقیه
در عرض راه یک نفر چاپار با چند نفر دیگر گرفتند در نوشتجات او مفهوم گردید که پادشاه طمبرق
مجموع توپخانه و قورخانه و خزینه و لشکر پروس را که در شهر مقدبورق مهیا داشت همه را بسمت حال
روانه کرده است و هر چه آذوقه و سایر مایحتاج لشکر پروس است کلا در شهر لومبرق گذاشته
اند و معلوم کردند که اصل مجمع و مکان لشکر پروس که پادشاه یا سپهسالار اعظم باشد
در آنجا می شود در شهر دیمبرق قرار داده اند حضرت ایمپراطور بعد از آگاهی یقین کرد که این اوضاع
که حال بجهة لشکر پروس روی داده بلاشک دوک اف ... وزیر نظام الملک خواهد قرار
بنابراین ناپلیون لشکری با داود مرشال و مرشال برنادت و مرشال مورات روز ساخت
که بشهر لومبرق روانه نمودند و خود را بتعجیل تمام بآنجا رسانند و خود با مرشال نی و مرشال سالت از آنجا حرکت
کرده بشهر انیه رفتند چون این اخبار بگوش پادشاه پروس رسید دانست که ایمپراطور
اوضاع لشکرکشی خود را تغییر داده و لشکر بشهر لومبرق فرستاده بلا تامل وزیر جنگ
را با پنجاه هزار لشکر برداشته از شهر دیمبرق حرکت کرده بشهر فرمبرق روان گردید
و شاهزاده هینلاد را با شصت هزار لشکر بجهة گرفتن پیش روی لشکر فرانسه در همان مکان
گذاشت ایمپراطور قبل از رسیدن لشکر پروس بدو اصل رودخانه را بالتمام مسدود نمود

لشکر را بتوان بشهر لومبرق که مخزن آذوقه و اسباب جنگ و خزینه لشکر پروس بود روانه ساخت
خود با مرشال نی و مرشال سالت بشهر انیه رفتند مقارن این احوال خبر رسید که مرشالهای فرانسه
در ۱۲ ماه اقتوبر که عبارت از ۱۲ میزان سنه ۱۲۲۱ باشد بجوار شهر لومبرق روان شدند قبل از آنکه
ایمپراطور از شهر زرا حرکت نماید معروض افتاد که مرشال لانس از کنار رودخانه سالت جنرال
لوف زن را منهزم کرده و چند عراده توپ او را متصرف گشته است و مرشال سالت و مرشال نی را با مدد خود
خواسته است ایمپراطور بعد از آگاهی در طلوع صبح همان روز احکام مرشال مذبور را صادر نمود
که لشکر او را جمعی شاهزاده هانلا که نزدیک شهر انیه میباشند بیرون کنند مرشال مذبور بمجرد
وصول حکم بطرف خصم روان شد و لشکر بقانیه که بیست و دو هزار بودند از سمت راست
راه عبور بشهر دیمبرق را مسدود کرده در آنجا با توقف داشتند و علاوه بر آن لشکر پروس
تقریبا بیست و هفت هزار نفر از برای احتیاط در بین شهر انیه و شهر دیمبرق در کمین گاه بودند که هر
طرف امداد ضرور شود روانه نمایند و مرشال پروس با پانزده هزار لشکر در شهر دیمبرق توقف
داشت و شبیکه مرشال لانس حسب الامر ایمپراطور روان بود در عرض راه بلشکر پروس برخورد
و از اول شب تا طلوع آفتاب جنگ کرده و حال آنکه هیچکدام یکدیگر را نمیدیدند و بجز شعله توپ
چیزی ظاهر نبود طلوع صبح معلوم شد جنگ عظیمی فیمابین آنها داده عاقبت الامر بر لشکر
دشمن شکست داده شهر طوس را متصرف شد مقارن این حال مرشال اجر بشهر کرمش رسیده
بمجرد ورود خصم را منهزم و شهر را مسخر کرد و مرشال سالت مابین لشکر جنرال لوف زن
و جنرال هول زن را گرفت و هر دو لشکر را منهزم ساخت مورخ گوید اگرچه لشکر پروس
در هر جا شکست میخورد لاکن چون تدارکات و نواحی پروس نزدیک بلد بود باز لشکر پروس

شکست

کرده اسباب و ذخایر جنگ تهیه کرده در اندک زمان بجنگ اقدام نمودند مرشل بالت بمبارده
و انهزام لشکر پروس اشتغال داشت مرشل نی با چهار هزار لشکر بامداد او رسید و
از هر طرف غارت کنان لشکر بالت تازه جمع شد پروس رانده و قلعه ورزه لنبن بسو گرفت
چون قلعه مذبور جای مستحکمی بود و برای مکان لشکر خوب بود لشکر الوای جمعی خود بود در آنجا
توقف داد و قلعه مذبور ما بین لشکر فرنس و پروس واقع شده بود مرشل لانس در اندک
با شش هزار پیاده و دو هزار سواره وارد گشت و مجدداً آتش محاربه از طرفین مشتعل گشت
و نزدیک شد که لشکر پروس قلعه مذبور را احاطه کنند و مرشل نی از آنجا حرکت دهند
در هر دو دفعه مرشل لانس در اندک محاربه آنها را پس نشاندند و مرشل نی اندیشه کرد که مبادا
در دفعه سیم آسیبی بلشکر او برسد تهورانه از مکان خود حرکت کرده حمله بر لشکر
شاهزاده جاهنلا که دست رس بود برد و لشکر شاهزاده مذبور تاب مقاومت نیاورده رو
بهزیمت نهاد در آن اثنا لشکر جدید بامداد لشکر پروس رسید باز بجنگ
اقدام نمودند قریب دو ساعت جنگ کردند عاقبت الامر مرشل بالت که از کار
جنرال هنوز فراغت یافته مراجعت کرده بسرعت شاهزاده جاهنلا رسید و بعد از
دو ساعت مقاتله لشکر شاهزاده را شکست داده هرچه اسباب جنگ و توپخانه
و قورخانه داد و قریب بود صاحب شد در خلال این احوال دوک آف ورزبرت لشکر پروس
که در این خیال بود که پنجاه هزار لشکر بسمت فرمبورق روانه سازد قبل از رسیدن خبر
شکست شاهزاده تعجیل در انجام تدبیر خود کرده لشکر مذبور روانه ساخت و مرشل موچه و مرشل
سلت متقابل شده مظفر کار ترا و توپخانه سپاه مرشل داود جبال شکست فاحش بلشکر پروس

روی داد که پرنس لینی از هزار صد کشته و دوک آف خود در آن محاربه مجروح شد جنرال ... لشکر پروس
دو هزار از جمله دستگیر شدند و این خبر بسمع پادشاه پروس که در عقب بود رسید و دانست که بعد از رحم پروس
اند بفرانس به حالت و دو صاحب خراب بوده آن شکست را منحصر کرده که زمان بلشکر منهزم شده
خود ملحق گشت و لشکر خود را جمع آوری کرده با لشکری که همراه خود داشت با تعداد تمام جنگ سواره
برگرفت و مرشل داود اوضاع را ملاحظه کرد یقین نمود که هرگاه اندکی از مکان جنگ پس تر رود
و پانزده هزار از خصم حمله و خود و لشکریش تمام مستاصل خواهند شد مشغول جنگ شد و مصمم شد
که خود و لشکرش تا رمق داشته باشند از خصم های پس نکشند مورخ گوید این دو لشکر تا غروب
آفتاب خصمانه با یکدیگر جنگ نمودند و از طرفین کشته از حد گذشت بعد از غروب آفتاب
مرشل برندت لشکر الوای جمعی خود را در ... دید کشت پادشاه پروس از شنیدن این احوال
غمگین و اندوهناک گشته یقین کرد که ایمپراطور شهر ... بسو گرفته و از آنجا مرشل برندات
فرستاده از پیش رفت کار خصم آگاه و کار لشکر خود را تباه دیده از جنگ احتراز کرده جمیع
اعمال و اثقال و توپخانه و ادوات حرب را در میدان گذاشته رو بهزیمت نهاد و در این
جنگ پنجاه هزار نفر متجاوز از لشکر پروس معرض تلف و اسیر درآمد و چهار مرشل بزرگ از قبیل
دوک آف برنزویک و مرشل مئلاندرف و مرشل شمتو و مرشل ... کشته شدند و از عساکر فرنس
قریب بهشت هزار نفر تلف و سه هزار نفر اسیر شدند و همینکه خبر این فتح بایمپراطور رسید بپاداش
خدمت مذبور حکومت شهر برلین به مرشل داود داده امر توقف در آنجا فرمود و لشکری
از بقیه در دست لشکر فرنس اسیر و دستگیر شده در موکب ایمپراطوری محبوس بودند همگی
از قید حبس رها داده رخصتی با وطن خود دادند و مرشل برنادت را حکم دادند که با الوای جمعی

خود در شهر کرفور توقف نموده آگاه شد هرگاه کلیة پادشاه پروش جسارت نموده لشکری مامور سازد
زود خبر بامپراطور رسانند و مرشال سالت را با ابوابجمع خود بتسخیر شهر گروزن مامور و مرشال نی بنور بجهت دوره
آن نواحی بخط تصرف آورد مورخ گوید از ابتدای جنگ در مدت بیست روز مجموع لشکر پروش
خراب و مستاصل شده و مملکت مزبور سوای پای تخت مسخر گردید در این اثنا خبر بامپراطور رسید
که مرشال مارتر از مملکت ... حرکت کرده شهر هانور و شهر همبرق و شهر برمه و شهر استطین که متعلق
بدولت پروش بود متصرف شد و بعد از تصرف یکفوج لشکر بر سر شهر کوتزان فرستاده و همینکه فوج
بشهر مزبور رسید اهل شهر دروازه را گشوده بیرون جنگ و نزاع داخل شده اند امپراطور بعد از
ملاحظه این اخبارات دید که کاری که برای او تمام مانده است این است که شهر دنظریک
را که مرکز تجارت انگلیس و روس است بگیرد بنابراین مقرر فرمود که مرشال لاو و از شهر مربک با لشکر
ابوابجمعی شهر بوزن رود و در آنجا منتظر حکم مجدد شود بالجمله بعد از آنکه پادشاه پروش در عوض
... شکست یافت اکثر لشکر شکست خورده او بشهر برلن رفته در آنجا جمع شدند مرشال لانش
و مرشال موراث که در آن حوالی بودند آگاه شده و اندیشه نمودند که هرگاه خصم را فرصت دهند
مصدر فسادی خواهد شد با لشکر ابوابجمعی خود بسوی شهر مزبور شتافتند و باندک صدمه آنها
پریشان و شهر مزبور متصرف شدند مرشال لیت و مرشال برنادت از فرار کردن لشکر پروش
خبردار گشته در حوالی شهر لوبک پیش روی آنها را گرفته چنان مجبور ساختند که مرشال بلوخر با وجود
آنهمه غیرت و رشادت ملجا شده با همان لشکر تفنگ و ادوات حرب هرچه داشتند بزمین
گذاشته تسلیم مرشالهای مزبور شدند و تعهد کردند که هرگز بجنگ اقدام ننمایند ناپلیون بعد از
اطلاع از اتفاقات مذکوره با لشکر خود بشهر برلن که پای تخت مملکت پروش است تشریف

فرموده پادشاه پروش در شهر نوپستد که پای تخت دیگر پروش است توقف داشت و منظور امپراطور این بود
که با پادشاه مزبور قراری بدهد و او را به تاج بخشی نموده در تخت سلطنت خود متمکن سازد و عهد کنند که من بعد
راه تجارت روس و انگلیس را با اهل مملکت پروش مسدود نماید و در رشته الفت آن دو دولت
منقطع نماید و چونکه اولیای دولت روس و انگلیس از تدبیر امپراطور مخبر شدند مضطرب گشته
بتهیه ملزومات جنگ مشغول گشته مترصد شدند که هرگاه ناپلیون اظهار چنین مطالبی بپادشاه
پروش کند او را امداد کرده با امپراطور ناپلیون بنای جنگ گذارند و کمک از چنین عمل قوت
کار او شده باشد **فصل پنجم در بیان گذشتن لشکر فرنس از رستوله و داخل شدن
مملکت پولند در هفتم صفر سنه ۱۲۲۱ از سیر گذشت** مورخ گوید سبب عزیمت امپراطور ناپلیون
بسمت شهر ونظر ... عالم بحیرت افتاده در فرنگستان تزلزل و انقلاب اندوخت تفصیل
این اجمال آنکه قبل از آنکه حضرت امپراطور بسمت شهر مزبور حرکت نماید پادشاه پروش با قوای
دولت روس و انگلیس با وجود آن همه خسارت مالی و جانی که باو رسیده بود باز عساکر خود را در
یکجا جمع آوری نموده با دولت مذکوره بعهدنامه جدیدی بسته چنان قرار دادند که هرگاه در
دوستی پادشاه پروش سلطنت مذکوره برهم خورد دست از امداد او برنداشته از جنگ خصم
دولت پروش احتراز ننمایند پادشاه پروش بعد از اتمام امر مصالحه و خاطر جمعی از دولت روس
و انگلیس هرچه از قلعه های پروش را که تا آن زمان از دست نگذرده بود استحکام تمام داده در آن
اوقات از عساکر فرانس در مملکت پروش و دست روس بود بنابر تفصیل بجهت ... هزار نفر
با توپ و جمیع ... مرشال موراث بود و بیست و دو هزار نفر با جمیع تدارک در تحت حکم مرشال
داود بود و نوزده هزار نفر با توپخانه زیر حکم مرشال لانش در ... و مکان فرمانفرمای لشکر فرنس بود شهر

پروس بود عطای حال پادشاه پروس پانزده هزار لشکر نخبه کرده بسرداری جنرال لستوک در پایین شهر
فرودنت و شهر تازن امر توقف نمود و امپراطور روس پنجاه هزار نفر با توپخانه و جمیع مایحتاج
او بجمع مرشل [illegible] مأمور در [illegible] شهرهای حدود مملکت روس که وانطیک و [illegible] و کول برق
و [illegible] باشد استحکام داده بمحافظت آنها اشتغال نمایند و علاوه بر آن تقدیر ده و
شش هزار نفر با تدارکات بسرداری [illegible] مأمور کرد که بسر وصل رودخانه [illegible] رفته در اطاعت
مرشل [illegible] بوده در مقام ضرورت بهر چه حکم کند اقدام نمایند و سوای اینها از سواره [illegible] این لشکر
تقدیر چهل هزار لشکر با مدد کرده بود که قبل از وقت اطراف شهر [illegible] بود که از شهرهای مملکت
پروس است دیده بانی کرده متوجه حرکات خصم شوند ملخص امپراطور ناپلیون که دقیقه از تدبیرات
خصم غفلت نداشت و مملکت پروس را آشکار از خود میدانست ضرورت که لشکر و مملکت
روس که صدمه برساند از ولایتی که تسخیر کرده مطیع خود ساخته بود از لشکر فرنس در اندک وقت
تقدیر دویست هزار نفر لشکر حاضر و آماده ساخته یکصد و ده هزار از آن لشکر را با همه
اسباب و تدارکات آراسته بعزم جنگ بولایت پولند روانه نمود و فرمان تعجیل حرکت
داد که در [illegible] همان حال پیش از لشکر روس داخل مملکت پولند شد و ظن غالب امپراطور
روس این بود که لشکر و رعیت دولت پولند از عبور لشکر فرنس مانع خواهند شد لاکن
خلاف ظن دولت و رعیت آنجا از ورود آنها خوشحال شده اقسام محبت و انواع مهمان
نوازی بجا آوردند و در اینخصوص [illegible] اهل پولند روح تازه و فرح بیاندازه برای لشکر
فرنس حاصل گشت بدون توقف همگی از رودخانه [illegible] عبور کردند و بنای جنگ
با لشکر روس نهادند با وجود اینکه لشکر دشمن در آنطرف رودخانه [illegible] زده بود

سرداران روس
[illegible] هزار [illegible] در حدود مملکت پروس
[illegible] امر فرمود که در [illegible]
[illegible] حکم مجدد [illegible]
[illegible] پنجاه هزار نفر
با جمیع تدارکات

لشکر فرنس [illegible] با خود بود آب زده [illegible] گذشته که وحشت دارند در بالای رودخانه
جسر ترتیب داده توپخانه دو طرفه و آذوقه و لشکر [illegible] مزبور [illegible] عبور لشکر
فرنس از رودخانه [illegible] شدت داشت که از آنطرف رودخانه [illegible] بود که
اسب و آدم در زمین [illegible] شد و با وجود آن لشکر فرنس بهیئت تمام از آنجا گذشته بود در کمتر
زمان شهر [illegible] گرفته لشکر روس که صورت احوال را چنین دید از [illegible] لشکر فرنس اندیشه
ناک گشته رو بهزیمت نهاده از رودخانه [illegible] عبور کردند و لشکر فرنس در پایین رودخانه
رحل اقامت افکندند و از آنطرف مرشل [illegible] شهر تازن رفت و مرشل [illegible] حسب الامر
امپراطور ناپلیون از شهر [illegible] گذشته و از رودخانه [illegible] عبور کرده [illegible]
وقوع این اوضاع راه تردد لشکر پروس از سمت [illegible] منقطع گشت و از آنطرف
مرشل [illegible] و جنرال [illegible] و سایر اطراف شهر [illegible] و غیره [illegible] کردند چون امپراطور
روس دید که در اول کار در مقابله با لشکر فرنس روس تاب مقاومت نیاورد مصلحت در این
دید که لشکر خود را زیادتر از لشکر خصم کند بنابراین احکام باطراف مملکت خود
صادر نمود که بوصول حکم هر یک از رؤسای لشکر بقدر امکان از سپاه و تدارکات در
آن عرصه جنگ حاضر و موجود سازند سران سپاه در اندک زمان تقدیر یکصد هزار لشکر
با تدارک در مقابل سپاه فرنس بیدق جنگ [illegible] کردند و منظور این بود که آن روز لشکر
فرنس [illegible] پایین آن رودخانه بی خبر [illegible] امپراطور ناپلیون که همیشه طرح جنگ
خصم در صفحه سینه نقش بود اوضاع جنگ دشمن و لشکر فرنس [illegible] دقیقه بدقیقه ملاحظه مینمود
قبل از آنکه خصم حرکت کند بفکر چاره آن می افتاد فی الفور احکام صادر کرد که مرشل [illegible] و مرشل [illegible]

بالاد بکنی خود بسمت شهر ربین رفته در آنجا پیش روی لشکر روس بود بگیرد و مرشال سالت و
جنرال لسبوق و مرشال اجرو در همان مکان که قبل از وقت گرفته توقف نموده مضبوط نگاهداری
کنند و مرشال داود و مرشال لانش و مرشال میرت هر قدر ممکن شود زودتر از رودخانه نارو عبور
کنند از اتفاقات مرشال مزبور نی سردار روس با چهل هزار لشکر در شهر لوبیک توقف
داشت دو شهر مزبور در عرض ساحل رودخانه نارو واقع است که عبور لشکر فرانسه از آنجا است
و دیگر شاهزاده کان روس که شاهزاده قلیس نام داشت با هشت هزار اردو جمعی از آنجا
حرکت نمود مرشال اجرو از حرکت شاهزاده مزبور آگاهی بهم رسانید در صدد لشکر او بود
گرفته عقب او روان شد که در هر جایی که باو رسد با او جنگ کند شاهزاده مزبور
که اوضاع خصم را ملاحظه کرد معلوم نمود که در مقابل خصم طاقت نمی توانند آورد و از آنجا
بسمت شهر قوملس رفت که هرگاه تواند پیش روی لشکر مرشال میرت و مرشال داود و
بگیرد مرشال سالت همینکه از حرکت شاهزاده آگاه گشت فی الفور او هم با لشکر خود از سمت
دیگر از عقب او روان شد و در عرض راه باو رسیده بمحض رسیدن جنگ آغاز کرد
دو جانب جنگ مردانه کردند که نزدیک بود رودخانه نارو را هم بگیرد از قضای اتفاقیه
چهار فوج از اردوی جمعی او از شدت سرما و برف و یخ در عرض راه مانده بود
و منتظر بود که آنها برسند و آمدن آنها طول کشید از آنجهت ممکن نشد بلکه صلاح
ندانست که آن چهار فوج را عقب بگذارد همان جنگ و غالب شدن را الکفا
نموده منتظر آن چهار فوج گردید مورخ گوید در این جنگ مرشال سالت و شاهزاده
قلیس و در جنگ از طرف رودخانه نارو که مرشال تیق زن با مرشال لانش کرد بخبر

متجاوز از لشکر روس کشته شد و از لشکر فرانسه هفتصد نفر کشته و هزار و پانصد نفر زخمدار گشت
بالجمله مرشال تیق زن صورت حال را مشاهده کرده دید که هرگاه یکدفعه دیگر جنگ کند لشکر او بالمره خراب
و مستاصل خواهد شد نصف شب ده عراده توپ و بسیاری از بار و بنه و قورخانه را در آنجا گذاشته
و لشکرهای مانده خود را برداشته رو بهزیمت نهاده از رودخانه نارو گذشت و همچنین سرداران
روس در چند جا با مرشال نی و مرشال برنادت جنگ کردند و از ضرب توپ و تفنگ و شدت
سرما پانزده هزار لشکر روس تلف شد خلاصه امپراطور ناپلیون کار خصم را خراب و سرمای زمستان
پرتاب دید بسرداران خود احکام فرستاد که دست از تعاقب دشمن برداشته و هر یک
در هر جا هستند توقف نمایند تا زمانیکه سرمای زمستان تمام شده و فصل بهار بدست آید لاکن امپرا
طور روس که از منظور امپراطور ناپلیون آگاه شده دانست که هرگاه لشکر فرانسه زمستان را بگذراند دیگر
از عهده آنها نمی تواند بر آید حکم کرد که از هر جانب لشکر جمع شده بشهر چند در فاصله مرشال تیق زن
با یکصد هزار لشکر روس مقابل لشکر فرانسه شتافت این خبر که بامپراطور ناپلیون رسید
مجبور شد که در آن سرمای زمستان لشکر فرانسه را از مکانهای قشلاق حرکت داده بجنگ دشمن
فرستد و بعد از آن امپراطور روس یکصد هزار لشکر مهیب و سرداران خود امر فرمود که بعوض
آنکه نگذارند بولند روند و در آنجا با لشکر فرانسه جنگ کنند ناچار تغییر اراده بطرف شهر قروند
که از شهرهای پروس است روانه شوند و با لشکر پروس اتفاق کرده عقب لشکر فرانسه را
بگیرند و راه اتصال مرشال برنادت را با مرشال نی قطع نمایند و کنند در این دو سردار فرانسه جلیگیر
برسند و از آنجا گذشته بشهر دانزیک رفته و آنجا را از محاصره لشکر خلاص کرده و از آنجا بپشت
سر آنها سوار شوند مورخ گوید این اخبار که بامپراطور ناپلیون رسید از حرکات خوفناک لشکر دشمن

اگاه شد و برای دفع تدبیر خصم احکام به شهرهای خود فرستاد که هر گاه از پیش روی دشمن بگریزند در دویم دفعه
پیش از این روس بجانب شهر لیبستک که از شهرهای پروس است رسیده با مرشل بنداث جنگ روی داد
که مرشل مذکور خود را بشهر ماده برگ رسانیده با بقیه عساکر فرانس که در آنجا بودند در مقابل لشکر انبوه روس
مقاومت کرد که از آن سبب آنها محفوظ ماندند در این اثنا مرشل نی بشهر جوین رسید که نزدیک شهر لیبستک
بود وارد گشت و با مرشل بنداث قرار دادند که در هر احوال سکون و حرکت یکدیگر را ملاحظه نمایند اما
طرز ناپلیون خواست که در هر جا مانع پیشرفت کار لشکر روس شود از جمله لشکر انبوهی از روسیه
در شهر سکوت دورف که از شهرهای پروس است توقف داشتند و اراده داشتند که از آنجا
بیرون روند امپراطور ناپلیون حکم به مرشل بالت و مرشل داود فرستاد که بیرون رفته شهر بزرگ فرید
را تصرف کنند و شهرهای مذکور بمجرد وصول حکم به شهرهای مذکور رفته و با مرشل تیلی زان در آنجا
جنگ عظیم کرده و بعد از آن شهر مذکور را متصرف شدند و در این جنگ صدمه زیادی بلشکر
روس رسید چنانچه دو هزار نفر از ایشان دستگیر گشت و هر گاه هنگام شب در آن بمیان نیامده
لشکر روس را بالتمام خراب و مستاصل مینمودند و مرشل تیلی زان هنگام شب از شهر با بقیه لشکر
فرار کرده بشهر بلان فرس رفت و در عوض سوای آن قدر نه هزار نفر از لشکر روس که در شهر در بن گذاشت
که از لشکر فرانس خبردار شده بودند مجبر ساختند از اتفاقات فرودی همان روز مرشل سولت
وارد حوالی شهر روین شده یک حمله بشهر مذکور متصرف و آن نه هزار لشکر روس را
یکباره بیرون و مستاصل نمود فرودی رفته مذکور مرشل [illegible] در مابین شهر روین و شهر لیبستک لشکر مرشل
بستوکت که از مرشلهای پروس بود چهار هزار نفر از لشکر جمعی داشت دو چار شده اطراف آنها را گرفته
بیرون آمد بنا شکست فاش کنند و بلکه توپ آتش زنند [illegible] را آتش زنند [illegible] و دیگر [illegible]

و مرشل تیلی زان از تعجیل لشکر فرانس قصد که میخواهند شهر ابلوز رفته و دست که هر گاه بشهر مذکور روند و آنجا
را تصرف کنند بیرون کردن آنها از آنجا ممکن نیست و لشکر فرانس در هر جا بر رونق تازه حاصل خواهند نمود
در این خیال بود که خبر رسید که روز [illegible] دوشنبه [illegible] هجری مرشل سولت و مرشل مورات با لشکر انبوه
از مکانهای خود حرکت و بسمت شهر ابلوز روان شدند و فی الفور احکام بلشکر که دست رس بود
فرستاد که بیکجا در آنجا جمع شوند و علاوه بر تخفیف لشکر زیادی فرستاد که اطراف شهر مذکور را
محافظت کنند و در هنگامیکه لشکر فرانس بنظر گاه شهر مذکور رسید اطراف و حوالی و حوش آنجا
را با سواران لشکر روس دیده و چنان نزدیک یکدیگر شدند که بجز جنگ چاره ندیدند بنابراین از اول
روز که هنگام شب بود تا طلوع آفتاب از طرفین با آتش افروزی مشغول گشت علی الصباح آن روز مرشل جرار
فرانس امر بافواج لشکر نمودند که دشمن را امان نباید داد ممنوع گویند لشکر فرانس را که زمان جسم
را در اطراف شهر شکست داده و یرش برده شهر ابلوز را بزور متصرف شد و هر چه از لشکر روس
در آنجا بود بعرض تلف و اسیری در آوردند و از سر شهر را محفوظ کرده دعا کرد و اطراف شهر در کارهای
مستحکم اراده که هر گاه لشکر روس و پروس بازگشت کرده باید انقدر سعی در یکی کنند که مرشل
داود و مرشل [illegible] و مرشل بنداث وارد شوند بالجمله مرشل داود و مرشل اجرا با یکدیگر قرار داده بودند که هر وقت
لشکر روس از هر جانب نمایان شود چندان تامل کنند که هر دو لشکر حاضر و باتفاق یکدیگر جنگ
نمایند الحاصل مرشل تیلی زان با لشکر عظیم روس نمودار گشت و از هر طرف توپخانه‌ها باندازه [illegible]
گلوله و [illegible] شروع نمودند مرشل اجرا که نزدیک و دست رس بود از شنیدن این احوال متغیر شده
انتظار نکشید که مرشل داود برسد با تمام لشکر جمعی خود مقابل خصم رفت که آنها را
به تنهائی شکست داده و مباهات حاصل نماید از اتفاقات در اثنای حرکت هوا چنان منقلب شد

کار بشدت باد و باران بجائی رسید که مرشل اجر سمت خصم را گم کرد و از حرکت لشکر خود بیخبر ماند بعد از گذشتن
هوا از غیم فی الجمله روشنی حاصل گشت دید که لشکر او در میان دو خصم افتاده و گلوله توپ و تفنگ لشکر روس
مانند تگرگ بر سر آنها میبارد و اکثر از لشکر او بضرب گلوله دشمن از پای در آمد مرشل اجر خود و دو نفر
جنرال معظم و نهصد زخمدار شدند در آن اثنا مرشل مورت رسید و از دور ملاحظه کار مرشل اجر و لشکر
او را کرده دید کار تباه است و اگر خود بی بزند جان چند هزار لشکر تلف خواهد شد بدون
درنگ چهار هزار نفر از سرباز و سواره تفنگ در بر داشته بطرف دشمن روان گردید
و بمجرد رسیدن افواج سواره خصم را از پیش برداشته و افواج پیاده را بر ایشان ساخته اندک
زمانی بسیاری از لشکر روس را بمعرض تلف در آورد و اکثری را زخمدار نموده آنها را از
پس نشانید در آن هنگامه مرشل نی از طرف مرشل ستوکت در پیش انداخته بتعاقب او مشغول
بود خلاصه از آن بیست و یک مرشل اجر پانزده هزار لشکر ابوالجمعی او زخمدار و چهار نفر کشته و از
لشکر روس بیست هزار زخمدار و شش هزار نفر تلف گشت امپراطور ناپلیون از اینهمه زخمدار لشکر
بود که ملاحظه کرد و سرما را بشدت دید صلاح در آن دانست که چند روز جنگ موقوف نموده
بتکمیل نقص لشکر و تقرر و مدد آنها پردازد هنوز لشکر فرنس آرام نگرفته و تدارک آنها
نرسیده بود که بیست و پنج هزار نفر سواره قزاق روس بامداد خصم رسیده و لشکر پیاده و توپخانه روس
هرچه در آن صفحات بود کلاً مابین دو رود خانه الب جمع شدند که بنای جنگ گذارند
قبل از آنکه سواره قزاق بلشکر روس ملحق شود مرشل لانش با بیست و پنج هزار لشکر فرنس
بمقابل لشکر روس که در میان دو رود خانه جمع شده بودند رسید و بمجرد رسیدن بنای جنگ
نهاد و در اندک زمان هزار و دویست نفر از لشکر روس قتیل و دو هزار نفر زخمدار ساخت

و لشکر روس بتوهم آنکه امداد دیگر مرشل لانش خواهد رسید تاب مقاومت نیاورده روی بهزیمت نهادند
منهزم گردید بعد از آن هرچند لشکر روس جرأت جنگ نکردند امپراطور ناپلیون چند روزی در شهر ایلو
توقف نموده با تمام نقص لشکر پرداخت و بعد با مرشلهای لشکر خود صحبت کرده بنا را بر این گذاردند
که شهر دانطزیک را که در رودخانه [illegible] بود محاصره در سر گرفتن همین شهر بود که جنگ با دولت روس در گرفت امپراطور
ناپلیون امر فرمود که مرشل [illegible] و مرشل نی و مرشل سولت و مرشل [illegible] با لشکر ابوالجمعی خود بطرف شهر
دانطزیک روان شدند و از شهر مزبور گذشته شهر [illegible] که نزدیک شهر دانطزیک است رفته
و امپراطور نیز از دنبال حرکت کرده در آن حول و حوش هرچه از لشکر روس مقیم بود از پیش دواند و
در حوالی شهر دانطزیک گردیدند و محاصره را مستعجل نمودند چون لشکر فرنس آنقدر نبود که هم [illegible]
کوشند و هم در شهرهای نزدیک با لشکر روس جنگ نماید لهذا مصلحت در آن دیدند که قبل از
گرفتن دانطزیک شهر و قلاع حول و حوش را متصرف و لشکر روس و پروس را از آنجا بیرون
کرده بعد از آن شهر دانطزیک را متصرف در آورند بنابراین چند هزار لشکر فرنس به تسخیر شهر
در سایر قلاع آن حول و حوش را متصرف و لشکر روس و پروس را از آنجا بیرون
کرده بعد از آن شهر دانطزیک را متصرف در آورند بنابراین چند هزار لشکر فرنس به تسخیر
شهر [illegible] و سایر قلاع آن حول و حوش مامور و هر شهر و قلعه که رسیدند خصم شکست داده
متصرف شدند و شهر [illegible] بضرب حمله [illegible] تصرف در آورده مرشل [illegible]
صورت کار را از انفراد مجموع قلاع و شهرها را تصرف لشکر فرنس دید مجبور شد از آن صفحات
[illegible] و شهر [illegible] که از شهرهای مملکت پروس است پناه برده منتظر حکم مجدد شود در
این حال خبر رسید که مرشل [illegible] شهر [illegible] را تسخیر رفته و آنجا را متصرف آورده چون در آن

حوالی همان یک شهر در تصرف لشکر روس بود و آنهم مسخر گردید و جز از این شهر و قلعه که برای
لشکر فرنس جای تهیه نبود لهذا ایمپراطور نپلین احکام بسران سپاه صادر نمود که تهیه گرفتن شهر مذبور
آماده سازند و همچنین امر فرمود که جزیره نهرالق که در برابر شهر مذبور بود و در کنار بالتیک واقع است بضبط
در آورده هر چه توپ و آلات لازم بود در جزیره مذبور گذاشته سرداران عساکر روسیه از این معنی
آگاه گشته استحکام بهم رسانیده جمعی روس که در جزیره بالتیک بود فرستادند که از هر طرف هجوم برده جزیره مذبور
از تصرف لشکر فرنس بیرون بیاورند و لاکن ایمپراطور کسی نبود که اعدا بتوان فریب داد و تدبیر
او را باطل گردد چنانچه بمجرد دستخبار از حرکت لشکر روس احکام بمرشل لانث و جنرال اودینو
فرستاد که با سپاه جمعی بجزیره نوقد که نزدیک جزیره نهرالق بود رفته کشتیهای روس و لشکر روس
باید از میان این دو جزیره بگذرند بمجرد حرکت مرشل لانث و جنرال اودینو جنگ بار روشن شده در
سوه عبور آنها منقطع گردید بنابراین لشکر روسیه عاجز گردیدند از شدت شور و بعضی لشکر
فرنس در محاصره شهر و قلعه یک جا حاصل نموده معاینه دیدند که لشکر فرنس را از محاصره آن
باز داشتن از حیز امکان دور و حیات آنها در این باب بجز خسارت لشکر روس حاصل نبوده
بنابراین چاره جز از ترک شهر مذبور ندیده بمکانهای محقق معاودت و صورت احوال بایمپراطور روس
معروض داشتند دولت روس اوضاع جنگ را ملاحظه کرده معاینه دید که از شروع جنگ
روز بروز لشکر روس خراب و لشکر فرنس کوه تازه حاصل مینماید بعد از مصلحت بسیار
بنا برین نهادند که بعد از جنگ متسلط اقدام نمایند هر گاه چاره نشد فکر دیگر بکار برند لهذا ایمپراطور
روس چند هزار لشکر که با خود برداشته در حوالی [illegible] بلشکر خود ملحق شد و در آن
یکصد و سی هزار لشکریان دیده حاضر جنگ ساخته و ایمپراطور نپلین بمقصد شصت هزار لشکر در همانگاه

سال دیگر بعد از آنکه از طرفین طالب جنگ شد شروع جنگ گردید در ابتدای جنگ ایمپراطور الکسندر
جوقی از لشکر روس مقابل مرشل سالت و مرشل برنادت و مرشل نی فرستاد که تا بدانگاه به
سکت عزیمت نمودند و لاکن مرشل نی نتوانست در مقابل لشکر پایداری کند بمکان خود بخصم داده
پس نشست و بشهر [illegible] رفت که با لشکر متوقف آنجا اتفاق کرده بجنگ اقدام نماید بنابراین گردید
اگرچه مرشل سالت و مرشل برنادت غلبه بر خصم نمودند و مرشل نی شکست خورد و لاکن ایمپراطور نپلین
عمل او را ترجیح بر عمل آن دو مرشل داد بعلت اینکه هر گاه در آنجا پایداری میکرد خسارت کلی
باو میرسید بدون آنکه ضرری باو رسد و نمیتوانست که شهر [illegible] را محکم کند
محکم شدن شهر مذبور روسیه توانست جنگ ... خود رسید و بیش ترددی بعمل آوردن مرشل
نی از آن فهمید که بعد کار او و لشکر روس در آنجا پیش رفت نخواهد نمود عقب
کشیده علاج چاره دیگر نماید لهذا خود بطرف شهر [illegible] رفت و ایمپراطور نپلین احکام
بمرشلهای خود فرستاد که مرشل نی را امان نرسید و بعد از تعاقب کشید و او را مجبور بجنگ
نمود که کار یکسو تمام نماید بنابرین مرشل مزبور و مرشل سالت از عقب او روان شدند
و در پیش روی شهر [illegible] با او رسیده ما بین جنگ عظیمی واقع شد هزار و کسی نفر از لشکر
فرنس کشته شد و هفت هزار زخمدار و از لشکر روس سه هزار نفر تلف شده هزار نفر زخمدار
شده مرشل مزبور در آنجا ببرزه تا یک هفته ... شهر ... رفت و ایمپراطور نپلین بدولت
که از هر جانب لشکر روس بهزیمت نموده و بحرکت [illegible] مشغول میشدند مرتوقف فرمود
و ایمپراطور الکسندر چاره در این دید که بار دیگر بخت خود را امتحان کند هر چه لشکر
و ... جمع آوری نموده کار را بانجام رساند و سرداران سپاه خود را حکم کرد که همه شهر را فرو گیرند

جمع نمودند و قبل از رسیدن لشکر فرنس متعد جنگ شوند امپراطور ناپلیون به حفظ مطالب چنین زری
بود بر سرهای خود اعلام کرد که با لشکر بیرون در سنگر خود بود بخواهد بشهر [illegible] و طرح جنگ
را در مکان مناسب ترتیب داد و فرمود جنگ امروز در پیش جنگ روز [illegible] خواهد شد در آن
روز جنگ عظیمی مابین آن دو لشکر واقع شد بعد از ساعتی جنگ لشکر روس بالمره
منفقود شد و معلوم نشد بکدام طرف رفتند تفصیل او صحیح آنکه قبل از وقوع جنگ امپراطور
الکساندر تدبیر نموده بود که در حین گرمی هنگامه لشکر روس کم کم عقب رفته در پشت شهر فرید
برق و رودخانه و کوهی که لشکر فرنس آنجا بودند پنهان شوند و بعضی از پشت کوه بدر روان شوند
که لشکر فرنس [illegible] نموده بر سر آنها روان شوند و لشکر روس بیخبر از کمینگاه
بیرون آمده بیکبار بر روی لشکر فرنس ریخته تخریب کل [illegible] توپ و تفنگ کار آنها را
تباه و جنگ را تمام کنند صبح آن روز امپراطور ناپلیون مشغول اوضاع جنگ بود که خبردار
شد که از لشکر روس چند هزار سوار در میدان جنگ جولان می کنند کسی [illegible] و
آنها نیز در چند دقیقه فاصله از نظر غایب شدند امپراطور ناپلیون چنان تصور کرد که لشکر روس
فرار کرده امر بسرداران سپاه کرد که هر یک بلا فاصله برابر لشکر روس سوار شوند تعاقب کنند
که زود با آنها برسند و نگذارند که از جنگ بیرون روند در اثنای گرمی حرکت لشکر فرنس
که امپراطور ناپلیون بدقت تمام حرکت لشکر روس دیده باز دید که [illegible] لشکر فرنس طرف
فرید برق رفته صدای توپ لشکر روس بلند شد دانست که خصم چه تدبیر کرده است
و احکام بر [illegible] سپاه فرستاد که هر یک در مقام خود بایستند و حرکت نکنند و [illegible]
امر کرد که او تنها با سپاه جمعی خود جنگ کنان پیش رفته [illegible] بجرات پیش تاخته و جان

بر سپاه دشمن زنند و جنگ کرده تا اندکی زمان لشکر روس [illegible] کامله [illegible] کردند
و شکست دادند و شهر فرید برق را گرفت امپراطور روس صورت احوال [illegible] دید
روس امر فرمود که دست از جنگ بردارند [illegible] خود [illegible] لشکر روس [illegible] و چنان
دانست که امپراطور ناپلیون [illegible] لشکر روس [illegible] رفتند و مملکت پروس [illegible] اقرار
او [illegible] خواهد کرد و از جنگ دست [illegible] امپراطور ناپلیون [illegible] خلاف
منظر او [illegible] خود کرد که لشکر روس [illegible] تعاقب و در فصل [illegible] روس شد [illegible]
مطرح جنگ ساز در این اثنا نفری از جانب امپراطور روس نزد امپراطور ناپلیون
آمد معروض داشت که تمنای امپراطور روس این است که جنگ موقوف و ملاقات
دوستانه شده قراری در امر مصالحه دهد امپراطور ناپلیون بالآخره خواهش او را
قبول نمود بالای رود نیمن عمارتی ترتیب دادند و با امپراطور روس ملاقات کرده عهدنامه
شهر تلسیت را بستند و حرم پادشاه پروس چند دقیقه قبل از شروع جنگ [illegible] لشکر
پروس [illegible] رفت و جمعی از سرداران ملتزم رکاب او بودند و در میان صفوف جنگ [illegible]
و لشکر پروس [illegible] آفرین و تحسین او بلند می نمودند [illegible] اتفاق در آن روز [illegible]
بود و لشکر فرنس چنان نزدیک لشکر پروس بود که لشکر فرنس حرم مذبور [illegible] وضع
ملبوس و رنگ آن [illegible] تشخیص میدادند طاس کلاهی از فولاد مصقل بر سر و در بالای
آن [illegible] آویزان بود و چهار آینه [illegible] و بازو بند [illegible] مفصل [illegible] کمر
ضمنی از حریر [illegible] زر [illegible] و منقش کلابتون و در [illegible] پس از هزیمت لشکر پروس
خاتون مذبور با معدودی از ابطال پروس در معرکه کارزار قدم ثبات افشرده توقف [illegible]

جمعی از سپاه [illegible] اول دیده [illegible] رسید که [illegible] ایشان [illegible]
بجنگ آورند سوار [illegible] تمام [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] صولت [illegible] تاب مقاومت نیاورده چون دیگران طریق [illegible] پیش
گرفتند [illegible] رحم کرده [illegible]
متفرق [illegible] تعاقب کردند دست یافتنی
یافتند تا آنکه [illegible] رسیدند [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] بود فصل ششم در بیان احوال جنرال [illegible]
جنرال [illegible] تمامی اهل فرنگ از صورت احوال و افعال جنرال
[illegible] که در [illegible] انگریزان [illegible] اطلاع و استحضار دارند [illegible]
[illegible] شده بودیم که جنرال [illegible] وارد [illegible]
ولایت فرانس [illegible] واقعات [illegible] هندوستان
[illegible] انگریزان [illegible] در کتاب [illegible] مفصلاً [illegible]
[illegible] دولت [illegible] آورده بودم [illegible]
برای [illegible] دولت [illegible] هندوستان [illegible]
داده [illegible]
[illegible] جنرال [illegible] صفات [illegible]
استعفا نموده [illegible] عمارات [illegible] مملکت فرانس
[illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] ازمین [illegible]
[illegible] مخالف [illegible]
[illegible] انگریزان [illegible]
[illegible] در میان تمام فرنگستان شهرت یافته [illegible] فرانس [illegible]
[illegible] دولت [illegible] مخالف فرانس [illegible]
[illegible] ایمپراطور [illegible]
شرط [illegible] دولت روس [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت روس [illegible]
[illegible] ایمپراطور [illegible]
بعموم فرنگستان نموده بود که [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] حضرت ایمپراطور [illegible] جنرال
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

هر طرف جنود فرنس غالب بود و بعد از این جدال اگرچه شاهزاده هانهو که چند هزار لشکر پروس با او مجتمع بود
در شهر پرنزلاو اسیر و دستگیر جنود فرنس گشت بعد از او جنرال بلوچر بقیه عساکر او را در تحت حکم گرفته و با بقیه
لشکر پروس تا نو که در قلعه بند خورده و بکبار به جنود فرنس اقدام نکرده بود جمع آوری نموده کلاگو
با لشکر دیگر را در دست داشت متعاقب شتافت در خلال این حال احکام از مرشل مورت بمرشل سلت
و مرشل برنادت رسیده که در عقب جنرال بلوچر روند که او بنحو [illegible] لشکر خود را از شهر برلین
بیرون نماید بنا بر علیه جنرال بلوچر لشکر خود برداشته روانه شهر لوبک گشت و مرشل
مورت تعاقب لشکر دیگر که از ولایت سقونی فرار کرده بود و به پیاده مرشل برنادت تعاقب جنرال
بلوچر پیش نهاد همت نماند که او در شهر لوبک رسانده و منتشر نداد که از دریا بگذرد و منظور
جنرال بلوچر این بود که لشکر فرنس هر که در برابر این بگذارد و خود را بکنار دریا شهر [illegible] با شهر هالند
که هرکدام در تصرف فرنس بود برده و تسخیر آنها پردازد ولی هوشیاری سرداران فرنس راه تدبیر
او را بسته نموده با استیصال و خذلان او کوشیدند مورخ گوید جمیع احوالات مرشل مورت
برای من می نوشت و چون جنرال بلوچر و مرشل برنادت در شهر لوبک شکست داد
فی الفور او را دستگیر کرده بهمبرق فرستاده و من سپرد که او را در شهر [illegible] نگاهداری نموده
از [illegible] بدون اذن و نوشت که من بیرون نرود و این جنرال بوالعجب میل صحبت
زنان و شرب شراب بود چنانکه در هنگام صرف شام در سر سفره بسیار می نشستم و شرب مدام
و صحبت تمام مشغول می شد و بعد از آن جنرال مذبور شاهزاده [illegible] را برسم حبس بهمبرق آوردند
این شاهزاده فرزند یکی از آن دو پادشاه بود که یک سال قبل ناپلیون در مملکت جرمن تعین
فرموده و این جوان از راه غیرت خود سری کرده بدون اذن پدر خود از شهر سطکرت بیرون

رفته و در ملک خدام پادشاه پروس در دخل و سرداری سپاه منصب و امور محاربه ناپلیون شد و در اول
محاربه گرفتار آمد خلاصه امپراطور ناپلیون بعد از اتمام امور حرب در شهر برلین متوقف و از اطراف از
جانب بزرگان ممالک فرنگستان که با امپراطور دوستند ایلچی و در ضمن مبارکبادی آوردند
و سایر شاهزادگان و بزرگان ممالک جرمن و دستاربه که در ایام محاربه بنای مخالفت گذاشته
بودند کلاً دست از آزادی شسته دانستند که از قهر امپراطور راه گریزی برای آنها نخواهد بود تمامی
گریخته قطعاً التجا پناه برده بودند و در این اوقات از هر طرف اختلال و اذیت زیادی به مردم
بولایت همبرق میرسید حتی از لشکر فرنس بود که [illegible] اهل همبرق آن بود که لشکر فرنس
متوقف آنجا از بعضی شاهزاده پاشت کاردار بود که خواهش اهل همبرق و مرجعات اهل آنجا که جزو
جرمن محسوب میشود منظور نشد با وجود التماسات باز ضرر و خسران بسیار با آنها میرسید و چون
از توقف لشکر فرنس در برقدلف مفهوم می شد که منظور آنها آن است که آنجا را متصرف شوند
دولت انگلیس در مقام آن آمد که اموال اهل همبرق بود در بندرات انگلند ضبط نماید که من بعد
مال همبرق و مال فرنس و حال آنکه باسم مال همبرق بهر جا میبرد و میفروختند و بدین وجه
کساد بسیاری تجارت آن شهر و ولایت روی نمود و در حقیقت جنود فرنس در برقدلف لزومی
نداشت و در آن اوقات هشت نفر از مباشرین [illegible] که در [illegible] بودند بواسطه چند زرع
ماهوت انگریزی و چند تومان وجه نقد که از مباشرین انگریزی چاپیدند [illegible] شد که تمام
کرده مال تجارت اهل فرنس و اهل همبرق در انگلند ضبط شود مورخ گوید که مکرر در خصوص تخلیه همبرق
و برقدلف بمرشل برنادت نوشته بودم که لشکر [illegible] نباید در آنجا ماه بماه [illegible]
جواب نوشت که اکنون حکم صادر نمودم که لشکر فرنس از آنجا بیرون روند و خواهد شد

شده بود که کارگذاران دولت چمبرق در سه روز سه هزار زوج اراسی بجهة لشکر من سرانجام
و تحویل نموده قیمة آن را نقد بایشان دریافت نمایند و کارگذاران چمبرق بر راستی افعال جنرال
برندرت اعتقاد تمام داشتند بتعجیل فرمایش او را انجام نمودند و لشکر فرنس در ایام توقف
در مملکت پروس بهر رسم و رسم وجوه بیشمار از مردم اخذ نمودند پادشاه پروس ملاحظه
کرد که از هر طرف شکست به بار او عارض شد لا علاج مستاصل شده نامه مبنی بر بنا که خدمت
ایمپراطور ناپلیون نوشت اگر چه در اول سؤال او مقبول نشد و فرمود که مطلوب او بس دیر
در موقع رسیده لاکن مجدد جنرال دوراق را مامور فرمود که نزد پادشاه پروس رود و هر
گاه تکالیف مناسب در امر مصالحه نمود ایمپراطور را مخبر سازند و از آن پس مقدمات مصالحه ناپلیون
آورد و تکالیف ناپلیون چنان بود که قبول آن خارج از عهده توانائی پادشاه پروس بود
و رای این بود که در این مصالحه دولت انگریز داخل باشد و از ابتدای مجادله تا آن زمان
هر بندر و آبادی که از فرنس و انگلیس ضبط کرده واگذار دو دولت روسیه نیز از بندرات
مولداویه و ولاکیه تخلیه نماید و در حقیقت این تکالیف مبنی بر این بود که جنگ [illegible] و در رضی
به مصالحه ننموده باشد و خود نیز از قبول تکالیف مایوس بود و پادشاه پروس امید امداد از
ایمپراطور روس داشت و در مصالحه بهمین بود که از طرفین [illegible] نکند تا آنکه [illegible] دولت دو
انگلیس ایمپراطور روس مایل بر آن شد که با پادشاه پروس متفق و با دولت فرنس مجادله
نماید مقارن این احوال جنرال دوراق جواب از پادشاه پروس آمد که وقت مصالحه
منقضی و از این پس امر مصالحه سر انجام نخواهد یافت مورخ گوید در آن اوقات که جنرال
دوراق در نزد پادشاه پروس با امر مصالحه مشغول بود ایمپراطور یمن فرمود که در چمبرق با ایلچی

سودین:

سوئدین گفتگو نموده دولت سوئد نیز با دولت فرنس متفق باشد چون در آن اوان پادشاه دیگر که با
دولت فرنس متحد بود هر گاه پادشاه سوئدین هم طریق موافقت دولت فرنس سلوک می نمود اتفاق
دولتین انگلیس و روس از اثر [illegible] پادشاه پروس منقضی حاصل می شد و چون حاصل کلام ایلچی دولت
سوئدین که مصلحت دولت سوئد در موافقت با ایمپراطور می داند در همان ایام از دولت خود
یک [illegible] بولایت خود رفت و منتظر [illegible] قرار گشت و [illegible] ناپل [illegible] که
امر مصالحه سوئدین به عرض دولت خود رسانند و [illegible] از مکالمات با ایلچی [illegible]
صورت ماجرا را به عرض پادشاه سوئدین رسانید پادشاه سوئدین از این معنی بغایت متغیر گشته
وزیر [illegible] فرمود که [illegible] راضی [illegible] داده تا با ایلچی فرنس [illegible] با وجود اینکه
مکالمه ننموده بود از چمبرق بیرون آید فصل هفتم در ذکر قانون جنگ و سایر گذارشات آن
اوقات مورخ گوید که حقیقت ناپلیون سرداری بی نظیر و صاحب تدبیر بود و در علوم عسکریه و رموز
لشکرکشی چنان مسلط بود که قواعد جنگ و قوانین حرب که در آن ایام و سالها در فرنگستان
معمول و معتبر بود [illegible] و متروک نموده کلا تغییر داده از خود طرح جدید بنیاد نهاد و از آنجمله قبل
از ناپلیون [illegible] که کار محاربات [illegible] در تقدیم [illegible] تشخیص نموده بودند متفق
الرای قرار بر آن داده بودند که [illegible] وصول فصل ربیع [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] زمانی [illegible] ایام برف و باران
[illegible] باشند [illegible] قشلاق نموده [illegible]
[illegible] قانون [illegible] جنرال [illegible] ناپلیون [illegible]
[illegible] ۱۲۲۲ [illegible] ۱۸۰۷ [illegible]

هجری همان قانون بود انتخاب نموده زمستان را برای سفر قرار داد چونکه تدبیرات لشکرکشی خود را تا هنگام
جنود فرانس اطمینان داشت لهذا عزم نمود که در ایام زمستان لشکرکشی نماید و جنود فرانسه که در تغییر
رقیت ناپلیون بود قلاده رقیت او را در گردن داشته و در انتظام امور زراعتی او در فرض چین و چین
فرض انگاشته بود بعد از نشست او کار فرموده یک یک او فرمود چنانچه در محرم بحرارت تابستان
تن داده درین سفر سرما بری زمستان خاطر نگارید تا امورات بر حسب مراد آید و از آنجا که ناپلیون
خود بود برهمه سرداران جهان سردار و در فن لشکرکشی برتر میدید مصلحت در توقف ممالک پروس ندانست
دعوت بر آن نهاد که جنود نصرت نمود بود در التزام رکاب مسعود تند رجل موعود تا استقبال خصم
رود و قبل از عبور لشکر روس سکندستی نموده در آن سمت رود خانه استوله با خصم تلاقی نموده و سد
راه بر او نماید و قبل از حرکت از شهر برلین اخبار نامه مبنی بر حصول شادت و بزرگی و جلادت
و دوام ثبات و استقامت خود در مجاری امور و وقایع مواد در کیه تا آن زمان روی داده بود
بلشکر خود قلمی فرموده و در ضمن آن مرقوم داشت که عزیمت ممالک روسیه دارم که دشمن
را در مملکت خود ملاقات و او را فرصت ندهیم که ولایت مسخره من را مانند پروس تعاقب
من سرداران مورخ گوید بعضی از ناپلیون بیدوقوف حکمت و برهان بر وقوع پیوست زیرا که لشکر
روس در خارج حرکت بود و هر گاه ناپلیون منتظر می نشست که جنود روس از ولایت له عبور
و وارد در مملکت پروس شود اولاً احتمال نداشت که در زمستان لشکرکشی موقوف و جنود
ثانیاً روسیه در آنجا توقف نماید و آن وقت ناپلیون لاعلاج باید در رود خانه استوله در مقابل
خصم در قشلاقات نامطبوع آن زمستان را بسر برد یا آنکه روسیه بر پروس هجوم آورد ناپلیون
باید برخلاف مقصود خود حرکت کند ولیکن تدبیرات و سکندستی در سرکاری او در رفع این احتمالات

نموده تقدیرات ربانی موافق تدبیرات او آمد و قبل از حرکت از شهر برلین حکمی نوشت که پنجاه هزار بود جریمه
سرانجام نموده انفاد دارم من حسب الامر سرانجام و در سال داشتم و مجدداً حکم آمد که چهارصد هزار فرنک دیگر
که فرستادم بیست و پنجمین است از اول رعایای دولت روسیه که در شهر لوبک بوده اند آنها را ضبط و بروی
جو و نقل شهر مقدبرق تمام و مرش ماریر چندین هزار صندوق چوب در دولت روس داشت که ثبت
کرور فرنک قیمت آن است آن را نیز ضبط نماید بالجمله در این اوقات امپراطور نهضت نموده
بتعجیل تمام طی منازل بر دو شب نخستین مرش مورث که بیش قراول سپاه بود در اواسط ماه نادمبر که
اول قرس بید وارد شهر ورسا که پای تخت مملکت له است گشت و امپراطور خود شهریاد درین که
از بلاد مملکت پروس بود مقر نزول موکب و جنود ظفر کوکب فرمود در آن مکان از مجموع بلاد و امصار
مملکت له و سایر بلاد مباشرین بدربار امپراطوری شرفیاب و پس از تقدیم شرایط مبارکباد در مقام آن
عابر آمده که مملکت له را چون ایام سابق قرار اعاده مقرر فرماید و آزادی آن را برقرار فرماید مورخ
گوید که جنرال رپ که یکی از سرداران نامدار والامقام امپراطور بود در نزد من چنین مذکور نمود
که وقتیکه مباشرین ولایات له این درخواست عارا نموده مرخص شدند امپراطور خطاب بمن فرمود
که اهالی له خیلی غریب رعیت محبت دارم و زیاده طالب آزادی ایشان میباشم و میخواهم ولایت
ایشان را از دیگران مستخلص و قرار جداگانه قرار داده پادشاهی در آنجا بنشانم ولکن این
اوان این امر در نهایت صعوبت است چرا که مملکت استاد و روس و پروس هر یک
حصه از این مملکت دارند که قرار آزادی در آنجا دهیم خود عالم است که شعله آتش این
فتنه تا کجا خواهد کشید و حال مشتهار ضمیر من این است که دولت فرانسه را استحکام و استقرار
دهیم انسب آن است که انجام این امر را بمقتضای وقت و مقام دهیم مطالی حال در این

شهرها و بین جنرال دوراق از نزد پادشاه پروش معاودت و موکب ایمپراطوری حرکت و در
عرض شد که کالسکه او افتاده استخوان ساق پای او شکسته بود مورخ گوید که کاغذ که از موکب مسعود
بمن میرسید مبنی بر شکایت صعوبت عرض راه و کثرت باران و برف و شدت گل و سرما و
ابتلای جنود در عرض راه بصعوبات متکاثره بود و در آن روزها سرترند وزیر دول خارجه
سوال عسکر اعظم فرموده که شاید صحبت در میان آید و نوشته بودند که در عرض راه کالسکه او بگل
فرو رفته و از روی ساعت معطلی برای او رو داده بود و یکی از سرداران فرنس تحقیق نموده
بود که این شخص مسیو فرکیت در جواب او گفته بودند که وزیر دول خارجه است در مقام تعجب
سر سو حرکت نموده گفت چرا چنین اوضاع و تدارک با خود برداشته به چنین ولایت
که برای ما مانند دوزخ رست آمده خلاصه ایمپراطور در ابتدای ماه جنوری که هشتم جدی باشد
تشریف فرمای شهر وارسا که دار الملک له بود گردیده و قبل از ورود معروض رسیده بود که جنود
مسعود از شدت سرما و برف و صعوبت کار ایشان بسیار سخت گردیده ایمپراطور در مقام
تسلیه ایشان فرمود که اکنون که بمقابل خصم رسیده و هنگام مردی و غیرت و مردانگی است
افواج من کی دست از مردی و نام برداشته به بدنامی و ننگ تن در دهند پس خطاب
بجنرال ... فرمود که مبادا ایشان را از خواب غفلت بیدار سرود در ساعت بنگارش اعلام
نامه به مضمون فرمان داد که افواج جنود مسعود از جانب ما اعلام نمایند که از آن زمان
که انقدر نشان در صحرای بطرلند بار روسیه صف محاربه آراسته و لوای
جدال افراشتند و بتائید بخت میمون بر خصم غالب گشته آنها را منهزم ساختند و جمعی
اسیر و گرفتار نموده رساس و رسیده خوب انگلیس بحیطه ملک آوردید تا کنون نکاه م است

دو روز بعد از جنگ مذبور از بابت صدمات شما و عدم توانائی خود بنای صلح در میان که نهادند و مربع
شروط و عهود کردند و پیمان استوار کردند با پایان نمودند با وجود تسلط کار بر ایشان سخت کرده
مهلت چندان بایشان دادید که جان از زلزله حمله گاه چنان سبیل نجات رسانید که عهود
و پیمان را فراموش و در مقام اتفاق آمده دول انگلیس و روس و پروش متفق گشته
بنای تسخیر ممالک مسخره ما دارند و لیکن جنود روس نظر بجنبه جنود سپاه و دستگاه و دستیاری
امداد پادشاه پروش اطمینان تمام داشتند که در مقابل شما تاب مقاومت خواهند آورد در
کمتر روز در ولایت پروش مجموع قلاع و انبار ذخایر آذوقه و توپخانه و ادوات حرب پادشاه
سوبها و دولت شجاعت شعار شقه رایات و دولت عراده توپ از آنها بحیطه تصرف ما و دلیران
جنود فرنس درآمده و بتائید طالع بیچگونه از حوادثات مانع عزم و وصول مقصد برای شما نیامده
و بمجرد وصول صیت ورود شما در هر محل عموم موانع رفع گشته و جنود روسیه چنانکه جهد
و کوشش بعمل آوردند که شهر وارسا پای تخت مملکت لهستان را محافظت نمایند از عهده نتوانستند
برآمد و اعلام عقاب رفتار دولت فرنس شقه گشای سواحل رود ویستوله گردید اما اولاد
کون طالع مملکت لهستان هنگامیکه شما را ملاحظه نمودند چنان تصور کردند که افواج قدیم و
سرداران خود ایشان است که از برای ایشان نایل مقصود مراجعت نموده اندای افواج سپاه
اکنون مبادا تا دشمنان ما مجموع گنجه ... با مصالحه تماشا نمایند و نوابادهای ما را که در دریا داریم
و دشمنان تصرف کرده اند بجا واگذار نمایند و آزادی تجارت ما و در دریا استقرار حاصل نمایند
دست از قبضه تیغ آبدار نداریم چرا باید دولت به اصل نظر ما را که اصلاح و دولت جمهور فرنسیان
است بطرق دیگر در نظرها جلوه دهد لشکر روس و فرنس همان اشخاص میباشند که در بطرلند

بانکه کرمی رسیده بود جلادت و رشادت همه کرده از معوده ایم جنرال رپ میگوید که امپراطور از فقرات
را نشر نمود و من شنوده می نمودم بعد از اتمام فرمود که کوزان و من تمام شو خواندم بواسطه تعجیل
امپراطور بعضی الفاظ بو وحت تکرار نکرده بودم از مضامین او شعوف شدند و فرمودند نوشته بمجموع عسکر
انتشار نمودند و فقرات مرقومه در خاطر افراد لشکر تاثیر نموده ایشان سوار شوق زور دو
چنانکه آنانکه از افراد جنود عقب مانده بودند حسرت میخوردند که چرا عقب مانده اند سعی نمودند که خود
باردو ملحق سازند و آنانکه ملازم رکاب بودند زحمت و خستگی راه فراموش نمودند و شب و روز
در پی آن بودند که مستعجلاً خود بدشمن رسانند جنرال رپ گوید که قبل از ناپلیون پادشاه نیپل وارد ولایت
دارسکه شده روس را از آنجا بیرون کرده و از ورود حضرت امپراطور سرور اهل شهر زیاده از اندازه
بیان بود و چنان میدانستند که این شخص موجب استخلاص ایشان خواهد بود و لشکر فرنس بواسطه
صدمات و زحمات راه آزرده دل گشته مملکت لهستان مطبوع نداشتند و اکثر اوقات در مقام
مزاح با یکدیگر میگفتند که اهل لهستان کلام منحصر در همین چند حرف است که هر وقت مطالبه نان از
ایشان مینمائیم میگویند نیست دیگر نداریم و بعد آب میگوییم میگویند میرویم می آوریم روزی امپراطور از حوالی
شهر دنسک که یکی از ولایات لهستان عبور میفرمود گروه عظیم از جنود فرنس گذشت که از بسیاری زحمت
و نرسیدن آذوقه خسته آمده بودند چون کوکبه جلال امپراطوری شو رسید یکی از افراد فوج
از روی مطایبه بزبان لهستانی فریاد بر آورد که ببه یعنی نان دستگیرم کن امپراطور بهمان زبان
فرمود خیال ان مهملست از وضع آن سوال و طرز آن جواب مجموع فوج مذکور در خنده شدند
و از آن پس دیگر مطلبی عرض نکردند بی در پی یکی از لشکریان فرنس تماشا نموده بود مستدوله
در اثنای بازی تا وضع امور سرانجام و تغیر راه ندهند پرده در برابر او کشیدند و بر گرفتن آن اندکی تهاون

ورزیدن

ورزیدند لشکری مذبور بآواز بلند ندا در داد که پرده را بر گیرید و گرنه از وجود دستوله عبور کرده و داخل مملکت
با ذوبیت تماشا می پردازیم **فصل هشتم در بیان زخمی از ارتفاع سلطنت در مملکت سقسان و بیان سایر گذارشات** مورخ گوید
در فصل قبل ذکر یافت که حضرت امپراطور در ابتدای جنوری سنه عیسوی مطابق هجری ۱۲۲۲ سنه
هجری وارد ولایت وارسا گردید و سابق بر آن در ایام توقف شهر با درین مصالحه با والی
سقسان نمود ولایت مذبور را مملکت جدیدی برقرار داده و ولایت سواحل رود رین را
بر آن منضم نموده پادشاهی در آنجا تقرر نمود و او را که قدرت تسلط داشت چون سوار سقسان بشرارت
مشهور بودند در ضمن مصالحه قرار بر آن دادند که پادشاه سقسان بابت هزار سوار مکمل و مسلح بخدمت
امپراطور فرستد این حرکت در نظر شاهزادگان ولایت جرمن که بعادت قدیم متعارف بودند
بغایت غریب و مستبعد مینمود که نمیخواستند از تسلط و کلاهی رعیت خود شمارند چنانچه بر
ایشان منحصر گشته تمامی باتفاق بزرگان سقسان بناه ظل حمایت حضرت امپراطوری
آوردند و حضرت امپراطور بسبب زمام حکمرانی آن مملکت را بوالی سقسان داده
بعد از آنکه والی مذبور بحسب و مرتبه بر تمامی بزرگان و شاهزادگان جرمن برتر
بود رعایت جانب او را لازم میشمردند او در تکفل این امر نمود مورخ گوید از آنوقت
که ناپلیون وارد وارسا گردید تا آنوقت که بنای اقدام بمحاربه روسیه فرمود همه اوقات
اهالی له مستدعی بودند که در مملکت ایشان پادشاهی برقرار فرماید و مملکت مذبور را سلطنت
قدیم و آزادی بخود قرار دهد لیکن ناپلیون وقت را مقتضی آن نمیدید اگرچه در شهر مذبور
مشغول عیش و ملاحظه صفوف نظام بود که جلادت جنود فرنس را با اهل آن ولایت بنماید
ولاکن با دیده حقایق بین در ارت خفایای عالم را ملاحظه مینمود و بجز فتح امور میرسید

دروازه صولت خود را کوش زد ساکنین ربع مسکون می‌ریخت و در شهر وارسا نهاد اوقات مصروف
نظم لشکر و تسخیر مرز و کشور می‌ریخت بلکه مجموع مباشرین امور دیوان فرانس موکب سعادت
کوکب ملحق و در آنجا جمیع امورات فرانس صورت انجام می‌یافت و وجوهات دیوانی هر ولایت
در محل سکونت دید و در دستگاه هر مباشر تدارکات و ما یحتاج جنود مسعود موجود گشته و اراده‌ها
معنی برد و انفاذ می‌یافت و مادام توقف در شهر وارسا روزنامجات وزراء بغیر از وزیر
جنگ و وزیر دول خارجه هر هفته از پاریس می‌رسید و وزیر جنگ را نیز با نفرمایان براین مامور
فرموده بود و وزیر دول خارجه را بموکب همایون احضار فرموده بود در آن اوقات امپراطور دستاره
چهل هزار لشکر جمع آوری نموده در ولایت بوحمیه منتظر وقت بود که تا آیات فتح از
شقه رایات هر یک ظاهر گردد خود را ملحق نماید که اراده امداد بود اتشم حضرت امپراطور
در اواخر ماه جنیوری از وارسا نهضت آورد و در احکام باطراف و جوانب فرستاد که در اوایل
ماه فروری که دهم دلو است در هر مقام شروع بمقابله و مقاتله جنود روسیه نمایند روز دهم
هم در هنگام طلوع صبح جنود روسیه معسکر او را فتح کرفتند و در آن شب که از وفور برف و
سرما صفحه غبرا نمونه کره زمهریر شده بود لشکر روس بعزم شبخون تا آن وقت طی مراحل نموده
بخبر وارد گردیده افواج قراولان امپراطوری مستحضر گشته بمقابله سواران لشکر روس
پرداخته انقدر ایشان را سرگرم نمودند که افواج عساکر کلا مطلع گشته بتصفیه صفوف
جدال پرداختند در آن روز محاربه بروی داد که کسی ندیده و نشنیده بود افواج مرشل برنادت
در میسره جنود فرانس بود هرگاه مرشل مذبور با چهار فوج پیاده و دو فوج سواره و توپهای الوایب
جمعی خود در هنگامه گیرودار میرسید در آن معرکه بی‌شبهه جنود روس یکبار منهزم و پراکنده

میکردید

میکردید ولی از قضاهای ناموافق در موضع مناسب نرسید و نرسیدن او عدم اطلاع بر حکم ناپلیون بود
و ناپلیون را قرار بر آن بود که در مجاری امور صور دیگر نه بر وفق منظور او روی نمودی غالباً جرم
بر دیگری وارد آوردی و در آنجا نیز برنادت را مورد انواع ملامت فرمود که حین او را ابلاغ
از حضور بمیدان آمد والا جنرال الحارت پالت قبل از ورود او در مخبر نموده بود جنرال مذبور
نیز در محاربه بقتل رسیده بود خلاصه جنگ مذبور سخت ترین محاربات بود و طرفین مردانه اقدام
ثبات بستوار نمودند بالاخره جنود فرانس غالب آمد لشکر روسیه رو بهزیمت نهاد و
هنگام ظلمت شب بشهر کانیزبرق رفتند و زیاده قتل لشکر فرانس در آن شب
بایلو بانه در میدان محاربه ماندند و مرشل برنادت همان شب بوقتی رسید که در عوض
لشکر منهزم روس بود در هر حال فرار دیده بود بعد از این جنگ که مشهور بایلو است
طرفین در اماکن خود بآرام مشغول و تا چندی از طرفین مطلقاً حرکتی واقع نگردید در آن حالت
امپراطور نمسه تکلیف مصالحه به سفیر نمود و ایشان قبول ننمودند و امپراطور ناپلیون تدارک آن
بود که موکب مخصوص از آن مقام حرکت داده تعاقب لشکر روسیه روان گردد
در خلال این حال ایلچی او که در اسلامبول بود دولت روم را در مخالفت دولت روس بر
انگیخت و دولت روم از آن طرف بنای محاربه با دولت روس نهاد و همچنین شکست
کلا در کار روس آورد و امپراطور روس لاعلاج حدود غربی مملکت را تخلیه نموده که جنود دولتی
بمحافظت سرحدات جنوبی مملکت خود مامور سازد و در همین مقدمه نیز مقوی کار ناپلیون گردید بعد از
آن جنرال قاردان را بسفارت دولت ایران مامور فرموده و این سفارت مانند
سایر سفارت عارضی و اتفاقی نبود بلکه ناپلیون را در ابتدای طلوع نیر اقبال آن عزیمت دامن

کمر خیال بود که تسلطی در ممالک شرقیه بهمرسانده بولایت شرقیه مانند هندوستان که متعلق بدولت انگلیس است
زخمی کاری بقلب ممالک دولت مذبور زند منظور در روانه کردن جنرال قردان آن بود
که باسکو تمام او در روانه نموده باشد و چهار فوج سرباز و ده هزار قبضه تفنگ و پنجاه عراده توپ
مصحوب او نموده در بار پادشاه ایران نماید و استحکام با تمام آن مقرر و راستهای آن دولت
که شاهنشاه ایران هشتاد هزار لشکر فراهم آورده حمله و هجوم بولایت سمت شرقیه روس
آرند و در حدود ممالک مذبور حکم بتاراج و تاخت فرمایند و در نگارش مقصود خود مسعود سازند ولی
در آن اوقات کثرت مشاغل ملکیه و وقوع حوادث فلکیه مانع از انجام مطلوب و نیل
مقصود در آن اوقات جنرال مذبور با معدودی از مهندسین و سرکرده کان روانه
دربار شاهنشاهی ایران نمود جنرال مذبور که وارد مرز ایران شد بسیاری از سرکرده کان
انگلیس را در آنجا دید و بغایت تعجب نمود که در چه هنگام با ایران آمده و منظور از توقف شان در
آن دولت چیست مجملا مورخ گوید در آن اوقات احکام متواتره در باب سرانجام تدارکات
و ملبوس و غیره بتعجیل تمام در ولف دبار روی خود فرستادم در جمبرق بمن میرسید از آنکه سرانجام
تدارکات مذبور در جمبرق و لوبیک و بریمن صورت امکان نمی یافت و با وجود حکم ناپلیون
که مقرر فرموده بود از ستوه انگلیس ممالک محروسه را ورند للاصلاح باتاجری ابواب معامله باز
و جمیع ما یحتاج سواره از بوت و چرم و غیره ملزومات از انگلیس آورده و ترمایشات امپراطور که
کلاهقیه مناسب تمام و جنود فرانسه را از صدمات سردی هوای زمستان ممالک روس مستخلص
ساختم و در آن اوقات مشغله من زیاد بود چه بایستی با تمام مهمات سپاهی بپردازم و بمعدن
دول خارجه بود که برای اضلال امور دولت بملاحظات غریبه و سیاقات عجیبه در تردد بودند مراقب باشم

و برای گرفتن آنها راسا فراهم آورم که خبر رسید که جنرال دوما رسته صواب اولیای دولت
انگلیس سرداری جنود سویدن مامور و عنقریب در بندر سطرالسند به جنگ خواهند آمد و امپراطور روس
بهیچوجه اندیشه بخاطر خطور نکرده هر روزه در حدود ممالک روس بامر خود مشغول میداشت
و سرداران او در ممالک پروس مشغول تسخیر بلاد و غلبه بر خصم بدنهاد بودند مورخ گوید که چون
منظور خطرات امپراطور آن بود که احلالات لشکرکشی و مملکت گیری و محاربات زمستان روس
کوش جمیع کشین اروپا برسد لهذا شرحی بمن نوشته بودند و حکم شده بود که مضمون او را در
اطراف منتشر سازم و من حسب الفرموده دو هزار از آن نسخه استنساخ در اطراف مملکت
فرستادم و در آن اوقات جنرال رپ از در کالب امپراطور بولایت رشد رسیدکت مامور رفت
و این ولایت از معظم ولایات پروس است و محتوی بر عمارات خوش طرح و مناظر عالیه
که کلاه هفت مرتبه میشد و در باب ملاقات دوستانه که در آن ایام در مملکت لیر در شهر
تلدیت فیمابین امپراطور الکسندر و امپراطور ناپلیون و پادشاه پروس اتفاق افتاد لازم است
اشاره نمود لهذا بطریقی که جنرال مورش نوشته است برشته بیان می آورد که از آن
پس که قوت بخت ناپلیون و صولت آن رعب افکن قلوب دشمنان گردید و سرداران خود
ظفر نمودش بهر طرف روی توجه نهادند آیت نصرت بر نرده اعلام ایشان هویدا گشت آخر الامر
دشمنان قوی او امپراطور روس و پادشاه پروس از در استمالت در آمده طالب صلح آمدند
و بنای ملاقات دوستانه در میان نهادند ناپلیون از آنجا که در هر کار و عمل بر دباری کل
و بزرگی کلامی و متانت مشهور و معروف آفاق بود امر فرمود تا در وسط رود نیمن در روی
آب ایوان و خوش سقف بنا نهادند و آنرا بغایت آرایش و زینت نموده دادند و در در

مقابل یکدیگر ترتیب داده‌اند که هر یک خلوت کننده می‌شد و خلوت مذبور بنوعی آرایش و زینت
کرده بودند که چنان عمارت با آن زودی در پاریس صورت امکان نمی‌یافت و فرمود در بالای سقف
آن عمارت دو گلدسته مرتب سازند که در یکی رایت عقاب آیت فرنس و در دیگری لوای فلک
فرسای روس نصب سازند این عمارت از چوب در وسط حقیقی رود مذبور بود که آن دو در یکی بجانب
یمین و دیگری بجانب یسار مفتوح می‌گشت که هنگام ملاقات آن دو پادشاه یکی از آن سمت
و دیگری از این سمت بزورق نشسته بعمارت مذبور میرسیدند روز ملاقات آن دو امپراطور
از طرفین بلب رودخانه آمده هر دو بیکوقت در زورق نشستند امپراطور ناپلیون از زورقی
یکه بود و ملاحان زبردست بوده‌اند که پیشتر و قراول خاصه مراقب که از اذن او بودند
لهذا لمحه‌ای زود امپراطور الکساندر زودتر بعمارت رسیده و در کنار پل نشسته منتظر ورود آن
تاجدار بود و چون امپراطور الکساندر ملاحان زبردست نبوده‌اند که آهسته‌تر طی مسافت نمود
و چون وارد گشت و بانهایت شوق و شعف دست یکدیگر را گرفته در عمارت وارد گشتند
و زمانی متمادی خلوت نمودند و پس از مکالمات برخواسته بطریق مودت مصافحه نمودند
هر یک بموکب خود مراجعت نمودند و روز دیگر امپراطور ناپلیون فرمود که شهر تلزیت که از
ولایات معتبر پروس است خالی نمودند امپراطور الکساندر با تشکیلات قراول خود تشریف
فرما و منزل گزین آنجا شدند و روز ورود امپراطور روس امپراطور ناپلیون مقرر فرمود تا دسته‌جات
شاهان با شکوه نظام بجهت ورود او نمودند افواج خاصه قراول امپراطور ناپلیون از لب
رودخانه تا منزل امپراطور ناپلیون و از آنجا تا محل منزل امپراطور روس در دو طرف سوق
و کوچهای شهر صف بسته صفوف سلام آراستند و امپراطور ناپلیون بجهت احترام

مهمان جلیل الشان

مهمان جلیل الشان خود بلب رودخانه رفته و چون امپراطور الکساندر از زورق پای بخشکی نهاد
دست محبت بیکدیگر داده بکیفیت ترتیب سلام ظاهر نمودند و تحف و هدایای بسیار برای بزم مودت
درست و چون در اوایل کار مراودت امپراطور روس حالت دیدی که علامت طول سفر در خود
رخصت بود بجهت امپراطور ناپلیون فرستاد لهذا امپراطور ناپلیون هم خوابگاهی که نشانه
علامت استراحت بود در خور و دلها یا الفت و خدمت امپراطور روس فرمود و خوابگاه
مذبور مخصوص ناپلیون بود و امپراطور الکساندر بانهایت تحسین آنرا که پیشتر از سایر هدایا
مقبول او آمده و اینگونه ملاقات و مراودت موجب تعجب اهل عالم بود چه هرگز در تواریخ
چنین روایتی ندیده و از پیران جهان دیده چنین حکایتی نشنیده بودند طوایف ناس جوق جوق
جوقه و فرقه فرقه از هفتاد هشتاد فرسنگ راه طی مسافت نموده تماشای آن سلوک و سلطنت
می آمدند مورخ گوید وزیر دول خارجه فرانس تیر واردر گردید تمهید مصالحه پرداختند
و کرت اول که امپراطورین ملاقات اتفاق افتاد هنوز مجلس منقضی نشده بود که پادشاه
پروس وارد گشت تبیین این مقال آنکه در آنوقت که آن دو امپراطور در شهر تلزیت
استقرار یافتند پادشاه پروس با حرم خود مانند ارباب تعزیت بواسطه متصرف شدن ولایات
و مختل شدن اوضاع خود در آنجا الم در ظاهر شکسته و در حالت آزار مست انداخته بعضی از وزرا و اولاد
عمارت مذکور همیدید که در آنوقت که امپراطور الکساندر نزد امپراطور ناپلیون وارد گردید
ناپلیون بطریقی که در سال قبل در ملاقات امپراطور معمول داشت آغاز مکالمت نمود
دلایل چند صلاح رفع خصومت فرمود از جمله گفته بود چون جدال و قتال معین بنیت و رفع
و نصرت اعتماد نشاید و کسی بوقوع عواقب امور محاربه وقوف نیست که بر سر افسر حق یاد دار کار

دفع دهی لهذا اصرار در محاربه و جدال از طریق حزم دور و خلاف عقل و شعور است در اثنای
مکالمت پادشاه پروس وارد گشت آثار هراس و وحشت از ناصیهٔ احوالش نمایان بود
اضطراب و خضوع او بمرتبه بود که ناپلیون از مشاهدهٔ احوال او متألم گشت و او را با حرمش
در شام بضیافت خود خواست و چون حرم مذبور ولایت نشسته بود که از ولایات جرمن بود.
از ناپلیون خواهش نموده بود که در این قرارداد که در اوضاع اروپا می‌دهند ولایت
مذبور را ضمیمهٔ مملکت پروس و از ولایت جرمن موضوع نمایند هنگام صرف شام سؤال
او را قبول و فرمود که حسب تمنای تو معمول خواهم داشت جنرال لاکیت گوید
در آن اوقات که در شهر تلزت گفتگوی مصالحه در میان بود ناپلیون شرحی بمضمون
بجوزفاین حرم خود نوشت که حرم پادشاه پروس در حقیقت در غایت صحبت و منظر
و لطافت بی‌نظیر است و در نهایت دلفریبی می‌باشد منظور او آن است که بطریقهٔ عشق
بازی و شاهدی با من رفتار نماید لکن از این مقوله چیزی بخاطر خطور نکند زیرا که من چون آن
مرغم که بدانهٔ خال دلفریبی در دام محبت گرفتار و بسلسلهٔ زلف طرازی در راه عشق نگونسار
آیم اگر خواهم بطرز عشق بازی و وضع دلبستگی رفتار نمایم موجب ضرر و خسارت کلی خواهد
بود مورخ گوید ذکر این صحبت در مجلس جوزفاین بدینطریق شد که روزی حرم پادشاه
پروس گل سرخی در دست بود ناپلیون گل مذبور را از او تمنا نمود و حرم مذبور از لطائف طبع
تردیدی در تمنا نمود بالاخره گل را بوی داده و گفت این چه رسمی است که با این همه
فرمایشات شما را بجان بکنم و اطاعت شما را بهیچوجه التفات در انجام مسئول من پسند
دل نمی‌افتد و مراد او تفویض ولایت نشسته بود که کرارا تمنا نموده بود و بعز اجابت مقرون

نگشته

نگشته بود مورخ گوید در ایام توقف شاهزاده دیکبن تن در جمبرق مرا با او صحبت الفت بغایت استحکام یافته
بود و او مردی بود بزیور کمال و دانشمندی آراسته و از رذایل صفات و سستی عقل پیراسته
در اکثر امور نصایح عاقلانه به پادشاه پروس منظور بود و بدین سبب محل اعتماد او گشته منافع کلیه از نصایح
او برای پادشاه مذبور حاصل می‌آمد و این شخص در سنهٔ ۱۸۱۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۶ هجری
بانگلستان رفت و پس از چندی معاودت نموده باز در ولایت جمبرق با او ملاقات
نمودم و حکایت می‌نمود که ایام توقف من در انگلند چاپاری بنزد مسترالالش ایلچی دولت
روس که متوقف انگلیس بود وارد گردید و مضمون یکی از نوشتجات او این بود که فیما بین امپراطور
روس و امپراطور ناپلیون و پادشاه پروس در باب مصالحه در شهر تلزت چندان مکالمت روی
داد و شروط و عهود چند در باب امورات ممالک اروپا انعقاد یافت که فرصت نگارش
و تحریر آن بتفصیل ندارم و در همان روز ایلچی مذبور چاپاری بدولت روس روانه نموده عهود
و شروط جدیدی که در باب امر تجارت با دولت انگلیس کرده بود همه بمهر و دستخط مرقوم
برای دولت روس فرستاد و در آن اوقات تدبیر دولت داری انگلیس بمرتبه بود
که در باب قرار امر تجارت با دولت انگلیس کرده بود چند ماه قبل که ایلچی دولت روس با آن
تکلیف و در قبول آن امتناع کرده بودند در آن روزها که خبر غلبه و برتری امپراطور ناپلیون
بر امپراطور روس و پادشاه پروس بسمع انگلستان رسیده دانستند که امر سلاطین مذبور بمصالحه
خواهد رسید فوراً تکالیف دولت روس را قبول نموده مصالحه نامه دارند و ایلچی مذبور
معلوم امنای دولت انگلیس در مصلحت خانهٔ خاص اجلاسی نموده جارج سیم که پادشاه است
در آن اجلاس حاضر بود در مدت دو روز بلوازم امر مشاورت اقدام ورزیده تشریف

وزیر دولت انگلیس مستر الالث ایلچی روس شفاهاً اظهار نمود که امنای دولت انگلیس را این معنی مقبول
خاطر افتاده ولی مشروط بر آن است که کارگذاران حضرت امپراطور الکساندر نسخه عهود و شروطی
که در خفیه و آشکار میانه او و امپراطور ناپلیون منعقد گشته تماماً استنساخ و برای رستخان امنای
دولت انگلیس انفاذ دارند و این معنی سمت وضوح پذیرفت که در عهود و شروط معقوده امری
که مقتضی اضرار و خسران دولت انگلیس باشد نیست و مستر کیتنن اظهار نمود که امپراطور روس
هم قبل از محاربه و لشکرکشی در مقام این بود که واسطه مصالحه فیمابین دول انگلیس و فرنس
بود اکنون اگر او نیز در این باب با امپراطور روس معاونت نماید بالاتفاق مقصدی این امر
شوند هر آینه بطریق صواب اقرب خواهد بود فقرات مرقومه را ایلچی دولت روس
انفاذ نزد امنای دولت خود داشت مجملاً پس از چندین گونه مکالمات و محاورات که مابین
امپراطور الکساندر و امپراطور ناپلیون واقع شد و مباحثات در باب معاهده روی داد بالاخره
قواعد الفت و وداد و مبانی مودت و اتحاد از طرفین استحکام یافته در نهم ماه جولای سنه ۱۸۰۷
عیسوی مطابق ابتدای سرطان سنه ۱۲۲۲ هجری مصالحه نامجات از طرفین نگارش پذیرفته
هر یک به دستخط خود چیزی در آن نوشتند و بیکدیگر سپرده بعد در نهایت دوستی و مودت
بیکدیگر وداع نموده مفارقت کردند

فصل نهم در وقایع مصالحه شهر تلسیت که در شهر الثانیه انجام یافت

مورخ گوید پس از انعقاد عقود و اختتام امور مصالحه فیمابین دولت روس و فرانس
خبر در شهر اثینه که محل پایه علیازادگان و اشراف بود انتشار یافت موجب مزید حیرت و
اضطراب ایشان گردید کلاً منتظر وصول اخبار خاتمه امور مصالحه بودند چون مسموع
ایشان گشت که اختتام امر مصالحه امپراطور الکساندر و امپراطور ناپلیون بر آن استوار

یافت

یافت که اختیار مملکت پروشا در قبضه اقتدار ناپلیون بوده هر چه رای او اقتضا نماید در باره پادشاه پروش
معمول دارد زیاده بر حد پریشان خاطر گشتند زیرا که در آن صورت انجام امور و قرار کار ایشان
کلاً به شمول الطاف ناپلیون بود و نمیدانستند که آیا ایشان را امور اتفاقات ملوکانه
نموده ولایات متعلقه هر یک را باو تفویض خواهد نمود و یا برخلاف آن معمول خواهد داشت
مورخ گوید در این اوان قونسل دولت دنمرک اخبار و حکایاتی که از جانب دولت مذبور
باروسیه بوده به من ابلاغ نمود یکی از اخبار او این بود که در روز سیم ماه اوقست سنه ۱۸۰۷ عیسوی مطابق
پنجم سرطان سنه ۱۲۲۲ هجری دوازده جهاز جنگی بزرگ و دوازده جهاز جنگی کوچک از جهازات
دولت انگلیس لنگر کرده که اومرل قمبر در بوغازهای دریای بالتیک گذشتند پس از استماع
این خبر تشخیص این مقدمه برای من صورت امکان نیافت که این جهازات دولت انگلیس
بکجا و برای چه مامور نموده اند و لیکن تردید من در این باب چندان امتداد نیافت زیرا که مستر دیلات
ایلچی دولت فرانس که در دنمرک متوقف بود در چهارم اسد سنه مذبور وارد همبرق شده و
کشتیهای مذبور را در بوغازهای بحر نمسه ملاقات کرده بود و از تاکید بخت گرفتار آنها
نگشته حقیقت را بتجربه من ذکر کرد و من در ساعت نوشته بتجربه اطلاع امپراطور فرستادم
تبیین این مقال آنکه دولت انگلیس بعد از اتمام مصالحه فیمابین امپراطورین بیست هزار نفر
لشکر و بیست و هفت فروند جهاز جنگی لنگر کرده لارد گتکرت بدریای بالتیک فرستادند
و نود فروند کشتی جنگی دیگر به سوی جزیره سوهل و بنادر ولایت دیلند که از ولایات هالند است
مامور نموده راه تردد مسالک مسدود ساختند و مستر جکسن بر اسم سفارت نزد پادشاه دنمرک
مامور داشته بود و تکلیف باین کرده بودند که کشتیهای جنگی خود را کلاً تحت تصرف دولت

بیلریس

انگلیس دید چندانکه دولت مذبور را محاربه با دولت فرنسیس است جهازات مذکور در تصرف
دولت مذبور باشد که بادا پادشاه دنمرک جهازات جنگی خود را بمعاونت دولت فرنسیس
روان سازد پادشاه دنمرک در این باب سخن نپذیرفته و اغماض نموده در آن اثنا جهازات جنگی
انگلیس وارد بندر آنجا شده آغاز محاربه نموده پادشاه دنمرک اثبات اقدام کرده بمجادله
دشمن اشتغال ورزید بالاخره جهازات انگلیس بصواعق آتش بار توپ و خمپاره آتش
در خرمن انبارات توپخانه و جباخانه شهر کوپن هاگن که پای تخت دنمرک است افکنده
بالتمام سوختند و جهازات جنگی دنمرک را کلا ویران و منهدم کردند اهل شهر
عاقبت طرق چاره مسدود دیده ربقه اطاعت را بر رقبه تسلیم نهاده و ولایت را بتصرف
خصم دادند مورخ گوید اینگونه رفتار ظلم آثار که از دولت انگلیس نسبت بپادشاه
دنمرک واقع گشته نشان بدنامی بر ناصیه آن دولت نامی نهاد که از دولتی با آن
قوت بدون جهت بدین ضعیفان این ستم روی نمود و در آن ایام یکی از اکابر رجال
مفصل محتوی بر مذمت دولت انگلیس نوشته در اکثر صفحات گزتها
انتشار داد یکی از شروح مذبور را ترجمه نموده الفاظ مذمت ناپلیون در اشتم اگر حکایت
سوزانیدن شهر کوپن هاگن قبل از انعقاد مصالحه شهر تیلزت صورت وقوع می یافت امپراطور
ناپلیون بمکافات آن رفتار یکباره اسم مملکت پروس را بواسطه امنای دولت
انگلیس از صفحه نقشه جهان محو می نمود با وجود وقوع مصالحه بعد از استماع این خبر در
مقام آن برآمد که بیشتر در صدد ایذا و اذیت دولت پروس برآید و بنا بر تمنای امپر
اطور روس ترک این عقیده گفته خرابی چندان بمملکت پروس نرسید مورخ گوید موکب حضرت

امپراطور در اواخر ماه جولای ۱۸۰۷ عیسوی مطابق اوایل سنه ۱۲۲۲ هجری از سفر رجعت
و تشریف فرمای پاریس گشت و امتداد ایام مذبور ده ماه گردید و لکن طول سفر امپراطوری
بود که از زمان وزارت تا وصول مرتبه امپراطوری هیچوقت بسفر بدین قدر امتداد نیافته
بود و بواسطه ملاقات او با امپراطور روس و وقوع آن مصالحه عظمت قدر و جلالت مرتبه
او بمرتبه‌ای از اندازه قیاس گذشت که تسلط و نفوذ امر او در صفحات بری و بحری فرنگستان
از حد وصف در گذشت و بدان راه قانون جدید در مملکت مقرر فرمود که دیوانخانه
مزبور ضرور گردید که در یکی توبه و جبر نقد نموده و در دیگری تدارک افواج سرباز شود و مقرر
داشت تا هر آنچه از دولت پیرا او در ضرور شود دیوانخانه‌های مذبور بدون سخن و اعتراض
و گفتگو و اعراض کارسازی کنند و بر اهالی مملکت در دارند که فرمایشات او در این
تاخیر سرانجام نموده با تمام رسانند و مانند سابق نیابتی در هر سر مطلب چندین روز تأخیر
و تعطیل نموده اذن از دیوانخانه‌های متعدده حاصل نمایند و قرار قانون بدون
بحث و سخن در دیوانخانه‌های دولت مضی و مجری افتد مورخ گوید یکی از غرایب
وقایع آنکه در آن زمان نقشه امورات ممالک فرنگستان بعد از مصالحه تسلط و تفوق
دولتی ناپلیون بر دولت روم انحطاط و نقصان پذیرفت از آن پس که دولت مذبوره
بمخالفت دولت روس برانگیخت چندانکه سعی و جهد در اصلاح فیمابین ایشان معمول داشت
مفید فایده نبخشید سلطان مصطفی صفا داده گرد کدورت و غبار مغایرت از راه ایشان
مرتفع سازد و در آن باب بکرات فصول شروحه با ایلچی خود که در اسلامبول بود نوشت
و فایده بر آن مترتب نگشت سلطان روم صریحا از قبول مصالحه انکار کرده و اظهار فرمود

خوانکار روم کوشش بجهت
ناپلیون نزده در محاربه روس
قدم در طریق شمات نهاد
و در جواب حضرت امپراطور روس
سعید گشته ... امپراطور

که ترک مجادله و مخاصمه با روس نخواهم کرد و در آن اوقات که کوکب بخت ناپلیون در اوج سعود اقبال
بحضیض هبوط و وبال روی نهاد بنای مدافعت در امورات مملکت اسپانیول گذارد و امر
محاربه دولتین روس و روم تشد و تمام یافت و در ثبت تحریر یافت که ناپلیون در زمان
کونسلی او با پادشاه پورتقال را لابد بر آن داشت که با او دوست و موافق گشته بنای مخالفت
دولت انگلیس اقدام ثبات استوار دارد اکنون که بمرتبه جلیل امپراطوری رسیده
بود نیز ضرورت که پادشاه مذبور بوضع سابق باید دیگر با دولت انگلیس بپردازد از آنجا
که پادشاه مذبور با دولت انگلیس عهد موافقت بسته بود نمیتوانست از عهد خود نکول
نماید امپراطور ناپلیون لشکر بمملکت پورتقال مامور و از غرایب امور آنکه سرداری
خود را بجونات که از منسوبان او بود محول فرمود و او را با جنود نامعدود روانه گردد
نمود و چون جونات مذبور بعدم وقوف در کار لشکر معروف بود اهل مملکت بوحش
رای ناپلیون تعجب آمد و باعث ماموریت او این بود که چون جونات بغایت بدرفتار
و ناخوش کردار و اطراف [اصراف] کار بود ناپلیون او را مامور بآن سمت نمود که اهالی ولایت
پاریس از شر او در مهد امان غنوده آسایند مجملا چون جنود مذبور وارد پورتقال گردید
از آنجا که پادشاه آنجا نمیخواست مخالفت عهد دولت انگلیس نماید و نه تاب مقاومت
لشکر ناپلیون را داشت بناچار در ساعت بکشتی نشسته روانه شهر برزیل گشت و اهل
مملکت خود فرمود با جنود فرنس بطریق مودت رفتار و ایشان را در نهایت احترام
داخل مملکت نمایند که عواقب امور در قبضه مالک الملک قدیر میباشند و مکافات
اعمال که بدون جهت بر مملکت من آمده اند خواهد داد و در آن اوان که لشکر فرنس بجانب

مملکت

مملکت پورتقال رسیده بود دولت انگلیس جزیره جیب قالنه را که متعلق بدولت دانمرکت
بود بحیطه تصرف در آورد مقارن آن احوال از گزت نامه که ناپلیون در باب قوانین دولت
می‌نوشت صورت اتمام یافت و نسخها از آن استنساخ نموده باطراف ممالک فرستاد
که عموم اهالی مملکت در مجاری امورات و معاملات و موارد تعلقات ملکیه و دولتیه از آن قرار
رفتار کنند

فصل سیم در بیان اوضاع اسپانیول و سایر گذارشات

مورخ گوید که در آوان خجسته ۱۸۰۸
عیسوی مطابق اوایل زمستان سنه ۱۲۲۲ هجری انقلابات کلیه در امورات مملکت اسپانیول
که یکی از قرالات فرنگستان است روی داد و در اوایل حال که شرح آن اختلال معروض
خدمت امپراطور افتاد مقتضی مصلحت توطئه آن کار ندیده و متعرض
احوال ایشان نگشت و لیکن بانقضای روزی چند عطف عنان عزیمت بدان
سمت نموده بنای مداخلت و تصرف در آنجا نهاد و تفصیل این اجمال آنکه فرلای نام
که از ارکان دولت چرل چهارم پادشاه اسپانیول بود رسوخی تمام در مزاج آن سلطان
ساده لوح بهم رسانیده نوعی مسلط شده بود که زمام مهام مملکت را کلاً در قبضه اختیار خود
در آورده و در عرصات سلطنت سوای اسمی از چرل چهارم نمانده بود و از آنجا که الطاف
و اعطاف سلطان و ولی نعمت خود بود در انظار مردم چنان نموده بود که بر فرزند این نوع اشفاق
از جانب پادشاهی درباره من بواسطه شمول مزید عنایات حرم شهریاری میباشد مجملا اختیار
درون و بیرون و مفتاح خزاین نقود و جواهر مخزون با تمام در دست او بود و دست اسراف
و تبذیر گشوده عمده اسباب تخریب و انهدام مملکت اسپانیول آن بود چنانچه شاه و اعیان
سلطنت و افراد جنود و عموم کسبه و قاطنین سکنه بلاد از او متنفر گشت و شاهزاده مشهور به

فرزند پادشاه اسپانیول و ولیعهد دولت را نیز درین عزیمت با خود موافق نموده مخالف او نمود تا آنکه
شاهزاده مذبور پرده از روی کار برداشته بر ملا بنای مجادله با پدر نهاد پادشاه اسپانیول از
شدت محبت و اعتماد و اعتقادی که بغوغا داشت چنین میدانست که هر کس با وی مخاصمت ورزد همانا با
پادشاه معاندت نموده در مقام ایذای ذات او بر آمده است بنا بر این حیله از در خصومت فرزند خود
در آمده بدولت که فرزند من اراده دارد که مرا در حال تقاعد حیات از سلطنت خلع نموده خود
متصدی این امر خطیر و متصرف تاج و سریر گردد و درین باب شرحی مفصل بر سبیل مشورت
بامپراطور ناپلیون نوشته در دفع فرزند خود از او استمداد عقل و تدبیر نمود که در آن اثنا که نظر
او در سد در طریق مودت او در اعلام کنند ایلچی دولت فرانس نیز که متوقف دار السلطنه
اسپانیول بود بانحو دیگر دقایق و بلیغ با امپراطور نگارش رسید و مخاصمت فیمابین پدر و فرزند
بالا گرفته اندک اندک کار بدان مقام کشید که پادشاه خواست تا موافق قانون مملکت
فرزند خود را مقصر کرده از ولایت عهد معزول سازد و در این مذبور بدون استطلاع سلطان
کسان متعلقان و خواص شاهزاده را گرفته محبوس و از خدمت او مایوس ساخت و شاهزاده
از صورت ماجری استحضار حاصل نموده او نیز عریضه صادقانه نوشت و ملتجی بحمایت و اعانت
امپراطور ناپلیون گشت و پدر و فرزند در مجاری مخاصمت هر یک ملتجی باو شدند و حضرت
امپراطور را منظور آن بود که هر دو را از مملکت اسپانیول منقطع الید نموده یکی از سرداران
جنود خود را در آنجا والی سازد و آنجا نیز ضمیمه سایر ممالک خود کرده باشد ولی در بدو امر نخواست که
علانیه دست تداخل در آن مملکت دراز نماید چون آثار اختلال در احوال مملکت مشاهده
نموده پرنس مورت را بهمراه فوجی چند از جنود در ظاهر باسم اصلاح مابین پدر و فرزند و بمعنی

برای انجام منظورات خود روانه آنجا و مامور بتوقف نزد پادشاه نمود و در هنگام ورود
مملکت مذبور در مجاری ورود و عبور از آن جنود مسعود از عزیمت آن سپاه و حرکت سپاه
که استفسار مینمودند بعضی چنان تقریر مینمودند که اراده تمکین و استقرار پادشاه بر سریر سلطنت
است و برخی چنین مینمودند که منظور خلع سلطان و تمکین شاهزاده بر تخت است در خلال این
احوال غوغا و انقضای مؤید پسر پادشاه را بران داشت که باتفاق اهل و عیال نقل و مکان
بشهر اصل که پای تخت سابق بوده نماید و پادشاه از آنجا که احکام غوغا را مطاع میدانست
مصمم عزیمت بتوصل و تهیه اسباب حرکت جنود و لشکر گشت درین اثنا غوغا در نظر اهل
مملکت بخیانت دولت و تخریب ولایت مشهور گردید لهذا اهل شهر بتصویب شاهزاده
ولیعهد بر قتل غوغا همت گشته بهجوم عام اطراف او را احاطه نموده غوغا در یکی
از عمارات برای خود مخفی گردید پس از تفحص او را بدست آورده اراده قتل او نمودند
در این اثنا یکی از اوباط آواز داد که شاهزاده امر بحبس او فرموده است در ساعت او را
بمحبس برده مقید ساختند و چارل چهارم از اینمعنی بغایت مخوف شده و هراسان گشته
شاهزاده دریافت این مرحله کرده فرصت غنیمت شمرده داعیه سلطنت خود را با امنای دولت
اظهار نمود و امنای دولت برحسب فرموده او پادشاه را تکلیف باستعفای سلطنت
نمود و پادشاه طوعاً و کرهاً از سلطنت استعفا و بفرزند خود مفوض فرمود چون روزی چند
از این مقدمه گذشت آتش فتنه نشست و غبار هراس از خاطر پادشاه برخواست و بر او واضح
شد که فرزند و اهل مملکت قصد جان او نداشته اند باز بشوق هوای ریاست در سر و خاطرش
او مایل بسریر و افسر آمد از استعفا نادم و مجدداً عزیمت سروری را جازم گردید

در عجلت با امپراطور ناپلیون نوشته انکار استعفا نموده استمداد از او خواست مقارن این احوال
مرشل مورات با افواج جمعی خود در ابتدای ماه اپریل سنه ۱۸۰۸ عیسوی مطابق اوایل حمل سنه ۱۲۲۳ هجری
وارد شهر مدرد که دار السلطنه مملکت اسپانیول است گشت و در آنجا صریحاً اظهار نمود که مملکت
اسپانیول مفوض بمن شده احدی سوای مجال تصرف در آن نیست چون این معنی معروض ضمیر
امپراطور گشت نهاد باو مرقوم گشت که از داعیه سلطنت اسپانیول درگذرد و الا خدمات تو
از نظر محو خواهد گشت و خیال دیگر در باره تو منظور است اگرچه خود مرشل مورات نتوانست
زمام سلطنت آنجا را بدست گیرد و لا انقدر کرد که از دست چارل بیچاره بدر رفت توضیح
این مقال آنکه چون چارل بعادت قدیم میلی بفاندا داشت و حیات خود را منوط باو می
پنداشت شرحی بناپلیون نوشت و تمنای استخلاص فاندا را نمود معروض داشت که من و عالم
همین قدر از آن حضرت ممنون خواهیم گشت که محلی مامن و مقامی از جور دشمن امین
برای ما مقرر دارند که در آنجا روزگار گذرانیم دفعتاً در باب مارشل مورات از مضمون نوشته
مطلع و از تنفر و تملق پادشاه و حرم او خورسند گشته محبت ایشان را در باره فاندا افزون
از حساب دانسته در صدد حمایت او بر آمد پادشاه اظهار نمود که هرگاه شما از سلطنت استعفا
نمائید احدی عود در امر سلطنت سوای فاندا دخیل نخواهیم داشت تا حکم عزل و نصب او دیگری
از حضرت امپراطور برسد اهالی شهر نظر بنفرتی که از فاندا داشتند از راه حیله بر آشفته گشته
کلاً در مقام حمایت شاهزاده بر آمدند محمد کار او نشدند در این اثنا امپراطور از پاریس حرکت
فرموده وارد شهر بایون که از ولایات ساحل بحر فرانس میباشد گردید مرشل مورات باشاره امپراطور
پادشاه و فرزند او را محرک شد که ملحق برکاب امپراطوری شوند تا در حضور او امورات ایشان

صورت

صورت انجام پذیرد پادشاه باتفاق فاندا که محبوب اصلی و مطلوب کلی او بود روانه گشت ناپلیون
بنا بر منظور خود که میخواست اسپانیول را ضمیمه ممالک محروسه خود سازد اسباب فراهم آورد
که پادشاه از معاودت بمقر سلطنت خود تحاشی نموده برضا و رغبت استعفا نامه نوشته تحفه
و مجموع اولاد او که همراه ایشان بودند مهر کرده بناپلیون دادند و متمنی گشتند که در فرانس
ولایتی بایشان مفوض شود تا در آنجا سکنی نموده بفراغت روزگار گذرانند بعد از وقوع
این امر اغتشاشی در شهر مدرد روی داد که نسبت آن سوی ولیعهد داده ناپلیون نیز
او را از امر سلطنت خلع کرده برادر خود جوزف را بسلطنت آن مملکت نامزد فرموده روانه
ساخت مورخ گوید در آن اوقات ولیعهد مملکت سویدن در شهر همبرق بود و تمامی
ایلچیان دول خارجه که در آنجا بودند اظهار ملامت و ملالت از اینگونه معاملات و رفتار
امپراطور با دولت اسپانیول نموده از مرتب حرص او در مملکت گیری استعجاب حاصل
نمودند و در آن اوقات اخذ مالیات و صادرات ناپلیون از ممالک متعلقه و ولایات
مسخره خارج از حیطه محاصره و هم بعد از جمله مضمون نوشته بود که بادیه نشین زده میان وطن فقد
از همبرق و توابع بحیطه وصول در آرد و شش هزار ملاح و چند کشتی از ولایات خضر
که زاده بر به شهر نیت سرانجام نماید در بر آورده کرده بود که یک کرور ملاح و چند کشتی از
ممالک فرانس آورده و در ایام ربیع سنه ۱۸۰۸ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۳ هجری حکم از جانب امپراطور
صادر شد که شاهزاده پنته کاروا که در همبرق بود روانه شهر کوپن هاگن که دار السلطنه دنمرک
است شود و سرداری جنود فرانس متوقف آنجا را باشتغال ورزد شاهزاده مذکور در
نهم ماه مارچ حرکت و بتاریخ ۱۴ وارد آنجا شود در آن اوقات مکنون ضمیر امپراطوری

آن بود که در ممالک ترکی محاربه واقع نشود و با آرام عبور نماید زیرا که امر مهم فیمابین او و دولت
انگلیس نظر به آن نمی‌باشد و امید مصالحه مقرون به ممکن نیست و دولت انگلیس که سرکاری عظیم بسر در دی
سرکار روز لهذا به نقل مأمور نموده امید مؤالفت و وداد نمود لهذا امپراطور قرار با این داد که با اتفاق
امپراطور الکسندر و سایر ملوک و سلاطین فرنگستان در مقامی مناسب مجتمع گشته مشورت و مصلحتی
ثابت به عمل آورده قرار جدیدی در کار دهند ولایت ارفرت که یکی از بلاد معظمه سفلانیه است
بجهة محل اجتماع موکب سلاطین معین گشت و امپراطور از شهر پایتخت بمراجعت به پاریس فرموده
مرهٔ اخری در اواخر ماه سپتمبر مطابق اواخر … سنه ۱۲۲۳ هجری از شهر پاریس نقل کوکبه اجلال
نموده وارد شهر منتند گردید و در عرض راه در هیچ جا مکث ننمود مگر برای ملاحظه جنود مأمور به سپانیول
در مقامی چند چندین زمانی توقف فرموده بازدید اوضاع ایشان نموده روان گشت
و آوازهٔ اجتماع سلاطین استماع اهالی گشته از کثرت تماشائی و دو غوغا طرفی که
از ملکت زادگان و اکابر و اعیان مملکت که با زیب و تجمل و زینت شهر ارفرت
مزین گشته عرض راه مملو گشته راه عبور نمانده بود و امپراطور ناپلیون قبل از آنکه امپراطور الکسندر
وارد شهر مزبور گردید و جمعی کثیر از سلاطین و ملوک حاضر و ناظر بودند سوای پادشاه پروس
و امپراطور استریه که حضور نداشتند و امپراطور استریه شرحی با امپراطور ناپلیون
نوشته که صاحب و برادرم ایلچی من که در پاریس بود اخبار نمود که جناب شما در خیال
حرکت و عازم شهر ارفرت میباشید که در آنجا امپراطور الکسندر را ملاقات نمائید
و چون بحوالی حدود ممالک من تشریف فرما میباشید فرصت غنیمت شمرده شوق
تمام برای اظهار دوستی و وداد دارم که با آن سرکار دارم و دین سست جنرال اجوان

خود را نیز در شما فرستاده ام که مراتب صدق و صفای مرا عرض نماید و در باب بعضی قضیه وقتی
که برای انتظام امور ممالک محروسه خود نهاده ام اخبار رست کاذبه شهرت یافته هر گاه تردیدی
بخاطر شریف در آن باب راه یافته امیدوارم که توضیح و بیان ایلچی من که بود بر شما القا
داشته بالمره تردید خاطر آنجناب را رفع نموده باشد و جنرال اجوان من اندر مود
آنها آگاه و سبب آن بود با و القا نموده ام که عرض و خاطر نشان شما نماید علاوه بر آن هر چه
تحقیقات از او فرمایند عرض خواهد نمود تمنای من از جناب شما این است که جنرال نزبور را
التفات فرموده همانطوری که در شهر پاریس و شهر وارسا شرف اندوز گشته بود قبول
فرمایند و از جانب من در مجمع ملاقات حاضر بوده باشد مورخ گوید ناپلیون کسی نبود که
از این گونه نوشتجات فریفته و مفتون گردد و گمان نداشت در مملکت استاریه
در آن قرب بنای محاربه خواهد نهاد و منظور اصلی آن اتمام امر سپانیول و صدور
امضی نامه در باب سلطنت بجهة برادر خود از امپراطور الکسندر بود و امپراطور الکسندر
هم سلطنت جوزف را امضی در رشته توسط ایلچی خود بپادشاه قدیم سپانیول اعلام نمود
که تمکین سلطان جوزف نموده بفرمان او و لزوم امر حکومت او پردازند **فصل یازدهم در**
ذکر ملاقات امپراطور الکسندر و امپراطور ناپلیون جنرال سورس مینگوید در ماه سپتمبر سنه ۱۸۰۸
عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۳ هجری از ابتدای ماه مشغول تعیین روز حرکت امپراطورین شدند
که هر یک از مملکت خود وقتی حرکت نمایند و منازل عرض راه را بوضعی قرار دهند
که در یک وقت وارد شوند و چندان تقدیم و تاخیری فیمابین واقع نگردد و امپراطور ناپلیون
در شهر ارفرت مکانهای مناسب بجهة هر یک از ملوک و همراهان و من تبع ایشان

شخص و منضبط هر یک مقرر کرده و دستور العمل تهیه اخراجات داده که موجود سازند و جمعی طباخ و عمله
کارخانه اولاً روانه و بعد مطرب و زنبورک و آلات طرب از هر قسمی رزاهی رخت و سایر
مدارکات از ماکولات و مشروبات و ملزومات تعیش چنانچه در خور سلاطین بود در انجام
و در ابتدای ماه اکتوبر که اوایل میزان است از پاریس نقل کوکبه جلال فرموده بجانب
ولایت ارفرت عطف عنان عزیمت نمود وارد ولایت ارفرت گردیده و از آنجا
منزل بمنزل میرفت و در عرض راه از هر ولایت و ملوک ملوک و سلاطین و شهزاده
گان و اعیان و بزرگان و نجبا باستقبال می شتافتند و در بین راه ایلچی فرانس که
مامور دولت روس بود ملحق برکاب گشته معروض داشت که امپراطور الکسندر در
شهر ویمر منتظر ورود حضرت امپراطوری بشهر ارفرت میباشد حضرت امپراطور
بمحض استماع تعجیل روان گشته هنگام طلوع فجر وارد ارفرت شد و از آن پیش
فرمان داده بود که علاوه بر افواج قراول عمارات که محل نزول موکب امپراطور الکسندر
بود چند فوج از افواج خاصه نیز از ولایت ارفرت تا شهر ویمر در هر یک از منازل
توقف نموده برای احترام در مجاری امور و مرور سلام نظامی بعمل آورند و امپراطور
و همراهان او کلاً بر اسبان کوه پیکر سوار گشته اسبی بر یک و کردان توران برای
رکوب حضرت امپراطور الکسندر بزیور و زینت آراسته زین و یراق مخصوصی که
برحسب امر امپراطوری در طرز و رسم بعادت روسیه انجام یافته بود بر آن ترتیب
داده همراه برداشته بقدر دو فرسنگ باستقبال آن پادشاه بادستگاه روان
گشتند چون کوکبه موکب امپراطور روس نمایان گشت معلوم گردید که او با دوازده

نفر از خواص هر یک در کالسکه نشسته و راه می پیمایند امپراطور از همراهان سبقت کرده به
اظهار شوق دست تافته تقرب کالسکه رسیده بیکبار هر دو از اسب و کالسکه بزیر آمده برادروار
مشتاقانه یکدیگر را در بر گرفتند و ملزومات مودت و اخوت را چنان معمول داشتند که
نظارگیان را موجب تعجب گردید پس از تقدیم مراسم اخوت هر دو بر اسبان کوه پیکر تازی
نژاد سوار و تا شهر ارفرت مشغول صحبت و گفتار گردیدند و عرض راه از بزرگان و اعیان
و عمال کسبه و دهقان ولایات قرب و جوار چنان جمعیت و ازدحام بود که طریق عبور مسدود
بود و قریب بشهر از اطراف برج و باره یکبار بسلام ایشان را ازمی و توپ دادند و افواج
قراولان که از دو جانب صفوف آراسته صدای طبل و تهنیت و نوای نای و شیپور
مکرمت افلاک اثیر رسانیدند شاهزادگان و الاشان و امرا و اعیان هر مرز و سامان که برای
تهنیت آمده مقابل منزل امپراطور الکسندر منتظر آن دو امپراطور با فرهنگ و فر استاده
هنگامیکه هر دو از اسب بزیر آمدند با توابع و همراهان برحسب متداول ممالک اروپا
بتقدیم لوازم احترام کوشیدند و در آن شب دو امپراطور در یک منزل بصرف شام پرداخته
امیر اعظم شاهزاده قسطنطین برادر امپراطور الکسندر در آن مجلس حضور داشت و از آن پس
قرار آن دو این بود که هر یک قراولی چند در منزل خود مقرر که هر یکی بدیدن یکدیگر
میرفتند مجرد ورود اخبار مینمودند تا از منزل فرود آمده بمقام بزیر آمدن از کالسکه استقبال
دوستانه نموده دست یکدیگر را گرفته بمحل جلوس میرفتند و مادام توقف در آن مقام
همه اوقات در لیالی صرف شام در منزل یکدیگر میفرمودند مگر در بعضی لیالی بجهت انجام مهام
خود هر یک با خواص در منازل خود صرف شام میکردند و جمعی کثیر از سلاطین و ملکزاده گان

از هر مملکت برای عرض صداقت بشهر مذبور آمده شرف یاب خدمت ایمپراطور گردیدند از آنجمله
سلاطین جلادسقشنی و بوریه و دوک ملمبرق و دوک سقالیه و شاهزاده پرسیت و ملکزادگان انهالت و
کوبرق و دیمروین بار بلاد بوده پادشاه پروس خود نیامده برادرش ولیعهد را وکیل و نایب خود قرار
داده فرستاده بود و ایمپراطور روس تا هنوز نیامده بود بجای خود جنرال دین سنت را
روانه نموده شرحی مبنی بر رسوم محبت نوشته بود و اکثری از صاحبهای سلاطین و ملکزادگان
نیز در آنجا حاضر بودند و در ایام توقف آن دو ایمپراطور بسبیل استمرار از طلوع صبح هنگام
پیشین اوقات را صرف دید و بازدید رجال و نساء طرفین می ساختند و در لیالی مجموع
ملکزادگان و اکابر را بخوان ضیافت خواسته مغنیان و مطربان و بازیگران خوش
رفتار و رقاصان زهره گفتار که از پاریس آمده بودند چون ایمپراطور الکساندر را در سامعه
ثقلی بود بجهت استماع بسهولت ایمپراطور ناپلیون مقرر فرمود منزل مطربان را در جنب ایوان
جلوس سلاطین و ملکزادگان مرتب سازند که استماع اصوات طرب بسهولت و بهتر
گردد معلوم نگردید که ایمپراطور الکساندر را ثقل سامعه است در یکی از ملاعب مطربان
ادا نمودند که محبت و وداد چیزیست که بدیگری از اعاظم مواهب خداوند بزرگ است
ایمپراطور الکساندر روی بجانب ایمپراطور ناپلیون کرده این معنی را اعلام داشت که شما
مرد بزرگ شمایید که با من چنین محبت و وداد نهاده اید اهالی مجلس از وقوع این مکالمه
آنقدر تحسین و آفرین آن دو بزرگ بر داشتند **فصل دوازدهم در بیان گرفتن**
حالات از ولایات نمسه و گذارش مترطرنک مورخ گوید چون ناپلیون فتوحات
واقعه و تسخیر ولایات متعدده و استحکام کار خود را از فزونی عدد و ضرب تیغ سیدی محاربات

مجموع

مجموع ملوک و سلاطین فرنگستان را مطیع و منقاد خود ولهذا احکام محکمه بولایات مسخره و ممالک محروسه
صادر فرمود که سرانجام جنود جدید فرمان داد و روز بروز بر قوه و طاقت حواله مینمود مثلا مخفی که زیاده
بر دولت نمسه گنجایش نداشت مطالبه دو صد هزار سرباز سپاهی مینمود اولی آن بود که عموم اهالی اربعه
از سپاهی و رعیت و کسبه کلاه اسلحه حرب برخود راست داده در تسخیر ممالک عالم متابعت و معاونت
او نمایند و آن سخت گیری از مطالبه لشکر در ولایات نمسه موجب این شد که طرق
مراودت اکابر آن ولایات با اعادی دولت فرانس بعد اختلال در امورات ناپلیون
آغاز نهادند بدان سبب مطالبه لشکر پیوسته چندی از ولایات نمسه موقوف فرمود و در آن
اوقات نمسه یکی مامور بود که مترطرنک که مراتب کفایت و کیاست مشهور بود از سالها
بسفارت مامور و در پاریس توقف داشت و او را نجابت دانشمند و خوش محاوره بود و بدین
سبب رسوخ در قلب ایمپراطور کرده در باطن برای منافع دولت خود ساعی کامله معمول
میداشت و از بذل و بخشش و رشوت در هر شهر امنای دولت فرانسه را با خود در یکجان نموده
چیزها با ایشان القا میکرد که بدولت خود منویسند تا از آن بخبط و خطا معروف گشته ضمنا
منافع دولت متبوعه حاصل گردد این مترطرنک شخصی بود که در مدرسه قدیم ولایت
کاتند که از ولایات موراویه و در سر کوهی واقع است و در آنجا تدریس علوم سفارت
متعلق تحصیل کرده و فرزند خود را نیز تعلیم علوم مذبوره نموده بود و معظم آداب سفارت
آن است که سفرا در هر دولت باشند با شرائط نهایت تعیین نمایند که تدبیر و حیله در نزد
کارگذاران دولت فرانسه را معتقد بعضی امورات نمایند که موجب خبط و خطای آنها
منافع دولت آن سفرا گردد الحمد تدبیرات این شخص آن شد که دولت نمسه را بر اظهار

رنجش از دولت فرنس نمود و چنان نماید که از این پس در مقام محافظت مملکت خود خواهد بود
که تصرفاتیکه سابقا از دولت فرنس مملکت او روی داده هرگاه پس از آن اراده نماید
ممانعت خواهند نمود و در آن اوان امپراطور فرنس جنود فرنس را تا [illegible] از ممالک نمسا
بیرون برده مامور مملکت اسپانیول فرموده بود و این معنی موجب مزید جرات امپراطور نمسا
گشت حضرت ناپلیون از حرکات و افعال امپراطور نمسا مطلع گشته آثار مخالفت
از فحوای احوال او استنباط فرموده در عجالت احکام اکیده باجتماع عساکر صادر و خود با مور
مملکت اسپانیول را امر راجعت فرموده تمامی سپاه را بممالک نمسا مامور فرمود و بخیال افتاد
که منظور دولت روسیه را در این خصوص دریافت نماید و دولت روسیه را در آن
اوقات محاربه با دولتین روم و سوئد در میان بود و دولت نمسا قبل از وقت
از امپراطور روس استنباط نموده بود که هرگاه با دولت فرنس آغاز جدال نماید دولت
روس اگر اعانت نماید اهانت نخواهد نمود و دولت روس چون از عزیمت محاربه
دولت نمسا با دولت فرنس استحضار یافت مشعوف خاطر گشته بخیال بود که اعانت
با امپراطور نمسا نماید از دوربینی ناپلیون این عجب بود که از اندیشه این کار تغافل ورزیده
که هرگاه با امپراطور نمسا بنای محاربه گذارد امپراطور روس بنا بر تعهدیکه در شهر تلزت
کرده امداد او خواهد کرد و چون دولت انگلیس از مخالفت دولت نمسا با دولت
فرنس استحضار حاصل نمود وقت فرصت شمرده لشکری خود را بسمت اسپانیول روانه
نمود و سرلشکر سپهسالار جنود فرنس که در اسپانیول بود از این مقدمه مستحضر گشته با جمعی
جنود بمقابله عساکر انگلیس شتافت بالجمله [illegible] امپراطور نمسا با وجود اصرار ارکان جنود

مردد بود

متردد بود که با ناپلیون محاربه نماید یا تامل نماید تا مبادرت از جانب ناپلیون شود بالاخره از اصرار آشکار
دولت انگلیس و ترغیب نهانی دولت روس و غرور وجهی که برای مخارج محاربه از دولت انگلیس
باو میرسید رفع تردید او شده قرار بر محاربه نهاد و علی الفور به اظهار محاربه با دولت فرنس نمود
و در روز نهم ماه اپریل مطابق ۱۷ حمل شاهزاده جرال سپهسالار دولت نمسا را مامور تسخیر ولایات
بوریه که متعلق بناپلیون بود فرمود و پس از وصول این حکم شاهزاده مذکور شرحی به سپهسالار لشکر
فرنس که در ولایت مذکور بود نوشت که نظر بتوثیق قرار دادیکه فیمابین امپراطور نمسا و امپراطور
فرنس بوده شما را مطلع و مستحضر میسازم که من حسب الامر امپراطور نمسا مامور بضبط و تسخیر ولایات
بوریه میباشم و هر لشکری که در مخالفت من برآید بدست دشمنان دولت نمسا با او مقاتله و محاربه
نموده بمحاربه او اقدام خواهم نمود چون شرح مذکور به سپهسالار فرنس رسید در ساعت سواد آن
را مصحوب چاپاری بپاریس فرستاد و در روز ۱۱ ماه اپریل مطابق ۱۹ حمل خبر مذکور در عمارت
سنت کلو توسط ارکان دولت معروض خدمت ناپلیون افتاد و بفاصله دو ساعت از وصول
خبر مذکور از شهر پاریس نقل کوکبه اجلال فرمود عطف عنان عزیمت بجانب مملکت
نمسا نمود وقتی وارد ولایت بوریه گشت که هنوز افواج قراول و جنود رکاب او نرسیده
بودند در ساعت لشکر مذکور بر داشته در روزیکه سیم اپریل بود جمعی شاهزاده جرال تازه
از رود آن عبور نموده بود معاینه خود بود در شهر لانه ورث در مقام تحریک و ترغیب عساکر
خود بر آمده اعلام نامه تحریض و تشویق قتال عساکر خود نگاشت و چون عموم اهالی اردو
طالب اطلاع بر حقیقت احوال و مبادی افعال ناپلیون بودند هر یک بابشری چند گماشته
کر وقایع احوالات اردو را بزودی بعرض ایشان برسانند که دستورالعمل سلطنت و مملکت

که از [illegible] بود [illegible] الله
خود نمود از حرکت [illegible]
فرنس اطلاع حاصل نمود
از آمدن ناپلیون هنوز
مستحضر نگردیده بودند ناپلیون
بعد از ورود بشهر لانه ورث

کبری نمایند لهذا اعلام نامه مذبور بلغات مختلفه و السنه متفاوته ترجمه نموده بعموم ممالک فرنگستان
انتشار دادند دانکه عزم ناپلیون نسبت بمسقو و مضمون آن اعلام نامه موجب تزلزل و هراس
عموم اهالی فرنگستان گشته بیکبارگی بکار خوف افتادند دانکه آشوب و انقلاب موجب
ظهور جلادت و رشادت ناپلیون بر تمامی اهل عالم گشته منظور او مکشوف ضمایر نزدیک
و دور گردید چون آن شیوه او سبب نام که در فرنگستان اشعار یکنفت و برای تحصیل مقاصد این
جدید طالب این بود که همیشه در عالم آشوب و انقلاب حاصل آید و او خود در میان معرکه
باشد تا جودت ذهن او بر عالمیان واضح آید همچنین ناپلیون میخواست که هنگامه و آشوب در
ممالک روی دهد تا او مراتب تدابیر و حیل خود را در مراسم لشکرکشی و کشورگیری
بر روی اهالی عالم واضح و ظاهر سازد شاهد این مقال آنکه بمحض وصول خبر عزیمت
جنود مسقو بر سر ولایت پورتیه احکام صادر فرمود تا عموم سرشتها و تمامی جنرالان جنود
فرنسیس با عساکر جمعی خود تماشاگاه رسیدن کارزار [illegible] حکمی با [illegible] شاهزاده
بانت کار و اصدار فرمود که با جنود ولایت سقان جمعی خود بعجله طرف [illegible] روند و چون
شاهزاده مذبور والی حمیرق بعد کولون در سبب نیابت او مامور گشته [illegible]
بود در آن ایام چندان شاغل نبود و بدین سبب ناراضی بود و همانا باعث آن
بود که زبده و طلوع نیر اقبال ناپلیون مخالف با از او ظهور رسیده و این معنی
مکنون ضمیر حضرت امپراطوری بوده پهلو از ادای خدمات نامناسب ماموریت فرمود
مورخ گوید چنان نیست که وقایع لشکرکشی کرت ثانی را چون لشکرآرایی اول
و حالات شهر تلذت (?) مفصل بیان نماییم بلکه بذکر وقایع چند مناسب مقام اکتفا خواهیم

نمود

منوال لحق در این بعد مردانه و رشادت ناپلیون زیاده بر عالمیان واضح گشت که بدون درنگ
بدار السلطنه مسقو شتافت و بهمین سبب تمامی تدابیر و حیل نهانی دیگران که برای استیصال
ناپلیون بعمل آورده بودند باطل گشت و بعزم همین کار از جنود انگلیس ده هزار لشکر در سمت
شمالی مسقو مستعد بودند و شاهزاده چرلس لشکری از سوئد در بحر جبه مسقو جمع آوری نموده سرداران
چند با لشکر [illegible] بجمعی خود و لشکر انگلیس نیز با او متفق گشته منتظر بودند که اهالی ولایات
چند که متعلق بدولت فرنسیس است دنیای مخالفت و هوای استخلاص خود داشتند بانها ملحق
و متفق گردند خصوصه جنود انگلیس مترصد بودند که عساکر مذکور من الجمله بولایات اقرب آیند که بیکباره
با یکدیگر متوافق گشته ناپلیون را در ممالک مسقو واگذرند و خیال عزیمت بانورس منعطف
سازند جنود انگلیس در ابتدای ماه جولای مطابق اوایل سرطان سنه ۱۲۲۷ هجری با دوازده فرد
جهاز جنگی وارد بندرگاه [illegible] که از بنادر [illegible] سفلا و در ساحل رود [illegible] واقع است گردیده
بانصد [illegible] و پنجاه نفر از جمله کشتی بیرون آورده [illegible] خود [illegible] منصوب
نمودند روز دیگر آن لشکری که در [illegible] بود روان گشته که [illegible] لشکر بزرگ انگلیس
نمودند حین خروج از بندرگاه قونسل جمهوریه ولایت حمیرق را گرفته با خود بردند مورخ گوید
اسطراق ناپلیون که در [illegible] پیش نهاد نموده بود بعد از اخبار بدار السلطنه مسقو مشتاقت
تدابیر دشمنان او [illegible] ثمر و فایده گردانید چند از آن پیش که [illegible] نظم [illegible] دادند
ناپلیون وارد دار السلطنه مسقو متصرف شده بود [illegible] کلام آنکه در [illegible] ماه ایریل مطابق ۱۶
حمل سنه ۱۲۲۸ هجری [illegible] فرمود و در ۲ حمل وارد ولایت [illegible] گردید و در دوم
[illegible] بولایت [illegible] که از ولایات [illegible] وارد گشت و در [illegible] که [illegible] از [illegible]

او بولایت مذبور واقع گشته بود جمعی سهل مرتبه‌ای که امپراطور رسیده بود با وجود آن صاحب میدان
مدار گشت و فیما بین ولایت داران و رشته طرفین مرتبه ثالث محاربه بر دو ترتیب با دشمن کرده فایق آمده
بلقب شاهزاده که سرافراز گردید از عروج بخت ناپلیون علاوه بر آنکه جنود او در هر جا مظفر گشته
آیات فتحش شبقه رایات هویدا گشته در هر جا که نظر میکند در تذو زبان می‌آورد معانیه
از پرده خفا ظهور می‌نمود چنانچه در دخانه‌ها بجنود خود نوشته که یک ماه از این پس دار السلطنه
مسکو تسخیر خواهیم کرد و بدون اختلاف چنان شد **فصل سیزدهم در گذارش جنگ شهر**
اسلینگ جنارال بگوید که چون فرنس بممالک نمسه وارد شده احکام متعهده من صادر
گردید که تعجیل بموکب مسعود ملحق شوم و من روانه شده هنگامی رسیدم که حضرت امپراطور
در حوالی شهر طرابن بمحاربه خصم اقدام و دشمنان را هزیمت داده با موکب در شهر لینظ
متوقف گشته و از آنجا حکم دارد که جنود فرنس از هر طرف بدار السلطنه وینه روان شوند
و خود با جنود در کابد از آن طرف روان شد و در عرض راه اسلینگ محاربه روی نمود
و چند هزار از جنود فرنس عرصه تیغ گشت و مرشال لانس زخمدار گشته و چند روز بعد از سبب
زیاد بود که فرنس روی داد و دیگر قریه اسلینگ پناهگاهی برای جنود فرنس باقی نماند و در
محافظت قریه مذبوره نهایت اهتمام معمول داشتند و اگر آنجا را با آنکه سپاه
خصم تصرف می‌نمود لشکر فرنس بالمره منهزم میگشت و بسبب همین از لشکر مخالف
بقریه مذبوره یورش آورده امیرلانو از شدت هجوم اینصورت برآشفته و مردانه بمدافعه دشمن
مشتاق و بزودی امداد لشکر مخالف رسید بر قوت ایشان افزود حضرت
امپراطور از اینمعنی متفکر گشته بمن امر فرمود تا با دو فوج از قراولان بامداد امیر مذبور روم و

از آن

و در بیشتر اینجنگ و گریز از مقابل دشمن محاربت داده جنود مخالف را ما بین قریه مذبور و قریب قراولان
خاصه گشتم و مکانی مناسب گرفته بمحافظت و نگهداری استقلال ورزیدیم و در آنوقت مجموع
افواج مخالف هجوم بتسخیر قریه مذبور نموده بودند و در میمنه جنود ما جنارال اسنید نموز مکان
خود را از دست نداده بود و بجرأت تمام در مقام مقاومت قیام نموده بود و حسب الامر
با دو فوج وارد اسلینگ شده و در جنب جنود جنارال موتان تعبیه صفوف پرداخته
برای ابلاغ حکم امپراطور روانه نزد امیر مذبور گشتم مقاران آن حال افواج جنود مخالف
بقرب جنارال مذبور از جنگل در آمده بر آن شدند که باتشبازی عوض جنگ بر جنارال
موتان و امیرلانو تنگ و ایشان را در معرکه کار تنگ و دشوار نمایند من از آن اوضاع
ملاحظه نمودم که اگر آن لشکر با این نحو لعب ملحق شوند در محال مقاومت محال خواهد
بود لاجرم با امیرلانو اظهار نمودم که علاج کار منحصر است با آنکه تا وصول جنود بمدد خصم بعسکر
مقابل با آن لشکر اولوب جمعی نخودلو برداشته نیزه پیش بر سر دشمن تازیم و ایشان را
منهزم و پراکنده بدر برانیم نکردمن علاوه اختلال در اوضاع خصم با ازدیاد
نصرت از اعطاف یزدان بر نزیع آمال ما در اهتزاز آید اگر تیر تدبیر بهدف مقصود
رسید موجب مزید اعتبار ما هردو خواهد بود و هرگاه برعکس نتیجه بخشید ندامت از حرکت
مرا خواهد بود امیر مذبور از سخن بسیار مستحسن شمرده فورا با پنج فوج جمعی خود بوضع مذکور داخل
صفوف دشمن شدیم و آنها تاب سنان و طاقت صدمه افواج جلادت نشان
نیاورده ما قریه اسلینگ را بحیطه تصرف آوردیم و مجددا سپاه اتریش بسیار هجوم آوردند
اراده استرداد قریه مذبوره نمودند که زحمت او دار اثری مترتب نگردید پنج گریت تفرقه

مجمع هجوم آورده منهزم شدند جنرال موتان و جنرال قوراش مجروح گشته سرکرده و صاحب منصبان
چند مقتول شده و امپراطور از مشاهده هزیمت خصم و بیرون رفتن از قریه مذبور شعوف گشته فرمان داد
تا از اطراف هجوم آورده دشمن را بالمره منهزم ساختند و بعد در مقام التفات بمن فرمودند
که اگرچه خلاف حکم من کردی ولی برای این خلاف چون فتح و نصرت از جانب تو باشد
بواسطه نگاهداری قریه مذبور بود جنرال رپ میگوید که مرشل لانش از آن مکان در ابتدای
محاربه بهنگام صبح حرکت کرده برای حمله دشمن پیشتر رفت و مجددا بمکان مذبور مراجعت
کرد اهتمام نگاهداری آنجا نمود و چون توپهای دشمن نزدیک بآن مکان بود و گلوله از تگرگ
مانند شهاب ثاقب میبارید مرشل لانش از اسب زیر آمد و حضرت امپراطور چون دید
عنود خصم زور آورده است احکام صادر فرمود که مجددا عساکر فرانس از رود خانه عبور و بآن
سمت روند و خود از معرکه کارزار بیرون رفته دستور العمل میداد که چند عراده توپ
در جزیره لابو گذارند و بآتشباری گلوله طرق فرار جنود دشمن مسدود نموده نگذارند که از
پل عبور نموده فرار نمایند مقارن این حال بعرض امپراطور رسید که پای مرشل لانش
از صدمه توپ مخالف از ران افتاده ناقص گشت از استماع این خبر بغایت متاثر گشته
سیلاب سرشک از چشم روان ساخت در این اثنا عماری مرشل لانش را آوردند
حضرت امپراطور حکم فرمود تا او را بمقامی مناسب بردند و قدغن فرمود کسی نزد او تردد
ننماید و خود ببالین او رفته او را مشفقانه در بر گرفت مرشل لانش از شدت جراحتی که باو رسیده
و وفور خونی که از او رفته ضعف تمام طاری گشته در حالت نزع با آواز حزین عرض کرد
که ای صاحب با عطوفت خداوند حفیظ حافظ وجود شریف باد با آنکه چون اینک کربلا بود

نماند

نماند از خدمت و فدویت غلام بهادار امپراطور از شنیدن سخنان دلخراش او اضطراب و انقلاب
نمود و بعد از دو ساعت جنرال سنت هلیر را از میدان محاربت آوردند که پای او نیز جراحت
گلوله داشت و پس از چند روز از ملک حیات دست بر داشت پس از انقضای قضایای
محاربه امپراطور در ولایت آنزدرف توقف فرمود و چون جنازه جنرال لانش امکان
حمل و نقل نداشت او را در خانه گذاشته و هر روز باستمرار بعیادت او میرفت در یکی از روزها
مرشل لانش معروض داشت که زودتر از ایام دیگر بعیادت قدم رنجه فرمائید امپراطور در
ساعت سوار و ببالین او شتافت بهنگامی که او در تب شدیدی عارض شده
و بیهوش گشته چون بهوش آمد عرض کرد که در عالم خواب جمعی را دیدم که قصد جان
من داشتند چون پا نداشتم که دفع آنها کنم شما را متضرع شدم که امدادی نمائید
حکیم باشی عرض کرد که توقف زیاد نزد او موجب ملال میشود امپراطور مراجعت
فرمود بعد از دو ساعت مجددا کسی از جانب مرشل لانش بطلب امپراطور آمد و
فورا گروان حکیم باشی عرض نمود که مرشل لانش [illegible] از قید تن خلاص گشت
و انصافا آن قضیه شکست فاحشی بجهت جنود فرانس بود

فصل چهاردهم در بیان قلعه درستین و ذکر ریچرد ملقب بشیردل

مورخ گوید جنرال رپ که ملتزم رکاب
حضرت امپراطور بود حکایتی از دور اندیشی و پیش بینی ناپلیون مذکور ساخت
که از ملاحظه وقایع بعد معاینه معلوم میگشت که ناپلیون مستقبل کار خود را میدانست
جنرال رپ میگوید که بچند منزل فاصله که بپای تخت نمسا رسیدیم امپراطور مردی
سالخورده از اهالی آنجا دلیل راه فرمود و در بین راه در فوق ولایت درستین

واقعه در سمت رود دنوب قلعه محروسه بنظر رسید و آن قلعه بود که در حدود سابق ریگرد نام ملقب بشیردل
از سلاطین فرنگستان در آنجا محبوس بوده امپراطور احوال منظور از دلیل مذبور استفسار و در این صورت
حال را بتفصیل معروض داشت و ناپلیون متفکر شده پس از ساعتی فرمود که همان ریگرد شیردل
است که ممالک سریان و مصر و حلب و شام را مسخر داشت بلکه در یک باب ممالک او از
ما افزون بوده چرا که قلمرو سلطنت جهان اکبری که مسمی بمملکت اوست مسخر و ما از عهده تسخیرش نتوانستیم
برآمد همان شیردل را که پادشاه انگلیس و مرد اهل ناموس بوده یکی از شاهزاده کان مملکت
نمسا گرفته و با امپراطور آن ملکش تفویض و امپراطور مذکور او را در همین قلعه مادام الحیات
محبوس ساخت پس از آنکه تامل فرموده گفت که سلاطین و ملوک در عهد و اعصار سابق
عهود از آداب رفتار استحضار نداشته و در این زمان بحمد الله هر طبقه از طبقات در آداب
رفتار استحضار کامل حاصل است چنانچه امتیعنی بر عموم والات فرنگستان واضح است
که من بوجه که دو مرتبه امپراطور نمسا را مغلوب و بر او مسلط گشته ام و قدرت
حبس او را داشته ام ملاحظه آداب سلطنت و بزرگی او نموده هرگز خلاف حرمت
نسبت باو نکرده ام پس از آن امپراطور با عسکر فرانس بدار السلطنه نمسا رسید و یکی از برادران
که در شهر بود در مقام محافظت آن ولایت برآمده طبل مخالفت فرو کوفته و سرکاران او
جواب دادند که شهر را با اهالی آن شهر از تغلب معلوم تا آنکه یکی از رسولان امپراطور ناپلیون
را چندان اذیت نمودند که قریب بهلاکت رسید و طرح مقام فرستاد که هرگاه شاهزاده
از اراده دخول شهر نشده تا تمام اهالی آن نقیض تسلیم امکان ندارد که عسکر فرانس بدار السلطنه
خود بود هم امپراطور ناپلیون پس از اتمام حجت فرمان داد تا اطراف شهر را به توپخانات مرتب

و توپهای آتشبار و خمپاره‌های عدد که در بالای آنها کشیدند از گلوله و خمپاره آتش میان تهی صاعقه
باریدن بر اهل ولایت آغاز نهادند و بتخریب آن ولایت پرداختند و در این اثنا معروض
افتاد که امپراطور نمسا هنگام فرار تمامی اهل و عیال را همراه خود برده مگر دختری را که بواسطه
استیلای مرض امکان حمل و نقل او نداشته اکنون از دودمان سلطنت همان دختر
در ولایت می‌باشد حضرت امپراطور از استماع این خبر متاثر گشته فرمود که دهن توپ
و خمپاره را موقوف دارند که بجهت احترامی خاندان ملوک واقع نشود از بدایع اتفاق آنکه
همین دختر پس از اتمام مصالحه بحباله نکاح ناپلیون آمده خلاصه ناپلیون بدون محاربه بدار السلطنه
نمسا را مسخر و شرحی بخدمه معهود مرقوم داشت که بحمد الله دار السلطنه نمسا را تسخیر نمودیم و امپراطور
نمسا با عموم شاهزاده کان و منسوبان خود از ولایت نمسا فرار نموده چون مردان کار نبودند
پس از شکست طریق اضطرار اگر فرار و ولایت را تسلیم نمود بلکه چون شکست خورده کان
کذب که هم گردن اندیشه همیشه متعاقب شهر را گذارده فرار و اهالی مملکت را در عرض
قتل و غارت مخالف گذارند و یکی از اتفاقات عجیبه آن اوقات آنکه چون در بدو
امر محاربه قدغن شده بود که اقمشه و امتعه انگلیس و ممالک متعلقه آن ممالک برّی فرنگستان
نیاورند و ناپلیون را در این باب اصرار بسیار بود در آن اوقات بواسطه اشتغال امور
محاربه این امورات را بعهده مباشرین محول فرموده بود چون اهتمامی معمول نمی گشت
در ممالک برّی مال فراوان از امتعه انگلستان از گمرک‌خانه گریزانیده بخفیه مبادله می‌نمودند
مجملاً شش هزار نفر بکمین آن عمل هر روزه بگمرکات از ولایت آلمان تا شهر جمرق تردد می‌نمودند
یکی از آن نهرها آن است که در جنب دیار معبری که از جمرق تا آلمان عبورگاه خود زمینی بوده که در

خانگیران

اگرچه چاههای حفر نمودند که ریگ از برای سنگ فرش طرق و معابر جمبرق که بدروازه التانه
میرود میبردند گریزانند کان مال گمرک با فگنان متفق شده تمهید نموده بودند که هر شب
سنگ تمام آورده چاههای مذبور را مملو کرده خاک کشان در روز عوض ریگ از چاه
بیرون آورده بر عرادها حمل و نقل بشهر و بمکان موعود میرسانیدند در زمان معتد متغافل
با این امور میسور نبود تا آنکه زمان حمل و نقل سنگ امتدادی کشید و کاریکه باید بانجام رسید
نرسید بردم شهر شکایت آمد همه در آن افتادند که از آن حجت متداول گشته
بسمع گمرکچیان و عشاران رسید پس روزی که موقوف بود بعادت مستمره عراده ها را
بر اسم ریگ سنگ بار کرده بشهر می آوردند سر راه از آن بر پا از آن روان گشته دیدند
عراده ها را بسر کار نبردند معلوم گردید که در این اقدغش می باشد لهذا دیگر از آن عراده ها
گرفته شکافتند در حقیقت حال آن تفحص و بجرم آن گناه متابع او را بالتمام ضبط و در مقام
درخت با تهی آن بر آمدند و دیگر آنکه فیما بین جمبرق و التانه محله مخوی واقع بود و عموم
سکنه آن بلاد دعوی [illegible] در آن [illegible] املاک بودند و طریق ایشان آن بود که چون
کسی در آن محله وفات مییافت بآداب خاصی او را برداشته بجمبرق آورده دفن
می نمودند و در آن ایام اهل شهر دیدند که از محله مذبور جنازه بسیار می آورند از این معنی تعجب
گردیده متفطن گمرکی مطلع شده در مقام استعلام از حال بر آمدند که موجب اکثر برکت
[illegible] جهت روزی کالسکه جنازه را گرفته گشودند معلوم آمد که جای میت محتوی
[illegible] و تخت [illegible] مملو بود کلا کالسکه ها بهمین صفت بود تمام را ضبط نمودند فصل یازده

هم در بیان ملاحظه صحرای و قرام و الحاق ولایات پاپای روم بممالک فرانسه گذاردی

حضرت

حضرت امپراطور یوم ملاحظه و بازدید افواج توقف و قرام عطف عنان فرمودند در آن
مقام محل [illegible] معظم بود که سابق ذکر یافت قبل از تسخیر دار السلطنه حضرت امپراطور
مقرر فرمودند که ولایات متعلقه بخلیفه روم قدیم کلاً ضمیمه ممالک فرانسه گردد هر چند صدور
این حکم منافی عدالت امپراطوری بود لیکن خلیفه مزبور را در توقف دار السلطنه من خود مانع
نیامده او در خلیفه در این [illegible] فرمود [illegible] حرکت [illegible] از [illegible] لیات آنجا [illegible] روم
او مقرر درست شروط [illegible] امر سلطنت نموده و بوظایف امر شریعت [illegible]
اقدام ورزد نا [illegible] پس از تسخیر مملکت [illegible] و توقف آنجا معروض افتاد که جنود انگلیس
برادری برابر او لاحق جنود فرانسه متوقف [illegible] منهزم و عزم تسخیر حالند متعلقه
بدولت فرانسه و جزیره والچرن را که از جزایر حالند است متصرف گشته بعضی جزایر
آمده اخیر موجب حدیث خاطر امپراطوری گشت [illegible] انگلیس [illegible] تسخیر ولایت
حالند [illegible] محافظت آن جزیره [illegible] آمده [illegible] فرستند
ولایت آن [illegible] فیما بین [illegible] و فرانسه و بر آن شد [illegible]
جنود انگلیس [illegible] که فرانسه [illegible] امر [illegible] نمودند مقارن این احوال
[illegible] مملکت [illegible] توقف جنود فرانسه در آن مملکت
کاربان رسیده [illegible] منحصر در قتل [illegible] لهذا دیگر از اهل آن مملکت در [illegible]
این کار [illegible] در قلعه [illegible] جنود منصوره [illegible]
[illegible] جنرال [illegible] امپراطور بودیم ناگاه
[illegible] دیدیم که [illegible] امپراطور [illegible] شاهزاده [illegible] تصور [illegible] دارد

بکاب او رفته گفت امروز ابلاغ عوارض بعهدهٔ جنرال ربه محول است آنجوان گفت عرضی است
خود باید معروض دارم و قدم پیش نهاد جنرال بر سر هیچ مذبور با و التفات ننمود سخن او نیز ممنوع نگشته
نزدیک آمده من چون او برادم او را دیدم گفتم بگوشه رو و تامل نموده منتظر اتمام سان سپاه باش
از احوال او در گمان افتاده بدقت ملاحظه نموده دیدم دست راست بزیر بغل نهاده از زیر دستش گوشه کاغذی
نمایان و از چهره‌اش آثار شرارت ظاهر است دانستم که منظوری در نظر دارد و در ساعت یکی از صاحب
منصبان را گفتم تا او را بقلعه برده نگاه دارد و چون امپراطور از سان سپاه فارغ و تشریف بقلعه برد
مرا اخبار نمودند که آنجوان کاردی بزرگ و تصویر زنی با دو اشرفی نقد در بغل داشت باتفاق هر سه
دو اوراق به مجلس آنجوان رفتم اولا از اسم او استفسار و سبب کار را تحقیق کردیم در جواب
گفت با هیچ سوای امپراطور اظهار نخواهم نمود گفتم قصد جان او داشتی اقرار کرد صورت و جواب
معروض خدمت امپراطور داشتم فرمود او را بمقام خلوت برند پس از ساعتی خود بکنار رفته در مقام
حالات او برآمد اولا از نام او استعلام فرمود عرض کرد مرا [illegible] نام است پس فرمود
از زبان فرنسه استحضار داری عرض نمود اندکی از بولدش پرسید عرض نمود ولایت
ما [illegible] شغل والدش [illegible] بود [illegible] شهرش نسبت داد از عمر او تحقیق رفت هجده سال
معین کرده کارد در زیر بغلش [illegible] جستند [illegible] گفت [illegible] امپراطور از این سخن تعجب
نموده فرمود [illegible] او غالب گشته جواب عرض کرد که هرگز صرع بر من غالب
نبوده امپراطور فرمود سبب قصد جان من چه بود عرض کرد چه شما مملکت ما را خراب نمودید
فرمود از من [illegible] رسیده است عرض نمود نه تنها مرا بلکه عموم اهالی مملکت ما را متضرر
و بدون حق متصرف گشته‌اید فرمود محرک این کار که بود عرض کرد محرکی نداشتم گفت از این

[illegible]

پیش مرا دیده عرض کرد در ولایت ارفرت که با امپراطور روس در مقام ملاقات بودید خدمت
شما رسیدم فرمود آنوقت عزیمت قتل مرا داشتی گفت بلکه دوست‌ترین خلایق با شما بودم و چنان
میدانستم که از آن پس در مقام مقاتله و محاربه با امپراطور نمسه نخواهید آمد فرمود چند وقت است
که اینجا آمده عرض کرد ده یوم گذشت و در این ده یوم چرا با این امر خیر اقدام نکردی گفت تا بیست روز قبل از این
عزم قتل است یقین نداشتم [illegible] و اما چون دوره روزگار تو با تمام نرسید [illegible] رسیدم
که [illegible] نظم [illegible] با تمام رسید بعمارت خود تشریف برده بودید و در این هفته ارتش جهت حواس
[illegible] جمع این کار بود که با تمام مقصود برآرم ستیزکاری فلک دور [illegible] از وصال [illegible] مراد
مهجور ساخت امپراطور فرمود این جوان بعلوم الجنون است امر کرد تا کسی [illegible] کارد [illegible] فرستند
استعلام کار درست را نمود گفتند حکیم باشی امپراطور است گفت مرا مرضی نیست که محتاج بدوای
حکیم باشد پس از حضور حکیم امر بملاحظه نبض آنجوان فرمود حکیم پس از ملاحظه عرض کرد که
هیچ ناخوشی ندارد امپراطور فرمود اگر از این اراده بازگشت کنی از تقصیرت درگذرم جوان
عرض کرد دست [illegible] های عفو تقصیرات نخواهم کرد و باز خاطرم همان است که دست در کردن
مرادم حایل نکردید و قتل شما از گناهی نبود بلکه حقی لازم الادا از اهل مملکت بر ذمه من بود
پس امپراطور از صورت حال صورت در بغل او استعلام کرد عرض کرد صورت معشوقه
من است که اراده [illegible] فرمود با وجود اینگونه عداوت هرگاه از عقوبت تو درگذرم
ممنون من نخواهی بود عرض کرد نه اگر [illegible] ممنون بودم جنرال رب
سکوید پس از مقدمات مذبوره فرمود او را از مجلس بردند و فرمود آنجوان بتحریک دیگران قدم
در این کار نهاده حکمی بجنرال [illegible] تا او را نگاه دارد و تحقیق کنند که محرک او که بوده جنرال مذبور

برحسب امر لوازم سعی معمول داشت لیکن ثمری نبخشید بالاخره حکم به قتلش صادر شد و کیفیت قتلش را اخبار ال
مذبور مذکور نمود که تا سه روز دست نخدابرزه بوقت حضور موت می گفت که مرا چندان فوت
هست که هر هنگام خواهند مرا محل سیاست برند بدون زحمت خواهم آمد و در هنگام کشتن
فریاد بر آورد که تا ابد مملکت ما از وجود او آباد باد و بر مرگ آن ستمکاری بود رسد که مملکت ما را
بدون حق غصب کرده است پس از آن تنش را از بار سر رها نیند مورخ گوید بعد از تشریف فرمائی
ایمپراطور به شهر راست که از ولایات نمسه است شاهزاده لیختنستین از جانب ایمپراطور نمسه وارد
و در مقام انعقاد امر مصالحه آمد با وجود مصلحت هر دو دولت و میل هر دو ایمپراطور با امر
مصالحه معهود و شروط آن قرین اتمام و انعقاد نیامد و تاخیر از جانب ایمپراطور ناپلیون بود
چه تکالیف مالایطاق منظور بود پس از حادثه حرکت اکوان فوراً وزیر دول خارجه بود که
مباشر امر مصالحه بود احضار و از قرار داد امور استفسار فرمود وزیر مذبور واقعه بود که ماهی معروض
داشت حضرت ایمپراطور تاکید در اتمام امر مصالحه فرموده مقرر داشت که در باب حد مرج مکار که
ایمپراطور نمسه را بتواصت آن تکلیف کرده ایم هر گاه در دو سه میان سخن گویند چندان
سخت مگیر و سایر تکالیف ما بکلا اید خیر قبول نشد منظور آن است که امر مصالحه بگذرد
ضرر و خسارتی که بر ما وارد گشته تلافی شود وزیر مذبور در عقب شاهزاده سابق الذکر شتافته
در همان شب تاکید کرد بود ملاقات و مصالحه را به اتمام و شرط نامجات مرقوم گشت و صبح همان
روز شرفیاب حضور ایمپراطور گشته صورت صلح نامه بود ملحوظ نظر مهر اثر داشت و حضرت
ایمپراطور فصول آن بود دقت ملاحظه و تمامی بود مقرون داشته وزیر مذبور بود مورد تفقدات
فرموده در ضمن قیود مصالحه شرط نموده بودند که فرنسیس دوم ایمپراطور نمسه مرد سر لوتیه

جبه خود بود بحباله نکاح ایمپراطور ناپلیون در آورد و این دختر همان است که سابق مختصر ذکر احوالش
اشارت رفت

فصل شانزدهم در ضبط ولایات روم قدیم و سایر گذارشات

قبل از این
مرقوم گردید که حضرت ایمپراطور در هنگام استقرار موکب منصور در حوالی دارالسلطنه نمسه احکام
صادر که ولایات متعلقه به خلیفه روم قدیم ضمیمه ممالکت فرانس شود بسبب آنکه خلیفه اعظم منصور
انگریز با ناپلیون مش سایر سلاطین فرنگ ایشان را تقویت بود و غالب خواهد آمد در مقابل
حکم ناپلیون فتوی بدین دستور مرقوم داشت که بحکم خداوند اعظم و حواریان قدس که یکی پاول
و دیگری بطرس است و بحکم خود که خلیفه و جانشین ایشانم اظهار و بیان می نمایم که به سبب
صدور این حکم که در خصوص ضبط ولایات روم قدیم نموده و ولایات متعلقه به خلفای دین
بود متصرف گشته سلطان فرانسه و دیوان از ایشان که امضا کنند گماشته و مباشرین شما از حسب حکم ایشان مستحق عقوبت
گشته زیرا که حقیقت روم قدیم بوده و ولایات متعلقه به خلفای دین بود متصرف گشته اند
و بر حسب حکم ما که از حقیقت نصاری انحراف ورزیده اید و بنا بر آن احکام فتاوی دین را این
مقام نوشته در معابد و کنائس و تقابیح و مدارس و رباطات و معابر و ضیافت خانه ها مجمع
قبایل و جمعیت خلق از عزت شما مسی ولایات روم قدیم می کنیدار یم تا عموم خلق بود معلوم آید
که غاصبین ولایات مذکوره که متعلق به خلفای دین است مردود و مرتد شده اند و معین
و ناصر ایشان عاصی درگاه خداوند جهان و مستحق خلود نیران می باشند و هر گاه در روم
قدیم یا در ولایات متعلقه خلفای دین مسیح کسی از ایشان مقتول یا با جل محتوم از حیات
انتقال نماید مجرم و مردود و عاصی از دنیا معدوم رفته خواهد بود خداوند و درود منقرضانه و حواریان دعا که
خلفای ایشانیم می گوییم هر کس تقویت اعمال مذکوره نماید یا مباشر امور دیوانی ناپلیون گر

ایمپراطور

دلالت نماید مجرم و مبغوض خداوند جهان خواهد بود مورخ گوید چون موکب امپراطوری از دارالسلطنهٔ نمسه عطف
عنان عزیمت بجانب ممالک فرنس نفرموده بود که حکایت مخالفت خلیفهٔ اعظم معروض شد و از
مآل آن کار متوحش گشته در رعیت قلمی جهد جنرال رادت که متوقف روم قدیم بود صادر
فرمود که خلیفهٔ اعظم را گرفته بفرنس فرستد جنرال مذبور حسب الامر اورا در کالسکه نشانده
روانه نمود خلیفهٔ بیچاره بسواری سرواری از شهری بشهری و دیاری بدیاری میرفت و در اهالی ولایت
از خوف ناپلیان احترام و استقبالی نمی نمودند اگرچه ملالت خاطر مردم در آن باب خارج از حیطهٔ
حساب بود معتقد آن بودند که اینگونه رفتار با بزرگ دینداران موجب سخط خداوند و غضب خواهد
بود و لهذا ازانجاکه مشیت ربانی موقوف باعتقادات خلق نیست از محاسن اتفاقات قرداد همان
روز که بمجلس خلیفه حکم رفت فتح دفعه رحب مرام جنود امپراطوری نمسه گردید مورخ گوید
سابقاً سرگذشته تحریر منتظم آمد که وزیر دول خارجه کیفیت امر مصالحه فیمابین دولتین
نمسه و فرنس باتمام رسانید و چون در سرانجام امر مصالحه باتمام رسید سعی بلیغ مصالحه سبب فرق
گشت و بسبب این مصالحه بنیان مملکت نمسه منهدم و اوضاع سلطنت ازانجا دیگرگون
گشت و فرنسیس تمام [illegible] امپراطور نمسه بواسطهٔ انهدام مملکت و انهزام و فرار خود و تصرف
امپراطور ناپلیان در ممالک او نهایت ضعیف گشته مانند سلاطین اول سلسله که با [illegible]
سالها زحمت برند تا در سلطنت متمکن شوند گردید و امپراطور ناپلیان ولایتیکه از ممالک
نمسه فتح و ضمیمهٔ ممالک خود نموده بود تمامی بسه دولتی علاحده مقرر و مسمی به دولت الیریم
داشت و در آنجا فرمانفرمایی از جانب خود مامور ساخت و بدین سبب سرحد کردهای او رتبه سه
کلاً [illegible] گردید و در همان روز که امر آن مصالحه اتفاق افتاد بر عموم خلایق واضح بود

که دولت

که دولت نمسه تحمل آن تحملات و خسارات نمی تواند شد و وفا بشرایط آن مصالحه نخواهد کرد خلاصه
بعد از امر مصالحه امپراطور ناپلیان از شهر شنبرون حرکت و مرحله پیمای طریق مملکت فرنس گردید و در
عرض راه بملاقات پادشاه باویریه اقدام فرموده و پادشاه وارتمبرگ ملاقات نموده و در اواخر
ماه اکتوبر مطابق میزان سنه ۱۲۲۴ هجری داخل شهر فونتین بلو گردیده و از آنجا بتعجیل روانه
پاریس گردیده و در دیوان خانه عنان باز کشید که از فراوان رکاب زیاده بر تخفیف نتوانستند
در خدمت او آمد و چون در مصالحه شنبرون شرط شده بود که حضرت ناپلیان جوزفین زوجهٔ قدیم
خود را طلاق داده صبیهٔ امپراطور نمسه بحبالهٔ نکاح درآورد در ایام توقف در شهر فونتین
بلو بر جوزفین [illegible] که از شوهر دیگر داشت اعرض فرموده کیفیت را در کمال مهربانی پیغام بجوزفین
داد و او نیز از روی صداقت مصلحت کار دولت خاطر نشان او نموده او را راضی بطلاق
داشت و صورت حال معروض خدمت امپراطور ناپلیان داشت و ناپلیان مقرری کافی
در وجه جوزفین مقرر فرموده در حسب ملت حضرت عیسوی ۲۴ او را مطلقه نمود و از آنجا کسی
فرستاده دختر امپراطور نمسه را بعظمت و جلال آوردند و در کلیسای بزرگ پاریس عقد مناکحت
بستند و در آن جشن و عیش ناپلیان احکام تجار معتبر صادر فرمود که از امتعه و اقمشهٔ نفیسه
مملکت نمسه بسیار آورند تا مجموع خواتین فرنس تحفه دلخواه خوش آمد آن عروس
لباس بر وضع نمسه مرتب نموده بر تن بپوشند عموم اهالی فرنس و نیز دیدین جشن سعید
سرور خاطر ایشان بودند که بدین سبب مخاصمت فیمابین آن دو دولت بالمره موقوف خواهد
شد مجملاً چون ناپلیان مری لوئیز صبیهٔ امپراطور نمسه را بعقد خود درآورده اولاً او را برداشته
همراهی خود بولایات [illegible] حالند برسم تفرج برد و آن حدود را از تعمیر و استحکام فرموده

بالفعل مرحمت نموده در ابتدای ماه جون مطابق دهم جمادی الثانی ۱۲۲۵ وارد پاریس گشت در عمارت
سنت کلو نزول فرمود مورخ گوید در همین عمارت عروس نو و بانوان من داخل انجمن
حضور ناپلیون گردید که اهالی احمبرق دختر از عهده متوجهات دیوانی و مواجب و مخارج عسکر
نموده این صفات نمی توانند بر آمد و در مقام استدعا بر آمده بودیم که از این نوع
تکالیف معاف فرموده تحقیق در وجه ایشان مرحمت شود و چون امپراطور ناپلیون قدغن
فرموده بود که در ولایت هالند نیز چون سایر توابع دولت فرانسه امتعه و اقمشه انگلیس بیع
و شری نشود از آنجا که اموال اهالی آن ولایت به معامله و تجارت بایستی گذشت و بواسطه این حکم
راه معاش ایشان مسدود گشته بود عموم اهالی از تضییقات بلیار مضطر گردیده معاینه دیده‌اند
که هرگاه چندی کار بهمین منوال گذرد بالمره از جمله آبادی عاری و خراب خواهد گشت کلا
منظور بود که دولتی بنای محاربه با دولت فرانسه گذارد و براد فایق آید تا از این تشفق ماهیت
مخالف پرداخته امید ناپلیون را اغتشاشی باشد مورخ گوید در تاریخ ۱۲۲۵ سنه هجری بر اهالی
ممالک متعلقه به فرانسه حکمی گذشت و ظلمی بر ایشان واقع گشت که ناپلیون در آن سال حکمی
عجیب فرموده آن این بود که در ممالک محروسه فرانسه هر جا متاع و قماش انگلیس یافت
گردد کلاً با آتش بسوزانند و حکمی بود که تمرد و تکاهل در آن نتوان ورزید لهذا متاع و قماش
انگلیس هر جا بود سوزاندند و از این معنی مصیبتی تمام بر فقرا و ضعفای اصناف و بلاد که اکثری سرمایه و ثروت
خود بود بالعین میدیدند که با آتش یکبارگی می سوزانند و اگر آن مال گرانبها فیمابین فقرای مملکت
تقسیم می نمودند هر آینه بکثیر مستطیع می گشتند فی این حال حضرت امپراطور مرشال برنادوت بود
ولیعهد دولت سویدن کرده روانه فرموده و این معنی موجب وحشت دولت روس گشته در ممالک

و حکم دو خیان

ایران

ایشان قصوری بیشمار پدیدار گشت **فصل هشتم در بیان ولیعهدی مرشال برنادوت و سایر گذارشات**
مورخ گوید در ۱۳ ماه مرچ ۱۸۰۹ عیسوی مطابق ۲ حوت ۱۲۲۴ هجری قستاو ادالف پادشاه
مملکت سویدن در محافظت ثغور مملکت در اجرای قوانین و آداب دولت قرین عجز و قصور
گردید بنابر علیه اهالی مملکت او را گرفته مقید و محبس مقید نمودند و زمام مهام ولایت و
تقبض اختیار امیر شهر سدرمنیه که عموی او بود نهادند چندی بعد پادشاه محبوس سویدن بنای عزل از دولت
خاص نموده بر آن داشتند که حکماً استعفانامه سلطنت خود بنویسد در ولایت منتشر سازد
در ماه می مطابق شهر ربیع الثانی ۱۲۲۴ هجری دو ماه بعد از حبس سلطان سابق موافق قانون مملکت
عموم ملکزادگان و ارکان شهر مستاق هولم دار السلطنه سویدن مجلس شوری آراسته بجان
امیر مذبور بسلطنت مملکت منتخب و مقرر ساختند و امیر مذبور را فرزندی بود که حسب مقرر
ولیعهد گردید بعد از احکام قدر در اواخر ماه مذبور فرزند مذکور به مرگ مفاجات
ترک حیات دار الغرور نموده و بیاد دیگر از آن بسر که نیابت ولیعهدی بود بر قرار شد اهالی شهر
بگمان آنکه او باعث قتل ولیعهد مذبور گشته او را کشتند و قریب سه ماه پس از آن
که ۲۱ ماه اوقت ۱۸۱۰ سنه بود کارگذاران دولت سویدن شوری و مصلحت کرده قرار
بر آن دادند که مرشال برنادوت بولیعهدی آن امر خطیر سازند چه قبل از آن او را از ایشان
نموده حسن تدبیرات او را در محافظت ولایت آزموده بودند بنابر غلبه صوابدید مدعا و
برای حضرت امپراطور و ضمیر مرشال مذبور معروض داشتند مرشال برنادوت در حقیقت
محضر امپراطور نشسته فی حقیقت اوّل معروض داشته در باب امر مذبور استرخاص در وصول العمل
خواست امپراطور بمیل خود متعرض فرمود که در این کار رقیق راه صلاح نخواهد بود و فرمود اختیار

رد و قبول تکلیف امنای دولت سوید بدان نحو که بخاطرت مقبول است معمول دارد و موافقی که درین باب
بشد مانع نمی‌نمایم مرشل برنادت بانجام تدارک در سبب رفتن و اشتغال ولیعهدی باب
کرم کرد و در چند منزلی پاریس بعد رفته مجدداً بولایت پاریس مراجعت و از خدمت امپراطور ترخیص
حاصل و روانه گشت و در ماه اکتوبر مطابق ۱۹ ماه شعبان ۱۲۲۴ هجری وارد [illegible] شده سه
روز متوقف شد مورخ گوید در ایام توقف متصل با من بود و اختلافات مابین خود و امپراطور
طور سوئی [illegible] که با وجود ظهور جلادت افواج ولایت سقالن [illegible] جمعی من در محاربه
وقرام پس از محاربه بر ایشان [illegible] مورد ملامت و مواخذه فرمود و مرا از منصب شرف [illegible] حضور [illegible]
و [illegible] آن [illegible] از محرمان ایشان استعلام نمود اظهار کردند که [illegible] که تمام فتح محاربه
وقرام باسم افواج سقالن تمام شود و شما با وجود شجاعت و ملامت [illegible] اعلام نامه
مبنی بر تعریف [illegible] ایشان نوشته فتح مذکور را باسم خود تمام نموده اید [illegible] معروض افتاده
که اعلام نامه مذکور که [illegible] ایشان است [illegible] شده و در ولایات منتشر گشته
است مورخ گوید از مرشل برنادت استفسار نمودم که حقایق در باب فتح وقرام [illegible] نوشته
اید سواد اعلام نامه مذکور را که همراه داشت بمن نمود مضمونش این بود که [illegible] سقالن را مخاطب
داشته که در پنجم ماه جولای هفت [illegible] هزار نفر از [illegible] قلب لشکر مخالف را شکافته تا قریه وقرام رسیده
و از صد و چهل هزار لشکر و شصت عراده توپ دشمن که در [illegible] بیم و اندیشه بخاطر راه [illegible] داده
و از مطلع مهر خاور تا مغرب شمس [illegible] تا نیمه شب بکار [illegible] اشتغال ورزیده [illegible]
در محل عساکر مخالف بسر برده روز دیگر [illegible] روز قبل در مطابق صفوف قلب مخالف ثابت
قدم و همچنان کوه آهن مقاومت کرده با [illegible] امپراطور اعظم مراتب جرات

وجلادت

وجلادت شما را برای العین مشاهده فرمود و شما را چون افواج رشادت قرین مورد تحسین و آفرین
فرمود اکنون ظهور شجاعت شما موقوف بر آن است که لوازم حقوق و نعمت خود را بجای آورده
تا جان در تن دارید در محاربه [illegible] غالب آئید والحق شما درین کار بحق خدمت را ادا نموده
اید که خدمت شما بعمل آورده بدین حکم مرشل برنادت محض خلاف و خلاف محض است و چون
افواج سقالن [illegible] جمیع اولیه برای اظهار رشادت خود این حکم را نوشته و فتح مذکور را
با افواج سقالن [illegible] در [illegible] امور مملکت است که بمحض اهل مملکت خود
چشم پوشیده و در تعریف [illegible] کوشیده و حقیقت آن است که فتح مذکور را از اهتمام
امپراطور و مرشل ادنیات باید دانست که آن دو سردار در روز حرب هجوم برده در قلب
لشکر مخالف گشته و دیگر مرشل برنادت نوشته که در پنجم ماه جولای افواج سقالن
قریه وقرام را متصرف شدند این نیز خلاف است زیرا که قریه وقرام را در روز ششم ماه
مذکور افواج جمعی مرشل ادنیات متصرف شدند و مرشل برنادت و چند جمعی او هرگز در
مقابل دشمن مقاومت نکرده بلکه اول کسیکه رو بفرار نهاد او بود و امپراطور لاعلاج مانده
افواج جمعی مرشل مکدانلد و سواران جمعی جنرال [illegible] و جوقه از افواج قراول خاصه را
بامداد و محافظت برنادت فرستاد در ان صورت مفخرتی که مرشل برنادت بر خود و افواج
سقالن نسبت داده شایان شان مرشل مکدانلد و افواج جمعی او است دیگر آنکه مرشل برنادت
مذکور ساخت که روزی بسلام امپراطور رفتم از من استعلام فرمود که خبری تازه از مملکت
سوئدن داری عرض کردم [illegible] خبر فرستاده اند که [illegible] حضرت امپراطور در دار السلطنه
سوئدن متوقف است [illegible] کارگزاران دولت مذبور بحث مینمایند که برای چه مرشل برنادت را

بولیعهدی انتخاب کرده‌اند و بعضی را اعتقاد آن است که حضرت امپراطور را اراده آن است
که دولت روس و دولت [illegible] متحد شوند و سلطان [illegible] را ولیعهد آنجا سازند امپراطور از این
معنی متعجب گشته فرمود خاطر جمع دارید که این سخنان را اصلی نیست و دروغ محض می‌باشد و دیگر مذکور
ساخت که تا اکنون منظور نظر نبوده را در باره خود درک کرده‌ام و نمیدانم در باره من چه منظور دارد
نمیدانم که مرا محبوب نمی‌شمارد و اطمینان دارم که بسبب تدبیرات مملکت داری در انتظام
امور مفاسد بعهده خود داری نمی‌نماید چنانچه در باب ولیعهدی من مانع نیامد و چون خبر رسید
که دولت روس مرا بولیعهدی انتخاب نموده‌اند در عجلت امر فرمود که خبر مذکور را در اخبار
ناموجات نوشته بولایت منتشر ساختند و تا ده روز در باب حرکت من فرمایش نفرمود
و من تعجیل در رخصت داشتم خدمت او رفته احکام لازمه آن کار را خواستم امپراطور اولا
از تعجیل من تعجب فرمود که امرای مصلحت خانه صلاح در آن دیده‌اند که تا باید قبل از رفتن
مرا مطمئن خاطر نمایید که خلاف امر من نکشید و تیغ مخالفت از نیام خودسری بدر نیارید
عرض کردم که آیا چنان تصور می‌فرمایید که من قادر بر چنین تعهدات می‌باشم و علم دارم
که این تکلیف از خود امپراطوری ناشی نشده بلکه قاضی بزرگ مصلحت خانه این تدبیر را نموده
است و بعضی را رفیق نکرده که این تکلیف موجب ارتقای مراتب من خواهد گشت فرمود
مفهوم این کلام چیست عرض کردم اگر اولیای دولت شما بواسطه قبول نکردن این تکلیف
مرا از ولیعهدی ممنوع فرمایند معلوم است مرا که زیاده از حد زاید الغیب باشم بخصوص که امپراطور
اعظم می‌بایستید همسری شما رسید و حال آنکه تفاوت از زمین تا آسمان است چون این
عرض را کردم فرمود بسیار خوب از آن تکلیف گذشتم و مرا مرخص فرمود و گفت تمنای خود

بعمل خواهد آمد

بعمل خواهد آمد بعد از آن مکالمات مرا چنان معلوم گشت که مرا خلاصه گرفت بسیار سعی نمودم که رفع بدگمانی از این
نمایم و قسم یاد کردم که حضرت امپراطور دست مرا گرفته چنان فشرد که بر من معلوم گشت که ذره‌ای التفات
قلبی می‌باشد و بهمان حالت که دست مرا در دست داشت مرا مرحمت خود اطمینان داد و چهار گوهر
قیمتی در عوض شاهزادگی من که در ولایت پانت کار در داشتم مرحمت فرمود که مبلغ زیادی قیمت
آنها [illegible] چون عرض رخصت نمودم مرخص شدم روانه مقصد شدم از راجعی من [illegible]
و بعضی که میان ناپلیون و روس شده بود ذکر کرد و گفت که ناپلیون از من تحقیق نمود که آیا بزرگت
از ترک فرنگ عموم شهد عرض کردم به الله بغایت ملکانیست فرمود [illegible] بر برت
ولیعهدی روس را قبول نماید و ترک وطن خود کنند و چه حاصل که از من این منصب عرض کردم
زیاد از اندک استحقاق کرده عرض نمایم که شما در این سهو فرموده‌اید و الکنون هوش این است که چه بهبود
به التفات می‌باشید در راه به التفات شما بر من معلوم است چرا که حکام کوفتن و وزرای جمهور به
مخالفت بغایت از بندرات انطهور پیوسته و لطف من از طرف من قوت گرفته که تمام مدت شما باقی است
در خفا مشغول میگوید فرمود تحمل این سخن صدق درست باشد و لیکن در این وقت مقصود که
نیافته‌ایم و لیکن حال مقتضی وقت گشته که او در رفع مملکت خود کوشش نماید و ما در خیال دولت
خود پس از آن وداع نموده روانه مقصد گردید **فصل هجدهم در کیفیت حرکت از قرام** صبح روز پنجم
کار به قرام که مخالف سو منزم ساخته بودند امپراطور ناپلیون احکام باطراف فرستاد
و تقید ضرورت عساکر متعاقب خود مخالف [illegible] ساخت چون از خود زحمت لشکری در
مرز [illegible] طاری گشته ساعتی استراحت نماید فرمود تا خود کسی را احضار نماید احدی قدم
در بارگاه سلطنت ننهد جز ال روس سگوید مقارن همین حال مرز بندرات بعزم [illegible]

خدمت نمودن آمده و در ادای لوازم ممانعت از دخول منهزم و مظفر [illegible] محروم شود چون افواج سلطان ایران
جمعی را در رکاب خود داشت چندان [illegible] بود و همواره از این [illegible] بود که افواج مذبور حمله نمایند و سر
کرده کار خود سازند بنابر این تشویش دارم که در روز محاربه کاری از ایشان متمشی نشود و موجب بدنامی
من گردد با وجود مرتبت مذبور چنین اتفاق افتاد که در روز محاربه فتح دولت آنها شد مرشد [illegible]
بود که خیال ظفر و صلاح [illegible] الحضرت [illegible] سردار گشته توقف نماید از
ارسال نوشته موکب مسعود متعرض [illegible] استماع این خبر [illegible] متغیر گشته مرشد
[illegible] روز [illegible] افواج مذبور معزول [illegible] و بر خلاف تعریف [illegible]
حکمی نوشته سرداران تمام افواج فرستاده و مقرر نمود که بغیر از ایشان احدی از مضمون احکام
مستحضر نشود که مبادا ایشان [illegible] که محاربه [illegible] از [illegible] الطاف امیرالطوره
[illegible] افواج مذبور [illegible] روز [illegible] از وقایع روز حرب [illegible] در
هنگامه [illegible] میمنه [illegible] بوضعی ترتیب
صف [illegible] میمنه [illegible] منعقد گشته [illegible] کلوله توپ کاری [illegible] از
[illegible] میدان کارزار [illegible] دو ضلع زاویه [illegible] هدف
کلوله [illegible] توپ [illegible] زاویه [illegible] که محل [illegible] کلوله توپ
[illegible] چون [illegible] حرکت نمود که [illegible] اضطراب لشکر [illegible]
پس [illegible] که گرمی هنگامه [illegible] دریافت [illegible] مانند برف بود
و حضرت شاهنشاه جم جایگاه [illegible] انقیاد فرموده بود و در مقابل صفوف
[illegible] با وجود آنکه کلوله توپ از اطراف او مانند صواعق آسمانی و باران [illegible]

قرار دادن امیرالطوره [illegible]

برزمین

بر زمین می‌ریخت بحر خاطرش را قطره اضطراب حاصل نمی‌گشت [illegible] با خود
در این خیال بود که اینک هدف کلوله دشمن خواهد گشت بالجمله امیرالطوره [illegible] گران
مقرر فرمود که بر قلب سپاه مخالف حمله برده قلب [illegible] را شکافند از آن پس تمامی افواج
سواره [illegible] کرده بسرعت بر سر جنود مخالف تاختن آرند و بمحض وصول [illegible]
[illegible] مرشد [illegible] جهت ابلاغ بعضی احکام بسرداران مامور فرموده مرشد مذبور برای انجام
خدمت اسب برانگیخت که ناگاه کلوله از توپ مخالف [illegible] صفوف لشکر رسید
که چون برق میان ابر [illegible] حرکت نمود و تا آن زمان چنان کلوله دیده نشده بود
از صدمه باد آن کلوله مرشد [illegible] از اسب بر زمین افتاده بیهوش گشت و [illegible]
[illegible] حضرت امیرالطوره دید که [illegible] از اسب افتاد و معلوم نبود که [illegible]
ملازمان [illegible] تحقیق فرمود که [illegible] عرض کردند [illegible] که بسر آمد از این خبر [illegible] متاثر
گشته فرمود باید رفت که [illegible] طاقت دیدن او نیست هنوز [illegible] از
مرشد [illegible] فرمود تا [illegible] شخص [illegible] تسلیم نموده
چون زخم او را از معرکه برده بهوش آورده بودند مجملاً در هنگام محاربه اهالی دارالسلطنه
از [illegible] برفراز باره شهر و بر بام بیوتات مجتمع گشته نظاره می‌نمودند و هنگام
صبح [illegible] شهر از ملاحظه ضعف لشکر [illegible] بشاشت و خرمی می‌نمودند و عاقبت
[illegible] هزیمت سپاه [illegible] ملاحظه نمودند شعف و سرور ایشان [illegible]
مبدل گشت و هنگام غروب [illegible] حضرت امیرالطوره رسید که [illegible]
مخالف که [illegible] فرار نهادند [illegible] کلوله از پی درآمده [illegible]

گردش

عمر از میدان ناپلیون سو کنند بر محل توقف افواج مرشل مکدانلد افتاد که چند لشکر مخالف زور
آور گشته بود که او را از مکان خود حرکت دهد امکان نیافته چندین تن از افواج جمعی او
معروض تلف رسیده ناپلیون از ملاحظهٔ مقتولین متأثر گشته فرمود جلادت و ثبات قدم
این افواج بود لیکن واضح‌تر از این گواهی بود و در میان کشته‌ها سر بنگاه را دیده شناخت و قبل
از آن خلاف نظامی از او ظاهر گردیده بود که فی‌الجمله موجب رنجش ضمیر امپراطوری گشته بود
چون او را دید فرمود از قتل او چنان مبری گشته شد دریغ میخورم که باز خاطرم آن است
که قبل از قتل امکان ملاقات او نشد که بگویم از تقصیرت گذشتم تا با دل از سرای فانی
رخت بمنزل دیگر کشد پس تر رفته یکی از وکیل باشیان فوج سوار در میان موج خون دید
که هنوز رمقی در بدن داشت در ساعت از اسب بزیر آمد بر بر او نشست و به تمام التفاتش
خون از سر پاک و داروی بر بینی بر لب او ریخته فوراً دیده باز و او را بر سر خود دیده
شناخت و چشم خود نزد شاه پر نمود و مجدداً بیهوش گشت امپراطور حکیم فوج مذبور را
بر سر او گذاشته و رفت یک یک که تعاقب خصم رفته بود رسیده جنرال مکدانلد را که در آنجا
دیده دست او را گرفت و فرمود مصافحه کن که بسبب فتحی که در این کار بر از شما و افواج
جمعی شما بظهور رسید مرا با شما نسبت دوستی مقرر و از این پس از شما مکدر نخواهم گشت و چند
سال است که نمود عدم محبت من بر حکمت بجه با این داری و بهمین خدمت غبار رنج
سلیم باب حکومت ذلیل و جعلهای زنان و حمایل مرشل و سپهسالاری که علامت رفع
زنان ملالت من و ظهور خدمت است قرین مباهات کامل خواهم ساخت جنرال
رب مکرمی بعد از غزوه دوام مشغول بازی ورق بودیم از شرف بار خاطر و مقصود [illegible] که

بکه در ابراز

بکه در ابراز او بود فرمود که اهل یمن سو میل با این ناپلیون‌های کوچک است لیکن ناپلیون اعظم را مطلق
نمی‌خواهند کاش که اگر صداقت اهل یمن با این فقره است فصل نوزدهم در حرکت برنادت
از شهر حمبرق و رسیدن او بسودین و پایتخت آن مقارن آن اوان که مرشل برنادت تدارک
تقدی ولیعهدی سودین بود حضرت امپراطور مشغول رفع اختلاف فیما بین خود و خلیفهٔ اعظم
و سرگرم تنظیم امور مملکت پرتقال بود و بر وفق مطلوب امپراطور رست انجام نمی‌یافت
هنگام عزیمت برنادت از ولایت حمبرق امیر جرنستین وارد آن ولایت گشت و امیر
مذبور برادر ولیعهد دولت سودین بود که برنادت را بجای او بولیعهدی منتخب نموده بودند
و را آمدن او بدان ولایت آن بود که همشیرهٔ خود را از شهر التنه بولایت دنمرک برده بود
و برادر ولیعهدی برنادت از دولت خود مأیوس گشته با دولت روس طریق مراودت
باز داشته اولیای دولت روس لوازم محبت با او مبذول داشتند مجملاً برنادت
بورود سودین مرکز دولت نامه مبنی بر تحقیق حالات خود مشتمل بر این نگاشت مشعر بودن
مکتوم که ناپلیون از ولیعهدی برنادت بغایت اندیشناک بود و دانسته بود که برنادت
نظر بصداقت و دولتخواهی مملکت خود اندک راضی بانقیاد نخواهد گشت که ناپلیون مطیع و منقاد
شود و گردن از امر او خواهد کشید بنا بر آن جلیه صاحب منصبی که همراه او مامور فرموده بود و
مقرر داشته بود که یکسال نزد او مانند برکات سلطان حضار فرمایند به برنادت
مکاتبه چند بامپراطور نگاشت که مضمون یکی از آنها این بود که در هنگامیکه منجر شدم عریضه
صادقانه نگاشته از مردم امپراطوری مستدعی شوم که التفات فرموده اذن مقرر
دارند که صاحب منصبان مامور توقف نزد کمترین تا یکسال دیگر متوقف بوده باشند حکم محکم

بحضرت شان صادر فرمودند و از صدور این حکم غفلت و باره اخبار چنان استنباط می شود که
خاطر امپراطوری سوئد از کمترین نقاضی است و راه التفات را ولیعهد مسدود نموده بسبب افترا
و تهمت چند است که نسبت بمن بسته اند هرگاه التفات امپراطوری حامی و معین من
در مجاری امور ولیعهدی نگردد اظهر من الشمس است که ارباب غرض تهمت و افترای زیاد در
خدمت سعادت بنیاد بمن اسناد خواهند داد ای خداوند هر عرضی که ارباب غرض درباره
کمترین معروض بدارند استدعا آن است بدرجه قبول موصول نداشته و در دولتخواهی
من شبهه نفرمایند زیرا که در خلوص و ارادت خود قصوری نمی بینم که بملامت خود کوشم
و آنچه معلوم ضمیر باشد که من از راه ترس و بیم اطاعت شما را نکرده ام بلکه بارادت
قلبی خود بنده شما می شمارم و اگر امورات سوئدین بر وفق مطلوب شما نگذرد ذهنی بر من
نخواهد بود و آنچنین برای حضرت واضح است که در دولت از قوه پادشاه نیست که خلاف
قانون رفتار نماید و درین مملکت چند رای مختلف میباشد که هر یک برای نفع خود در آن
اهتمام مینمایند دولت سوئدین سه چهار فرقه است که چون چهار فلذ هر یک طبیعی دارند
تدبیری سیماب تاثیر باید که طبایع مختلف را راجع به طبیعت واحد نماید و در آنصورت مرا لازم
است که در کار اندیشه و [illegible] هوشمندانه رفتار نمایم حال حسب حکم [illegible] را روانه
حضور نمودم تمنای کمترین آنست که چون مومی الیه [illegible] امورات حاصل
است استفسار حالات از آن فرمایند و مراتب گرفتاری مرا معلوم خواهند ساخت و حقیقت
حزن و اندوه مرا از [illegible] عرض معروض خواهد داشت امید از مکارم اخلاق
آنست که مجددا بنده ارادت آیت را مورد مرحمت فرموده چند نفری از سرکردگان

رجع

روا فرمایند که از آمدن ایشان مضمون گشته و درباره [illegible] محبت خواهد ورزید و هر
گاه از روی [illegible] در رواج نمودن ایشان استوار باید دستی [illegible] دارم که ایشان را
مورد عنایت فرمایند چون این مراسله بملاحظه امپراطور افتاد بنجابت متوقف گشته
و بخود [illegible] سوئد بود بولیعهدی سوئدین نکرده باشم و الکون که معنی
سلطنت نیز او را از دست که او را گرفته بقلعه فرستند محبوس نیز نموده [illegible]
از نفع و ارث محروم مستحضر گشته اعتقاد به صدق آن نکرد که او را معزول و بقلعه فرستاده بود که از
قلاع نیکو [illegible] است محبوس شود و از آن اوقات در خفیه اوضاع مخالفت در سوئدین
سر برداشت سوئد را هم آمد مخالفین چند فرو و کشتی گرفته نموده که [illegible]
در کشتی نهاده [illegible] مطلع گشته مخالفین از ترس او در کتابچه های مذبور
سوار و فرار نمودند مقارن این حال امپراطور ولایت [illegible] که از ولایات [illegible]
است غفلتاً متصرف گشته [illegible] مجددا شرحی در این باب به امپراطور [illegible]
که از [illegible] که از [illegible] ممالک سوئدین رسید چنان معلوم گردید که چند فوج از افواج
جنود روس بسرداری شاهزاده [illegible] در شب [illegible] ماه [illegible] مطابق [illegible] غفلتاً وارد
ولایت [illegible] گشته [illegible] ولایت [illegible] رفته و از [illegible] جزیره [illegible] بتصرف
گشته الکون پادشاه سوئدین [illegible] آن است که [illegible] زودتر بیان
فرمایند تا آنکه از تکلیف خود مستحضر گشته طریق رفتار خود را بدانند و ولیعهد
این دولت [illegible] خود معروض حضرت پادشاه سوئدین داشته و معلوم باشد که دو
سوئدین تحمل این نوع [illegible] نخواهد داشت و بر من لازم است که در [illegible] ایشان [illegible]

مقصود سوئد نامه مورخ کوید که در این اوقات سن دنیالیس یوم چون این مراسله بپطر
طور رسید بنوعی متغیر گشته که گفت صاحب بر تدارک بیاورم کار به بدی گشته شود بایدست
آمده اعتقاد است مکرر مبتلا کردد چون دولت سوئد را قوت مقاومت دولت
فرانس نبود بنای محبت و دوستی داده با دول خارجه بنا نهاده بروش نیدرت امیر لاوخ
نیز ال رجوردان با دشاه سوئد بنوعی بعد سفارت دول انکلیس و روس نموده بنه
نوشت که چون امپراطور ناپلیون برخلاف قانون محبت و ولایت با امر متعلق سوئد
متصرف گشته مبادا کنند دولت سوئد را بنای مخالفت با دولت فرانس میشد در اتحاد
آن دو دولت علاوه شد هستند حضرت امپراطور از آن مراتب متحیر گشته توجهات
کامله مبذول فرموده تا مرشل برنادرت به نفرتش توان تدبیر دولت سوئد فایده نتیجه او رسل
برنادرت و رفت اسمیعی بکار کرده بود که هر گاه بهی رئیس ناپلیون اقدام نماید از اخلاص
خاص نخواهد گذشت بنا بر علیه اراده کرد که فیما بین دولتین را التیام دهد لهذا
مجدداً شرحی با امپراطور ناپلیون نوشت که مکاتبی چند از کارگذاران دولت فرانس
بمن رسید و مایل آن شدم که تفاصیل وقایع انجلاء الصداقت معروض دارم در هنگام
عزیمت سوئد بسیار مضطرب بودم که بلی از ورود تو دیگر اما از این مملکت بنا بر توافق
رخنه نظر بر رابطه ارادت قدیم در مقام نخواهی آن دولت و استادن نام تکیف
آنحضرت بر آمده وجود خود را بوجود حضرت امپراطور بنموده باشم چون وارد
شدم اما این مملکت بسبب خطر تشتت دولت فرانس یافتم و امیدم که در باب
حفظ قوانین مملکت و آزادی خود اختیار نمایند و تحمل نمی توانند که کسی از دولت دیگر

رخ

رخنه در ممالک ایشان نماید ایلچی امپراطور که متوقف دار السلطنه این مملکت بود مطلق احترام دولت
منظور نداشته فرمان است امپراطوری را با تجویز الفت بکارگذاران انشید لیت نموده که احدی
نسبت بغلام زر خرید بدین وضع تکلیف نمی نماید و ایلچی مذبور بدین بناه روابط اتحاد این دو
دولت را بر هم زده و ارتیشان سوئد را آن داشت که در مخالفت فرانس است بدو از دول
خارج نماید و من برای رفع این خوال در ماه عقرب و سیم در پنجم قوس سنه ۱۲۲۵ هجری اوضاع
مملکت سوئد را معروض داشتم و عرض کردم که تمنای اهالی آن دولت آن است که حضرت امپراطور
حامی و حافظ ایشان باشند چون جوابی سر حضد و نیافت اهل مملکت متزلزل و خائف
گشته که مباد ضرری از آن حضرت با ایشان رسد لهذا لابد باتحاد با دولتین روس و انکلیس
گشتند اکنون اگر مکنون درون ناپلیون اصلاح میباشد علامات آن را ظاهر فرماید
تا پادشاه دولت سوئد مطمئن گشته فتح عزیمت خود نماید و متکی بعهد این دولتم از جانب
پادشاه سوئد مطمئن میباشم که هر گونه تکلیفی که سزاوار دولت فرانس باشد قبول نماید اگر چه
بواسطه عزت و حیثیت بسیاری که اهالی این مملکت بمن داده اند از اهل این مملکت شده ام
و لا مراسم دولت فرانس که موطن اصلی من است می باشد و هر گونه اطاعت که اهل این مملکت
نسبت بمن مینمایند کلا مرهون شرف خدمات منست که با این دولت کرده ام و محض آنست که انتسابی
خاص بدولت فرانس داشته باشند مورخ کوید ناپلیون چنان فهم کار نبود که اعتماد
بچنین مراسلات نماید و از مرشل برنادرت مطمئن کردد مجملا قبل از آنکه مراد از حمبرق
استحضار فرمایند وزیر دول خارجه شرحی بمن نگاشت که حضرت امپراطور از نشانه‌ها
بسیار رنجیده و آن آنست که در میان اخبار مجله اخبار نامه ملقب بمرده در شهر حمبرق

چاپ شده در صفحهٔ ممالک منتشر گشته و این منافی رای امپراطوری افتاده و از این پس مجدداً رسیده
از وزیر مذبور رسید که حضرت امپراطور استعجالاً شما را احضار فرموده که در باب حمبرق و تصرف
و ولایات خفر با شما مشورت نماید روز دیگر از حمبرق روانهٔ فرنس گشتم چون وارد ولایت فرنسه
گشتم چاپاری دیدم که احکام از امپراطور به تصرف ولایت خفر مبرد که الحاق ضمیمهٔ ممالک فرنس
نماید چون وارد ولایت شدم مطلع گشتم که احکام مذبور در دیوان خانهٔ خاص ممضی گشته
در این گونه توسیع امپراطور ناپلیون در مملکت خود معلوم است که منافی رای امپراطور روس
خواهد بود و موجب تردید و کشمکش او گشته چنانچه افسرده خاطر شده امر فرمود تا متاع فرنس را به دولت
روس نبرند و با دولت انگلیس منافی را کنار نهاده بر روی هر دو دولت آغاز شکایت بلند گشت
و عاقبت منجر بوقوع محاربه گردید که ابتدای آن سه سنه قبل ابتدای اتمام ناپلیون نام نهاده
مورخ گوید روزی وزیر دول خارجه را ملاقات نمودم گفت امپراطور فرموده که شش صد هزار
فرنگ که در معنی یکصد هزار تومان است برای اتمام عمارتی که بجهة دستگاه امور دول خارجه
میسازم کارسازی من نماید من از استماع این کلام متعجب شده قدرت جوابم نماند
گفت امپراطور نمیخواهد شما بخشنده قیمه در این باب گفتگو نمایید بلکه میباید هر چه جواب بگویید
من معروض دارم باز قادر بجواب نگشته سکوت نمودم وزیر مذبور دو سه مرتبه تکرار و اصرار
در صدور جواب نمود پس بخشم آمده گفتم از زبان من عرض کن بگو هم روچند انکه وزیر
مذبور سعی نمود که جواب دیگر از من صادر نماید همان جواب را تکرار کردم و او رفت
خدمت ناپلیون و ناپلیون فرموده بود این جواب را دیدی و ابلاغ فرمایش نمودی عرض کرده
بود بلی فرمود در جواب چه گفت عرض کرده بود جرات عرض کردن ندارم اصرار نمود

جواب مذبور

جواب مذبور را عرض کرده بود از روی تعجب فرموده بود آیا به حقیقه چنین جواب داد عرض نموده بود
بلی اندکی تامل فرموده به درگاه اوطاق رفته هفت هشت دقیقه در تنهایی ایستاده ناخن بگید میزد
و مراجعت بمقام خود نموده مطلقاً از آن باب سخن نرانده مطلب دیگر در میان آورد و چنان در
مقام اقتصار مذبور بود که از حد وصف خارج است و هر هنگام از حواله عمارت مذبور تردد میفرمود
بلا اختیار بکیفیت مخارج این عمارت را باید بدین بهره و البته این مطالب از قول منجر تفصیل نگردد

فصل سیم در ذکر احوال مستر زنشیف و تجاهل نمودن ناپلیون از حماقی او

مورخ گوید از زمان
ورود به پاریس از مراتب حیله و تدبیر مستر زنشیف ایلچی اتاشی نظام دولت روس بسیار
استماع نمودم و امپراطور الکساندر پس از وقوع مصالحه ارفرت هر هنگام که اراده مراسلات و
مکاتیب ناپلیون میکرد مشار الیه به سفارت منفرد سواره و از روی تردد بولایت پاریس در اواخر
مانند جاسوس دولت گشته قرار بر آن داده بود که از امورات مخفیه و اوضاع دستگاه ناپلیون
مطلع گشته اخبارات بدولت روس منفرد ارسال و اطلاع نمود ناپلیون از این مقدمه مستحضر شد
ولی مستحضرات احدی نبود که از آن معنی اطلاع حاصل آید و روز بروز محبت درباره او افزون
مینمود که اعتبار او در حالات امپراطور الکساندر زیاده بر سابق معلوم گردد و چون سابق تقصیر
از طرف او ظاهر گردد و بهانه برای نقض مصالحه و شروع بحرب در ممالک متعلقه بروس
او را بدست افتد عاقبت کار از آن منجر شد که مستر زنشیف بدست آویز علوم هندسه یکی
از ارباب فن مذبور را که دوست لب یار از مستشاران دولت فرنس داشت بجهة مشق ساختن
بنای تحصیل نمود شخص مذبور بتوسط اولیای دولت از وقایع دربار امپراطور مستحضر و او مخبری کرد
و شماره اکیفیت را از قرار به امپراطور روس نوشته او را مطلع مینمود حضرت امپراطور با وجود

اطلاع از این مقدمه بر مراتب محبت آن شخص افزوده او در خفا ان روانه نماید که او قصد امپراطور از رفتار
او مجبور بوده لهذا نامه دوستانه به برادر خود الکسندر نگاشته مصحوب او در ارسال داشت امپراطور
الکسندر جواب نامه را نوشته مجددا بتعجیل تمام مصحوب همان شخص انفاد داشت و چون
این نوع رفتار از امپراطور روس موهم مخالفت و نفاق بود ناپلیون بونا پارت منظور گردید
در حرکت بغایت مطبوع افتاد و هم در ان اوقات دولت فرنسه را محاربه با دولت
سپانیول و پرتگال در میان بود و قرالان دیگر عموما مترقب و منتظر مال محاربه می بودند
وعلت این محاربه ان بود که ناپلیون میخواست برادر خود ژوزف را در سلطنت مملکت سپانیول
مستقل سازد و اهل مملکت راضی نبودند و دولت انگلیس و پرتگال متفقا با اهل سپانیول
بودند در اوایل سنه ۱۲۲۳ جنود فرنسه در مملکت سپانیول منصور و مظفر گشته قریب دو ماه از
ان پس چهره امورات دیگرگون گشت توضیح این مقال آنکه امیر مشهور بود که از ولایات
ایطالیا دست در حوالی شهر [illegible] که از ولایات سپانیول و در ولایت اندلوسیه واقعست
از جنود پرتگال و انگلیس هزیمت یافته و دیگر عساکر فرنسه قدرت غلبه بر آنها نیافت حتی جنرال
[illegible] که در تسخیر [illegible] ملقب به شاهزاده گشته نتوانست مصدر فتحی شود و لشکر پرتگال
و انگلیس روز بروز زیاده می شد و جنود فرنسه نقصان می یافت مقارن این حالات جنرال
[illegible] سپهسالار دولت فرنسه را امزاج متغیر و احوال منکر گشته لاصلاح دولت فرنسه او را
دعوت نموده مرشل [illegible] سپهسالاری جنود مذبور مامور فرموده و مرشل [illegible] در عوض
او بر صدداری ولایات اللیریه مامور داشت مرشل [illegible] بجهت ورود جنود فرنسه جمع
آوری و در اندک زمان امورات ایشان را منتظم و استعداد [illegible] که [illegible]

پیاده و چند هزار سوار و چهل عراده توپ فراهم آورده منتظر حکم ناپلیون نشست و چون در اوایل سنه ۱۲۲۵
هجری جنود فرنسه در مقام بر خصم غالب گشته بود ولی در تعداد جنود فرنسه نقصان تمام یافته
از کار روز بروز می افتادند و اهالی مملکت سپانیول ترتیب اسلحه حرب نموده برای آزادی
مملکت خود اهتمام می نمودند هر قدر از جنود فرنسه مسکنات بر لشکر خصم می افزودند اهالی
آن مملکت بغیرت و تعصب دینیه میخواستند دشمنان را از ممالک خود دور نمایند در این صورت
معلوم است چه مرتبه قوت و مکنت میباید که از عهده ایشان توان بر آمد مورخ گوید قانون
بری ناپلیون این بود که هر ولایت را مسخر می نمود با آنکه دوست و مطیع خود میخواست اهل
آن مملکت نسبت با دول خارجه که مخالف او بودند ترک معاملات نمایند و اکثر ممالک
اروپا را از قوت ایشان و قوام دولت و استقامت شوکت از معامله و تجارت است و
هرگاه طریق تجارت ایشان مسدود آید بالمره پریشان و مستاصل میشوند و ناپلیون را خیال آن بود
که از سد طرق معاملات قرالات اروپا با ممالک انگلیس قوت و مکنت آن مملکت
نقصان پذیر خواهد گشت غافل از آنکه انگلیس با هندوستان از راه دریا طریق معامله گشاده
از قوت نمی افتد و سایر قرالات خراب می شوند چنانچه در اوایل سنه ۱۲۲۶ دولت فرنسه
سوای تقویت و شوکت و غلبه و مکنت امکان قصد انحطاط دولت مذبور نداشت و همین
قانون تجارت بدیه موجب بغی و سرکشی عموم ممالک متصرف او گردید مورخ گوید مرشل [illegible]
پادشاه نپلس در آن ایام برای حضور جشن وضع حمل امپریس حرم ناپلیون بولایت پاریس
آمده بود و فرزندی از حرم جدید ناپلیون متولد گردید او را ملقب بپادشاه روم قدیم نمودند
پس از ولادت مذبور روزی در باغ عمارت بتفرج می گشتم مرشل مورات را ملاقات نمودم

پس از تقدیم تعارفات پرسید که کار مشغولی من تفصیل اوضاع را حکایت کرده رفتار ناپلیون و وضع
اقتدار او را مختصر بیان نمودم جواب گفت ناپلیون درباره شما بی التفاتی کرد و این معنی عمومی
دارد هر گاه ملاحظه نمائید احدی نیست که درباره او بی التفاتی نکرده و او را رنجانیده باشد
و من در این اوقات بی التفاتی ناپلیون را از التفات او بهتر می شمارم زیرا که در صورت
اول عاقبتش این است که شغل و عمل سپهسالاری دارم و باز عزت و حرمت خود از منصب انتظام تاج بر سرم
همواره منت بر ما می نهد که شما را به مرتبه سلطنت و شاهزادگی و سرشته رسانیدم و در این مرحله تو
بیان نمی نماید که ما او را به مرتبه امپراطوری رسانیده ایم ای بوریین اکنون عهدی است متمادی
ما با تو دوست و متحدیم و مکنون ضمیر خود را بلا پروا بشما میگویم شمشیر و خون و جان من متعلق بامپراطور
است هر گاه برای محاربه دشمن او حضار منظور نماید خود بپادشاه ملحق شده ام بلکه یکی از سرهنگان لشکر
می گمارم و بقدر قوه در دفع دشمن او میکوشم ولی متوقعم که او نیز زیاده بر این از من توقع ننماید
و حیران ولایت خود رفتیم و در دکن پادشاه بباشم رعیت دیگر رعیت من می شوند دیگر شایان
شان من نیست که جان و مال ایشان را باحکام خلاف ناپلیون در معرض تلف آورم و تصور
نماید که من چون لویی می توانند رفتار نماید زیرا که مصمم آنم که در حفظ و حراست مملکتی که او
خود بمن داده کوشش و تکفل در حقوق ایشان را باطل سازد و راه تجارت ایشان را
که طریق گذران ولایت است مقطوع دارد مورخ گوید تا ماه هجری سلاح مرشل مورات پس از
چندی رشته مخالطت خود را از ناپلیون بریده لاعلاج بنای مراودت با پادشاه مخالف
او گذارد و در این باب روایات مختلفه مذکور گشته اعتقاد مورخ آنست که چون مرشل مورات
مرشل برنادت دولت فرانسه ثابت او نبود که مخالفت بدولت خود نموده مخالطت با خصمهای

دولت خود نماید و چون پادشاه نیپل بود محافظت مملکت مراد او بود لازم بود و کسی بر آن وارد نیست
مورخ گوید در اوایل سنه ۱۸۱۱ عیسوی مطابق اوایل سنه ۱۲۲۶ هجری مجددا روانه حمبرق گشتم والتفاتی که
از امپراطور متوقع بود مبذول نگشت و چون از هر جهت ابواب آمالش بر چهره اقبال باز
دید بهم فتوحات ممالک بی شمارش بر روی ستان آمده در اشتهار بود فرزندی از حرم
جدید از پرده عدم بعرصات وجود مراد او در خمود وز وجود پیش که ملک و ملت را وارث
بر بهای دولت او شود چنان مغرور گردیده بود که خدمتکار قدیم و جدید در نظر او یکسان گشته
نه او را بخواهان و نه از این هراسان بود در این صورت مرا مجال توقع نماند از خصمی و محبت
حمبرق محزون گشتم مخلص در مملکت اسپانیول در فصل تابستان سنه ۱۸۱۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۶
هجری محاربات عظیمه فیمابین عساکر فرانس و انگلیس در اسپانیول واقع گشت و بنا بر امداد
عظیمه از جنود فرانس بظهور رسیده و در محاربه شهر البوفره بر مخالف فایق آمد قلعه برداهوز را
مسخر و از وقوع این فتح لارد ولینگتان سردار انگلیس لاعلاج گشته که دست از محاصره
قلعه بجهت برداشته و دیگر در تصرف جنود فرانس ماند و شهر مذبور از معظم ولایات
اسپانیول است ناپلیون از استماع این خبر بغایت مستبشر گشته امیدوار شد که
عساکر او در اسپانیول پیشرفت خواهد یافت لهذا با خاطر مسرور بنای جشن برای
مولود مسعود جدید نهاد و بعد از فراغ از جشن برای ملاحظه اوضاع بعضی سرحدات
عزیمت نموده روانه هالند گشت و چون مراجعت به پاریس کرد از ناصیه امور چنان استنباط
کرد که صلاح کار در محاربه با دولت روس است لهذا لارستان را ایلچی مختار نموده
به پای تخت روس فرستاد که بجای کالنکورت مشغول کفایت امور سفارت گردد و بکار

گذاران دولت روس در باب اصلاح فیمابین مکالمه نماید و آن مرد جلیل القدر از ورود به پطربورغ
چندانکه سعی و اهتمام نمود تا مگر رفع کدورت تواند کرد صورت امکان نیافت و دید کار
گذاران آن دولت مصمم محاربه میباشند لهذا بدون نیل مطلوب مراجعت نموده از صورت
حال استحضار داد امپراطور ناپلیون ممالک بری را بتهیه آلات حرب فرمان داد و لابد
شد که کار مملکت اسپانیول را بهمان وضع گذارد و احکام باطراف فرستاد تا مجموع جنود
فرانس که در ممالک ایطالیا و نمسه و غیره بودند با عساکر ولایات فرانس متفق گشته یکبارگی از
اطراف حرکت و روانه مملکت روس شوند در ماه مه سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق بهار سنه ۱۲۲۷ هجری حضرت
امپراطور افواج قرالات فرنگستان متفرقه خود را در تحت لوای خود فراهم آورده بمحاربه روس
اقدام فرمود و اهالی ممالک عموماً متعجب گشته که چگونه عساکر تمامی قرالات که بحسب لسان
و دین و مذهب و آئین و کردار و رفتار و آداب و گفتار متباین کلاً با یکدیگر دارند در مقام
واحد جمع و متفق و مطیع ناپلیون بمخاصمت دولتی چون روس که ابداً اضراری از او باحدی
از قرالات نرسیده بدون سبب و سبب حرب برتن خود راست داشته اند حتی
دولت پروس با وجود ضرر و خسارت بینهایت که از ناپلیون باو رسیده بود با مخالفت روس
با او موافقت کرده ولی مکنون ضمیر آن بود که در وقت فرصت دست از مؤالفت ناپلیون
شسته پای در دایره دوستی دشمنانش گذارد مورخ گوید قبل از شروع محاربه در باب حال
آن بارتل و دراق از هر باب سخن راندیم و آنچه دریافت کرده بودیم بر یکدیگر خواندیم
و امیر او نیز با ما متفق بود و بر این عقیده که کنون هنگام عزیمت این محاربه عظیم نیست
و لیکن چه حاصل که امپراطور کلام امیر مذبور را با موافقین او وقعی ننهاد و ذکر سخنان ایشان را استماع

قبول

قبول اصغا ننمود محصل آن بود که عزیمت روس بود در آن سال فتح نماید و دولتهای نمسه و پروس
هر یک بطمع حکومت ولایتی از راهی متحرک گشته پرنس را واداشتند که سخن اهالی امپراطور مسموع
قبول ندانسته بلا تأمل روانه روس گردید و از آن پس که امپراطور بآن عظیم عزم گشت

عزم

تدارکات و تهیه بسیار برای انجام آن کار سرانجام فرمود و پس از حرکت از پاریس
مقرر داشت تا قراولان ممالک محروسه که متفرق بودند در رکاب حاضر سازند و ایلچیان
بممالک و دول دیگر فرستاد که قطع و فصل نزاع نموده با ایشان متفق نمایند که تمامی همت
مصروف محاربه روس شود و با دولت پروس عهد مودت ابدی بسته قرار دادند که ولایت دیگر
بوی قطعت نمایند و عهد نمودند که ولایات روم را که در حدود فرنگستان واقع
است و چون دولت مذبوره با دولت روس در نزاع بود متصرف نمایند که دولت
روس ضرری بایشان نرساند و با دولت نمسه نیز بهمین دستور شرط و عهد نمودند و در
همین اوقات تسلیمت و وضوح پیوست میکائیل نام محرر دستگاه وزیر حرب از وضع
جنود فرانس و تفصیل احکام امپراطور کلاً را با ایلچی روس اظهار داده بدولت متبوعه
معروض داشت ناپلیون محرر مذبور را بعد از اطلاع هدف گلوله ساختند و نیز در آن
اوقات جنرال بث که از جنرالان دولت نمسه و با ناپلیون در مقام نزاع بود جاسوسی
بموکب ناپلیون فرستاد که از اوضاع او مستحضر گشته ناپلیون نظر باعتماد بخت میمون
مقرر نمود که اوضاع لشکر و تدابیر مملکت را کلاً گوشزد جاسوس مذبور دارند
و از این امر مدعی بر آن بود که در آن اوقات ناپلیون را اطمینان حاصل بود که جنرال مذبور
متعذر گشته و تحقق از اوضاع جنود ناپلیون اطلاع و اثری نخواهد بود و لهذا انتقام از خیانت

آن محرر بغایت ملول گشت زیرا که مصلحت مقتضی آن نبود که در بدو کار دولت روس از تدارکات
او متنفر گردد فصل بیست و یکم در بیان بردن خلیفهٔ اعظم بقلعهٔ فون تین برو و بارکند رشات
چون ناپلیون بتصمیم توسیع حدود ممالک خود بود عزم آن کرد که تلافی چیزی که از دولت
روس بواسطهٔ منع مال التجارهٔ فرانس از مملکت خود بناپلیون واقع شده بود خواستی تمام از آن
گیرد و از خلیفهٔ روم هم بابت اطمینان حاصل نماید و قبل از این هر چه اهتمام نمود که خلیفهٔ مزبور را
بمقام صداقت آورد صورت امکان نیافت و مصلحت هم در بودن او در ولایت سوانه
که محل توقف او مقرر فرموده بود ندید زیرا که بیم آن داشت که چون جنود فرانس کلاً از ممالک ایطالیا
و من رو بشهر نیمن گشته ممالک خالی شود دولت انگلیس فرصت یافته او را بر بندیا سیکه
ایالات ایطالیا بتحریک علمای دین آشوب نموده بمحافظت ایشان مفقود برپا نمایند لهذا
امر فرمود تا جناب خلیفه از ولایت مرقومه بر کالسکه سوار و بقلعهٔ فون تین بلو واقعه در ...
فرسخی پاریس برند و مکانی متناسب در قلعهٔ مزبور برای سکنای او معین ساختند و مترجمان
که مردی بغایت هنرور بود نزد او متوقف داشت و حقیقةً امپراطور تعیین آنمرد در خدمت
خلیفه نهایت ادب بعمل آورده معلوم بود که منظورش تکلیف با خلیفه میباشد مجملاً حضرت امپراطور
پس از آنکه خلیفه بمقر رود و از جانب او اطمینان حاصل ساخت باتفاق ماری لویزه حرم خود که اراده
ملاقات پدر خود داشت روانه ولایت درزدین گشت و شهر مزبور یکی از ولایات ساکس و
دار السلطنهٔ سکسانی است و رود خانهٔ البی از وسط آن شهر جاری است و اهالی آن شهر
بغداد دو قسمت نموده اند یکی را شهر قدیم و دیگری را شهر جدید مسمی داشته اند و در این عزم
عظیم امپراطور ناپلیون در باب تسخیر مملکت روس شهرت عظیم کسب کرده بود از یونان تا تحریر

مقام

با نفوذان

هندوستان گشت و زبان خبر سنجان بعد از توصیف خاقان و قیصر بلقب و موجب تحیر
اهل عالم گشت مورخ گوید قبل از این ناپلیون همت بر او گماشته بود که برای تسخیر ممالک سپاهیان
آلات و ادوات حرب و آذوقه و ما یحتاج لشکر را کلاً در شهر مینز و تریز که یکی از ممالک
سپاه خود است جمع نماید و اکنون چون تسخیر ممالک روس را منظور خاطر داشت و
ولایات مزبوره بالمرّه از نظر دور و خاطر بر رود خانه و شهر ... نهاد و مقرر فرمود که از
اطراف و اکناف ممالک فرنگستان افواج و عساکر پیاده و سواره با تدارکات
و ما یحتاج در دنچک مجتمع شوند و این معنی بر همه آشکار که سران سپاه و جنرالان جلادت
دستگاه برای حصول منافع و وصول مناصب هر یک جویای محاربه و جنگ و خواهان خورد
توپ و تفنگ میباشند و مردان عاقل و عاقلان کامل همواره مآل کار را نگران و کار
دیدگان هوشیار مردم سر اسر از اندیشهٔ مآل کار در استحکام زیر قوت و مکنت آن
دولت میباشد و عاقبت امور بواسطهٔ آگاهی داشت و در آن چند روزه امیر البحر انگلیس
بخدمت حضرت امپراطور نگاشت که بعون جنود انگلیس در این نزدیکی تسخیر دو بندر
معظم لشکر فرانس شد در این مرز و بوم کاری از پیش نخواهد رفت الا آنکه جنودی
مستعد با بدلا داشته متوقف این کشور روند فرمایند مورخ گوید ناپلیون قبل از اشتعال
مهام محاربه در درزدین بود لقه تشریف فرمای شهر دانطریک گردید و در آن شب یکی
از کاپیتانها که در زمانی چند کیفیت ذهاب و ایاب امپراطور را بدین دستور از برای
من ذکر کرده است که حضرت امپراطور از ولایت درزدین بشهر دانطریک آمد من
چنان در نظرم که مرا تنبیه خواهد نمود زیرا که با شرکت گمرکات خانه زیاده بر رفتاری تخت

کیری با اهالی ولایت و تجار و مترددین مینمایند و بدین واسطه چندین هزار تن دشمن دولت فرانس
کشته بودند و بدین سبب گرچه ایران سوا دولت منهزمت نموده بودم دیگر در تمامی ممالک روس سوی
سابق بناپلیان نوشته عرض نموده بودم که عاقبت امر محاربه منجر خواهد گشت و محاربه این اوقات
مصلحت و صلاح مملکت نیست و متوهم بودم که مبادا حرکات مذبور منافی رای امپراطور بوده باشد و از جمله
فقرات معروضه این بود که در اوایل سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق اوایل زمستان سنه ۱۲۲۷ هجری نوشته
بودم که هرگاه حضرت امپراطور بالمره از محاربه روس و منعی رسید تحقیق دانند که دولت روس
و منش با یکدیگر متفق گشته سر از گریبان طغیان بر خواهند آورد و اهالی فرنگستان را جمعاً
بمحاربه و دفاع شما خواهند داشت حتی پادشاه پروس که محض اعتماد سرکار است با دشمنان شما دست
گشته عهد آنحضرت را خواهد شکست مگر پادشاه سکان در دوستی شما ثابت ماند و لیکن او را هم اهل
مملکت بر آن خواهند داشت که در مخالفت شما با اهل اروپا شراکت ورزند مورخ گوید که مرشل
رب حکایت نمود که مرشل مسطور پادشاه نیپل قبل از امپراطور بشهر ولطریک آمده و از خیر خواهی
من مصلحت در لشکر کشی بمملکت روس نپنداشت و فرمود ای بودین این اوقات در نظر
من سلطنت مفوض از سلطنت مملکت چنانچه من دارم بهتر است زیرا که در پادشاهی باید متحمل بار
گران گشت چه هرگاه بخاطر خواهی امپراطور رفتار نماید باید حقوق مردم را ضایع کند و بر خلاف
در سلطنت مفوض فرصت کامل حاصل و مدام فارغ البال ملتزم خدمت میباشد و اندیشه ولایت
ندارد و خود از انتظام دسته اوباش جمعی خود پرداخته خاطر جمع است چون مرشل رب سوی کلام بدین
مقام رسید گفتم هنگام وضع حمل حرم جدید ناپلیان مرشل مسطور در پاریس و بعد بروزی در باغ
عمارت یکدیگر را ملاقات نموده مرا گفت که هرگاه ناپلیان اراده نماید که با من چون بار

سلاطین

سلاطین دست نشاند خود رفتار نماید مبادا دو دفع او اقدام خواهم نمود مرشل رب از استماع این
کلام متعجب گشته گفت بر به مسطور با وجود دشمنی مشاهده رشادت دیدم در خدمت ناپلیان چون
خروس مغلوب و صورتی معیوب با نهایت خفض جناح و ذلت نشسته مورخ گوید که مرشل رب
حکایت نمود که چون امپراطور وارد شهر ولطریک گردید اول سخنی که فرمود آن بود که ای رب
درین ایام وصلت تازه و الفتی بی اندازه با دولت پروس و منش نموده ام و بقدر امکان رفع
ظلم و تعدی از ایشان نموده ام و نعم الحمد اطمینان حاصل کرده ام که ازین پس از ایشان نخستین و خلافی
ظاهر نگردد مرشل رب گفت ای بودین از دنیوی ماهیان ناپلیان عنان طاقتم از دست رفته بی اختیار
عرض کردم که چند آنکه روست و دوستی آن ما زیاده گردد زیاده ایشان را از رد و دست نموده از خود
مأیوس میسازیم و بر من واضح است که جنود فرانس در ولایات روستان بی اعتدالی بسیار نموده ناپلیان
از استماع این مضمون متغیر گشته دقیقه ساکت و بعد فرمایش فرمود که ای خیال صاحب در حقیقت
اوقات انگیزه است چون سیلابست که عنان او را نباید گرفت تا خود بسیلان خویش
گشته بگذرد و دیر ثبات و دوام نخواهد بود اکنون نخستین مرحله که تحقیق آن مستلزم است
آن است که بدانم امپراطور الکسندر فی الحقیقه مایل بمحاربه میباشد یا مقصودش تمنای مطلبی است که از
من حاصل سازد چون سخن بدینجا رسید امپراطور تغییر کلام داده فرمود که شما درین ایام
تغییری در احوال مرشل مسطور ملاحظه مینمائید که تفاوت بسیار حاصل نموده است بنده عرض
کردم بلی احوال او بکلی متغیر گشته فرمود مگر مزاجش تعرضی عارض گشته مگر سلطنت
مملکتی او را کافی نیست تو دارست او را پادشاه نیپل نموده ام عرض کردم که مسطور را سخن
این است که من در سلطنت خود استقلال ندارم فرمود قصور او وقتی خود اوست زیرا که

بطرز خوبی از دولت بوربان و کمی از اینها رفتار مینماید و با من طریق خلاف می نماید یکی از امورات
خلاف او آن است که میخواهد تجارت و معاملات انگلیس را در ولایات خود رواج دهد و من ابداً
باین معنی راضی نیستم عموم ولایات متعلقه بدولت فرانس که من حاکمم و شاهزاده از جانب خود
در آنجا مقرر داشته‌ام باید مانند اهل فرانس طریق تجارت با اهل انگلیس نمایند و پای تردد
تجارتشان از آن ممالک گسسته باشد و هر گاه هولند طریقی جز این پیش گیرد البته مانع خواهم
گشت مرشل رپ گفت چون عزم ترخص از خدمت ناپلیون نمودم فرمود امشب باید
صرف شام در نزد ما کنی حسب الامر شب در محضر او حاضر گشته مرشل دورک و مرشل بسیر بود در خدمت
او دیدم فردای آن شب امپراطور باز دید قلعه و انظار بکت تشریف فرما گشته از آن
پس بلده الکوره شهر رفته و ما و مرشل دورک و مرشل بسیر بود برای صرف شام احضار فرمود
هنگام صرف طعام امپراطور ساکت نشسته و ما نیز افسرده دل مشغول صرف شام گشته
قدرت بر تکلم نداشتیم حتی مرشل دورک با آنهمه گستاخی مجال سخن نداشت پس از ساعتی
امپراطور بما فرمود که بعد مسافت از فروان تر خواهد گشت از شهر کلاتز تا ولایت و انظار بکت
چند است عرض کردم طول مسافت زیاده از حد است فرمود منظور از این کلام مرا معلوم است
دفعه دیگر باز پرسید بعد مسافت افزون تر خواهد گشت عرض کردم بعد مسافت بیشتر خواهد
بود و مقصود از اینگونه مکالمات آنکه ناپلیون را اراده آن بود که در صفحات شهر کلاتز که در
ممالک اسپانیول است آغاز محاربه در آنجا نماید و مرشل رپ چون عزیمت ناپلیون را
در آن وقت مناسب ندید زیادتی بعد و طول مسافت را معروض و منظور ناپلیون از آنکه
فرمود بعد مسافت و دوری راه افزون خواهد گشت آن بود که ممالک روس را مسخر

نموده

گرانیک

نموده مسافت بعید بود دورتر خواهم ساخت پس ناپلیون لب از سخن بسته و ما ساکت نشستیم و از وضع نطق او
استنباط می شد که فرمایشات چند نیز در نظر است و منظور دارد که ایشان مبادرت در کلام نمایند و
مطلق آوازی از ایشان بر نیامد مجملاً شهر کلاتز شهری است با حصار محکم و قلعه مستحکم در اندلوسیه که
از ولایات اسپانیول است و واقع میباشد بندرگاهی است بغایت خوب و در سمت مغرب
او جزیره ایست مانند جزیره زرنگ که اطراف آن را آب دریا گرفته راه باریکی دارد که از
صحرای بلند تا رود منتهی شده فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض دارد فیما بین آن جزیره و ساحل بندرگاهی است
که سه فرسنگ طول و دو فرسنگ و نیم عرض دارد و جهازات اسپانیول در آنجا بار فرود می
آورند و در سمت شهر مذبور کوهسار است که عروج بر آن از دریا امکان ندارد و در سمت غربی جزیره
مزبور قلعه ایست مسمی بسنت سبسطین که در استحکام سبق از کوه جبلطارق برده و در جانب شرقی قلعه ایست
مسمی بسنت فیلب و در جانب شرقی و غربی بندرگاه جزیره دو قلعه محکم است و توپهای بسیار بزرگ در
آنجا قرار داده‌اند که دخول کشتی در بندر بدون اذن اهل آن قلعه‌ها امکان ندارد و در آن
جزیره سی و پنج سال قبل از این هفتاد و پنج هزار جمعیت میبود و اکنون جمعیت آن زیادتر شده و همه
آذوقه و مایحتاج ایشان را دو فرسخ عام است بجز آب شیرین و آنرا از بین سوی تلکام لوله بند
و آب از ساحل دریا و چشمه‌های جزیره لنت ... بیرون می آورند و این جزیره و بندر مرکز دوایر
تجارت و معاملات ممالک اسپانیول و هند و مکه و دنیا میباشد و شهر کلاتز در سنه
عیسوی مطابق سنه ۱۲۰۷ هجری با سنه عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۲ هجری متصرف انگلیس بوده و در سنه مذبور بود
آنکه چند سال بود با جنود فرانس از جانب برقعه مذبور بود تصرف نموده اما انگلیس عمارات آنجا
را خراب و ویران نموده از آنجا بیرون رفته متصرف دولت فرانس ... مجملاً مرشل رپ حکایت نمود

که این سؤال و جواب مذبوره را سکوت نموده قدرت بر تکلم نداشتم امپراطور دیگر اینکه احدی از ما بعد
مخاطب ساخته بملامت فرمود ای نجبای علانیه ملاحظه می‌نماییم که هیچیک از شما مایل محاربه نمی‌باشید
زیرا که مرشل مورات از آب خوش و هوای دلکش نیپلس دل نخواهد کند و مرشل بیرتیر از تفرج
شکار و صیدگاه مملکت خود نخواهد گذشت و مرشل [illegible] در پی مترصد است که بزودی ترخص حاصل
نموده بولایت پاریس رفته در عمارت عالیه خود بتفرج و اشتغال ورزد و مرشل [illegible] گفت
چون دیدم کسی را یارای سخن گفتن نماند و مرشل مورات قدرت بر حرکت لب ندارد
لاعلاج جسارت ورزیده در جواب عرض کردم حضرت امپراطور درست استنباط
فرموده بالجمله ناپلیون را منظور آن بود که در انظار رعیت چنان نماید که مایل محاربه نیست لهذا
از در صلح با امپراطور الکسندر بدر آمد و الحق از وضع تکالیف طرفین استنفاد گشت
که هر دو جزیره‌های [illegible] و در مندانام و [illegible] مباشند و در آن اوقات که ناپلیون
دولت روس را تکلیف منظور نمود که برای انتفاع دولت فرانس بالمره سد طرق تردد
کشتیهای دولت انگلیس از بنادر وسعت [illegible] خود نموده ابواب مراودت با ایشان در
بندد و در آن زمان که ناپلیون بنای محاربه با دولتین روس و انگلیس نهاد عموم ولایات
فرنگ بغیر از روم و سودین گردن بر اطاعت او نهاده و منظور داشت که قبل از شروع
مطلب آن دو دولت را با خود متفق سازد و لیکن هیچیک راضی نگشته که دولت
روم که با روس محاربه داشت عاجلا بمصالحه بپردازد و ناپلیون [illegible] خاطر ساخت
و مرشل برنادوت نیز با دولت روس ترک موافقت در باب [illegible] و امپراطور الکسندر قبل از
این مقالات لشکری گران مأمور توقیف ولایت فین‌لند فرموده ولایت مذبوره

انتفاع

از دولت

از ولایات ضمیمه سودین بود و در مدت محاصره شهر تلزت ناپلیون برای حصول رضای خاطر امپراطور الکسندر
ولایت مذبوره را بوی واگذارده که ضمیمه ممالک روس نمود و در این اوقات که فیمابین آن دو
امپراطور نفاق واقع و ناپلیون به برنادوت نوشت که اکنون هنگام فرصت است و باید لشکر
بر ولایت فین‌لند گماشته و بزور قهر و غلبه پس گیری و ناپلیون را منظور از آن تکلیف
این بود که برنادوت لشکر برای گماشتن [illegible] امپراطور روس نتواند جنود خود را از
ولایت مذبوره بیرون برده لاعلاج گردد که لشکری زیاد برای محافظت آنجا از دار السلطنه
خود مأمور سازد و بدان علت قوت و تعداد جنود روس نقصان پذیرد و مدعا آن بود که برنادوت
را کاری از پیش رود باید و منتظر جواب نگشته مرشل مذبور فرمود تا با افواج جمعی خود داخل ولایات
پامرنیه گشته دولت سودین را وا دارد اطاعت نماید برنادوت از این حرکت خائف و ترسان
گشته تکالیف ناپلیون را قبول نکرده اتحاد با دولت روس نهاد و امپراطور الکسندر او را از
آن بود که جنود خود را از فین‌لند بیرون برده به [illegible] نموده که بتوانند در مقابل جنود
فرانس تاب مقاومت آرد لهذا تشریف فرمای شهر ابو که دار اعظم فین‌لند است گردید
و مرشل برنادوت نیز بولایت مذبوره رفته در ماه اوت سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۷
هجری ملاقات فیمابین اتفاق افتاد و با یکدیگر همراز گردیده و امپراطور الکسندر متعهد آن
گشت که در مجاری حالات حمایت برنادوت را منظور داشته و در سلطنت سودین مستقل سازد
و ولایات ناروی را عوض ولایات فین‌لند بدولت سودین واگذار نماید و از آن زمان
روز در مخالفت ناپلیون متفق و متحد گشتند مورخ گوید برنادوت از این عمل موجب ملامت
همگنان گشت و این نوع مواخذه که از او نسبت به ناپلیون منصه ظهور رسید موجب بدنامی

ابدی دشمنات دائمی او گشت ولی در حقیقت بحثی بر او وارد نیست چه حرکت مبنی بر مصلحت
دولتیه بود و دلایل چند در آن بود اولاً آنکه برنادت را از غضب و سیاست ناپلیون
هراس تمام بود و زمانی بعید در خوف و بیم روزگار میگذرانید و بعد از ولیعهدی هرگاه
در حقیقت بر او دست مخالفت در سیاست او کوتاهی نمی نمود ثانیاً آنکه برنادت
بواسطهٔ ولیعهدی سودین از اهل مملکت فرنس خارج و از اهالی سودین محسوب می شد
در امکان نداشت که با ناپلیون متحد گشته احکام او را ممضی و مجری دارد ثالثاً آنکه
مملکت سودین در قرب و جوار دولت روس واقع و دولت مذبوره را قدرت
بر آن بود که یکی از شاهزادگان خاندان قدیم ولیعهدی سودین مغضوب و برنادت
را مسلوب الاختیار سازد و با مراتب مذبوره ناپلیون او را تکلیف سفر نمود که لشکر
بر ولایت فین لند که خود با امپراطور روس مفوض کرده تعیین نماید رابعاً آنکه هرگاه
برنادت دولت سودین را با دولت روس متفق نمی ساخت دولت انگلیس بمخاصمت
دولت سودین برمیخواست و آن دو دولت او را در میان گرفته تردد جهازات سودین نیز
در دریا مانع می آمدند و یکباره استیصال میدیدند

فصل بیست و دوم در ذکر هجوم خیالات ناپلیون در هزیمت لشکر فرنس در مسکو

اگرچه ناپلیون را در مجاری امورات رای مستقیم بود ولی
در بعضی موارد مغلوب خواهش و هوس خویش گشته چنان می پنداشت که آنچه بر مراتب
خیالش منقش شد از پس پرده مخفی چهره نما خواهد گشت عموم عقلای عصر متفق الرای
بودند که موافق تر آن بود که ناپلیون آن زمستان در مملکت لیتوانی توقف نموده هنگام
بهار شروع محاربه و تسخیر بلاد روس نماید ولی بر خلاف گمان دانایان هجوم افواج خیالات

غلبه و جنود حرص کشورگشائی و تمنای آتش چنان سرمست باده غرور داشت که بر ورود زمستان ممالک
روس بی آنکه تنبیهی از زمهریر نموده از آن سرزمین بهار گلستان ارم پنداشت و با
چنان لشکری گران که همانا بحر بیکران و دشت پهناور بود قدم بمحاربه در آن مرز
و بوم گذاشت شتاب در محل درنگ و درنگ در مقام جنگ مناسبت ندارد حضرت
امپراطور اگرچه در مقام تعجیل فرصت را از دست نمیداد ولی در مقام درنگ تحمل داشت
و بهیچ با قدم در امور نمیگذاشت چنانکه در مملکت لیتوانیا که زمستان را متوقف آید توقف
نفرموده عاجلاً حرکت کرد و در مسکو که محل توقف نبود رحل اقامت افکند و از حرکت
تمام موجب شکست کار ناپلیون گردید چنانچه در کتاب تجربات قیصر اول که ناپلیون همواره
مطالعه مینمود مسطور است که قیصر اول کرت اولی نتوانست که تسخیر ممالک فرنس
نماید بلکه کرات عدیده لشکر برانگیخت تا بر ممالک انگلیس و فرنس استیلای یافت
در همین ضبط عظیم بود که ناپلیون بر خلاف جمهور اراده نمود که در یک عزیمت دولتی چون
روس را مسخر نماید و ضبط دیگر آن بود که اطمینان داشت که چون لشکر روس شکسته
الکسندر فوراً از در صلح در آمده چون ناتیق بهمه جهه اقدام خواهد کرد و طول توقف ناپلیون
در مسکو نیز دلیل بر آن بود که منتظر ملایمت امپراطور الکسندر و موافقت او بود ولا
بایستی بمحض ورود مسکو روانه پطرزبورغ شده باشد از آن پس که مدتی در مسکو تهیه توقف
نمود و دید که وقت منقضی و فرصت فوت گردید لاعلاج از آنجا حرکت نموده بعزم
توقف زمستان روانه لیتوانی گردید و همانا بخت سعید از او رو گردانیده روزگاری به تیره روزی
رو کوشید و کوکب دولت روس از افق اقبال طالع بود که لشکر گردون فر ناپلیون

بعظمتی چنان که شیر ژیان و پیل دمان و سیل روان از زور کشتن زهره آب دیگر یاب
دیده پر آب کشتی با سهولت در میدان کارزار و خطر [illegible] نمودند و چنان وهنی که بلشکر
ناپلیون روی داد در این سنوات بر احدی واقع نگشته بلکه چند هزار سال قبل چنانچه
در تواریخ مسطور است لشکر دریوش را صدمه چنین واقع گشت و در آن اوقات
از استماع اخبار [illegible] ناپلیون اهالی پاریس رعب و وحشتی تمام بود و از اذیت خالی
نگشته تا آنکه از وقایع [illegible] در روز حرکت ناپلیون از مسکو جنرال ملط در پاریس
بنای افساد نهاد و جنرال مزبور از آنجا که طالب دولت جمهوریه بود همواره اخلال
در امر سلطنت میکرد چنانکه در ایام توقف حضرت امپراطور در پروس مصدر فتنه
گشته سردار فوج مستحفظین مطلع و او را گرفته در محبس ضبط سربازخانه محبوس ساخت
و در آن اوان یکهزار و دویست نفر سرباز و یکنفر سرتیب در آنجا متوقف بودند و محبس
مزبور موسوم به [illegible] بود و جنرال مزبور و دو جنرال دیگر که یکی موسوم بلاری
و دیگری گیدال بود دوست و یار بود جنرال لاری بواسطه میل بجمهوریه اراده
مفسده نموده بود وزیر [illegible] او را گرفته در محبس [illegible] محبوس ساخت و جنرال
گیدال بواسطه آنکه بکشتی انگلیس رفته و [illegible] فرستاده مراوده با دولت
مزبور نموده گرفته در محبس انداخته بودند و این سه تن شب و روز در بند اخلال و اغتشاش
بودند و منتظر وقت می‌بودند جنرال ملط در آن زمان وصول اخبار سوخته شدن مسکو وسیله
ساخته در فکر اخلال افتاده در محبس مکاتبات و نوشتجات مجعوله از زبان وزرای دولت
جمهوریه ساخته و منتشر ساخت که [illegible] نوشته اند در هشتم ماه اکتوبر در حوالی مسکو ناپلیون در محاربه کشته

فرنس

گردیده و سلطنت او سپری شد و دولت جمهوریه استقرار یافت و ما که وزرای این دولتیم [illegible] ایالت
و سپهسالاری لشکر بتو مفوض نمودیم [illegible] دستور العمل از محبس در آمده [illegible]
امورات محوله بر [illegible] و بسیاق قدیم مملکت دستخط وزرای جمهوریه آخر مکاتیب نوشته نمود
تا معلوم گردد که حکم مزبور از دیوان [illegible] جمهوریه است صدور یافته و احکامی چند بر وضع مزبور
مرتب ساخته [illegible] منصب [illegible] منصوب ساخت ترتیب [illegible] مستحفظ محبوس [illegible]
ساده لوح و تازه بسرتیپی رسیده بود حکمی بطریق مزبور بترتیب مذکور نگاشته که مقرر داشته
ایم چند هزار [illegible] نقد از خزانه [illegible] کارسازی نمود [illegible] جنرال [illegible]
افزون نمودیم [illegible] مملکت سپاهی [illegible] در محبس [illegible] جنرال ملط بود و در آن اوقات
استخلاص یافته در شهر پاریس [illegible] خانه [illegible] داشت و [illegible]
در آن محبس بود و جنرال ملط اول [illegible] احکام [illegible] و بدستیاری او باده جوان دیگر از
اهل [illegible] بنای [illegible] نهاد و روزی کاغذی در محبس برده خود نوشت و یکی از جوانان
سپرد که ببرند و آن جوان در فوج بنیابت سرتیپ که منصب [illegible] داشت و در کاغذ نوشته که لباس جنرال را
[illegible] لباس جنرالی [illegible] کذارده مقفل کلیه را بجوان [illegible] او
اطاعت کرده لباس مزبور را فرستاد جنرال ملط در روز ۲۲ ماه اکتوبر [illegible] عقرب
آن دو جوان را احضار نموده که [illegible] در محبس و باتفاق [illegible] صرف طعام نمایند پس از
صرف طعام به آنها اشارت کرد که لباس را برداشته [illegible] منزل [illegible] رفتند
چون به آنجا رسیدند اشارت کرد تا قدری [illegible] و آب لیمو [illegible] ساغری چند [illegible]
جوانان [illegible] بعد اظهار [illegible] مجعوله [illegible]

سپاهی [illegible] رد [illegible]
[illegible] منتظر [illegible]
[illegible] جنرال [illegible]
[illegible] محبس [illegible]
[illegible]

وزرای جمهوریه در باب سپاهیگری و سپه‌سالاری خود با شان نمود و گفت اکنون مامور باجرای احکام
مذبور می‌باشم مدتیست که فراهم آوردن این اوضاع فیمابین وزرای جمهوریه و من در میان است
و منتظر فرصت ناپلیون بودیم اکنون که خبر قتل ایمپراطور ناپلیون واصل و دستور العمل از وزرای
جمهوریه مرا حاصل گشت لازم است که حسب المقدور در این امور کوشش بی‌نهایت
مبذول بود باتمام در آورده به عموم حضار با واز بلند خواند پس از آن صفحه جریده را که نوشته بود و لباس
نظام خود را بر تن آراست و لباس جنرال الحود را با نجران نایب سرجوقه داده دیم ساعت
از شب رفته جنرال ملط و ... از منزل ... سرباز خانه روانه شد قراول ممانعت کرد
جنرال با لباس ... داخل شد فرمود که ... بیدار و در سرتیپ رسانید قراول او را نزد سرتیپ
برد سرتیپ ... در بستر بیماری افتاده چون جنرال ... از شدت مرض ... احترام
جنرال او را که ... لباس ... معلوم ... تقدیم رسانید ... جنرال
ملط نام خود را بر خلاف ... قلمداد و گفت ... ناپلیون در صفحات ... قتل
رسید سرتیپ از این کلام ... کان جاری گشت جنرال چون کلام
خود را در خاطر سرتیپ ... گفت که سلطنت ... حکم سپاهیگری و سپه
سالاری جنرال ملط است که از جمهوریه رسیده و مرا با علام تمام مامور داشت و حکمی با و داد که ملط
نوشته سرتیپ نوشته مذبور را ملاحظه دید که مرقوم گشته بوصول حکم قراول ... حضور ...
ملط قرار ... رفتار نماید سرتیپ ... فوج ... حاضر باش فوج نموده فرمان داد
که اطاعت امر ملط نمایند ... جنرال ملط ... سرباز خانه رفته فوج ... قتل
ایمپراطور ... وزرا ... استماع آن خبر ... پس از آن فرمان داد که فوج

منبعد که هزار و دویست نفر بودند از آنجا بیرون آمده و تعیین ده هزار فشنگ گلوله دار که در آنجا بود فراهم
کرده ... و چون جمعیه را که ... نصب شده بود تفویض نماید جمعی از آنها ... مامور
... آنجا درست و وزرا اتفاقات آنجا از روز چهارشنبه ... بود و حسب الامر ناپلیون مقرر
بود که ... در روز مذبور جمعی متوقف پای تخت بیرون رفته در میدان ... سلام
حاضر شوند نظر به سپهسالار ... حسب تقریر سرتیپ فوج مذبور ... افواج زودتر روانه کردند که موجب
مقرر در سلام حاضر شوند لهذا اجتماع و حرکت ... در نظر مردمان محمول بر آن افتاد که تمام آن
... بدان حرکت رفت جنرال ملط با فوج مذبور در محبس رفته فرمان داد که در
... جنرال ... و جنرال ... مخلص نمودند و ... محبوس بود ... و آن دو نفر
خبر از قتل ناپلیون ... و گفت اکنون ... و دستور العمل ... قرار داده است
که در این ... فوج ... ایم ...
و ... منصب ... ضبط ... احکام ...
... روان گشت ... ضبط ... پلیس ... که ...
امر ... احکام خود ... پس ... وزیر ...
... وزیر ... دید ...
... جنرال ...
که مامور ... جنرال ملط جنرال ... مامور ... وزیر ... ادات
و کسیکه ... حکم ... جنرال روان داد
با فوجی ... منزل ... جنرال ملط فوجی ...

برکلیه بی‌بدل در دسته دیگر شهر بود از خروج ولایت ممانعت نمود که بنا بر ادعا ابو کات مجبر گشته با بلد
اهل شهر آینده و قوچی در بروی محافظت خزانه دستار و دیگر از برکرده کان بو بابت و خنجر نامور
با حاضر اوطاق نظام نمود و حکمی از جانب وزرای جمهوریه بدو داشت ژنرال اجودان ولایت
نکاشت که ژنرال نیبود احکام قراولان و افواج موقوف صادر نماید که از قرار دستور العمل جمهوریه
رفتار نماید و بدین رونق و حیله مدتی زمان در حکومت ولایت مستقل گشته از سلطنت بو متصرف
گشت و ژنرال اجودان نیز بود با موافقیه و حبس مترلباید که متصدی مهام اصلی محافظه شهر بود نمود
و دوشکه بچون ژنرال جولین از تسلیمان تمارت و ثمالذکر حتی ادو قطر ستند شر خواهم گشت خود کار
او را بانجام رسانید و نیز دو تمانخواهم امد شماد کرضی مترلباید دستاعمال نماید و خود باب نوشت از روی
عمارت ژنرال جولین گشت و وقتی وارد گردید که آن مرد کمی بحال ورود نکاه نشسته بود آنرا
مشاغل خود اشتغال داشت گفت که من از جانب وزرا اطلاعی نمودم که شما را گرفته محبوس
سازم در دفتر و بر نشستهات شما کلا ضبط و مهر نموده بنظر ایشان برسانم ژنرال جولین مطالبه
حکم نمود گفت بجای خلوت تشریف بیاید تا حکم بو شما نمایم ژنرال جولین از پیش و ژنرال
ملط از عقب روان شدند چون وارد اوطاق خلوت شدند ژنرال جولین رو برگردانید
که حکم بو باز خواست نماید ژنرال ملط به تیر طپانچه بر روی او خطا کرده بر زمین نشست و دید
نمانده پس او را گرفته بمجلس فرستاد و خود رو بعمارت ژنرال اجودان نهاد در آن وقت ژنرال
اجودان حسب الحکم ملط مترلباید بود رفته بود و در بجای خلوت ملط امر احکام و اشتغال
داشتند ژنرال ملط مجبوراً که او را گرفته محبوس ساخته قراول درب عمارت گذاشته
که احدی بیرون و درون نرود چون قدم در اوطاق خلوت نهاد دلبر دید و در دکان نشسته

خطاب به ژنرال

خطاب به ژنرال اجودان کرد که از بیست تا کنون اخیر در مجلس نفی مستحفظ لباد گفت تو محبوس دولت
میباشید و وزرای برخوردست که از چه بوده بپای خود بمجلس بروم چون خدمت از اوطاق بیرون آمد
مباشر امور اطلاعیس شهر بود درب عمارت دید که از برای استفسار حقیقت حالات عزم دخول دارد و
قراولانش ممانعت مینمایند فریاد کرد که او را مانع دخول نکردید مباشر اطلاعیه از بخشش او
ملاحظه شمرده مباشر نیز بود راه دادند چون وارد گشت مترلباد در صورت وقایع را با او گفت با وثاق
مراجعت کرده مباشر اطلاعیه بود که چشم بر ملط افتاد گفت ملط صاحب منصب را که از مجلس مرخص نمود
و این چه هنگامه است برپا کرده ژنرال ملط چون دید پرده از روی کار برافتاد و او از خفایای
امور آگاه است و او را بزرق و تلبیس نمی‌توان فریفت طپانچه بزنم قصد او از جیب درآورد و
آن شخص که در آنجا بودند متفق گشته طپانچه از دستش گرفته و خودش را محبوس نمودند و قراولانش
که بر در منتظر خروج او بودند مستحضر گشته و او را با قراولان سپرده بمجلس فرستادند پس از گرفتاری او
بواسطه آن فضیحت چهارده تن بسیاست دولت رسیدند که سه نفر از ایشان ژنرال ملط و ژنرال
قیدال و ژنرال الحاری بودند که حقیقت موجب سیاست و منشاء شرارت ایشان بودند با جمله آتش
آن فساد چهارده تن بسیاست دولت رسیدند که سه نفر از ایشان ژنرال ملط و ژنرال قیدال و ژنرال الحاری
با جمله آتش آن فساد در اشتعال چندان نیافت و هر چند شعله آتش افروخت و لهذا زودی بآب تدبیر
مصلحین فرو نشست جای تحمل تعجب هر کس تواند شد که ژنرال ملط با وجود اینکه سنین بسیار
مقید و محبوس بود غفلتاً در عرض چند ساعت تمامی اعاظم و اعیان دیوان و دفتر و وزرا و مباشر اطلاعیه
گرفته محبوس ساخت در همان روز که ژنرال ملط در پاریس آتش آن فتنه بود افروخت
حضرت امپراطور در مسکو متوقف که حکایت مفقود شدن ملط معروض افتاد و بعد از ورود

ودر بیان ورود
و افهوم ... دفعه ... و داخل
ارتفاع و تخریب ... و دو کوه در آن
شهر و قلعه ... ولایت مسکو ... ده
سال ۱۲۲۷ ... در ... که
امپراطور ...
ممالک روس

معظم ممالک روس بود قلعهٔ مزبور را محصور و تکیه بشهر ثبات قدم ورزیدند جمع کثیر از جنود امپراطوری
مقتول و بالاخره در تمشیت مستحفظین شهر غفلهً قلعه را تخریب نموده انبار و قورخانه و بیرابس شهر را سوزانیده
فرار کردند جنود فرنس قلعه را متصرف گردیده مجملاً مرشل رب که ترتم رکاب عدد محدود مسکو حضار
گشته بود حکایت میکنند که امپراطور از استحضار اوضاع پاریس متغیر گشته اولاً بسابرین احداس در
محافظین ولایت مأمور و ملامت فرموده ثانیاً گفت تا کنون سطوت من در قلوب اهل مملکت کما
ینبغی تأثیر نکرده که بکنفر با وجود احتباس در دار السلطنه چنین هنگامه برپا نموده و از این حرکت استنباط
میشود که هنوز سلطنت مسلم نیست و گرنه از سرتب این هنگامه در دار السلطنه من فی البادی گشت
بر من رسید مبیر خطاب فرمود که مصاحب متولی اسیر سدوس که یکنفر واحدم بکار بان از کنه
مسعده چگونه توانم بود اکنون باید به پاریس رفت تا از مصباح و هجوم قلوب اهالی مملکت ضیا بر
از نو و تدارک سپاه و لشکر ساز نمود در این ایام این بگفت و رو براه ولایت پاریس نهاد
و در اسنار فرار او را محض کذب است و این معنی اظهر من الشمس است که اهدر وحشت از دشمن
ننموده ولی اختلال امر مملکت موجب اضطراب خاطرش گشت بخاکه در بغور روس و مراجعت از
مسکو از خوف و هراس از جهان او ظاهر نبود ولی فور استماع اخبار خط بغایت پریشان
گردیده و منفور بود چون مملکت امن و سلطنت برقرار است صدمات دشمن را رفع میتوان نمود
هرگاه ولایت امن نباشد در وقت محاربه صاحب مملکت را از دو جانب خطر پریشان میگردد
یکی از جهت خصم و دیگری از اختلال مملکت بالجمله چون ناپلیون عزیمت حرکت از ولایت مسکو
نمود عنان اختیار و حرکت لشکر را بکف کفایت سرداران و سپهسالاران که محل اعتماد
بودند نهاده و مرشل مورت که در آن سفر سپهسالاری لشکر مقرر بود از عهده خدمت بخوبی بر آمده

بتو

بود و صاحب اختیاری جمعی سپاه سرافراز بود ولی پس از حرکت ناپلیون لشکری کال خود نهاده بشهر [illegible]
رفت و ناپلیون صاحب اختیاری جمعی دیگر از جنود را بمرشل [illegible] محول فرمود و رشادت او بر عموم اهل
عالم معلوم و ظاهر و نام نامیش در جریده دلیران روزگار تا ابد باقی فقرت مورخ گوید در سفر
روس و مراجعت از زبان ... در مجاری انقضاء شد از سرداران و سپهسالاران و افواج عسکر اقدام ثبات
و در حفظ جلادت استوار و رشادت شاهزاده یوجین و افواج ایطالی جمعی او بود با وجود آنکه اصل ایشان
از ایطالیه بود و مملکت نام نسبت بایشان مملکت گرمسیر بود و بایشان زود تر از دیگران معرض تلف
رسند ثبات قدم ورزیده تحمل کردند مجملاً در این نوبت و ورود ناپلیون به پاریس بخلاف دفعات
سابق مرون خورد بود و اهل مملکت ... اهل
مملکت از کثرت قدم ... مینمودند که از آن روز که بعقد ناپلیون در آمد کارهای او رو باختلال
نهاد و بر خلاف چو ... که از روز از دو جش کوکب بخت امپراطور از مطلع شرف طالع گشت
مجملاً چون ناپلیون وارد پاریس شد تصور نمود که هنگام ضرورت و برای تدارک و تهیه اسباب
حرب در اضمحلال خصم هر گونه اجحاف و تعدی نماید معذور خواهد بود لهذا دست تعدی و ستم گشاد
و مالیات ... و جبره ... بر عموم ممالک فرنس حواله و تاکید در استخراج آن نمود و روز بروز
اختلال امور روس افزون میگردید تا آنکه پادشاه پروشیا خیال ... معقول و بمخالفت فرنس
اقدام ورزیده و بدیهی است که رفقای او و دیگران سرایت میکرد حضرت امپراطور جهة علاج آن
کار وزرای خاص را در مجلس مشورت مجتمع و از ایشان استفسار فرمود که آیا در این حالت اغتشاش
صلاح در مصالحه و متارکه با خصم میباشد یا نه بیرو ... وزرای دولت معروض داشتند که در این مقام
مصالحه اصلح است روی از این سخن در هم کشید و عرض ایشان را وقعی ننهاده غیرت او تن بمصالحه

در مصوبت در دنیلا دامیر قطر خطر امپراطور بود دریافت نموده عرض کرد که این معنی بدیهی است که هرگاه
در این حالت از در صلح در آییم خصم تکالیف شاقه بر ما خواهد نمود و لا علاج می‌شویم که ولایات بسیار متصرف
گشته ایم بعضی را واگذاریم و اگر قریه از ولایات مذبور بتصرف مخالف دهیم تا ابد مورث ننگ و عار برای
حضرت امپراطور خواهد بود ناپلیون را کلام او مطبوع افتاده متذکر گشته تهیه کار بایست و در آن
اوقات خلیفه اعظم رجب شد که امپراطور با بیدیره مصالحه نهاده قرار شد که عهدنامه ممهور گشته
با امپراطور سپارد و از آن پس لشکر انقره از طرفین رفتار نمایند و لیکن چون لذا کار بجهت خلیفه بود در دستخط
کنند در آن معهدنامه مانع آمده و حضرت امپراطور چون در آن ایام مهامی اهم از آن پیشنهاد خاطر
داشت اصرار در دستخط نکرده اکتفا به قرار خلیفه نموده او را مرخص کرده اقرارنامه مذبور را چاپ نموده
باطراف ممالک فرنگستان منتشر ساخت و چون دول خارجه که با او دوست و متحد بودند از آغاز
مخالفت نبیاد نهادند حتی دولت [illegible] که علاوه بر دوستی و مصالحه بواسطه قرابت و مواصلت یگانه تمام
با او داشت همچنین دولت پروس ترک موافقت نموده میان بر مخالفت بست حضرت امپراطور سفیری
بدولت [illegible] فرستاده و ایشان را استمالت نموده بر سر عهد سابق آورد و لیکن مفید فایده نیفتاد و دولت [illegible]
فرصت بود از دست نداده نخواست خود را بمهلکه اندازد حضرت امپراطور چون دید که دولت [illegible]
با وجود محبت و وصلت دست از دوستی او کشیده معاینه دانست که از آن پس عموم اهالی فرنگ بر مخالفت
او متفق گشته قدم در معارضه خواهند گذاشت و لیکن از [illegible] طرف [illegible] نمایند و بعضی از شاهزاده‌گان
ولایات [illegible] هنوز ترک موافقت با او نکرده قدم در طریق صداقت می‌پیمودند ناپلیون بتعجیل
تمام لشکر و تدارکات لازمه را فراهم آورده تصمیم آن نمود که خود بنفسه متصدی سپه‌سالاری آن
جنود گردد و بود همه آنکه مبادا در ایام غیبت او مجددا آشوبی چون حکایت ملط در ولایات برپا شود

برادر ارشد خود بود ولیعهد نموده بجای خود منصوب بحکومت ولایت [illegible] و [illegible] و ولیعهدی برای او
مقرر داشت که در تدبیر مملکتی امداد با او نمایند افتاده جنگ و آغاز دعوی ناپلیون با مسکو از قرار ضبط مصنف
تاریخ و بیان دفعه لشکر ناپلیون و سایر گفتگو [illegible] مورخ گوید چون حضرت ناپلیون تصمیم عزیمت
تسخیر مملکت روس و سرانجام تهیه و تدارکات جنود ظفر مانوس نمود چندان لشکر و سپاه و [illegible]
و دستگاه در مملکت خود فراهم کرده بود که محاسب تیز فهم و هم از عهده شمردن آن [illegible] عاجز آمد
و [illegible] باستعداد دولت روم و [illegible] و قبل از نقض عهد مصالحه فیمابین دولتین فرانسه و
روس [illegible] آن بود که در سر سال [illegible] هزار نفر از جوانان [illegible] طبقه از رعیت فرانسه که [illegible]
سن [illegible] در نظام خدمتکاران داخل نمایند و مقرر بود که قریب [illegible] سلاطین اروپا
که مطیع و منقاد او بودند جنود [illegible] خود ضمیمه عساکر فرانسه نمایند مورخ گوید جمیع تعداد جنود فرانسه و منضمات
و متعلقات آن از قرار لشکر شماری [illegible] هزار بود تفصیل در دفاتر
ثبت بود از جنود [illegible] موضع بود که برای [illegible] افواج و [illegible] دستور

[illegible]

و غیره منظور [illegible] نموده [illegible] هزار [illegible] با تدارکات و [illegible] صد [illegible] امپراطور
امپراطور بود [illegible] که آهن [illegible] بر کنند و اگر [illegible] بر هم زنند و حضرت امپراطور
[illegible] که [illegible] امپراطور روس سپاه فراهم آورده و مقرر فرمود
تا در زمان غیبت او نظمی تمام در مملکت [illegible] نام [illegible] کرده و احکام نظام بر این

جادی فرمود و تا اول و سقوط انفنی مستی در آنجا بوده به قسم منقسم شوند اول بیست ساله
تا بیست و شش ساله بودند و دوم بیست و شش تا چهل ساله بودند و سیم چهل ساله تا شصت ساله بودند
و مقرر چنین بود که قراولان عبارت از همه آنها بود در مملکت بوده اند و به خارج نروند و هر هنگام که در داخل
مملکت دشمنی از خارج هجوم نماید این سپاه را برای رفع آن احضار نمایند و اینها دو جوقه
جوقه مقرر داشته مشتمل بر عمارت نمودند و هر گروهی از هزار و پانصد تن مرتب کردند
معادل یکصد گروه از آنها فراهم آورد جوقه اول از جوقات مشروحه که جوانان بیست ساله
تا بیست و شش ساله بودند اول جمع و زیر حرب نمود که مطالعت او نمایند و مقرر داشت که در اول
مدت همیشه اوقات در حاضر باشند با یراق باشند و نقد به طریق مجتمع گشته به مشق نظام اشتغال
ورزند مجملا امپراطور بدین تدبیر قریب به چهار صد هزار لشکر در مملکت فراهم آورد که هنگام
ضرورت حاضر و سایر اوقات به ترکیب رعیتی خود لیت سپاه نظام و در آن اطلاع
بود که آنان در خدمت شرکت ایشان خواهند شد و نه اهالی مملکت بود از این معنی تشویش
که امپراطور آن جمعیت را به عرض نظام کرده به خارج خواهد برد به تفصیل و در سبب خان السنان
از دولت بعد و سایر ما یحتاج از خوف آن مقارن این احوال عرایض از مملکت سپانول
رسید که دولت سپهدار دولت انکلیس قلاع و در قید و در بود که از قلاع
محکم مملکت مزبور به تصرف دولت فرنس که بعد از آن دو جای سپانول و پرتقال واقع
در حقیقت مفتاح تسخیر آن دو مملکت است به حیطه تسخیر آورده و قلعه که سی و شش
روز در بود سیصد هزار لشکر فرنس قوت تمام مقاومت آورده انکلیس در دوازده
یوم یورش و حمله مسخر نمودند و سرداران قشون فرنس چندانکه سعی و کوشش در استرداد قلعه مزبور

ننمودند

مفید فایده نشد لهذا حضرت امپراطور ناپلیون استشعار آن کار امیر باتو سپاه فرمود که شرحی مبنی بر اصلاح دولت
ایشان و فصل مبتنی بر تحصیل رضایتش به لارد گری وزیر دول خارجه انکلیس نگاشت و جواب مطابق
سؤال حاصل نگشت چون صورت کار بدین طور قرار دید و دانست که آتش فتنه و فساد جز به تیغ آبدار
فرو نشیند لهذا تهیه حرب سپاه ساز و بنای مخاصمت را آغاز نهاد و امپراطور روس در فکر محافظت
مملکت خود افتاد و حضرت ناپلیون را همت والا به تسخیر ممالک روس بود و امپراطور روس در ممالکت
خود نیز سرانجام تدارک محافظت مملکت و رفع ضرر ناپلیون می نمود پس حضرت ناپلیون تعجیل تمام نموده
مملکت پروس را تصرف و به اوامر فرمود که به تعجیل تمام عزیمت هجوم و یورش
مملکت روس نمایند امپراطور الکساندر از این معنی مستحضر گشته در مقام طلب مصالحه و ترک
مناقشه از ناپلیون برآمد ایلچی فرستاد که مقیم دولت فرنس بود مرقوم داشت که در رفع ضمیر اولیای دولت
فرنس هرگاه حضرت ناپلیون فرمان به مراجعت عساکر فرنس از روس دهد امپراطور الکساندر
تکالیف امپراطور ناپلیون را منوط به تجارت کار فرنس را در ممالک روس ملحوظ و خواهد
داشت امپراطور ناپلیون از استماع متمنیات امپراطور روس متغیر گشته در جواب مقالات
مرقومه به ایلچی مزبور چنین گفت که مراد از سلطنت عادت و دولت امپراطوریم چنین است
که مطیع و منقاد خصم ایم و در کارهای امور حسب تمنا و خواهش او رفتار نمایم و این تکالیف
از امپراطور روس نسبت به ما خلاف قانون است پس از رخصت مقرر فرمود تا رخصت نامه به ایلچی
مزبور دهند که مملکت روس رفته و خود در نهم ماه می سنه مطابق بیست و ۱۲۰۹ هجری
از پاریس حرکت و در روز سوکمی فیروز رخصت نامه ایلچی روس را داده از
پادشاه گردید که طریقه امپراطوران است که هنگام و لشکر

مبعوث اخبار ورود حضرت فغفوری [illegible] و خواص [illegible] پیش نهضت منصور نمود که در این سفر حرکت عادت کرده
طرق عظمت و جلال چون پیش از این مقال اگرچه فرمان داده بود عموم سلاطین و شاهزادگان
و امرا و اعیان ممالک فرنگستان که مطیع و منقاد بودند در شهر [illegible] مجتمع گشته [illegible]
شهر مذکور تشریف برده امپراطور [illegible] ملاقات [illegible] و محترم [illegible]
ملاقات نمودند و پادشاه پروس نیز در آن مقام حاضر گردید اخوان و اخوات و سایر منتسبان
و متعلقان خاندان امپراطوری عموماً در خدمت او بودند و عموم سلاطین و ملوک فرنگستان
که در آن ولایت بودند [illegible] اوضاع [illegible] افعال و اقوال [illegible]
امپراطور بودند [illegible] تکلم [illegible] چهره [illegible]
می گشت [illegible] امپراطوری [illegible]
امپراطور [illegible] حرب و جدال [illegible]
جهام دولت [illegible] کار [illegible]
عموم سلاطین و ملوک [illegible] که در آن ولایت جمع گشته [illegible] ارباب طرب و سرور
و اصحاب جشن و سرور [illegible] کلاً از سرکار امپراطوری [illegible]
می نمود و مخارجی [illegible] از ماکول و مشروب و آلات طرب و غیره [illegible] چنان
چنانکه [illegible] فلک [illegible] جشن [illegible] قاضی شهر [illegible]
را مامور فرمود که [illegible] ولایت [illegible] نام [illegible] آن
[illegible] دیده بصیرت بر ملاحظه حالات آن مملکت [illegible] تتبع کتب تواریخ [illegible]
سیاق [illegible] مستحضر [illegible] اهالی آن مملکت [illegible] وقوف

و همراهی من تسخیر و اضمحلال روس میسر [illegible] ماه سپتمبر جمیع ممالک روس به قرین انجام
رسانیم و در مقام توقف خواهم بود که اکنون عنان عزیمت به جانب مسکو مصروف می دارم و بعد از
کار روس را تمام نمی کنم و از آن پس شهر [illegible] که محل انجام آلات حرب جنود روس است
خواهم ساخت و امپراطور [illegible] از صدمات توپ آتش بار من [illegible] خواهد گشت قلب مملکت روس
شهر مسکو است [illegible] مملکت [illegible] که تسخیر آن ولایت [illegible] پنجاه هزار از جنود فرانسه در
مملکت [illegible] خواهم گذاشت [illegible] برای [illegible]
مملکت روس ضمیمه ممالک محروسه [illegible] ممالک [illegible] منتظم [illegible]
که از تسخیر مملکت [illegible] خسارت [illegible] دولت فرانسه [illegible] خسارت [illegible] اکنون
صفحات [illegible] سکون [illegible] مملکت [illegible] فرزند مرا
[illegible] کاری که موجب حصول [illegible] مملکت [illegible]
ضبط نمایند [illegible] قاضی [illegible]
لازمه [illegible] وزیر دولت [illegible] حضرت امپراطور
[illegible] امپراطور [illegible] سلطنت
مملکت [illegible] مامور فرمود که [illegible] امپراطور [illegible]
تکلیف نماید که [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] بارگاه معروض [illegible]
[illegible] حضرت امپراطور [illegible] اعلام فرمود که [illegible] روس

تهمت رسیده و بهانه طامعان انگیز گردید بلکنون ضمیر منیر دریافته ایم که عطف عنان عزیمت بدان
مملکت نموده از بعد دشمن عبور و از تشتت ایشان به جنگ و جدال آن ممالک را نمونه روز شور
نمائیم مورخ گوید امپراطور ناپلیون را منظور آن بود که دولت روس را یکقلم از قلمرو و ایالات
فرنگستان بیرون سازد و امپراطور روس نیز اعلامنامه بعموم لشکریان و رعایای کشور
مرقوم داشت که چندانکه سعی و کوشش نمودم تا مگر عهد مصالحه با ناپلیون استوار شود آب در هاون
سائیدن و نقش بر آب کشیدن بود اکنون چاره منحصر در آنست که تیغ آبدار و توپ آتشبار
و سیلاب هلاک بر بنای هستی خصم بهیم و جلادت افراد و اتحاد و غیرت رعایای روس در مراتب
صداقت و دوستی ایشان نسبت بمن گذشته از آنست که در هنگام مقابله و محاربه محتاج
ترغیب و تحریص من بوده باشند و این کرت بر سر مذهب و دین و وطن و این بایست
محاربه نمائید و معلوم نماید باشند که امپراطور شما در میان شما خواهد بود مجملا هر یک ترتیب بسیج لشکر
و تهیه اسباب نموده و امپراطور اعظم ناپلیون را اندیشه و خاطر آن بود که جنود دلاوران و افواج
جلادت نشان را در برابر صفوف جنود روس بر پا دارد و دمار از روزگار ایشان برآورده کار
ایشان را با تیغ آتشبار بر وفق مطلوب راست سازد و قلاع و ولایات ایشان را متصرف و لشکر
محافظت آنها بر گمارد و در صورت امکان با پطرزبورغ و پایتخت مسکو تسخیر آورده عسکر
مجدد فرموده قسمتی بر ایشان استوار سازد و از آن پس امپراطور روس را لا علاج و ناچار مصالحه
نموده از ممالک فرنگستان مسلوب الاختیار رود و در قید ننگ گرفتار سازد و از ممالک
لهستان که تابع او بوده اند بر مملکت روس برتری دهد مورخ گوید چون سلاطین و سرداران
ممالک اروپا از نهایت جلادت و ثبات قدم ناپلیون متحیر و از حسن تدبیر او مخبر بوده در روز مسند نشستند

که اگر کوه آهن

که اگر کوه آهن در برابر سپاه او آید از صدمه توپ آتش فشان او آب گردد و احدی را قوت مقاومت
با او نیست تدبیری در کار او بکار بردند بدین مقال که جزایر انگلیز که موطنش جزیره بیگانه
و مولدش ولایت ینگی دنیا بود در خدمت امپراطور روس بغایت محترم و لشکرداری عساکر آن کشور مفوض بود
تدبیری چنان نمود که جنود روس اولا در صدد مملکت خود در برابر عساکر فرانس رفته قرار جنگ گذار
نهاده تا جنود فرانس را بداخل مملکت خود آورد پس از آن مقابل ایشان هزیمت گزینند و از مقابله بیکبار
نشینند و قلیه قریه که از گذر و گذار دور است و از اتلاف و اضرار جنود فرانس گذشتند و گاه گاه برای
تخویف خصم در برابر جوش لشکر نمایند و بمحاربه اقدام ورزند و قدم از دایره جنگ فراتر
ننهند تا بمرور ایام صفوف جیوش فرانس خسته گردند که جنود روس توانند حمله بر ایشان
زنند و رعایای مملکت توانند اندک اندک در مقام اتلاف ایشان بر آیند چون زمستان با اختناق
بگذرد طرق عبور و مرور ایشان مسدود گردد و از قحط و قلت آذوقه و تعدد کشتن روی بنقصان نهند و روز بروز
ضعف و ناتوانی ایشان زیاده و بر قوت و کثرت جیوش روس بیشتر خواهد گشت چون لشکر روس در
کشور خویش است رسیدن همه کم و بیش هست هر آنچه از ایشان بمعرض تلف رسد از عوض جنود
جدید خواهد رسید و حقیقت تدبیر مذکور در آن اوقات برای جنود روس بغایت نافع بود از آنکه
تا آن هنگام تدارکات حرب و قتال و مملکت داری ایشان صورت انجام نیافته و فرصتی
معتد برای ایشان بایستی که از محاربه کناره جسته تا شمشیر و تفنگ و سایر اسباب لازمه کفاف از مملکت
انگلیس برای ایشان رسد و با دولت روم مصالحه نموده آسوده خاطر از آن مرز و بوم باشند
دل شکسته از بیم اضرار دولت روم در سواحل رود دانوب متوقف گشته بود مطمئن
خاطر احضار نمایند و بودن سطر ایشان بر استعداد جنود روس بیفزایند و خیال مذبور مقتضی

حزم و دور اندیشی که دولت متصور است که در مجاری گیر و دار جنود روس بوضعف و انکسار عارض خواهد
شد و مجلس محکم برای رفع تکسر آن ضرورت انعقاد یافت که مناسب در قرب شهر ... و در سواحل ... ...
منتخب و در اطراف آن معسکرها و سنگرهای محکم مرتب شود که هرگاه جنود فرانسه تعاقب لشکر
روس آیند به جمعیت دولت دولت استطاع ایطالیا نیز ... نماید عساکر ... شده بود از آن نموده و از خلاف
خیال الزین جنود فرانسه طریق ولایت ... در پیش گرفته زحمات عساکر روس حاصل
گشت مجملاً جنود حضرت امپراطور معظم ... فرسنگ مسافت عرصه مصاف و معسکر ظهر الدق
آنها بود و نظمی چنان در میمنه و میسره و قلب سپاه منصور بود که تو گوئی این سپاه گران در حرکت
و سکون یک روش حرکت می‌نمودند و سرتل یکدله بود یا بی و دو هزار مرد در خارج لسیا رکند نشسته
و مقرر داشت که در داخل ولایت کورلند که از ولایات روس است کردند و تخریف و تسوید جنود
روس پرداخته هرگاه مصلحت دانند بندر ریقه بود که از بنادر معظم روس است محاصره نماید
و شاهزاده شوارزنبرق باعساکر ... نیدمت در خارج بین جنود فرانسه مقرر داشت و محافظت
سمت شهر ... که در مملکت دلخسه ... است ... و مقرر فرمود که تا ...
جنود جنرال طرماسوف که از جانب روسیه بمحافظت مملکت دلخسه مامور بوده و دسته
باشد و امپراطور عساکر خود را به سه فرقه منقسم فرمود یکی متعین رکاب و در آن افواج قراول
نخود و سواره اردوی جمیع مرشل لی فرو مرشل ما ... و افواج اردوی جمیعی مرشل ... و مرشل
اوتات و مرشل ... و سواره اردوی جمیعی مرشل قرد جی و مرشل مان ... و مرشل ما ...
دیگر مجموع دویست و پنجاه هزار تن بودند بالتزام رکاب مامور فرمود و بجانب عساکر
قلعه روس که بجنود ... موسوم بود مقرر داشت و دیگری از ... قات شهر حرق بادشاه ... دولت

و لقالید

و لقالید که نام او ... بود دویست هزار نفر سواره و پیاده اردوی جمیعی جنرال ... و شاهزاده ... و مرشل ...
و جنرال ... در تحت لوای او بود مقرر شد که پیشتر رفته لشکر ... روسیه شود که مسمی ... نیده
از ... ... حرق ... جنود اردوی جمیعی شاهزاده ... بود و ... عساکر ایطالیه بودند و ... حرق مقرر
شده بود که میانه جنود اول و ثانی روس ... مانع از اتصال بیکدیگر آیند و بوقت فرصت بیکی
یا هر دو لشکر حمله برند و مرشل ... بسرداری افواج ملازم رکاب سرافراز بود و در جنود ... امپراطور
الکسندر ... بسپهسالاری سپاه بود و دستور العمل لشکر بود ... جنرال ... محول
فرموده و جنود ... رکاب او که صد و بیست هزار بود و سردار ... حسب الحکم امپراطور ... شهر ...
کرد ... نیز بود ... گردیده ... از رفتن ... بمحافظت مملکت ... نیز از اضطرار
جنود فرانسه بود بلکه ... جنود فرانسه ... ... که اراده ... حرکت کنند
... ... جنود ... ... سرداری ... ...
... ... شاهزاده ... ...
... ... قریب ... ... جنرال ... ... هزار
... ...
... ...
... ... جنود روس ... ... فرانسه ...
... ... امپراطور روس ... ... حرکت ... ...
... ... نظم ... ...
... ... اردوی جمیعی ... ...

ملاذ حضرت امپراطور خود با ملتزمین رکاب بر سر نوربیک عنان جنبان آمد چون مقدمة الجیش عساکر بر لب رود
نمن رسید آب رود طغیان ورزیده بود از شدت حضرت امپراطور بملاحظه آب روان گردید در بین عبور از شب
گره بیکر امپراطور سکندری زد و آن سمند زمان سوچون مهر خاور از فلک زین برخیمه زمین نهاد و این
قضیه بفال نیک نگرفتند و نوعی برآمد که هرگاه صد هزار جنایت بر سرداران روم اول ورود بخصم روی میداد
ازان آن بر اتراک سهل تر بود چنانچه عاقبت آن معلوم گشت و چون امپراطور با بعضی جنود بکنار رود مذکور
رسید شروع در عبور نمود سواری از قزاق در آن سمت رود نمایان است و از لب خود سرکردگان در آورد
و خطاب بافواج فرانس نمود که اسب این از روم اورام است در دو سه روز گفتند که منتظر انهزام بخداوند روس
و تسخیر آن مملکت بیابید پس از آن سوار در جنگل متواری و دیگر ملاحظه از روسیه در آن صفحه نمودار نشد
و قبل از عبور از رود مذکور انقلابی [illegible] باران [illegible] سیلاب [illegible] گردید حضرت [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] از اطراف [illegible]
و مملکت [illegible] امپراطور [illegible] فرمان [illegible]
نماید که [illegible] خصم غالب آید و چون [illegible] از روز [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
روس [illegible]
[illegible]
امپراطور [illegible]
[illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]

روی از اردو تمام وقت و نظاره کنان بود از شدت آنگه حیرت بر حیرت افزود و بر صدق نیت
ایشان آفرین گفتند مجملاً بهر وضع بود از رود مذکور عبور رو داد و ولایت لتانیه گردیده امپراطور
شهر ویلنه را که دار السلطنه آنجا بود معسکر جنود فرموده لشکر بتعاقب عساکر روس مامور فرمود
و ناپلیون را قرار این بود که در حین لشکرکشی غالب سوراسات از ولایات مسخره سر راه مطالبه نموده
و در آن نظر مهود انتخیبی هرگاه مطالبه سورسات از ولایات نکند باید اهالی آن ولایات بخشنود
خاطر خواهند گشت و در مقام اضطراب عساکر او خواهند بود بخلاف عادت معهود قبل از عزیمت سفر
احکام بسرداران سپاه مقرر فرمود که هریک تهیه آذوقه افواج جمعی خود بوده همراه بردارد
و جمیع ما یحتاج از آرد و گندم و برنج و نان و سبزی آلات و برنزی و غیره بحمل عرابه ها
بردارند و نیز فرمود که ادویه و اغذیه هرچه بجهت شفاخانه های اردو لازم است بردارند و واضح
است که این چهار صد هزار جنود در مملکت دشمن چیزی بدست نخواهند آورد و هرگاه آذوقه همراه
نباشد قحط در موکب بهم میرسد لهذا سرداران برحسب فرمان مرتب کرده و عرابه های آذوقه
دسته دسته و جوقه جوقه نموده بر افواج تقسیم فرمودند هر فوج از افواج عرابه شش هزار کوتیل گندم
در بار داشت و هر دسته از دسته جات عرابه چهار هزار و شش صد کوتیل آذوقه بر میداشت و عرابه
های اردو و اغذیه و تدارک شفاخانه و آلات و ادوات قلعه گیری و جسر بندی و عرابه های
مختصی مهندسین علاوه بر آنها بود با وجود وفور آذوقه و سایر مهمات عساکر فرانس بهنگام ورود
و توقف لتانیه در آذوقه مقصور بمیدار گشت ناچار بر آن شدند که مطالبه سورسات از اهالی آن مملکت
نمایند و بعلاوه از آن جنود اذیت و ضرر زیاد با اهالی آن مملکت رسید چنانکه امپراطور
ناپلیون خواست تا مردم آنجا را در مخالفت روسیه با خود موافق سازد مفید نیفتاد و دیگری از ولایات

هم بر نخبه خاطر گشته در مقام اهانت و اضرار جنود فرنس بر آمد و بواسطه صعوبت طرق و شروع نیز
مضرت و صدمات بسیار بانها وارد آمد از آنجمله در مجاری حرکت اردو و عبور از رود دنیمن در عرض
راه ده هزار اسب و چندین هزار آدم از جنود فرنس بمعرض تلف رسیده امپراطور که در نزد خود لشکر
بود معروض خدمت امپراطور داشت که در عرض راه کنار رود دنیمن تا کنار رود دنیه عموم دهات
شو مخروبه و اهالی آنها منهزم و گشته دیدیم و عراده های افتاده و بار و بنه های ریخته و نعش آدمی و دواب
مرور عابرین را سد راه ساخت بعضی دشمنان دولت رو برای خوش آمد امپراطور معروض داشتند که این
مضرت بواسطه شدت باران و طغیان طوفان است لکن چنان نبود باران زمستان با همه
شدت و طغیان موجب اتلاف چندین کس نمیگردد بلکه موجب این نوع صدمات که لشکر بود
از فرقه اندوخت و سپاه انقلاب و توان رخت تحمل امورات صعب و قطع مراحل بعیده و در سرد
و شب تیره و قلت آذوقه و عدم علف و توشه خواهد بود که روز بروز راکب و مرکوب و لاغر و ترتیب
از قوت میر لشکری چنان تا آن زمان دیده دوران ندیده و گوش جهان نشنیده بود و بعد از سستی
و اتلاف جنود فرنس آن شد که اردو را از غذا و سایر مایحتاج شفاخانه رکاب زیاده بر شش هزار نفر
بشفاخانه مریض و مجروح را مداوا و منتقل است نمودند جنود ملتزم رکاب زیاده بر چهار صد نفر از تن نبود
در ایام حضور در مکان خویش بر وفق تقدیر و سعید رحمی و [illegible] مرض آن زیاده بر شش هزار نفر میشود در
وقت ورود در شهر دنیه بیست و چهار هزار مریض در شفاخانه های اردو مجتمع بود که بایستی [illegible] داروی خدا
ایشان از شفاخانه کفایت شود مجملاً سرکار امپراطور در ابتدای ماه [illegible] جنود نصرت نمون در تعجیل
تمام از طرق مختلفه مامور و از دستیله حکم عبور فرموده در روز ۲۳ ماه مذبور جنود فرنس در کنار رود دنیمن در
مکانهای مختلفه مجتمع گردیده و در روز ۲۴ شروع در عبور نموده از دستیله تا کنار رود دنیمن بیکمن دو گیت

چهل میل راه که شصت فرسخ باشد است و در میان رود دنیمن و ولایت و طریق که در کنار رود دنیوب است
نیز قریب شصت فرسنگ راه است سرکار امپراطور را استقبال و رحمت در عبور منتظر بود و در پنج لشکر
کشتی روزی چهار فرسنگ راه میپیمود مدت چهل روز بمکان مذکور رسیده و آذوقه لشکر
بمعرض تلف نمیرفت و کفایت مینمود لیکن برای آنکه زود بمکان مذبور رسید تعجیل زیاد نمود چنانکه [illegible] رسید
که آنقدر از اسب و لشکر تلف و عراده های آذوقه از ایشان عقب مانده و وجود مراتب مذبور بعد از چهل
و چهار روز بمکان مذکور رسید و بسبب طول وصول و تعجیل محل مذبور آن بود که مجاری جنود برای
تحصیل آذوقه و سرانجام [illegible] تعطیل در کرد و از ایشان [illegible] مجملاً جیوش [illegible] خروش فرنس در هنگام
عبور از رود دنیمن پانصد هزار و شش صد تن بود که از قرار تفصیل [illegible] و توپ و عراده آذوقه
و کالسکه [illegible] و توپخانه و اسب [illegible] از قرار تفصیل در اردوی نصرت فرجام

جزو اول | جزو دوم | جزو سیم | جزو چهارم

[illegible]

موزع [illegible] سرکار امپراطور [illegible] و تعدد کل از رود [illegible] عبور فرموده که بر جنود امپراطور روس

بکوه تسخیر تازد و کار آن را چنانکه خواهد بسازد پس خاطر آسوده به تسخیر کشور پردازد چون کوالی بود نیز
که محل کار زبون بود رسیده معروض داشته که ایمپراطور الکسندر از استماع ورود جنود نصرت آمود
متوحش و خایف گشته جمیع انبارهای آذوقه و مهمات را که بکار سربازان جنود فرانس می آمد آتش
زده خراب کرده و خود با جنود روس فرار و رفته که زبون بر نام جنگ اختیار نموده است ناپلیون از
استماع این خبر شادمان گشته سرداران جنود را بتعاقب خصم مامور و خود برای انجام بعضی مهام چند
روزی در شهر ویلنه توقف نمود سفیر دولت فرانس که از جانب ناپلیون بسفارت لهستان مامور بود از روی
کاردانی و صداقت بلوازم امر مذبور پرداخته و اهالی آن مملکت را از روی استظهار الطاف
ایمپراطوری ممنون و ایشان را ترغیب نمود که متفقاً در یاری ایمپراطور بکوشند و بنا بر آن اتفاق داشت که سرکار
ناپلیون شمار قید اتفاق در روس و پروس مستخلص و این مملکت را بحالت علیحده خواهد برقرار سازد اهالی مملکت
نوید عطف ناپلیون مستظهر و با ... ارتباطش در آمدند و از هیچ گونه نفوس مملکت ...
بهزار پی برای خدمت او موجود داشته ... از جنود مذبور بسرکار ایمپراطور ملتزم
رکاب داشته موجب مخارج آن لشکر از خزانه مرحمت ... مخارج بالتمام ... مابین
مملکت مذبور از خود متحمل بوده با وجود که از حاصل آن مملکت کفایت نصف مخارج آن لشکر میکرد
از روی صداقت تحمل آن مشقت مینمودند ایمپراطور ... روز در شهر ویلنه توقف و سبب آن بود که
آن سرحد فرنگستان و روس میباشد و از آن پس ابتدای جنگل ممالک روسیه میباشد و همیشه ناپلیون
از آنکه عبور سپاه ... راه ... با فرنگستان صعوبت میباید و لازم بود که در وقع آن اختلال
کوشد و در ایام توقف آن شهر خیال ... که ... بود با ... شهر ... و ...
گری لشکر منصوب نمود و مقرر داشت که هر قدر از عساکر ملتزم رکاب ... باین مملکت

مأمور ... از ممالک ... موکب منصور ... با استحضار ... مذبور ... و مذبور بوده
مرکز ... سمت فرنگستان با موکب ظفرنشان نمود و چون خبر ورود جنود فرانس بمملکت لتونیه
مسموع جنود روس گردید بنا به تدبیری که سابق نموده بودند فرار و ... که قرار داده بودند ... آورند
و جوق دویم لشکر روسیه جمعی شاهزاده ... که در صدد ... جوق اول بوجبات ... و ...
از سمت جنوب و مغرب از جوق اول بیشتر رفته جزوی از ولایت ... و ... و در حل اقامت
افکنده بود و شهر ... متفرق ... نمود و خیال ... باطراف ... سوار قزاق در شهر
قرار ... که ... شهر ... فرنگستان ... شاهزاده ... مذبور ... جوق اول که
خیال ... و ... طرق ... بود ... شهر مذبور و ولایت ...
که ... ناپلیون ... فرنگستان ... شاهزاده ... جنود ... بسبب ... برده بود
که جنود فرانس چون ... سمت ... شهر ... بدست ... نماید
... باطل و ... که ... شاهزاده ... ایمپراطور ...
بود چون ... لشکر فرانس ... که آن ... ان ...
هر چند از ... لهذا از ... عزیمت ... خود ...
و در خلال این احوال ناپلیون ... شاه ... که ... جنود ... مقدمه
جیوش فرانس ... شهر ... شاهزاده مذبور ...
در دفع ... جنود روسیه از ... مقصود ... شاهزاده مذبور ... استماع این خبر متوحش گشته
اندیشه ... که ... جیوش فرانس ... علاوه بر آن ... آن جنود ...
بود با جیوش جوق ایمپراطور الکسندر منقطع ... ان ... ممنوع ... و ...

و در محافظه ممالکش اهمال نموده و در آن اثنا حکمی از امپراطور الکساندر رسید که توقف در آنجا موجب مضرات
کلیه می‌باشد البته بهر تدبیر که داند لشکر جمعی خود را برداشته متصل در معسکر با که در شهر [illegible] است
ملحق شود و سرکار امپراطور ناپلیان از صورت احوال شاهزاده تورش مستحضر گشت و ملاحظه فرمود که اگر
شاهزاده مذبور همچنان پیش رفته که جنود فرنسیس هرگاه راه مراوده شاهزاده تورش سوی باجوق
بزرگ روسیه مقطوع سازد بکلی مستاصل و مضمحل خواهد گشت لهذا مرشل مورات را با سواره و مرشل
اودینو با جوق دویم و مرشل نی با جوق سیم و سه جوق از فوج اول مامور فرمود که تعاقب جوق
اول جنود روسیه رفته مانع از آمد و رفت رسولان بجهة شاهزاده تورش آیند و پادشاه ولایت دیقالیه
فرمان داد که با یل قفار و یورش بر سر شاهزاده مذبور تاخته و او را از عقب برده با جنود مرشل اودینوت
[illegible] از دو طرف کار بر شاهزاده تنگ نمایند و امپراطور ناپلیان از آن پس که جنود ظفر نمود بر سر دو جوق جنود
روسیه مامور ساخته خود با جمعی از افواج بحر امواج با جمع هولس [illegible] همگی [illegible] از مابین جنود
[illegible] روان گردید و از راه [illegible] آن روز [illegible] کرده [illegible] جهت [illegible]
[illegible] در شهر [illegible] متصرف شدند و [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] [illegible] [illegible] وقت
نوبت دیگر [illegible] کار [illegible] [illegible] در شهر [illegible] توقف
و بواسطه [illegible] وقت کار [illegible] [illegible] برانند [illegible]
[illegible] کار [illegible] [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] توقف انتظام [illegible] کار و کثرت [illegible]
[illegible] مرشل [illegible] شاهزاده تورش [illegible] شاهزاده مذبور که [illegible]

و راه مراوده با امپراطور الکساندر مقطوع دید ناچار منصرف گشته که از عقب سرکار شریف فرار نماید
و چند امیل به اطراف و جبال [illegible] که بواسطه پیش آمدن لشکر فرنسیس فرار و الحاق معسکر
روسیه نیافته بالعلاج بجوق شاهزاده مذبور ملحق گشته بود و تخمینا پنج هزار تن بود نقد همه شاهزاده تورش
با چهار دسته [illegible] بخصم پرداخته مرشل اودینوت در اول کار عموم آنکه و طرق که در تصرف
جنود روسیه واقع بود بزور حمله و یورش بحیطه تصرف در آورده بود و از آن طرف
که از طرف دیگر معسکر امپراطور الکساندر نزدیک بود بکلی مقطوع و مسدود نموده و از آن پس در صدد
تصرف و تسخیر شهر [illegible] برآمد که شاهزاده مذبور سوی آن فرار شود و چنانکه در خاطر داشت
شهر مذبور را بحیطه تصرف آورده بر آن واسطه شاهزاده سوی اختلال و پریشانی در احوال
[illegible] رسید که در بهارات آن حدود آمده و هرگاه در آن هنگامه که کار بدان انجامید شاهزاده
دشوار گردید [illegible] پادشاه دیقالیه نیز با قوت [illegible] [illegible] شاهزاده مذبور [illegible] شهر
شاهزاده [illegible] مستاصل و [illegible] مضمحل [illegible] پادشاه دیقالیه [illegible]
[illegible] شاهزاده تورش [illegible] [illegible] معروض [illegible] ناپلیان [illegible]
[illegible] [illegible] ضبط نموده تا [illegible] ولایت دیقالیه [illegible]
[illegible] قراول همراه [illegible] [illegible] مجملا شاهزاده تورش [illegible]
[illegible] مذبور [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ولایات [illegible] [illegible] [illegible] نموده تا شهر [illegible]
[illegible] مرشل اودینوت [illegible] [illegible] شهر [illegible] رسید و شاهزاده
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مجروح و کشته شد بعد جنرال جون دمی چند برآمد از اول چهره شاهد نصرت بر جنود روس رونمود در
گشت و لوای خبر نسیم فتح و نصرت بر رایات جنود فرانس در اهتزاز آمد شاهزاده تیرلیس
تاب مقاومت نیاورده فرار را بر قرار اختیار نموده با ضرر و خسارت زیاد از آنجا مراجعت نموده
فرار نمود و تغیر اراده جان از دست خصم بدر برد و در خاک روس داخل گشت و لا امکان
اتصال معسکر ایمپراطور الکساندر نیافته و مرشل مورات و مرشل اودینات و مرشل [illegible]
امرا ایمپراطور متعاقب جوق اول روسیه و محاربه با ایمپراطور الکساندر مامور بودند بر معسکر روسیه
تاختن آغاز کرده تا بساحل اسیر رود رسیدند و رود مذبور فیمابین آن دو لشکر حایل آمد
در خلال این احوال خبر هزیمت و شکست شاهزاده تیرلیس مسموع جنرال برکلاو طلی سردار
جوق اول روسیه افتاده دانست که وصول شاهزاده مذبور بمعسکر ایشان امکان نخواهد
یافت لهذا معسکر بوز قلعه دریسه حرکت داده از جانب یمین رود و سر بالا روان
گردید و ایمپراطور الکساندر قبل از حرکت جنرال مذبور مامور فرموده بود که در حوالی شهر مذبور
متوقف بوده متوجه حرکات خصم باشد و معبر بطریبورغ را محافظت نماید جنود فرانس
مدافع از رفتن شهر مذبور آمده و جنود روسیه همچنان بر شهادت جنرال برکلاطلی رفت
نموده تا شهر ولابیک رسیدند ایمپراطور الکساندر از معسکر و هزیمت لشکر جدا رفته
سران سپاه و بزرگان جنود و کاینات لشکر رفته تا اهالی آن شهر بمذبور زیارت بلوکات شهر
فرموده برادر لشکری تحریص نماید و جنرال برکلای حسب الحکم همچنان با جمیع دوری
بجانب ایلی رود مذبور روان و قبل بطی [illegible] شاهزاده تیرلیس متعرض دست کرانه
ساحل رود مذبور متصل و ملحق شود و ایمپراطور ناپلیون جنود مسعود بمکان اجتماع و اتصال جنود

مانود دشمن

مامور داشت و جمعیت شهر سیک سمت یمان سمت نهضت و منظور از آن بود که خود در مقام
نبرد از سپاه مانع از اتصال آن دو جوق بیکدیگر آمده هر گاه مابین ترتیب نبرد بیشتر بود خست
و قبل جنرال برکلای رسید که و سبب نزد جنود فرانس فیمابین آن دو جوق [illegible]
مطلق مقام تسوش او در [illegible] نماید مجملا جنود فرانس و روس هر یک بعزم ولایت و ترتیب دو جوق
بودند تا جوان فریقین بیکدیگر رسیدند جنرال برکلا نظر بعدم استحضار از احوال شاهزاده
تیرلیس خلاف قانون دانست که قدم نمود و مقاوم امن گشته لهذا مصمم آن گشت که
با ناپلیون مبتدی جنگ آید و اقدام نماید مقارن این حال مسموع او افتاد که شاهزاده مذبور
بر اثر هزیمت بوده و کوچ کرده بسمت ساسک روان گردیده است از استماع این خبر
بنهضت معروف گشته محاربه متفرق و تعجیل فوج و تعجیل شهر سالکانش بدید و در وقت
بعد از شاهزاده تیرلیس وارد شهر مذبور گردید و دیگر تمام حرکات که بعد از زحمت جنود
روسیه بود روی داده و معلوم نماید و معتقد منتظر احضار ایشان که الحاق و اتصال دو جوق
بیکدیگر بعمل آمد موجب انتقاد و اختلال امر ناپلیون و جنود فرانس گردید و تدبیرات آن
به حصول خبرت اکنون ایمپراطور ناپلیون قلعه وزیزه و شوکت و زور و بحفظ آن شهر آورده شهر
محکم و ترتیب داده بر کنده و انضباط [illegible] و برج و قلعه در سال البروج فلک لاف برابری داشت
بیدون زحمت مسخر کرد و لهذا آن پس که جنود روس در شهر سمالنسک مجتمع گشتند بالمره
از شهر و ترتیب و قلعه و [illegible] در گذشتند و حفظ جنود فرانس قلاع مذبور و خیلان
از تفنگ برای دشمن ندرست مجملا چون ناپلیون قلعه و شهر و ترتیب را بحیط تصرف آورد
و سرداران سپاه و اعیان خود را طرف لشکر و جنود مسعود فرانس کلا متفق الرای گشته که

بواسطهٔ استحکام شهر و شدت برودت زمستان لشکر و کثرت مجروح و بیمار امپراطور در این سال محاربه و
[illegible] موقوف شد و در این زمستان در این شهر توقف نمایند و عساکر بود در آنکه مناسب تمکین
در هنگام بهار از آنجا نهضت نموده بتسخیر مسکو و پطربورغ پردازند و در ترتیب [illegible] مواضع [illegible] شد
سرکار امپراطور از کمال غیرت و غرور قول ایشان را رد نموده گفت در این سال چندان کاری
از پیش نرفته که توان دست از کار کشید و اهالی فرنگستان گویند که در این کار ناتوان بودن
فتح و پیش رفت کار دست از کار برداشتم و حمل بر عجز و قصور من نمایند مقارن این احوال
سرداران روسیه از اتصال بیکدیگر قوتی پیدا کرده در حوالی شهر تیپ چشم زخمی به
جنود فرنس رسانیدند از آنجا که روز بروز در عرض راه بوده مسموع جنارال برکلا افتاد که امپراطور
ناپولیان مستعد آن است که از میمنهٔ لشکر روسیه عبور و به پس شهر سمالنسک هجوم برد
جنارال مذبور از استماع این خبر مضطرب گشته از پیش رفتن باز ایستاد و بسمت شهر
سمالنسک متوجه گردید که هرگاه جنود فرنس بر سر شهر مذبور روند بمدد اهل قلعه کمین گشته
در حرکت و رجعت بی‌تأمل موجب حصول مضرات کلیه برای او و جنود روسیه گردد جنارال
مذبور چنانکه پیش رفت از جنود فرنس کمتر اثر یافت و برد و معلوم گردید که از آن طرف
هم [illegible] رجعت بدان سمت که اول مرحله سمالنسک بود عنان عزیمت
منعطف نمود و از حرکت مدت چهار روز استعداد یافت و موجب تعطیل کار او گشت مجدداً
مشهود خاطر گشت که امپراطور بشهر سمالنسک جنود فرنس بلا مرحله تمام فرموده است مجدداً
جنارال مذبور به تعجیل بالمدد و استخلاص شهر مذبور شتافت و تدبیر امپراطور این بود که
چون از عزیمت جنارال برکلا مستحضر گشت طرح آن را آراسته و بسیار کرد [illegible] تغییر داده

جنود نامعدود

جنود نامعدود را فرمان داد که در [illegible] مجتمع آیند و بدین تدبیر از مسیر جنود روسیه گذشته
عقب ایشان را گرفت و بشهر سمالنسک روان گردید و بمجرد وصول در کنار رود مذبور چهار پل بر آن
مرتب ساخته جوقات مرشل نی و شاهزاده یوجین و مرشل داووست و مرشل مورات را از رود گذرانیده
و شاهزاده پانیاتوفسکی را با [illegible] مأمور فرمود که محافظت طرق نموده نگذارد خصم آسیبی
رساند مرشل نی و مرشل مورات که مقدمة الجیش جنود فرنس بودند [illegible] که از جنود خصم در عرض راه
بودند شکست فاحش داده و بیک حمله جنود خصم را بضرب تیغ رانده تا حوالی شهر کرسنی که از ملکات
سمالنسک بود رانده و در آنجا محاربه شدید روی داده بر خصم غالب آمدند توضیح این اجمال آنکه سران
سپاه روسیه جنارال [illegible] را که بمحافظت قلعه سمالنسک مأمور بود قبل از خبر عزیمت امپراطور
ناپولیان بسمت سمالنسک او را از محافظت شهر مذبور معاف و [illegible] به جهت [illegible] شهر
کرسنی مأمور نمودند [illegible] که کوه [illegible] در برابر سیل جنود فرنس مقاومت ورزد و بقدر امکان
بممانعت خصم از عبور بپردازد و جنارال مذبور چون طلیعهٔ جنود فرنس را مشاهده کرد در [illegible] شهر بنمود
که از آن حصن [illegible] و دست از جان بردارد و به پیکار دشمن بپردازد و [illegible]
را که گفته‌اند شعر گر چه پشت او به خروش گرگ — [illegible] بدین جنگ مجملاً جنارال
مذبور وقتی [illegible] خیالات خام بخاطر آمد که جنود خصم بدو چندان جنود [illegible]
هزار سوار [illegible] شیر [illegible] جنارال مذبور از آن سواران [illegible] عبور
[illegible] مانده با بیرق [illegible] طریق فرار در پیش و بشهر سمالنسک [illegible] گرفت و مرشل
مورات چند فوج [illegible] تعاقب او فرستاده [illegible] از میمنه و میسره [illegible] مشغول
[illegible] شهر سمالنسک چهار صد نفر از جنود جنارال مذبور معرض تلف رسید شاهزاده [illegible]

وتوپچی بتصرف خصم درآمد و سرکار زبون از عقب برش شد و در سیل پوروت بجانب سمالسک روان
گردید و شاهزاده پوتمکین جنرال روکان نو با ابر جمعی خود بامداد جنرال نور رسیک بشهر مذکور فرستاد
و خود بشهر باجوق ابو جمعی از جانب بسیار رود دز بر استقلال بامداد شهر مرقوم روان گردید و
جنرال بربکلا از سمت پایین رود مذکور باستخلاص آن شهر تاخت و ایمپراطور ناپلیون تعجیل مینمود
که قبل از وصول امداد ولایت مذکور مسخر سازد و شهر مذکور را ده هزار کس شقی جمعیت
داشت و در کنار رود بروا واقع است و سی صد برج اطراف آن مرتب آراسته و برجی
مسمی بشاه برج در آن زمینه بوده و دیوار آن شهر شش زرع قطر و هشت زرع ارتفاع
دارد و خندقی بر دور آن بود و عمارات چند در خارج شهر اتفاق افتاده بود که اهالی شهر مذکور
کار بود چه بهنگام یورش و حمله محاصرین که بقرب دیوار شهر میرفتند عمارات مذکور مانع
از وصول گلوله محصورین بایشان میشد جنرال کطا حکمران شهر مذکور که تا شش هزار جمعیت ملتزم
خدمت او بودند مذکورات و تهیه اسباب محافظت شهر آماده ساخت با عزمی ثابت بنگهداری
قلعه پرداخت و دو روز از آن پیش شاهزاده چرل با جنود ابو جمعی خود بامداد وی سعادت ورود در
گشت مجملا اول یورش در کمال رشادت که مشهور آفاق بود پای جرات در دایره جلادت
نهاده حمله و یورش برد و خود بپای دیوار قلعه رسانید و کاری از پیش نبرد و خود جراحتی
برداشت و دو ثلث از لشکریش بضرب گلوله توپ قلعه گیان خرمن حیات بباد
دادند و آتش بر کانون سینه ایشان افتاده مجددا یورش برد و چون کرت اول
فتح نتوانست کرد چون کار را سخت دید دانست که آن عقده گشوده نخواهد گشت امر کرد
عقب نشسته از گلوله توپ آتش بر خرمن جان قلعه گیان افکنند و توپچیان بتوپ جنگ.

باره و برج

باره و برج شهر فرمان داد قریب عصر آن روز کوکب حشمت و جلال سرکار ناپلیون از سمت رود پدید
نمودار گردید مقارن همان وقت از جانب دیگر رود مذکور جنود روسیه پدیدار گشت ایمپراطور چون
نظرش بلشکر روسیه افتاد از روی شعف آواز برآورد که بحسب منظور خصم تو تحکمات را بر ضبط نمودم
در حقیقت این بود که روسیه کار به رزم خود رسانیده پرداخت بدین سبب تصفیه صفوف جدال و اشتغال
ورزید و جنرال بربکلا توهم آنکه مبادا در هزیمت یابد و مملکت بکلی از دست رود از محاربه روگردید
محترز بود و بدین واسطه شاهزاده پوتمکین بدین ملاحظه که مبادا ایشان خود اولایات با خانات و عمارات
چنانکه بسته بمحاربه برابر اقدام کند او را بمحافظت شهر رسانید و انضمام مامور ساخت و خود با جنود وارد شهر گشته
گردید ایمپراطور ناپلیون تا عصر انتظار برده چنانکه راه و روزنه ای بدید گردید سپاهی از سپاه روس مبادر
نگردید اتفاق نوبه هنگام سحرگاهی و خیمه بارگاه در روی بلندی برافراخت و هر یک از سران سپاه در آن باب
صحبتی مینمودند و هر یک مشورت معروض داشت که تمکین الی شب جنود روسیه اقدام بمحاربه نخواهند نمود
چرا که وقت تنگ است و خود از این پس [illegible] نظام جنگ و پیکار و [illegible] که [illegible] خونریزی گردد
و ایمپراطور بر طبق [illegible] و در صورت [illegible] جنود روسیه [illegible] روس منتظر اند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرمود

بر کار خود جمعی از خواص را درون قلعه بهر مردان فرستاده بود ایمپراطور فرمود که به خاطر از تسخیر قلعه پرداخت
و شوق خصم هنوز مشتاق و فرصت نباید داد که خود بهانه‌جوی باشد مرشال مورات عرض کرد الحال
که جنود خصم فرار و شهر بی مستحفظ اند خدا نخواسته از شهر سالم خراب گشت ضرور تعجیل نیست که موجب
مزید اتلاف جنود فرانس گردد مناسب آنست که زحمت نبرده در این مکان اطراق و در رسیدن آینده
از رود عبور نموده بر پدر زیم ایمپراطور در جواب درشت فرمود مرشال مغلوب بخود فریاد برآورد
که در این فصل زمستان که ... خراب شمری ندارد پس با افواج سواره بر ساحل رود ... برخی
تاخت و چون جنود روسیه از آن سمت رود دست جنود فرانس را هدف گلوله توپ ریخته
بود ... با ... بر درخت ... گلوله توپ خصم البته بر آن سپاه فرانس چون
دیدند که ... تعجیل ... مکان خطر ... آورده مجملا جنود فرانس
از اطراف ... قلعه ... که از ... شهر و دفع خصم ... خصم ...
جنود فرانس ... دیوار قلعه بضرب گلوله توپ و تفنگ ... محمود گه
... حملات ... آن از جنود فرانس ... عرض تلف رسیده بود
... شهر ... که ... بادار توقف
در شهر ... جنود ... سکو ... نقد ... محمود
... حرب ... شهر ... محفوظ ... فرمود ...
شهر ... کلاگ ... عمارات ... مصور
و ... محصور ... و غیرت ... بود ... سبب
با ... جنود فرانس ... جنود فرانس ... که

استحضار حاصل نمودند هنگام طلوع صبح شهر داخل گشته و هنوز عمارات با آتش سوختن بود سپاه
فرانس از مشاهده این صورت در تعجب مانده از ثبات قدم و استیلای کرد اشان در محاربه متوحش گشته
متفق الآراء گردیدند که در آن سال محاربه با آن جنود موقوف شود در سنه کارزار بهار سال
آینده گذارند چه میدیدند که جنود روسیه از هر مقام که فرار مینمایند تمامی عمارات و باغات و اداره
و ادوات را می‌سوزند و از هر جا که ... می‌گذارند و هر جا که مکان گیرند بماران
دو آن خستگان از ... مجروحان سوء مرحمی و ... مانده کاران ... میباشد
و جنود روس بکثرت زحمات ... خواهد شد و در چنین شهر کار ... جنود فرانس تنگ خواهد بود
از ... که چون ... بدستگال ... سرکار ... برای
... جنود ... فرمود این زمستان را ... بهار ... سکو با روسیه ...
... کرد ... با ... خاص ... فرمود که توقف ... فرار از خصم ... میباید
... سکو ... روسیه ... تعجیل ... در مجاری ... آن
... موجب استیصال ... اوکر ... جمعی از جنود ... بیمار و مجروح و بعضی
عوض تیغ ... خصم می‌کردند هنگام ... مملکت روس ... در رکاب او بود
و وقت ... برخلاف جنود روس ... رسید روز بروز از قوت می
افتادند و برخلاف آن ... جنود روس ... بر قوت و کثرت آنها می افزود ایمپراطور
... دیگر ... شهر مسکو ... در ... اطراف ... جمع کرده
... آن ... جنود فرانس ... روس ... دم از مصالحه زند تمام
طبقات اهالی شهر ... و سپردند که از جان و مال در ... تمامی ...

که از شهر سلفی خطیر و ریانه خود تقسیم نموده بعوض عرض آوردند و از آن پس اشراف و اعیان شهر و ملوک از
ده نفر تکنیف نام نویس کرده و در امر نظام نمودند و هر یک سه درجه و تدارک سرباز رسدی خود هم از خود
بیدادند و متمولان آن مملکت هر یک صد نفر و هزار نفر از خود مواجب داده بخدمت آوردند و عرض کردند
که هرگاه خصم بطریق مملکت را متصرف و مجبور بمملکت با مصالحه کند ننگ دولت ما خواهد
بود ما با جان و مال در دفع دشمن خواهیم کوشید مقارن این احوال فیمابین دولتین روس
و انگلیس مصالحه واقع گردید و بواسطه آن مصالحه مجدداً طرق تجارت و معامله و راه مراوده
دموجله فیمابین آنها مفتوح و از جمله دولت روس سواد اتفاق ابدیت فتوح آمد و از آن پس
دولت انگلیس واسطه گردیده صلح و اتفاق فیمابین روس و روم محکم نمود و این معنی نیز بغایت
موجب قوت دولت روس گردید و خاطر [illegible] اهالی آن مملکت شد که تقویت آن سر
دولت از جهت ایمپراطور ناپلیون بدر تور انجام آمده و صلح روم با روس اولیای دولت روسیه
منافع بسیار داشت از جمله منافع یکی آن بود که جمیع جنرال [illegible] لشکر روس بمحافظت سرحد روم
و دفع خصم از آن سرحد مأمور بوده و پس از اتمام مصالحه تمامی ایشان را احضار و بتعاقب و
مقابل جنود فرانسه مقرر نمودند و بعد از این مصالحات کلالارو کسیری وزیر دول خارجه انگلستان
که در امور مملکت پردازی [illegible] بود در جمهور بود گردید که موجب تقویت کار روسیه گردید که بر دشمن قوی
انگلستان که ناپلیون بود غالب آیند و خبر مصالحه مذکور در شهر ویتپ بعرض ناپلیون رسید و همین
سبب تعجیل در تسخیر سماسکت و عزیمت مسکو شد بود که قبل از مصالحه بتصرف دار الملک ایشان
نمود و اهالی مملکت مضطر سازد و ایمپراطور روس بر قبول مصالحه بر حسب منظورات خود مستاصل سازند
مجملاً سرکار ناپلیون بدون ملاحظه مکنون که از سماسکت بمسکو خواهیم رفت مرتل [illegible] و مرش بوریت

ثانی

و مرتل جوبات و مرش بوریت را مامور تعاقب روسیه که از سماسکت فرار نموده بودند فرمود و جنرال
برکلا که از آنجا فرار کرده بود که اولاً چند روز بسمت پطربورغ رفت و از آن پس مراجعت براه مسکو
کرد جنود فرانسه متحیر در بوده که آیا جنود روسیه بکدام طرف فرار نموده و بتعاقب ایشان از
کدام طرف باید پرداخت پس از زمانی ممتد از عزیمت جنود روس بسمت مسکو خبر یافت ایمپراطور ناپلیون
بتعاقب آنها شتافته لشکر سواران فرانسه بجنود اول جنود روس رسیده ایشان تعرض و تعاقب
مغرور و از انه بوقوع ادوارت حرب پرنخوت و غرور تا آنکه بعض [illegible] در یکدیگر او بخیره از
یکطرف افواج روس چون کوی در میدان می افتد و از جانبی برق گلوله توپ خرمن
جان کنند او دان برباد فنا میرفت درین اثنا جنود روسیه متحصن گشته فوجی چند با مدد جنرال
خود فرستاده و از آنطرف جنود فرانسه نیز افواج با مداد جنود خود فرستاده تو ریح حرب اشتعال
یافت و جنرال [illegible] که از معتبرین جنود فرانسه بود جراحتی مهلکات برداشت بالاخره جنود
روسیه منهزم و فرار نمودند و جنرال برکلا بیچاره [illegible] رو برو محتزر بود با جنود فرانسه شهر
مسکو نزدیک گردید نیز بزرگان و اشراف و اعیان دولت بر آن شدند که با ناپلیون محاربه
رو برو کنند و خلاف طریقه غیرت دانستند که همه اوقات از مقابل خصم فرار نمایند و هرگاه
دیگر نیز تکلیف نمایند اطاعت نخواهیم کرد همگی بر آن رای متفق بودند مگر جنرال برکلا
که مصلحت در آن امر ندانست و ایمپراطور الکساندر جنرال کتوسوف را که مرتب شجاعت
مشهور بود و تا آن زمان در سواحل [illegible] بود چند برکاب [illegible] سپه سالاری لشکر مأمور فرمود
و جنرال برکلا که سپهسالار اول بود [illegible] مقرر داشت و چون ناپلیون با جنود ظفر نمون از تسخیر
قلعه‌های شهر [illegible] گردید از اهالی فرانسه که سالها در ممالک روسیه متوقف بود معروض داشت

تیرباران [illegible] بود از [illegible] اهالی
مملکت [illegible] نموده [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
دولت [illegible] ایمپراطور الکساندر

که امپراطور روس جنرال کتوزوف را سپهسالاری لشکر نامزد فرموده و پس از وصول این خبر صاحب منصبی
از جنود روسیه با بیدق صلح وارد معسکر فرانس گردید و بهانه مطلبی از دخل افواج شد و معلوم
آمد که صاحب منصب مذبور برسم جاسوسی فرستاده اند سرکار ناپلیون پس از استحضار
بر امر مذبور دو روز در شهر قراره توقف و بیلداری و ترغیب جنود پرداخت پس از آن محل مذبور
نهضت و بصحرای برادینه رفت و در سیم سنبله در صحرای مذبور جنود روس و فرانس مقابل گشته
بمحاربه پرداختند اولاً جنود فرانس حمله بر سنگر روسیه برده متصرف و ضبط نمودند و روز دیگر
در هنگام کارزار جنود روسیه بمکانی محکم از سنگر و برج و خندق مضبوط نموده محل تصفیه صفوف حرب
نموده بودند و در میمنه ایشان جنگلی بود که موجب استحکام میمنه گردیده بود و در برابر میسره رودی عمیق
بود و میسره روس از قریه برادینه تا قریه سمکنای امتداد داشت و برابر میسره بر سر هر پنج نقطه بعوض رود
قلعه‌های مختصر و سنگرهای بسیار بود که موجب دفع صدمه حمله خصم می‌گشت مجملاً جنود روس قبل از
وقت محل توقف و میدان کارزار بود سنگرهای محکم چنان مضبوط و محفوظ داشته بودند که
تحریک ایشان بهیچوجه از مکان صورت امکان نداشت و در وسط صفوف حرب دو لشکر
مانند قلعه توبرتو مرتب ساخته که از آنجا توپهای ایشان پیش روی جنود فرانس سو میزد و جنود
روس در آن وقت یکصد و بیست هزار تن بودند و کلاً از اهل یک مملکت و در رفتار و آداب
و گفتار و مذهب و ملت و غیرت و حمیت و حب وطن و تعصب دولت و مروت داشتند و
چون محاربه مذبور بر حسب تمنای ایشان بود و میدانستند که امپراطور الکساندر و جنرال برکلا
هیچ یک معتقد محاربه روبرو نیستند و جبن انگاشته که تمامی از ایشان تجرید است در کار
زدوخوردها نمایند و هم چنین جنود فرانس اگرچه از طوایف مختلفه بودند ولیکن چنان منضبط بودند

که بجور

که بجور نیامده و امپراطور ناپلیون خود بنفس نفیس ایشان فرمانش و امر منیر مودران سپاه ظفر پناهش هریک
در روز رزم با شیر شرزه پنجه برابری و با پیل دمان لاف همسری میزدند و همواره خود بر خصم غالب
میدانستند و دریافت نموده بودند که هرگاه اندک تهاون در کارزار ورزند در آن مملکت
بیگانه کلاً معرض تلف خواهند آمد و قبل از شروع دمی به سرکار ناپلیون بجنود خود فرموده این است
کارزار که همواره آرزو داشتید الحال لازم است که تهاون نورزیم و بر خصم غلبه نمائیم تا آذوقه
فراوان و قشلاق و مراجعت بسلامت میسر گردد و باید چنان محاربه نمایند که تا ابد نامش بر صفحه
روزگار بماند که در قرب دار السلطنه خصم ایشان را استیصال نمودند و در معسکر روسیه برای
ترغیب کارزار و در حفظ آن و خلفهای ملت عیسی با لباس فاخره که در هنگام عبادت معتاد بودند گشته
میان لشکر با اوراد و اذکار و در خطب میپرداختند که از هجوم جیوش فرانس که برای بیعت است
و راحت کشته و بدان واجب القتل گردیده جهاد با ایشان مباح است که هر که در دفع خصم معرض
آید مقام مجاهد در جنت خواهد یافت و جنود نظر اعطای دولت جاهی رفیع امور حاصل خواهند نمود
و جنود روسیه نیز از استماع این کلمات مایل محاربه میگردیدند مورخ گوید قبل از جنگ برادینه صاحب
منصبی از مملکت فرانس رسیده و حضور امپراطور گردیده تصویر فرزند امپراطور که ملقب بپادشاه روم قدیم
بود آورده و امپراطور صورت مذبور را بر پرده نقش کنند در که لشکریان دیده و مطمئن
گردیده که امپراطور ایشان را فرزندی میباشد که پس از امپراطور پسری ولیعهد گردد و صاحب
منصب دیگر وارد و خبر شکست محاربه سلمنکه که در اسپانیول بجنود فرانس رسیده بود معروض
داشت امپراطور آن خبر موحش اثر را به وقار استماع نموده مطلقاً تغییر بر احوال خود راه نداد
و مرشن دولت بمنزلت که از بلاد قدیم ممالک روسیه مسکو کرده و از میسره جنود روس

عنود پیاده روسی و پنجهزار نفر در طرف عقب مستر گذارده و بیگی که باقی جنود فرنس جنود روس بکار به سرگرم
سازند تا خیال مرشل مذبور بعمل آید و میتوانست بهمین تدبیر جنود روس را جزء جزء و دسته دسته
منهزم و مغلوب سازد و کار از آن در خیال محال سازد که قوه محاربه و صف زدن در آنها نماند و لیکن ناپلیون
تدبیر او را مستور و نامقبول نداشته و طریق عدم رضای آن بود که چون از رفتن مرشل مذبور ضعفی
در صفوف جنود فرنس پدیدار میگشت دانسته هم از آن بود که قبل از وصول مرشل الوداست معقب جنود
خصم متحرک شده یورش آرند و قلب لشکر او را بهم زنند لهذا شاهزاده پاتانا و نیسطه را با پنجهزار نفر
از میسره جنود در روسیه بهمان که مرشل الوداست تدبیر کرده بود روان کرده و جنود نصرت نمود از میمنه
و قلب خصم را سرگرم بکار به ساخته که نتوانند مدافع شاهزاده مذکور پردازند و سرکار ناپلیون از رای
کرم باطل بهر کار نمیدید که جنود روسیه بهمان وضع که مرشل الوداست تدبیر کرده بود روان
کرده و جنود نصرت نمود از میمنه و قلب خصم را سرگرم کارزار ساخته که نتوانند مدافع شاهزاده
مذکور پردازند و سرکار ناپلیون از رای کرامت که انتظار هر کار نمیدید که جنود روسیه شجیع و صبر خلل نمود
نمود فوج بود و تا آنکه توپ در مرکب پیش تبدیلان کارزار گشتند و در هر یک از دو مرکب
پنجهزار عراده توپ جنگ بود که بعد از طلوع نیر اعظم آنکه در دو دریای لشکر ایران
دیران بهم در برکار که بیکدیگر حمله آوردند و صدای کوس بفلک اثیر پیر خجسته الحق باید
فرزند کش کشتی چنان خونریزی نمودند که مرد با بر لشکر نگرد و در وسط صفوف جنود
روس بود حمله برده و شاهزاده لوچین حمله برده یا لشکرهای بنبرده آنکه لشکر تضعیف کرد بالاخر
لشکرگاه در وسط جنود روسیه بود متهور آنرا از اطراف باسترداد لشکرگاه از جنود فرنس هجوم
آورده چنان کار بر جنود فرنس تنگ کرد که سران سپاه عذر از ناپلیون خواستند عاجز کردند

وضع

کرافواج

کر افواج خاصه را بمحاربه مأمور فرماید و چون عدد قوسپاه منحصر بهمان افواج بود عرض ایشان به درجه
قبول نرسید مرشل مذبور عرض کرد که چنان معلوم است تا افواج خاصه در عرصه کارزار نیاید
کار بر تمام نخواهد شد جنود فرنس زیاده معرض تلف خواهد آمد امپراطور در جواب فرمود
که هر گاه روز دیگر نیز کارزار شود یک قدم است محاربه خواهیم کرد و لیکن عجالتا جنود و تحفظ
وجود حضرت مقرون همان ده هزار تن قراول خاصه بود که هرگز رو گردانی کردن قرار نبود
و امپراطور از ابتدای کار لشکرکشی افواج حرمت در باره ایشان معمول فرموده و ایشان
بود با نجهت تربیت مأمور بود که هر گاه از قضا افواج عظم در تراج لورد و هنی رسد ذات
شریف بنفس نفیس سلامت بدر تواند برد و مجملا قوت ثبات ناپلیون مقتضی آن شد که جنود خصم تاب
مقاومت نیاورده منهزم گردید بعین این مقال اگر جنود روسیه از کثرت یورش باسترداد
لشکرهای متصرفه جنود فرنس چندان معرض تلف آمد که جنرال کتوزوف مستاصل گشته
بفرار رو نهاد که از فرمان دارا ناپلیون چون هزیمت خصم را ملاحظه فرمود جنود خود را مأمور
بر رجعت از میدان حرب فرمود و جنود روسیه آن شب تا صبح بدفن کشتگان و حمل
و نقل مجروحان پرداختند و در این محاربه خسارت بیشمار بجنود طرفین وارد آمد از جنود
روسیه پانزده هزار نفر مقتول و زیاده بر بیست هزار مجروح گردید و شاهزاده تقریش و جنرال سوکاف
کشته گشتند و دو هزار تن اسیر جنود فرنس گردیده بیست عراده توپ ایشان بدست
فرنسیان آمد و از جنود فرنس عماره برون و دیگری کالین کورت کشته و سیصد نفر مجروح
و هزار نفر اسیر و ده عراده توپ بدست روسیه افتاد و جنرال کتوزوف اراده کرد
که روز دیگر نیز محاربه نماید و لیکن نظر بحالتی که بلشکر رسیده بود سران سپاه صلاح ندانسته

خلال آن حال خبر بروز دیگر از آنجا فرار و شهر را خالی گذاشت ناپلیون متعاقب او در قلعه شهر مذکور رسید
اراده کار زار فرمود روز دیگر معروض افتاد که جنود روس تا چند میل گذشت ناپلیون در تردید ماند
که آیا بکدام سمت رفته اند لهذا یکروز در آنجا توقف نمود تا معلوم شد که روسیه بمسکو رفته اند
ناپلیون روز دهم سپتنبر با جنود خود بجانب مسکو عزم فرمود در آن سال در بحر کوشت و گندم
بود و آذوقه دیگر نبود و مرشل موریت و مرشل نی که مقدمة الجیش لشکر بودند در حوالی شهری در
عرض راه بلشکر روسیه برخوردند که بمقامی مستحکم پناه برده بودند مرشلهای مذکور متهور در آن یورش
بردند که مکان مذکور را تصرف نمایند در آن یورش قریب دو هزار تن از جنود فرانس بموجب
تلف آمد با وجود آن صدمات و واقعه هنوز یکصد هزار از جنود فرانس ملتزم رکاب بود و از
اطراف روسیه سران سپاه و بزرگان کشور در معسکر خود مجلس شوری منعقد ساخته بمصلحت پرداختند
که آیا نوبتی دیگر بمحاربه و مدافعه خصم اقدام نمایند یا آنکه قدم در طریق فرار نهند پس از مصلحت
بسیار از آنجا که جنود روس منحصر بهمان لشکر بود و هرگاه دفعه دیگر از محاربه هزیمت می یافت
طریق علاج از اطراف مسدود میگردید آرا بر آن متفق داشتند که بمحافظت لشکر پردازند و خود
شهر را بدشمن منتقل سازند و چون موسم زمستان بود و جنود فرانس در روسیه آذوقه نبود قرار
بر آن دادند که شهر را گذاشته و لشکر بر اطراف گمارند که راه آذوقه و تردد سپاه
بر آن دشمن سد نمایند تا آنکه برف و سرما جنود خصم را مستاصل سازد حاکم مسکو مردی دانشمند
بود و از ابتدای زمستان خبر ورود جنود فرانس هر روز اهل شهر را ببهانه دلگرم میداشت
و چون شهر سمالنسک تصرف جنود فرانس آمد متمولین شهر کل اسباب خود و برخی بهمان
و بعضی از شهر بدر بردند و حاکم مذکور از راه تدبیر هر روز بتهدیدی تازه میکرد که اهالی شهر

چنان

چندان مضطرب نگردند و از هزیمت ایشان این بود که مقرر داشت که کشتی هوائی سازم و جمعی کثیر از زن
و مرد را بترتیب آن کار مشغول ساخت و مردم را چنان نمود که از این کشتی آتش افشانی بر سر لشکر
فرانس خواهیم نمود و منظورش این بود که تحت شهر را مجوف و از باروط و اسباب ترکانیدن
و سوزانیدن مملو ساخت تا چون ناپلیون و جنود فرانس وارد شهر گردند شهر را آتش زنند و براهالی
شهر چون واضح شد که جنود فرانس روز بروز نزدیک می آیند متوحش گشته امرا و اعیان و ذوی الشرف
و علمای دین و تجار و ارباب صنعت از شهر بیرون رفته جلای وطن اختیار نمودند و حاکم مذکور هر
چند بظاهر بتکفل مبالات بود نگاهداری مینمایم ولی در خفیه همه را ترغیب بفرار و تخلیه شهر می نمود
و خزاین و اسباب دولتیه را از شهر بدر فرستاد انبار آذوقه و قورخانه را کلاً تلف نمود و طرق
شوارع مملو از کالسکه بود که فوج فوج از ذکور و اناث فرار میکردند و اموال خود را بدر میبردند
و در ۱۴ سپتنبر جنود روسیه بدترین احوال از دار الملک خود بیرون رفته و اهالی شهر نیز هر کس مانده
بود بتعاقب لشکر روان گشتند و هرگاه ناپلیون هنگامیکه خط اول روس از مسکو بدر میرفت
بجبلی مسمی بجبل النجات که در قرب مسکو واقع است رسید شهر مسکو از بالای آن کوه نمایان است
و در روسیان بوطن تعلق آن است که چون بکوه مذکور میرسند بخصوص در هنگام مسکو شکر نعمت و ستایش آن
سرحد جبین اطاعت بر زمین اطاعت قادر کار می سایند و تکبیرات مسکو و اهب العطایات
در تقدیم رسانند و منتظر آن بود که کدخدایان و اعیان و سکان شهر باستقبال آیند و اموال
و اثقال خود را بتصرف او دهند قریب دو ساعت منتظر ماند و اثری بدیدار نگردید بالاخره تنی چند
از اهالی فرانس که متوطن در شهر مسکو بودند در حضورش گردیده معروض داشتند که اهالی ولایت
از وضیع و شریف کلاً فرار و شهر را خالی نهاده اند بجز معدودی چند از بضاعت احدی دیگر در شهر نمانده

العطیات
می نمایند و بجا آورده [illegible] تعظیم
شهر را [illegible]
در [illegible]
در کار ناپلیون [illegible]
شهر [illegible]

امپراطور از استماع این خبر متعجب گردید که شهری بدان عظمت که زیاده بر دویست و پنجاه هزار سکنه
داشت چگونه در آن اندک مدت تخلیه نمودند در عقب جوقات لشکر و دنبالهٔ جنود و سپاهی
جیوش خود فرمان داد که چون سیل سیال حرکت و چون اجل محتوم و بلای مبرم جانب شهر
روان گردید چون بدروازه رسید ناپلیون بخود دست شهر ظفر وارد گردد لهذا اندک زمانی
توقف فرمود جنود وارده با مواد و ارض و لالایت گشته در بیوتات مسکن گرفتند از آن پس
خود وارد گردید چون شب آن روز به نیمه رسید شعلهٔ آتش از بازار بلند شد ناپلیون از خواب و خوف
بیدار گشته بمکان اشتعال آتش شتافت و باطفای آن فرمان داد پس از آن بمنزل الی
نرفته بعمارت کرملین که از عمارات امپراطوری بود تشریف فرما گردید و بتحریر خط خود فصولی چند در باب
مصالحه با امپراطور الکساندر نگاشت و بیکی از صاحب منصبان روسیه که اسیر بود داده روانه نمود
روز دیگر از آتش خمود در شب باز شعلهٔ آتش بلند و باد وزید تا بعمارت امپراطوری رسید شرفهٔ
آن عمارت آتش گرفت و معلوم شد که در زیر عمارت مزبور باروط گذاشته اند که
ناپلیون و سایر سکنهٔ آن عمارت سوخته و تلف گردند قراولان ناپلیون بمعنی مستحضر گشته مخزن باروط
را یافتند و انبارهای دیگر در زیر اوطاقها و اوطاقهای عمارت بیدار گردید که اسباب توپ
و اقسام گلوله در آن تعبیه نموده بودند که چون انبار باروط آتش زنند آنها نیز آتش گیرد و در
هر عمارت گلولهٔ آتش نهاده بودند که می سوخت و مانع اطفای آتش عمارت می شد و زنان
و مردان یافتند که اجزای آتشین در دست داشتند و آتش بعمارات میزدند اکثری از آنها را
در همان مکان هدف گلولهٔ تفنگ ساختند در شب سیم نیز آتش در شهر مشتعل گردید و چنان
شدت داشت که اطفای آن با قلزم و عمان صورت امکان نداشت و در نیمهٔ شب عمارت

کرملین

کرملین آتش گرفت سرکرده گان مجتمع گشتند و برکار ناپلیون را مدد بردند و در مجاری عبور نیز چند
مقام آتش گرفته می سوخت بالاخره از شهر محدود گذر رفته در یک فرسخی شهر در عمارت سکنای امپراطور
الکساندر بنا نهاده بود سکنی گرفتند و شهر مسکو تا چهار پنج روز هم چنان می سوخت چهار خمس آن
بالتمام سوخته خاکستر گردید و ناپلیون در روز دوم میزان مجدداً بعمارت کرملین تشریف فرما گردید
برای انکه شهرت نماید که امپراطور شهر مسکو را مسکن کرده از آتش اندیشه نفرمود امر فرمود که تماشا
خانها برپا داشته ارباب طرب که از پاریس همراه بود بامر طرب پردازند و چون جواب نامهٔ
امپراطور روس نیامد و فصل زمستان نزدیک رسید ارباب شورت و امنای دولت در باب
توقف و حرکت از مسکو آرای زدند تا بدانچه مطبوع خاطر امپراطور ناپلیون افتد اول انکه ناپلیون
از مسکو بشهر پطربورغ بشتافت و در آنجا امپراطور الکساندر را بمصالحه مجبور نماید و در این معنی هیچ اتفاق رای
ناپلیون بود بر سیر و سیر که دوری موثر بودند مبرهن داشتند که بلوه دوری زمستان نزدیک و
آذوقه [illegible] مجموع [illegible] و این حرکت مزید استیصال جنود خواهد گشت دوم انکه
از مسکو بشهر کالوقه رفته و از آنجا بشهر سمالنسک که مقام اول [illegible] جنید الحال
حرکت [illegible] باخیال [illegible] و [illegible] آن [illegible] احوال جنود
فرانس [illegible] که از سمالنسک [illegible] شهر سمالنسک توقف
[illegible] مرتب نموده بودند [illegible] بولایات بازداشتند
[illegible] اول [illegible] اندک [illegible] کرده اکثر دهات و ولایات
[illegible] ویران نموده هرگاه [illegible] قریه و قصبه [illegible] فرانس [illegible]
[illegible] زرعی [illegible] حکم [illegible] روسیه [illegible] وطن

رخصت حاصل کرده بود که هرگاه امپراطور از سوء تدبیر در رجعت فرماید قحط علاوهٔ آذوقه که قلیل بود عساکر او را احاطه
گردانید و بدین واسطه ناپلیون را در آن مقام پرخطر باعث وحشت و آن باعث بر تردید خاطری افزود
و در توقف مسکو و حرکت متردد بود و تحیرات در جهان ولایات توقف ورزید که امر مصالحه را
وفق منظور خود صورت دهد و نظر بانکه دو دفعه در ولایات متعدده و از فرط امپراطور
روس بملاقات کرده از سیاق و افعال و وضع احوال او چنان استنباط فرموده بود که
بسیار سهل الرضا است و سهل النفس متلون مایل باطاعت نمودگی در این مقام بخلاف آن
دفعه بود چرا که امپراطور روس مصمم بود که تا تاب مقاومت دارد گردن بر تکالیف ناپلیون
نگذارد و اهالی مملکت نیز از روی غیرت رضا بمصالحه نمیکردند مجملاً چندانکه ناپلیون انتظار برد
اثری از جواب نامهٔ امپراطور روس ظاهر نرسید و از این معنی مضطرب گردید و چون معلوم نمود
از صدی مطلع شد که او طالب صلح نیست در مقام ترحم با امپراطور روس واقفان حضور بود
فرمود که امپراطور الکسندر دوست من است و هرگاه بخودی خود اقدام بمصالحه نماید مرتسم
اهالی روس او را دگرگون کرده و دیگری را بسلطنت بردارند لهذا از روی سبقت او در مصالحه نمیتم
خود او فرستم که اگر چه او دوست بود مفتوح دارد در رقعه نظر بعلو مرتبه او اندیشید که مبادا
چنان مستفاد شود که زیاده طالب صلح است لهذا لارستن را بود برای این خدمت مأمور
و نامه با امپراطور روس نوشته بعد از روانه نمود و اخبار فرمود که من مدعی بمصالحه نایم و طلب
بطرق التمکین نیست به نام بلند من باشد محض چنان جنود روسیه باجتره تمام از اطراف مسکو
بیرون رفته سوء خیال بخش گرفته طریق کالاسه سو پیموده روز دوشنبه قدم فرسود و نزد و دمی
نمانده جنود فرانس تصور نمودند که جنود روسیه از ما بین مشرق و جنوب طریق فرار اختیار

کرده اند

کرده اند و این خبط کرده بودند زیرا جنود روسیه فیمابین جنوب و مشرق مسکو ساکن گردیده و میتوانستند که طریق
مراوده ناپلیون را بشهر سمالنسک و ایضاً شهر و سازند و شهر کالوقه بسوی که مخزن آذوقه و شهر طولا که جبه خانه تمامی
ممالک روس است محافظت مینمایند بر شیل مورت چون صورت حال بدین منوال دید تعاقب جنود جنرال
کتزوف مرتب و چند کرت فیمابین رسانیدن مورت بیقراول وقوع گردید جنود روسیه بهمان تکاور قراول
اکتفا نموده مکانی محکم در شهر تاروتینو جهت خود معین و لشکر و خندق مستحکم نمودند و از شهر مسکو به کالوقه
سه راه است و شهر تاروتینو در معبر وسط واقع است و هرگاه لشکری در آن شهر شد بانه کت اهتمام
آن راه بسوی محافظت مینمایند و با وجود استحکام مقام جنود روسیه نیز آذوقه فراوان بود و از
برکات فرنبذ بری آوردند و چون اهالی مملکت مصمم شده بودند که در دفع خصم کوشند همه روزه صاحب
جدیده که از مشق و تعلیم ایشان شد و فوج فوج بمعسکر روسیه میفرستادند و از ولایات دان و بوکرین معادل
بیست فوج سوار قزاق باسپان تازی رسید دمبدم و جنود خصمان و گرسنگان معسکر روان رفتند و سواران مزبور
رجب قزاقین مزبور را مدت زمان خدمت بود تمام و از نوکری استعفا نموده بودند در آن وقت چون مملکت
در خطر و بیمار را اهالی امداد میدید از روی غیرت و مردانگی طاقت نیاورده مکث بودند خود نهادند
و برای حصول نام نکو بر دولت بر بنیان ایستادند بر غنیم دشمن بامداد دولت رفتند و در اثنای آن حال اشتل
مورت هجوم میبرد و بسرعت طی مسافت [illegible] رسید که در بار بمعسکر روسیه شبیخون [illegible] متفرق سازد که از
حرکات خصم مستحضر شد و در عرض راه بولایتی تخمید کرد ولایت مذبور متعلق به مقیمه بیچ مسکو بود و [illegible]
کلاه کوش زده بودند و از حد دور آنکه نمود نوشت و در آنجا دید که [illegible]
ولایت ملک من بود خود خراب کرده مبلغ ضرری راضی شدم که خصم را نفعی از آن رسید [illegible]
سال مملکت بدولت خود منهدم و با یکدیگر متعهد گردیده بودند که هر کس آذوقه ملک [illegible] فرانس [illegible]

در عهد رسید و از هر یک نقض عهد ظاهر گشت در عقش مقبول و از والش سوء تدبیر رخ میدادند و حسب
منصب ایشان جنود فرانس چون خواستند برای روسیه و در مملکت فرنت آورند است از آن سو
بشکل نوعی که علامت رسم ناپلیون بود واقع نموده بودند تا از آن دست شده بود با داغ
بضرب تیغ قطع نمود گفت از بند که ناپلیون آزاد شده ام و روستاییان مملکت از زمان اش
در کور رسیده بر داشته بسته طرق معابر خصم میبر رفتند و هر که از جنود فرانس بدست می آوردند
فوراً بقتل میرسانیدند مرض موتی که برای جنود روسیه بود داشت از عدم آذوقه از قوت افتاده
مگر ناپلیون نگاشت که زیاده توقف در مسکو ننموده حرکت نماید و لارستان که حسب الامر
مامور نزد امپراطور الکسندر بود معسکر جنرال کوتوزوف وارد گردیده و لا لا از معاوضه و استرداد گرفتاران
که اهم مهام بود سخن در میان آمد جنرال مذبور از این معنی سرباز زده قبول نکرد فقره ثانی لارستان
تقریر نموده که اکنون محاربه در اطراف ولایت موقوف و متروک و طرق متارکه سلوک
آمده چه اکنون فصل کارزار منقضی گشته و خسارات بسیار طرفین بوده و در خواهد گشت
جنرال مذبور در جواب گفت که محاربات و جدالاتیکه در مملکت واقع شد گردد و نیز با فتنه باشد بلکه سکنه
هر ولایت از رعیت و نوکر از روی غیرت و تعصب مقاتله می پردازند که باید در کار آن از حیات
خود در گذرند تا خصم را از خانه و مملکت بیرون نمایند سخن ثالث لارستان مکنون ضمیر سرکار
ناپلیون بود در باب مصالحه بیان نمود جنرال مذبور برای سقوط جنود فرانس و تمام آذوقه
ایشان و جمع آمدن جنود روسیه از روی تدبیر اظهار میل مصالحه نموده تعهد اتمام آن فرمود
و گفت از امپراطور الکسندر با ذون در قبول مصالحه با روانه نمودن سفیر به نزد او دیم شتم
که تا در اینجا تبیح روانه تمام و جنرال والکانسکی بود در خدمت امپراطور فرستاده اذن حاصل و از آن

پس تا دو

پس تا دو روز مهام لارستان قریب بخورده تکلیف سوقبول کیفیت بو ناپلیون نگاشت و ناپلیون بسبب
خبر مذبور در مسکو متوقف و منتظر خبر ثانی گردید و در زمان توقف مسکو صاحب منصبی معروف فرستاد
که فرستاده را در مسکو توقف و ارسال داشته برای آذوقه در مملکت اثر نهیم سرکار ناپلیون
تیر پرواز رسانید ولی از ذیله نمود که مبادا در فرستادن ارتعاش در فرانس روی نماید و تدارک آن
نتوان نمود لهذا توقف را موقوف و متدارک بیرون رفتن گردید تصاویر و الواح محجر که زینت
کلیسا ها بود و نفوس ز اینها بودند فرمود در نهایت تمام جمع نموده برجواره ها مرتب ساختند که به پاریس رسانند
سران سپاه نظر بمراتب معروض داشتند که چون لشکر و توپ با سنبه اعراده و مرکوب زیاد
در میان باشد حمل و نقل این اوضاع با وجود مسافت بعید و برف و باران و صعوبت بسیار دارد
سرکار ناپلیون از استماع این سخن بر آشفت و تغیر لفته سر زنش کرد که چیزی در این مملکت حتی
مسکوب بگذارم با وجود آنکه در آن احوال کثیر الاختلال مصیب نمیتوان شد سرانجام
نمود و احکام مقرر فرمود که معادل بیست هزار راس اسب ابتیاع نموده و سیورسات دو ماهه سرانجام
کرده بر عراده ها حمل نموده تا تبلق بر دارند که در هر محل و هر مقام موجود باشد و هنوز در صدد آن بود که خبر
قبول مصالحه از جانب امپراطور الکسندر برسد مقارن آن احوال فرستاده جنرال کوتوزوف از خدمت
امپراطور الکسندر مراجعت و حصول تالیف مصالحه بود و در قبول موصول نفرموده و تغیر فرموده
که جنرال کوتوزوف بجه بپر اداده با جنود فرانس منماید و رسم ادب مصالحه مسلوک ندارد و جنرال
مذبور حسب الامر امپراطور روس در صدد آغاز محاربه بر آمد و در این اثنا مرشل مورات روزی
مبادرت بمقاتله جنود فرانس نموده اتفاق سواری از قزاق غفلتة تفنگ انداخت که زخمی با سنا که
بود مرشل مورات تصور نمود که این حمل عهد گذار او ظاهر گشته جنرال الان روسیه بود انکار کرد

کوتشکا موقوف و آغاز محاربه است و سپس جنود مرشل مورات متصل بجنگلی بود با کاه و دو [illegible] روسیه جلو آورده
سپهر مذبور بسر حد [illegible] دادند شاهزاده [illegible] و سکه بجنود دلیر از سمت میمنه محاربه مردانه نموده تنگ ساختند که جنود فرانسه
را سبیل رسید و جنود مرشل مورات بکلی منهزم گشته توپ و بنه و اسباب بسیار بدست روسیه افتاده دو هزار از
لشکرش مقتول و هزار و پانصد نفر اسیر و معسکرش بدست روسیه متصرف در کارخانه اولی کونت [illegible]
[illegible] روز دویم عقب شکست مرشل مورات بعرض ناپلیون رسید و در ساعت احکام بسران سپاه فرستاد
که امداد مرشل مورات رسانند و ناپلیون در ۱۹ عقب از مسکو حرکت و مرشل مارتیر بود در شهر مذبور
گذارد و محرزین کاب و فرمود که بسمت کالوقه میرویم و منظورش این بود که جنرال کتوزوف را
منهزم و دور کرده سمت مملکت لهستان رود و در آن وقت جنود فرانسه بیست هزار بودند و پانصد و پنجاه
عراده توپ و دو هزار عراده [illegible] و چندین هزار از اهل فرانسه که در مسکو متوقف بودند با اهل
و عیال بر عقب عسکر ناپلیون روان گشتند و چند هزار تن از فراریان لشکر فرانسه که در آن
شهر [illegible] آمده بودند و [illegible] در کرملین کاب ماندند و نیز چندین هزار نفر از برای حرب
بعد و این [illegible] عراده های احمال [illegible] مسکو در بار [illegible] داشتند
و از جمعیت [illegible] بمحاربه ماندند [illegible] که از مسکو تا کالوقه سه راه است که راه
وسط مشهور بمعبر قدیم است و از همه معابر [illegible] همان بوده بود و جنرال کتوزوف تصور نماید که منظور
ناپلیون محاربه برو برو میباشد و در روز دویم از راه [illegible] که [illegible] معبر جدید کالوقه [illegible]
قبل از رسیدن جنرال مذبور [illegible] روسیه [illegible] بمعبر قدیم در دو شهر مالو
و غیره [illegible] متصرف گردد و [illegible] شهر مذبور [illegible] متصرف
و جنرال دولان شهر [illegible] جنرال کتوزوف [illegible] ناپلیون متحصر گردید

جنود روسیه [illegible] معبر [illegible] از معبر قدیم رفت که جنرال کتوزوف [illegible]

گوزاکاده

که از کالوقه مطلع الیه خواهد گشت جنرال داکتروف و جنرال [illegible] را با فوجی از جیوش که بسمت
جنوب روان شد و مقرر داشت که هر دو بشتابند چنان از عقب [illegible] نموده که از جنود فرانسه بسمت جنوب
شهر مالویاروسلاویتز را [illegible] متصرف آورند و خود با جنود معدود حرکت نموده و در راه [illegible] گرفته بعجل
روانه شد و شهر مالویاروسلاویتز شهری بغایت محکم است و برای معسکر [illegible] پیدا شد چه اصل شهر در نشیب
واقع بوده و دامن سراشیب رود [illegible] لوچا جاری و در جانب [illegible] رود مذبور فضای محکم است و [illegible] که
بر زیر رود مذبور واقع است [illegible] فضای مذبور متصل و فضا بود شهر اتصال است جنرال دولان چون
شهر مذبور را متصرف شد و فوجی از افواج [illegible] ولایت مذبور [illegible] و امر کرد که [illegible] خود
خصم بوده [illegible] حرکت و مسکو [illegible] شود و خود با افواج دیگر در سطح فضای مذبور [illegible] اقامت کنند
[illegible] روز [illegible] بصبح مانده که مستحفظین شهر خراب بودند جنرال دولان [illegible] جنود روسیه
غفلتاً هجوم برده داخل شهر شدند و فوج مستحفظ [illegible] شهر [illegible] کرده از رود لوچا گذرانیدند شاهزاده
یوجین که [illegible] فرسنگ از معرکه [illegible] دور بود از قضیه مذبور وقف گشته با جنود خود بعرصه مصاف
[illegible] دید که افواج جنرال دولان [illegible] شده از رود [illegible] شهر را متصرف گردیدند
جنرال دولان چون جنود شاهزاده یوجین بود [illegible] گشته هجوم از رود عبور و تا وسط شهر
رسید از اتفاقات [illegible] بضرب گلوله از پا در آمد برادرش [illegible] نعش او را [illegible]
[illegible] جنرال [illegible] بمقام او [illegible] و در ساعت فوجی چند از جنود فرانسه در کلیسای شهر برده
روسیه را بکلی از شهر بدر کرد و در آن [illegible] جنرال کتوزوف با [illegible] هزار لشکر [illegible] و در مقابل [illegible]
فرود آمده و به بستن [illegible] و کندن خندق اشتغال ورزید و امداد [illegible] جنود فرانسه را از
شهر بدر کرد و [illegible] جنود [illegible] شهر مذبور [illegible] فرانسه [illegible] جنود فرانسه

بقهر و غلبه دو بار از دست ایشان انتزاع و کیفیت تصرف در آوردند آخر الامر ناپلیون با جنود منصور
بشهر مذبور ورود و ملاحظه نمود که شهر مذبور هنوز در تصرف جنود فرانسه و از اطراف دیگر
روسیه در محل اقامت ساخته و سنگر و خندق مضبوط نموده و توپهای آتشبار در آنجا نهاده در مقام
مقاومت سخت ایستاده‌اند امپراطور لازم دانست که بمحاربه پرداخته ایشان را از مکان خود
عقب تر نشاند و مکان مضبوط آنها را متصرف شود در این باب با امنای مشورت و مشاورت نمود
مرشل بیسر با سایر سرکرده‌گان معروض داشتند که مکان معسکر جنرال کتوزوف که سنگر
و خندق محکم کرده با یکصد هزار جنود شیردل در آنجا مستقر میباشند و حرکت دادن ایشان صورت
امکان نخواهد یافت امپراطور فردای یوم آنشوری بعزم مشاهده معسکر روسیه سوار و با چند
نفر مصاحب از شهر بر رفته در فضای خارج شهر سیر میفرمودند ناگاه از جهت صحرا ملو از سوار قزاق
گردید جنرال بریتیر بتعجیل تمام عنان ناپلیون را گرفته عرض کرد که شما رجعت فرمائید امپراطور
از رجعت انکار کرده تیغ برکشید متزاین نیز سیف خود را مجرد نموده بجانب ایشان منتظر محاربه
ایستادند در آن اثنا گلوله باب جنرال رپ خورده افتاد و ناپلیون با متزاین بمحافظت خود مشغول
داشتند سواران قزاق روز زیادی که غنیمت را از در سر بهتر میدانستند چند عراده پرمار در آن قرب
و جوار دیدند تصرف نموده بفاصله یک نیزه از جانب ناپلیون گذشته متعرض نگردیدند در ساعت
قراولان خاصه رسیدند امپراطور را از آن مهلکه استخلاص دادند امپراطور پس از
استخلاص از رودخانه عبور و با دوربین بملاحظه معسکر خصم پرداخت دید که جنرال کتزوف
با یکصد هزار لشکر در برابر شهر کالوقه نشسته و جنرال امیف با شش هزار سوار قزاق در
سمت راست راه مذبور مکان داشت پس از ملاحظه آن صورت بمعسکر خود مراجعت و مجلس در باب

محاربه مجلس مشورتی منعقد ساخت مرشل بسوار نظر شهر و بشجاعت اصرار در محاربه نمود و مرشل داووت بمقتضای
تدبیر و کاردانی عرض کرد که مکان خصم بغایت محکم و در هر وجب و شبری زمین که از خصم استرداد شود
هزاران تن بیجان گردد و خونها بر زمین ریزد و جنود دشمن مکانهای آن را باستحکام و سهولت از
دست نخواهند داد مصلحت در محاربه نمیباشد فیمابین آن دو سردار در آن باب منازعه و مباحثه بطول
انجامید و امپراطور برای رفع مباحثه ایشان بر خود لازم دانست که خود در آن باب حکمی فرماید
لهذا با حضرت بیهد حکمی که تا آن زمان بر زبان جریان نیافته بود و بر خلاف عادت تعجیل و جلادت نموده
بقرار با مجلس [illegible] بود که هر گاه از آن شب کتوزوف [illegible] روان گردد همین
وسیم جنود [illegible] سواران قزاق صدمات کلیه عارض خواهد گردید و بعرض او رسیده بود که جنرال
جبوش [illegible] روسیه کار قریب بکار [illegible] از راه دیگر و دیگر
فرمود که [illegible] جنرال کتزوف چون از عزم ناپلیون مستحضر گشت او نیز حرکت
و بتعجیل روان گردید که شهر [illegible] شهر قدیمی را که محل عبور ناپلیون است متصرف گردد در آن
اوان مرشل مارتیر و افواج [illegible] جمعی که در ولایت مسکو بودند ملحق بمعسکر و دو نفر اسیر معتبر از روسیه
بچنگ آوردند [illegible] این بود که چون جنود فرانسه از مسکو در آمدند جنرال [illegible] با جمعی کثیر از
روسیه بشهر شتافته که آنجا را متصرف گردد چون بحوالی شهر رسید شهر را خالی دید مگر عمارت کرملین
که مستحفظین فرانسه در آنجا بودند جنرال مذبور چنان تصور نمود که عمارت نیز خالی است لهذا خود
با چند نفر از جنرالهای امپراطور الکساندر بقرب عمارت مذبور قدم فرسا گردید در ساعت
هر دو چون مرغی که بطمع دانه در دام افتد در قید اسیری در دام جنود فرانسه گرفتار آمدند و مسکو را گذاشتند
ایشان را مقید نمودند جنرال مذبور [illegible] در دست حرکت دادند که [illegible] حاصل است

و آمده ام که شما را تکلیف نمایم که بیرون محل عمارت سو کلیه نمائید مرشل مارتیر در جواب گفت که سردار خود حضرت
مصلحت نه خصم بیدق نپذیرد و نخواند در استوار شده است هرگاه در اسیر و دستگیر نخت و در جیب امپراطور
نداری که دیده بود که قبل از تخلیه شهر عمارت کرملین بوالتش زنند و در قیمت نموده بود که پس از خروج جنود فرنس
ز آن عمارت از ذل و اوباش شهر تاراج رسید به عمارت در آنجا مجتمع خواهند کرد در دیده بود چند
ذرع فتیله نیز برای انبارهای باروط زیر عمارت نهاده آتش زدند که بمرور بسوزند و چون بباروط
رسد جنود فرنس خارج و داخل شهر جمع شده باشند بر حسب تدبیر جمعی که در عمارت مجتمع گردیده بودند
یکقلم آتش گرفتند در عجب افواج روسیه که جدید وارد شهر گردیده بودند عمارت نیز بلند رسیده هر
قدر از انبارهای باروط که نسوخته بود از آتش محفوظ داشتند و قبل از آنکه جنود فرنس از شهر
بدر بیرون روند بسبب محاط آذوقه بود و هنگامیکه جنود فرنس شهر بود خالی و بیدق روس بلند شد
اهالی شهر از راه غیرت و حمیت بنفس کلمه مردود به هزار عراده بزرگ که بر آنجا کلان خستند
بعد از حول و حوش و داخل شهر گردیده قطعی بود نفر او خود بدل داشتند و نمونه بتهای مقابل جنرال
کتوزوف میرفت که عمارت کرملین به باروط انداختند و زمین زلزله گرفت و صدای
خراب شدن عمارت بگوش امپراطور رسید الحاصل و هنگامیکه مرشل مارتیر جنرال و در نخرد و اجراد ان
نیز ال امپراطور روس به حضور امپراطور نامیدن برد امپراطور با بیرون زبان ملامت فرمود که شما نیز
اوقات دشمن بوده اید و هنگامیکه با هل من جنگ داشتم شما در میان لشکر من مشغول خدمت بودید
و حال که من با دولت شما دوستیم شما را در میان لشکر روس می بینم معلوم می شود که شما بعداوت
تمام در هنگام من اصرار دارید و الا موطن اصلی شما ولایت رین است و رعیت من هستید و خیانت
کار شده اید بعد از آن فرمود آنها بو نگاه دارید تا وقتی بمقام اثبات تقصیر در آیند و فرمود با قراول

من

شهر

بشهر پلیس فرستند که اسیر بودن چنین شخص معتبر باعث رعب عظیم قشون روس خواهد شد لاکن
در عرض راه در شهر لیتانیه مستخلص شد بعلت بعجت چونکه جنرال کتوسوف بسمت مین روانه است
که در شهر ویلنه یا در شهر قدزت راه عبور لشکر فرنس مسدود و مقطوع و هرگاه ممکن شود دست اندازی نموده
شد امپراطور احکام صادر فرمود که لشکر فرنس بسوی قدزت بشتابند که قبل از ورود خصم از آنجا
عبور نمایند و تمامی لشکر را به سه جوق قرار داد که عقب سر یکدیگر روان بودند جوق اول در رکاب
خود و جوق دوم در زیر لوای شاهزاده یوجین و سرداری جوق سیم که جنرال اول لشکر بود مرشل
دیووست تعلق داشت و دستورالعمل داد که هر جوق بقدر یک روز راه از یکدیگر فاصله داشته باشند که
هنگام عبور بر یکدیگر تنگ نکردند علی الحال حضرت امپراطور با جوق اول لشکر بشهر قدزت رسید
و از آنجا دو روزه بشهر دمیه رفت و در آنجا توقف فرمود که شاهزاده یوجین و مرشل دیووست
با جوق دوم و سیم وارد شوند و در روز دهم عقرب مرشل نی با اردوی جمعی در شهر دمیه گذاشت
و از آنجا حرکت فرموده با افواج قراول قدیم بسمت شهر ورزباچ روان گردیده و در آن روز
ناحکمی جاری کرد که از آن حکم اختلال و خوف و خطر لشکر فرنس مشخص بود چنانچه حکم فرمود
مجموع عرابه های سکو بودند یا هیمه سپاهان اندرختند و بعضی از توپها و ادوات حرب که سنگین بود
در راه گذاشتند که سبک تر شوند و خود امپراطور و جنرال اول در راهی از روسیه رسیده بود
و لاکن چون شاهزاده یوجین اگرچه دست اندازی از روس نسبت بود شده بود اما لشکر
سنگین که رو برو جنگ کند نمود با این خاطر جمعی در ورود فرسنگی شهر دمیه شب اردو
گرفت جنرال میلادوویچ که از جنرالهای روسیه بود در راهی که از عزم حضرت امپراطور اطلاع شد
داشت که از شهر قدزت و دمیه خواهد گذشت لشکر اردوی جمعی خود بر داشته از شهر

روانه شده طلوع صبح به لشکر شاهزاده یوجین رسید جنرال اول لشکر او در پیش نشسته بنای دست
اندازی گذاشت و سواران قزاق که همراه بودند به لشکر مذبور ریختند و آویز نمودند مرشل از این معنی
آگاه گردیده جمعی سوار از شهر دیمیریا به مدد شاهزاده یوجین فرستاد و مرشل داوست نیز خبردار گشته جنرال اول
لشکر او را از جنگ خصم مستخلص ساختند لیکن از توپهای لشکر روس که در قطار بزرگ تر از توپهای
فرنس بود از دور گلوله در میان جوانان تکرگ میبارید و گلولهٔ توپهای لشکر فرنس جواب داد توپهای
خصم نمی توانست بشود اما عرصهٔ جنگ به سو که تخمین نام ونگ در آن روز لشکر فرنس از دست
نداده از طلوع صبح الی غروب آفتاب مشغول جنگ شدند و همینکه هوا تاریک شد لشکر
فرنس دست از جنگ باز داشته از رودخانه شهر نیمن عبور کرده در کنار چپ رود مذبور منزل
گزیدند چهار هزار نفر از لشکر فرنس در آن جنگ کشته و دستگیر گشتند و جنرال کوتوسوف از
تدبیر اول انحراف نورزیده باز از جنگ روبرو احتراز ورزیده دانست که موسم
گذشت و امپراطور مرتبت عظیمی در پیش دارد و قحطی که آدم بکشتن میتوان دادن گرد برف
و سرما هم می کنند لهذا بهمین قناعت کرده که اطراف لشکر فرنس را بگیرد و گاه بگاه
دست اندازی نماید لیکن برف و سرما و قحطی آذوقه لشکر فرنس را از پا انداخته بنا بر
این کوتوسوف به طرف احدی نداده معسکر خود را به شهر کرسنای قرار داده جنرال میلادورویچ
حکم فرستاد که او نیز از جنگ روبرو احتراز نموده با جنرال اطاف عقب لشکر در هر جا دست
اندازی کنند و حضرت امپراطور احکام به شاهزاده یوجین فرستاد که شاهزاده مالسنت
که سوه عبور مرشل دیلاتی و مرشل نی نمود ترک کرده به سمت [illegible] رود اشتالالا شاهزاده یوجین را
خود را از دست داده بطرف مقصد روان گشت جنرال اطاف با جمع کثیری از

سواره قزاق در هر جا برعقب حرکات شاهزاده کردند شاهزاده شب در شهر دیسیل گذرانید فردا که از آنجا
حرکت و به رودخانه واب رسید رودخانه مذبور به سبب باران مملوّ آب شده و اطراف آن از شدت
سرما یخ بسته بود در وقت گذشتن از آب خیر گلها و در رسیده و زحمت عظیم لشکر پیاده را از
رودخانه گذرانیده سوار قزاق از هر طرف زور آور شده شاهزاده مذبور مجبور گشته بیست و
سه عراده توپ و بار و بنه خود را آنطرف رودخانه گذاشت که سوار قزاق ورود آن متصرف
شدند و لشکر که از رودخانه عبور کرده مجموع رخت و بنه از آن تر شد و شب در آنطرف
رودخانه از شدت سرما اکثری از آنها تلف شدند فردا از آنجا حرکت کرده به شهر دوخیه رسید
و خبر رسید که آنجا آدمی به جهة لشکر حاصل نماید بعض و بعد افواج سوار قزاق با چند عراده توپ
بیرون آمده گلولهٔ توپ و تفنگ لوازم مهمانداری بجا آورده با وجود ممانعت روسیه
هجوم برده راه لشکر بود در میان سوار قزاق شکافته داخل شهر شده منزل برای لشکر
مهیا داشت و شب در آنجا توقف و فردا در ادرقه شنیدند که به شهر رسیب رود لهذا مصمم
گشت که خود را بعد رکاب امپراطور بعد رساند بنابراین از آنجا حرکت و با هزار
تعب خود را رکاب حضرت امپراطور رسانید در نهم و دهم عقرب در شهر سمالنسکو و در
یازدهم هم در شهر و در قریچی توقف و در روز ۱۲ عقرب سرمای شدیدی که محتمی آن ولایت
بود آغاز نهاد و از زیادی برف ولایات فرنس از رفتار عاجز آمده و در رودخانهای کوهکلان
عرض سوه اکثری از آنها در برف فرو رفته که پارسال آشنیده که برف آب شد ایشان آنها در زمین
نمودار گشت با وجود این حالت باز وجود امپراطور [illegible] بعد [illegible] نمودند که الان
همت میگماریم و زود تر به شهر سمالنسک میرسیم که در آنجا وفور نعمت است و سی هزار نفر از لشکر

فرانسه در آنجا در تحت فرمان جنرال دیگر میباشد که معین و امداد نمایند و در همان روز با اخبار
خطرناک بامپراطور میرسید که هر یک باعث غمناکی بود از جمله هنگام آرائی جنرال [illegible] در
شهر [illegible] که امپراطور مصمم شد که خود بزودتر بشهر [illegible] رسیده باشد دویم خبر تاخت
و تاز جنرال ویجین ستین باو رسید که مرشل سینت سیر شکست داده شهر [illegible] متصرف گشته
و طرق و شوارع رودخانه دلونیه [illegible] شده [illegible] لشکر [illegible] فرانسه مقطوع خواهد
گشت بالجمله امپراطور از این اخبارات زیاد غمناک گشته ضرورت که موانع عرض [illegible] را
مرتفع سازد مقارن این احوال حکمی بمرشل [illegible] فرستاد که با لشکر جمیع خود از شهر سمالنسک
حرکت و جنرال ویجین ستین [illegible] که جسارت ورزیده تعاقب و غلبه از رود [illegible] باطراف دواند
[illegible] مفتوح سازد مقارن این احوال خبر دیگر رسید که [illegible] فوج از صالدات جدید
که از فرانسه فرستاده بودند در سمالنسک متوقف بودند و [illegible] امپراطور احکام بسردار آنها
فرستاده بود که طرق و شوارع [illegible] تا شهر سمالنسک از وجود دشمن خالی [illegible]
[illegible] حسب الحکم از سمالنسک حرکت [illegible] باتمام خدمات مذبوره مشغول و انتظار میکشید
که امپراطور از [illegible] شهر سمالنسک خواهد رفت [illegible] حضرت امپراطور از مسکو حرکت
[illegible] موقوف داشت سردار [illegible] از اطراف [illegible] احکام [illegible]
[illegible] رسیده بود [illegible] سرداران روسیه با لشکر [illegible] دستگیر نمودند
بالجمله حضرت امپراطور وارد شهر سمالنسک گشت و در آنجا خبر از اطراف رسید [illegible]
از هر طرف تعجیل دارند که [illegible] مقطوع [illegible] دویم که در تحت حکم مرشل
[illegible] بود [illegible] و از شهر [illegible] روان گردید و [illegible] روس [illegible]

[illegible] جبال پنهان شده [illegible] که از صف بیرون [illegible] دیگر گرد
میگشتند و در عرض [illegible] هر [illegible] چه از عبور لشکر که خراب شده بود و چه
[illegible] همه [illegible] زده بودند که [illegible] برای لشکر فرانسه نباشد و در اوقاتیکه مرشل سینت
سیر که از [illegible] فرانسه بود جنرال ویجین ستین [illegible] شکست و شهر [illegible] متصرف گشت جنگ
در آن طرف موقوف و لشکر فرانسه قلعه ترتیب داده [illegible] برای پناه از سرما و برف
درست کرده آرام گرفتند ولاکن روز بروز کمتر می‌شدند و لشکر روس ساعت بساعت
قوت میافت آخر الامر جنرال [illegible] با فوج لشکر جدید که [illegible] هزار و پانصد نفر بود از [illegible]
بیرون آمده بتعجیل خود بمعسکر ویجین ستین رسانید و جنرال مذبور از رسیدن لشکر جدید
قوی دل گشته [illegible] هنگام آرائی [illegible] لشکر فرانسه [illegible] از هر طرف دوانید [illegible] معسکر
آنها نمود بعد از آن [illegible] بر اردوی لشکر فرانسه آورده [illegible] را از اردو بیرون
[illegible] لشکر فرانسه [illegible] اردو [illegible] متصرف شدند و چند [illegible] لشکر روس [illegible] و عسکر
فرانسه بضرب شمشیر و گلوله از آن طرف آنها بیرون آوردند لیکن مرشل سینت سیر زخم [illegible]
برداشت و جنرال [illegible] که از دریا بالا آمده خیال داشت که جنرال سینت سیر [illegible]
فرار [illegible] باشد از اتفاقات آن شب تیره و تاریک جنرال مذبور لشکر فرانسه [illegible]
در [illegible] فرار پیش گرفت و سردار روس از [illegible] مایوس گردید علاوه بر آن مجادله
[illegible] جنرال [illegible] که سردار لشکر [illegible] بود و مرشل سینت سیر واقع شد و اگر مرشل دیگر
[illegible] لشکر فرانسه بود بالتمام مستاصل میشدند و امپراطور نیز احکام فرستاده
بود که [illegible] نماید چرا که [illegible] لشکر سینت سیر [illegible]

خاطرجمعی داشت که سپاه عبور کرده در تحت لوای خود داشت از شر خصم عاری و فارغ خواهند کرد و باسنه
بمملکت لهه خواهد رسید لاکن دو لشکر جنارال وتکن ستین بهم دیگر متفرق گشت حضرت
ایمپراطور بر نقش اوپیات اثر فرمود که جنارال مذبور سپاه از آنجا متفرق سازد در آن هنگام ادمرال
چچاقف با پنجاه هزار لشکر روس بسبب مصالحه که در مابین روس و روم بسته شد از سرحد روم
حرکت کرده بشهر منسک رفت که در آنجا با جنارال طرمه سوف و جنارال ارتل متصل شده باتفاق
جنارال وتکن ستین در کار شدند که سپاه عبور ناپلیون را مقطوع سازند بعد روز چند دیگر ناپلیون
بشهر سمالنسک وارد شد و لشکر طرمه سوف و چچاقف که معادل شصت هزار نفر بودند بکید کرمی
شده بسمت وارسا که پای تخت لهه بود در حرکت آمدند شاهزاده شوارزنبرق تاب مقاومت نیاورده
بجز خسارت ما حصل نبود خانه فرار کرده توقف کنند که آن روس می توانستند که جرئت زیاد
تر براو تنگ کنند لاکن رسیدند شاهزاده بوجین از جانب ایمپراطور فرصتی ندارد که خود را
از جنگ روس متخلص سازند و احکام از جانب ایمپراطور روس رسید که طرمه سوف با لشکر
بمکانی رود که قبل از آن شاهزاده تیرلیس در تصرف داشت و در محل اقامت خود سازد و چون
سپاه بین آن دو لشکر روسیه بود شاهزاده شوارزنبرق گرفته شاهزاده رزنیف با لشکر سکین
که همراه داشت نمی توانست بدون مخاطره از آن سپاه رود لهذا شاهزاده مذبور بسمت خرچیه
ولایت له بوحیمیه گرفته قبل از لشکر شوارزنبرق داخل ولایت له شده در نهایت تعجیل
گردش مینمود و از راههای صعب و جنگل سراپه گردش میکرد و منتظر بود که اهالی مملکت له
که دشمن روس بودند او را در دیده باشند و بان تعجیل بغیر از سمت قزاق در چنان فصل در قوه
دیگر نبود که گردش کنند چنانچه بعینه مثل انگلیس سوار بیست و چهار ساعت طی مسافت میکردند رفتار

ادنا

او را از عقب نمی‌رسید چرا که قبل از این مذکور شد که بعد از حرکت ناپلیون از مسکو جنارال ونجراد با یکنفر
جنارال ایجوداران دیگر گرفته نزد ایمپراطور ناپلیون بردند و فرمود که ایشان بشهر پاریس روانه نمایند قزاقها
آنها سوار در محل مملکت له گردن داشتند از هرجا مایوس گشته مردمی مینمودند از اتفاق از کنار جنگل
نمایان شدند بچشم جنارال ونجراد یکنفر سوار افتاد که چنان راست می تاخت که نیزه و کلاه او سوار
نمی توان تشخیص داد که از چه سوار است بعد از اندک زمانی نمایان است سوار قزاق از جنگل سر بدر آورد
و قزاولان آنها سوار پراکنده ساخته و آنها را بر دوش بسته در محل جنگل شدند شاهزاده رزنیف از این
مقدمه خوب ترقیق شده روانه مقصد شد و معسکر جنارال وتکن ستین ملحق شدند و معلوم گشت که جنارال
چچاقف با لشکر مولداویه مراوده بهم رسانیده در تدبیر هستند که سپاه دخول ناپلیون بولایت له
مقطوع سازند و حضرت ایمپراطور ناپلیون بشاهزاده شوارزنبرق چنان امید وار بود که در صدد
ولایت له بسیار بکار رسانیدی از او خواهد دید و چون شاهزاده مذبور با اندک جنگ با لشکر روس
فرار کرد و ادمرال چچاقف جنارال ... که بمحافظت اموال شهر منسک بوده زیروبم بردند و
منع از پیش رفتن نماید و خود بحرکت ... البته رود خانه برزینه رفت و ظن غالب داشت که ناپلیون
سپاه از عبور ممنوع خواهند داشت ولاکن از او اثری ظاهر نشد و در ۲۲ عقرب شهر منسک
سوگرفت که مکان عظمی که به ناپلیون داشت و آذوقه و اسلحه زیاد از هر باب در آنجا جمع کرده
بود و زکلبو رودشت ناپلیون در آن صدود از مطلع و کربستکی خلاص شود و کونت ویرشت کبر
از اوسراهای چچاقف بعد بشهر بازیدرف رفت و در همانجا که منتظر ایمپراطور میرفت و جنارال لامبرت
که از جنرالهای لشکر له بود از این مقدمه آگاه واقف گشت شد که مبادا در راه عبور حضرت
ایمپراطور سپاه نماید بمحافظت مکان مذبور شتافت و در ۲۴ عقرب با طلوع آفتاب بل

دشمن ضعف و قتال آورده است پس از جنگ مردانه خود خواست بر خصم غالب آید مغلوب گشته کنت لیمبرت
شهر ماند [illegible] متصرف گشته هشت عراده توپ و دو هزار و پانصد نفر [illegible] اسیر کرد
[illegible] از این فتح و ظفر خوشحال گشته معتقد بود که [illegible] حرکت [illegible] جناب ال سی کن که مامور ملاحظه
حرکات شاهزاده شوارزنبرق بود خدمت عظیم دانسته بر سر [illegible] رفته و شبیخون [illegible]
[illegible] نزدیک بود که او را گرفته [illegible] و لاکن چون شاهزاده شوارزنبرق [illegible] آن
[illegible] جناب ال [illegible] غافل از آنکه شوارزنبرق با تمام [illegible] نزدیک است مشغول جنگ شد
که ناگاه شوارزنبرق رسید و لشکر روس شکست داده جناب ال سی کن بعد از همه خسارت [illegible]
ز میدان کارزار فرار کرده بالجمله جناب ال سی کن با [illegible] شاهزاده شوارزنبرق [illegible] معطل [illegible]
[illegible] فرصت کرده خود [illegible] [illegible] که در تحت لوای
ایمپراطور بود [illegible] که موقعیت [illegible] از [illegible] کاری شوارزنبرق [illegible]
[illegible] اظهر من الشمس است که شاهزاده [illegible] بسیار رشید و جوان بود [illegible] منظم و [illegible]
ولاکن [illegible] ازین راه است که [illegible] در مقامی [illegible] که [illegible]
[illegible] عدم اهتمام [illegible] عمل نمودند که [illegible] ایمپراطور [illegible]
ناپلیون مایوس شد [illegible] احکام شوارزنبرق فرستاد که [illegible] اعمال لشکر خود [illegible] ظهور
آمد [illegible] لشکر روس [illegible] مجموع شهرهای [illegible] که [illegible]
لشکر فرنس جمع کرده [illegible] متصرف [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ناپلیون [illegible] ایمپراطور ناپلیون که در شهر [illegible] متوقف بود [illegible]
[illegible] دیده مصمم شد که [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

از بوده شهر [illegible] روان کرده در آن شهر [illegible] خود [illegible] و غافل از آنکه روده خانه
[illegible] در تصرف لشکر دشمن [illegible] که در تصرف شوارزنبرق است لشکر که در تحت
لوای [illegible] بود [illegible] ترتیب
داده که [illegible] بیرون [illegible] قراول [illegible]
لشکر حرکت [illegible] شاهزاده [illegible] روز [illegible] عقب حرکت [illegible] روز چهارم [illegible]
[illegible] روانه شد [illegible] عقب حرکت [illegible]
بود [illegible] قراول [illegible] که [illegible] قبل از تخلیه شهر بحکم ایمپراطور
[illegible] مجموع [illegible] که [illegible] آمده [illegible]
[illegible] که [illegible] روس [illegible] حرکت ایمپراطور [illegible]
[illegible] روس [illegible] تکلیف [illegible] که [illegible] لشکر فرنس [illegible] جنگ کرده [illegible]
بود [illegible] داده [illegible] قبول نکرده [illegible] دشمن [illegible]
بتقاضای عالم طبیعت [illegible] دشمن [illegible]
در پهلوی لشکر فرنس حرکت کند و گاه گاهی در مقام فرصت حمله بر [illegible] برده [illegible]
جنگ رو برو نشود و در اطراف لشکر فرنس [illegible] تعیین [illegible]
کرده [illegible] همراه داشتند و در وقت ضرورت بکار [illegible]
[illegible] لشکر فرنس [illegible]
[illegible] لشکر خود [illegible]
[illegible] که [illegible] مستقیم واقع بود [illegible] که از عقب لشکر

فرانس غارت و تاراج نمایند و چندان اسباب و ذخیره را جمع کرده بشعری که از شهر ماسکو به شهر کرسنای می رفت
فرستاده که به سر راه ایمپراطور ناپلیون بوده گرفته باشد لاکن ایمپراطور مذکور جمعیت قبل از او وارد شهر مذبور شده بود
شاهزاده مزبور چون که در عقب بود بالمره راه مجبور او مسدود گردیده و چندان روز حرکت کرده تا در کنار
ضرب فروگذار نه و ناچار بر آن حالت تسلیم نمودن و جانشان در امان باشند شاهزاده تکلیف را
قبول نکرده و در عین جنگ جدال و جوش و سیلاب آتش در میان لشکر او افتاده شاهزاده مردانه
جنگ نموده تا آنکه دست تا شب نصف لشکر به ضرب توپ خصم تلف شد و نصف دیگر در تاریکی
شب از شدت سرما دست به دست بمرور به سمت صحرا کشیدند و آتش که سوزانده بودند به همان طور
گذاشتند که روسیه از رفتن آنان خبردار نشود و از لشکر او زیاده از هزار و پانصد نفر جمع
نمانده و فردا صبح خود را به لشکر ایمپراطور رسانید با وجود این قضیه عالیه حضرت ایمپراطور باز تدبیر
نموده کار زیادی را با وجود رسیدن لشکر روسیه از هر طرف باز در شهر کراسنای چندان توقف نمود
که جزوهای عقب مانده با او ملحق شوند و همچنین سردارهای لشکر روسیه از وضع ایمپراطور و لشکر
فرانس بدان طریق دیده زبان ملامت به کوتوزوف گشودند که چرا جنگ را روبرو دادن نمی دهید
جنرال مذکور باز مصلحت کار را در این دید که از دور اکتفا بانداختن توپ نماید و نزدیک بجنگ رو
نشود ایمپراطور بطلوع صبح شاهزاده اوژن را امر فرمود که با همان لشکر شکست خورده به سمت
قرانسیه فرودگاه خود رسانده و خود هم از عقب کشیده فرمود که ناچار ما هم با هر شتاب مشغول بودیم
و حال لازم است که با شتاب سیلاب لشکر خود بپردازم با همان کمیت لشکر که باقی مانده بود
کار لشکر مذبور نکرده شهر قراول همایون بود و بخبر لشکر جمیع میرشال ها مصمم شد که هر
قدر از لشکر کوتوزوف مقابل آیند همه با جنگ با دلیری اقدام نماید لاکن کوتوزوف امر

کرد

کرد که صاحب زاده توپ جمع و نارنگ بر کرده بر لشکر فرانس می انداختند لاکن نمی توانستند پیشتر رو
برو شده بجنگ اقدام کنند و از اول تا آخر کوتوزوف نسبت به ناپلیون و لشکر او چنان رفتار می نمود
که صیادان در صید نسبت به نهنگ می نمودند یعنی وقتیکه به صید نهنگ اقدام می نمودند همیشه احتیاط
خود را دارند که نزدیک او نروند و از دور با حربه نهنگ را زده در می آورند و چنان محترز میبودند
که تا آخر نفس نزدیک او نمی رفتند که گاه است شدت تسلیم جان که براو سر زیست در حین نزدیک
شدن در مقام انتقام کوشش تمام بعمل آورد که صیادان خود را بخطر هلاکت اندازند بنا بر این کوتوزوف
در جنگ ناپلیون همین قدر اکتفا داشت که از اطراف ضرب گلوله و نارنگ و حمله و هجوم سواران
عرصه بر او تنگ نماید بدان سبب در آن جنگ که ناپلیون در میان لشکر بود لشکر بود از شکست
خوردن و تمام شدن محافظت نمود و در باب رسیدن میرشال نی حضرت ایمپراطور متاثر شد که او را بالمره
تمام و دستگیر خواهند ساخت باین خیال برآمد که چندان توقف کند که میرشال نی وارد شود با آنکه
خبری از او نرسیده لاکن خبر رسید که شاهزاده قلندرین در صدد متفرق شدن شهر کراسنای میباشد
علاوه بر آن اگر از آنجا روان شود و شهر لیدی که در سر راه بود برسند احتمال که خصم پیش دستی کرده
آنجا متصرف و سر راه او را مسدود نماید لهذا منتظر میرشال نی نشده افواج قراولان همایون را برداشته
به شهر لیدی شتافت که هم آنجا متصرف و هم معبر بود خانه نیز بود برای عبور لشکر خود نگاهداری
کند و میرشال داوریست و میرشال مارتیر بود در شهر کراسنای گذاشت که هر گاه توانند شهر را نگاهداشته
منتظر میرشال نی شوند و یا در تاریکی شب از تعاقب دور شوند در رفتن ناپلیون خوف هجوم از دل
روسیه و امید جنگ از دل لشکر فرانس بیرون کرد همینکه لشکر روس عرصه را از وجود
ناپلیون خالی دید حمله بر عقب بر سر میرشال های ناپلیون برده آنها را مجبور ساختند که بخرابت عظیم تن در داده

از آدم و اسباب و توپ و دیگها بجا گذاشته فرار کرده بشهر لیبدی با امپراطور ملحق شوند و چهل و هفت عراده
توپ و شش هزار اسیر و جمع کثیر کشته در میدان جنگ گذاشتند و لشکر روس صاحب میدان
جنگ شده راه مرشال نی بسوی شهر لیبدی که معسکر حضرت امپراطور بود مقطوع داشتند در روز ۲۵
عقرب مرشال نی با لشکر خود از شهر سمالنسک حرکت و هشت هزار لشکر با خود برداشته و هفت هزار
نفر در عقب گذاشت که ناخوش و زخمدار بودند با بارونه بجا آورند همینکه از سمالنسک بیرون رفت
جنرال پلاطوف با لشکر قزاق داخل شهر گشت و بکار ماندگان مشغول گشت مرشال نی تا
بعرصه جنگ کراسنی رفت و عرصه جنگ را معمور از کشتگان فرانس دید و از آن مکان
گذشته چندان راه نرفته بود که بسر رودخانه لازمر رسید دید که لشکر دشمن با استعداد و فراغت
صف حرب آراسته منتظر ورود ایشان بودند چون مکان خصم را ابر گرفته بود لشکر فرانس
ندانست لشکر دشمن در کجا است داخل سنگرهای ایشان شد که در اطراف سوه و کنار
رودخانه ترتیب داده و توپ سوار نموده بودند در این اثنا صاحب منصبی از روس پیدا شده
مرشال نی را بسوی دعوت کرد که تسلیم لشکر روس شود مرشال نی در جواب گفت که مرشال فرانس هرگز تسلیم
دشمن نمی‌شود صاحب منصب مزبور مراجعت کرد بمجرد غایب شدن او از سنگرهای روسیه آتش
توپ و خمپاره‌ها زبانه آغاز نهاده مانند تگرگ گلوله در میان لشکر فرانس باریدن نمود چون
ابر مرتفع شد رودخانه در پیش روی آنها که معبر لشکر بود پدید شد که لشکر خصم اطراف آن را
گرفته و کوههای و بلندیهای عرض سوه چنان از لشکر روس مالامال گشته بود که گویا
پرده سیاه بر سطح جبال کشیده‌اند در چنان هنگامه شیران عرصه مصاف که عبارت از قراولان
نابلیون باشد خود را باختند و کشته شدن را بهتر از تفاخر خصم انگاشته هجوم برده خصم را

از راه عبور بیرون کرده از رودخانه لازمر گذشتند بطوریکه تمام لشکرهای روسیه هجوم برده چنان زد و کوب
زدند که دشمن بسوی ایشان ملاحظه که لشکر ما گرفته خواهد شد سرداران روسیه شمشیر از کشیده و لشکر خود
چنان بغیرت آوردند که بنیزه تفنگ و نیزه سواره لشکر فرانس را از لشکر ما بسر ترتیب زدند و بسیاری
از ایشان مانند برگ درخت بر زمین ریختند با وجود این جمعی قراولان نابلیون از صولت و غیرت که
داشتند ایستاده و در میان آتش لشکر خصم را شکافته مجدداً بر لشکر ما حمله بردند و هر یک از صفوف
که کشته می‌شد فوراً دیگری در جای او قرار می‌گرفت تا لشکر روس بضرب گلوله توپ آنها را پس نشاند
در این جنگ چنان صدمه بلشکر فرانس رسید که مرشال نی از عبور کردن از آن سوه مأیوس گشت هنگامه
شب بمیان آمد چهار هزار نفر از لشکر منتخب کرده همراه خود برداشته در تاریکی شب از همان سوه که
آمده بود مراجعت کرد و چنان نمود که بار دیگر بسمالنسک خواهد رفت همینکه قدری راه از سوه دور شد پس
تر رفت برودخانه کوچکی رسید که اصل و منبع او رود دالست ملاحظه نمود که رودخانه نیمه تحقیق
خواهد گشت آن مرشال آنچه در کار است آن رودخانه را رهنمای خود نموده بساحل آن شتافت و در اول
زمان بکنار رود دنیپور رسید در حوالی قریه یاد شده دید که رودخانه نیمه یخ بسته برای امتحان صلابت آن
از روی یخ روان نمود که بطرف رودخانه دریافت نمود که یخ چنان نازک است که در زیر پای
صلابت حرکت ندارد (?) آن سردار کار آزموده وقتی برای عبور معین نموده حکم بلشکر کرد که سه ساعت
در لب رودخانه توقف و منتظر باشند که عقب ماندگان وارد شوند و مرشال نی بلشکر خسته و مانده شده
بود بعد خود بر خود چند با استراحت مشغول گشت بعد از سه ساعت او در صدا گردند و حکم بعبور لشکر
داده و نازکی یخ بمرتبه بود که زیاده از نفر وحده نمی‌توانست گذر کرد و همینکه نوبت بگذشتن عراده‌ها می
رسید از زخمدار رسید یخ شکست و عراده‌ها در آب غرق شد در عقب ملو (?) و قزاق روس از عقب

رسید هرچه زنبورک و عرّاده با خویش و قرضدار در آن طرف رود مانده بود اسیر و دستگیر ساختند مرتضی قلی [illegible]
[illegible] با خصم گذارده در [illegible] عقرب وارد شهر [illegible] گشت شاهزاده [illegible] مرتضی قلی [illegible] دولت
روس در آنجا ملاقات نمود و لاکن امپراطور دو فرسنگ از آن شهر گذشته بود که مرتضی قلی شرف اندوز
حضور گشت حضرت امپراطور فرمود ای شیخ شما خان هرگاه کسی از اسلامی [illegible] وجود [illegible] مراد
مجموع مال و دولت خود شمرده کافی میدادم و جمیع [illegible] مبارک در نزد او جمع شده خوشحال کرده
و [illegible] رسیده بودند [illegible] مرتضی قلی به قدر کفاف از هر
قسم [illegible] وقتی بود که لشکر [illegible] امپراطور که در [illegible] بود چهل هزار نفر بود و لاکن از شهر مزبور
تا [illegible] بیست هزار نفر اسیر و دستگیر و کشته شده و دوازده هزار لشکر [illegible] برای او [illegible] مانده بود
و سی هزار لشکر [illegible] بود که با خویش و قرضدار [illegible] کار افتاده بودند در چنان حالت خبر رسید که شهر
[illegible] بود که در عرض [illegible] لشکر دشمن متصرف گشت و شاهزاده [illegible] لشکر [illegible] برده گشته
بیست شهر و [illegible] پای تخت مملکت [illegible] رفته که [illegible] از هجوم خصم محافظت نماید [illegible] از امداد لشکر
[illegible] گشته در [illegible] هرگاه امپراطور در آن حدود زیاده از آن توقف کند جنرال [illegible]
[illegible] بدون [illegible] لشکر بوده [illegible] جنرال [illegible] نیز [illegible] لشکر او [illegible]
گرفته [illegible] مشغول و [illegible] در [illegible] شهر [illegible] متصرف شد که [illegible]
[illegible] مورخ گوید در حقیقت احوال امپراطور با دل سوزناک [illegible] گفت [illegible]
روی [illegible] واقع خواهد شد بعد از این مقدمات در نظر گرفت که شهر [illegible]
که در آنجا [illegible] در بالای رود فانه [illegible] واقع بود که شش صد ذرع طول داشت و برای آنکه توانند از
خاک روس [illegible] لازم است متصرف گردد در هنگامیکه در این خیال بود خبر رسید که شهر [illegible]

[illegible] سپاه روسیه متصرف شد از استماع این خبر نهایت متاثر گشته [illegible] نمود [illegible]
[illegible] زد که [illegible] چنین شد در [illegible] نقشه [illegible] بدقت ملاحظه نمود که [illegible]
[illegible] از رود فانه مزبور [illegible] بعد از اندک تامل [illegible] ولایت قزاق گذشت [illegible]
[illegible] شهر [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] اول [illegible] جنگ داشت
و [illegible] گشت [illegible] مقام [illegible] با نهایت وقار و آرام [illegible] طرح و وضع دشمن [illegible] نمود
و در [illegible] لشکر [illegible] تمامت بخوف [illegible] دستور العمل [illegible] عاقبت الامر
[illegible] که [illegible] شهر [illegible] که [illegible] خصم [illegible] دولت
[illegible] که عرض آن [illegible] عمق آن [illegible] آدمی است و در مکان
[illegible] که [illegible] دوازده هزار لشکر [illegible] ده هزار نفر [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] حقیقت [illegible] بود لاکن [illegible] مقام اول
[illegible] اول [illegible] این بود که مرتضی قلی [illegible] آن روز
بر خصم غالب آمدند تفصیل آنکه آن [illegible] امپراطور [illegible] شهر [illegible]
بودند که [illegible] محافظت نمایند [illegible] رسید که جنرال [illegible] جنرال
و امیر [illegible] شهر [illegible] شکست داده [illegible] که [illegible] جمع [illegible] فرار کرده
در کار آمده است و [illegible] سپاه [illegible] فراهم آورده
هجوم آورده [illegible] روسیه [illegible] بسیاری [illegible] جنرال [illegible]
[illegible] شهر [illegible] لاکن [illegible] بود که [illegible]
و بواسطه [illegible] آن [illegible] تصرف شهر [illegible] لشکر [illegible] گشت امپراطور [illegible]

معنی نبود در همان خیال آمده باشد و باین سبب لازم دید که لشکر مرشل وکتر و مرشل اودینات را معسکر خود نمود
لهذا احکام برای آنها فرستاد و وضع رفتار آنها بدستور العمل تازه القا داشت و خود بهیئت حرکت مشغول
شد امرا و اعیان و صاحب منصبان را امر فرمود که یک عدد عراده بارو بنه بردارند و نصف عراده اردو که
و ادوات از شکست و اسب کالسکه و آنها به توپ کشیدن توپخانه و قورخانه منجر ساخت دو هزار و نظام از یکصد و پنجاه
نفر بیشتر نبود لهذا پانصد نفر از صاحب منصبی که افواج آنها تلف شده بود منتخب کرده فوج مقدس نام نهادند
که تحفظ امپراطور باشند بالجمله با چنان لشکر از معسکر حرکت کرده داخل جنگل وسیع شدند در بین
راه از میان جنگلها آن صدای فریاد و فغان بلند شد اولا آمدن انقلاب بر صفوف لشکر بوده یافت
که دشمن کمین کرده شاید در ثانی فرح و شادی حاصل گشت معلوم گردید که مرشل وکتر و مرشل اودینات با پنجاه
هزار لشکر داخل اردو شده و ذخیره بسیار از آذوقه و ادوات حرب همراه داشتند که برای خود لشکر
ملتزم رکاب کفایت نماید آن وقت واقعی بود که جنرال کتوسوف در شهری از شهرهای روس
لشکر خود را توقف داده زحمت زیاد را باعث شکست کار دانسته در تعاقب کردن حضرت امپراطور
بهمین قدر اکتفا کرده که سوار قزاق را تعیین ساخت که در هر جا از عقب لشکر او تاخت و تاز نمایند و امپراطور
از طرف او آسوده خاطر بود لاکن دشمن او شده بود که ادمرل چچاقوف با سی و پنج هزار لشکر کنار رود
[illegible] بود گرفته است که از هر جا اراده گذشتن نماید سر راه او بگیرد و مانع از عبور آید و ادمرل مذبور
مردی هوشیار بود بعد هم که مخبر می‌شد که خصم اراده فلان جا دارد در چنان عزم دشمن بسیار دقت نمود
که کسی خلاف آن ازو نمی‌توانست بر او ثابت کند شاهد این مدعا آنکه ادمرل مذبور چنان دریافت
کرده بود که حضرت امپراطور از زیر دست رود خانه عبور خواهد کرد هر چند سرداران او گفتند
کاه است از جای دیگر عبور کنند قبول نکرد انجبر بواسطه بهودیها که قصد حوالی طرفین بوده

بامپراطور رسید

بامپراطور رسید فرصت عبور فوت نکرده کاری کرد که ادمرل مذبور اعتقادیکه داشت کامل تر شد و بواسطه
جاسوسهای مذکور او را معلوم نمود که عزم امپراطور بسمت مستدر از سمت تندویر است از قضا همان
روز یکه امپراطور بلبیون تشریف آورد دید که شهر مستدر که معبری مهیا ساختند ادمرل مذبور بعوض آنکه
رفتار دشمن بعرض همگند خود با لشکر ابواجمعی بسمت بالادست رود خانه روان گردید لکن احکام
بجنرال صنید فرستاد که از جای خود حرکت کرده بتعقیب خود روان گردد اتفاقا لشکر پاراف‌لی
که بتعقیب ادمرل روان گردید امپراطور شب وارد کنار رود خانه گردید امر فرمود که جسر در بالای
رود مذبور ترتیب دهند شب بتعجیل تمام مشغول کار شدند و منتظر بودند که صبح از لشکر دشمن با گلوله
و منکاف توپ سلام خواهند داد و جنرالهای فرانس منتهای یأس در عبور داشتند و بالاتفاق عروض
داشتند که حضرت امپراطور تغییر لباس داده هنگام صبح که معرض هلاکت است بیرون رود از این
سخن خشمناک شده فرمود که خیر لایق شان من نیست که لشکر را در میان چنین مخاطره گذارم و جان
خود بسلامت بیرون برم بالجمله شب را تا صبح بساختن پل مشغول گشتند و قدری را ساختند
و صبح از دور مشاهده کردند که لشکر روسیه توپخانه و اوضاع خود را برداشته بتعجیل تمام
در کار فرار کردن میباشند تعجب لشکر زیاد شد امپراطور دانست که تدبیر پیشرفت و مقصود
ازدست رفته در عجالت فرصت غنیمت شمرده جمعی را فرمود که سواره از آب بگذرند حسب
الامر جمعی کثیری از رودخانه گذشته و بتعجیل پلها را ترتیب داده بگذرد آن لشکر مشغول
گشتند و اکثر از لشکر را امر فرمود که از کنار رود رو پائین رفته بسمت مستدر که رفتند و باقی
لشکر مرشل وکتر را مامور بتعقیب شهر بریزاف که بتصرف مرشل مذبور بود فرمود که چنداول
لشکر بوده باشد ایام عبور از رود خانه عقب لشکر از حمله و صدمه خصم محفوظ دارند که دو روز و دو شب متصل

بعد از آن لشکر مشغول شده و در آن طرف رودخانه مکان مستحکم قرار داده و قسمی که جنرال چیتید
از خطای خود واقف شد خواست مکان خود را مجدداً بگیرد و دید چنان که مکان را مستحکم کرده از
که حرکت دادن ایشان از خبر آن مکان بیرون رفت لهذا در جائی که رسیده بود لشکر خود را
متوقف فرمان داد و منتظر آمدن او برگشت و لشکر فرانس از کثرت مرض و زخمدار و
عدت بارو بنه کم کم مشغول عبور بودند هنگام ظهر امپراطور با قراولان همایون از رودخانه عبور
کرد همین لشکر عبور کرد و جنرال دکتا از شهر بازلف حرکت نمود بجهت خروج از شهر سواره
قزاق داخل شهر شدند و جنرال ویجین ستاین از کنار رود در حرکت بود و مرشال دکتا رو با جمع
و هجوم حضرت امپراطور نزدیک تاخته در ما بین شهر بازلف و [illegible] که سپاه لشکر جنرال
پرطیبور مقطوع ساخت جنرال مزبور از این واقعه متأثر شده همت بر این گماشت که بضرب
شمشیر عبور از میان خصم نماید لاکن جنرال با اطاف و جنرال دیگر از عقب رسیده
عوض بود جنرال مزبور چنان تنگ نموده که از مقابله و مقاتله ناچار دلابد اسلحه حرب بر زمین گذاشته
با لشکر ایلغار جمعی که سر جنرال بزرگ و مقهور از صالحات دهنده عراده توپ بعد اسیر و دستگیر شد
و روز بعد از آن فتح قوی دل شده بطرف هر دو رودخانه ترتیب داده بلشکر اویدلن ملحق
اتصال بهمرسانیده مصمم گشتند که از هر دو طرف رودخانه بر لشکر فرانس بتازند که از رودخانه
گذشته و مرشال دکتا که هنوز از رود نگذشته حمله برند مورخ گوید که بخت بلند امپراطور در آن زمان
چنان بود که او را با جمع عظیم سلامت از رودخانه گذرانید و جنرال چیتید از [illegible] رو بهجوم گذارد
بر لشکر امپراطور تاخت و جنگ آغاز نهاد و لشکر امپراطور رد حمله او را نمود و غالب آمد
و او هر چه امداد از او مرشال طلب نمود امپراطور با صولت و هیبت در هر جا راه عبور گشوده روان میشد

مرشال دکتا زاده

مرشال دکتا با ده هزار لشکر عقب راه گرفته و فرار لشکر فرانس بود بالای پلها ناموس محافظت می‌نمود و در
عقب همکان لشکر مزبور چندین هزار از زن و بچه افتاده کلان و اردوی بازان و فرزند و مال و دولت
از مسکو فرار کرده از ولایت روس بیرون میرفتند جمع شده بودند و در گذشتن از رودخانه
تعجیل داشتند و چندین هزار عراده بارو بنه و توپ خانه و غیره کالا در اضطراب و ولوله بودند که از
یکدیگر زودتر عبور نمایند در این اثنا جنرال ویجین ستاین بر لشکر مرشال دکتا تاختن نمود و [illegible]
شدن بنای مقاتله نهاده تا هنگام ظهر لشکر فرانس مردانه جنگ کرده و بنای پس رفتن نهادند
و لشکر روسیه قوت یافته بضرب شمشیر و نیزه و آتش توپ هجوم کرده لشکر فرانس را مجبور [illegible]
که از مکان عقب تر رفته نزدیک پل مکان گیرند در این بین پل عظیمی که برای گذرانیدن توپ
و عراده‌های از [illegible] و بار و بنه و غیره ترتیب داده بودند از کثرت عبور شکست و جمع کثیر
از آدم و مال و عراده در رودخانه ریخت و صدای ولوله در آن میانه بلند گشت باز مرشال دکتا
و لشکر مزبور مانند سد عظیم در مقابل ایستاده بر رو و هجوم لشکر خصم مشغول بود و از طرفین
گلوله مانند تگرگ بر یکدیگر میریختند تا هنگام شب که پرده پوش عرصه ایام است امر
مرشال دکتا بعد از لشکر فرمان داد تا صبح از پل عبور کردند در طلوع صبح جنرال
ایبل [illegible] لشکر فرانس عبور کرده پل را آتش زدند و هر چند توپخانه و لشکر و عراده و غیره
در آن طرف رود ماندند تا کار اسیر و دستگیر لشکر روسیه گردید اگر چه تعداد کشته و تلف
شده [illegible] درست ذکر نکرده اند لاکن تعول روسیه بعد از آنکه یخ در رودخانه آب شد
سی و شش هزار نفر لشکر فرانس در رودخانه بر زمین پیدا کرده دفن نمودند خلاصه امپراطور
بعد طرق از رودخانه عبور کرده هشتم نومبر از کنار رودخانه مزبور روانه گشته و وارد شهر [illegible] شد

تگرگ

و در آنجا از شدت سرما و برف که مجموع لباس لشکر ترویج خراب بود جمیع قشونها را خراب کرده
آتش بود زدند و از وقت طلوع تا بیرون آمدن امپراطور از شهر [illegible] حادثه عجیب بود [illegible] نموده شد
فوجی از لشکر فرانسه سردار جنرال [illegible] مأمور شد که [illegible]
[illegible] امپراطور بهمراهان خود فرمود که باید از لشکر جدا شده خود به پاریس بروم
که [illegible] جنرال [illegible] حضور من لازم است و فرمود که حال نزدیک ولایت پروس
هستم و هرگاه بخواهم با این لشکر شکست خورده از آنجا عبور کنم شاید پادشاه اهل مملکت
خبردار شوند و ضرر بلشکر برسانند بعد از آنکه عزم رفتن خود جزم نمود امر فرمود که [illegible]
و تدارک رفتن خود [illegible] در شهر مذکور توقف نمود که جنرال [illegible] که جدا از
لشکر بود با [illegible] در ۱۳ فرسخ در شهر [illegible] جنرال [illegible] شهر [illegible] که پای
تخت [illegible] تعجیل خود [illegible] امپراطوری [illegible] و جنرال [illegible]
که با [illegible] عقب لشکر [illegible] محافظت [illegible] سپاه [illegible]
فرموده فرمان کرد که سپهسالاری لشکر [illegible] واگذار کردم [illegible]
که در شهر [illegible] تدارک لشکر [illegible] روان شود و بعد از آنکه از رود [illegible]
عبور کردند [illegible] در شهرهای [illegible] متوقف [illegible] امپراطور
حاضر نموده بودند که [illegible] جنرال کالین کورت نشستند [illegible]
[illegible] که از مصر همراه خود آورده بود و بعد از آنکه سرداران [illegible]
[illegible] حالت ضعف [illegible] مانده [illegible] مسکو روان
[illegible] پای تخت مملکت [illegible]

[illegible] کالین کورت [illegible] ایلچی [illegible] در شهر مذکور [illegible] ایلچی مذبور [illegible] کالین کورت
دید [illegible] تعجب [illegible] و فریاد کشید که شما چرا آمده اید و امپراطور در [illegible]
کالین کورت گفت که امپراطور [illegible] منزل کرده [illegible] فرستاده پرسید چرا در عمارت
شاهی منزل نکرد جواب گفت [illegible] باید [illegible] ایلچی مذبور [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] معروض داشت [illegible]
[illegible] استخلاص او از چنین خطر [illegible]
تهنیت گفتند حضرت امپراطور فرمود که هر چند در جنگ و خطر باشم بهتر و خوشتر هستم شما چرا [illegible]
مضطرب [illegible] عرض کردند که از [illegible] لشکر فرانسه [illegible] فرمود تشویش مکشید
لشکر من [illegible] احوال [illegible] هزار لشکر [illegible] در جنگ روس شکست دادم
بعد از آن لشکر [illegible] فرموده در شهر [illegible] توقف [illegible]
[illegible] هزار لشکر فرانسه [illegible] روس جنگ کنم بعد از
آنکه من [illegible] سلطنت خود باشم [illegible] کار [illegible] زیاده از آن است که [illegible] در میان لشکر
[illegible] نباشد وقتی برای من خوب است که در مقابل دشمن [illegible] جنگ مشغول باشم
[illegible] هستم که از لشکر جدا شده ام لاکن مرا لازم است که متوجه [illegible]
که [illegible] فرصت ندهیم که خیالات [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] جرئت [illegible] فرمود که [illegible] ولایت [illegible]
بعد از فرمایشات [illegible] از نظر ایشان غایب گشت و حکم [illegible]
[illegible] که ایلچی مذبور [illegible] شهر پاریس روان کرد و امپراطور [illegible] گذشت [illegible]

سنت هلنه بود سفر نمود که در هنگام عبور از سیشه نزدیک شده بود که او را بگیرند لاکن با بانگیر مصلحت ندیده رفتن او را گرد توقف
او از نظرها پنهان شده بود و در ۲۰ مارس داخل شهر فونتنبلو که پای تخت سلاطین فرانسه شد و پادشاه آنجا مخفیه بیرون
او در هنگام لشکرهای مخفیه کردند و در بیست و ششم توسن هنگام شب وارد شهر پاریس گشته و دو روز بود که در آنجا
صحبت مصاحب روسیه که لشکر فرانس متعهد شده بودند که اکرام گفته می‌شد و نزدیک بود که شهر مسکو در
تصرف افتد بالجمله امپراطور با نهایت استعجال از قراول گذشته داخل عمارت پادشاهی شد و مراتبه
او ترسیم اوتاق و اطاق خوابگاه رفته بود که پیاده از محرمان در داخل تالار شد که از قدیم دیده کرده
هیکل عجیب برده و بخور سوخته و چند در داخل تالار شده و یکی از آنها روی بست خلوت خوابگاه روان شد قدم
ندید در اضطراب شتابان شد خودش با این در خلوت حضرت امپراطور اندر خدمت که او را نزع
از دخول آنجا نگاه کرد و او را شناخت و از غایت تعجب فریاد کشید و افتاد و مرد بر او شدید مقام
وحشت بود که امپراطور داخل اوطاق شد و او را در بغل گرفت و سکه مهرها در میان آن اتفاق
افتاد معلوم گردید که وجود آن بهر خیانت باز در دماغ مهرها اهل خاندان داشت **فصل سیم در ذکر طغیان**
اهل همبرق و لیبک و دیگر شهر همبرق مورخ چند قبل از حرکت ناپلئون از پاریس و ملحق شدن به عساکر
خود که در سوان و غیره بودند در چند ولایت آثار مخالفت ظاهر گردید هر چند ممالک قدیم فرانس از حتی
خاص و خلاف از آن ظهور نرسید ولی سایر ولایات منضمه به دولت فرانس روگردان گشته آغاز
مخالفت نهادند سیما ولایات همبرق و غیره که بعلاوه امور بنیاد نهاده حاکم کارکنان بجز آن منجر گردید
تفصیل این اجمال آنکه در آن ایام که امپراطور با جنود نامحصور متوقف روس مستر الوی نام که از جانب
دولت روس در ولایات المانیه که از ولایات خارج است مباشر بود در ظاهر با فتاده که حرکت عسکر روس
نظر به تعدیات مباشرین فرانس نسبت به اهالی آن ولایت شخص مذبور مخفیه در خیال فی بود و نیز علیه

وصول

وصول خبر هزیمت و مراجعت لشکر فرانس از مسکو ضمیمه عدم رضای اهالی ولایت داشته فرصت غنیمت
شمرده بنا به وسیله مفسده برانگیخت چنین نقل است که در ۲۴ فروری سنه ۱۸۱۳ عیسوی مطابق ۲۷ حوت
سنه ۱۲۲۸ هجری سه ساعت قبل از ظهر جمعی از اهالی همبرق از ولایت المانیه مراجعت نموده خودسرانه داخل
شهر شده مباشرین دیوان گمرک خانه برای تفحص احوال و اوضاع ایشان مانع از دخول آمدند شخص مذکور ممتنع
گشته بر سر مباشرین در مقام ایذای او بر آمده او را مجروح نمودند اهالی ولایت که از آن حالت مطلع
شده بودند هجوم آورده به جمع عام کرده مباشرین منزل و اطلاعدار خروج و قراولان شهر بیرون
نموده قراولخانه‌ها را کلاً با آتش طغیان سوزانیدند و شیشه و درهای دیوانخانه را تمام سوزانیدند و مباشرین
دولت فرانس و قراول در کار نظام امور شهر بخصوصیت خائف گشته به منازل خود رفته دست از
کار کشیدند و از کار ولایت که از مقدمه مستحضر شدند از عواقب کار و مواخذه دولت فرانس هراسان
گشته به منازل خود متواری و در باب تردد بستند جنرال سنت سیر که از دولت فرانس مأمور
به سرحدداری همبرق بود با سایر مباشرین به تقلیم دفع تردد و سرتیجات خود به هم زده منتظر مآل
کار نشستند چهار ساعت بعد از ظهر فوجی از افواج فرانس از ولایت دنمرک آمده وارد همبرق
شدند اکثر اعاظم و مباشرین را مدد و کمک نمودند آن فوج مذکور برای انتظام و آرام ولایت
المانیه روانه نمودند و در مقام تفحص و تدبیر او روز دوم باعث آن هنگامه برآمدند که اقدام
بسیاست آنها نمایند بعضی از اهالی همبرق را که از ایشان جرم گرفته محبوس و در اثبات تقصیرات
ایشان اهتمام تمام معمول داشتند شش نفر که منشاء و محرک بودند هدف گلوله و سایرین را در
حبس مقید داشتند و در روز ۱۲ حوت سنه مذکور مفسده در ولایت لوبک بر پا شده
بالجمله اتفاق شنیع اختصاص به آن ولایت نداشت بلکه در عموم ولایات بود چنانچه در ولایات ساحل

لیه رود الب نیز بنای مخالفت نهاده با عساکر فرنس بود اضطراراً از آنجا اخراج نموده بهمبرق رفتند
مقارن این احوال خبر رسید که عساکر روس و پروس بالوس رود الب عزیمت آن صفحات نمودند
و بعضی نیز موجب انقلاب ولایت ... که متعلق بدولت فرنس بود گردید افواج
فرنس که در آن حدود مجتمع گشته بودند از قرب عساکر روس ... بحوالی همبرق آمدند و از وقوع
این وقایع جنرال سنت سیر و سرداران [illegible] مضطرب گشته متفکر در مآل کار بودند مقرر چنان بود
از ظهور آن امور غیرت تعجب بحدی بر آن زور آورد که روزی بقصد جان خود کمر بسته با اخلاص
خویش جراحتی بدست خود زده بود نایب او در بر آن امر اطلاع حاصل کرده بعد از آن خویش
مانع آمد [illegible] بمرهم التیام دادند و چون آمدن جنود روس شهرت یافت جنرال
سنت سیر مصلحت در آن دید که از همبرق بیرون رود لهذا در سیزدهم [12] دوازدهم ماه مارچ مطابق [illegible]
حوت [illegible] هزار فرنگ تنخواه از خزانه جمهوری بجهت مواجب لشکر برداشته [illegible] داده و از غایت
دهشت قدم از همبرق بیرون نهاد و چون این خبر بعرض امپراطور رسید بغایت متغیر گشته ملامت
او را آغاز نهاد و نقصان و ندامت آن سردار جبون [illegible] جنرال [illegible] زیاده از لشکر
نظام امور جمع او بود و جمعی کثیر [illegible] دیگر [illegible] شهر [illegible] توانست [illegible] همبرق را محافظت
نموده مغلوب [illegible] خصم نمودند [illegible] که خودداری [illegible] امکان ندارد که جنرال [illegible] هزار
از ولایت همبرق [illegible] محاصره نموده متصرف گشت [illegible] تقویت او آید بیرون [illegible] سبب [illegible] خوف
و وحشت ولایت [illegible] نموده قرار [illegible] دولت [illegible] اظهار [illegible]
و [illegible] همراهی [illegible] کرده چنان [illegible] که در مجاری خیر و شر و دفع ضرر [illegible] شریک [illegible] شدند
و هرگاه دشمنی قصد او نماید [illegible] امداد و حمایت [illegible] امپراطور خواهند نمود [illegible] باطن [illegible]

همبرق [illegible] گذشته [illegible] شهر [illegible] جنرال [illegible] ولایت [illegible] روس [illegible]

دلتنگ شدند و عدم بصیرت کارگزاران دولت فرنس بمرتبه‌ای بود که با وجود آنکه معاینه میدانستند که لشکر
روس از رود [illegible] عبور [illegible] اردو [illegible] امپراطور مطلقاً [illegible] از حرکت
و ورود جنود روس متحیر گشته [illegible] هر گاه [illegible] حرکت [illegible] جنود روس [illegible]
اظهار مخالفت [illegible] نسبت باینها [illegible] اگر [illegible] زهره و جرأت آن نبود که
قدمی بر دارند و با وجود [illegible] حیله [illegible] امپراطور [illegible] سکوت
و تامل در مجاری امور [illegible] کرده [illegible] ولاف [illegible] اعتماد نموده مطمئن
نشسته [illegible] لشکر روس رسیده [illegible] میان [illegible] امپراطور
[illegible] مخالفت [illegible] دولت انگلیس و روس [illegible] در آن اوقات
[illegible] قزاق روس [illegible] کولونل تطین [illegible] قریه [illegible]
[illegible] ولایت همبرق [illegible] با وجود استماع آنکه جنود
فرنس [illegible] ولایت [illegible] حرکت [illegible] شدند و اما اهالی
همبرق در آن اوقات [illegible] جنود روس [illegible] در دو هم اتفاق
[illegible] که محافظت ولایت نمایند [illegible] جمهوری [illegible] که
کولونل [illegible] ولایت [illegible] چنان [illegible] که [illegible]
[illegible] محافظت نماید [illegible] لشکر فرنس [illegible] ولایت [illegible]
قرار کرده اند [illegible] قریب [illegible]
[illegible] همبرق [illegible] معرفت [illegible] اطمینان نمود که جنود فرنس
از شهر [illegible] اهالی ولایت [illegible] کولونل اظهار [illegible] قرار [illegible] جمهوری [illegible]

در ولایت مقرر و حکم از دیوان فانتهار بتعلق و خدمت ولات حمبرق بممالک روس صادر نمایند و

ولایت مذبور سوجرک در ولایات امپراطوریه شمرده بهمان طریق ولا و خواهیم کرد و

فرم با هدی نکوزیه سید ایمنای جمهوریه قدیم برحسب تمنای او مجلس دیوان مرتب نموده منظور او بود

معمول داشتند و بنحو قرار دادند که هرگاه مجدداً جنود فرنس غالب آیند خدمت ایشان را بنحوی چنان

خواهم کرد که دشمن ضعیفه نموده لا علاج مستاصل از آن نمودند که قرار داد جمهوریه قدیم بود مقرر

و در ولایت سوید بت روس متعقد نازیم مجلا در روز ١٧ ماه مرح مطابق ٢٠ حوت جنس سالدا قزاق

وارد نمودند که ولایتی که هشتاد هزار جمعیت داشت متصرف گشته در اول بریج و پایه چند روز

دیگر کولان با یک هزار و دویست سوار قزاق وارد ولایت گردید سکان شهر از دست ستوه

آمده از تعدی و ستم جنود فرنس مقدم کولان سوفوری عظیم شمرده بتقدیم لوازم احترام مقدم

او پرداختند و شبانه روزی چند ارکسن جشن و عیش برپا ساختند و سالان روسیه از

دیگر انتظام و محبت زیاده متعجب گشتند و اهالی ولایت پس از چند روز از عقب جنود روسیه

مطلع و از کار خود پشیمان گشته چون کار از دست رفته بود و کولان بعد دویم ورود جمعی از قزاقان

بشهر لوبیک رسان و سه دسته سوار با لحکه دیگر و سه هزار و دویست نفر زیاده

از مقدار تن در شهر داخل و اول رجب ... دولت متصرف گشته از آن پس خزاین

و دستگاه دولت فرنس سوکه در آن ولایت بود ضبط و کلاً و جملۀ تصرف آورد و آنچه نقد بود

مالک شد و جنس و جواهر بالتمام جمع نموده نقد و جنس و جواهر و غیره از اهالی فرنس

در زد و کوش دولت ... کلاً ضبط و ... اظهار اتحاد

بدولت روس کرده ممانعت از بردن ... نمود ... و جواب داد که ...

از دشمن دولت گرفته و برای دفع مدعیان دهید پس از فراغت از مراتب مذبور بحکم جمع کردن لشکر جدید

از ولایت حمبرق و حواله فرموده منت نمی از ولایت که بابق قصاب بود و از اهالی فرنسش کالون

سنه برآتش بود از جنود و فوج سرباز مهیا نموده موجب و تدارک ایشان را که یکصد و سی هزار فرنک بود

از جنود اسیر کرده از ایشان اقدام نمود و کولان نظر بضرورت تحمیل گزاف به ملیه و ملوکات

هزار دهد و هر قدر که وصول می شد تحویل خزانه نموده و در عرض ایامی معدود قریب ده

هزار لشکر فراهم و موجود کرده و از هر طایفه حتی ارباب صنایع ملازم و سرباز ترتیب نمود و چون

جنود جدید غالباً مردم رذل و گمنام بودند اضرار و خسارت بسیار بمردمان ولایت میرسانیدند

و بدین جهت اهالی شهر شان لقب لقزاق الب نموده بودند و تنفر قلوب اهل ولایت از حال

دولت فرنس بحدی بود که تسلط کولان سو بر ولایت استخلاص خویش و زحمات بعد بود

رجعت و فراغت بحال گذاشتند پس از سرانجام لشکر و تدارکات بجاریه جنود فرنس بحال

عزیمت منعطف و در هنگام حرکت اهالی ولایتش لشکر را به عنایت بحیر از مثقال زر سکه

داده آزار دیگر گشتند و حمبرقش لقب نهادند از مذبور کولان سو بمراتب از آن ملقب بهتر و

در کار تر بود در این اثنا خبر احتشام حضرت امپراطوریه و عزیمت توجه ایشان بجانب در آن ممالک

منتشر گردید که در ۱۵ ماه ابریل مطابق ۲۰ حمل ۱۸۱۳ یکصد و هشتاد هزار لشکر بغیر از افواج

قراولان فاصله دیده از شهر پاریس نهضت آغاز کردید و بالا وجود غایت استحکام که نابلیون

بود از حشرات این جنود مجدد به عظیم منظور بیت در اول ثورست مذبور اهالی حمبرق و ولایات

خود در تردید و شکیب بودند و فیما بین جنود روس و فرنس گاه گاه در حوالی ولایات نوبرق محاربات

سهل واقع میگشت در یکی از محاربات مذبور جنرال مذبور سو که از جنرالهای فرنس بود زخمی گردید

و او را بحمبرق بردند و برادر او نیز در معرکه دستگیر شده کولونل او را بعنایت برادرانه مرخص نموده مقرر داشت
که زود مراجعت نماید و او بوقت نزع بر بالین برادر رسید بالجمله جنود فرنس از اطراف زور آور
گشته کولونل مشار الیه منهزم و بحوالی حمبرق رسانیدند و مرشل واندمی متصدی آن امر خطیر بود در آن
ایام مرشل مذبور ولایت حمبرق را محاصره نمود و امپراطور در ولایت درزدین در غیاب
او ذکر نمود که هرگاه مرشل واندمی بمعرض تلف آید نمیدانم چه بایدم کرد و الحق مادر گیتی از مثل او
عقیم است و اگر دو سردار چون او میبود بالیقین لا علاج بکسر بودم از حلیه حیات عاری ساختم
چه وجود دو تن چون او موجب واهمه و هراس میباشد مجملا چون واندمی بحوالی حمبرق رسید
کولونل مذکور پیغام داد که هرگاه برادر و برادر زاده ماند که در شهر حبس کرده نفرستی ولایت را
آتش زده تل خاکستر خواهم ساخت جواب فرستاد که هرگاه از اینگونه رفتار نمائی آن دو نفر را
از بالای مناره کلیسای سنت میکائیل بحلق خواهم آویخت که از دور دیده عبرت شوند مرشل واندمی
از استماع این کلام از آن خیالات فرود آمد در فکر چاره دیگر گردید در آن اوان روز بروز
بر عدت جنود فرنس می افزود و افواج جدید حمبرق که بمحافظت جزایر معظمه رود البی مامور بودند
نظر بر عدم دستخط از تکانات حرب تغافل در محافظت جزایر مذبوره نموده مرشل واندمی تغافل
ایشان را مغتنم شمرده هنگام فرصت شبخون بر ایشان زد لشکر مذبور تاب مقاومت نیاورده
منهزم و جزیره را از دست دادند بفاصله زمانی چند مرشل مذبور جزیره کوچک را نیز متصرف
شد و در روز نهم ماه می مطابق ۱۲ [illegible] مرشل دیویست با چهل هزار نفر بامداد لشکر مرشل واندمی
رسید و کولونل با وجود آنکه زیاده بر سه هزار تن امداد برای او نرسیده بود در مقابل چهل هزار مرد
نامدار تاب مقاومت نتوانست آورد [illegible] جنود متفقه انکلیس و روس از محافظت ولایت حمبرق

مقطوع

بجمتی

مقطوع الطمع و مأیوس شده و ثبات قدم در حفظ ولایت بمرز رسید و اهالی ولایت را اکثر بجان گیر شده
او را گفتند که از اصرار تو در محافظت شهر ما را اضرار کلی خواهد رسید لهذا کولونل مذبور جمعی
در روز طی چند با مرشل دیویست منعقد و جنود جدید حمبرق را برداشته از شهر بر رفت و ولایت
را تخلیه کرد فوجی چند از جنود فرنس در شب با نهایت آرام وارد ولایت گشته انگلیزان و [illegible]
[illegible] متصرف گردیدند که گویا تعویض قراول نمایند و حکومت ولایت را بر جنرال [illegible]
مقرر داشتند و جنرال سنت سیر [illegible] شهر محبوس نمودند و کارکنان فرنس متوجهات
دیوان ایام تصرف روس که تعداد [illegible] از اهالی حمبرق مطالبه و موجب وحشت [illegible] افواج
جدیده که بیرون رقبه بودند کلا از ذمه ایشان نهادند و علاوه بر مبلغ مذبور مخارج منزل
افواج مرشل دیویست که سی و پنج فرسنگ از ولایت حمبرق دور بود از ایشان مطالبه نمودند
و بر چاپارها تحفظ حکم داشتند که مراسلاتی که از ولایت بیگانه رو دهند از جانب ولایت
آمد نخواهند و بر مضامین آنها مطلع آیند و کمرکچیان بود امر مبرم زیاده بر رفتار سخت گیری نمودند
این شداید و فرجات که با اهالی حمبرق رسید نسبت بتحمیلات و تکالیفی که بعد از آن بایشان
وارد گشت بس سهل و خفیف بود چرا که امپراطور در هشتم ماه جون مطابق سنه ۱۲۲۸
حکم محکم صادر کرد نظر بجرم و خیانت که از اهالی حمبرق و لوبیک نسبت بدولت فرنس ثابت
گشته بر اهالی حمبرق چهل و هشت ملیان فرنک که بحساب تومان شانزده کرور
است و اهالی لوبیک دو کرور تومان بر دولت فرنس تسلیم دیوان نمایند و نصف مبلغ حمبرق
مذبور بعد از مدت یکماه نقد و مابقی را [illegible] حواله کشند و باید در عوض [illegible]
و اسباب کشتی و موزونات و مایحتاج لشکر از شراب و غیره [illegible] و ماهوت و [illegible]

کشتی و تیر و قطران و قیر و طناب و ریسمان و آهن و مس و فولاد و عرق و دیگر اجناس جمرک و لوبیک از قرار
نرخ وقت مسعود و تحویل کارکنان دولت فرانس نمایند بالجمله در جمرک اموال مردم را بی‌این
اسم و رسم هرج و مرج و تاراج میکردیدند و در روز روشن هم اموال مردم را بمعرض تاراج
و هزل و هم خانهای رجال در معرض اتلاف و تعدی بود و در ۱۰ ماه جون مطابق ۲۳ جمادی الاول
تعهد مباشرین امور دولت شهر جمرک و ولایات متعلقه بآن مقرر شد که تفصیل اسامی و نسخ سکه
زر و نقره و هم ترکه اوطان اغنیا الوده گفته بملازمت روسیه بسوا فقیر کرده اند با تمام
قلمی و انفاذ بحضور امپراطور دارند و مقرر فرمود که هرگاه از حال تحریر تا مدت چهارده یوم
اشخاص مذکوره مراجعت بمسکن خویش ننمودند فیها و الا اموال و املاک ایشان را کلا ضبط دیوان
نمایند مجمل خط مباشرین دیوان عدل او کرده و اقوام و خویشان ایشان را اضطراب بسیار
رسانند با سیر و نهب و قتل و ضرب گرفتار گردانند و اکثری از اکابر و متمولان ولایت
بیکی غایب و فراری گرفته که مهتر جهان فرانسه ضمانت نمایند که هرگاه فرار ایشان
ممکن نباشد که مهتر جهان بوده ضمان تدبیر از عهده بر آیند و دستخوش مزبور الکرسی
مستمرا و مستقیم بسلطنت بودند آن بیچاره کامل بود که ایام عمر روزگار ... بسر آمده بود
در قلعه قدیم طامرق برده محبوس داشتند و ... خویش یا بوس و ماکول ایشان خشک نان بود
دهای زعفران و ... عوض ... مرگ بود ... و هلاک ... فرقت
و ... لوبیک بشهر جمرک برده ... شکسته مستعمل مکان دادند
تا ... مکان ... ترجمان ... کارسازی نمایند و علاوه بر ...
در ۱۸ ماه جون مطابق اوایل رمضان حکمی بضبط اموال عموم ارباب تمول در ولایات جمرک

و هذا در دو مقابله از جانب امپراطور شرف قصد رفت **فصل بیست و چهارم در بیان رفتن ناپلیان بشهر**
درزدن و ملاقات بادین و سایر گذارش در روز دوم ماه می مطابق دهم شور آیات فتح بر تفصیل رایات
امپراطوری در محاربه لوطزیک که از ولایات سقان است در اثنای آمد و بعضه دیگر شهر درزدن
بود که دار السلطنه آنجاست محل نزول اجلال فرموده پادشاه آن ولایت در ضمن ملازی حضرت
دقیقه ... نگذاشته امپراطور ده روز در ولایت مذبور توقف فرموده از آن پس
بتعاقب روس رفت و در ۲۰ ماه می در حوالی ولایت بودین بلشکر روسیه رسیده محاربه
آغاز نهاد و دو محاربه دیگر در حوالی شهر ... واقع گردید که سه روز بطول انجامید و هر سه
دفعه از جانب امپراطوری داد ... مضرت بسیار بجنود او رسید پس ... مشیر اقاد
در آخر محاربه که ... کبیر و دارکرم بود ... ... دوراق و ... بنزد ... بعونه
... که توپ ... خود ... بجز اکرز خورده در ساعت خود جان ... بر باد رفت و ... دوراق
بود ... بعد از محاربات امپراطور ناپلیون و امپراطور روس امپراطور ... گفتند
که حقیقت ... و محبت ... نسبت بهر یک از دو دولت معلوم ... بالاخره
پس از مکالمات بسیار قرار دادند که دولت فرانس با دولت روس مصالحه نمایند ... دو دولت
... در آن گشته تمام نمایند و در چهارم ماه جون در ولایت ... متارکه نهادند
و امتداد ایام متارکه تا دهم ماه اقت کشید و در ابتدای بنای متارکه قرار شد که اتمام امر
مصالحه در ولایت ... که دار السلطنه بوهمیه است شود و وکلای طرفین در محل مزبور مجتمع گشته
در آن باب سخن رانند بالاخره تکلیف نمودند که ناپلیون و الا ... مطابق ... هجری
... ولایات ... ضمیمه مملکت فرانس ... و بعضی از ولایات ... ...

تصرف او بماند احتمال آن درست که امنای دولت فرانس ناپلیون را راضی باین مصالحه نمایند تا در این مکالمات
خبر رسید که در ولایت دنمارک که از ولایات سمت شمال است جنود انگلیس با مداد سایر قرالات
دریا سالاری لارد نلسن عساکر فرانس جمعی را در امپراطور بو شکست داده‌اند و مرشد حالت
از کار زار مذبور فرار نموده بود و لبر ور رفته و محاربه مذبور موجب قوت بیشترین دولت انگلیس گشته
مملکت تصرف ایشان درآمده است و حصول این خبر محمد کار قرالات مخالف ناپلیون گشته بر
تکالیف شاقه افزودند و مطالب سطالبی چند نمودند که قبول آن مغایرت با طبع غیور ناپلیون داشت
مقارن این احوال جدال مجدد که با تو ناپلیون او در از پاریس اخراج فرمود پس از تسخیر ممالک
در آن وقت در شهر برلین مجمع کبیر از ولایات جزیره ادلبت متوقف بود اخبارات مذبوره که بر انحطاط
ناپلیون دلیل بود استماع نموده باخلاف شنید که اعمال ناپلیون بهنگام مکافات رسیده
لهذا از ولایت مذبوره حرکت نموده بوقت مکالمات مصالحه وارد شهر پراق گردید بعضی
رای آن درست که بهوای سلطنت فرانس روان شده که شاید قرالات متفقه قرعه سلطنت
بنام او زنند و جمعی را اعتقاد آن است که مرشد مزبور به تجدید عهد بود دین او در حرکت گردید که برای
رفته تقویت در رفعت سلاطین فرنگستان که مخالف ناپلیون بودند در سروری امپراطور ناپلیون
بو متصرف گردد لیکن تقدیر خلاف تدبیر او بود قضیه بر عکس شد که [illegible] بجوری با تخته تابوت
قرار گرفت و در عوض آنکه افسر بر سر نهد سر کشیده قربان شد مجملاً این معنی سمت وضوح یافت
که در مجمع مذبور امر مصالحه انعقاد نخواهد یافت و سخن بنیاد جز صلاح شمشیر نخواهد داد و ناپلیون
از مصالحه مایوس گشته در اواخر ماه جولای مطابق اوایل سنه [illegible] تشریف فرمای شهر [illegible] که از
ولایات سمت [illegible] وقوع است گردید امپریس [illegible] بعزم دیدن او بشهر مذبور روان

گردید و روزی چند در خدمت او بسر برد و چون ناپلیون بشهر درسدن که دار السلطنه سکسن است رفت امپریس
مراجعت به پاریس کرده بود بجز دو روز در امپراطور بشهر درسدن شتافت که او با سایرین با تمام رسیده در ۱۷
ماه [illegible] مطابق ۲۹ سنه دولت [illegible] از کار برگرفت و مخالفت با امپراطور [illegible] کار
نخست جنود خود سوی معاونت و امداد عساکر متفقه سایر قرالات [illegible] ساخت حضرت امپراطور را از
استماع این قضیه برآشفته در ربیعت احکام با قتحام مرشد متعرض فرمود که باز حرب را آماده و قدم
در کارزار گذارد در ابتدای کارزار [illegible] که از [illegible] جمعی مرشد بقرار داد التزام
خدمت حضرت نمود اعلام نمود در حوالی ولایت درسدن واقع و انفاد فتح بر جهت
احوال جنود ناپلیون لامع گشت و جنرال مورو در همان غزوه مقتول گردید و لیکن مرشد از همین
در آن ایام هزیمتی روی داد که فتح مذبور بی ثمر نمود و پادشاه [illegible] چون مملکت [illegible] از وجود
جنود فرانس خالی دیده سر از انقیاد امپراطور بر زده بموکب مخالف ملحق گردید و در ماه اکتوبر مطابق
سنه مذبور غزوه لیپ زیک اتفاق افتاد و در این محاربه کار جنود فرانس بآخر رسید و پس از محاربه
مذبوره عسکر ولایت سقران که از زمان قدم در طریق اقتضای ناپلیون ثابت داشته بودند رو
گردان و بعسکر دشمنان ملحق گشتند و شاهزاده پانیاتوسکی که از شاهزادگان لهستان بود در غزوه
مذبوره خواست تا از رود السترا عبور نماید با اسب و اسب در آب غرق گردید و مرشد [illegible] در
حال بزرگی [illegible] و امپراطور بو مسافرت ایشان نهضت [illegible] افتاده [illegible] بر تفصیل
مسطور [illegible] که جنود فرانس در النفر نگاشته قبل آن دو نفر سوار اعظم منصب قلم داد و مرشد [illegible]
در نزع وصیتی بمضمون نمود که چون تا کنون خدمت بصداقت نموده [illegible]
ام اکنون که [illegible] بآخر رسید از مراحم خاطر امپراطوری مستدعی آنم که دختری دارم مورد مراحم

و شفقت شاهنشهیش دارند و اگرچه غلامزاده است بمنزله دختر پیش نمی‌زند **فصل بیست و پنجم در ذکر**
تعداد لشکر فرنسه و مقدار لشکر متفقه سایر قرالات و سایر گذارش چون حضرت ایمپراطور
تصمیم توقف و تمکین در ولایت ورزدین فرمود لهذا استحکامات شهر مذبور را کلاً از بنیاد در آورد
و ترتیب آلات و اسباب نمود و لشکر و برج و باره بر گرد ولایت مرتب داشت و در اندک فرصت
قلعه مذبور را رشک قلعه ذات البروج فرمود و قلاع محکمه حوالی شهر و زبر جبال و در ساحل رود الب را نیز تصرف
و متحفظ مقرر فرمود و اهتمام تمام در محافظت قلاع ثلاثه ترطو و طمبرق و تعدبرق که بر زبر کوه واقع
است فرمود که بواسطه ارتفاع قلاع مذبوره بضرب توپ آنراه که مجری رود الب است تصرف
جنود فرنسه داشته و صحرای خارج برنه را معسکر جنود قرار داده لشکر مرتفع و خندق عمیق
بر اطراف مرتب ساخت و بر رود الب یک از زورقهای کوچک راست که معبر فیمابین جنود
ساکنین در قلاع فوق جبل قطع نشد از اینگونه رفتار ناپلیون چنان مفهوم میگشت که او در اندیشه
آن است که جنود دشمن که مجتمع اند پشت جبال ولات بوهمیه است از فوق جبال مذبور
حمله و یورش بر موکب او آرند و فرمان داد که عموم جنود جدید فرنسه و جوانان نظام کلاً از
هر محل و مقام در آنجا مجتمع آیند و در اوایل ماه اوت سنه ۱۲۱۹ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۸ هجری ایمپراطور
ناپلیون دویست و پنجاه هزار لشکر با تمامی اسباب در ولایت سقسنیه فراهم و در
هر مقام و مکان مستور داشت که بالشکر مخالف خواهم آمد بمحض حرکت مقابل ایشان را
یکی را چنانچه در حوالی ولایت لیرتنز جنرال اودینات را با شصت هزار نفر مقرر نمود و در شهر
لومبرق یکصد هزار تن بسرداری مرشال مکدونلد معین داشت و پنجاه هزار کس در شهر لوبر متوقف
داشت و جنرال لمنت سیر را با بیست هزار نفر بمحافظت جبال بوهمیه مأمور و توقف کرده خود

با بیست و پنج هزار نفر از قراولان خاصه در حوالی شهر ورزدین رحل اقامت افکند و جمعی کثیر نیز از ابوابجمع شهزاده
پرجین در مملکت ایطالیا منزل گزین بودند و بیست و چهار هزار تن از ولایت بوربه بابوابجمع جنرال
رد بود که بجنود الوکت لشکر مأمور بودند و سرداران و جنرالان و جنود ظفر بنیان را بالتزام رکاب اختصاص
فرمود و جمعی مرشال مورت پادشاه نیپل حسب الامر حضور بهمرسانیده و باوجود بخشش ناپلیون از مکاره
خصم تخفیف نورزیده و سایر قرالات که در مخالفت ناپلیون متفق گشته و موسوم بلشکر متفقه
بودند نیز در احتشام و استعداد الا کلام فراهم آورده بودند یکصد و بیست هزار از جنود دشمن در بوهمیه مجتمع گشته
و هشتاد هزار نفر از جیوش روس و پروس بر ایشان ملحق گشته که تعداد ایشان بدویست هزار رسید
و جنود مذبوره بابوابجمع جنرال شوارزنبرق نموده و جنرال مذبور منسوب با دولت نمسه بود و پادشاهان
و قراولان روسیه سوار از سپه سالاری او رضا جو و ایمپراطور نمسه بود و آن جنرال در فنون لشکر کشی
و سپاه آرائی مهارت تمام بود و حقیقت چرا و کسی را در قوه نبود که احتشام مختلفه و زمره متفقه را چنان
را بر همیده ترغیب نماید و قرالات مذبوره جیوش مذکوره را در حوالی ولایت برتوق مستور و متمکن
داشتند و جبال اربع برج که بر آن کوه واقع و لشکرگاه و پناهگاه عساکر مذبور بود پشت جبال مذبوره
منتظر فرصت بودند که از فراز آن بزیر آمده ولایت ورزدین را مسخر و داخل ولایت سقسنیه نمایند
و دسته دیگر از افواج لشکر که هشتاد هزار بودند بسرداری جنرال بلوچر مأمور تسخیر ورزدین
و سیلسیه داشته که حد ولایت مذبور و طرف شهر برسلو که دارالسلطنه سیلسیه است محافظت
نمایند مرشال برنادت ولیعهد سویدن با سی هزار تن لشکر از مملکت مذبور و شصت هزار کس از جیوش
روس و پروس در قرب دروازه شهر برلین رحل اقامت افکنده و شهر مذبور از جانب
شمال بولایت ورزدین یکصد میل فاصله است و در جانب شمال مغرب ولایت ورزدین تا شهر برسلو

یکصد و هشتاد و پنج میل فاصله دارد و جنرال ملودین با بیست هزار عساکر منصوره روس در شهر نوزین که از ولایت
ملکبرق است متوقف بود و جنرال هلکر با چهل هزار نفر از لشکر منصوره بدرهٔ با جنود ابو انجمی شاهزاده
یوجنین نامزد گشت و شاهزاده روس با افواج ابو انجمی حکم متوجه جنرال رادی که با جنود جمعی خود
مامور توقف حدود ولایت بوربه بود دستقلال داشت و جمعی کثیر برآنند که طراح صفوف
مجادله مرشل بندرت بوده و مرشل مودار که هر دو از مرشلهای ناپلیون بودند و بنای مخالفت
گذارده بودند جرح و تعدیل کرده و دستور العمل داد که طرح مقابله قرالات متفقه با ناپلیون از استقرار
است و درین سال از حیل و تدابیر و لشکر آرائی ناپلیون دستخط رسیده بودند و آن دو سردار مدبر که
برای حرب امپراطور ریختهٔ آن بود که از آنجا که این جمله بدیهی است که ناپلیون با هر یک از افواج
لشکر با آغاز محاربت کند لامحاله غالب آید و اکنون معلوم نیست که او در منظور صحیح و اولا
حمله بر کدام دسته خواهد آورد و می‌باید هر یک از سرداران سپاه در هر هنگام که با جنود ناپلیون مقابل
آیند اصرار در ثبات محاربه ننمایند بلکه از مقابل فرار نمایند و چون جنود ناپلیون از ایشان
بتعاقب نمایند جوقه دیگر از لشکر متفقه بر عقب سپاه او آمده از اطراف طریق تردد بر ایشان
مسدود نموده جوقهای دیگر عساکر او را مانع از امداد آیند تا مرتبت بوده ظفر بر او یابند و الّا
تدبیرات ناپلیون چنان صایب و مستحکم است که عرصه وهم دور اندیشی تصور خبط و خطا در آن
نتوان نمود و لامحاله در هر مقام که جوقه از لشکر پیش محاربه آغاز نماید افواج دیگر جنود ایشان بامداد ایشان
خواهند رسید و اگر کوه آهن در مقابل باشد خواهند برداشت پس سپه‌سالار لشکر بود که نوزدر برق
بعد از تقررات مذبور مستحضر نمودند که از آن قرار رفتار نماید و در هنگام مقابله با جنود ناپلیون از ولایت
ورزدین حرکت و حمله بر سر جوقه دیگر از دستجات روس و سپه‌سالار مذبور با دویست هزار

جنود ابو انجمی خود از جبال ولایت بوهمیه برآمد طریق رجعت و قرار در راه گریز و فرار بود از عقب روانه
سازد و تعجیل تسخیر و محاصره شهر مذبور بپردازد و پس از او جنرال بوجر قبل از سایر سرداران از ولایت سیلیشیه
حرکت نموده محاربه مرشل مکدانه و مرشل نی سرداران فرانس اقدام کرده و امپراطور با سبب و نحوه از قراولان
فاصله و جمعی از افواج سواره نظام جمعی جنرال التور در ۱۵ ماه قمبت مطابق ۲۳ رسیمر از شهر ورزدین
حرکت نمود بمعاونت مرشل مکدانه و مرشل نی روان گردید و برای انقطاع عبور امر فرمود که پلهای محکم و
جسرهای مستحکم بر روی رود البا بر ترتیب دادند و تعجیل تمام عنان بجهت عزیمت بوسنگ گرده معبور
فرمود تا افواج مرشل نی بمعاونت جنود متعزم رکاب روان و ملحق گردد و جنرال بوجر بر حسب
دستور العمل از محاربه جنود امپراطور اتصال رجعت به جانب ولایت کرنیج که از ولایات
بوهمیه است بوقوفه تمام روی همت نهاده بجنگ و گریز خود را به رود برس رسانیدند و در ساحل رود مذبور
و حوالی شهر جاده بیکان مناسب بر عساکر خود مرتب کرده دسته می فطنت ولایت سیلیشیه مشغول
ورزیدند در ۱۲ ماه قمبت مطابق آخر سیمبر معروض خدمت امپراطور افتاد که جنود حرکت او از شهر
ورزدین عساکر قرالات متفقه بجانب تسخیر شهر مذبور و ورزیده و امپراطور انجمن بر نجات
مرضی خاطر در رسته بتمهیدات خصم بو مؤید تدبیرات بحق و ناقته فرمان داد که افواج قراولان
فاصله ولایت ورزدین مراجعت نمایند و مرشل مکدانه بتعاقب جنرال بوجر مامور ساخت
و خود روز بعد بجانب ورزدین تاخت در آن اوان شوارزنبرق سپه‌سالار عساکر متفقه
و امپراطور روس و پادشاه پروس و مرشل مراد و چون نهضت ناپلیون علاوه ورزدین استماع
نمودند بر حسب تدبیرات ناقصه با دویست هزار لشکر از جبال بوهمیه برآمد عساکر
خود بعد در جانب بسیار رود البا مجتمع ساخته در صدد حمله و یورش شهر ورزدین بودند و اراده

سهولت

تسخیر و تخریب مستحفظات حوالی شهر مذکور بر ذمت داشتند و جنرال سنت سیر که با مبت برار [illegible] محافظت
طرق ولایت بوهمیه مأمور بود چون هجوم جنود ناسخ خروش روسی و پروسی بود دیده تاب مقاومت
نیاورده از مقابل ایشان کناره گرفت و جنرال اتکه ولایت و ساکس مذکور بود تا هنگام وصول
ایمپراطور از تسخیر و تصرف آن جنود محافظت نماید خود بقلعه پاتنه و در آن حصن حصین متحصن
گشته بقلعه داری اشتغال ورزید عساکر قرالات متفقه چون طرق بوده دیدند بدون تامل
و درنگ و زحمت محاربه و جنگ بحوالی شهر رفته عساکر بوبه چهار ستون مقرر داشتند و بمحاصره
اقدام نمودند و این امر روز ۲ ماه اوقت مطابق ۲۳ سنه [illegible] وقوع یافت اگرچه طرح محاصره
بروضع مرغوب ریخته بودند لیکن سرداران چنانکه بایست از عهده محاصره نتوانستند برآمد
چه پالتی در همان روز حمله و یورش برده شهر ساکس را بحیطه تسخیر آوردند لیکن وندیه [illegible] مسطور
جنرال کلنو شدند که باینها ملحق شده اتفاق با مر محاصره نتوانستند برآمد چه پالتی در همان روز
با مر محاصره پرداخته بدین گونه حمله و یورش بود از روز بعد توقف داشت که روز ۲۷ بود بهنگام صبح
بمحاصره و یورش اشتغال ورزیدند و از اطراف شهر ساکس گلوله توپ باریدن گرفت
و در همین اثنا جنود قرالات متفقه هجوم آورده تا [illegible] که قریب بدروازه
و پالد بود متصرف گردیده باشند فاصله لشکر دیگر بود متصرف آوردند و نزدیک شد که
از اطراف بجنود فرانس رسیده نیزه پیش [illegible] پرداختند و گلوله خمپاره و تفنگ و توپ بکوچه
و بازار شهر مذکور ریختند و جنرال سنت سیر اگرچه لوازم [illegible] در محافظت ولایت
و مقابله دشمن معمول داشت ولی در هر حرکت [illegible] که توانند شهر را از صدمه حمله جیوش خصم
محافظت و تاب مقاومت آورد اکابر ولایت در این اندیشه و خیال بود که شهر از دشمن [illegible]

فرود

سپهر دونناکاه اپوارت بخت مفتوح و موکب با فتوح ایشان از جانب یمین رود البه چون سیل سیال
نمودار گشته و در استخلاص شهر از دست مخالف استعجال نموده حمله با فواج خصم میبرد مورخ گوید
در رعایت جنود ظفر نمود سو مقابله و مقاتله خصم فرمان داده ملاحظه حسن سلیقه عساکر [illegible] و افواج
نیز از بوده تعصب و غیرت مطلق اظهار شد که از نزد ایمپراطور خود بو شاد آفرین خوانده با نهایت جلادت
اقدام بمحاربه ورزیدند همانا بخت ناپلیون بلند و اقبالش بشیر کار بود و در هنگام عبور از باغات
و معابر و گلستانات حضرت ایمپراطور با پادشاه [illegible] لوا حضور داور از جراحی ولایت [illegible]
تسلیت داده با جراح مخالف او در استظهار و امیدوار ساخت و از محل مذکور عبور نموده امر بحمله و
یورش فرمود مرشل نی و مرشل مارتیر در برابر ایمپراطور حمله بر دشمن بردند و آن دو شیر ژیان از در
دروازه موسوم به پلادین شهب جلادت بیرون جهانده قدم در میدان جنگ نهاده حمله
بمیسره جنود خصم کردند و دیگری از دروازه موسوم به [illegible] پا بدیر نهاده روی ستیز بمیمنه لشکر
پروس نهاده آنها بود از مقام خود که باغ بزرگ بود بدر کردند و آنها که لشکر را متصرف گشته بودند
از آنجا اخراج نموده با پیرو قات و افواج عساکر متفقه بود از مشاهده این صورت رعب و هراس
در دل افتاده دست از محاصره برداشته قرار بر جنگ و فرار گذاشتند تا آنکه آفتاب غروب
کرد و طرفین بجای مقام در خیام نهاده هر یک بمقام خود آرام گرفتند و قرب مکان ایشان
بایکدیگر چنان نزدیک بود که قراولان طرفین با یکدیگر مکالمت مینمودند بهنگام طلوع نیر اعظم
طرفین قدم در میدان کارزار نهادند و با آنکه باران و باد صفحه غبرا را چون بحر اخضر و میدان
هوا را [illegible] نموده بود تن بکار از حرب بداده حضرت ایمپراطور عساکر بوجوقه جوقه و
دسته دسته از شهر دزدین باطراف روان میساخت و چون عساکر متفقه آنکه مرتفعه بود از شهر

بلاد و ولایات سطرلین کلا بحیطهٔ تصرف آورده بودند امپراطور از هر طرف لشکر بگرفتن آن
اماکن مأمور داشت و ابر و باد و طوفان حرکات جنود امپراطوری بود در انظار مخالف نهان میداشت
و در حقیقت همه کار و خیالات او بود و خود با افواج قاهره بر یمین و یسار مخالفین حمله و یورش
فرموده صفوف میسرهٔ لشکر مخالف فاصله زیاد نموده که افواج جنرال کلنو برای آمدن مقام
گیرند و چون جنرال مذبور بدان مقام رسید کار آن بکار ساخته شد و باروطالیان را طرف
برداشته و آتش خانه توپ صرف گذاشته بر بنه میسرهٔ خصم بود انطاکی رسید حضرت
امپراطور فرصت غنیمت شمرده امر بیورش میسره فرمود و در حین گرمی هنگامه آواز توپ لشکر روسی
قراولان منقطع کرد امپراطور جنرال قادر قادر تجسس سبب امر مذبور مأمور فرمود مشار الیه
پس از تفحص معروض داشت که لشکر مذبور در نیبی واقع است و مقام توپ دشمن مرتفع
میباشد توپهای لشکر مذبور از جواب خصم قاصر مانده هر قدر توپ می اندازند بدشمن نمیرسد
و بر زمین افتاده بهدر میرود امپراطور از استماع این سخن برآشفته متغیر فرمود بگو که آواز توپ
منقطع نسازند و متصل توپ بیندازند تا دشمن بدو در آن مقام سرگرم و از امداد دیگران
مانع آیند بمجرد وصول حکم صدای توپ از لشکر مذبور بلند گشت و در ساعت حرکتی از
افواج مخالف بر زیر کوه بظهور رسید که از آن حرکت معلوم جنود فرنس گردید که بزرگی از
دشمنان هدف گلوله گردیده است امپراطور چنان برد که شوواربرق گشته با وجود زحمت
بغایت متأسف گردید فردای آن روز یکی از روسیان معروض داشت که رکن نکاری
یعنی جنرال مورو در هنگام اشتعال نایرهٔ قتال بضرب گلولهٔ توپ هر دو پایش افتاده از
دایرهٔ حیات بیرون کشید و آتش کانون سینهٔ امپراطور روس و پادشاه پروس افروخته

طرح محاصره بندر بومرش مکرر ریخته و متعهد تسخیر آن بود امپراطور روس و پادشاه پروس از تسخیر شهر بکلی
مایوس گشته پریشان گشتند در آغاز کار خود بر غالب ولیکن از ورود ناپلیون خویشتن به مغلوب دید
از هوای ولایت کبری بخیال خودداری افتادند و چون عساکر متفقه در غزوات سابقه شجاعت
و رشادت حضرت ناپلیون سودیده و حفظ قدرش بوچشیده رعب و هراس تمام در خاطر ایشان
افتاده بیکبار از تسخیر آن ولایت مایوس گشته جنرال جامینی که از اهالی سویس و در فن هندسه
مهارت تمام داشت و چندی قبل از محاربه نزد دولت ناپلیون رو گردان و خدمت امپراطور روس
را ملتزم گشته در آن محاربه حاضر بود معروض خدمت امپراطور روس و پادشاه پروس داشت
که اکنون مقتضی آن است که جهة دولت محاربه بو تغییر داده بیکمرتبه لشکر پیوند از مقابل خصم
گردانید بیکبار تمام حمله بر میسرهٔ جنود فرنس بیم امپراطور روس و پادشاه پروس جرأت
بر اجرای تدبیر ننموده تن بهزیمت و فرار در داده شد و در احکام بعساکر متفقه فرستادند که قرار
بر قرار اختیار کنند بسبب انقلاب هوا و غفلت راهها و صدمات همیشهای افواج فرنس مضرت
زیادی بعساکر متفقه بو عارض گردید و ناپلیون پادشاه نپیل بو با افواج انبوه جمعی بقطع طرق ولایت
بوهمیه مأمور و در یورش واندمی بو با جنود انبوه جمعی بسته طرق رود البه که معبر خصم بود مأمور فرمود و چون
دو شارع معبر بو که بوه فرار و گریز دشمن بود مقطوع داشته جنود مخالف بو چاره منحصر را گذ
شد که بعقوبی از میان آن دو معبر که از پراسه برای خود جویند بو اسطه یا برش و باد فرار آن
بو نیز صورت امکان نیافت سلاطین متفقه کار تباه و روزگار سیاه گردید افواج فرنس
از اطراف و جوانب جنود خصم بو تعاقب نموده قتل و اسیر و دستگیر کردند اگر چه در
کشته و دستهٔ مخالف حرف در پنجاه هزار صرف و لجه اغراق بقدر بیست و پنج هزار تن از جنود

دشمن در آن معرکه عرصهٔ تیغ آبدار و در قید اسیری گرفتار شدند و بیست عراده توپ و چندین هزار
عراده اردو و تدارکات حرب ایشان بدست افواج فرانس افتاد و از لشکر فرانس
هشت هزار قتیل و مجروح گردید و ایمپراطور پس از تعیین جوقات بتعاقب جنود خصم بر رجعت
بشهر درزدین فرمود از شدت باران رخت و لباس و ترکیب و کلاه پرآب گشته در وقت ورود
پادشاه سکسان او را استقبال کرده با عزاز تمام بشهر برد و حضرت ایمپراطور مقرر فرمود تا مجروحین
و محبوسین مخالف را نیز رعایت کرده دوا و غذای ایشان برسانند و از آن پس اهالی ولایت
را احضار فرموده نوازشات ملوکانه فرموده در عوض خرابی و خسارتی که از محاربهٔ دشمن بایشان
رسیده بود انعامات و بخشش بی پایان کرد و آن شب را مطلق استراحت نفرموده
بهنگام صبح سواره با فوج فوج و جوق جوق جنود مسعود را بتعاقب خصم روان فرمود
و آن روز تا شب نیز در مرارت و زحمت و تعب بود و الحق آنگونه زحمات از قوهٔ بشریت
و طاقت انسان خارج بود [illegible] در زیر باران و باد با نظام امور لشکر مشغول بود و از نوم
و راحت و اکل و شرب که دو رکن رکین از ارکان ستهٔ ضروریهٔ بشر [illegible] تمتع
نگرفت و لیکن دستور العمل لشکر خود با شهر پرنه بتعاقب خصم [illegible] و [illegible] تحشش
مقتضی آن گردید که از خستگی و زحمت تکسر مزاج او غالب گشته برخلاف منظور
بکالسکه نشسته بشهر درزدین مراجعت فرمود تعاقب دشمن را بعهدهٔ سرداران محول
[illegible] و باران بود [illegible] کلیهٔ لشکر او را روی نمود چنانچه در روز ۲۶ ماه مذکور وقت
[illegible] که افواج عساکر فرانس برحسب ایمپراطوری بتعاقب خصم شتافتند و کار
هر یک بنقد مقدور می ساختند [illegible] هر یک با افواج جم

خود از راههای مخالف نمیگذارند بتعاقب خصم میپرداختند و مرشال واندمی با سی هزار تن از جنود
ابواب جمعی از سوی دیگر بتعاقب دشمن اشتغال داشت و متعاقب امیر اسطرمن سپهسالار جنود
لشکر روس تا شهر [illegible] که شهری محروس بر زیر جبال ولایت بوهمیه واقع است رسید
و امیر مذبور را منظور آن بود که خود را با ابواب جمعی بشهر تاپلیتز که از ولایات بوهمیه است
رساند مرشال واندمی را خیال آنکه هرگاه زودتر با امیر اسطرمن رسیده او را منهزم نماید بیرون
شهر مذبور [illegible] و جنود خود را در آن [illegible] ساخته طرق عبور توپ و سایر دشمن را
که منحصر بدان بود سد نموده مخالف را لاعلاج خواهد نمود که یا در قرب مقام مرشال مزبور
رحل اقامت افکنده و خود را [illegible] خطرات عظیمه انداز و یا آنکه توپ و عراده و سایر
احمال و اثقال را در نیمه راه طرق صعب که آمد و کوه [illegible] عبور از آن دشوار است فرار [illegible]
[illegible] مرشال واندمی بنا بر تصورات غلط مذبور [illegible] از شهر [illegible] عبور نمود از زیر جبل برآمده
و بقریهٔ [illegible] که فیما بین [illegible] تاپلیتز در درهٔ عمیق واقعست رسید و از آنجا عبور نموده بشهر
تاپلیتز روان گردید [illegible] بقرب شهر [illegible] بقرب لشکر دشمن رسیده امیر
اسطرمن که تا آن زمان بادیه بجای بوادی فرار بود چون کار را بر خود زار دید گریزی از کار
[illegible] دست از جان شسته و جنگ را بر فرار گزیده متهورانه بنای مقابله و مقاتله با دشمن
نهاده و افواج خود را ترغیب قتال با بانگ بر زد که سلامتی ایمپراطور روس [illegible]
بدین تدبیر موقوف بر آن است که در مقابل خصم بایستید و اهتمام تمام معمول دارید
مرشال واندمی چون [illegible] منوال دید عساکر خود را بحرب خصم مامور و در میدان
کارزار روان ساخت و کار بدانجا رسید که لاعلاج خیلی از جنود خود را [illegible] مامور نمود

و امیر بطرس اگرچه پیشتر از گلوله توپ افتاده و بسیاری از بهادران سپاهش از پا درآمدند
ولا دلیرانه ثبات قدم ورزیده از مقام خود نجنبید تا جنرال بگری که او هم از فراری لشکر
روسیه بود با افواج خود بامداد او رسید و شاهزاده شوارزنبرق نیز در مجاری فرار از محاربه
منع بود دستخط یافته جمعی بود بامداد او مامور فرمود مرشل واندمی وقتی متحقق شد که اطراف
او را لشکر خصم احاطه و او را در میان گرفته اند و بوده چاره از هر طرف مسدود شده بناچار بقرار
حکم فرار نموده چون ظلمت شب پرده سیاه بچهره عالم کشید طرفین دست از محاربه کشیده مرشل واندمی
بتصور آنکه لشکر فرنس بدان مقام رسند و صبحگاه جنود دشمن بود منهزم نموده مقصود خود حاصل خواهد
ساخت در مقام علاج کار برنیامده در همان مکان توقف ورزیده همان شب جنود منهزمه خصم زیاده از
روز در آن مکان مجتمع گشته و از جنود فرنس اثری ظاهر نگردید هنگام صبح شاهزاده شوارزنبرق
و جنرال بکلا لوای فیروزی برافراشته بعموم جنود منهزمه عساکر متفرقه در زیر لوای ایشان
مجتمع و بنافری چون خور و صولت ببر شیر تر حمله بر لشکر مرشل واندمی بردند مرشل مذکور بلا علاج
بعزم فرار روی بشهر بطرزدالد نهاده در مجاری فرار جنرال کلست که از جنرالان پروسیا بود
با افواج جمعی هزیمت نموده قرار میکرد و مرشل سنت سیر حسب امر ناپلیون تعاقب او می شتافت
در عرض راه آن دو لشکر منهزم بیکدیگر ملاقات نموده جنود پروسیا از ملاحظه جنود فرنس
گمان بردند که افواج فرنس از هزیمت ایشان متخبر و سد طرق فرار ایشان آمده اند که
متعاقبین نیز از عقب آمده از طرفین کار بر آنها تنگ گرفته کار ایشان را اتمام نمایند لهذا
جرات توقف نکرده از روی یاس بهجوم آور گشته که از میان جنود فرنس راه یافته
فرار و نجات بیرون برند و از آنطرف مرشل واندمی و جنود فرنس نیز تصور نمودند که جنود پروسیا

از فرار ایشان استحضار یافته سد طرق و قطع راه ایشان نموده اند بنا علیه عزم جزم نمودند که بهر طریق
باشد جان از آن مهلکه بدر برند پس جنود فرنس و پروسیا از فرار ایشان هر یک مقصود خود بوده آن یک از
نشیب بفراز و این یک از فراز بنشیب بهجوم آور شده و صفوف طرفین با یکدیگر ملاقی و مخلوط
گشته دست بقبضه تیغ آبدار و نیزه بران آتش گیر دراز نموده مشعل جنگ افروختند بعد از آن نظام فرنس بهم
درگشته توپخانه جنود پروسیا متصرف و تپچیان ایشان را کلا مقتول ساختند سعی ایشان
نه از برای فتح و غلبه بر یکدیگر بود بلکه طرفین منظور حفظ نفس و استخلاص از آن معرکه پر خطر بود
مقارن این احوال لشکر روس و پروس جمعی شاهزاده شوارزنبرق که تعاقب مرشل واندمی
می آمد از عقب رسیده کار بر جنود فرنس تنگ کردند نائره حرب و قتال اشتعال یافت
دست لشکر فرنس از تاب مقاومت نیاورده منهزم و متفرق گشتند مرشل واندمی و جنرال هاقو
و جنرال قوباط با هفت هزار تن از جنود فرنس بقید اسیر درآمده و چند هزار کس از ایشان بمعرض قتل
رسیده و جمعی کثیر مجروح و زخمی شده و شش لوای ایشان بتصرف عساکر خصم آمد باقی بهزاران زحمت
در جنگل و جبال مخفی گشته پس از چندی ملحق بعساکر ناپلیون شدند و بواسطه وقوع این فتح که موسوم بفتح کلم
است عساکر منهزمه روس و نمسه و پروسیا قوی دل گشته از فتح و تعجیل استخلاص خود خبر باطراف
فرستادند بهر جهات فرنس چون از این مقدمه متحضر گشتند از تعاقب خصم غافل گشته پادشاه
نمسه با جنود خود در شهر [illegible] توقف و مرشل [illegible] در شهر [illegible] و مرشل سنت سیر در ولایت [illegible]
رحل اقامت افکندند در آن وقت [illegible] مدد در ولایت [illegible] توقف بود و جنرال
کار بتو سردار افواج [illegible] فرنس ذکر [illegible] و در هنگامه قتال فرار نموده [illegible]
در دشت خود بود [illegible] رسانید [illegible] معروض داشت [illegible]

بدون تغیر و تفرقه حوادث و وقایع مذکوره بود استماع و پس از وقوع استحضار خطاب به مرشال مسرت فرمود که خبر
محاربه هولاد بدین کیفیت است که هنگام صبح در اوج فتح و اقبال و وقت شام در حضیض هزیمت
و وبال بوده باشد و فیمابین نصرت و نکبت و فتح و هزیمت قدمی بیش نیست هر گاه کامی بر وفق دلخواه
برداری مظفر و منصوری و اگر قدمی به تجویز گذاری مغلوب و مقهور پس از مکالمه قلم پرکار به دست گرفته
بمطالعه و ملاحظه نقشه اشتغال ورزید و کم کم کلمات باواز پست مترنم باشعار و ابیات چند گشته
بادیه پیمای وادی خیال گردید

فصل بیست و ششم در بیان بعضی وقایع که در سمت شمال ممالک آلمان اتفاق افتاد و شکست لشکر فرنس

قبل از این سمت تحریر یافت که مرشال اودینو بعد از محاربه [illegible] تحریر [illegible]
بود مأمور گشته با جمعیت موفوره به طرف برلین قرار نهاده و مرشال برندات ولیعهد سوید معسکر خود در شهر [illegible]
که شهر برلین نقطه میل او بوده است متوقف داشت و حضرت ایمپراطور چون از تعاقب خصم مراجعت
نموده به شهر درزدین می آمد مرشال اودینو را مأمور به شهر برلین فرموده و مرشال مکدانلد نیز به تسخیر شهر [illegible]
محکوم داشت و در طی آن حاصل این بود که مرشال اودینو از عهده مرشال برندات بر می آید و مرشال مکدانلد نیز
جنرال بلوچر را هزیمت توانند داد مجملا مرشال اودینو [illegible] وطن [illegible] روبراه مقصد
نهاده و برندات نیز هشتاد هزار جمعیت فراهم آورده به تعاقب اودینو پرداخت و در حوالی شهر
برلین به تسویه صفوف حرب اقدام نمود اولا چند کرت قراولان با یکدیگر دچار شده از آن پس طرفین
جمیعا به حرب اقدام ورزیدند در آن اثنا جنرال رینیه با لشکر فرنس جمعی خود هجوم برده قریه [illegible] را
متصرف آورد و قریه مزبوره قریب به معسکر برندات واقع بود هر گاه تصرف خصم می ماند قلب لشکر او
آسیبی عظیم می رسید جنرال بلو جنرال [illegible] جنرال [illegible] حمله بردند که قریه مزبوره را از وجود
فرنس مسترداد نمایند چون به واسطه باران جنگ تفنگ امکان نداشت نیزه پیش بقریه مزبوره داخل و

بکتو

گردیدند و متصرف گشتند به هنگام مغرب جنود فرنس حمله برده مجددا قریه مزبوره را متصرف و شب در آنجا متوقف
و لاکن هزار و پانصد نفر از لشکر فرنس گرفتار و سی عراده توپ را نیز متصرف خصم گشت و روز
دیگر مرشال اودینو از استعداد خصم استنباط نمود که تاب مقاومت نخواهد آورد لهذا قرار بر [illegible]
نهاده و فرار او موجب هراس هزار نفر مستحفظ قریه مزبوره گشته تن بفرمان خصم در دادند و لشکری که
مأمور به تسخیر شهر [illegible] بود بالمره مستأصل و منهزم گشته پانزده هزار نفر از ایشان تلف و شصت و
عراده توپ از ایشان متصرف خصم افتاد اگر چه به واسطه این شکست های متوالیه حضرت [illegible]
صدمه عظیمی رسید ولیکن باز اصرار تمام در محافظت صفحات ساحل رود الب در ولایت [illegible]
داشت و مرشال نی را به سرداری لشکر مأمور و مقرر فرمود که بی تأمل و توقف با عساکر ابواب جمعی
رود و در اعلام نصرت فرجام فرنس را بر بالای شهر برلین منصوب نماید و علیه در ششم ماه
ستمبر بر طبق [illegible] مرشال نی به سرداری عساکر مأمور به سمت شمال که سابقا ابواب جمع مرشال اودینو
بود و در حوالی ولایت [illegible] متوقف بودند مأمور بود به شهر برلین که دار السلطنه پروس است
گردید و در آن وقت جنود خصم که ابواب جمع مرشال برندات بود در سمت [illegible] دهات [illegible]
بدهات و بلوکات [illegible] متفرق و ساکن گردیده بودند و مرشال نی [illegible]
آن بود که به تقرب معسکر خصم نرود و در سمت یمین به وضعی عبور نماید که مرشال برندات از حرکت
او مستحضر نگردیده جنود ابواب جمعی خود را بر جاده بزرگی که از [illegible] به شهر برلین می رود رساند
تا در آنجا به جنودی که [illegible] از ولایت [illegible] فرستاده [illegible] ملحق گردد
توانند نمود [illegible] نقشه [illegible] ملاحظه نموده که از نقشه چنان استنباط کرد
که در عرض راه در قریه [illegible] محل توقف خصم است [illegible] دشمن مستحضر خواهد شد لهذا

قرار بر آن نهاد که بسرعت چنان از آن مکان کند رود که هرگاه بندرت مجبور شود و جنود انگلوالا تا خواهد
مجتمع نماید عبور کرده باشد بنابر علیه جنرال برطرنید فرمود که با افواج خود فیما بین میسره جنود فرانس و
لشکر متفق در قریه دنظر توقف نماید و هرگاه دشمن مطلع و بمحاربه اقدام کند چندان او را مشغول
کند که جنود فرانس عبور نمایند و از آن پس بجانب گریز خود بلشکر ملحق سازد چون جنرال مذبور بمی دنی
قریه مذکور رسید جنرال ترزین که متوقف آنجا بود متحیر و با افواج خود فیما بین قریه مذبور و جنود فرانس
بتصفیه صفوف قتال اشتغال ورزید و افواج جنرال برطرنید در آن روز سه ساعت قبل از حرکت
مرشال نی از منزل خود حرکت و چون بمی دنی قریه مذبور رسید تا مدتی در برابر افواج خصم منتظر و مترصد
وصول افواج مرشال نی الیت ماند و خبری از افواج مذبور نرسید و جنود خصم متحیر شد که جنرال مذبور
پیش رو را گرفته و لشکر فرانس از پشت سر او مرحله پیمای دار السلطنه برلین میباشند لهذا بانجاب لشکر چاپار
روانه نموده و لشکر از قریه مذبور حرکت کرده بار دیگر حرب مشتعل گردید جنرال لوید از جانب لشکر
سودین و روس مامور گشت و جنرال رقیه از جانب لشکر فرانس بدفع او نامزد گردید بمحمود مرشال نی
رقیب نظر مامور گشته و مرشال بندرت جنرال برطرنید با امداد جنود خود روان گشت چون هنگام گرم
گشتن لشکر روس بود از صدمه توپ فرانس خسارت بیشمار رسید ولیکن هر چند مقتول گشتند از محل توقف
خود حرکت نکرده چون کوه آهن متمکن ماندند بالاخره جیوش روس و سودین و پروس بموافقت یکدیگر
از اطراف هجوم آور گشته هنگامه کارزار بود گرم تا که خود بر لشکر فرانس رسانیدند و مرشال نی هرچند
در مقابله جنود روس و پروس مقاومت نمود ولیکن اتفاق افواج سودین بدانسان تاب مقاومت نیاورده
خود نیز چه قرار بر فرار نهاده و افواج سقسان را هراس از جای برده رو بفرار نهادند و همین موجب انهزام
جنود فرانس گشته کار را از آن تباه و روزگار شان سیاه گردید و سقسان این احوال افواج خصم

مجتمعاً

مجتمعاً بر عقب صفوف جنود فرانس ریخته مرشال نی از این هجوم مخالف منقسم برو فرو گشته جریده با تفاق مرشال
هزیمت شهرادام نمودند و فوجی بهمراه مرشال اودینات بسمت شهر [illegible] فرار کردند و در آن محاربه ده هزار نفر
از افواج فرانس معرض تلف رسیده چهل و سه عراده توپ و بسیاری از آلات حربیه ایشان
بتصرف خصم در آمد و از وقوع این وقایع علی الخصوص عساکر متفقه جری گشته احکام سپهسالاران
ممالک متفق را در نستند که هر یک با افواج جمعی خود روانه ولایت سقسان شوند و ناپلیون بو نظر آن
بود که طریقی نماید که لشکر دشمن را از اطراف بیک مکان مجتمع نموده در یک نوبت بمحاربه کلیه
ایشان را منهزم و پریشان نماید و دشمنان در مقابل خیال آن بود که مطلق با ناپلیون روبرو نگردیده
از محاربه روبرو محترز آیند و بتخریب معسکر ناپلیون پردازند و طریق مراجعت او در با ممالکت فرانس مسدود نموده
و هر یک از ولایات منتظر فرصت بوده هر هنگام هجوم برده با تمام کار او پردازند و حضرت امپراطور
چون مرشال نی شد چنانچه سابقاً سمت تحریر یافت مامور بمحاربه نمود خود نیز از شهر درزدین حرکت و بتعجیل
عطف عنان عزیمت فرمود و منظور از آن حرکت آن بود که شاید دستی بجنرال بلوچر سپهسالار عساکر
متفقه رسانند چه سابقاً مذکور افتاد جنرال مذبور پیش از محاربه کد ناک جسارت ورزیده در حوالی شهر [illegible]
[illegible] با امداد لشکر فرانس سبقت نموده بودند جنرال مذبور بمجرد وصول خبر حرکت ناپلیون
معسکر خود بسو حرکت داده عقب نشست در این اثنا خبر هزیمت مرشال نی معروض خدمت امپراطوری افتاد
بدین سبب عطف عنان عزیمت بولایت درزدین فرمود که شاید در عساکر متفقه بولایت مذبور [illegible]
و راه کار بر جنود فرانس دوره نمایند در هنگام مراجعت ناپلیون لشکر مخالف محاذی شهر [illegible]
رسیده بودند در [illegible] مراجعت ناپلیون متوهم گشتند که مبادا لشکریان بر ایشان بر زنند و جمعی سرداران
جیوش روس و پروس فرار و از طریق صعب المرور خبر روان گشتند ناپلیون تا حوالی شهر [illegible] رسید

تعاقب فرموده و در مقام مزبور معبر بوده بمحض هزیمت مرشل وانزمی رسیده و دسته‌های منتشره مرشل مذکور را که بهزیمت رفته بودند
ملاحظه فرموده و در آنجا استماع نمود که عسکر امپراطور روس بوده بمعان نظری فرموده دریافت کرد که مصلحت در آن
نیست که سپاه خود را در آن دره‌های صعب العبور داخل نماید لهذا آن شب را در آنجا توقف فرموده روز دیگر
که ۲۲ ماه سپتمبر بود وارد ولایت درزدین گردید و در مجاری مرحمت مکاریه خبر داد و تعاقب گشت سپرده بود آن
مکاریه زخمی رسیده که مند دلیران لشکر ناپلیون مقید کرده بود مقارن آن حال جنرال بلوچر حمله بر سپاه
فرنس برده ایشان را از دخول ولایت درزدین ممانعت نمود و لاعلاج را آن کرد که از روده بو
تدین و غیره بسمت شهر ستلپن فرار نماید ناپلیون از استماع این خبر مصمم گشت که مجدداً بمحاربه
جنرال بلوچر و رایات نصرت آیات شتافته شود در خلال این احوال خبر رسید که شاهزاده
شوارزنبرگ لشکر بمحاربه امپراطور که از جانب ناپلیون تقرا و انضمام ... مامور است نامزد در شهر
امپراطور از آن هزیمت باز آمده باستخلاص امیر مزبور شتافت و مجدداً جنگ در مکان هزیمت مرشل با دشمنان
روی نموده و در آن روز باز که شد اتفاق که ناپلیون مجال توقف نماند بسمت شهر ... قصد نمود که شهر
و درزدین روان گشت مقارن ورود شهر مزبور معروض داشتند که مرشل وندوت ... از رود
الب ... و جنرال بلوچر شهر وطنبرق را محصور نموده و مرشل ... و مرشل ملکدانلد از عهده ممانعت خصم بر نیامده اند
حضرت امپراطور از وصول این خبر بعزم مقاتله خصم بود در ۲ ماه سپتمبر مطابق اوایل میزان از شهر درزدین
حرکت و ... شهر ... با دشمن ملاقات اتفاق افتاد و لیکن خصم بمحض استماع ورود ناپلیون عقب نشستند
ناپلیون بخیال آنکه جمعیت خصم در آن مکان بدست حمله ایشان رسید چون رسید دید جمعیتی که قابل حمله
باشند نیست بناءً علیه یعنی چند روز آنجا توقف و خیال برای محاربه نمود علاوه آنکه تعاقب مرشل وندوت
پرداز رود ... خطره ... دیگر آنکه ... جرات ... و کار ... ازان ...

که هرگاه بمحاربه ایشان مشغول شوند البته شاهزاده شوارزنبرگ و امپراطور روس و پادشاه پروشیا بر سر شهر درزدین
خواهند رفت لهذا از آن مقام مراجعت و در ۲ میزان وارد شهر مزبور گشت و در حکام ... مزبور ...
مقرر فرمود که بجا آن ولایت آمده آنجا را محل نزول لشکر سازند و چون چند روز از حفظ ... ساحل
زمین رود الب بخود اهتمامی در تصرف آن نکرده در دست خصم گذاشته بودند در آن اثنا شصت
هزار تن از سپاه روس با لشکر ... رسیده و بعین همه مصمم شدند که از رود الب عبور و هرگاه
ناپلیون از شهر درزدین حرکت کند طرق راه ایشان را بمملکت فرانس مسدود سازند و یعنی بر ضمیر
امپراطوری معلوم گردید و در صحت طرحی جدید در مقابل محاربه خصم قرار نهاد و مرشلهای لشکر خود
فرمود که از رود الب عبور و از سمت ... بر رود مزبور رود و ولایت درزدین را ... و
شهر ... مسیره جنود خصم سازند و خود ... غلبه و فرصت ... شهر ... باستخلاص قلاع
و قلعه‌ای ... که محاصره کرده بودند پرداخته و قبل از ... مرشل ... و مرشل ...
روانه فرموده و اراده داشت که ایشان را از شهر برلین مامور فرماید و ایشان تا آن وقت سوی ...
قلعه وطنبرق ... خصم ... دیگر نکرده بودند مجملاً اما از شورت ناپلیون در ... های
رای او که ... از غرابت خود تماشی نمودند و امپراطور ... در مکان مزبور برای استوار
مدعای خود توقف و در اثنای مشورت ... جنود را بهمین واسطه رنجش خاطری از او بهم رسید
و ... ایشان آن بود که ... ناپلیون از مملکت خود بدین مرتبه دوری گزیند ... ولایات فرانس
را تمام ... قوت ... ضعف ... خصم را قوت کامل حاصل آمد و امپراطور در جواب
ایشان ... که اکنون ... راست ... محاربه نموده ... بود
... گشته اند ... حضرت امپراطور ... بتوسط ...

برگزند سوی شهر برلین موقوف فرموده عزیمت شهر لیپزیک که از بلاد معظم ساکسونی است نموده بتعجیل روانه گشت
و در صفحات منبع و ساحل رود الب در عقب سر موکب مستحفظین چند مقرر و معین داشت مرشل داووست
را بتوقف همبرق مأمور و جنرال لمارش را در مقدبرق بتوقف داشت و لیدیب و امیر سول در شهر طرغو
مقرر فرموده و از این معنی مستفاد می‌شد که باز اراده مراجعت بکنار رود الب دارد و مکرر تصریح نمود که تا مرز فرانس
محاربه نشود و تو دانم با خصم مجادله نمایم با بر بیست فتح مجموع ممالک ساکسونی با اطاعت خود در خواهم آورد فصل بیست

و هشتم در بیان ورود ناپلیون بشهر لیپزیک و گذارش جنگ آنجا مورخ گوید که در روز ۱۴ ماه اکتوبر مطابق
۲۶ اسد سلطان متفق و پادشاهان حرکت آور از ضمیر ایشان متحیر گردیده هر یک از طرفین جنود خود
از اطراف بسمت شهر لیپزیک مأمور فرموده و حضرت امپراطور از شهر دوبن نهضت و در ۲۷
اسد وارد شهر مذبور گردیده و بعرض او رسید که عموم جوقات فرانس در عرض ۲۴ ساعت در حوالی شهر
مذبور مجتمع خواهند گردید از استماع این خبر نهایت منبسط گشته احکام مقرر فرمود که جمیع جنود بر سر جنگ
و جنود دشمن عاجلاً بروند از انقلاب بودند و جنرال بلوچر از مشاورت ناپلیون با رضای خود غایب
گشته تو هم آنکه مبادا بنا بر صورت مذبور ناپلیون غفلةً بشهر برلین رود و در آمدن خود تهاون ورزیده
لشکریون از آنکه خود حرکت نداد و ناپلیون را منظور آن بود که قبل از وصول جنرال مذبور شروع
در کارزار نماید تا کار این ملک سو قبل از وصول آن ملک با تمام رساند از حسن اتفاق در خلال
آن غلغل نعره توپ و تفنگ بلند گردید باندک فاصله مرشل مورات معروض خدمت امپراطور داشت که
فیما بین سواره او و سواره خصم نایره محاربه مشتعل یافته و اثر فتح و غلبه از هیچ طرف بظهور نرسید
مجملاً شهر لیپزیک ولایتی مربع و مشتمل بر چهار دروازه است دو دروازه آن در سمت شمال واقع است
که یک دروازه بچل و دیگری دروازه رشتید مینامند و یک دروازه در جانب مشرق است که موسوم بدروازه

قرنمه است

فریمه است و دروازه دیگر در سمت مغرب است و مسمی بدروازه رنستاط است و در دروازه‌های مذبور بیلاقات شهر
بنا شده تمامی شهر بدیوارهای مضبوط مستحکم است و در سمت غربی آن رود و رودخانه جاری است یکی موسوم برود بلیس
و دیگری مسمی برود ایلسطر که از جنب شهر میگذرد و بعضی از نهرها جاری گشته چندین شعبه میگردد و دو شعبه از آن
متصل بجزایر و دبطلاق میباشد که از آن طرف خصم را مجال نزدیکی بشهر نیست و طریق تردد شهر مذبور از
آن سمت منحصر به پلی است که بر بالای متفرعات شعبهای رود مذبور در سمت دروازه شهر متصل به پل مذبور است
و در سمت شرقی شهر مذبور رودخانه جاری است که در آن سمت بر کنار نصف دایره بر شهر احاطه کرده و فضای وسیع
فیما بین رود مذبور و ولایت واقع است مشتمل بر مرتفعات بسیار که برای معرکه کارزار نهایت در کار است
و در جانب شهر مذبور اراضی منبسطه مشتمل بر مرتفعات و تل میشود و یکی از تلال مذبور مسمی بگلک بوده است بعلت آنکه وقتی
از اوقات یکی از سرداران لشکر سویس در آنجا رحل اقامت افکنده بود و دیگری از اراضی مذبور بچراگاه
کونغدان مشهور است و زمین مذبور گود و بر دو جانب مرتفع میشود و در اطراف آن قرا و قلاع محکمه قریب بیکدیگر میباشد
و در ابتدای صعود قریه کانه وقت تعیین شده در دهکده است در سمت کال ده ۱۸ ماه اکتوبر مطابق ۳ میزان افواج
فرانس ... تمام هجوم آورده بودند و حضرت امپراطور برای محافظت خود مرشل ... در قریه ... متوقف
داشته مقرر نمود که تا حین طرق آنکه خود که بود جنود فرانس منحصر ... بوده است گشته و شاهزاده ...
سو باص امین ... فرمود و جنرال ... مأمور بتوقف صحرای مرتفع موسوم بود ... فرمود و جنرال
لارستن ... برای معاونت و امداد جنرال ... افواج سواره ... جوقات مذبور
مقرر داشت و افواج قراولان خاصه ... در قریه ... رسیده که در ... لشکریون ... اول
لشکر فرمود و مرشل ... قریه ... جنرال ... متوقف فرمود و در مقابل صفوف
مذکوره مرشل مرمونت ... مأمور ... مقرر نمود که با افواج جمعی خود بر سر ... جنرال ... ترصد وصول او باشد

وجنود خصم در برابر لشکر ناپلیون از اطراف تصفیه صفوف حرب نموده مستعد یورش بودند و قراولان طرفین در آن
شب تا هنگام صبح در مقابل یکدیگر ایستاده طرفة العینی بخواب نرفتند و فاصله فریقین مقدار یک تیر پرتاب
بود و از هیچ طرف شروع بکارزار نرفت مورخ گوید عموم جنود ناپلیون در آن محاربه سوای لشکر جمعی جنرال
سولت و جنود جمعی جنرال [illegible] که تا آنوقت بدانمکان نرسیده بودند یکصد و سی هزار تن بودند و عساکر خصم
دویست و سی هزار کس بیمقدار بودند و علاوه بر آن هشتاد هزار نفر [illegible] جمعی مرشل [illegible] نیز بود که تا آنوقت
در مقام حرب حاضر نگردیده بود مجملا در آن شب امپراطور ناپلیون خود در تمامی عساکر گردش کرده دستور العملی که
بایست بدان رفتار نمایند [illegible] بعادت مستمره اعلام ظفر فرجام در ربع عساکر تقسیم فرموده و تمام سپاه را تکلیف نمود
که هیچ چیز قانون نظام را سست نکنند و نباید که ابدا از زیر لوای خود فرار نمایند و تا جان در بدن دارند از آیات
دولت [illegible] و در میدان کارزار [illegible] پس با آواز بلند فرمود که ای سربازان [illegible]
[illegible] افواج خصم است که در برابر ما ایستاده باید قسم یاد نمایند که تا همه عرصه تیغ دشمن نگردید
دست از محاربه بر ندارید افواج عساکر [illegible] استماع فرمایش امپراطور فریاد برآوردند که سوگند یاد نمودیم که تا هیچ
از [illegible] این مملکت را فرو نگذاریم و متفق صدا به ثنای امپراطور برآوردند و حقیقتا در مجاری حرب [illegible] بر
سخن و سوگند خود ایستاده حضرت امپراطور اکثر مدارکات حرب را در جانب جنوب شهر [illegible] بانجام
نموده و گمان داشت که خصم از جانب شمال شهر مذبور یورش خواهند آورد در شب ۲۹ میزان تیر شست
ها که از جانب جنوب چون تیر شهاب در خلاف آن سر بر آسمان نهاد و شعاع آن بواسطه سپیدی در هوا
نمایان [illegible] اندک زمانی چهار تیر شست از سمت شمال [illegible] گردید و سرخی شعاع آن از دور نمایان
بود [illegible] آن بود که معلوم نمایند افواج مرشل [illegible] که باید از یورش آیند و عساکر جمعی [illegible]
از معسکر [illegible] چه قدر فاصله مکان دارد [illegible] روز کارزار [illegible] هنگام [illegible] خواهند گشت مجملا ناپلیون [illegible]

اینجا وقت در بین افواج فاصله مقدار نیم فرسنگ بود تا صبح [illegible] حرب اشتغال داشت و مکان مذبور را در قریه
[illegible] متصرف مخالف بود واقع بود و در آخر میزان هنگام طلوع فجر شروع در کارزار نمودند و عساکر خصم از اطراف
بجنود فرانس که در جانب جنوب بود حمله آورده جنرال [illegible] بقریه [illegible] که در تصرف جنود فرانس بود یورش
برده [illegible] از میان [illegible] یورش پس هجوم آورده عزیمت عبور از رود مذبور نمودند شاهزاده [illegible]
[illegible] تاب مقاومت مقابل او را نیاورده منهزم گشت و ناپلیون لاعلاج بر آن شد که افواج جنرال [illegible] را
که در شب [illegible] کمک او ملحق گشته بود با امداد شاهزاده مذبور مامور فرماید و جنود خصم [illegible] از اطراف حمله آورد
مرشل [illegible] و مرشل [illegible] تاب [illegible] آورده نتوانستند که [illegible] را از مقام خود حرکت دهند لاجرم از شدت حمله و
یورش طرفین خسته گشته و ناپلیون نیز در دفع خصم اهتمام [illegible] نموده و از طرفین [illegible] ناپلیون مرشل
[illegible] را مامور نمود که با افواج جمعی خود بر سر جنرال [illegible] حمله برد و مرشل مذبور بر سر جنرال مذکور تاخته او را عقب
[illegible] از جنود خصم بامداد [illegible] هنگام از طرفین حمله و یورش آمد و عساکر [illegible] بر
عقب جنود فرانس یورش برده و همراهان بودند و قریه [illegible] که در تصرف خصم بود لشکر فرانس به نیزه [illegible] هجوم برده
و آنرا متصرف شده و مکان موسوم [illegible] که [illegible] از تصرف خصم [illegible] در این حمله
مرشل [illegible] لشکر [illegible] که در مکان موسوم معسکر [illegible] بود متصرف گردید [illegible] حملات متواتر جنود فرانس نزدیک [illegible]
که [illegible] لشکر خصم [illegible] متفرق سازند و ناپلیون [illegible] اگر فتح از جانب او [illegible] خواهد داد مژده فتح نامه [illegible]
فرستاده [illegible] فرمان داد که تمامی [illegible] شهر [illegible] و تمامی اهالی [illegible] خویشتن [illegible]
[illegible] در آن اثنا پادشاه [illegible] و مرشل [illegible] و مرشل [illegible] و جنرال [illegible] با [illegible] فرانس [illegible] جنود خصم
[illegible] عقب [illegible] فرستند و جنرال [illegible] با افواج قراول [illegible] در مقابل [illegible] خصم [illegible] تاب
مقاومت نیاورده هزیمت یافت و در آن [illegible] افواج [illegible] فرانس [illegible] استعجال در فتح اندک [illegible] نظم [illegible]

بیرون رفته ایمپراطور الکساندر از ملاحظهٔ این صورت فرصت غنیمت شمرده بسردار قزاق فرمان داد که حمله بر سواران فرانس برد
قراولان مذکور باشتغال نزدیک حرب مشتغل بودند بضرب نیزه و تیر و دشنه و شمشیر معدود فرانس بود که در کار
فتح بودند از میدان کارزار بیرون کرده کار ایشان را زار کردند در خلال این احوال از دست مارشال لنس هزیمت
ضدی ترتیب جنگ کرد پس از ساعتی مشخص شد که مارشال برنادوت با عساکر پروس خفیه وارد شده و مارشال مرونت جای محاربه
نهاده دست و جنود او سراسر رو به عساکر مارشال مرونت پیدا شد که معین از جنود فرانس باید با سرکرده عساکر پروس
مقابل شود مارشال مرونت از شدت این صورت در حیرت از این خبر بخدمت ناپلیون فرستاد و درخواست امداد نمود که جنود
جمعی جنرال ... را امداد نماید و مامور نمودن جنود مذکور با مارشال مذکور صورت امکان نیافت
و مارشال مرونت چون زور آور گشته قریه ... را که در تصرف مارشال مرونت بود با اهتمام تمام بعد از آن توپ به تصرف
کرده ... از آنجا دیگر ... نمود پس چون خبر دستگاه دشمن ... بمغرب گرفته و جنود دشمن
کار بود سپهر ... گردید طرفین دست از کارزار کوتاه کشیدند و ... و در دست مارشال جنود خصم لشکر
فرانس مستاصل نموده بود در جانب جنوب که ناپلیون خود در آنجا بود غلبه از هیچ طرف ظاهر نگردید و قریه ... را
چند کرت جنود فرانس از تصرف خصم در آورده لاکن با هنگام شب در تصرف خصم ماند و قبل از غروب
آفتاب عساکر ... در ساحل رود ... در قریهٔ ... نزدیک بود پس برده و شاهزاده ... و به معاونت جنرال
... ثابت قدم ورزیدند و مکان خود را به تصرف خصم ندادند که شاهزاده ... بعزم آنکه
فوجی چند از افواج فرانس را از پیش بر داشته بود ... دو مکان در موخر لشکر فرانس برای خود مقرر کند
بحمله ... برداشت و کاری از پیش نبرد و جنرال ... میتوانست که ... در هر دو ... فرانس
که شهر ... منقطع ساز... متفق ... آن نمودند که چون جنود فرانس طرق فرار ...
... بهم رسید ... و محاربه ... نمود ... فتح نمایند مجملاً تا هنگام غروب آفتاب ... بهم

پرداخته و بود ... طرفین دست از کارزار کوتاه نموده برای اعلام ترک حرب سه کرت توپهای بزرگ
سر داده بودند و طرفین هر یک در مقام خود آرام گرفته و جنود فرانس اگرچه مکانها بعضی در بین محاربه گرفته و
پیشتر رفته بودند و خصم از تصرف ایشان بر آورده بود ولی از مقام اول قدمی عقب تر نگذاشته بودند
و ایمپراطور در آن شب تا صبح در تدبیر می ... که ... بیرون از لشکر زیاده در آنست که توقف کرده در چنان
مقام مصلحت نیست چه زور خصم زیاده از قدرت ... کار در هزیمت است که ... پس اندیشه فرود
رفت که بمقصد هزار ... نزد روی ... پس ... بردند و حال آنکه زیاده تر دولت ... دشمن از آن
... خواهد شد مصلحت در آن دید که ... به سفارت بجانب ایمپراطور نپلیون روان و مصالحه را خواهان
گردد ... جنرال ... که از سرداران ... و در ... مصاف گرفته و دلیران فرانس گرفته بود در محاربه ...
که ایمپراطور ... مغلوب ... جنرال مذکور برای مصالحه خدمت ایمپراطور ناپلیون فرستاد ... حضرت
ناپلیون جنرال مذکور ... ایمپراطور ... فرستاده پیغام داد که هرگاه راضی بمصالحه شوند ایمپراطور ناپلیون شرایط
و ... که در ولایت ... نموده ... حال ... خواهد شد و تا انجام امر مصالحه ...
... در ... بعد از گفتگوی مصالحه ... خواهد شد و از ایطالیا نیز دست ... مشروط بآنکه آن
قرار ... باشد و برای ... امر مصالحه شرط ... که در حال ... ممالک ... و جنود خود ...
بر ... که سرحد فرانس است خواهیم رفت و جنرال مذکور روانه خدمت ایمپراطور ... کرد
و چند ساعتی منتظر مراجعت او گشته اثری ... نرسید ... که جنود ... در رود رین عبور نمود
جواب پیغام ... زیرا که سلاطین ممالک فرنگستان با یکدیگر هم عهد و هم سوگند گردیده بودند
که تا جنود فرانس کلاً از ممالک ... بیرون نروند و در ... حدود فرانس نگردند مطلقاً قدم در دایرهٔ
مصالحه ننهند ... چون ناپلیون از مراجعت ... مایوس گردید خاطر بر ترتیب ... شهر ... و ... ولی

بخوارت که سرداران جنگ آور در فتح تأخیر نمایند که اراده فرود دارد لهذا الکسی نیجان دوبل که یکی از قدیم بود و تهیه
ره جدید ترتیب نموده بود فرمود مجملاً آن روز سواب سلطنتی از طرفین حرب روی نداد و به تهیه
تدارک می‌پرداختند روز دیگر که ۱۶ ماه اکتوبر و ابتدای عقرب بود مراتب شتی شدیدتر از روز سابق
از طرفین آغاز محاربه نمودند و ناپلیون در آن روز مصاف کارزار را شدیدتر از روزهای سابق دیگر
سوق جنگ گیر مقرر داشت و خود در مکانی مرتفع سمتی تا ترقی که مشرف بر مجموع سو که کارزار بود استوار
یافت و در میمنه و میسره و مقابل توپهای آتشبار نهاده که گلوله و نارنگک بر میان جنود خصم می‌ریختند
و جنود دیگر با شاهزاده پانداردیسکی به محافظت ... و ... قلاع متصرفه و مذبور مشغول داشت
و از جانب خصم شاهزاده ... و جنرال ... کارآزموده در برابر شاهزاده مذبور ایستاده از اطراف
... و جنرال برکلاو و جنرال ... و جنرال کلیت در قلب سپاه
خصم در کارزار ... رسیده بودند و در برابر ناپلیون پادشاه نیپل و مارشل دکته و مارشل ... و مارشل
لارستن ... جملات خصم مشغول داشتند و مارشل ... با ... جمعی ... مشغول
نوایر حرب اشتعال می‌ورزید و در جانب جنوب چنان محاربه اتفاق افتاد که خود ... خیره
گردید و در این محاربه فرانسه ... مکان بغایت مرغوب بود و کثرت جنود خصم افزون از اندازه
زهره بود در حینی ... جنرال ... و شاهزاده ... هجوم برده قلب جنود فرانسه را شکافته
خود ... رسیده ... و متحفظین ... تاب مقاومت نیاورده منهزم گشتند و غریو دلیران
و ولوله منهزمان چنان بلند گشت که نعره رعدآسای توپ ... فرونشانید ناپلیون اگرچه در عقب بود
مقام ... که خصم تصرف ... و ... این اوضاع تغییری در احوال او روی نداد
با نهایت آرام افواج قراول قدیم را برداشته باستخلاص قریه مذبور شتافت و وقتی رسید که

خصم قریه مذبور متصرف گشته بود بنابر مجدداً مراجعت بمکان خود نمود با نهایت وقار امداد با طراف
میفرستاد و از آن سمت عساکر متفقه با وجود کثرت عدد ... ثبات قدم جنود فرانسه متوهم گشته
از تسخیر قرار متصرفه جنود فرانسه برخواستند و جنود فرانسه ... تفنگ گلوله کارآزموده ... مشغول
ورزیدند و الوت ... کمتر وارد دست ... قریب ... بود و در سمت شمال شهر لیپسیک
مارشل ... شاهزاده ... با ابواب جمعی خود که از تعداد ... افزون بود ... با افواج مارشل
... و مارشل مذبور چون ... خصم ... تاب مقاومت نیاورده عقب نشست
و از افواج خود ... قریب شهر ... در عقب ... فراهم آورد که میمنه افواج ... متصل
گردید و در آن سپاه خصم افواج روس ... فرمان دادند که ... مارشل ... از مقام خود
... کرده مکان ... تصرف آوردند در خلال این احوال افواج ... آغاز
و ... متفقه شمشیر ... از صفوف فرانسه خارج گشته ... ورود
در استقبال جنود ... استقبال نمودند ... از ناپلیون روگردان ... متفقه
متفق گردید عساکر روس ... چون این ... آن افواج دیدند متوهم گردیدند که مبادا
تدبیر ... افواج مذبور ... که ده فوج بودند گرفته در عقب سپاه برده ...
نگاه داشتند و توپهای ... تصرف کرده نصف گلوله ... آنها که ... مانده بود
بجانب جنود فرانسه ... این قضیه ... که واقعه موجب ... کار جنود فرانسه گردید
ناپلیون ... جنود ... جمعی خود ... آورد ... کارزار برای محافظت خود ...
... قریه ... که در سمت شمال شهر لیپسیک واقع و جنود فرانسه ... مضبوط
بود ... میدان ... مغرب ... گشت ... رسوم ... از طرفین

از تیر توپ اعلام مرگ حرب افراختند و معرکه سخت بیکران گذشتند و در این ایام مدار به دویست
و پنجاه هزار گلوله توپ از جانب جنود فرنس بعسکر خصم انداختند و زیاده بر شانزده هزار گلوله
برای ایشان نماند ناپلیون ملاحظه کرد که گلوله مذبور در وقت محاربه کفایت نخواهد نمود لهذا
جنود خود را فرمود که در شب از رود پل که در تصرف داشتند از رودخانه عبور نمایند بنا بر علیه
جنود فرنس رو بهزیمت نهادند ناپلیون شاهزاده پاند ادلیک را فرمود که با مرشل مکدانلد در عقب
مانده پیش روی جنود خصم را بداشته تا لشکر فرنس تمام از رود عبور نمایند شاهزاده مذبور
دوقلا عرض کرد که افواج من بسیار کم است ناپلیون فرمود که با همان قدر که دارید باید بسیار
قبول نموده اظهار فدویت و جان نثاری نموده مجملاً بهنگام طلوع فجر که جنود کواکب شهرا
و خسرو سپهر مستخیر قلاع افلاک منهزم گشت عساکر خصم از انهزام جنود فرنس مستحضر گشته بتعجیل
تمام بجانب شهر لیپزیک هجوم برده که در محلات شهر مزبور رسیده مطلوب حاصل سازند پادشاه
سقلن و عقال دیوان شهر مذبور دانستند که هرگاه چنداول جنود فرنس و قراول عساکر
متفقه از طرفین شهر هم را اقدام نمایند لامحاله از ضرب توپ و تفنگ شهر خراب خواهد گشت
لهذا شرحی در این باب بسلاطین متفقه نگاشتند و جمعی را فرستادند و مستدعی شدند که
با انعقاد رحمت نمایند که جنود فرنس از ولایت بیرون روند و اکنون که منهزم گردیده اند مزاحم ایشان
نشوند و معلوم است که پس از خروج ایشان عموم اهل ولایت اطاعت شما خواهند نمود سران سپاه
خصم چون خود را غالب دیدند بعجل الاطراف تعاقب جنود فرنس مشغول گردیدند ناپلیون چون صورت
حال بدینمنوال دید فرمود تا محلات شهر را آتش زدند که مانع وصول خصم گشته عساکر
روانه شده از رود عبور نمایند و حکم مذبور بواسطه استیلای جنود خصم و استیصال عساکر فرنس

بعده تعویق افتاد و ناپلیون سرکرده گماشته بود که پس از عبور جنود فرنس پل را آتش زنند سرکرده مذبور
تصور اینکه جنود فرنس کلاً گذشته اند پل را آتش زده خراب نمود و اکثری از جنود فرنس در
آنطرف رودخانه ماندند بعضی خود را برودخانه انداختند و گذشتند و برخی غریق و بقیه گرفتار
خصم گشتند از آنجمله مرشل مکدانلد خود را بر آب زده جان بسلامت برد و شاهزاده پاند ادلیک
سوار در حرب دو جراحت منکر رسیده بود چون هجوم دشمن را از اطراف مشاهده کرد و پل را
نیز محروق دید تیغ از نیام کشیده همراهان خود را گفت که مردی کشته شدن به نامردی در میان
دشمن گشتن پس با من تیغ کشیده و عقب صفوف دشمن زنید پس از میان صفوف ایشان حرب کنان
ایشان شیر زبان عبور مینمودند در آن اثنا زخم دیگری از گلوله تفنگ به بازوی او رسید و فوجی چند
از سپاه خصم هجوم آور گشته که شاهزاده و همراهان او را ممانعت از هزیمت نمایند شاهزاده و
همراهان آن افواج را بضرب تیغ شکافته از میان ایشان بدر رفتند و در این کرت نیز
بر شاهزاده جراحتی رسید خود را بکنار رود پیلس رسانید و خود را به آب زده با صعوبت تمام از
آن رودخانه عبور نمود و اسب او در آب غریق گشته اسب دیگری بوی رسانیدند و سوار شد چون
مشاهده نمود که جنود خصم کنار رود السطر را نیز در تصرف دارند با وجود خستگی خود را برودخانه
مذبور انداخت و رود مذبور بغایت عمیق و لجن و لای چسبنده داشت بمحض آنکه شاهزاده در آن
افتاد با اسب ناپدید گردید و مطلقاً اثری از راکب و مرکوب بظهور نرسید چون شاهزاده
از وصل شاهد حیات مهجور گشت سایر افواج عساکر فرنس بلای زنجیر مقتول و غریق گشته بود چه عساکر
خصم بیست و پنجهزار تن از ایشان را امان بخشیدند و بقیه را دستگیر گرفتند و از دو صد عراده
توپ جنود فرنس بیشتر آن با چند هزار عراده آذوقه بتصرف جنود خصم درآمد و امپراطور روس و پادشاه

پروس شاه و ولیعهد سویدین بر یک علاقه با جنود خود مظفر و منصور از اطراف نهضت نموده وارد شهر لیپزیک گشته
در میان شهر یکدیگر را ملاقات نموده آداب مبارکباد و تهنیت بتقدیم رسانیدند پس از اندک زمانی امپراطور نمسه
نیز وارد و به بیان عمل گشت و جنرال [illegible] که از جانب دولت فرانس حکومت شهر بود با نهایت خضوع و خشوع
شهر خود را بسلاطین مذبور تسلیم نمود و پادشاهان مرقوم پادشاه سکسان را مطلق ملاقات ننمودند و قراری
چند از سوار قزاق مقرر نمودند که او را به شهر برلین پای تخت پروس ببرند پس از زمانی چند ترجمان معتمد در
اداری دوستی خود با ناپلیون بسلاطین مذبور رد و مجدداً سلطنت او با و تفویض نمودند

فصل سی و هشتم در ذکر هزیمت لشکر فرانس از ممالک نمسه و سایر [illegible]

مورخ گوید که امپراطور ناپلیون با جنود منهزم
و خاطری مشوش از مملکت نمسه بدر رفته روانه مملکت فرانس گردید و در عرض راه نیز اطرافی از عساکر
متفقه که در سر راه در کمین او نشسته بودند بجنود او رسیده و مطلق او را دغدغه بخاطر رسیده با نهایت
آرام و اهتمام تمام [illegible] که بزودی خود شهر ارفرت رسانید چند روزی در آنجا توقف
و عساکر منهزم خود جمع آوری و نظمی در کار ایشان داده در ۳ [illegible] نومبر مطابق [illegible] عقرب وارد شهر [illegible]
گردید و تفصیل مضرات و خسارات محاربه مذبور [illegible] و پس از ملاحظه زیاده بر گمان او [illegible] آمد
چرا که عموم افواج نمسه از تحت لوای فرانس خارج و افواج ساکسن و سویدن [illegible] رخصت فرمود که چون
ولایات ایشان متصرف خصم افتاده خود نیز برای حفظ مال و عیال نزد خصم روند و آنکه از جنود
فرانس هم که بولایت مذبور رسیده بودند اکثر [illegible] اوضاع و [illegible] حرب بودند ناپلیون از مشاهده
[illegible] زبان عتاب بر افواج گشود و ایشان را مورد طعن و حرب فرمود که [illegible]
کوه کوه غم و اندوه بر خاطر نهاده اید و گاه عموم جنود [illegible] حرکت نمائید [illegible]
تمامی [illegible] معرض تلف خواهید رسید و اکثر از اقارب و [illegible] ناپلیون متفق بر آن گشتند

که از خدمت

که از خدمت او دست کشیده حتی مرض خود را دست آویز نموده که مرخص گشته در حدود ممالک رود رین جنود
جدید بهم آورده ناپلیون در یافت فرمود که مراجعت نخواهند نمود [illegible] وداع نموده او را مرخص فرمود
و جنود مملکت [illegible] در طریق صداقت ثابت قدم بودند ناپلیون با ایشان فرمود که هر گاه برضا و رغبت
در رکاب من ملازمت [illegible] والا مرخص با وطان خود میباشید متفقاً معروض داشتند که
تا حضرت ناپلیون [illegible] رود رین [illegible] و حدود ممالک فرانس [illegible] از ملازمت رکاب
مفارقت نخواهیم نمود پس از ورود امپراطور بممالک فرانس مرخص گشته مراجعت با وطان خود نمودند
و حضرت امپراطور [illegible] در ولایت ارفرت توقف فرموده تدارک و مایحتاج سپاه خود مهیا و با
هشتاد هزار تن که [illegible] مانده بودند بتعجیل روان گردید و از دویست هزار نفر که اولاً در رکاب امپراطور
بودند همین معدود مانده و تتمه قتیل و دستگیر گردیده بودند و در ایام توقف در ارفرت معروض
افتاد که جنود ولایت [illegible] طریق مخالفت [illegible] جمعی از جنود [illegible] گشته زیاده بر پنجاه هزار
نفر مجتمع و بسرداری جنرال [illegible] نهضت نموده رو براه آورده اند و اکنون تا ولایت
[illegible] رسیده اند و [illegible] دارند که خود را فیمابین حدود مملکت فرانس و عساکر امپراطور رسانیده
طریق عبور بر ایشان مسدود سازند و نیز معروض شد که جمعی کثیر از جنود [illegible] و پروس بتعاقب حضرت امپراطور
[illegible] احوال رود رین رسیده اند امپراطور از استماع این اخبار مشوش گردیده در روز [illegible] نومبر مطابق
[illegible] در نهایت انقلاب [illegible] از ارفرت نهضت فرموده [illegible]
متفقه را [illegible] نموده که موجب استخلاص جنود فرانس گردید تفصیل این اجمال آنکه [illegible]
قزاقات و سرداران جلادت سمات بتعاقب امپراطور شتافتند که او را فرصت جمع آوری سپاه
و مراجعت [illegible] متعاقب ناپلیون پرداخته [illegible]

هشتاد

ازدلاه درست که از شهر فنه تا ساحل رود دین میرود و عبور نمود از طرق مذبور بسته سازند مرشل بوجر از آن راه
که مامور بود نرفت و از طرق دیگر بتعاقب مشغول گردید و جنود دشمن نیز بوقت و موقع نرسید حضرت
ایمپراطور از همان شارع بزرگ با جنود بعینه مشغول است و جنرال بتاف از عقب سواره قزاق رسید
از میمنه و میسره و مؤخر جنود فرنس دست برده دست اندازی نمودند مقارن این حال جنرال رد برآن
شد که طرق عبور بپرن و عسکر کرده تا وصول جیوش عسکر متفقه مانع از دخول او ملکت فرنس گردد
پس مکان مناسب برای معسکر خود معین ساخت و در مکان مذبور افواج سواره قزاق نیز برید ملحق گردید
هرگاه مرشل بوجر بتعاقب ناپلیون بقدرت علانیت کار او در تباه روز کار می بود چون شام بدبختان
سپاه مکرد و جنود جنرال رد که زیاده بر چهل هزار تن بود در مقابل جنود فرنس که بزرگ چون ناپلیون در میان
ایشان بود چنین خطر بمحمل کرد او در خراف قرو بر طبق مرغوب حضرت ایمپراطور فرمود تا چند فوج از
افواج جنود فرنس در جنگل از درختان بالا رفته آغاز می نمایند و صفوف طرفین نهایت قرب
مکان بایکدیگر داشتند و میدان واسطه گلوله تفنگ جنگ در نمی شد ساعتی چند نایره قتال
در میان ایشان اشتعال داشت و از ناغلبه و نصرت از هیچ طرف ظهور نرسید بالاخره حضرت
ایمپراطور با چند فوج از لشکر بر میسره خصم حمله برده و دو فوج از قراولان خاصه به سرداری جنرال
کوریس با طرد قاذبان جنگل روان ساخت که بودند چون افواج قراول خاصه دیدند چنان تصور نمودند
که عموم قراولان خاصه ناپلیون بر سر ایشان یورش آورده لهذا خائف گشته قرار بر جنگ و گریز نهادند
حضرت ایمپراطور فرمان داد تا افواج سواره بر میسره جنود خصم حمله آورده ایشان را تعقیب برند جنرال
رد چون حضرت حالرا بدین منوال دید از رود فنه عبور و قرار بر فرار نهاد و چون حضرت ایمپراطور
تمامی همت بر آن بود که تا تواند زودتر خود را بحدود دروری رساند لهذا در مقام تعاقب جنرال زبده

نمرا

سنت تمیر ولیم ستد و ولایت محافظه کرد بر سواره فرنکفورت در توقع است عنان عزیمت تافت و مرشل
مرتیر با چند هزار نفر از جنود فرنس در شهر حلب خزلین بعقب ... و حضرت ایمپراطور مرشل مرمونت را با تعقیب
عظیم مامور فرمود که ایشان را از صدمه خصم محافظت نماید و در روز ده ... مغرب مرشل مرمونت با لحجی
خود بر سر شهر جنود یورش برده در ساعت شهر مذبور مسخر نمود و از آن پس معسکر جنرال رد حمله برد
در اول محاربه جنرال رد زیاده بر یک هزار تن کار بقیه فرستاده و متفرد رفته بلکه فرنس حمله آورده
ایشان را از رود کنتبق بدان طرف بردند و لاجنود فرنس در ساعت حمله برده تمامی ایشان را هدف
گلوله تفنگ نمودند و جنرال رد در زخمی مهلک رسیده و جنرال اتین چنین در دو ضرب تیغ
از حیات سری شد و جنرال فرنل قایم مقام جنرال رد گردید و از سواره احتیاط لشکر بیو فرمان
داد که از محاربه دست باز داشته بمکان خود معاودت نمودند و جنود فرنس که طالب انتظام بودند
وقت را غنیمت شمرده خود بود در شهر فرنکفورت بسلامت با ایمپراطور رسانند و درین محاربه شش هزار تن
از جنود فرنس معرض تلف رسیده و ده هزار از جیوش روس و پروس طمع از حیات بریدند و ایمپراطور پس از
استخلاص از مهالک عظیمه در اواخر ماه اکتوبر بشهر فرنکفورت رسیده وارد و کسلاطین متفقه آن بعد
که متعاقب ناپلیون بشهر مذبور رفته و باستقبال او کوشیدند و ایمپراطور ناپلیون روز پانزدهم عقرب
بشهر مذبور رفته و در هفتم ماه نوامبر مطابق بیست و یکم عقرب از ولایت مذبور نهضت فرموده روز
بیست و دوم وارد شهر پاریس گردید و ایمپراطور روس و پادشاه پروش متعاقب او داشته رفته
بجانب رود رین رسیدند و اولاد ولایتی که تا اکنون بحیطه تصرف آورده وضع جدید در سلطنت آن
احداث و رسوم سلطنت قدیم را منسوخ کرده بود مجددا نسخ ... ات ایمپراطور ناپلیون نموده سلطنت
قدیم بود در آنجا احداث و مقرر نمودند و شاهزاده حسین علی از میدان محاربه لیپزیک مامور نمودند که مولا

خود رفته بلوازم امر سلطنت اشتغال ورزد و شهر فیدمهو بنام نامی پادشاه انگلیس بحیطهٔ تملک آورده و امیر بزرگ
سوکه بر رتبهٔ عداوت او نسبت بناپلیون خارج از درجهٔ تحدید و توصیف بود بحکومت و فرمانفرمائی ولایات
موروثی خود مامور و منصوب داشتند و ولایات محروسه که ناپلیون فراهم آورده مملکتی جدید و سلطنت آن سو
به برادر خود مفوض داشته بود مجددا از یکدیگر متجزی نموده بصاحب اختیاران قدیمش منسوب ساختند
و عموم ولایات سفرای با ... بر کثرت سلاطین متفقه فرستاده مستدعی استخلاص از قید ناپلیون گشتند و
سلاطین متفقه ایشان را تکلیف نمودند که در زمانی اندک ... ... خود برای مخارج عساکر متفقه
مهمسازی و دو چندان لشکری که بناپلیون میدادند فراهم آورده باستعمال او اقدام ورزند و سلاطین
متفقه چندی در ساحل رود رین توقف نموده تا جنود جدید ایشان رسند و معلوم گردد که ناپلیون
از غرور سابق افتاده بتمنای ایشان تن بمصالحه خواهد که عموم اروپا آسوده

گردند یا نه و عموم ولایاتی که متصرف ناپلیون آمده بود یکجا بحیطهٔ تسخیر

قرالات متفقه آمد مگر چند قلعه محکم از ولایات متصرف

فرانس ماند و ناپلیون خلیفه اعظم بود مرخص نمود

و پادشاه سابق اسپانیول سواذن آزادی

داده بولایت خود فرستاد

که شاید ثمر ثمری باشد

و در حکام با حضار

جنود

باطراف روان ساخت و بالله التوفیق بتاریخ سیزدهم شهر رجب المرجب مطابق سال فرخنده فال توشقان
ئیل فرخنده دلیل سنه ۱۲۲۷ در دار العلم شیراز صورت اتمام پذیرفت کتبه ابوالقاسم ...

یوم الاحد

جلد چهارم وقایع اورپ ناپلیون که مشتمل بر چند ... بسم الله الرحمن الرحیم فصل اول در بیان تهیه و تدارک امپراطور
ناپلیون بجهة منع هجوم خصم از مملکت فرانس و سایر گذارشات ایام

حضرت امپراطور ناپلیون در صدد این بود که لشکری عظیم که سزاوار شان و شوکت مملکت فرانس باشد و سایر
قرالات عظیم و حبالات ممالک فرانس بود چنانچه در نظر داشت ادراک کنند فراهم آورده باشد در آن
اوقات قریب بهفتاد هشتاد هزار نفر لشکر قدیم که از جنگهای گذشته باقی مانده بود بر وفق قاعده و قانون
تقسیم نموده بجهة در رود رین که مملکت وسیعی بود تعیین ساخت که آنجا حدود از عبور لشکر خصم محافظت نمایند
و مطلق بخاطر خود نمی رسید که این جمع قلیل در برابر آن لشکر عظیم از محافظت حدود رود رین
قصور خواهند ورزید و سرداران خود اعلام نمود که حال وقتی است که بچگونه ملاحظات را در لشکر
کشی بنا گذارد و چون رسم مملکت فرانس در عهد آن در قرب خصم جای گیرد این قبیل لشکر
بهر طرف فرستاده شود خصم باز نشسته خواهد افتاد بخصوص لشکری ... و پرورش که بنیاد گذارده و لشکری باقی
فرانس بود در نظر داشته و چون دریافت کنند که اهل فرانس کلا از سلطه حرب بر داشته بجنگ اقدام
کرده تن در اندیشناک خواهند شد و در این نزدیکی اقدام بجنگ نمی کنند بالجمله سلاطین فرنگستان عموما
و امپراطور روس خصوصا مقصود آنکه اهل فرانس در حضرت ... نزد و فرزندان ایشان ناپلیون در فنون
سپاه گرداند و کشور گیری نهایت مهارت دارد و هرگاه زیاده در عرصه ... تنگ گیریم گاه می شود
که روی کارها دگرگون شود و صورت اوضاع متغیر گردد بنابر این مصمم شدند که دفعه دیگر تکلیف مصالحه
بامپراطور نمایند یکی از امرای فرانس که در رسم آن ... افغان بود در دربار یکی از سلاطین متوقف بود
برای القای ... مصالحه متفق نموده نزد امپراطور ناپلیون فرستادند و دولت انگلیس هم راضی بمصالحه شده
امیر اردین بود ... خود ... فرستاد که در باب مصالحه باتفاق با ناپلیون گفتگو نمایند

و تفصیل شروط مصالحه اگرچه فروعات در ضمن آن باب مترتب است لکن مجملاً این است که هرجا در ناپلیون
بقوت خود ضمیمه مملکت فرانس کرده است دست بردارد شیکبو و قدیم مملکت خود اکتفا نماید و فرزند
شود که پادشاه سابق اسپانیول است بتخت پادشاهی خود بنشانند کالیف مذبور اگرچه کمال طبع غیور
ناپلیون بود لاکن جواب این تفصیل شد و وزیر ناپلیون حسب الفرموده بدین طریق نوشت که ناپلیون
از اصول شروط مصالحه که باعث آرام و امنیت جمیع فرنگستان است و سلاطین متفقه تکلیف نموده
اند راضی و دری ایشان این است که چنانچه سلاطین متفقه مصدق دانسته اند که تمامی قرارات کوچک
و بزرگ فرنگستان متحد و متفق باشند و هیچیک بر آن دیگر تفوق نجوید مستحسن و پسندیده است و دیگر
مصالحه مکرره طبع ناپلیون نیست بدین شرط که دولت انگلیس نیز تمکین نماید و در بحور این نحو مساوات
و مراعات شروع نماید و مدعی سلطنت دریا نباشد اگرچه از شروط مذبوره خسارتهای کلی از قبیل تفویض
چندین ولایت بامپراطور میرسد لاکن بدین ضرر راضی است و این در صورتی است که دولت
انگلیس داخل امر مصالحه و در این مواد اطمینان نماید که نقصی در امر مصالحه وقوع نیابد مورخ گوید
هر که برای بدین نحو دو فصل جواب شو خواهد دانست که هرچه ناپلیون بدان تکلم می کرده ناشی از صداقت
نبود و چون تحقیق شرط ناپلیون در مصالحه غیر ممکن بود طرفین تهیه مجادله آماده شدند و سلاطین
متفقه در اندیشه بودند که تمامی عساکر خود معجلاً در سرحدات فرانس فراهم آورند و هریک از عساکر
و هر جوق از سپاه را جایگیر مستظهر دارند و امپراطور ناپلیون هرچه در قوه داشت لشکر جدید خود
تعلیم جنگ آموخت و تدارکات لشکری را آماده نمود که چون سپاه سابق از مراسم قتال آگاه
شوند و چون برای مخارج لشکر وجه نقدی در کار بود از خزانه خود نقدی سی ملیان فرنگ که عبارت
از سی صد کرور باشد برای مصارف سپاه بیرون آورد و مجلس شوری منعقد نمود و بجمهور فرمود که در

ابایکه خیانت ورزی مملکت را دانسته بیم باشند قرار دهند که رعایا بمجلس مدافعه خود بدیوان بدهند فی الحقیقه
خمس کفایت مخارج مینماید لاکن در چنین هنگام که از هر طرف دشمن نمودار است و مخارج زیاد جهت
دفع خصم لازم است چرا که در این وقت ربع و ثلث بلکه نصف مداخل و منافع خود بدیوانیان بدهند
چه دلیل دارند که در این باب اهمال ورزند و در آخر خصوص اقامه دلیل کنند در مقام مسموع نخواهد
شد و باید وجه نقد مصارف دارند و کار لشکر را رونق بازدهند و نیز از دیوانخانه حکمی جهت جمع آوری سیصد
هزار نفر سرباز جدید صادر کرده بود و باهل مجلس شوری القا کرد که این لشکر جدید باید از کسانیکه در سنوات
سابق از رقم افتاده و معاف شده بودند باشد و متغیرانه خشمگین گشته فرمود که اکنون جنرال و منقطعان
باشند انگلیس از سمت جنوب داخل فرانس شده دعا کرده و از طرف شمال در تاخت و تاز و بیم
پروس و بوهم و روس نیز در تهیه و تخویف سمت شرقی مملکت اند در این مشغولیت و گرفتاری برهم
گردنکشان قدیم که ترکان فرانس کرده اند و به هیچ جهت هنوز بدفع او اقدام ننموده اند اکنون مجموع
دوستان با من منافق شده اند و با دشمن مبادرت کرده اند در خیالات چه قسم تکلیف مصالحه توقع
شوم که منت دولت فرانس ناشد از اهل فرانس خواهم که بدون اهمال سیصد هزار لشکر جنگی فراهم
آورند که من بعساکری از یکصد هزار نفر در حوالی شهر و معسکر دیگر در قرب شهر مشهد لشکر دیگر نزدیک
شهر لیان فراهم آورده با این عساکر و سپاهیکه از اطراف جمع کرده ام یک کرور خواهد شد
با این اجتماع مجادله دشمن خواهم شتافت و باید لشکر که مجدداً گرفته مشغول شد سپاه سابق نباشد
و مانند اطفال نورس که بجز قصه از پدر در اند شنیده اند ردع نمایند لشکر بگیرند و فرمود که ای بزرگان
محترم شما سرخیلان و بزرگان فرانس بمنزله پدر من میباشید باید پیش درکار جد نمائید که باعث عبرت دیگران
شود اگرچه دشمنان از مصالحه سخن میرانند لاکن از اطراف مملکت خبر آورند القتال القتال بگوش من میرسد

لازم است که بقدر امکان سعی کرده ندر برابر عدوان هر ثبت نخوریم مدح گوید چون اهل شورت از مطالب
گزاف ناپلیون در تسلیم نزول لشکر آگاه شدند همه مستغرق دریای فکرت شده بلکری و شعف جواب
ندادند ایمپراطور از تفکر و سکوت ایشان برآشفت و فرمود که قراول برآنها تعیین کنند و وکلای رعیت
را حاضر نزد خود احضار نمود بآنها فرمود که امروز جلال و عظمت فرانس بسته بوجود من است و وجود چون
من شخصی در مملکت لازم بایست تا اسم آن در ممالک روی زمین بلند نماید و حال سلاطین
فرنگستان بدشمنی من اقدام نموده میخواهند مرا بدشمنی اهل فرانس متهلک سازند و دانسته اند که گاه
وجود من باعث نباشد مملکت فرانس بزودی بید اقتدار آنها خواهد آمد و کسل دیگر خواهد مملکت منتهم بر صلاح
دانیم باید آنها قبول کنند نه بهره برای آنها قرار گیرد معمول داریم کمون متفقی و قتا این است که لشکر
بسیار زند از اهل مملکت جمع آوری کنم و با توانم در مقابل خصم ایستاده او را بجور بدهم وکلای
رعیت دخل و تصرف در این امور است نکنند پس از اتمام گفتگو مباشرین تعیین کرد که مردم را بغیرت آورده
از دولت لشکر از آنها میخواهد و فردای روز مذکور قراولان مملکتی سواره بر دار آن و سرخیلان را حاضر کرده
بتالار عمارت طلبیده و خود با حرم و فرزند در میان ایشان حاضر شده و بسیاریکه با دل اثر میکرد فرمود که من
میخواهم بمعسکر خود رفته لشکریکی سو بعهده خود گیرم و در این سفر حراست و حفظ حرم و فرزند و شهر پاریس را بعهده
شما و اسکندرام و سلامتی ایشان را بصداقت شما محول میدارم پس از اطمینان و دلجم از کنونه امورات در دو ماه
[illegible] مطابق اوایل سورت از مقر سلطنت نهضت فرموده بکاخ سلطنت سو و وداع نموده بمعسکر خود
شتافت که با آن لشکر قلیل مقابل لشکر انبوه خصم رو برو و ایشان را نگذارد که بمملکت فرانس دست
درازی کنند مقابل این احوال شاهزاده مرت که امیر لشکر بود سلاطین متفقه را دعوت نمود که در شهر
[illegible] مجلس شوری برپا کرده در باب مصالحه گفتگو نمایند دولت انگلیس نیز لارد کری سوارزدای خاص خود.

عرض پادشاه

عرض پادشاه خود مامور کردند که در مجلس شوری حاضر گشته از جانب پادشاه خود وکیل باشد و پادشاهان مذکور در حق
گفتگوی مصالحه بیان نامه جانب کرده در معسکر و ولایت منتشر ساختند و در آن از نتیجه تدارکات و گرفتن لشکر
جدید ناپلیون شکایتها نوشتند که هر گاه منظور او مصالحه است چرا باید تدارک حرکت کند اگرچه ما براو غلبه
کرده فتح و فیروزی بحدود مملکت فرانس آمده ایم لاکن با وجود آن باز تکلیف مصالحه بناپلیون کرده ایم
و میخواهیم که ممالک فرنگستان مثل ایام سابق باشند و همچنین طالب هستیم که مملکت فرانس بزرگ و قوی
باشد بدین شرط که مجموع قرالهای فرنگستان آسوده شوند و حرکت از میان بر خیزد و منظور ما این است
که مصالحه را بطریقی انجام رسانیم که کفالت از همه قرالات بعمل آید و در قوت و قدرت مساوی هم باشند
[illegible] شده از انگونه مصالحه در بسیار حرکت در میان خاص و عام شیوع داشت سالم ماند و از
جمعیت ما برای این است که وجود ناپلیون و سلطنت مملکت و اهل و عیال او را در ضرر و خسارت رسانیم
بلکه منظور این است که او را از تسخیر ممالک دیگر و مجبور کردن سلاطین بر اطاعت او را باز داریم و دائما
بر وفق آرام و صلاح جمهور فرنگستان مصالحه را با تمام نرسانیم دست از حرکت باز نخواهیم داشت و جهت تحریر
آن بیان نامه این بود که سلاطین متفقه مشوش شده که مبادا اهل فرانس که مردمان غیور و در حرکت
مشهور هستند اجماع نموده با جمع ایشان اقدام ورزند و کار بصعوبت منجر گردد بعد از انتشار شرح مرقوم
عساکر متفقه بولایت [illegible] در آن شده قلعه چند متصرف گردیدند و شاهزاده [illegible] ترق با عساکر
خود از رود رین گذشته و در ضلع [illegible] فرانس گردیده و لشکر او با جمعی از سلاطین متفقه
ملحق گشت و شاهزاده شهر [illegible] را که از شهرهای فرانس است متصرف گردید و جنرال بونیه از جنرالهای
لشکر شهر لیان را که از شهرهای فرانس است و تا پاریس مسافت دارد محاصره نمود
بمجرد وصول این خبر ناپلیون چند فوج با مدد سرداران داشت و افواج مذبور در عین گرمی بکار رسید

بانهضت رفتن شهر جنارال بنابود سو منهزم گشت و در این شکست بزرگ بود که بعد کرسنفقه رسید و هرگاه چنین نبود پاکه
ز رانند بعضی می آمد خبر رتبه‌ای که بابش من میرسید بطور انگلیس عساکر و اتابک سپهسالاری شاهزاده شوارزنبرق داخل
مملکت فرانس می شد و درست دیگر لشکر پروس و روس بسرداری مرشل بلوچر از چهار سو بمملکت مذکور
داخل شده هجوم آور بود و لشکر سیم قراولی متفق لشکر پروس و منسوب که تابع حکم ولیعهد سوئد بود
بود نیز وارد لشکر دول محارب می شدند بعزم تسخیر ولایات فرانس وارد گردیده ولاکن ولیعهد مذکور که مرشل
برنادت بود در حال قبل در بیرون کردن لشکر فرانس از ممالک خیلی بسیار اهتمام ورزیده بخلاف این
لشکرکشی که بسبب وطن اصلیه بود هیچ سعی ننمود و با کراهت بود که با اهل مملکت خود جنگ آغاز کند
بنابراین در هجوم به مملکت فرانس اهمال می ورزید و در زد و سلاطین متفقه هندا و سبع بود . الحاصل
حضرت امپراطور در این اقدم امورات رفع هجوم دشمن از خاک فرانس بعهده خود گرفت که
بنفسه بدلالت نمودن لشکر بجنگ مبادرت نماید لهذا در روز دوم ماه جنیوری بشهر شالان وارد گردید
و سپهسالاری تمامی لشکر را بعهده خود گرفت مرشلهائیکه در ایام سابق هر یک شصت هزار و هفتاد هزار
لشکر ابو جمعی داشتند حال کارشان بجائی رسید که تمامی لشکرشان پنجاه و دو هزار نفر بود و حضرت
امپراطور دویست هزار نفر نیز از پاریس همراه خود آورده بان لشکر قلیل ملحق نمود معلوم است که فتح
و فیروزی موقوف بقلت و کثرت لشکر نیست بلکه منوط بزیادتی هنر سپهسالار است که در میدان جنگ
سپاه خود را بچه طریق بکار برد بالجمله مرشل بلوچر که از همه سپهسالاران عساکر متفقه در مملکت فرانس
پیشتر از دیگران آمده بود امپراطور مصمم شد که اولا باتمام کار او پردازد و مرشل مذکور از عزم امپراطور
آگاهی یافته بدون فرصت مجموع عساکر خود را بقریه برین که نزدیک سرچشمه رود اوب واقع است
جمع آوری نمود و درین مکان بود و در راه است که بالای شهر حطو و دیگری شهر لرشی در اطراف شهر حطو

اترکرد

دگر المکه باغ و چمن و سبزه و تماشا گاه است در عهد سلطنت این شهر بود که ناپلئون در عنفوان جوانی اصول فنون
سپاهی بود آموخت که بسبب آن مجموع اهل عالم را بتماشای آن شیفته نمود و روی آنها را در برابر خود کاک
مذلت مالیده و عاقبت کار بوی رسانید که بدین عبرت از او گرفته و فنون سپاهگری آموز از
او فرا گرفتند و علوم ناخوانده از او بود در محافظت دو کار بردند و در آن مکان بود که در آخر کار
نیز خورات کوششهای مردانه بود در غلبه بر لشکر بیعدوان از سر گرفته بالجمله امپراطور با افواج جرار فرانس
دفعتا حمله نموده در هنگامیکه مرشل بلوچر در شهر حطو صاحب مسکن شام خوردن مشغول بود و جنرال
السوفیف سردار روس در شهر برین توقف داشت و جنرال ساکین در راهیکه از شهر برین بشهر لا راه
اسر میرود بجوق جوق لشکر آراسته علی الغفله دیدند که دو هزار نفر روس سواران جنگجوی فرانس پیش از لاجرم
بیدوانند و مرشل بیورش بر قریه برده و چند نفر از بهادران بسبب حفاظت تن و طمند رو بیستی
زمین و سرکاه شهر حطو رسیده نزدیک شد که مرشل بلوچر بدست جوانان فرانس اسیر و دستگیر نماید مرشل
بلوچر در صحبت سپاهیان خجل برخورده صعوبت خود را بدیخه کوچکه از شهر بیرون میرفت سپاهی
خود را بنه های دریچه صعوبت نشیب برده سوار شدند و با وحشت تمام جان سلامت بدر بردند و جنرال
السوفیف در هنگام داری شهر برین ثبات قدم ورزیده در مقابل حمله های مرشل نه استاد کی نمود
و جنرال ساکین با مداد داروشن فت و سواره قزاق با غایت آنها رسیده عقب دلیران فرانس سر
گرفته و از اطراف هجوم آورده نزدیک شد که بوجود ناپلئون آسیبی رسد و چند نفر در پهلوی او
کشته و زخمدار شد و امپراطور شمشیر خود را کشیده در حراست خود مشغول گشت و یکی از سرداران
رسیده باستخلاص ناپلئون پرداخته در عقب ضرب گلوله از پا در آمد در این هنگامه قریه برین
آتش گرفت و مجموع آن سوخت و لشکر روس و پروس بحکم بلوچر ایام در استرداد قلعه مذکور داشتند

و تا نصف شب تلاش و کوشش نمودند چون دیدند استرداد آن مشکل است از تسخیر آنجا گذشتند و مرشل بلوچر سپاه
خود در مکان جدا سیر در عقب قریه مذبور قرار گرفت و منتظر ناپلیون اندین شبیخون (?) بود که لشکر
مرشل بلوچر بود از اتصال لشکر شاهزاده شوارزنبرق جدا سازد و مقصود حاصل نگشت و سرداران مرشل بلوچر
دکاو (?) و زنگه بکار برده نگذاشتند اتفاق شیء (?) در لشکر شیوع یابد و در روز ۱۲ ماه فبروری بعد از حرکت
از لشکر متفقه امداد عظیمی برای مرشل بلوچر رسیده و بدینجهت قوی دل و آسوده خاطر گشته بجنگ
ایمپراطور اقدام کرد و ایمپراطور خواست که از جنگ اعراض کرده مقابله بوقت دیگر اندازد دید
که هرگاه معاودت کند لازم است که از پل الوب بگذرد و تا گذشتن لشکر دشمن از تعاقب خواهد
رسید و بمخاطره هولناک گرفتار خواهند گشت بجنگ مشتغل نمود مرشل بلوچر از سه طرف حمله بر عساکر
فرنس برده یورش آورده و آن روز تا شب آتش حرب از طرفین در اشتعال بود هنگام غروب
آفتاب ایمپراطور مجبور گشته که از رود الوب بگذرد لهذا بتعجیل گذشت و مرشل بحکم ایمپراطور
پل را آتش زد و چهار هزار نفر صالدات و هفتاد عراده توپ که در آن طرف پل مانده بود بدست
خصم اسیر و دستگیر گردیدند بعد از هزیمت سپاه فرنس سپهسالاران جنود متفقه مجلس شورا برپا نموده پس از
شورت مصلحت در آن دیدند که دو لشکر عظیم مرشل بلوچر و شاهزاده شوارزنبرق از یکدیگر جدا شده مرشل
بلوچر با جنرال یارک و جنرال کلیت سپاه خود برداشته از رود مرن بسمت پاریس روان شود
و شاهزاده شوارزنبرق با لشکر فراوان از رود سین بطرف پاریس شتابد و این تدبیر برای این بود
که هرگاه ناپلیون بجنگ یکی از این دو سردار رود آن یک دیگر بسرعت بجانب پاریس شتابد ایمپراطور
بعد از آن بشهر طرای (?) رسید افواج قراول فاصله دراز (?) بوجمله (?) شدند و بعد آنها لشکر بهزیمت یافته
فرنس قوی دل گشته ایمپراطور بار دیگر عزیمت کرد که با دشمن درآویزد در این هنگام که سپاه

خصم بدو قسم منقسم جمعیت آنها پراکنده گشت بتعاقب مرشل بلوچر روان شد و برای آنکه مشار الیه از حرکت
او آگاه نگردد امر کرد که لشکر قلیلی بلوک (?) سین روانه گردد و از آنجا بر عقب سپاه شاهزاده شوارزنبرق
حمله کنند از وقوع این حرکت شاهزاده مذبور تصور کرد که ایمپراطور با تمامی لشکر بدان سمت خواهد
رفت و ضعفی بوقوع عظیم دانسته چه اگر ناپلیون بآن سمت حرکت میکرد طرق و شوارع شهر پاریس
مستحفظ میماند و عساکر متفقه نمیتوانستند بدون خطر بپاریس روند و لاکن شاهزاده مذبور اندیشه
کرد که مبادا لشکر بر او هجوم آورند بنابراین اکثر لشکر خود را بامداد [illegible] فرستاد و در راهی که
در آن خطر داشت [illegible] بواسطه آن لشکر مرشل بلوچر در افتاده و حضرت ایمپراطور چون
یافت که شاهزاده مذبور از حیله او فریفته گشت در ساعت مرشل مکدانلد (?) را با مرشل اودینات امر فرمود
که بهمین لشکر حمله برده آنها را بدان طرف سرگرم سازد و خود بتعجیل بطرف مرشل بلوچر حرکت کرد
و مرشل مزبور تصور آنکه ناپلیون در مقابل شاهزاده شوارزنبرق واقع شده و شاهزاده مذبور چندان او را
مشغول خواهد کرد که از خود بپای تخت فرنس رساند بتعجیل خود را بشهر [illegible] رسانید و مرشل [illegible] بود از شهر
خطر گشت [illegible] مجبور یافت که رو بهزیمت نهد پس از آن شهر [illegible] معاودت نمود و جنرال ساکین
افواج مختلف خود را برداشته بشهر [illegible] آمد و مقام مذبور بمکان ناپلیون نزدیکتر از پاریس بود
و جنرال یارک نیز بشهر [illegible] رفت و [illegible] چندان مسافت بشهر پاریس نماند و اهل شهر از استماع این
اوضاع بواهمه عظیم افتادند و مرشل بلوچر توهم آنکه خود را زودتر بشهر پاریس رساند در حرکت بود
[illegible] رسید که ناپلیون که از آن مسافت بعید در راههای صعب العبور توانند توپ و عراده
گذرانده بجنگ اقدام کند و عساکر متفقه بشوق گرفتن پای تخت چنان بتعجیل و بلا احتیاط روان
بودند که [illegible] لشکر [illegible] فاصله از یکدیگر داشتند ایمپراطور ناپلیون چون از اوضاع

لشکر روس تنها را دست علی الفور بر افواج جنرال السوفیف تاخته اطراف او را گرفت و شکست فاحش
بدو داده لشکر او را متفرق ساخت مجموع توپهای او با دو هزار اسیر بدست عساکر فرانس گرفتار و تتمه را که
در جنگل پنهان و متواری شده فرار نمودند در این حال مجموع عساکر فرانس میان دو لشکر دشمن واقع
شده بود حضرت امپراطور مصلحت در آن دید که اول بر سر جنرال ساکین تاختن برد از اتفاق زود
ترا زود قسمت منظور داشت او را ملاقات نمود چرا که خبر شکستن جنرال السوفیف چون بگوش جنرال
ساکین رسید در رجعت لشکر پیش فرمان داد که رجعت نموده با جنرال مذبور امداد رساند و یا خود را
بمرشل بلوجر رساند در عوض رسیدن بعساکر فرانس برخورده از کثرت ایشان مخوف شده شکست یافتند
چهار هزار نفر از لشکر جنرال ساکین کشته و اسیر گردیدند و جنرال مذبور با تتمه سپاه بسمت شهر چلو فرار
نمود در حوالی شهر مذبور جنرال یارک و شاهزاده ولیم که از شاهزادگان پروس بود با دچار گشت
سوی اینها از قدرت بر توقف و مقابله ناپلیون نداشته از رود خانه مرن گذشته و پل آن را
سوزانیدند بسیاری از لشکر اعدا در این طرف رود خانه مانده از صدمه بیل و کلنگ و ترود دهره
روستاییان بهلاکت رسیدند و مرشل بلوجر بخبر از بسیاری استعداد ناپلیون از شکست جنرالهای مذبور
متذکر گشته بامداد دادن ایشان شتابید و در صحرای وسیعی که مطلق بلندی و پستی نداشت غفلتاً خود را در برابر
پهلوانان عساکر فرانس ملاحظه کرد و دید که لشکر فرانس از آن دو فتح بزرگ سرخ روی و دلگرم
شده چنان جری گشته اند و صحرا را تمام گرفته اند که هر گاه هزیمت گزیند ممکن نخواهد شد با وجود تعجب
خوف و هراس بخود راه نداده دید که سواران لشکر او تمام مانده اند که از وجود آنها کاری ساخته نشد
و لیکن افواج پیاده مرد پیکار بوده میتوانند در مقابل لشکر ایستادگی کنند بنابراین از لشکر بیشمار
خود چند قلعه مربع ترتیب داده در هر قلعه چند توپ مقرر داشت و قلعه ها را با فاصله کم یکدیگر قرار داده تیغ قلعه

هر کس شروع بمجادله نموده از مرگ اندک بقهقرا پس می نشستند و تنها بعقب تحمل می شدند بعد از آن قلعه های
عقب که تازه نفس بودند شروع بمجادله مینمودند و در مقابل خصم چندان جنگ میکردند که قلعه های مذبور بقدر کفاف
توانستند از خصم دوری نمایند باز روش بطور مبادله جنگ میکردند و از هجوم های لشکر فرانس بطریق جنگ و گریز
فرار میکردند بعد از آنکه بهمین روش هزیمت کردند چند فوج از عساکر فرانس اسب انداخته و از پهلوی خصم گذشته
عقب ایشان را گرفته در خواستند که راه ایشان را مقطوع نمایند و بقلع و قمع آنها پردازند مرشل بلوجر چون
از خطر ایشان مطلع گردید بدون درنگ چند عراده توپ و چند فوج سوار را تقویت خود بسواران مذبور رسانیده
در رجعت آنها بود در هم شکست و راه عبور خود را مفتوح نموده و از آنجا گذشته در عوض سواره تفرقه اما خبر رسید
که در آن اثنا نیز از لشکر فرانس سیزده سواره دشمن شده بودند با مرشل بلوجر با لشکر بیمی باز از آنجا گذشتند اگر
چه مرشل مذبور بمردانگی از جنگ ناپلیون در رفت لاکن بسیاری از سپاه او کشته و دستگیر شده از توپ و صندوق
و عراده بار و بنه او بسیار بدست لشکر فرانس افتاده حضرت امپراطور مجموع اسرا را با توپ و سایر ادوات
که غنیمت فتح او بود بپاریس فرستاده اهل شهر از ملاحظه غنایم و اسرا از نصرت ناپلیون اطمینان حاصل
کرده شادی نمودند و در عین شادی خبر رسید که شهر فرانس تیین بدور بود قزاق روس و تاتار و ترکمان و قلمق
تصرف کردند و شهر مذبور ده فرسنگ تا پاریس فاصله دارد و اهل شهر مذبور بواسطه خوردن گوشت انسان
بوحشی خصلان سمت شرق شهرت داشتند وحشت نموده شادی ایشان مبدل بماتم گشت تفصیل
این مجمل آنکه بعد از جنگ ناپلیون با مرشل بلوجر لشکر نمودند بطرق از سمت دیگر بطرف شهر پاریس
روان بودند و از هزره مرزان شهرها و قلاع عرض راه بو گرفته جاده عبور خود را می گشودند و قدری
از این لشکر بشهر فونتین بلو رسیده آنجا را بحیطه تصرف آوردند شاهزاده شوارزنبرق بعد از شنیدن شکست
و فرار لشکر مرشل بلوجر آتش از نهاد او برآمده از شدت غضب لشکر انبوه بطرف شهر پاریس روان نمود

از سواران

هنگامیکه امپراطور بتعاقب بلوجر روان بود خبر عزم شوارزنبرق باو رسیده در عجلت ترک تعاقب او نموده حکم بلشکر
فرستاد که بعجلت رجعت کرده بمقابل شاهزاده مذبور شتابند در عرض سه روز لشکر پرنس اوتات و مرشل دکتار که از
مقابل سپاه شوارزنبرق فرار کرده بودند بلشکر امپراطور ملحق گشت علاوه بر آن بیست هزار صالدات لشکر
فرنس که در دست سپانیول بودند رسیده و امپراطور از رسیدن آنها امیدواری بهمرسانده بمقابله عساکر انبوه
شوارزنبرق شتافت و در روز ۱۷ ماه فبروری از هر طرف بلشکر خصم حمله آورده شروع بجنگ نموده
شهر نانجیس را از دشمن استرداد نمود و لشکر امپراطور بسه فرقه منقسم گشت و دو مقدمه وار تمبرق سه مجبور باخت که
فرمایه از این نوع سپاه عقب نشست و نزدیک شدن ناپلیون ولوله عظیمی در میان خصم افتاد و مجموع
سلاطین متفقه و سپه سالاران اندیشناک شده در عجلت نایب شوارزنبرق بعوض زاوو فرستاده نرجی
نوشته و پیغام دادند که ما حکم بفرای خود که در شهر چتیلان جمع شدند صادر کرده ایم که برای عهدنامه
که از جانب شما ایلچی دولت فرنس قبول کرده بود مصالحه نامه سوطرفین مهر کرده دستخط گذارند و حال
از جنگ کردن تمام تعجب افزوده شده امپراطور چند روز جواب پیغام و مراسله سلاطین متفقه نامه
بجرات پل مذبور بود در محافظت پل و شهر مانت رو نهایت رشادت ورزیده و ناپلیون چنان اظهار در ازدحام
پل مذبور داشت که خود در اثنای جنگ تیرخانه رفته و چندین توپ بسوی خود قراول رفته لشکرهای خصم
انداخت و لطایف فرمود که ای فرزندان من تشویش مکنید و بدر کمال اطمینان قلب حمله بر
دشمن برید که من نیز در میان شما میباشم یقین بدانید گلوله که از توپ و تفنگ دشمن بمن برخورد ننموده
از هیچ قورخانه بیرون نیامده و این آن زمان است هیچ سنگی بر نخورد زیسته و گلوله دشمن مرا انداخته گشت
بدین اقوال صالدات بسوی غیرت آورده در عجلت حمله بردند و پل بتصرف و شهر مذبور بتسخیر نمودند
ناپلیون بعد از تسخیر آنجا چون دید که بسیاری از رشید معرض تلف آمده بسیار متغیر شده اکثر از سپه سالاران

بتغیر از تاخیر در کار مشرف
کار جنگ بود چه کرد رشت زد
بعد تهور و غلبه از خصم گرفت
و در استرداد پل مذبور بیک کار بسیار
اتفاق افتاد چرا کرد و عهدنامه
متبرق از جانب سلاطین
متفقه مامور

خود بوزیاده ملامت کرد و مرشل دکتار بوز زیاده مورد ملامت سخت واقع شد فرمود چرا قبل از آنکه لشکر خصم
فرار کند مضبوط برای محافظت پل و شهر ترتیب نداده بعد از آن با اسپ تصرف نکردی که اینهمه لشکر کشته شود
در رجعت او در معزول ساخته فرمود که خوابگاه خود که از آن بهتر در معسکر من نباشد برای این مرشل
مهیا کنید که بعد از این باستراحت مشغول باشد مرشل دکتار را اصرار کرد که هرگاه مرا انگشت در چنین وقت
از خدمت خود دست کشانیم کشیده اگر حضرت امپراطور مرا سپه سالاری قبول نفرماید از تفنگ خود که صالدات
بعهد است برنخواهم داشت و تفنگ صالداتیکه در اول در دست نبست گرفته قراول حضرت امپراطور
خواهم شد ناپلیون چون از قسم اخلاص در آن هنگام که دشمن اطراف او را احاطه کرده بود از
مرشل مذبور ملاحظه کرد در رجعت بمقام التفات آمده فرمود از تقصیر تو گذشتم و اکنون با هم دوست
و یکدلیم لاکن لشکر تابع تو نباید و در عوض تغیر مرشل اجر تفویض کرده ام باین زودی از او دست بردار
نخواهم نمود و شمارا سرداری دو تیپ از افواج قراول خاصه خود برگزیدم حال بحکم اللذ از آن شغل
بعد من بعد از این گفتگو ذکر کنم که مورخ کوید سلاطین متفقه بنا بقول حکمای قدیم که گفته اند که اگر یکبرگ
تیر بر یکدیگر تصدق نخواهند شکست بسیار مشکل است خصم شده که عساکر هزیمت یافته مرشل بلوجر بلوطب
نموده با مجموع عساکر در حوالی شهر طرای مجتمع سازند و هرگاه ناپلیون بجنگ سلطانی اقدام کند آنها نیز
بجدال اقدام کرده تا ببینند بخت بکدام سمت رو خواهد کرد بنابر علیه حکم بمرشل بلوجر فرستادند
که لشکر خود را بسوی پاریس برداشته در نزدیکی بحوالی شهر طرای بیاید مرشل مذبور در عجلت از مکان خود
حرکت و در حوالی شهر طرای بعساکر متفق ملحق شد بعد از ورود او سلاطین متفقه مجلس شوری در باب
جنگ و صلح و رفتن و ماندن برپا نمودند و در مجلس مذبور مرشل بلوجر اصرار کرد که باید بجنگ سلطانی
اقدام کرد و اجتماع کرده او را از میان برداشت هرگاه او را بحال خود گذاریم من بعد از عهده او

نمی توان برآمد و استقلال او بیشتر از پیشتر خواهد شد شاهزاده شوارزنبرق و سایر سپهسالاران عساکر ایشان در جواب
او گفتند که در این روزها توقف عساکر متفقه در این جا و جنگ کردن با ناپلیون بوجهی من الوجوه مصلحت
نیست بلکه خیریت در آن است که از همین مکان بالاتفاق مراجعت کنیم و بمکانی که در اول ورود
بملک فرانس چندی توقف نموده بودیم مجدد بر صلح و جنگ بپردازیم سلاطین متفقه و مرشل بلوچر دلیل
این نوع عمل که نصف ولایات مسخره ایشان را از دست بدهند و از آنها استعفا نمودند ایشان گفتند
که چرا تا حال مرشل لفرو بهمین راهی بود که شهر لیان را بمردانگی محافظت کرده بدشمن ندهد و از
قراری که معلوم شد لشکر انبوهی از سپاه جمعی مرشل ساکت که در سپانیول بعهد ناپلیون نیز در خود آورده
و حال لشکر انبوهی در شهر لیان آراسته نموده و اکتفا بمحافظت شهر مذبور نکرده از آنجا حرکت
نموده میخواهد بعساکر نمسه که در حوالی دیجان توقف دارند تاختن نماید و لوه ترود آنها و از ولایت
تیرول نکه سوه الدار دواز ذخیره و منحصر با نکاتب مقطوع سازد و در روستاییان جنگلی و کوه نشینان رشید ولایت
را فراهم آورده و آنها نیز خود کنند که اسلحه حرب بردارند و قطع طرق و شوارع و اشتعال در دسته
اسیبی بعساکر متفقه برسانند و لشکر دیگری بالیست تا حال از سمت شمال معسکر ملحق شود نرسیده است بنا براین
با کمی استعداد بمیدان جنگ ناپلیون اقدام کردند و بادو جنگ سلطنت نمودن کاری است از کن
و نمی شود مورخ گوید سلاطین و سپهسالاران متفقه بعد از شور و صحبت قرار براین دادند که لشکر انبوه
متفقه با سلاطین از آنجا مراجعت کرده معسکر خود را در حوالی شهر تقریبی قرار دهند و مرشل بلوچر با سپاه
انبوه جمعی خود باز معاودت نموده معسکر خود را در مارکت مرنه جمع آورده منتظر لشکر شمالی شد بعد از
آنکه ملحق باو شوند نخ پیچه امپراطور ناپلیون تعاقب سپاه عظیمه شوارزنبرق اقدام کرد و مرشل مذبور با سپاه خود
مجددا بشهر پاریس روان گردد بعد از اتفاق آراء اهل مجلس شوری همگی برخواست و احکام بعسکر فرستادند

روس

که هر یک بمقام معین روان شوند از قرار عساکر نمسه از وصول مقصود ملوک متفقه اطلاع نداشتند چنان تصور
نمودند که رای ایشان فقط تسخیر فرانس و جنگ ناپلیون منحرف شده از صولت ناپلیون مخوف گردیده
بکلی از فرانس بهمین مراجعت بیرون خواهند رفت تا آنکه دیگر در همگی مملکت فرانس ساکن شده تقریر
و غلبه ناپلیون مبتلا خواهند شد از این رهگذر رعشه‌ای نا ضبط بلند نمودند و شاهزاده شوارزنبرق
از این عقد مسلا آگاه گشته ترسید که مبادا انقلاب در لشکر حاصل شود حکمی نوشت و چاپ کرده
بسرداران و سرخیلان لشکر فرستاد و حکم کرد که با ضبط و نظام سوبیخت گریدیو کنند اریداز
افراد عساکر خیانت سرزند و حرف بیهوده در میان آنها گفته شود و با فراد سپاه معلوم کنند که مراجعت
لشکر برای این است که سپاهی که از رود رین گذشته با آنها ملحق شود و بعد از رسیدن آنها
در رجعت شروع بجنگ خواهیم نمود و مرشل بلوچر نیز بسمت شمال مملکت حرکت کرد که جنرال
درنجراو و جنرال بولو که از آن سمت می آیند با آنها ملاقات کرده با لشکر انبوه بر عقب و سیاد
و بیمن لشکر فرانس حمله برد لشکر پس از شنیدن این حکم مطمئن گشته متقاعد شدند و قبلا از آن
مذکور شد که ملوک متفقه شرحی در باب مصالحه بناپلیون نوشته بودند در جواب آن سوی ناپلیون
تاخیر انداخت در ۲۳ ماه فبروری که ابتدای حرب بیست جواب مراسله مذبور از نزد ناپلیون
رسید بعد از ملاحظه مضمون آن که با امپراطور نمسه نوشته بود معلوم شد که نوشته است بهمان طور
که در شهر فرانکفورت شروط مصالحه نوشته شده راضی بمصالحه شده ام ولاکن در بعضی مقدمات
آن ایلچی من بسیار خبط کرده و چنان معلوم می شد که ناپلیون میخواهد با همه ملوک متفقه علیحده
مصالحه کند و طالب است که اول با امپراطور نمسه و بعد با دیگران صلح نماید ملوک مذبور از مضمون
ضمیر امپراطور آگاه شده اول قرار دادند که جواب مراسله او را به تاخیر اندازند ولاکن بالای

اگر ناپلیون را از رده کم کنند چندی جنگ را موقوف نموده تا لشکر پیشینیان برسند و وقت
و قوت نمایند که ایشان زیادتر شود شاهزاده وین سود بود بعسکر ناپلیون فرستاد که در باب متارکه گفتگو نماید
امپراطور ناپلیون از این معنی خبردار گشته امیر فلاحالت را فرستاد که ایلچی مذبور بود در شهر ملاقی
ملاقات کرده در جای در باب متارکه گفتگو نمایند

فصل دویم در بیان گذارشات واقعه در حدود فرانس و شکست مرشل مورات و دیگر گذارشات

اده تیکه حضرت امپراطور در اطراف شهر پاریس سعی کرده
برای محافظت وجود خود و نگاهداری پای تخت نمودند بعضی امورات که باعث شکست کار او بود در حدود
ممالک فرانس واقع شد و هر یک جداگانه باعث ضعف کار او گردید از آنجمله حضرت امپراطور ممالکات
ممالک ایطالیا را متعهد باهتمام شاهزاده یوجین که نایب پادشاه آنجا بود گذاشت و در حق نام شخصی بود
که تمولات صداقت تمام مملکت مذبور را از ضرر خصم ناپلیون محافظت نماید ولیکن از جانب مرشل
مورات قصوری اتفاق افتاد که شاهزاده مذبور را از جمیع اسباب کارزاری رخت تهی دست گذاشت
قبل از این اشاره رفت که وقت گریز از ماسکو مرشل مورات بی اذن ناپلیون بولایت خود رخت و ناپلیون
بسیار آزرده و ملامت کرده و در روزنامه نوشت و همشیره خود که معقوده مرشل مذبور بود مرقوم نمود که مرشل
مورات شخصی است که جز شجاعت روز جنگ هیچ ندارد و در هر کار بسیار ضعیف العقل میباشد همشیره
او در جواب نوشت که با شوهر من چه جهت رفتار کنی و در [illegible] خطها خفیف نمودن ناپلیون از آنکه معتاد
با محافظ نمود اصرار در ملامت او نمود مرشل مورات از این معنی متغیر شده در عالم تغیر با دولت دوستی
کرده با ولی نعمت خود مخالفت نمود که در آنوقت از هیچ جا انتظار کسی نبود سی هزار لشکر برداشته
سمت روم قدیم رفت که در اخراج لشکر فرانس امداد باهم نمایند و همان روزها ملوکات الکانه
و فلادنش که از ملوکات ایطالیا است متصرف شده شاهزاده یوجین که آن روزها با سی هزار

لشکر پیش در جنگ بود از شنیدن این اوضاع فرار کرده بشهر او رفت و از مخالفت مرشل مورات
لشکر فرانس که در ایطالیا بود باهمه از تسلط افتادند و کار مرشل مذبور روز بروز بالا گرفت عاقبت بجائی رسید
که آن صفحات بود از دولت فرانس رو گردان و یاغی گردید بسبب یاغی شدن مرشل مذبور تدبیرات
ناپلیون در باب بدست آوردن حدود جنوبیه و شرقیه مملکت فرانس و قطع کردن مراد و مقصد خصم کلی
باطل گردید و جنرال اجر که حسب الامر امپراطور باید از شهر لیان حرکت کند و شاهزاده یوجین امدادی
برای او فرستد که او که در جنوب و مشرق مملکت رود و از عقب لشکر خصم بوده پریشان سازد جنرال
مذبور از شهر مذکور حرکت کرد ولی بواسطه طغیان مرشل مورات امدادی که از جانب شاهزاده یوجین
باید برسد نرسید لهذا با فوجی که مرشل ساکت برای امداد او فرستاده و شاهزاده جیس با لشکر گران
نمی وارد گردید بنابراین جنرال اجر باز مجبور گشت که هزیمت نموده بشهر لیان رود و عتیقه حضرت
امپراطور ناپلیون از رجعت او آگاه گشت عمده [illegible] بنای ملامت نهاد و عدم جرات
و جلادت او را بمردم بیان نمود با وجود این اوضاع باز شهر برجن اپ زوم که بسیار مستحکم و از
ولایت دیگر است در تصرف لشکر فرانس بود و سرهت [illegible] تصرف کرده شبی بیدرنگ
لشکر انگلیس مردانه وارد داخل قلعه شدند بعد از آنکه وارد شدند چنان دانستند که قلعه بکلی مسخر
نموده اند و دشمن فرار نموده اندک بنظامی پیش گرفتند در عقب لشکر فرانس هجوم آورده
هر چه لشکر انگلیس داخل قلعه شده بودند بکلی یا اسیر نمودند یا بقتل رسانیدند لاکن مجدداً امداد از
لشکر انگلیس و سویدن و غیره باو رسیده و بر این قادر شد که اگر لشکر فرانس حمله آورد
تواند مقاومت کند و از طرف جنرال بلوچر حمله آورده شهر لون را تصرف نمود و در آنجا
جنرال ... با ... گشته بر سر شهر ... رفت اگرچه نگاهداشتن شهر مذبور برای

پیشرفت کار عساکر متفقه سبب لازم بود لاکن جنرال مذبور چون مجبور است نزد عسکر مرشل بلوچر رسید
شهر بوردو باره خالی نمود و مرشل مارتیر خبردار گشته چند فوج از لشکر فرنس سوا تعین نموده شهر مذبور را متصرف
کردند و اتصال دولت جنرال بود جنرال انجا بعد کرمرشل بلوچر نزدیک شد یکی جنرال عساکر
مذبور شکست خورده و شهر معظم مملکت فرنس از هجوم خصم دیگر در سپاه ارنسیه گرفته بود چراکه دوک دنتغطان
بعد از آنکه داخل مملکت سپانیول شد ازین سبب چندی قحط که عده بسیار مردی و همه جا آب و بطلاق
بود و برای عبور لشکر صعوبت داشت بمملکت فرنس روان گشت و چنان نظم و نسق در کار لشکر او
بود که احدی سوا برای بجا نسبت ملک عوض نموده و رعیت از جای خود حرکت نکرد و بر جا آذوقه
دغیره بجهت لشکر بتجارت بقیمت [illegible] میفروختند باوجود بدی بسیار [illegible] مکرر دشت
درین اثنا امیر انقولیم که از سلسله بوربن و وارث سلطنت فرنس بود وارد اردوی دوک دنتغطان
شد و امیر مذبور مدتها بود که انگلیس توقف داشت درین اوقات مقتضی مقام بود آن دید که او را
بصلاح سلاطین متفقه بمیان لشکر فرستند که در زمانیکه سپاه داخل مملکت فرنس شود و چون از تاریخ
پادشاهان مملکت مذبور است زبودن او در لشکر انگلیس ممنوع [illegible] تاثیری در دل اهل فرنس
خواهد کرد و در حقیقت وجود شاهزاده مذبور در عسکر عساکر متفقه بحصول نمود بلکه بترتیب نتایج نیک از
ترتیب انتقدات بظهور رسید چنانچه یکی از امرای مملکت فرنس که از خیرخواهان سلسله بوربان
بود ورود شاهزاده مذبور را بیدوی دنتغطان شنیده در عین [illegible] آویست رفته تکلیف کرد
که لشکری بطرف شهر بوردو حرکت دهند و درانجا قرار گیرند که بسبب ورود تمام لشکر مرشل سالت
که درانجا موجود است بعقب خواهد نشست و بمحض عقب نشستن او ولایت متصرف تمام خواهد آمد لاکن دوک
دنتغطان از روی حزم و احتیاط باین کار جرأت و اقدام نکرد و چندی صبر و تامل نمود و گفت که بمحض

ورود

ورود لشکر نباید طریقه حزم و احتیاط را از دست داد بنابرین کمانز [illegible] بود که لشکر
فرنس متوقف بودند در نظر گرفته روان شد و بهرمکان که لشکر فرنس سوا ملاقات نمود منهزم گشته
تا آنکه آنها تولوز [illegible] رسانید و مرشل سالت مصمم شد که درانجا با لشکر خصم مقاومت کند و دوک دنتغطان
شروع بحمله میمنه لشکر مرشل نمود و مرشل سالت ازپیش برده [illegible] قریه که درانجا میمنه لشکر فرنس متوقف
بود متصرف گردید درین اثنا جنرال [illegible] گشته [illegible] عبور کرده و از عقب لشکر مرشل
سالت حمله نمود و در عین شکست بر افواج جنرال مذبور واقع شد و مرشل سالت بنای جنگ گریز نهاد
در عاقبت دشمن محصور شده چاره جز هزیمت نیافت و دوک دنتغطان او را تعاقب نموده دفعه
دیگر در شهر ارتیز لشکر فرنس را درهم شکسته درین شکست لشکر فرنس یکباره فرار نموده دنتغطان
شهر بوردو شتافت که درانجا [illegible] یکی از سپانیول می آمد ملحق شده و درانجا لشکر فرنس
تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و شهر بوردو [illegible] اهل آنجا گذاشتند اهالی شهر از رسیدن
سردار انگلیس و شاهزاده فرنس مجبور بتسلیم شده قریب ده هزار نفر باستقبال شتافته مقدم اولاد
پادشاه قدیم سوا [illegible] گفتند در خلال این اوضاع امپراطور مزبور شاهزاده [illegible] نزد امپراطور
ناپلیون فرستاده صریحا باو التماس کرد که تکلیف سلاطین متفقه را قبول نماید تا امر مصالحه بکنند دو گانه
تکلیف ایشان را قبول کنی [illegible] بلا اصلاح می شوم که علاقه او از فرزند و نبیره خود قطع نموده در بر
قرار نمودن نسل بوربان با سلاطین فرنگستان متفق شوم و اگرچه بالجمله بملاحظه منفعت فرزند
خود و لوازم سلطنت [illegible] سلاطین متفقه را از آوردن نسل بوربان ممانعت کرده ام
لاکن بعد ازین درقوه ندارم و سلاطین فرنگستان را منظور این است که [illegible] شود و مملکت فرنس که بحدود
سابق رجوع کرده با [illegible] جنگ نکنند و در [illegible] تمام درقوه دارد نکوشیدند امپراطور ناپلیون پیغام و مراسله

اورا معقل بعرض دانست تصور نمود که منحواهم اعداد و باین سخنان تهدید آمیز مصالحه که کرارای طبع او نیست مایل
سازد لهذا در جواب نوشت و پیغام داد که هرگاه شما در نظر دارید که امر مصالحه بکنید و توسط نمایید که از قرار
قرار داد من امر مصالحه بکنند و الا اگر بخت یاری کند و این فرنس غیرت نمایند چندان نمی گذرد که باز
از رود رین عبور نموده در آن طرف رهو امر مصالحه سوی طرفان خود خواهیم کند در اثنا بعد از وصول این خبر
سلاطین متفق در دانستند که ناپلیون کسی نیست که با هنگام صحبت ترک جنگ و نام و ننگ گوید و بمصالحه
که اندکی نقصان شوکت او باشد راضی گردد بنا بر این باجماع شروع بجنگ نمودند و بسرداران خود حکم مجدد
فرستادند که هر یک از اطراف حرکت نموده شهر پاریس را در نظر و مانند آتش سوزان روان شوند

فصل سیم در صعوبت کار ناپلیون و رفتن یافتن فیلد مارشل بلوچر و پاریس گذاشت مورخ گوید حال ناکامی بخت
که از طرفین تیغها از نیام کشیده صیقل میدیدند که بمدافعه یکدیگر بپردازند و تا یکی آن دیگر را قلع و قمع نکند
تیغ در نیام نهند امپراطور ناپلیون با آنکه در شهر مالطرو[?] خصم را در هم شکست و شهر طرای سوی زدارا باز
استرداد نمود کار بر او دشوار گشت چه هر گاه بمقابل لشکر عظیم شاهزاده شوارزنبرق میشتافت فیلد مارشل بلوچر که
او را در مقابل برنمیت در جنگ گریز نموده او را معطل دارد تا فیلد مارشل بلوچر در عجلت با لشکر انبوه به پاریس
تازد و هر گاه بمقابل بدفع بلوچر میرفت شوارزنبرق فرصت یافته از راه سین به پاریس میتاخت
ناپلیون بعد از آنکه اطراف کار را ملاحظه نمود طرف فیلد مارشل بلوچر را قوی تر یافت لهذا اسباب او
شکسته[?] کشت و مرشل اودینات و مرشل مکدانلد و مرشل حرالد[?] را در مقابل شاهزاده شوارزنبرق گذاشت
و باین اعتقاد داشت که اگر چه لشکر ما کم است لاکن از آنجا که شوارزنبرق از رفتن من آگاه نیست
چنان خواهد دانست که من در پیش شما خواهم بود یا بعقب خواهم رفت و با رجای خود متمکن شده اقدام
بجدال نخواهد نمود و امر فرمود که بعد از رفتن او افواج خود سوار از آن مکان حرکت ننماید ملوک اورب

واگر ممکن شود پیشتر رفته منبعهای آنسر زمین را مالک شوند و بعلت آنکه منبعد و نزدیک معلوم شد که من
در میان شما هم در همه جا با آواز بلند که همه معتادند لشکر فرنس آواز امپراطور پاینده و سلطنتش پاینده
باد بگوش خصم برسانند که دشمن از بیم وجود من جرات نکنند که بجنگ مقابل اقدام نمایند تا من
کار فیلد مارشل بلوچر را بر وجه رسانم الغرض القای دستور العمل بتعجیل بسیار فیلد مارشل بلوچر روان گردید و مرشل مرمنت
با لشکر خود بطرف شهر پاریس میشتافت و ناپلیون تصور نمود که بجانب لشکر او حمله خواهند برد
در ابتدای ماه مارچ که دهم حوت بود بقلعه فرهر رسید و افواج خصم که در آنجا بودند از رسیدن
ناپلیون خبردار شده از رود فانه مرند عبور نموده بلشکر فیلد مارشل بلوچر ملحق گردیدند امپراطور اعظم چون صورت
حال شنیدن دید متحتم شد که لشکر رود و حمله بر افواج جنرال بلوچر و سایر افواج که از آن آورد از اتفاق
در آن روز باران شدت تمام بود بیستر شده و سعی بر بود نسبا آب و گل صعب المسالک بود و هنگام با آن
مکان رسید لشکر خصم از حرکت او متنبه شده از آنجا رفته بودند بنا بر این افواج مرشل مرمونت
و مرشل مارتیر را بتعاقب فیلد مارشل بلوچر مامور ساخت که از گوشه و کنار کار او را برابر زنند و عرصه بر او تنگ
نمایند و خود هجوم برده شهر فرمز را که فیما بین شهر ریم و شهر ستان واقع است متصرف گردید
و خواست که شهر سوایسان رود و فیلد مارشل بلوچر را ملحق نماید که بجنگ اقدام نمایند در دوم ماه مارچ
که یازدهم حوت بود جنرال بلوبابی[?] هزار نفر لشکر روس در پریوش قبل از ناپلیون بشهر سواسون رسید
و در عجلت با میر آنجا نوشته تهدید آمیز نوشت که هر گاه کنون شهر و قلعه را تسلیم نماید
هجوم آورده بقهر و غلبه شهر را متصرف و در تنقیص القا نخواهیم کرد امیر چون سخیف الرای و از تهدید او
مخوف شده همان روز قلعه را تسلیم کرد و جنرال بلوده هزار نفر از لشکر روس در آن قلعه
گذاشته که قلعه را محافظت نمایند فیلد مارشل بلوچر از این مقدمه آگاه گشته و لشکر خود را پناه

شهر خود برگشته و چون ایمپراطور ناپلیون از عقب مرشل بوجر باتی رسید و متحضر گردید که امیر مذکور فرمز از جنگ
ورزیدن شهر بو متصرف داده بسیار متغیر گردید و حکم فرمود که در احکام یومیه شرحی از هنگام کار او و هم امیر مذکور
نوشته که با وجود شنیدن صدای توپ جوق اول و دوم لشکر فرانس امیر مذکور از عدم ادراک
دریافت نکرد که حضرت ایمپراطور در شرف رسیدن است که خصم تعجیل در تسخیر شهر وارد دو نوشته
سوچاپ کرده جهت افتضاح او در لشکر منتشر ساخت و در آن تغیر فرمود که بهر قسم باشد باید بهجوم
بر دو شهر را از تصرف دشمن گرفت در ساعت حکم یورش داده صالات روس از قلعه باید هجوم
توپ و تفنگ مشغول گشتند اطرا ناپلیون در تسخیر و اتمام خصم در حرارت آن از حد گذشته
هنگام شب از کشته شدن لشکر ایندفعه تنگ گشته دست از محاصره بر داشت و از رود
خانه صفی عبور کرده بر جناح یسار لشکر مرشل بوجر حمله برد و مرشل مذبور چون از گفت ناپلیون همیشه
خائف بود لشکر خود را بوضعی متمکن نمود که هرگاه دشمنی بر او عارض شود تواند خود را به پناه شهر سیستان
رساند حضرت ایمپراطور بسمت جناح یسار خصم بسرفت مرشل بوجر ده هزار سوار سربازی و دو هزار
تعین یافت که چون لشکر فرانس طرف قریه کوردن رانید عقب جناح آنها را چشم زخم و آسیبی
رسانند سواران مذکور بواسطه بی معابر نتوانستند بموقع برسند و حکم بوجاری نزد حضرت
ایمپراطور هفتم ماه مرج که ۱۰ احوت بود بخصم نزدیک شد و حکم بسرداران نامدار فرمود که شروع
بجنگ کنند مرشل نی از جناح یمین لشکر خصم حمله برد و مرشل دکتار مکان مذبور را نگاهداری کرد
از طلوع صبح تا چهار ساعت بعد از ظهر آتش افروز بگدی شد که از تحریر آن قلم عاجز است عاقبت
مرشل بوجر بسرداران خود حکم نمود که از مقام مذبور که لشکر فرانس باین شدت اصرار در گرفتن آن
دارند دست کشیده بجنگ و گریز عقب روند و در مکان وسیع شهر لاان ملک بر یورش ملحق شوند لشکر

روس در حین بازدید گلوله توپ لشکر بر هزیمت خسارت بسیار کردند و ایمپراطور تا چند فرسنگ آنها را
تعاقب نمود و در منزل نکاهی توقف کرده شب را در آن مکان اقامت نمود و در آن مکان
از سفرای که در مجمع سفرای دول فرنگ با گفتگوی مصالحه اشتغال داشت سواد نوشته رسید
و در آن عریضه میستدعی انجام امر مصالحه شده بود که جز صلح چاره دیگر نیست زود تر این کار
را باتمام رسانید و دستور العمل مرقوم فرمائید که با مر مصالحه مبادرت تواند کرد ناپلیون جندی که
سفیر مذبور بدون مسمک تواند شد و مصالحه منعقد سازند نوشت و ایمپراطور در شب مذبور طرح
حکت فردا را ریخته بسرداران خود فرمود که این حکت را مانند گرداب می بینم که همه در آن غرق
شویم لاکن من در آن تدبیرم که آخر کسی باشم که غرق خواهم شد و مطابق العمل تا از آنجا حرکت
کرده بسمت شهر لاان که در آنجا دشمن رحل اقامت افکنده مسکن خود را بسیار محفوظ و مستحکم
ساخته بود روان گشت و شهر مذبور در قلعه کوهی واقع است که اطراف آن بشدت
سراشیب است و در دامنه کوه از هر طرف نقد دیمه فرسنگ نزدستان است که چون بهای زمستان
جبه لشکر پانزده هزار بود مرشل بوجر جنرال بوبو با لشکر جهت محافظت شهر مذبور تعین گشت
و تتمه لشکر خود را در صحرا دیگر مابین کوه واقع بود جای داد و جناح یسار لشکر او بسیار
بود و تا امکان تا قریه ایبسو گرفته بودند و جناح یمین لشکر او تا عکر روس محفوظ
داشتند روز نهم ماه مرج که ۱۰ احوت بود هوا بشدت ابر احاطه نموده تاریک شد
ایمپراطور تاریکی هوا را پیش رفت کار دانسته افواج فرانس را تا پای کوه مذبور رسانید و دو قریه
موسوم به بیچ و اردان را متصرف گردید و خواست که از آنجا بر فراز کوه رود ناگاه ابر مرتفع
شده هوا روشن شد در آن هنگام که لشکر فرانس بر فراز کوه روان بودند از مرزهای زمستان

وسید و بستی آنمکان برتو شعله باروط مبدل شده و آواز توپ بلند گردید و مانند تگرگ گلوله
بلشکر فرنس باریدن گرفت لشکر مذبور تاب مقاومت نیاورده هزیمت نمودند در عقب
دو فوج از افواج بهادران تعاقب ایشان روان شدند و بواسطه سراشیبی مانند سیل که از کوه
بهامون ریزد بسرعت تمام بپای کوه آمده قرار دادند که و دو لشکر فرنس بود متصرف شدند
مرشل برمونت بر جناح یمین خصم که در قریه امیر ساکن و در حقیقت کلید مجموع مقامات لشکر مرشل
بلوچر بود حمله برده و جنرال ایرکت و جنرال الکلمیت که در آنجا توقف داشتند بمعاونت مرشل
ساکین و مرشل والنقوران در حراست آنجا نهایت مردانگی نمودند با وجود این نوع ثبات قدم
باز مرشل برمونت جد و اجتهاد نموده بقدر نصف قریه مذبور را از ید خصم انتزاع کرد چون
شب در میان آمد مرشل برمونت مجبور شد که در آنمکان بدون ستاره و خندق رخت اقامت
افکند و گویا مقدر شده بود که تا صبح در آنمکان بی آرامی توقف کند در سفدهم ماه مرچ که ۱۹
عزیمت بود حضرت امپراطور طلوع صبح را طلبید که سوار شود ناگاه دو نفر پیاده ژولیده
مو و پریشان احوال بنزد او آوردند و ایشان حکایت کردند که دیشب لشکر خصم شبخون بر مرشل
برمونت آورده و مجموع لشکر او را اسیر و بقتل رسانده و ما دو نفر ماندیم که پیاده فرار نموده
خبر برای حضرت امپراطور آوردیم و مجموع سرداران و توپ و ادوات حرب بدست
دشمن گرفتار و بعد چنان معلوم شد که مرشل برمونت شبخون خورده است حضرت امپراطور
از وقوع این قضیه بسیار افسوس خورده و مهندسین تعیین کرد که کیفیت را بدرستی مشخص نموده معروض
دارند که شب مرشل مذبور بابت در آنمکان بعلت عدم احتیاط توقف کند و خبر صحیح
دادند که برمونت با چند فوج فرار کرده جان از مهلکه بیرون برده لهذا امپراطور با وجود وقوع

چنانچه دو شهر لان که مطلقا تغیر باحوال خود راه نداده بجنگ با خصم و تسخیر آنمکان اقدام کرده از روز
تا شب مشغول جدال بود و چنان مستنبط نمود که تسخیر آن قریه ممکن نیست لهذا ترک جنگ نموده
روز دیگر حرکت بنای بازگشتن نهاد و در این جنگ سی عراده توپ او بدست خصم افتاد
و قریب ده هزار نفر از لشکر او بمعرض تلف آمده و از لشکر خصم نیز همین قدر بهلاکت رسیدند
حضرت امپراطور بشهر ستیان رفت و این شهر را قبل از آنکه مرشل بلوچر بنای جنگ گذارد
متصرف شدند و بجنرال لاقوران سپرده بودند چون بنای جنگ شد مرشل مذبور حمله کرده در شهر
ساخلو بودند محصور کرده ده هزار نفر با جنرال لاقوران در این شهر متوقف بودند بعد از
رسیدن مرشل مذبور جنرال مذبور با ده هزار نفر مذکور برداشته از شهر بیرون رفت با پرین
مجعل و بعد امر کرد که شهر مذبور را مضبوط و محکم نمایند که اگر مرشل بلوچر پیش آید مرشل مارمنت
مذبور بوزر در تسخیر او کار بری کند مقارن این احوال خبر دادند که سنت پری که از اهل
فرنس بود مرتها او را اخراج بلد نموده بود در آن اوقات در میان سپاه روس منصب
جنرال داشت شهر ریم که از شهر معظم مملکت فرنس و کلیسای عظیمی در آنجا است که بقانون اهل
مملکت سلاطین فرنس بتخت تاج سلطنت در آن کلیسا بر سر گذارند و شهر مذبور بجهته بسیار
نزد اهالی فرنس معزز و محترم است و بقدر بیست فرسنگ در طرف شرق و شمال شهر پاریس
واقع است حضرت امپراطور تصور آنکه شهر ریم در تصرف روس اگر باشد مرشل بلوچر بآنجا
خواهد رفت و با لشکر شاهزاده شوارزنبرق مراوده بهم رسانیده اتصال در میان دو لشکر قوی واقع
خواهد گشت لهذا در ساعت حصول این خبر از شهر ستیان حرکت کرده بشهر ریم ایلغار نمود
صبح آنجا رسید بمحض رسیدن امر بمرشل فرمود تا غروب آفتاب در تسخیر آن شهر جد و جهد نمود

و بسیاری از طرفین کشته گشت عاقبت الامر جنرال روس جرأت مهلکه برداشت و سپاه او مخوف
شده شهر مذکور را تخلیه و رو بهزیمت نهادند و از اینجا بوضوح توان فهمید که چون لشکری شکست یابد
و منهزم شود در شب تار رو بفرار نهند دشمن او را تعاقب کند چه قدر قتل و غارت و صدمه و
مضرت خواهد دید لاکن چون طرفین لشکر نظام بودند چنان حرکت نکردند که آسیب زیاد
برانها وارد آید و در هنگامیکه امپراطور مشغول تسخیر شهر ریم بود مرشل مرمونت با آن چند فوج متفرق
شده وارد شد و امپراطور او را مورد ملامت و تنبیهات ساخت و سه روز در شهر ریم توقف کرد
که هم لشکر اندک آرام گیرد و هم تدارکات آنها دیده شود و در آن سه روز از هر طرف لشکر
جدید بمعاونت او ملحق گشت و جنرال جنسین که از اهل دچ بود با چهار هزار نفر جماعت همه جا از
میان دشمن عبور نموده در شهر ریم باردوی امپراطور ملحق گشت و قرار این بود که مکاران دولت
اوضاع مملکت و وقایع پای تخت را هر هفته بتفصیل نوشته بمعاونت او فرستند چند هفته بود
که بسبب انقطاع راه خبر از پاریس نرسیده بود در ایام توقف امپراطور در شهر ریم فرستادهٔ مکاران
دولت بحضور وارد شده وقایع را بنظر او رسانید قبل از این مذکور شد که ناپلیان مرشل اودنیات و
مرشل جرارد را با بیست هزار نفر و مرشل مکدانلد را بسی هزار مامور ساخت که بندهای شهر الوب را
گرفته نگذارد دشمن از نهر الوب بگذرد و هر قدر توانند جهد و کوشش بعمل آورند بحکم امپراطور
مرشلهای مزبور بشهر الوب شتافته و یورش برده شهر مزبور را بعد از قتال و جدال بسیار از
خصم استرداد نمودند و چنان بعساکر متفقه فزونی تسلط شد که بجز جنگ رو برو چاره ندیدند ابتدا
منضم شدند و شروع بجنگ نمودند در بدو امر جوقهای لشکر دشمن را از پیش برداشتند و
لاکن لشکر مزبور در آن روزها بسبب رسیدن امداد انکلیس و روس بسیار قوی و جری شد

و شکست لشکر فرانس آنها را از پیش برداشت مولدر نبرق امر فرمود که عساکر از هر طرف هجوم آورده چندان
کلوله توپ بلشکر فرانس انداختند که لشکر مزبور تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت نهادند
مرشلهای مزبور بسبب همین شکست ملتجی شده اتفاقاً رو در قلعه شهر ترای رفتند و در شهر مزبور
مجلس شوری آراسته بعد از گفتگوی بسیار دانستند که در شهر مزبور مقابل خصم نمی توانند ایستاد
کرد لاجرم بنا گذاشته که شهر مزبور را خالی کرده لشکر را بسوی پای تخت شهر عظیم پاریس
روند که هرگاه دشمن بان طرف میل نماید تا در قوه دارند ایستادگی نموده از رفتن ایشان ممانعت
از رفتن بپاریس نمایند سلاطین متفقه چون ملاحظه کردند که اتفاقات از لشکر فرانس تهی شد
و سرداران در شاهراه شهر پاریس متمکن گشته قرار دادند که از راه عقب حرکت کرده بطرف شهر
پاریس روان گردند و مطلقا متحمل مرشلهای فرانس نشدند با وجود آنکه نبرق در این باب با آنها موافقت
نکرده در آن اثنا معلوم نمود که چون ناپلیون شهر ریم را متصرف شد و مراوده مرشل بلوچر
از عساکر متفقه قطع نموده اگر بطرف پاریس روند ریم خود بسوی لشکر ما خواهد تاخت و تا رسیدن مرشل
بلوچر خسارت کلی بما وارد خواهد آورد در نصف شب سلاطین متفقه مجلس شوری فراهم آورده در باب
حرکات عساکر که بعد از این چگونه باید رفتار نمایند و بکدام سمت عزم کنند گفتگو کردند و آخر
مصلحت در این دیدند که از آنجا مراجعت کرده بان طرف رود الوب روند و در آنجا رحل اقامت
افکنند امپراطور الکساندر این رای را تخفیف نموده فرمود که چون جنگ بسیار طول کشید
و اذیت و خسارت بسیار باهل مملکت رسید همگی مایوس و کشته و خاطر شده اجماع نموده هر
نوع باشد خصم را از مملکت خود دور خواهند کرد و از آن زمان کار ما صعب و پیشرفت امر دشوار خواهد شد
بنابر این لازم است که اهتمام کرده بجنگ ناپلیون اقدام نموده کار جنگ را یکطرف سازند

باتمام رسانیم گوشزد و کمند گردیدن و از جنگ ناپلیون احتراز کردن بهیچوجه منفعتی اجزای مجمع شوری دو جوق
شده بعضی سخن ایمپراطور الکسندر و بعضی قول شاهزاده شوارزنبرق را تصدیق نمودند چون گفتگو طول انجامید
ایمپراطور الکسندر فرمود که تردید شب نزدیک است موی سرم را سفید کند عاقبت الامر لارد کسلری
ایلچی پادشاه انگلستان که در آن مجمع حاضر بود در رد قول شاهزاده مذبور سخن راند و گفت از اینجا مراجعت
کردن مملکات فرار کردن و از حدود فرانس عبور کردن بنیمه جنگ و وزیر مختار پادشاه انگلستان هم
اظهار میکنیم که اگر شما از اینمکان مراجعت نمائید چهار کرور وجه نقد که دولت انگلیس برای مخارج لشکر
کشی شما میداد از این بعد مقطوع و با شما در این جنگ مشارکت نخواهد کرد بعد از قیل و قال بسیار
عاقبت اهل مجلس شوری متفق الرای مصمم گشتند که شروع بجنگ نمایند و مرشل بلوخر را خبر دهند که خود را
به نزد آنها رساند و مقرر شد که از کنار رود والوب روان شده در حوالی شهر ارسیز بجنگ ناپلیون اقدام کنند
و هر گاه او از جنگ احتراز کند من حیث الاجتماع بشهر پاریس روان گردند و اهتمام و جرأت سلاطین
متفقه در رفتن بپاریس از این جهت بود که از شهر مذبور خبر بایشان رسید که خیرخواهان سلسلهٔ بوربان
در خفیه اجتماعی دارند و تریز با چند نفر از اعاظم و بزرگان با آنها اتفاق نموده منتظر میباشند که کار
سلاطین متفقه قوت بهمرساند بمحض نزدیک آمدن آنها بشهر پاریس بیکباره قلادهٔ اطاعت دولت ایمپراطوری
از گردن خود برداشته اسامی و علامات او را بیکبارگی معدوم سازند و سلطنت فرزند پادشاه سابق
برقرار نمایند و در این زمان حضرت ایمپراطور در شهر ریم بود در ۲۳ و ۲۴ حوت خبر شکست نورمرشل
و فرار کردن ایشان رسید و نیز معروض داشتند که سلاطین متفقه مجلس شوری برپا کرده جازم و عازم
شده اند که مجدداً از رود عبور و شاهزاده شوارزنبرق با جمعیت خود بپاریس رساند حضرت ایمپراطور از استماع
این خبر برآشفته در ساعت مرشل نی را امر فرمود که لشکر خود را برداشته بشهر چلان که سواد اعظم بود رفته

مرمت ضرورت رفته و در آنجا متصرف شود و خود بطرف شهر ارسیز نهضت فرمود که هر گاه شوارزنبرق بپاریس شتابد
جناح عقب او را بیاندازد اگر تیر دور شهر ارسیز خبر دادند که ملوک متفقه از حرکت کردن لشکر ایمپراطور
مخوف شده مراجعت و بشهر طرای رفتند و از آنجا نیز در جناح حرکتند که بکنار رود والوب بقلعه
شهر لاانقرس روند و نیز خبر رسید که مرشل ملدانلد و مرشل اودینات و مشکله از مراجعت خصم خبردار شده
از دنبال لشکر از عقب آنها روان شدند ناپلیون بعد از آگاهی از این احوالات عازم
شد که بتعجیل خود را بشهرهای مذبور رساند لهذا از کنار رود والوب تا شهر پاریس مراجعت [illegible]
باین امید که خود را بعقب لشکر شوارزنبرق رساند و در این باب خبط از او بظهور رسید و از این
خیال در عوض راه در مقام مزاح میگفت که حال وقتی است که ایمپراطور نیس را تعاقب نموده
بدست آرم و آنچه لازم است در حق او بعمل آورم مجملاً باین خیال در مقابل شهر ویتری [illegible]
عبور کنار چپ رود را گرفته میرفت و هر چه از لشکر دشمن در مقابل او پیدا میگشت فوراً از
پیش برداشته تا بشهر ارسیز رسید چون گر متفقه خبر رسید که ناپلیون رو بشهر مذبور حال
کرده در ۸ حوت لشکر فرانس آنجا را متصرف شد چون ناپلیون وارد شهر شد چند فوج از افواج
سواره لشکر دشمن در صحرای مذبور بودند فوجی از مهندسین که برای تشخیص مکان اردو مامور می
شوند بنظر آمد و غافل از این بود که در پشت سوارهای مذبور در مکانی که موسوم بکابریت است شاهزاده
و در تمبرق با لشکر [illegible] جمعی خود مکان گرفته سایر عساکر متفقه بفاصلهٔ بسیار از ایشان
در بالای بلندیهای موسوم بشن لوکامیش متمکن میباشند و صف حرب آراسته منتظر دشمن
قراولان فرانس مطلق ایشان را ندیده و آگاه نشدند حضرت ایمپراطور حکم بر افواج سواره فرمود
که افواج خصم را از صحرای مذبور دور سازند بمجرد رسیدن افواج سواره چند فوج پیاده دشمن با توپ از عقب

بامداد آنجا رسید و افواج سواره فرانس سواران لشکر خصم از پیش برداشته بشهر درسدن رسانیدند حضرت امپراطور
چون صورت حال بر این منوال دید شمشیر از نیام کشیده خود بمیان سواران همت یافته خود رسانیده بانگ
برایشان زد که ای سواران یاد از فتوحات خود آورده حمیت کشید و حمله بر عدوان نمائید و خود با همراهان
بر افواج خصم شتافت و در قلب افواج دشمن شد و چنان جنگ نمود که نزدیک بود بمعرض تلف آید و
یکی از سواران قزاق روس نیزه باو حواله کرد که اگر یکی از جوانان نیاز الهای او نیزه بوی رد نمیکرد در
معرض هلاکت بود و در این جنگ رستم نام که یکی از مملوکین مصر و ناپلیون او را همراه خود آورده بود و
بسیار رشادت و جلادت نموده تا آخر جنگ از پهلوداری امپراطور غفلت نکرد الحاصل این حمله مردانه
ناپلیون خصم را مشغول کرد که افواج پیاده و توپ از شهر درسدن رسید و افواج خاصه در میانه جنگ حاضر
آمد و آتش هنگامه جدال تیز تمام افروخته گشت و چون لشکر دشمن زیاده تر از لشکر امپراطور
بود از هر طرف حمله مینمودند و در مکان جنگ قلعه مستحکمی بود که در تصرف لشکر فرانس بود چندبار حمله
بتوپه مذبور برده قتال بسیار از طرفین واقع شده و منتهی شد که قلعه از تصرف فرانس بیرون آید
و شهر درسدن از گلوله خمپاره و نارنگ توپ خصم آتش گرفته بکلی سوخت هنگام شب بپایان آمد عساکر
متفقه دست از جنگ باز داشته بمقام خود برگشتند و در آن شب مرشل مکدونلد و مرشل اودینات
و مرشل جراد با لشکر وارد حضور امپراطور ناپلیون شدند و شاهزاده شوارزنبرق نظر بعهدیکه با سلاطین متفقه آنجا
سپاه خود بر مرتفعات جبل کامنش کشید و از آنجا که مصمم گشت که بجنگ سلاطین اقدام کنند و ناپلیون
آن شب را با برادران خود بعیش و صحبت گذرانیده نظر بزیادتی لشکر دشمن و ملاحظه زبونی سپاه جنگ سو
را از مقام مصلحت ندید فرمان داد که لشکر بشبانه حرکت کرده از همان راه که آمده بودند مراجعت
نمایند عساکر متفقه از حرکت ناپلیون مطلع گشته خواستند تعاقب ایشان نمایند از رفته دست برداری نمودند

بلشکر

باشند چون چند دل سپاه ناپلیون مضبوط نموده بود توانستند مغارت زیاد بلشکر او رسانند ولکن از
نوجوانی که ناپلیون با بیست و چهار هزار نفر در مقابل هشتاد هزار لشکر دشمن ثبات قدم ورزیده دو روز جنگ
نموده مطلق اندیشه بخاطر راه نداده و چون خواستند رجعت کنند لشکر دشمن با وجود کثرت عدد
جرأت نکردند که او را تعاقب کنند و نزد بعضی از مجموع مورخین فرنگستان دلیل رشادت و جلالت عساکر
متفقه نموده اند

فصل چهارم در بیان تدبیر ناپلیون و مصمم شدن وی بجانب سرحد مملکت و سایر گذارش

مورخ گوید در آن اوقات تنزل بخت و طالع ناپلیون بحدی شد که او را از قبول جنگ مقابل که خود همیشه
طالب بود باز داشت و خدمات او در همین روز لشکر عظیم شوارزنبرق و بلوچر برکت دو بار بر سپاه
او بود توقف سازند در صورت لازم آمد که متابعت ناسازگاری بخت نموده بهر صورت مصلحت وقت
در اقدام نماید بنابراین از حرکات آن روز لشکر پیداست که منظور ایشان آن است که چند یکدیگر ملحق
شده اگر او در زمانی توقف نماید اطراف او را احاطه خواهند کرد در این مقام چاره جز این ندانست
که بانیان رجعت کرده پیشاپیش دشمن بجا برسد و تمام سپاه خود را جمع آوری کرده در جنب شهر معاود
اهل شهر با دشمن جنگ آغاز کنند و یا از آنجا رجعت کرده بجلو سرحد مملکت خود رود و عقب و پی
دشمن خود گرفته تاخت و تاراج مشغول گردد و سوء تدبیر ایشان را از ممالک خود منقطع سازد و طریقه
اول را مصلحت ندانسته و تصور کرد که اگر خود در خارج باشد و هر زمان آواز تاخت و تاراج و شهرت آمدن
موکب علاوه بار بر کیم در آن اوقات هفتصد هزار جمعیت داشت رسد بلکه قوی دل شده بجرات در مقابل
خصم ثبات قدم ورزیده تا هنگامی فرصت یافته از خارج کار دشمن را تمام کند و مطلق تصور نمیکرد شهر پاریس
بمجرد رو دهی لشکر متفقه تسلیم خواهند نمود لهذا در اول از مقابل خصم عطف عنان کرده از مقابل
شهر فربین کوچ کرد و از رود مرنه عبور کرده بسمت ترو روان شده و در عرض راه صلاح ندانست که شهر

قلاع محو برپا بند و لشکر قلیل دشمن بهر جا بینند متعرض شوند و اوقات خود بتعطیل گذرانند و از پای تخت و
مقر سلطنت خود دور شد در این زمان حادثهٔ قریب شهر لیان رو داد که ناپلیون را از آنکه منظور داشت
محروم نموده باعث زاغوای اکثر حکام آن صفحات که با سلطنت ناپلیون تعلق داشتند گردید تفصیل این اوضاع
آنکه جنرال منتیجی با لشکر انبوهی از عساکر [illegible] که در تحت اختیار شاهزاده هیس همبرگ بود وارد شهر مکان
گردیده و در آنجا مرشل آجرو که از جانب ناپلیون در آنجا بود منهزم ساخت بعد از چند روز دیگر دفعه ثانی در حوالی
شهر سنت قابیع بر او غلبه نمود بنابراین مرشل مزبور از این دو شکست کنار رود ای سیر و پیش گرفته نسبت
فرار نمود مزبور فرار آغاز نهاد و شهر لیان که ناپلیون در اطمینان با وصول بود بهمت محفظ ماند و تصرف جنرال
منتیجی آمد و جنرال مزبور با شصت هزار جمعیت وارد شهر شد اما اهل شهر از شنیدن این تعجب نمودند
که با وجود اخبارات شکست یافتن لشکر متفقه که پیدرپی شنیده این لشکر انبوه مستعد در کجا بودند
که در نهایت تعدد از کوچهای شهر می گذرند متوزع گردید وقتیکه ناپلیون عازم حدود شرقی شد هنوز
خبر شکست مرشل آجرو بسمع او نرسیده بود و چنین پیداست که مرشل مزبور شهر لیان را متصرف است
والا آن جنوا عازم حدود شرقی نمی شد بالجمله وقتیکه ناپلیون از پیش خصم ناپدید گشت سلاطین متفقه
از غیبت بسیار اندیشناک شده و خیال داشتند که او چه تدبیر تازه در جنگ کرده و غفلتاً از آن سو
بجهت [illegible] خواهد ریخت چندی در مقام حیرت بی حرکت ماندند که خبر از دور رسید از اتفاق چاپاری که
امپراطور بشهر پاریس روانه داشته و اوضاع خود را با دستخط خود برای لوئیزه مرقوم فرموده بود گرفتار مستحفظین
شوره [illegible] عرض سواره شد و او را نزد سلاطین متفقه برده دستخط ناپلیون را از او گرفته بعد از مطالعه خاطر
جمع گشتند که حضرت امپراطور رای خود را از جنگ منحرف و کلیه حدود شرقی گذاشته است بعد از
اطمینان شاهزاده شوارزنبرق بعساکر خود پیغام فرستاد که از بلوه و معبری که قرار شد نسبت پاریس حرکت

نمایند و در دویم حمل وارد شهر ویطری شده جراله شهر مزبور بعساکر متفقه سپردند و از آنطرف مرشل بلوچر بعد از
تدارک تخریب [illegible] دو روز جنگ با ناپلیون عساکر خود را از شهر لان برداشته بشهر حیلان برد و از جمله اتفاقاتی
که سلاطین متفقه برای آنکه از پشت لشکر خود خاطر جمعی بهم رسانند جنرال ورد که با عده ای بسیار رو به
بلوچر متوقف فرموده و او مامور شد سپاهی که در عقب برای بدرقه گذاشته بودند متوجه که از آسیب
از لشکر فرانس بانها رسد و محافظ امپراطوریس باشند چرا که امپراطوریس مخدره که به واسطهٔ دختر
و نبیره خود بشهر پاریس رهسپار بر سلاطین این فقره بوضوح اظهار گردید و توقف نمود از آنجهت بر سلاطین
معروف شد که مبادا امپراطوریس از بلوه غیرت مخالفت ورزد در خفیه جنرال مزبور را مأمور نموده بودند که از
لشکرش احتیاط منظور دارد و تا شهر پاریس متصرف آید آنوقت امپراطوریس هم به پاریس شتابد و جنرال
مزبور بلوه مأذون کرده بودند که هرگاه از جانب لشکر فرانس صدمه بر او وارد شود و نتواند مقاومت
آورد و از آنجا بشهر لیان رود و چند آنکه ناپلیون بدو فریب دهند و نفهمد که عساکر متفقه یکجا تعاقب
او مشغول اند ده هزار سوار [illegible] گذار از میان [illegible] خود منتخب کرده بجنرال [illegible] و جنرال [illegible]
که از سرداران روس [illegible] داده با شصت عراده توپ مأمور ساختند که در عقب امپراطور ناپلیون روان
شوند و نزدیک او روند که از دور کرده و از هر جا بلوه عساکر او در [illegible] مقطوع و مسدود ساختن طرق و شوارع و
از چاپار و جاسوس وقت صد [illegible] بگیرند و نگذارند که چاپار ناپلیون بشهر پاریس یا سایر ولایات برود و او آنچه
و حرکت و سکون عساکر متفقه بود به ناپلیون رسانند مجملاً آنکه لشکر مذکور چند اول لشکر ناپلیون را که
چندین عراده [illegible] و در آلات حرب و بیست عراده توپ با آنها بود کلاً متصرف در آورده
و چندین چاپار که از شهر پاریس نزد ناپلیون فرستاده بعد از آن سر گرفته اخبار و روزنامه با [illegible]
و نوشته آن را بتفصیل رسانیدند و نوشتجات مزبور را نزد ملوک متفقه انفاذ داشتند و مرشل بلوچر نزد [illegible]

قرار

لشکر روس اطمینان حاصل نموده در عقب لشکر را حرکت داده افواج مرشل مارتیر و مرشل مرمونت را منهزم ساخته
بشهر ریم رسیده و آنجا را متصرف گشت و تا توانست در قتل و غارت شهر مذبور فروگذاشت نکرد و از آنجا نهضت
بسمت شهر چالون دو طرفی نموده که معسکر شوند بزرگ ملحق شود و در این هنگام حکم از پادشاه پروشیا باو رسید
که از آنجا رجعت نموده بخط مستقیم به پاریس روان شود در آن وقت حضرت امپراطور بحدود شرقیه مملکت
روان بود که راه بر اردوی لشکر خصم را منقطع و مسدود کند که آذوقه و ادوات حرب به عسکر خصم نرسانند
تا کار خود ایشان بتنگی مبتلا گردید چرا که لشکر خصم از هر طرف شده تردد او را منقطع و آذوقه و ادوات
حرب او را متصرف گشتند چنانچه چند از مراسلات با چند عراده آذوقه و غیره از پاریس حضرت امپراطور
فرستاده بودند دست ایشان افتاد بالجمله شهر پاریس از دست رفت متصرف سرداران ناپلیون را بسمت شهر مذبور
رفتند در عرض راه با افواج مرشل بلوخر برخوردند در عقب لشکر مذبور هجوم آور شدند چون لشکر روس
جوان و تازه کار بودند تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت نهادند عسکر دشمن آذوقه و ادوات ایشان را
متصرف و افواج مذبور بعضی کشته و برخی زخمدار و دیگر باقی متفرق گردیدند و فتحیاب عساکر متفقه
به پاریس میرفتند در عرض راه ده هزار نفر چریک مملکتی خواستند مانع عبور گردند از لشکر مخالف شوند
بعد از جنگ فریقین چریک مذبور شکست یافته جنرال فران سردار مخالف در عین شکست دست
ربت برانگیخته در فصل چریک مذبور شده سردار ایشان را بدست خود اسیر نموده مقید ساخت و چون مرشل
بلوخر بجوار شهر مو رسید یا قلعه شهر مذبور را به رعد توپ آتش زده فرار کردند در همان شب مرشل یورک لشکر
مرشل بلوخر بسمت شهر کار شتافت و جمعی از افواج مرشل مرمونت و مرشل مارتیر که در شهر مذبور متحفظ
بودند با جنگ قلعه بیرون کردند و این دو مرشل صورت احوال بخیر چاره دیدند دست از جنگ کشیده
بسمت شهر پاریس روان گردیدند و از آن طرف شوارزنبرق بهمان قرار که طرح نموده بودند در رفتن

به پاریس استعجال مینمودند سی هزار نفر بسرداری جنرال الکین در حدود مرتبه متوقف ساخته
که از تلقینات ناپلیون با سرداران او بهجوم نمایند تعطیل ایشان بپردازند مورخ گوید حال انجام آن
آمد که عساکر قرالات از نوبه نمودار فتح و ستیان تجدید ... شهر پاریس مشغول گردند و سلاطین جنگجوی
فرنگستان با عساکر ظفر ماثر ایشان به نزهتگاه پای تخت وسیع فرانس که در ممالک فرنگ اهل آنجا
با نوع هنر و رسوم حکمت از سایر قرالات ممتاز بودند در آمدند و حکمران دنیای جنگجوی و دلیران سپاه
قوی بازوی روزگار که کمیات و مرات در مقابل پای تخت ملک مذکور صف آرا شده و در تکاپوی بودند
محذول و مغلوب گردیدند و سلاطین محول فرنگستان در دربار بیدار معظم شهری جلوه گر آمدند که اهل آن شهر با وجود
آنکه با قدر و مرتبه خود از هر جهت بر عموم سکان سایر بلدان علی الاتصال بر این عزم بودند که مجموع
ساکنین روی زمین را بنده و مطیع فرمان خود نمایند و در آن سلاطین در منظر خیابان شهری صف آرا گشتند
که مردم آن شهر بارها مفاخرت و مباهات میکردند که در فنون سپاه گری و لشکر کشی بر همه سبقت
دارند بر آن شهر هجوم آور گشتند که عروس شهرهای جهان و عبرت اهل زمان و مجمع صنایع
و بدایع بود و آثار غریبه عجیبه از او بروز و ظهور می یافت **فصل پنجم در وضع بندی و لیتی و بیرون**
آمدن اهل شهر جهت دفع خصم ما بین شمال و مشرق شهر مذبور چنانچه مذکور شد سپاه خصم مشغول آمدن
شهر بودند و چنین وقوع شد که با سهل وجوه در حفظ و حراست میتوان کوشید و شهر پاریس چندان
حفاظی ندارد مگر آنکه در مخرج و مدخل شهر چند سنگر مربع بجهت محافظت شهر ساخته اند که خراب
و غفلتها از آن زینت و کوهی در سمت شرقیه شهر مذبور کشیده که بجهت پناه سپاه بسیار نیکو است
و سمت جنوب کوه مذبور بجنگل و بن شیر متصل است و قریه پل بسیار نزدیک شهر و قریه دالیتی
اندک دور تر است و مجموع بلندیهای مذبور معبر شهر نزدی و در پناه آن قریه شین واقع است و سمت

یسار قریهٔ روبین دل و مقابل قریه بروین که است موسوم بقریه مکاه منت کمونست که از آن مکان کوه سرا
شیب می‌شود و منارهٔ بزرگی در آنجا افراشته نموده‌اند که هنوز نا تمام است و بازار کناره بحر مذبور
امکان اندک زمین رو به بلندی نهد تا قلعه کوه رسیده و کوه مذبور مشهد دشت دنیس که این قریه
به دمعقند موسوم است و در دامنهٔ کوه مذکور صحرای مسطحی است که تا رود خانه زمین کشیده شده و از
آن صحرا و قریه دشت دنیس راهی است به شهر پاریس که عساکر متفقه از آن سوی بطرف شهر مذبور
شتابان بودند بالجمله و خلاصه چون یوسف بناپارت برادر ناپلیون از عزم عساکر متفقه خبردار گشت
با تدارک استحکام کوه مذبور که پاریس در پناه آن واقع است بنظر تیقی آماده ساخته که جناح یمانی
لشکر فرنس از جنگل دین شیز تا قریه کونتان که در کنار رود مرنه واقع است مکان گرفته و چند
فوج نیز در مرتفعات بل ویل قرار یافته و قلب لشکر مذبور در حوالی اریکه در پای کوه است مکان گرفته
و دست آن لشکری بود که بیست عراده توپ بزرگ در آنجا گذاشته و قریه اوبر ولیه را نیز با
آن قرار داده بودند و جناح یسار لشکر فرنس از عقب قریه موسوم به ... تا قریه ... که در کنار رود
سین واقع است رسیده بود منتهی جناح یمین لشکر به رودخانه مرنه و منتهی جناح یسار آن
برود سین رسیده و شکل نصف دایره مکان مذبور را چنان احاطه کرده بودند که میتوانستند
خود را نیکو محافظت کنند و در مجموع بلندیها و تلها توپهای بزرگ گذارده بودند که
وقت هجوم دشمن با انداختن گلوله افواج پیاده خود را از حمله لشکر خصم محافظت نمایند و سمت
دیگر شهر مطلقا استحکام نداشت لاکن اگر دشمن میخواست از آن طرف هجوم بشهر برد می‌بایست
قبل از وقت از رودخانه سین عبور کند و این عمل باعث تاخیر کار ایشان می‌شد و چون وحشت
داشتند که شاید از شهر اخبار ورود ایشان را بامپراطور رسانیده باشند و او بسرعت بجانب نقمتی

طبیعت

طبیعت اوست عقب خصم خود را از عقب ایشان بشهر پاریس رساند و کار ایشان را بزودی بسازد و سلاطین متفقه مجبور شدند
که از آن است که بسیار مضطرب و محکم بشوند بدون تامل و درنگ حمله و یورش برند تا فرصت در دست دارند هر قدر
حالت بکشیدن رو بشهر مشرف شوند از آن زمان که عساکر متفقه از رود رین عبور کرده بودند مرتبه اکثر
تا این وقت نزدیک شهر آمده و اهل شهر مخوف نموده و ... آورده حرکات سریع امپراطوری و حمله
های مردانه او اهل شهر را از همه مستخلص ساخت و در اوایل پاریس ... جری شده فوجه
که آمدن لشکر دشمن را ملاحظه کردند چندان در همه بر ایشان غلبه نکرد و بایستی که حضرت امپراطور خود
از سوء تدبیر خصم را فرصت داده که جسارت ورزیده نزدیک مقر سلطنت او آیند و از عقب ایشان
مانند آتش سوزان خود را بر ایشان خواهد گشت لهذا در تدارک محافظت شهر برآمده بفکر ممانعت خصم افتادند
مقارن این احوالات اخبار پی در پی باهل شهر رسید که مرشل مرمونت و مرشل مارتیر شکست
عظیم یافته از برابر خصم فرار کرده‌اند و از عقب آن مشاهده کردند که جمعی از لشکر فرنس زخمدار از
دروازه‌های شهر داخل شدند که از ملاحظه آنها معلوم شکست ایشان می‌گشت و از پی ایشان روستائیان هول
و هراس بشهر هجوم آورده که عیال و اطفال گرسنه و برهنه خود را برداشته هر چه توانستند
از گله و رمه و اوضاع خانه را حمل و نقل نموده فرار کرده بشهر داخل گشتند اما اهالی از ملاحظه این
اوضاع وحشت ننمودند لاکن چون یوسف از جانب برادر خود و ... حرم امپراطور ... شهر و کلاه امور
دولت را مشغول داشت و مرحمت باهل شهر القا میداشت که حضرت امپراطور ... مانند
شیر ژیان نمایان خواهد گشت و سپاه دشمن بعد در فلان مقام شکست فاحش داده از عقب ایشان بطرف شهر
آمده‌اند از اضطراب ساکنان اهل شهر به این نویدها و خیال رجعت امپراطور خاطر جمع بودند تا اینکه ...
حرم و فرزند امپراطور در عمارت شاهی نشسته ... هزار ... که سی هزار جمعیت مملکتی بود

سرداری جنرال جولین و هشت هزار نفر بسرداری جنرال جرار از حضور ایشان گذشته مجموع توپ و ادوات
حرب لشکر بود از نظر امپرس و فرزند او گذرانیده مرشل مرمونت و مرشل مارتیر هر چه از لشکر جمعی خود نتوانستند
فراهم آورده در دفاع شهر در مکانهای مذبور داخل لشکر مذکور شدند و خود داخل شهر شده شریک زحمت
جوزیف بناپارت شدند مورخ گوید کنون وقتی رسید که اوضاع سلطنت بوناپارت را حرکت دهند
و به آنطرف رود لایر برند نفقره بدیهی است که امپرس توقیه زن بود و نمی توانست خود بجنگ لشکر
مبادرت کند از آن گذشته در آن هنگامه متحیر و سرگردان بود چرا که مقصود بیان خاطر خواهی پدر و
رضا جوئی شوهر گردیده به هیچ یک امداد نمی توانست نمود بنا بر این لازم بود که هنگام نزدیک شدن
دشمن بشهر پاریس از آنجا بیرون رود و به هیچ یک اظهار مخالفت ننماید و حضرت امپراطور خود
قبل از وقت اعلام داشته بود که اگر چنان اتفاق افتد او مجموع پیش کاران دولت و اهل دفتر را
برداشته از شهر بیرون رود بنا بر این امپرس فرزند خود را برداشته از شهر بیرون رفت و فرزند او
اگر چه طفل بود لاکن آنقدر باهوش بود که علامات اکراه از وجنات احوال و ظاهر حرکات که
نمیخواست از شهر بیرون رود بعضی اکراه طفل مذبور را از معجزات شمرده اند مجملا آنکه امپرس مجموع
امور نفیسی و اشیای جواهر و اسباب متعلق بدولت از قبیل تاج و غیره و آنچه نقد و جنس در خزانه بود با خود
برد روزنامه و سر رشته مخفیه دولتیه بود بالتمام باطل ساخت که دشمن چیزی از آنها تحصیل حاصل نشود
و جوزیف در شهر توقف نمود و هر چند که فرمان امپراطور بود و چندی قبل تهدیدی با او از جانب
امپراطور شده نزد خود نگاهداشت و مصلحت ندانست که حرم ناپلیون او را در روز نه گذارد جوزیف بعد از
انجام این امور در ۲۹ ماه مرچ که هشتم حمل بود جهت تقویت قلوب خلق در کاغذ اخبار مرقوم داشت
که من در شهر توقف خواهم کرد و این لشکر که اراده تسخیر شهر نموده دسته لشکری است که چندان اهمیت

با وجود آنکه گروه همان است که قبل از این محاربت کرده آمده بودند اندکی مدافعت و مقاومت از اهل شهر
لازم است که آنقدر شهر سوی محافظت کنند که حضرت امپراطور وارد شود و مردم سوی آمدن امپراطور خاطر
جمع نموده بعد از انتشار این اخبار یکروز قبل از ورود سپاه دشمن اهل شهر گرد آمده کوسها بنوا آورده
چندین هزار تن بجوهر خود سلیح رزم ساز و با یکدیگر از بنا زآمده نیزه و زوبین و تفنگ و تبرزین
برداشته آماده نبرد دشمن شدند و در آن لشکر برخی از سواره نظام پیش جنگ دشمن نمودند
قریب بیست هزار تن بدین روش آماده نبرد شدند و تا بیعات از نظر گذشته در پشت دروازه های شهر ایستاده
بعد از شهر بیرون رفته پشت صف اول کردند و در مکان های معینه مستعد جنگ ایستادند فردای
آنروز معسکر متفقه منور و سلاطین در نظر گرفته بودند که بعضی در وقت مجموع صفوف مردم شهر یکدفعه
حمله برند و لشکر فرنس سوی حرکت داده مکانهای ایشان را متصرف شوند بنا بر این ولیعهد دولت
ورتمبرگ با لشکر مامور داشته که تا خر خارج لشکر فرنس که در جنگل دین سنیر قرار یافته حمله
نماید و ایشان را از کنار رود خانه مارن و قریه کرتان بیرون کند و پشت مرتفعات بلویل
متصرف شوند و جنرال بارکلی تعیین نمودند که سه جوق لشکر با توپ و قورخانه همراه برداشته
بروش نقشه که بطریق شکل هلال بهیئت حرکت کردن است از شارع عام شهر پاریس روانه شده
شهر میوند و در پیش مرتفعات بلویل حمله برد و دو جوق از سپاه روس و پروش که با و تقرری گفتند
تعیین کردند که تعاقب سپاه فرنس که در بالای نهر کنل و لارک مکان گرفته بودند هجوم برند و پشت
بند ایشان که در بالای تل مونت مرطری مکان داشتند از آنجا حرکت دهند و لشکر او در بحبی
مرشل بلوچر را تعیین نموده بودند که بسر خارج یسار لشکر فرنس حمله نماید و از سمت شمال و شرقی
هجوم کرده بعض مرتفعات مونت مرطری رفته آنمکان متصرف لشکر فرنس بیرون آرند

شانیتل

وجوق لشکر متفقه را با چندین فوج سواره پشت بند لشکر قرار داده در عقب عساکر نگاه داشتند که از
هر سمت تنگی ظاهر شود امداد برای آنها فرستند بعد از آنکه سلاطین متفقه لشکر روس را مقابل لشکر
فرانس تعیین نمودند قبل از آنکه شروع بجنگ کنند دو دفعه بطریق مصالحه فرستاده اهل شهر را به تسلیم
شهر دعوت کردند و آنها قبول ننمودند و گفتند که هرگز راضی نمی شویم که سپاه دشمن به پای تخت ملک
ما داخل شود از این جواب معلوم شد که مستعد جنگ شده اند و تا مغلوب نشوند شهر را تسلیم نخواهند
نمود علی الصباح که مردمان پاریس با اضطراب جوق جوق در دروازه های سمت [illegible] بر
که یکی بعد دیگری بمیدان لشکر فرانس در وقوع است ایستاده ملاحظه مینمودند ناگاه از دور مانند آنکه ابر
هوا را احاطه کند و برق زند و باران بارد دود باروط بلند و گلوله توپ و تفنگ علی الاتصال
در هوا روان است دانستند که جنگ در پیوسته و چند دقیقه فاصله با یک توپ و تفنگ از سمت
بل و یل [illegible] ایشان رسید دانستند که نایره حرب در اشتعال است جنرال [illegible] شروع بحمله
کرده بکثرت جوق لشکر خود پیش فرستاد در این اثنا [illegible] فرانس علی الفور توپها از لشکرها آتش زده
گلوله مانند تگرگ بر سپاه خصم ریختند و خصم تاب مقاومت نیاورده رجعت نمودند لشکر روس [illegible]
از جاهای دشمن [illegible] توقف کرده چندان پیش رفتند که قریه بانطین [illegible] شب دوشین لذا آمدن لشکر
خصم خالی و واگذاشته بودند متصرف شدند لشکر روس مجدداً هجوم برده بسرنیزه و تفنگ لشکر
فرانس را از آنجا متحرک و باز آنجا را متصرف شدند و لشکر فرانس را بقریه بل و یل رسانیدند [illegible]
مرتفعات بل و یل خود را بجنگل [illegible] در آمد [illegible] و از مجموع عسکرهای صفوف فرانس گلوله
توپ و تفنگ بطرف ایشان نزول مینمود عمده توپچی های مذبور اکثر از جوانهای ده
ساله و دوازده ساله فرانس و از تربیت یافتگان مدرسه پالتکنیک بودند که معلمین آنها همراه

بجنگ میشتافتند و بجوانان مشغول تحصیل آداب [illegible] این مذهب بودند و از علوم مشق و در باب حقیقت آن
مذهب تعلیم میگرفتند و جوانان مزبور بسیار رشادت ورزیدند هر وقت فرصت دست میداد از
افواج پیاده فرانس جوق جوق از لشکرها هجوم برده بضرب گلوله و سرنیزه خصم را از پیش آمدن ممانعت
مینمودند از آن طرف افواج لشکر روس بجرأت و هیبت و جلادت ایستاده که میدیدند که جمع کثیری
از طرفین کشته میگشت در آن بین میان باغات و چند دسته های [illegible] تفنگ اندازان
متفرق شده به تیراندازی و خصم افکنی مشغول گشتند جنرال [illegible] که سپهسالار لشکر روس بود
از اینکه جنگ ممتد گردد که هر گاه اصرار در حمله و یورش نمایند لشکر زیاد تلف خواهد شد لهذا
امر فرمود که تفنگ اندازان حمله را موقوف [illegible] تأمل نمایند که عساکر متفقه از سایر مکانها [illegible]
بر لشکرهای لشکر فرانس کنند و ایشان را [illegible] حاصل شود و بطوری شروع بجنگ کنند که از
حالات [illegible] افواج مزبور دست از جنگ بار داشته وصف آرا گشتند
و لشکر فرانس از باز گشت لشکر روس فرصت یافته هجوم نموده قریه بانطین را مجدداً تصرف کردند
و چون دستور العمل ملوک متفقه بسر لشکر مزبور در باب حمله بردن بعقب لشکر فرانس دیرتر رسید در آن وقت
که سایر جوقهای لشکر روس از [illegible] لشکر فرانس حمله نمودند و توانست شروع بحمله [illegible] لشکر فرانس
نماید لهذا بیک ساعت قبل از ظهر [illegible] ابتدا بجنگ کردند اول چند فوج از لشکر فرانس [illegible] در قریه
[illegible] محاصره نمودند افواج جنرال [illegible] را تعیین نمود که تسخیر قلعه [illegible] را بر دارند بعد از آنکه
از لشکر فرانس در تسخیر آن دهات صدمات زیاد به لشکر [illegible] رسید و تاب مقاومت
آورده از صدمات خلاصی یافت سرداران خود را از آنجا حرکت داده از سواد شهر [illegible] روان
نمود که بلشکر فرانس که با خود تقویت [illegible] واقع است حمله کنند [illegible]

وجنرال الکلیست وجنرال یارک مامور گردید که از جنب قریه بلیطه و پانطین حمله برند بالجمله مرشل بلوچر از طرف تعقیب
و بهمین لشکر فرنس حمله برد و لشکر فرنس همین وقت سلسله بطرف یالیته مضبوط کرده و سنگر و خندق مستحکم نموده
توپهای بزرگ در هر جا برای محافظت آنجا گذاشته بودند و از شدت حمله سپاه دشمن نموده مردانه
در مقابل ایستادند و چون جنود سواران نمی توانستند در آن مکان جولان آرند از جهت لشکر
پیاده خصم بسیار صدمه از سپاه فرنس رسید در این اثنا افواج شاهزاده ولیتیوم که ولیعهد دولت پروس بود
خود بود حمله کنان بتعقیب لشکر فرنس رسیدند چون سپاه مذبور صورت حال را مشاهده نمود از بسیاری لشکرها
در مقام بلویل که مستحکم بود گرد آمده در محافظت آنجا همت و کوشش مردانه نمودند در خلال این احوال
عساکر متفقه با افواجی که در جناح یسار بودند هجوم بر سر قریه پانطین برده در عقب سبزه زار تفنگ آنجا
متصرف و شاهزاده ولایت بر طرف خود از آنجا گلوله توپ و تفنگ لشکر فرنس تغیر دین
شنیده بایستاد و تهدید همین لشکر فرنس که در بلویل قرار گرفته بودند مشغول گردید و جنرال ردنیکی
که در مقابل مرتفعات بلویل ایستاده بود نیز حمله نموده در عقب مرتفعات بلویل بود با قریه
از لشکر فرنس گرفتند و مرشل مرمونت و مرشل مورتیر که محافظت آنجا مشغول بودند هر چند در مقابل
حملات دشمن ثبات قدم ورزیدند نتوانستند آنجا را نگاهداری نموده مراجعت کردند و لشکر
خصم جانب راست تاقت و قریه بلویل متصرف و جمل سنت کومنت با توپخانه مستعدی که از
لشکر فرنس در آنجا بود متصرف گردیدند در خلال این احوال قریه کرنتان که لشکر فرنس تصرف داشتند
بتصرف عساکر متفقه درآمد مجملا مکانهای جناح یمین لشکر فرنس بالتمام بدست خصم افتاد و
افواج سواره مخففه خصم بر مقابل شهر پاریس مبادرت نموده روان شدند و توپهایی که در آن بلندیها بود
بتصرف دشمن افتاد و بطرف شهر پاریس کرده بنای انداختن گلوله و نارنگک نهادند و سپاه فرنس

که بالای

که بالای کوه مونت مارت قرار گرفته و دسته دیگری که بسبب اعزاز توپ در آنجا بود با قریه لاویلت مذکور
قبل مذبور بوده هنوز مکان خود را نگاهداری نموده بودند و دسته جناح راست لشکر فرنس شکست یافته عساکر
متفقه هجوم کرده سنگر و قریه مذبور را نیز گرفتند و اهل آنجا را بطرف شهر پاریس هزیمت دادند
اگرچه در این حین جمعی از سواران فرنس حمله کردند که بلکه پیش بندی خصم بوده مانع شوند لاکن عساکر
متفقه بیک شلیک توپ و تفنگ آنها را متفرق ساختند بالجمله جناح یمین لشکر مرشل بلوچر کوه الا
در مذکور مونت مرتر رسیده و افواج امیرالامرا در تهیه بود که کوه مذبور را که بتصرف لشکر فرنس
بود متصرف شود علی الغفله بیدق مبارکه که از دور هویدا گشت که جنگ چندی موقوف شود تفصیل
این اجمال آنکه صبح روز جنگ جوزف بناپارت سواره در میان صفوف حرب خود بود دیگر
فرنس عمود و ارسال نان را اطمینان میداد که من در میان شما خواهم ماند تا حضرت امپراطور وارد شود
در آن روز ماشر که مهندس کبیر در شهر پاریس بود قبل از جنگ بحجت سواره قزاق افتاده او را نزد امپراطور
الکساندر که در شهر باندی بود بردند و مهندس مذبور در عرض راه ملاحظه سپاه سلاطین متفقه
را نموده دانست که لشکر ایشان زیاده از آن است که جوزف بناپارت و اهل شهر مظنه برده
بودند و چون مهندس مذبور را نزد امپراطور الکساندر حاضر نمودند او را مرخص نموده پیغام باهل شهر
فرستاد که ملوک متفقه در نظر دارند که اگر اهل شهر از جنگ کناره کنند و طالب امان شوند بر وضع
مناسب ایشان را امان دهند و مطلق راضی نمی شوند که آسیب و خسارتی بایشان وارد آید و بدین شرط
که قبل از رسیدن عساکر بدروازه شهر طالب صلح و امان شوند والا مجلس رسیدن عساکر بدروازه شهر
در رقعه هیچیک از پادشاهان متفقه نیست که شهر سوز را محافظت و جان و مال اهل شهر را
از قتل و غارت مانع آیند مهندس مذبور باز از رخصت در روز جنگ خود بجوزف بناپارت رسانید

نموده حرکت

پیغام ملوک متفقه بود با ورنبد از وضع عساکر متفقه او را آگاهی داد و حریف بناپارت بعد از آگاهی
ساعتی در تفکر ماند و چون دید که چاره ندارد آورنده پیغام را نزد مرشال مرمونت فرستاد و پیغام داد
که اکنون هنگام آن رسید که دستهای متارکه از خصم نمائی و هرچه مقتضی وقت است بجا آوری و
حریف بناپارت خود و مجموع من تبعه فرار کرد و مرشال مرمونت چون صورت حال بر این منوال دید
ذوالفقار بیدق متارکه نزد جنرال برکلاوطالی فرستاده دستهای متارکه نمود که جنگ موقوف
تا از طرفین وکیل تعیین شده امکان منبد برپا صلح کرده و لشکر نظام فرانس حکم دادند که بیرون
حرکت از شهر پاریس بیرون روند و قرار شد که فردای روز مذبور شهر بسلاطین ملوک متفقه
سپارند و محاصره شهر پاریس منطبق گذشت و در این محاصره چهار هزار نفر از سپاه فرانس
کشته و مجروح عرادۀ توپ از ایشان بدست خصم افتاد و از لشکر خصم قریب هشت هزار نفر معوض
تلف آمد بعد از این هنگام اهل شهر پاریس سه فرقه شد چندی در مباحثه و مجادله بود عاقبت الامر
دانشمند خیرخواه سلسلۀ بوربان بودند مطلب خود را آشکار نمودند در هر مکان شهر مجمع تمامی بود آوازها بر
شاه بازند بلند می شد و قبل از آنکه سلاطین متفقه داخل شهر پاریس شوند قضات و اشراف و
روسای شهر بقریۀ پانطین رفته بحضور امپراطور الکساندر شرف اندوز گشتند و اعلیحضرت امپراطور بکلام
و مبارزین شهر پاریس فرمود که من شخصا با بناپارت در مقام جنگ و جدال بودم نه با اهل مملکت
فرانس اگرچه با بناپارت با من دوست شده بود لاکن زود ترک دوستی گفته دشمنی آغاز کرد و خسارت
کلی بمملکت من رسانید و حال من با این عزم نیامده ام که تلافی خسارت مملکت خود را از مملکت
فرانس نمایم بلکه آمدن من جهتش این است که نوعی سلطنت و یا پادشاه که اهل مملکت باختیار خود
برقرار نمایند با آن سلطنت و پادشاه مصالحه نموده مراجعت کنم و الآن من با مملکت فرانس در مقام صلح

شروط متارکه که منعقد
ساختند جنرال لافروزنتنای
مرشال مرمونت قبول کرده متعهد
گردید که بجنگ نپردازد و شرط
موقوف سپاه کرده که جنگ موقوف
مرشال ... با متفقه نماید
تا با ایشان وکیل از طرفین
تعیین شده مکان

و با بناپارت

و با بناپارت در جنگم مورخ گوید این گونه مقالات دوستی علامات امپراطور الکساندر دلنشین اهل شهر
و از اعتقاد بدی که در حق او در باب دشمنی با اهل فرانس داشتند مطمئن شدند و چون دیدند که
رای ملوک متفقه در این باب بیشتر این است که یکی از نسل پادشاه قدیم در فرانس حکمران شود تا امر مملکت
نقص صورت فرانس ندانستند که باختیار خود از نتایج خاندان پادشاه سابق یکی را بر تخت سلطنت
متمکن سازند فردای آن روز امپراطور الکساندر و پادشاه پروش با جلال تمام داخل شهر پاریس
شده پنجاه هزار سالدات با توپ و سواره نظام در رکاب او بشهر رفتند و اهل شهر استقبالی که
لایق شأن آن دو بزرگوار بود بعمل آورده و مدح و ثنا با ایشان نمودند و لوئی هیجدهم ۱۸ را که پادشاه
شاه خود میدانستند دستور از امپراطور روس و پادشاه پروش بعد از آنکه نصف شهر را گردیدند در کوچۀ
سوم مکتب تسبیح اتفاق افتاده از افواج سپاه نظام که در رکاب ایشان بود با توپخانه و سواره از حضور
ایشان گذشته و در سربازخانه قرار یافته سواران قزاق در همان سرگاه منزل نمودند فصل سیم در
بیان خوف اهل پاریس و گذارشات ناپلیون و آگاهی یافتن وی از متفرق شدن مجمع مجلس
چنان و دیگر گذارش مورخ گوید که اتفاق باطل و توکل سیوه مردمان پاریس در هنگام ورود سلاطین
متفقه مرتبه بود که روز ورود ایشان بشهر که در حقیقت روز ماتم و تنگ بود بعیش و طرب مشغول
نمودند و چون جوش عیش فرونشست کم کم بخود شده غفلتی در میان ایشان پدید و هنگامه دیدند این
گفتگو در میان ایشان شیوع یافت که کی است ناپلیون و لشکر او و چه خواهد کرد که مجددا
از روی عقل و تدبیر سپاهی کارهای خود را ساز نموده بمقام انتقام برای تخت خود که اهل آن سر از
رتبه اطاعت او پیچیده روان شود و در آورد که کابوس فرنگستان و فرنگ از میان بنمانند
در چه مقام است یقین با صولت چون شیر ژیان و هیبت چون اهل زمان چوبان و حمله کنان

بطرف خصم شتابان خواهد شد اگرچه حضور نیارد ولاکن در مقام اندیشه کار خود است و کیال متأصل
نشده بسبب این خیال بیجا اهل شهر در اضطراب بودند که مبادا ناپلیون لشکر جنرال الجر و عساکر
قلعه جات هر دو مملکت سوای آنکه در رکاب خود دارد در عالم الغفله بشهر پاریس رجعت کند مرجع
کو آن اوقات نهایت اهل شهر پاریس مخوف و هراسان بوده‌اند چراکه ناپلیون در آن وقت آن
تسلط بود و شد که بعد از آن تواند ماند ایام سابق بمقام مدافعه در مقام بر آید بالجمله امپراطور
چنانچه ذکر شد دست شهر و مملکت فرنس شد در عرض سه که کالین کورت که از جانب او در مجمع شورای
سلاطین متفقه بجهت گذرانیدن امر مصالحه توقف داشت معه امپراطور ناپلیون ملحق گشت پس از شرفیابی
حضور احوال متفرق شدن سفرا را از مجمع شهر شاتیلان تفصیل حکایات کرد و عرض نمود که دستور العمل که حضرت
امپراطور که از شهر ریمس فرستاده بودند بعد از متفرق سفرا بمن رسید و تشریح که ورب اتمام مصالحه مرقوم
در نوشته نبود است امیر شهر و ارکوش رسال شده بود مطلقا بزیارت آن شرفیاب نگشتم حضرت
امپراطور امر فرمود که افواج سواره بعقب عساکر متفقه شتابند و ایشان حسب الامر روان شده
چندین نفر از اشخاص معتبر لشکر متفقه اسیر گرفتند در عرض سه گرفته بخدمت امپراطور آوردند
از آنجمله امیر شهر ریبرق بود و امپراطور فرمود که امپراطور نمسه بوجبان نزدیک شد رسید که او
ملحق شده بلشکر کوچک از روسیه بوسوم همراه شده که یک شب بودند دیگر دانند نوشته با دو نفر از
خدمتگاران خود فرار نموده بشهر دیگان رفت و حضرت امپراطور التفات بسیار با امیر شهر و ریبرق
نموده او را مرخص و با امپراطور نمسه پیغام فرستاد که ما بین او و سایر سلاطین واسطه مصالحه شود و روز
سیم حل امپراطور ناپلیون بشهر ویدین که یکی از شهرهای فرانس است وارد شد و در رفتن درآنجا توقف
نمود که لشکر خود را در یک مکان جمع کند و نقشه فرانس را ملاحظه کرده تدبیرات جدید نموده بنا ر

روان

کالین کورت

کالین کورت بود دستور العمل داد که بشهر پاریس رفته و با بنی سلاطین متفقه کنگری مصالحه بمیان آورد و در
مقارن آن احوال خبر رسید که عساکر متفقه بعقب لشکر او که در تحت اختیار مرشل مکدانلد بود حمله نمودند
ناپلیون با مدد مرشل مذکور شتافته چنان ریخت که تدبیر او موافق افتاده و همینکه بمقام جنگ رسیده دید
که افواج لشکر سواره خصم با توپهای خود صف آراسته نموده اند در عقب بجهت حکم داد بعد از کوشش بسیار سپاه
خصم رو بهزیمت نهاده و از گرفتاران جنگ چنان بعرض رسید که این توپ و سواران لشکر انبوه
دشمن نبود بلکه از لشکر مرشل بوخر است که بسبب شکسته نمودن امر شما فرستاده اند که چنان بنمایانند
که لشکر متفقه بتعاقب شما میباشد و بجانب پاریس نرفته ناپلیون از این خبر تعجب نموده در حیرت افتاد که آیا
عساکر متفقه بکدام طرف رفته اند لهذا جمعی بملاحظه آن صفحات و برای خبر رسانیدن بسمت شهر
ویطری فرستاد و از فرستادگان خبر صحیح رسید که لشکر عظیمه فرانسه و مرشل بوخر بیکدیگر
پیوسته بسمت شهر شتافته اند و این ده هزار سوار و توپ که نزد فرستاده اند که او را مشغول کرده نگذارند
از تدبیر آنها آگاهی حاصل نماید امپراطور از این اخبار متحیر دید افتاده خود است که از عقب سلاطین بپاریس
رود چون در مهمات عرض شده بسبب عبور خصم از آبادی افتاده و از آن شده که بجای تخت نزدیک
بود تواند است با لشکر حرکت نماید از این جهت لازم بود که از پشت شهر لسان شهر دولت رود و
و وزراء که شهر پاریس نشسته بود و چون لوای اجلال شهر دولت از دست عریضه بخط ... که رئیس
چاپارخانه شهر پاریس نگاشته بود رسید و در این چند فقره در آن مندرج و مرقوم بود اول آنکه طالبان
پادشاه سابق تقویت بعضی از اهالی شهر در خارج حرکت و خروج میباشند دوم آنکه در این زمان مظنون
در پاریس از لوازم و مهمات اموال است دیگر طالب و خواهان است که متوسطین خود را از شهر
عدوان سالم دارد و در حفظ و حراست آن کوشد باید بر چند نکته بپاریس شتابند ناپلیون بعد از وصول عریضه

ناامیدتر خورده شکست بطرف پاریس شتافت و چون برود اوب رسید اراده کرد که از پل شهر دوکمفارت
عبور نماید عوارض متوالی از پاریس بدو رسید که خصم کلا اشهر اند در تدارک حمله پاریس و تسخیر شهر می باشند
امپراطور بیمن جنرال اجروان خود سوگاری روانه پاریس ساخت که از هر جا که نزد جمعیت ورود او را بگوش مردم
رسانید و حضرت امپراطور بعد از روانه نمودن جنرال اجروان مذبور بتعجیل شهر طرای شتافت و چون
برود اوب رسید اراده کرد که از پل شهر عبور و افواج قراول خاصه را آن روز در رکاب او پانزده فرسنگ
طی مسافت نموده فردای روز ورود در شهر مذکور منزل کرده ارجح از خیالات و تدبیرات خود بود به پیروزی با پاریان
الغرض از آنجمله یکی این بود که عزیمت با پاریس نظر انجامید و مشکل توانیم پیش از غلبه دشمن خود را بپای تخت
اما با شهر برسانیم چه از بینی تا شهر پنجاه فرسنگ راه است که لشکری که در رکاب امپراطور حاضر است
حدود بیست هزار نفر است چهار روز بعد بپای تخت خواهند رسید و بعد از ورود تمامی خسته و از بار
آذوقه و دواب [illegible] از دست رفته خواهد بود با این احوال چگونه بجنگ اقدام میتوان کرد علاوه برین
عساکر متفقه از قراریکه معلوم شد دیروز بشهر مو رسیده و از آنجا یک منزل پیش قراول ایشان هجوم کرده
بدربند و دروازه شهر رفته اند و این اسید فصل مشت که امیر تر بندد و امیر رافته توانند دشمن بود آنقدر
معطل دارند تا با معاونت آنها برسیم و چون خصم از نزدیک شدن ما بشهر خبردار شد کنار رود مرن
و گذرگاه آن رود را بتمام مضبوط خواهد کرد که ما در چند روز آنجا معطل دارند و نگذارند امداد بشهر برسانیم و
دیگر رسیدن ما بپاریس خبر رسید که خصم شهر را متصرف گشته است مضمون این است که حضرت
امپراطور بعد روز دیگر عازم شوند و لشکر مرتب کرده با عساکر خود در یک مکان مجتمع و چند روزی بآرامش بیاسایند
و در انجام مراکب مشغول و تدارک تفنگ و توپ سرانجام نموده بعد از آن تعیین مکان جنگ نموده با دشمن بجنگ
سلطانی اقدام کنند و اگر [illegible] عمر ما و بپایان رسد در میدان جنگ کشته خواهیم شد و حضرت

این عالم را بدرود خواهیم گفت و سواره قزاق بگذاری و نهب و غارت اطراف و سواد اطراف و قتل ما اقدام میکنند مورخ
گوید مجوزه ناپلیون در آن [illegible] اهل پای تخت او در مانع شد که تدبیر مرتبش مکمل [illegible] کنند و حال آنکه اگر
سخنان مرتش مذکور بود در آن حال پذیرفته احتمال قوی داشت که آنقدر استعداد فراهم آورد که با دشمن
مقابل شده جنگ آغاز کند و یا آنقدر توانا باید که قفای دشمن بود گرفته لشکر ایشان را استیصال و مستهلک
سازد بالجمله امپراطور یکی از جنرال اجروان خود را از شهر طرای بپاریس روان ساخته [illegible] و در شهر
نوشت که باید بهر طریق است شهر را محافظت نماید تا من خویش را بشما برسانم در [illegible] حال از شهر
طرای [illegible] دیگر که از لشکر دشمن اثری ظاهر نیست [illegible] بر کالسکه چاپاری خویش
نشسته در مقدمه سپاه بتعجیل روان و بشهر [illegible] رسید از آنجا برجعت بشهر فونطین بلو رفته در دیگر کالسکه
جدیدی [illegible] بر [illegible] با اتفاق خویش برداشته روان شد چند فرسنگی پاریس
جنرال [illegible] با سواران [illegible] شرفیاب و خبر ورود سلاطین متفقه بپاریس معروض داشت ناپلیون بمجرد
ملاقات جنرال مذبور از کالسکه بیرون جسته بانگ بروی زد که این چه عمل است از تو صادر گشته
چرا شهر را [illegible] کرده با سواران خود با همگان آمده دشمنان من در چه حالند بپاریس رسیده اند یا نه
بیان نمود که پیش [illegible] از [illegible] متفرق شده و در رکاب من [illegible] اقدام مینمایند حرم
و فرزند من در چه مکان استقرار یافته اند مرشل [illegible] و مرشل [illegible] بچه امر مشغولند مرشل [illegible] بود و از آن
جنگ بوجه التفصیل عرضه داشت در ساعت امپراطور بکالسکه نشسته بطرف شهر پاریس روان گردید
زیاده از یک فرسنگ طی مسافت نموده بود که جنرال مذبور بعضی اخبارات که پنهان داشته بود معروض
داشت که لشکر نظام در پاریس نمانده فرمود که از چه [illegible] قصبه [illegible] هزار نفر در شهر پاریس مجتمع [illegible] و فردا
خواهند آمد و لشکر نظام من فردا یا یک روز بعد خواهند رسید و کارها موافق تمنای خود بانجام

خواهیم بود باید عرض کرد قراول ملکتی بنا بعهد و شرطی که با ملوک متفقه و کارکنان اهالی شهر بسته شده قراول در تمام
ابواب شهر میباشند که از داخل کسی خارج و از خارج احدی داخل شهر نشود اگرچه ملوک متفقه فردا تاریخ رجعت
از روز گذشته داخل شهر نخواهند شد لاکن تا رسیدن تمام احتمال کلی میرود که نزدیک شهر آمده و افواج روسیه
و پروس از ابواب شهر داخل شده باشند فرمود این همه اقوال ناشی [از] غیبت و باحوال من تفاوت ندارد و کنون
مصمم شده‌ام که بهر سیاق است خود بپاریس برسانم فرمود کالسکه را بیاورید جنرال مزبور عرض کرد که بیست
هزار نفر سپاه در بندهای شهر متوقف میباشند چون با خبر بودند که تمامی شهر در تصرف شده باید شهر بپا تمام قتل
و غارت خواهند نمود و علاوه بر آن ملوک متفقه مرا از شهر مامور کرده‌اند که بشهر فونتین بلو روم و حال در حیرت
مستغرقم امپراطور فرمود عهد و شرط با کم قطع و فصل کرده عرض کرد که در باب اطلاع ندارم من از امیر ترپونید
شنیدم که عهد و شرط محکم بسته شد فرمود جواب در چه کار است و وزیر جنگ در کجاست عرض کرد که در باب
اطلاع ندارم در روز بیرون آمدن هیچکدام بزیارت نکردم مرشل مورتیه و مرشل مارمونت در پیرامون دشمنان
با فضای امر خود مشغول میباشند ناپلیون از استماع این حکایت باز رفتن بشهر موقوف کرده فرمود باید حتماً بشهر
روم و تا خود در شهر نباشم هیچ کار ساخته نمیشود بعد از گوید پسر دوکالاین کورت با جنرال مذکور متفق
الرای شدند که امپراطور بعد از رفتن بشهر ممانعت کنند ناپلیون هرچه زیاد و اصرار در آوردن کالسکه کرد
رأی آن جماعت در نزد عرض کردند کالسکه حاضر نیست حضرت امپراطور فرمود که بسبب شهر بود آن قدر
محافظت نمودید که عساکر من با ملاحظه رسند جنرال مزبور عرض کرد که بیست هزار نفر بود مشکل بود که در برابر
یکصد هزار نفر زیاده از چهار ساعت مقاومت کند در میدان جنگ درو و مکی سعود امپراطور که پس از اهل
شهر رسید بایتقدر تمام جنگ مشغول نمود و تا مدت چهار ساعت خصم بر مهلت داده باشد لاکن
چون از وصول قدوم حضرت امپراطور پاریس حاصل نمودند زیاده قوه مدافعه نداشته ثبات قدم نورزید

نسخ

در این مکالمه

در این مکالمه بودند که جنرال گوریبی که از جنرالان امیر ترپونید با معدودی پیاده وارد شد حضرت امپراطور
از او جویا شد او نیز عرض کرد که امیر ترپونید هنوز در شهر متمکن است و بیرون نیامده و ملوک متفقه بشهر
داخل شده حضرت امپراطور بعد از استماع این خبر و اصرار محرمان درگاه دانست که اگر بشهر رود
پاکشته خواهد شد و یا گرفتار لهذا از آنجا فرمان داد که هرچه از لشکر مجتمع شوند در تغافت شهر لاانجو موضع
در پشت رود خانه گوجیت اسوند جا و مکان دهند و از آنجا کالاین کورت بوجه دولت ایلچی بشهر پاریس فرستاد
که قرار عهد در شهر خلیان داده شده با امنای ملوک متفقه بنای مصالحه کند و بعد از فرستادن او خود بشهر فونتین
بلو رجعت و در یکی از خلوتهای عمارت شاهی منزل گرفت و منتظر جواب سفیر خود که بپاریس فرستاده
بود شد

فصل ششم در ذکر اعلام نامه ملوک متفقه در باب مدعای اهل مملکت فرانس

مورخ گوید که امپراطور ناپلیون
در این اندیشه بود که هرچه دشمن در جنگ و جدل مدعا از او حاصل نموده و بدست آورده او نیز همی داند قتال
از ایشان در دست بند و بخت و اقبال که نون شده خود بحالت اول مبدل کند و باید بدشمن مصالحه و در
سلطنت فرانس استقلال بهمرساند غافل از اینکه در پاریس دشمنان در تدبیر و حیله اند و تمهید مقدمه چند نموده
که او را بالمره مستاصل و از دولت فرانس مسلوب الاختیار سازند چراکه ملوک متفقه دانسته بودند که تا ناپلیون
بر سر سلطنت فرانس متمکن است امر مصالحه و فرنگستان متحقق نخواهد شد و درین ماجرا از پیش از وقت تجربه
نموده که چون با یکی از سلاطین فرنگستان ترک جنگ نموده و صلح مینمود تا آن زمان مصالحه در پیش ثبات
داشت که طرف خصم قوی اندک بضعف گرایید علی الفور بدست آویز بهانه و عهد سوز شکنی و کر[illegible] بود
شکست میبست بنابراین عقیده که عقد قلوب ملوک متفقه بود هیچ یک پادشاهان با امپراطور روس عهد نموده بود
که با ناپلیون مطلق حرف صلح میان نیاورند و کاری کنند که برضای اهل فرانس کسی دیگر بجای ناپلیون بپادشاهی
منتخب و منصوب دارند و با او مصالحه نمایند و چون ملوک متفقه وارد شهر پاریس شدند جمعی از اعاظم که خیرخواهان

سیم لیدرین بوده محفوظ آنها شرف یاب ودر دستور یکی از شاه امر بسخن گفتند اول آنکه با امپراطور ناپلیون مصالحه
کنند دوم آنکه ولیعهدی حضرت ناپلیون تعیین و با او مصالحه کنند سیم آنکه از نسل بوربان یکی سو اهل مملکت
بسلطنت منتخب نمایند و با او عقد مصالحه بندند بعد از ادای این سخنان باتفاق آرا اتفاق سیم سو اختیار کردند
و در آن باب سپاه و رعیت راضی نمی شدند و مایل ناپلیون بودند اعاظم مملکت و ملوک متفقه سو سلطنت نموده
که سپاه و رعیت سو راضی نمایند بعد از آنکه ملوک متفقه و طالیران زرا اعاظم مملکت حاصل نمودند در رعیت اعلام
نامه نوشته و نسخه‌های متعدد از آن چاپ نموده در مملکت منتشر ساختند که با ناپلیون و در اهل فاملان و سلسله
او مطلقا مصالحه نمی نمائیم و مادرش ان سو بن از این در امر سلطنت دخیل و مختار نخواهیم گذاشت و چون در
این مقام لازم بود که با اهل مملکت معلوم سازند که عموم خلق با ایشان متفق شده مبادا در هنگامه و آشوب اصرار
دعوا نماید طغیان ورزند لهذا تمزید عوام احضار و او را از صورت حال آگاهی دادند چون تمزید مردی
بعقل و هوش بود و در رعیت و دیوانی از خاص دولت سو بار داشت و جمعی از اعاظم و وکلای اهل
مملکت در آن حاضر شده و در باب تعیین دولت مستعار سخنان چند بر زدند بالاخره در باب استقرار
دولت مستعار که چند روز انقلاب بحکم آید و آرایش خلق بر پا دارند اتفاق کرده در رعیت پنج نفر سو
منتخب و معین کردند که زمام امور دولت سو بعهده ایشان موکول و از نیو ضبط سو دولت مستعار بندند
اول تمزید دوم بوربان و پل سیم جوکورت چهارم والبرق پنجم اید و مان انکو و این اشخاص در تمام
البلوی فرانس مشهور تر از همه کس شده بودند الی اصل روز سیزده هم حمل از جانب دیوان دولت مستعار
نوشتجات چند مبنی بر تقصیرات ناپلیون چاپ کرده در مملکت منتشر ساختند اول آنکه ناپلیون چندی
بر وفق دلالت بسلطنت فرانس اشتغال نمود و عاقبت الامر بسبب اخذ مالیات گزاف هتک حرمت
قوانین مملکت نموده خلاف سو کند یکه در باب حفظ قواعد شریعت مملکت یاد نموده بود از او ظاهر گشت

دوم آنکه

دوم آنکه مجمع کار کنندگان بزرگ سو تفرق ساخت و حق انجمع محترم سو در باب وکالت عموم اهل
مملکت باطل نمود سیم آنکه بعضی احکام بر خلاف قانون بر قوانین مملکت نفوذ که بدین سبب رعایا
فرانس پیوسته در حرکت باشند و نفع مملکت سو منظور نداشت چهارم آنکه در مجلسهای دولت قراری
از خود داده بود که با قوانین مملکت مخالف بود پنجم آنکه چون ضمانت و کفالت مهام بعهده وزرا بود و ناپلیون
آنرا مخصوص خود نموده وزرا را بالمره مسلوب الاختیار نموده و سایر بزرگان و اعیان دولت سو معزول
و منکوب ساخته محکمه قضات و بزرگان دین سو از تسلط در اجرای احکام باز داشت ششم آنکه چون
از احقاق اهل مملکت این است که در باب نمودن کیفیت صلاح و مصلحت خود و نشر آن در مملکت مختار
باشند این نیز ناپلیون منسوخ نموده این کار سو یکی بعهده اطلس شهر که خود تعیین نمود مفوض داشت
که بهر چه خود مصلحت داند معمول دارد و بعضی اخبار مجعوله و سخنان ناصحیح که باعث استقلال جلالت قدر او بود
در اخبار نوشته منتشر ساخت و مطالعه و ملامت سایر قرانات سو در آن مندرج سیموه هفتم آنکه بر حکمی
احکام و اوامر که در طالعی نه بجهه اهل مملکت صادر گشت قبل از آنکه بمردم معلوم شود جرح و تعدیل
نمیمود و بعد از آن اذن نشر در مملکت میداد هشتم آنکه ناپلیون در امر سلطنت بقانون مملکت
سو کند یاد نمود که حسبه اقتدار و شوکت اهل مملکت سلطنت نماید نه بمحض خواهش خود با وجود ایمان مغلظه خلاف
از او بظهور رسید چنانچه در این اوقات پادشاهان فرنگ مکرر تکلیف مصالحه با او نمودند و عهود
مصالحه سو بهیچ معتبر نداشته که حرمت در ده اهل مملکت در ضمن آن بود و ناپلیون قبول ننموده
مواظبت در حرکت نمود و چندان وضع نقد و جلالت و تجبر تفرق سو از اهل مملکت مطالبه نمود که همه را بغضب
گرفت و تعدیات چند ترتیب داد که نتیجه آن خرابی مملکت گردید و شهر و ولایات آن از شدت سعود
خصوص خراب شد بنابراین مجموع صحیفه دیوان خاص مصلحت در آن دیدند که دولت امپراطور و رعیت

او در مملکت بر داشته و متعرض شود تمنای اهل مملکت این است که امورات را بوضعی منضبط سازند که منجر به آن
انکه کدورتی دیگر نگردد و دولت فرانس و دول خارجه را استحکام پذیرد و دو حکم از دیوان خانه خاص
صادر گردید اول آنکه ناپلیون بناپارت از سلطنت فرانس و اولاد او از وراثت سلطنت منزوی و مکافات اعمال
ناپلیون خلع شوند دوم آنکه سپاه در حیطه مملکت از سوگند که با ناپلیون یاد نموده اند که در اطاعت و خدمت
او خود را معاف داشته باز گشت نمایند مورخ گوید بیشتر نفر از بزرگان و پیشوایان دولت بدین دو
تکلیف متفق و از صمیم قلب مستمسک گشتند و حکم مزبور در مملکت منتشر ساختند و این اخبار بتوسط بزبان
دیل سرداران و صاحب منصبان لشکر بناپلیون رسید و ایشان از اوضاع شهر پاریس متحیر گشتند و در حیرت
گفتند هنگامیست که اگر امپراطور زیاده از این در حرکت اصرار کند و لشکر بجانب پاریس برد جان و مال
اهالی مملکت را بمعرض تلف خواهد بود و دیدند اخلاص و بندگی که با ناپلیون دارند با حقوق مملکت با ایشان

دیل

برابر شده اگر پیروی ناپلیون کنند شهر پاریس چند هزار نفر از اهل شهر مقتول خواهند رسید ناچار این
سرداران لشکر با یکدیگر معاهده نمودند که ناپلیون اگر عزم تسخیر پاریس کند هیچیک با او موافقت نکنند و بالاتفاق
او را از آن عزیمت باز دارند و در این زمان کالین کورت که از جانب ناپلیون بجهت گفتگوی مصالحه
بپاریس رفته بود مراجعت کرده کیفیت واقعه را بعرض ناپلیون رسانید و در خفیه سرداران سپاه را اعلام
نمود که دول متفقه با یکدیگر عهد کرده اند که با امپراطور اعظم مصالحه ننمایند و اگر ناپلیون برضا و رغبت خود
استعفا از سلطنت کند محتمل است که ولیعهدی مملکت را بفرزند او وا داده حرم او در عاقبت کار که زاد او
نمایند و در امپراطوریت مایل تعیین ولیعهدست و امپراطور روس نیز در این باب چندان مخالفت نخواهد نمود
بشرطیکه ناپلیون قبل از وقت استعفا راضی شود و چون این اخبار میان سرداران ناپلیون شهرت یافت
ایشان بیش از پیش مصمم شدند که ناپلیون را بر آن بدارند که از سلطنت استعفا نماید مورخ گوید که ناپلیون

بر هیچ کار بخیال

بر هیچ کار بخیال خود متمیز سازند که از سرداران در صحت قصوری حاصل خواهد شد لهذا در روز ۱۲ اپریل سوار شده بکوچ از
لشکر از میان گذشتند و باتباع ایشان اتفاق داشت که در شهر پاریس بعضی از اشرار خیره که نموده بیدق سفید که علامت
سلطنت بوربان است در عوض لوای سه رنگ ملعمود دار کرده اند و مراد از این است که بار دیگر زحمت اشرار
و مفسدین سو پیا بانی صالحست و صاحب منصب بازار این رای را تحسین نموده ناپلیون را تردیدی در خاطر
نمانده دانست که سپاه سر از اطاعت او باز نخواهند زد و بهر جا عزم کند خواهند رفت لهذا احکام صادر
فرمود که عساکر از شهر فونتن بلو نهضت نموده بشهر ارلئو رود بعد از آنکه سان و سلام با تمام رسید حضرت
امپراطور بعمارت شاهی مراجعت کرده مارشال نی و مارشال مکدانلد و کالین کورت و اودینت و برطرند که از
سرکردهای بزرگ بودند با سایر سران سپاه بحضور او مشرف و معروض داشتند که از زمان کرائیدن بپاریس
آنحضرت تو صلح [illegible] دروی دارالسلطنه پاریس علی التفصیل بیان نمودند که کنون چاره این است که امپرا
طور خود از سلطنت استعفا فرمایند و ولیعهدی تعیین و مصالحه مرسست شد و دیگر اصرار در رفتن بپاریس نمایند
بدانید که این بندگان بمقتضای عهدی که با یکدیگر نموده ایم استعفا از خدمت نموده به خود رخصت
خواهیم گشت مورخ گوید اگر امپراطور بحرف سپه سالاران خود راضی نمی شد و صاحب منصبان
ایشان منصوب میداشت پیدا شد لشکر در رکاب او بپاریس میشتافت و در اطاعت ثابت می بودند اما چون
سپه سالاران و سرداران مرقومه همگی در کارزار ماهر بودند و فرنگستان بر شجاعت شهرت یافته و در میان سپاه
اسم ایشان باعث رعب و حب و مقبول و آوازه ایشان در کبیر و صغیر مانند شیپور جنگ در دلها متاثر بود ناپلیون را
مخالفت ایشان ممکن نمی شد بالجمله امپراطور بعد از ادای سخنان ایشان خامه برداشت و بر حسب خواهشهای سرداران
استعفا نامه بدین روش نگاشت که چون ملوک متفقه مرا مانع بزرگ انعقاد امر مصالحه میدانند که میگذارم
رفاهیت در ممالک فرنگستان بدید آید گردن بنا بر سوگندی که در باب حفظ آبرو و صلاح حال مملکت فرانس یاد نموده

در این باعث قصور دستعدم شکم بجهت آرامش و مصلحت مردمان که در حقیقت از کلفت فرزند بهتر است و از حقوق
ولیعهدی که مادر او همشیره امپراطور نمسه بود نشد دست بردار است از سریر سلطنت فرنس فرود آمد ترک وطن
گویم و از جان دست شویم و بدین نهج تاریخ استعفا نامه را مرقوم فرمود که در چهارم ماه ابریل سنه ۱۸۱۴
عیسوی در شهر فونتن بلو این استعفا نامه ترقیم پذیرفت بعد از اتمام مرشل نی و کالین کورت سوار
جانب خود و از پاریس نمود که با ملوک متفقه عهود مصالحه را منعقد نمایند و منظور امپراطور این بود که مرشل مرمونت
را باتفاق ایشان روانه نماید لاکن مرشل مزبور بواسطه عهدی که با ملوک متفقه نموده بود افواج خود را برداشته
بشهر [illegible] رفت لهذا مرشل مکدانلد و مشار الیه ایلچی سیم از جانب سپاه باتفاق روانه نمود چون آن سه تن
از خدمت امپراطور رخصت حاصل می نمودند که معروض داشتند در باب ما چه قرار کرده ایم فرمودند که بخصوص من
بهیچوجه لازم نیست که گفتگو نمایند لیکن در جهد و کوشش کنند که بر حسب مصلحت مملکت فرنس است بعمل
آید و بهیچ وجه سعی کنند که تا انجام مصالحه حرکت موقوف باشد و امپراطور ناپلیان از دیدن گفتگو تا آن زمان
که استعفا نامه را دستخط کرده بسیار مضطرب و بی استقامت رای رفتار فرمود لاکن بعد اختیار در
هیجان آمده مرگ در قلب او واقع شد از کثرت غیرت مدهوش شد بر زمین افتاد و چند دقیقه رخسار
خود را پوشیده و بعد سر برداشت و بار شهرها بنهایت شکسته خاطر فرمود که کنون مردم گم همت بمیان
[illegible] از نتیجات بسو برده و یکبار دیگر اتفاق کنید و با این جنگ دشمن شکست میداد امید دارم
که دشمن بسو در این مرتبه منهزم شده بجز دشمن خود با دشمنان مصالحه کنم اگرچه سرداران از حرکت ذو نیک
امپراطور خود بسیار متاثر و پریشان حال گردیدند لاکن وقت را مقتضی ندیده و ارقام را باین دارد و نموده
امپراطور گوش فرا داده فرمود که زود روانه شوید و زود امر مصالحه را بگذرانید فصل هشتم در اطلاع
نمودن سرداران فرنس مدولت مستعد مخالفت مرشل مرمونت و سایر گذارش مورخ گوید حضرت

امپراطور

امپراطور هنگامیکه مرشل مارمونت بجهت اتمام امر مصالحه روانه میشود امر کرد که در عوض سوده در شهر اسیون مرشل مرمونت را
ملاقات و با او نیز در باب مصالحه مصلحت نمایند لهذا مرشلهای مزبور در این سوده بشهر مرقوم رفته مرشل مذکور را
ملاقات کردند و در آنجا مستحضر شدند که مرشل دیگر از ناپلیان گسسته و بدولت مستعد پیوسته و چند نفر از سردا
ران نیز پیروی او کرده اند با اینهمه این وقایعات چندان باعث اختلال امر ناپلیان نمی شد لاکن خیانت مرشل
مرمونت بسیار قوت کار سلسله بوربان را و شکست کار ناپلیان شد تفصیل این مجمل آنکه مرشل مرمونت با ده دوازده
هزار لشکر جنگجو حضرت امپراطور در شهر اسیون توقف داشت بی استحضار رفقای خود در خفیه با بنای دولت
مستعد عهود و شرطی نموده با شاهزاده شورتزنبرق معاهده بعمل آورده جهت پیشرفت امر خود لشکر قراری داده
و متعهد شده بود که لشکر خود را از شهر مزبور حرکت داده بصفوف عساکر متفقه ملحق سازد و بعد از فتح
و اتمام خود مسلم نموده و با ملوک متفقه و لشکر ایشان بجنگ اقدام ننمایند و نیز در عهود و شروط قرار
داده که اگر ناپلیان گرفتار گردد احترام او را بعمل آورده عدم حرمت نسبت باو سلوک ننمایند
و از او ترقع حکمت با ناپلیان نکنند بلکه او را اذن دهند که لشکر خود را برداشته بولایت نارمندی
رود و منتظر قرار امر ملوک متفقه با ناپلیان باشد چون مرشل مکدانلد و مرشل نی و کالین کورت بشهر اسیون
رسیده از کیفیت اوضاع مرشل مرمونت مستحضر گردیدند باو گفتند که امپراطور ناپلیان از سلطنت استعفا کرد
و کنون این استعفا نامه را در نزد ملوک متفقه میبریم که در باب ولیعهدی فرزند او گفتگو نمائیم و فرموده است
که شما هم باتفاق ما به پاریس آئید مرشل مزبور اظهار کرد که امپراطور چرا بدون گفتگوی استعفا خود را اعلام نموده
کنون عهود و شرطی درباره خود و لشکر با سلاطین متفقه و دولت مستعد فرنس نموده ام مرشلها از قول او متعجب
و متحیر گشته گفتند که وقت مضیق بود با شما را مخبر ننمودیم موقع کار منقضی می شد از آنجمله سپهسالار آنکه نزدیک
او بوده اخبار فرمود و ملامت در این دیدیم که ناپلیان بجهت مصلحت فرزند خود از سلطنت مملکت فرنس در گذرد

و در رضی نمی شد و حضرات لشکر بپاریس حرکت داده جنگ مینمود آخرالامر ناچار شد و این امر را متقبل
گردید از جمله استحقاق بسیاری با مرشل مذبور گفته شد و با و اثبات کردند که اگر کنون اظهار مخالفت نماید ملوک
متفقه شدت می کنند و انجام کارها بصعوبت منجر می شود لهذا مرشل مرمونت مستعد نموده که لشکر خود را که در گشته
و باتفاق ایشان بپاریس رفته و مشغول انجام مصالحه گردد لهذا مرشل مذبور جنرال سوهم را نایب خود کرده
امیر لشکر نمود و خود با مرشل نی سوار گردیده روانه پاریس گردیدند بعض وقت و شرف اندوز حضور امپراطور الکسندر
گشته تقریرات خود را معروض داشتند اعلیحضرت امپراطور با ایشان فرمود که من تنها بدون مشورت سلاطین
متفقه گفتگو در امر مصالحه نمی کنم لاکن در باب ناپلیون این چند فقره را بیان فرمود که ناپلیون دوست
من بوده و من بسیار اطمینان بدوستی او داشتم لاکن طمع مملکت گیری او مرا بجنگ ملزم نمود و در ایام
جنگ پای تخت مملکت مرا آتش سوخت و خسارت زیاد بمملکت من رسید و چون حال طالع او
مساعدت نمود و باین حوادث گرفتار گشت من از جمیع تقصیرات او چشم پوشیدم و در صدد انتقام
نیستم بعد فرمود که ناپلیون در خصوص کار خود چه پیغام دارد و شما در باب او چه در نظر دارید که از جانب او در
مجمع پادشاهان گفتگو کنم معروض داشتند که ناپلیون در باب امر خود سخنی نفرموده امپراطور الکسندر از وفور
و کثرت علو طبع و قوت نفس ناپلیون تعجب حاصل کرده فرمود چرا درباره خود تکلیفی نکرده مرشلهای مذبور دستور
العمل خود را با دستخط امپراطور ناپلیون بامپراطور الکسندر نمودند چون در آن دستخط بغیر از نیست جز نشاندن
اهل مملکت در استعفای او از سلطنت چیزی نبود فرمود که گوش دهید من قرار امر او را دادم مرشلها مستعد
استماع شدند و او فرمود ناپلیون بلقب امپراطوری و سلطنت تمام باشد لاکن در ولایت مختصری توقف
فرماید و خراجی که مرتب او شده از آن ولایت ستانده قرار اول و سایر اوضاع جلال امپراطوری در آنجا
نگاه دارد و ولایت مذبور یا جزیره البه یا جزیره دیگر باشد بعد از اتمام سخن بهمین مژده ایشان را از خدمت مرخص

داد که شب عودت بمنزل خود مراجعت کنند تا اینکه ولیعهدی فرزند ناپلیون که استعفای او مشروط بدان بود
گفتگو شود مقدر این اجمال امری واقع شد که ملوک متفقه بآن سبب استعفای ناپلیون را بشرط ولیعهدی
فرزند او قبول نکرده و امر واقعه این بود که چنانچه ذکر شد مرشل مرمونت لشکر خود را بجنرال سوهم سپرده
گفته بود که لشکر را حرکت ندهد تا خبر از شهر پاریس باو برسد بعد از رفتن مرشل مذبور ناپلیون جنرال
سوهم را بحضور خود طلبیده جنرال مذبور سبب احضار را نفهمیده و از جای خود جدا شد او نیز سخنی نگفت
مشوش شد که مبادا حضرت امپراطور از گفتگوی او و مرشل مرمونت با دولت متحده خبردار
گشته است و اگر او نزد امپراطور رود مورد مواخذه خواهد شد لهذا متفکر شد تا حتی سرداران پیش کشنده
و در خفیه با سرداران در نصف شب احضار نمود در آن باب با ایشان مشورت نموده قرار بر این دادند
که بدون اینکه منتظر خبر مجدد از مرشل مرمونت شوند لشکر را برداشته با یکجا متفرقه عساکر متفقه
ملحق شوند بعد نمایند لهذا آنشب را آسوده صبح حکم بحرکت لشکر دادند و سپاه را در تحت
از جهت شروط سرداران نمود و در نهایت احتیاط روانه گردیدند و گمان کردند که لشکر دشمن حمله خواهد برد
لاکن وقتیکه ما بین عساکر متفقه رسیدند و از آنجا گذشتند دیدند که دشمن مطلقاً متحمل ایشان نشده
سهل است که پیش رو و عقب و یمین و یسار ایشان را احترامات می نمایند که ضرر و آسیبی بایشان نرسد
فی الفور عموم لشکر منظور سرداران خود را دریافت نموده همه در قیل و قال افتاده شورش پیدا شد و اختلاف
در میان ایشان بهم رسید و افواج ولایت که در صداقت ناپلیون ثابت قدم بودند مراجعت
کرده بشهر فونتنبلو برکاب ناپلیون رفتند و سایر افواج در اضطراب بوده صاحب منصبان
بهزار زحمت ایشان را ملتزم کرده از عزم خود منصرف روانه شدند و بمنزلها وجود اینکه در میان
خصم بجز از خیال مراجعت نزد ناپلیون بیرون نرفته شورش عظیم بر پا شد مجدد سرداران ایشان را

آرام نموده در آن اثنا که فرستادگان ناپلیون در مجمع امنای ملوک متفقه مشغول گفتگو بودند خبر رسید
که لشکر مذبور از امپراطور ناپلیون برگشته بعساکر متفقه ملحق شدند از این خبر وحشت اثر فرستادگان ناپلیون
بحیرت افتاده امپراطور الکساندر بسفرای ناپلیون فرمود که اگر ناپلیون بدون شرط ولیعهدی فرزند خود
از سلطنت استعفا نماید فهو المراد والا ملوک فرنگستان بهیچ من الوجوه با او بمقام گفتگو و قرار امورات
نخواهند آمد و سفرا را رخصت داد که خبر بامپراطور برند چون ایشان از شهر پاریس خارج شدند
امنای دولت فرانس و ملوک متفقه با ورود سلسلهٔ بوربان بپاریس مبادرت کرده بقرار و مدار دولت
و قلع و قمع ناپلیون پرداختند و بخلع او و فرزندش از سلطنت مبالغه نمودند تا این خیانت از مرشل
و لشکر مذبور صدور یافت امنای دولت فرانس بآن مرتبه کار را بر ناپلیون سخت گرفتند که خود از
سلطنت استعفا کند و وارثش از سلطنت دست بشوید مجملاً چون مرشالهای مذبور بحضور ناپلیون شرف
شدند و کیفیت اوضاع را عرض کردند ناپلیون تحقیق فرمود که درباره او چه قرار داده‌اند معروض
داشتند که جزیرهٔ البه را بشما واگذار نمودند که در آنجا مانند سلاطین دیگر بحکمرانی مشغول باشید بعد از
استماع این خبر اندکی متفکر شده فرمود دیگر که استحضار از اوضاع جزیرهٔ مذبور دارد نزد من آرید
و کتابی که تفصیل اوضاع آنجا نوشته شده با نقشهٔ آنجا حاضر نمایید در ساعت نقشه و تفصیل احوال جزیرهٔ مذبور
افتاده چنان مشغول مطالعه نقشهٔ آنجا گشت که گویا سلطنت کل عالم و سلطنت آن جزیره در نظر او
یکسان است و شب را تا صبح بتفکر و تدبیر اشتغال نموده علی الصباح مرشل مکدانلد و کالاین کورت را
بپاریس روانه نمود که در مجاری امر استعفای مطلق با ملوک متفقه گفتگو نمایند و شرحی نیز مرقوم داشت
که چون ملوک متفقه فرنگ چنین مشهور نموده‌اند که امپراطور ناپلیون مانع از صلح فرنگستان است و دعوی
او عدم صلح ابدی در ممالک فرنگستان میشوند لهذا اظهار مینماید که ناپلیون و وارث او از سلطنت

فرانس و ایطالیا استعفا نماید و جهت منفعت مملکت فرانس هر نوع ضرر و خسارتی متحمل گشته و بوجود خود
قبول نماید مورخ گوید اگرچه آن استعفا را بدان طریق نوشت لاکن تا آخر انجام مصالحه خیال
شکست اردوی بخت و تدبیر مینمود که حکمت سوی آنطرف رود و فتنه را برپا کند و در این اندیشه
بود که از شهر فونتن بلو حرکت و لشکری که در پیش خود دارد الی آخر ملحق سازد و در ینگی و ایطالیا
شاهزاده یوجین ملحق گردد روزی یکی از سرداران بعرض امپراطور ناپلیون رسانید که امپراطور روس
از سختگیری ملوک متفقه بشما بسیار رنجیده گشته مصمم شده که امداد بشما نماید اگرچه این خبر
حاصل نداشت لاکن حضرت امپراطور بمحض این خبر افواج قراولان خاصه خود و دیسیان پیش
روی عمارت پادشاهی جان دیده خواست از آنجا حرکت کرده بیکبارگی اقدام کند مرشل اودینت
عرض کرد با این افواج اغتشاش رساندن نمیتوان نمود چه شما برضای خود استعفا فرموده‌اید فرمود در استعفا
نامه شرطی کرده‌ام که تحقق آن شرط بسته بحصول استعفاست مرشل مذبور عرض کرد که صلاحیت
این اقوال را تصدیق نمیکنند بمحض آنکه شنیدند شما از سلطنت کناره کرده‌اید اعلان و مسودات لا اختیار
میدانند چنین نوشته‌اند که سلطنت شما باتمام رسید فرمود که باید صبر کرد و منتظر خبر مجدد از پاریس
شد مرشل مکدانلد و مرشل نی و کالاین کورت از پاریس مراجعت نموده بحضور حضرت امپراطور آمدند و قرار
نامهٔ ملوک متفقه را بنظر او رسانیدند و عهد و شروط مرقومه این بود که ناپلیون اولاً باید با امپراطوری
خود برقرار باشد لاکن جزیرهٔ البه جای مسقط باشد و جزیرهٔ مذبوره مشتمل بر شش فرسنگ عرض و طول
بوده و ده هزار نفر مخلوق در آن متمکن است دویم ناپلیون سوای مایملک یکدانه جبه‌داران
فرنگستان محسوب است دیگر که قراولان خاصه برای وجود خود نگاه دارد و چهارصد نفر لشکر بحری
نقد دیگر مناسب مملکت او شده مقرر است کنند و دوازده کرور فرنگ جهت مخارج خود علاوه بر مداخل جزیره

نذر بود هرساله از دولت فرانسه بازیافت دارد و خرج کرد و فرنگستان جهت مخارج برادران و سایر اقوام
او برقرار شود و حسبه در مجمع امنای ملوک متفقه قرار امور ناپلیون بر این طریق داده شد گفتگوی میان
آنها واقع شد بعضی گفتند در صورتی که شما مقرری ناپلیون را زیاده از مقرری پادشاه انگلستان
در نظر داشته باشید بهتر این بود که او را به هیچ وجه از سلطنت معزول ننمایید و برخی گفتند این قرارداد
شما در حق او به تدبیرات مملکت داری مناسب نیست چرا که ناپلیون با اسم امپراطوری و آن اقتدار
و تسلط در جزیره البه اگر توقف کند و قراول خاصه نگاه دارد و دو جهاز جنگی مهیا نماید و کسی تصور
کند که در آن جزیره آرام خواهد داشت و معتقد این مقرری خواهد شد و در مقام رفع مجموع فرنگستان
بهتر از آن نخواهد کرد و بالقطع تصور او بیهوده و عقل او ناقص است و سلاطین متفقه جهت حرمت
حضرت ناپلیون مراعات نموده و فرزندان او را معزز داشته ولایات پرمه و پلسنتیه را قسمت ابدی متعلق
بآنها نموده که با اقتدار در آنجا روزگار گذرانند حضرت امپراطریس چون از این قرار مستحضر گشت مجلس شوری
برپا داشته از مشیرهای خود درخواست نمود که با او موافقت کرده با آن لشکر جرار و جوش
از آنجا حرکت کرده باطراف رود لایر روند مشیرها سکوت اختیار نمودند ناپلیون فرمود که با یکدیگر
در شب با یکدیگر شور کنید اگر صلاح در رفتن دیدید فردا بعرض رسانید که با اندازه حرکت و تدابیر
دیگر بکار بریم فردا سران سپاه بحضور او شتافته همگی معروض داشتند که وقت از آن گذشته
که بغیر قراری که ملوک متفقه داده‌اند توان بکار دیگر اقدام نمود حضرت امپراطور بدیشان دستگیری
فرمایید فرمود که چون وقت آن رسیده که از شما مفارقت کنم و شما خدمتگذاری دولت دیگر را
قبول کرده‌اید شایسته این است که بصداقت تمام بطوریکه خدمت بمن نموده‌اید بدولت تازه خدمت
نمایید حال هر که میخواهد بدون مکث بپاریس معاودت و هر که توقف مینماید با منشی دولت بوربان اعلام کند

که مانند

که مانند او از عهده مخالفت نسبت به دولت بوربان بر نیاید بعد از این گفتگو هر کس که مایل بود در خدمت
احضار کرده زیاده از حد اظهار رضامندی از او نموده فرمود که حدیث فصلی باید کار در هنگام مرخصی
شما بشما مرحمت نمایم دیگر تاره نمیگویم که در حصار ابراهیم بیک عکس نموده بود و نهایت اعتبار داشت بدست
خود بآو مرحمت فرمود و آن شخص را در امپراطور ناپلیون بیکی تمکنت دید امر خود را بتقدیر قضا و قدر
تسلیم نموده تهیه تدارک هر چه لازم داشت سرانجام نمود و در روز بیستم ماه اپریل که ... حمل باشد
از شهر فونتن بلو حرکت و بسمت جزیره البه روان شد و قبل از حرکت بوداع باریس با افواج و قراول
خاصه و سایرین شروع نمود و تمامی ایشان سواره حاضر و بعد از سلام قطرات اشک از غیرت
از دیده با ریخته حزن و غموم از وجنات احوال او آشکار گشت زیرا که میدانستند این وداع
آخرین است و در وقت سلام سواره بود بعد از سلام نزدیک افواج آمده پیاده شد و مشغول وداع
گشت و فرمود ای سرداران من اکنون وقتی است که مجموع فرنگستان بدشمنی من برخاسته اند
و اهل مملکت فرانسه از من رو گردان گشته سلسله بوربان را بسلطنت برگزیدند اگر چه با این لشکر
رکابی ورنه همیشه مطیع احکام ما بوده‌اند میتوانم چند سال انقلاش در امر مملکت راه دهم لاکن
مملکت بکلی پایمال میگردید و اهل آن بزحمت مبتلا میشدند حال که از شما دور میروم فرمایش
من بشما این است که بپادشاه جدید بصداقت خدمت کنید و از مفارقت من اندوهناک و غمگین
منشوید چون میشنوم که شما خورسند میباشید من نیز مسرور خواهم بود بعد از اندکی سکوت فرمود
که از مرگ زندگانی برای من چیزی نبود که از خصم مخالفت در تسخیر ولایات خود تمام انتقام رسانید
که من باز جاده تخریر و آبروی خود پا بیرون نمیگذارم و مجموع خدمات شما که با یکدیگر تقدیم رسانیدید بخط
خود خواهم نوشت که بعد از این اهل عالم معلوم شود و کنون که عازم میتوانم با همگی شما معانقه کنم بلیکن

تمامی جنرال‌ها را در آغوش کشیده وداع می‌کنم بعد فرمود که لوای عقاب مرا پیش آرید چون
بیدق را آوردند بدست خود گرفته آن را بوسه داد و فرمود که ای لوای ظفر برای من بوسه که بر تو
میدهم سالها بر دل حالت عجیبی مؤثر خواهد بود ای فرزندان من خدا نگهدار شما باشد همه تیغ گویید
الفاظ ناپلیون چنان تاثیری در دل افواج کرد که بی‌اختیار آه و ناله از ایشان بلند گشت لاکن ناپلیون
بحضرت که بهنگامه بر پا شود قسمی حرکت نمود که مبادا فصل نگردد سر باز بموافقت امپراطور خود که از جان
عزیزتر میشمردند راضی گردید بالجمله ملوک متفقه چهار نفر صاحب منصب مشخص فرستاده که در رکاب ناپلیون
بجزیره البه روند و اسامی ایشان بدین تفصیل است جنرال شوالوف از قبل امپراطور الکسندر و جنرال
کولر از جانب امپراطور [illegible] کولونل کمبل از طرف دولت انگلیس جنرال [illegible] از جانب پادشاه پروس
حضرت ناپلیون وکیل دولت پروس را [illegible] نمود چرا که مملکت پروس از ممالک مسخره او بود و [illegible]
دو [illegible] و غیرت او [illegible] که پادشاه پروس خود قابل آن [illegible] وکیل همراه [illegible]
و حضرت امپراطور روز بیستم ماه اپریل که سنه ۱۸۱۴ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۹ هجری باشد از فونتن‌بلو حرکت
و با فوجیان درگاه او که از خدمت او دوری نجستند در چهارده کالسکه قرار گرفته در رکاب او بجزیره
البه شتافتند و در هر منزل مقرر بود که از چاپارخانه‌ها اسب [illegible] بگیرند و در بعضی منازل [illegible]
حکام و [illegible] و تعلقات [illegible] مبذول [illegible] و در بعضی از امکنه [illegible] مملکت
باز در هنگام عبور او آواز امپراطور زنده باد [illegible] و در برخی مکان که [illegible] سلطنت
او [illegible] برای خدمت او پادشاه جدید [illegible] و در عوض [illegible]
در کردن ناپلیون [illegible] ملاقات کرده [illegible] مباحثه و گفتگو نمود [illegible]
گشت [illegible] سلطنت [illegible] ناپلیون [illegible] که [illegible] از جانب

در شأن او واقع شد که خاتمه امر باین منجر شد و چون لشکر او تلفیان رسید صاحب منصبان قراول
امپراطوری بوکیل دولت انگلیس اظهار نمودند که خواهش ما از جانب حضرت امپراطور مجبور شده در مقام
[illegible] وکیل [illegible] احتیاطی که لازم بود بعمل آورده بر حضرت تمام [illegible] گذاشته [illegible]
امپراطوران [illegible] مطلق ندیده بود و اهالی آن جاب [illegible] رنجیده که از کارکنان او بهم رسانیده
بودند امر فرمود که وکلای ملوک متفقه در کالسکه خدمت او مجتمع و دیگر اوقات تغییر لباس نموده
[illegible] خواه [illegible] که در خدمت او حاضر [illegible] نموده [illegible]
از صفحات [illegible] که حضرت امپراطور در آن [illegible] حضور [illegible] بعد از چند روز وارد
شهر فریجیس که از شهرهای فرانس است گردید و [illegible] دو فروند جهاز از جهازات دولت فرانس قبل
از وقت [illegible] ملوک متفقه حاضر کرده بود [illegible] حضرت امپراطور ناگوار آمد که در زیر لوای [illegible]
بر آن نشیند لهذا [illegible] دولت انگلیس که [illegible] کپتان [illegible] فرموده [illegible]
منصب [illegible] مانده بطرف جزیره البه روان گشت و در حین سوار شدن کشتی [illegible]
سلام بجهة احترام او انداختند و وکیل دولت روس ناپلیون [illegible] که [illegible] اول [illegible] وداع
گفته مراجعت نمود و سایر وکلا در خدمت او روان شده در چهارم ماه مئی که روز [illegible] بود
بسواد اعظم جزیره مذبور رسیده و اسم آن شهر پورتوفرجو است و اهل آن جزیره در آن اوقات
مخالف دولت فرانس نموده شورش [illegible] آرام نیافته بود حضرت امپراطور تغییر لباس نموده صبح [illegible]
روز [illegible] تشریف فرما شده اوضاع آنجا را ملاحظه [illegible] مراجعت نمود و در کشتی خود نهار صرف
کرده [illegible] بعد از ظهر با جلال و شوکت تمام از کشتی [illegible] قدم نهاد از دریا و [illegible] هر دو توپ سلام
انداختند و امیر جزیره با اعیان و اشراف و اعاظم دین [illegible] باستقبال او رفته حضرت امپراطور را

بعظمت و جلال وارد شهر نمودند و اهالی شهر مذبور تحسین و توصیف نسبت با امپراطور بعمل آوردند و اوقاتیکه ناپلیون
امپراطور فرانس بود اهل جزیره مذبور مطلق طالب او نبودند و حال که امپراطور ان کردید مقدم او را مغتنم و وجود
او را در آن جزیره باعث منفعت کلّی دانستند **فصل نهم در بیان وضع البه و قرار جدید گذاردن ناپلیون
در آنجا و فرار کردن وی از آنجا** مورخ گوید که جزیره البه در مقابل ولایت تسکنی واقع است و قریب بیست
فرسنگ دور کرد آن جزیره میباشد و کوهستانات بسیار دارد و جزیره بسیار ریگزار است و در اقسام گل و گیاه در کوه
و صحرای آن وفور دارد و معدن آهنی در آنجا است که منفعت بسیاری از آن حاصل میشود حضرت امپراطور
با سرنیل کمبل وکیل دولت انگلیس هر روز سوار میشد و حدود مملکت جدید خود را سیر مینمود روزی بتماشای
معدن آهن تشریف برده از مداخل آن استفسار فرمود عرض کردند که یک کرور فرنک مداخل سالیانه
این معدن است فرمود مداخل آن متعلق بکه بکار است لاکن چون بخاطرش رسید که منافع معدن
مذبور قبل از آن بانعام و قبول الجیان آزف مفوض کردانیده بود اختیار بزبان راند چرا در آن
اوان اینگونه بی عقل و کفایت بوده ام و بذل و بخشش کزاف مینمودم و فرمود که در آن زمان از این
قبیل احکام بسیار از من صادر شده و هر زمان که ناپلیون بتماشا و تفرج ولایت خود میرفت اندیشه از آن
مینمود که مبادا کسی قصد جان او کند همیشه دو نفر سوار مکمّل و مسلح در پیش روی او میرفتند روزی ناپلیون
از بالای تیغ کوه بدریا نشیب آمد و آب دریا بپای او بخورد با خنده فرمود که حال دانستم مملکت من چه
قدر وسیع است چرا که در عرض ساعت بپای خود حرکت کرده بانتهای مملکت خود رسیدم بالجمله در اوایل
ورود ناپلیون اوضاع آن جزیره را بسیار تغییر و تبدیل داد از جمله قانون مملکت داری که از قدیم در آن سرزمین
متداول بود برقرار فرمود و اختراعات تازه کرد و خواست که مملکت محقر خود را وسعت دهد
جزیره کوچکی در آن حوالی بود که آبادی نداشت حضرت امپراطور سی نفر از قراولان خاصه خود را نامزد

آن جزیره ساخت که جزیره مذبور را متصرف شدند و قلعه در آنجا بنا نهاد و ملاحظه کرد که اهل
و سکنه آن اندیشه خواهند کرد که ناپلیون در وجود جزیره البه متمکن نشد و آن جزیره مذبور را منضم نموده لاکن این
افکار بعضی نمود مقرر داشت که چندین سفیر مرغوب منقول کنند و راه تردد شهرها با طراف آن
نمایند و شهرها احداث نمود که آب جاری بپای تخت آوردند و دو عمارت خاص مخصوص وجود شریف
خود ترتیب داد یکی در شهر و یکی در ییلاق و عمارت دیگر جهت همشیره خود بنا نمود و در وسط که مقصود و پناه
راس است در آنجا کتابخانه بنا نهاد و در چهار گوشه مملکت چهار باب عمارت ساخت که بعزم سیاحت
بآنجا رود و هموار و زمان او مانند مرغی که در قفس باشد آرام نداشت و در مملکت خود گردش مینمود
و اوضاع رسمی عمارات و قراولان خود را بسیار با شکوه و رونق نمود و بیدق جدیدی برای علامات
جزیره مذبور اختراع فرمود و بجهت آراستن پای تخت خود رسم قدیم آن جزیره را درکتب پیدا کرد
و بآن رسم که کاشته بود آنجا رسمی نمود و قراولان خاصه خود را بمقصد نفر پیاده و نفر سوار
قرار داده و دایم او را به آن را مشق و تعلیم مشغول و بانداختن توپ و تفنگ و ضبط امور مینمود بعد از
چند وقت معلوم کردید که اراده دارد وصالدات جدید از آن جزیره بکند بالجمله در اوایل ماه
جولای سنه عیسوی مطابق سنه هجری اغتشاش برپا گشت و منسوبان و متعلقان و دوستان
و خیرخواهان ناپلیون متوجه او شدند و باین خیال افتادند که ناپلیون بوسیله از وسایل اقتدار
بهمرساند جمعی از ایطالیا بجزیره البه رفتند که بشرف خدمتگذاری ناپلیون مشرف و بقراولان
خاصه او ملحق کردند از این اشخاص دو نفر سوار شهر ایطالیا امدت آوردند و در سامی مردمان
چند نفر از آن دو نفر بود که دستهای احضار ناپلیون نموده بودند و در اغتشاش ها این اهالی
ایطالیا پدید گشته روز بروز در تزاید بود و شاهزاده و ولایت تسکنی بعد از آنکه حکومت را استوار

یافت بقاعدهٔ سهو ناپلیون رفتار نمود و مردم از او شاکی شده غوغا در اطالیا برداشتند یافت و در شنید که
از اطالیا در فرانس فرار و بجزیرهٔ البه میرفتند ناپلیون نهایت محبت بایشان مبذول نمود از جمله یکی از ترجمان
لشکر اطالیا که نام او کالانجی بود بجزیرهٔ مذبور رو بحضور امپراطور مشرف و بعد از التفات زیاد
بود فرمود دیگر بسبب ترک وطن کلفت عوض کرد که اولا مقصود بالذات او درک زیارت امپراطور
و ثانیا ملازمت خدمت سرکار مطمح نظر من است که در جوق قراولان خاصه تفنگ بردار شده یک گذاری
اقدام نمایم حضرت امپراطور فرمود که قراول با عظمت و شان نماد محترم است باید بهتر از این خدمتی
نسبت محول کنم در ساعت فرمان داد که مهردار و دوست فرنگی مقرری بجهت مخارج او برقرار نمایند و حاصل
انکه در آن اوقات بسیار معطل و محتاج بود در باغستان اذن داد که در رو همشیرهٔ امپراطور بجزیرهٔ البه رفته
او را ملاقات نمودند و در آن اوقات منتظر بود که حرم او مارای لوئیزه و پسر ایشان او را نیز آید چه
در آن اوان مذکور می شد که حرم ناپلیون بولایت متعلقهٔ خود که در مملکت اطالیا باو واگذار نموده
بودند می آید و چون امپراطور اوقات پیکه ناپلیون در شهر فونتین بلو توقف داشت اخر اخوابید ملوک
متفق الرای از جانب خود فرستاده که دختر او را محافظت و نگذارند نزد ناپلیون رود و او را بدیدار
مملکت نمسه بردند ناپلیون بسیار متاثر گردیده بود و بزبان شکوه آمیز مینمود که مرا از دیدار
حرم و فرزند خود مانع آمدند و از آنها و شهر ونیه بردند و اهل شهر میگفتند که گویند بی انصافی در حق احدی
تاکنون نشده که با حرم امپراطوری کرده اند و او را از ملاقات شوهر مانع گردیده و ناپلیون حکایت
کرد که یکنفر صاحب منصب تعیین کرده بودند که از انجمله بود که پیش حرم او بجهت احترام سلام میرفت و از او
مفارقت نشد و او را مانند محبوسان نصب کردند و قبل از آنکه حرم او از شهر ازلی حرکت کند باو گفتند
که شما را اجازت میدهیم که بجزیرهٔ البه رفته ناپلیون را ملاقات کنید و بعد از حرکت خلاف گفته

خود بعمل آورده و فرمود هر چه تقصیر کنیم مطلق تدبیر دولت داری در ضمن این عمل نمی بینیم زیرا که
مملکت در قبضهٔ اقتدار من بود امنای دولت بمن صحبت داشته دختر امپراطور نمسه را بحبالهٔ
نکاح من آوردند و حال که مالک ملک البه میباشم نمیخواهند که اهل زمین و دریا بدانند چنین
بدانند که اگر او در جزیره با من زیست کند قوت کار من خواهد بود و حال آنکه چنین نیست
موضع کوی جنرال کامر وکیل دولت انگلیس حکایت کرد که اکثر اوقات تمنای خود ناپلیون دوری
جستن از او و گفته که از اصرار حضرت امپراطور در آوردن حرم خود چنان مفهوم می
شد که از روی محبت نبوده بلکه تدبیر دیگر در نظر داشته با وجود این آن حرکت از انصاف
نبود و در همین خصوص امپراطور نمسه را بسیار ملامت کرده و در آن اوقات از شهر لاون
که از شهر شنیدستند یکنفر زن متشخص با طفل پنج شش ساله وارد جزیرهٔ البه گردید و ناپلیون
بسیار احترام نزد او منظور داشت و در مکانیکه دور از توجه مردم بود او را منزل داد
و مخفی از خلق دو روز از آنجا نگاه داشته و در خفیه بدیدن او میرفت اکثر حکایت
چنان میکنند که آن زن حرم امپراطور و آن طفل فرزند او بود و بعضی از محرمان امپراطور
حکایت کرده اند که آن زن از لهستان وارد که پای تخت لهستان میباشد و طفل مزبور فرزند ناپلیون
بود که بحرام متولد شده بود و جهت رفتن روانه کردن آن بود که در پای تخت نمسه مرجعیت کند و در
وقت رفتن از او خواهش نمود که از امپراطور نمسه اذن حاصل و حرم و فرزند او را روانهٔ
جزیرهٔ البه نماید وکیل دولت انگلیس تنها بحکم پادشاه انگلستان در آن جزیره توقف نمود
که رفتار ناپلیون را متوجه شود و چون شرط نموده بودند که امپراطور ناپلیون و مملکت او دولت
جداگانه باشد و اگر نخواهد بدون اذن یاری دول بغیری در آنجا توقف نماید شغل و منصبی برای او مشخص

مذکور نشود در باب ...
ناپلیون با حرم او داستان ...
در اواسط ماه می که ...
بود جنرال کار از حضرت ...
اذن مرخصی حاصل کرده ...
نمسه ...

و حکم بر توقف نمایند مردمان جزیره البه از توقف او در تعجب بودند که با وجود آن شرط توقف
او در البه خلاف قانون است وزیر البه از وکیل مزبور سؤال نمود که سبب توقف شما چیست در جواب
گفت که تا لشکری ملوک متفقه در قرار امور فرنگستان در مجمع [illegible] پاریس بانجام نرسد از
جانب دولت مامور بتوقف این جزیره میباشم و ناپلیون از وجود او در آنجا چندان اکراه نداشت
و اکثر اوقات او در [illegible] و با او بسیار بمکالمه مشغول بود و در گرمی صحبت طرز تقیید دولت داری
خود بود را بیان میکرد روزی وکیل مزبور را احضار فرموده در اوطاق خود سیر میرفت و با کمال تعجب
میداشت فرمود از این متعجبم که تا در اینجا اقامت نموده اید که من در خیال امر ضبط مملکت
محو خود نیست اگر میخواستم قادر بودم که تا بیست سال با خصم جنگ کنم چون صلح ندیدم مانند
کسانیکه ترک دنیا کرده باشند عزلت گزیدم و چیزی در تصرف ندارم مگر خانه ای و عمارت
و کار و چاپیش و مرغان خانگی و نزد دولت انگلیس بسیار خوش شدم کتاب مقدمات زبان انگلیسی
موجود کن که میخواهم زبان انگلیس بیاموزم و از او تحقیق کرد که حال اوضاع فرانس چگونه میباشد
عرض کرد بسیار رنگ و مردم در نهایت دهشت میباشند و از پادشاه جدید مشعوف و خورسند
میباشند مگر آنهائیکه بسبب سلطنت او از منصب معزول و مجبور شده اند و جمعی از سپاه که اخراج شده
از آن هواخواهان حضرت امپراطور سلطنت او میباشند ناپلیون فرمود استحکام امور سلطنت مضایقه
نیست که بسبب حرمت لشکر مثل سابق باشد لاکن امر سلطنت فرانس بدین روش نمیکند زیرا که مردم
اختیار در دست اهل مملکت باشد و بطرز [illegible] آزادی امور مملکت را گذرانند و حال اگر امنای
دولت فرانس درین کار که قانون مملکت داری انگلیس را در فرانس متداول سازند و جد و جهد
ایشان درین باب بیهوده و لغویست چه برای آنها ممکن نیست که مانند دو مجمع خاص دولت انگلیس

که بر دو

که بر دو در پارلمنت میباشند مجمعی بنا کنند چراکه خاندانهای عظیم که اجزای آن مجمع خاص
میباشند حال در فرانس موجود نیست و مثل آن امرا و اعاظم مملکت انگلیس که ارست قرید انگلند عبارت
از ایشان است در فرانس هیچ نمانده که توانند مانند دولت انگلیس پارلمنت بنا کنند حضرت
ایمپراطور در هنگامیکه گرم سخن گفتن بود بعادت معهود بعضی سوال که گفتن آنها مصلحت نبود بیان می
آورد و با تندی بوکیل مزبور فرمود که بهتر خیال نمود که شهر بلجیم و شهر بزرگ انتورپ را از فرانس
مفروض کنند اگرچه مرا مطلق غرض و خیالی در این کار نیست و نفع و ضرری مرا حاصل نمیباشد
و مانند تماشاکنان مشغول تماشا میباشم و هرچه در آن باب نقض کنم بزبان میآرم و میدانم
که از این طریق آزردن اهل فرانس معلوم می شود که ملوک متفقه از طبیعت اهل فرانس غافل
در حقیقت طبیعت اهل فرانس معتاد بغرور و نخوت است و این رفتار ملوک متفقه ملائم طبع
ایشان نخواهد بود و ملوک مذکور منتظر باشند که اهل فرانس از کثرت دشمن مغلوب گشته
و توانستند بجنگ اقدام کنند باید دانست که مردم فرانس هیچوقت ملایم نشده و از غیرت
نخوت بر دارند و مردم فرانس [illegible] بهم رسیده و [illegible] از ایشان چندان [illegible]
نکشته [illegible] اگرچه همیشه من از آنها [illegible] دلشکر [illegible] و غیره بود
بخاطر می انداختم که چه [illegible] نموده و لا ایالت دیگر باشند و اهل فرانس همیشه باعث نقص
خود میدانند که پادشاه از ایشان [illegible] دولت انگلیس نشده و کنون از [illegible] استهزا و تمسخر لوئیس
جمله [illegible] هم لوئیس پادشاه انگلیس منحرف شدند مجملاً وکیل مزبور بعد از [illegible] در یافت نمود
که امپراطور ناپلیون [illegible] بوضعی که [illegible] از آن دست [illegible] نخواهند بود [illegible]
مکالمه با او در آخر آمد و بهانه که [illegible] شرف اندوزی حضور [illegible] مانده بود این بود

که چون ناپلیون از مکان خود بتفرج میرفت بعد از مراجعت در مجلس او بود و مصاحبت و عرض تعظیم خود مینمود و مورخ
گوید در آن اوقات ناپلیون چنان گفتگو میکرد که مستمع استنباط کند که فرنگستان را این روزها او
ضایع بر آن و در فرانس فتنه و آشوب برپا خواهد گشت و مذکور مینمود چون ملوک متفقه ولایات
بلجیم و راین و ترتیب سوئیز مملکت فرانس موضوع نمودند مردمان فرانس این ضعیف و زبونی را قبول
نخواهند کرد و در آن اوقات که ناپلیون در این خیالات بود میدان سخن بسیار وسیع مینمود که گفتگوی
او در سایر بلدان شهرت کند و مذکور مینمود کنون خلق فرانس بسیار رنجیده و غضبناک شده اند چه
آنها تصور میکردند که حدود مملکت ایشان رود رین است و ملوک متفقه آن رود را مکان سوا کرده موضوع
کنند بلا شک که مردم فرانس این خفت و خواری بسیار بر خود نمی پسندند و عاقبت در مقام تلافی آیند
چه ایشان از حیثیت از همه طوایف فرنگستان جری و باغیرت تر میباشند و همواره
مترصد فرصت و مباهات بسیار مینمایند لوئیس چهاردهم پادشاه سابق فرانس با وجود آنکه
اهل فرانس را بسیار گونه ضرر و خسارت گرفتار نمود و باز بعلت شعشعه انوار فتوحات مغرور تمامی
اهل فرانس او را بر چه درجه دوست میداشتند از خدمت و اطاعت او کوتاهی نمیورزیدند و حال
لوئیس هیجدهم که در تخت سلطنت فرانس متمکن شده بکلی فاقد از خلق و خوی مردم میباشد و چنان تصور
مینماید که اهل فرانس [illegible] بر این مسئله نمود که بر جمیع جنگ و فتنه اوقات گذرانند و اهل
مملکت خفیف شوند و در تجارت مستغرق گردند و مذکور مینمود که کنون توقف لرد کسلری و متقطان در
شهر پاریس باعث ذلت و خواری دولت و هتک حرمت اهل مملکت است و بر عاقبت
تصور میکنند که وجود او در فرانس علامت مغلوبیت آنهاست و بدین سبب مخالفت عظیم
میان آنها شروع خواهد یافت مورخ گوید ناپلیون با نیروی بعض سخن میراند و در بین گفتگو تطلع

میشد که زیاده روی میکند عنان توسن سخن باز میکشید و چنان بحضار مجلس مفهمانید که خود منفعت
خود منظور نداشته و اگر در فرانس مفسده برپا شود او در آن نفعی حاصل نخواهد بود و مکرر مذکور مینمود که من مردی
مسلوب الاختیارم و در هیچ امر بیش از تکلیف مصالحات نبودم و بالاخره برقرار بر سر سلطنت ما وی گزیدم
و بازار او رنگ شاهی فرود آمدم بهر چه معتقد شده تن خواهم در داد و ملوک متفقه متقبل شدند مرا بهر جا
که اراده کنند روان سازند یا در این مکان تقبل من حکم رانند سینه من در مقابل خنجر دشمنان
گشوده است و هنگامیکه مرا منصب جبار الیه بود دولت از حد افزون اندوخته بودم کنون سرمایه
آن زمان از دست رفته و دیگر فرمود که اقوام و منسوبان و رفیقان و قراولان خاصه من از
فرانس خبر صریح داده اند و مرا یقین حاصل شده که انقلاب عظیمی مانند آشوب عام [illegible] بل
زیاده در فرانس بظهور خواهد رسید که رجعت من لازم خواهد گردید و ملوک فرنگستان لازم خواهد
دانست که بجهت رفع شورش دوباره مرا بفرانس صوب نمایند و رسم ملک منفعت [illegible] جزیره مذکور
میرسید که مقصد در صلح خود از وکیل دولت انگلیس مخفی دارد و چنان وانمود کند که بدول آنوقت
ملوک متفقه امری از او صادر نخواهد شد چون فصل زمستان آنسال نزدیک شد تغیر و تبدیل بسیار
در [illegible] و کردار ناپلیون ظاهر گردید بعضی بناها که در جزیره البه بنا نموده حکم باتمام آنها فرموده بود از اتمام
آن منصرف گشت و گردش خود بود موقوف داشت و گاهی بجهت تفرج سوار کالسکه می شد و سواری
اسب موقوف نمود و چنان مستغرق دریای فکر می شد که آثار هموم و غموم از وجنات احوال
او ظاهر بود و از گذشته سابق هیچگاه تردید خاطر و پریشانی از او دیده نمی شد و در آن اوقات مخارج او
بسیار [illegible] ادا [illegible] وجهی که از فرانس آورده بود تمام شد جهته مخارج خود اهل جزیره را فرمود
که در ماه جون او و اسط بهار مالیات سالیانه خود را تمام مهیا سازند و اهل جزیره هر روز [illegible]

خدمت او میرفتند و پرژن سیقول نمی رفت و دو تشد و اینمل لمان منجر شد که برخی اکثر محصلین مالیات را
دستنام داده جواب میکردند ناپلیون ناچار گشته قراولان خود را برآنها گماشت که ایشان را تنبیه
و مالیات سالیانه را تمام از دولت ایشان بازیافت دارند و علاوه بر آن مخارج ایام توقف خود را باز
یافت نمایند و چون ناپلیون مخارج خود را زیاده از مداخل دید به تخفیف مخارج کوشید و مقرری قرمزی
خدمت را کمتر نمود و آذوقه مستحفظین جزیره را در عوض پیچ آورد و چند عراده توپ مسی را به میر ولایت [illegible]
فروخت و اکثر از مال و ملک خود را به مسکوکات نقد نمود حتی عمارتیکه سرباز خانه قرار داده بود و [illegible]
در بندر فرو بر ترتیب داده بود بعوض فروش آورد اگرچه بعضی گفتند ناپلیون را باعث این بود
که در کارها عجله مینمود و بیجوز است که هرگونه حالتی که از خاطر او گذرد در وجه و اوضاع صورت خارجی
دهد لاکن چندی فرنس نیز با او به نیکی رفتار ننمودند و در مصالحه شهر فونتن بلو در فصل ششم
قرار شده بود که تنخواهی هرساله از بابت مالیات به ناپلیون رسانند و بطور مهمانداری دارند
که او بمعطل در مخارج فاصل نشود و چون این وجه را ملوک متفقه قرار داد کرده بودند وزرای فرنس
تنخواه مزبور را عاید نساختند و بدین سبب بعضی کلال و شوکت من [illegible] خود را قادر می بینم که با این
چند فوج که در رکاب حاضر دارم ممالک فرنس را گیر آرم و انواع افتضاح در آن سرزمین برپا کنم
وکیل مزبور لارد کسری وزیر دولت انگلیس را از این کیفیت مطلع ساخته لارد مزبور [illegible]
در درشتی به وزرای فرنس اعلام نمود که رفتار شما نسبت بان شیر خشمناک به صلح مقرون نیست و
وزرای مزبور بدین بها متمسک شدند که بعد از اتمام سال ما بیشتر تنخواه را به ناپلیون برسانیم و حال آنکه
وجه مزبور مقرری بود که بموقع باید به ناپلیون برسد بلکه در وقت ضرورت مساعده بیش از وقت
باو فرستند و بخصوص چند بار وکیل دولت انگلیس نوشت که ناپلیون بدین سبب از وزرای

دولت فرنس منزجر شد مبادا حرکت خلاف از وجنات احوال او ظاهر شود علاوه بر اینها
بعضی اخبار به ناپلیون میرسید که باعث وحشت او میگشت گاهی میگفتند لویس هجدهم خیال کشتن
او را محرک است که او را مقتول سازند و گاهی عرض میکردند که ملوک متفقه از فرستادن شما به البه
پشیمان شده اند چراکه اکثر جزیره به فرنس و ایطالیا نزدیک است و میخواهند شما را حرکت داده
بجزیره سنت هلنه فرستند چون این خبر بالسمع او رسید تردید خاطر او زیاده گشت
و مقرر نمود که اگر ملوک متفقه حکم کنند که بزور از اینجا حرکت دهند به سپاهیان اطراف جزیره
رفته و تا هنگام مردن در برابر دشمن مقاومت خواهم کرد و در آن زمان خلق انبوهی از
اطراف در جزیره مزبور گرد آمده بعضی بجهت دیدن امپراطور و توقف در آنجا و برخی
بسبب القای بعضی مطالب و پاره ای از خشم آمده بودند و چند دست جزیره البه مملو از [illegible]
تجار گردیده و اکثری بجهت منفعتی که محض دیدن ناپلیون رفته بودند [illegible] آورده که به فرنس
رسانند و بعضی را [illegible] به بندرات [illegible] و چهار فروند کشتی جنگی ناپلیون و چند
کشتی تجارت اهل جزیره همیشه با ایطالیا و سایر بلدان میرفتند و اخبار به ناپلیون میرسانیدند
وکیل دولت انگلیس بعضی علامات از اوضاع ناپلیون دریافت نموده و در ظاهر از او
مخفی میداشت مادر و همشیره ناپلیون نیز دریافت کرده و مخفی داشتند و چون از نزد
او بیرون آمدند اظهار افسرده گی مینمودند و از جواب ایشان استنباط می شد که امپراطور
در این خیال است که از البه حرکت فرماید و در آن اوقات ناپلیون دویست تا [illegible]
نفر از قراولان قدیمی را بعضی اخراج و برخی به فرنس فرستاد و منظورش این بود که رضا
جوئی از سپاه فرنس نماید و ایشان را در خفیه از پادشاه جدید روگردان کنند و بر این وادارند

که هنگام ناپلیون خروج کند در زیر لوای او مجتمع آیند بالجمله وکیل دولت انگلیس در شهر لقورن بود حاکم
آنجا و وقایع نگار فرانسه او را اعلام نمودند که ناپلیون بدون شک مصمم شده که از البه با قراولان
قدیم خود کشتی نشسته بممالک فرانسه رود و مظنه که اول با ایطالیا رود و از آنجا به دیار خود مورت
که در آنجا فوج مشتمل بر لوای طغیان مشغول است ملحق شود بنابراین وکیل انگلیس کشتی پرطریج نام سوار و
بطرف البه روان شد چون وارد بندر جزیره مذبور گردید دید که در عوض سرباز بهادران که
در لشکر قراول بود سرباز چرنیک پدید شده وکیل مذبور تعجب نموده صورت احوال جویا شد خبر دادند
که ناپلیون قراولان و سربازان در بر داشته بکشتی خود که انقلانته نام داشت نشسته و عنان گشت
بود و مراد هرزه روان گردید وکیل مذبور مضطرب شده بخدمت مادر و همشیره ناپلیون رفته ملاقات
نمود دید که آنها هم با اضطراب تمام نشسته در ناله و بیقراری میباشند و از آنها ملاحظه این بود که
ناپلیون بطرف برزیل شتافته تو وکیل مذبور تکلیف نمودند که در جزیره توقف کند تا خبر صحیح
از ناپلیون برسد و امیر جزیره مذبور نیز اصرار در توقف او نمود و او از ایشان بعذر خواسته
بکشتی خود سوار و بتفحص ناپلیون شتافت مجملا از جمله تغییر اوضاعی که در مملکت فرانسه بعد از هجرت
ناپلیون روی داد باعث این عزیمت بر نفس فت گردید یعنی انتقال آنکه در سال ۱۸۱۴ عیسوی مطابق
سنه ۱۲۲۹ هجری که از سلسله بوربان پادشاه صاحب اورنگ سلطنت شدند مردمان فرانسه تصور آنکه
بر این بهتر و خوشتر از عهد ناپلیون خواهد گذشت و امید آنها از سلطنت بوربان مانند ملاحظه
درخت بارآوری بود که از شکوفه زیاد ظاهر و دلالت بر افزونی میوه کند و بعد از اتمام
شکوفه باغبان ببیند که منظورش از هزار یکی و از بسیار اندکی بعمل نیامده و میوه که شوات ساقط از اوست
می‌آید از آنهم حاصل نیست و مردمان فرانسه در اوایل بنابر امیدواریها که داشتند بسیار مسرور و خورسند بودند.

دو نون از آنها این نیست که بقدر اهل سایر فرنگستان ملاحظه ماضی و مستقبل امور کنند بلکه بقدر وسع بخورسندی
و خوش گذرانی اوقات می‌گذرانند و لویس هژدهم هم که بحسب زبانی و شیرین کلامی معروف بود در
اول ورود به پاریس عموم مردم از رفتار او توصیف و تحسین نمودند مگر لشکر فرانسه که اظهار
سرور نمی‌نمودند بلکه از وضعیات احوالشان کدورت و عدم رضا استنباط می‌گشت و افواج قراول
امپراطوری در آن زمان قراول شاهی لقب یافتند و هنگامی که از استقبال پادشاه جدید مراجعت
می‌نمودند از سیمای ایشان معلوم میگشت که گویا خود را اسیران جنگ میدانند نه آنکه از متعلقان
دولت بوربان محسوب می‌شوند و در اوایل و اواسط اهل مملکت اکثر آنانکه از مطالبات گزاف
ناپلیون استخلاص یافته اند اظهار وجد و سرور میکردند و ملوک متفقه از این رو که مردم بیشتر گرویده
سلطنت بوربان شده باشند در عهود و عقود مصالحه چندان سخت گیری ننمودند و آن تکلیفی که در مصالحه
با ناپلیون نمودند بسیاری را تخفیف و تبدیل داشته و اهل آن مملکت همه و نزدیکی معلوم نمودند که از
وجود پادشاه جدید منفعت کلی در مملکت شیوع یافته و مثل اهل فرانسه مانند در مستان حالا آمد بود
که قبل از آنها نشئه سرخوش جام شراب گردیده در عالم مستی و بیخودی بسر داده و غلط گفتن آغاز کرده چون
قاعده اهل فرنگستان است که در عالم مستی مواخذه غلط از کسی نمی‌نمایند لهذا از فرد ضلالات
نزد سردار بردند که بمقام مواخذه او برآید سردار از ضلالات مذبور استفسار نمود که چرا دوش سخنان
بیهوده و دشنام بمن گفته ضلالات مذبور تکیه بشنی نمود و واقعه شب دوشین بوی منکر شد سردار
فرمود که این ضلالات در دعوی خود صادق است چرا که دوش در عالمی بود که حال از آن عالم بیخبر است
اهل فرانسه در اول ورود پادشاه به پاریس مانند ضلالات مذبور از افعال خود که در هواخواهی جمهور بعمل
آورده بودند به پادشاه بوقتولی ساختند و رفته رفته در بطلان چه بعمل آورده بودند و پیروی ناپلیون کردند با تمام انکار و

دکامی مدت بگیر که طالب سلسلهٔ بوربان بودند میگفتند که تقصیری از هواخواهان جمهوریه و ناپلیون در این کبیره نخواهد شد
چرا که از مدد امرا کنون صدیق پادشاه خود را دوست گیرش ملوک متفقه بعد همواره مصالح آن سو طالب بوده‌ایم مجملاً
این سخن که طالبان جمهوریه و هواخواهان ناپلیون و پیروان سلسلهٔ بوربان باشند هیچ یک خود را مقصر
نمی‌دانستند و لیکن بجهت اینکه هیچ یک از این طوایف ملاحظهٔ صداقت خلق سو را نمودند از ضعف نفس تمام اهل سو مغتنم
شمرده ملوک متفقه معلوم نمود که اهل مملکت همواره طالب امن بوده و میباشند و دخل اختلافات اهل و مملکت
فرنس بواسطهٔ وجود ناپلیون بود چون او بجزیرهٔ الیه شتافت این خوایل سو با خود برد و اهل فرنس ناپلیون
را مانند سامری که نبی اسرائیل جرم و خطای خود سو با او نسبت داده او را از میان خود بیرون نمودند با فاقت
سلاطین متفقه او را در رانده‌اند بالجمله ملوک مذبور تمنای پادشاه جدید سو که دست نشاندهٔ ایشان بود در قرار امر
مملکت بعمل آوردند و غالب بودن خود و مغلوب بودن اهل فرنس سو پوشیده میداشتند چنانچه ناپلیون
هر چه از سایر ممالک از صنایع و صور و الواح وغیره تقریباً آورده زینت پای تخت نموده بود و موافق عهد دولت
این بود که ملوک متفقه آن اشیا سو از پاریس بمکان اصلی خود فرستند محض رضا جوئی اهل پاریس سیحیت
سو از پای خود متحرک نخستند که شهر از آرایش بخفتد و مجموع محبوبان تخت سو که چندین هزار نفر بودند
مدد دادن از گذشته اعمال امر سو بیکو نیز اذن مرخصی دادند و این رفتار ملوک متفقه با اهل فرنس شبیه بعمل آن دایه
نادانست که کار دل طفل نموده که اسباب حرب و تمسبیات طفل مذبور در طلب آن کار روزیه کنند
و موی کنند و دایه بجهت اسکات آنرا بطفل دهد و ضرر از آن بطفل رسد و نتیجهٔ این اعمال در اوایل
سال متصل ملوک مذبور آشکار گردید مجملاً چون اعاظم فرنس پادشاه سلسلهٔ بوربانیه سو بسر سلطنت دعوت
نمودند از جانب اهل مملکت و پادشاه اهل مجمع دیوان حکمی بمضمون مقوم داشته که لویس هشتم
برادر پادشاه سابق سو بسر سلطنت دعوت نمودیم مبنی شرط که در کفایت مهام جمهوریه قانون نامه

او ز

که ترتیب داده خواهد شد قبول کند و نیز اقرار بر تحقیق و فقق امور سلطنت برداند و مورخ گوید مبنی دو شرط
که یکی تعیین پادشاه و دیگری ترتیب قانون نامهٔ اهل دیوان باشد شرط دیگر افزودند و او این
بود که ارشاد و مقرری اصحاب دیوان برادر شیت شد و در ایام طرد ناپلیون ناحیه ناده لم الحیوة در حق بعضی
از ایشان را منعمل بود مقرر داشته و بایشان بخشیده بود و بعد از فوت ایشان به ورثهٔ ایشان تعلق متقضی
بود معمول باید داشت بالجمله لویس هجدهم از قبول این شرط انکار ورزید گفت که سلطنت فرنس بالارث
بمن منتقل شود و بهیچ وجه از ارث خود مستعفی نموده‌ام که برادر امرای خاص سلطان جدید فرنس
کنند بالاخره شروط مرقوم تاج سلطنت بسر نهاد و فرمان و دستور العمل در مجاری امور مملکت
و دولت صادر و باهل مملکت و دولت صادر و باهل مملکت اعلام داشت که مقتضی قوت این ذات
که تواری دستور العمل اصدار خود بکفایت مهام جمهوریه بپردازم و چون در شهر و مملکت مطلقاً توجه عموم
مردم در رفتار اجدادی پادشاه ندارند ذر کسی مخالفت آشکار نشد و پادشاه بروش اجداد خود
بسلطنت اقدام کرده و در نظر داشت که چنان رفتار نماید که از اول دولت زطالبان خود
و هواخواهان جمهوریه وغیره عموماً از او خورسند باشند و در آن اوقات مجمع دیوان منحصر
بر وطالبین بعد و نظر بحکمت بعمل نامه دولت هجده هم ترتیب منصب و وزارت دول قدیم
منصوب و معمور نمود که بدولت ... رفته در مجلس امتیان دول فرنگستان حاضر و در قرار
امور بری و بحری و تجارت گفتگو نماید و دو بار به سو بوزارت جنگ منصوب نموده بعد از چندی
مرشل لیت سو با منصب بر قرار داشت و خبر وزارت مرشل مذبور که بسمع ناپلیون رسید فرمود
که مرشل لیت شایستهٔ خدمت سلطنت بود رضا جوئی محبان و وطن از افراط امور مملکت و خروج نماید و الله
مرشل لیت بیش از همه در سلطنت سلسلهٔ بوربان اکراه میورزد و با طلاقت خدمت نمیتواند دیگر در این امر

که کسی بهتر از سلسله بوربان برگزینند و بعد از چندی بهمین فرمایش امپراطور صورت وقوع یافت و یکی
از محرمان پادشاه که در ایّام هجرت لودویک هیجدهم ملتزم خدمت او بود و نام او ویلیه کنت بود اگر چه و
زیر اعظم پادشاه نبود لاکن چندان رسوخ بخاطر پادشاه نمود که احکام تماما بصوابدید او بود و از
رجال دولت امیر رسیده و هر که با دستور می شد مطالب او با نجاح مقرون می گشت و از این جهت
رجال دولت عموما رنجش از پادشاه حاصل نموده بدین جهت پادشاه در نظر اهل فرانس خفیف گردید
و علاوه بر این چون در مصالحه اهل فرنگ این شرط شده بود که ممالکی که افزوده بر مملکت فرانس شد
موضوع نمایند و نمودند از این جهت اهل مملکت بسیار آزرده خاطر گشته شکایت آغاز کردند و در باب
ولایت بلجیم هر چه اصرار نمودند که موضوع نشود مفید نیفتاد از این سبب زیاده اهل مملکت در شکوه
آمده همه بیان مردم افتاد و آن نمه طالب ناپلیون بودند برین بهانه مردم را اغوا می نمودند
و چون عموم اهل مملکت آنگونه رفتار بود از تحریک کارگذاران دولت انگلیس [illegible]
بر این شدند که بمقام تلافی آیند و در آن اوان اهل مملکت سه فرقه شدند خواهان بوربان
و طالب ناپلیون و پیروان جمهوریه و هر سه فرقه از اوضاع پادشاه رنجیده باین صدد آمدند که چاره
انگیزند و تمامی لشکر از آن اوضاع که باعث خفت ایشان بود ملول شده چنین مقرر داشتند
که اگر امپراطور از البه خروج کند یکبار در مجمع شوند و سعادل یکصد و پنجاه هزار لشکر فرانس که در محاربه
مسکو و غیره اسیر دشمن شده و ملوک متفقه ایشان را اذن رجوع با وطان داده بودند منتظر
فرصت شده و هنوز رنج اسیری در دل ایشان بود بر این خیال بودند که لوای طغیان برافرازند
و مدت سه سال که ناپلیون بجنگ اشتغال داشت وجه مداخل مملکت کفاف مخارج او نشد تقدیر شصت
و هشت کرور مقروض اهل مملکت گشت و در نظر داشت که وجه مذبور را از منافع ممالک مسخره

ادانی

ادانی دارد و چون اوضاع او پریشان شد وجه مذبور بر ذمه دولت قرار گرفت که باید بما حصل فرانس
افزوده و دین اهل مملکت ادا شود و نیز مخارج گزاف و فور عساکر متفقه در فرانس دست در دو [illegible]
هم که در ایام ناپلیون مطالبه می شد مطالبه کردن اهل مملکت سوای آن زمان آگاهی حاصل شد که امپراطور
ناپلیون سوای آن جلالت قدر که همواره در حصول مفاخرت اهالی فرانس اوقات مصروف می نمود
از دست داده اند و بذلّت افتاده اند بنابر این علت عموم خلایق بشورش و غوغا مستعد شده مانند
دیگ مستعد جاده که بمحض احساس حرارت دیگر نشسته مترصد فتنه و آشوب گشتند فصل دویم در نقض تقرب
جنرال فوش از پادشاه و همداستان شدن با بزرگان جمهوریه و هجرت پادشاه از پاریس و
رسیدن ناپلیون بپاریس مورخ گوید جنرال فوش در آن اوقات در شهر پاریس متوقف بود
و از اختلال اوضاع آن زمان او در ممکن نبود که در آن انقلاب و وقوع فتن و حدوث حوادث
بدون آنکه مباشر امری از امور دیوان شود زندگانی نماید و از شر آتش فتنه سلطنت بوربان که
اشتعال در گرفته دود آن چشمه خورشید را تیره و تار داشت جمعی سالم اوقات بسر برد و چنانکه
مذکور در ایامی که ناپلیون در صدد تخریب بنیان قواعد جمهوریه بود از جمله اعداد می نمود [illegible]
ذیل در قدران که منکران جمهوریه بودند و بعد از انهدام ایشان بر این شد که ناپلیون بوجهی از
سلطنت فرانس خلع و ولیعهدی جهته او قرار داده که خود او تا صدر اعظم آن شود بدان جهت دو
دفعه قریب بآن رسید که بمعرض تلف آید و آخر الامر بعلت جلای وطن چاره از مخاطره برون برد
و زمان ورود ملوک متفقه بپاریس جنرال فوش در آنجا بود که بجهة پیشرفت امر خود چاره انگیز و لابد
چندی خود را بپاریس رسانید باین اندیشه افتاد که پادشاه را [illegible] اهل فرانس خود را در نظر او جلوه
دهد نخست که بمجمع صحابه دیوان که اکابر وزرا و سرداران در آن بودند حاضر شده ملاحظه نمود که چون اصحاب کبار

جمهوریه هر یک در ضمن میشدند علامات مضحک و مسخره از برای اصحاب نسبت به سلطان ظاهر میکشت جنرال
مذبور فرصت بوقت نموده به ایشان اعلام درست که سکه مهر وزارت احداث کرده چنان
نیست که از جهت احوال خلق ممکن فی الحال این بود دریافت نمایند و یکی از رجال دولت
سلطان جدید گفت در خاطر دارم که در فلان وقت مخصوص پادشاهی پادشاه جدید چه سخنان
ناصواب میگفتی حال چه شد که رجال جمهوریه را مشهور نماید الحمد جنرال مذبور معروف پادشاه
نمودند و روحیت اینکه خود بوزیر اول مملکت فرنسه نمید پادشاه تکلیف کرد که اگر خواهی امورات
پیش رفتی حاصل کند پیروی میل اهل مملکت بوزارت مده چون اهالی فرانسه جمهوریه را طلبیده
آثار و علامات جمهوریه در عهد تمام شیوع یابد میل مردم بدین دولت زیاد خواهد شد و بدین
گفتگو مصلحت پادشاه بود چنین دانست که شقه و جامه بیدق بوما نند ایام جمهوریه سه رنگ قرار یافته
که علامت خاص اهل فرانسه است کلاه خود ترتیب دهند و مقصودش از این عمل این بود که مخرا است
پادشاه بود براین مدار که اعتماد و وثوق تمام بعضی از کبار جمهوریه بهمرسانند که اغلب شور و مصلحت دولت
بو با ایشان بمیان آورد و چون جنرال کسی نبرانست رابطه مابین پادشاه و جمهوریه شود و بدین جهت
هر قدر فتنه از اسرار امور دولت اطلاع حاصل نماید لهذا جنرال فوش تدبیر میبستند وزارت
متمکن شد و اوامر و نواهی پادشاه از او صادر میگشت و رجال دولت از او حسد برده دیدند که
اگر پادشاه از آداب جمهوریه بومرعی دارد و باصحاب جمهوریه که در حقیقت قاتل برادر پادشاه میباشند
شور و مصلحت کند تمام افراد ناس او را ضعیف العقل خواهند شمرد و قاطبه مذاهب از او مایوس و منحرف
خواهند گشت بنابرین مسئول جنرال فوش مقبول نیفتاد و تدبیری انگیخت که علیه بدان سبب چنین
دانند که او از ناپلیون منقطع العلاقه است تدبیرش این بود که اولا خود شرحی بناپلیون قلمی نموده که توقف

تمادی در جزیره البه مصلحت کار نیست و در آن مکان محترز نسبت لقب امپراطوری نجو باعث بدنامی و تمسخر
مردم میگردد مقتضی این است که از جزیره البه بولایت دیگر که در دنیا روان شوید و در آنجا مانند امرا رفتار
و از وضع سلطنت بالمره خود خلع نمائید و سوای جزیره بود پادشاه نمود علاوه او هم در بیرون کردن ناپلیون
از آنجزیره اهتمام کند که چون اصرار پادشاه در خصوص عیش با هیجان قوه غضبی ناپلیون است و محل
ارتحت نخواهد شد تدبیری خواهد انگیخت که اختلال امور مملکت در ضمن آن مقرر شود و اتفاق اهل
مملکت محتاج تدبیر دانایان خواهند گشت و وجود من نیز لازم خواهد بود لاکن پادشاه از جوانمردی
خود از قبول مطلب او انکار ورزید و جنرال فوش سابق الطبع فتنه محرک شد از شعر بیلاق شده فقط
و در آنجا بدوستان قدیم خود که اصحاب کبار جمهوریه بودند در خفیه بنای مراوده نهاده لفکر مکاتبه
آورد که اتفاق دو اصحاب جمهوریه نیز از مؤالفت او خورسند شده مقرر داشتند که ممکنات سلطنت پرنس
دوقچه اعمال بوربان بودکوشش زد خاص و عام نمایند و از ایشان بوزارت سلطنت بوربان منحرف
سازند و منظور ایشان این بود که ناپلیون دوباره بسلطنت فرانسه منصوب شود و بخصوصه از او هراسان
بودند و مقصود ایشان این بود که امیر اورلین بود پادشاهی برقرار کنند و امیر مذبور از اعدام بزرگی
لویس شانزدهم بود لاکن بجوانمردی و ادراک معروف بود و منکشف خود داشت که فریب ایشان
نخورد لهذا بدیگر که در باب عزل لویس و نصب نموده بودند نظر پادشاه رسانید و
رسانیدن اصحاب جمهوریه بو مقطوع نمود بنابرین اصحاب جمعیت در باطن اراده که طالب ناپلیون بودند
متفق شدند بنای هنگامه نمودند در خلال این حال سفرای دول فرنکستان که در پای تخت
نمسا کنگره متفقه بجهة نظم امور مملکت فرنگ مجتمع آمده بودند در ضمن گفتگو سخن از وضع
ولایت نیپل که مرشد مورث پادشاه انگلیس بود بمیان آوردند بخوبی که از جانب دولت فرنگ مامور بود

سخن آمد که جزیره ولایتی است که ناپلیون خود بحیطهٔ تصرف آورده و ملاذ خود ساخته است و پادشاهی آنجا
برگزید اگر او بکمال غرور قانع ماند محتمل است که وقتی موجب مضرت و باعث رنجش ممالک فرنگستان
شود اهل مجمع گفتند که حال وقت آن گذشته که تغییر و تبدیل در اوضاع آنجا توان داد و هنوز این
سخن در مجمع مذکور بود که خبر برهم خوردگی فرانسه رسید و در آن بود اهم افتاد که کار است چنان متعهد کردند
از قبیل معزول نمایند لهذا از ملوک متفقه که در حجت با ناپلیون آغاز بر آورده نهاده و چون ولایت
مذبور بجزیرهٔ البه نزدیک است سرادور او اشان بجهه بعضی مستتر شده و معروف است از پادشاه فرانسه
و با اهل شهر پاریس نیز عقد الفت بسته و در زمان مراوده او با اهل شهر کاغذی بدست سپاهیان پادشاه
فرانسه آمد که جنرال الفنس سردار لشکر فرانسه معروف است نوشته بود و آن کاغذ بنظر پادشاه رسانیدند
مضمونش این بود که من از جانب خود و جمعی متعهدم که اگر امر تمام دولت تغییر استحکام نمایید با مرد
شما اطاعت خواهیم نمود پادشاه بنصف مرجب جنرال مذبور مقطوع و او را از پاریس اخراج
کرد و جنرال مذبور در رفتن انکار ورزید و پادشاه امر فرمود و او را بمقام اثبات تقصیر آوردند
و او از تقصیر خود برائت ذمه نمود و دست پادشاه بوسید و سوگند یاد کرد که بر این خیانت نکرده
و در مملکت فرانسه مخالفین پادشاه در دو مقام اوضاع فراهم آوردند که لوای طغیان برافرازند
یکی در مقامی که ناپلیون از جزیرهٔ البه بیرون آید و بخاک فرانسه گذارد و دیگر هنگامی که پادشاه از شهر پاریس
اراده فرار کند و در عوض سپاه لشکری که در تحت اختیار جنرال لکند بود پادشاه سوی پاریس تبع او گرفته
محبوس و بحضرت امپراطوری معروض دارند مورخ گوید روز یکشنبه جمعه ... بیست و ششم ماه فروری
که او خود بود حضرت امپراطور با قراول خاصهٔ خود سوار کشتی جنگی خود که فلانتر نام داشت با هفت کشتی کوچک
از جزیرهٔ البه روان گردید و همراهان او قریب بهزار نفر بودند و برای بعضی از ... مقصود ناپلیون ...

مخفی دارد و آن شب ضیافت عظیم برپا نموده و در آن مجلس مغنیان و مطربان خوش آواز و رقاصان
ترتیب داده و بعد از انقضای مجلس مهمانی علی الغفله در جنح شب بنگهی که حضور داشتند دعوت نمودند
که سوار کشتی شده روان شوند مورخ گوید در عرض سیاه دریا دو بار ناپلیون از خطر استخلاص یافت یکی از
کشتی جنگی فرانسه که از دور نمایان گشت تا او را بهم کشتی ناپلیون برخورد و امپراطور امر فرمود که قراولان
با وطاق کشتی پنهان شوند و بزرگ کشتی فرانسه چنان دانست که کشتی جزیرهٔ البه است و کاری نکرد
و بزرگ فلانتر بود ... تعرض آورده گذشت دوم آنکه وکیل دولت انگلیس
از شهر لقوارن بجزیرهٔ البه و از آنجا بتعقب ناپلیون روان گشت اگر وکیل مذبور در دریا بناپلیون میرسید
دور نبود که چشم زخمی باو رساند مجملا در روز اول ماه مارچ که شنبه اول بود حضرت امپراطور امر فرمود
که علامت دولت امپراطوری که سه رنگ بود آشکار نمودند و از ... که جنرال ... شهر
فرجیث ... رفته و مکان مذبور مکانی است که ناپلیون در مراجعت از مصر در آن مکان
بخاک فرانسه نهاده بود در آن مکان از کشتی نشسته بجزیرهٔ البه بردند بالجمله حضرت امپراطور
بمحض خروج از کشتی بیرون خود شده ... آن هزار نفر داخل آن مملکت وسیع پر آشوب
شد که ... ماه قبل از آنجا اخراج نموده بودند و امپراطور بعزم جزم و همت بلند بسوی شهر
پاریس پیش گرفت و از هر شهر و بلده که میگذشت آوازهٔ امپراطور پاینده و دولتش باینده
بلند میگشت و بزرگان مملکت باستقبال او آمده میکردند و ... تابع از عبور او میشدند و چون عجله
در رفتن بشهر پاریس داشت توپخانه و مجموعه که در دست عقب گذاشته خود بسرعت ...
بمقر سلطنت شتافت مورخ گوید چون امپراطور بشهر ... رسید روسا و اعیان آن سرزمین
بر بشارت قدوم او شادمانی نمودند و بزرگان و علما و قضات و ... شرفیاب

میگشت معلوم شده خواستند ایشانرا گرفته محبوس نمایند و ازینها دریافت کرده فرار اختیار کردند و لشکر متفرق
شدند و مرشل المنیز لشکری فراهم آورده و بایشان اعلام نمود که در شهر پاریس اغتشاش حاصل شده
باید بانجا رفت و هنگامه سوء فرو نشانید و منظورش این بود که باین بهانه لشکر بجانب پاریس برده پادشاه و
سن تیغ لوور گرفته محبوس کنند در عرض راه مرشل مارتیر بایشان دوچار و از رفتن پاریس باز داشت
و لشکر نیز متفرق رفت و مرشل المنیز گرفته محبوس نموده بشهر پاریس فرستاد و هر گاه پادشاه مرشل
مزبور را بقتل میرسانید سایرین جرأت نمیکردند که پیرامون فتنه و فساد گردند و چون آنمقدار قوت
نفس نداشت که در انتقام صولت خود را بمردم ظاهر سازد تعجیل او التفاتی ننمود و این اوقات کار
ناپولیان روز بروز در ترقی بود و مانعی در عبور از شهرها نداشت تا بشهر لیان رسیده در خارج شهر نزول نمود
مانسور و امیر اورلین و مرشل مکدانلد که بحراست شهر مزبور مامور بودند هرچه سعی کردند که لشکر را نگاهداری
کنند و اهل شهر را در خدمتگذاری پادشاه ثابت قدم سازند و ابواب قلعه را بروی ناپولیان سد
از دخول بشهر ممانعت نمایند چاره پذیر نشد و بالاختیار لشکر و اهل شهر آواز امپراطور زنده
باد بلند گشت مانسور و امیر مزبور و مرشل مذکور ناچار رسته فرار کردند و اهل شهر خواستند که احتراماً
قراول بانها روان سازند شاهزاده مانسور قبول ننموده کمتر سواری در رکاب آن شاهزادگان داده بالاتفاق
خود برده مجملا حضرت امپراطور با هفت هزار نفر در شهر لیان پای تخت قدیم فرانسه توقف فرمود و
که لشکر خود را استمالت نموده و تکریم و رد و تعیین امنای دولت کند و در باب بعضی سلوک تشخص کند
و احکام صادر فرمود که کمیتی وزیر عدالتخانه دولت باشد و خیال لال فوش را وزیر احداث
و دیورت را وزیر حکمت نموده و بجانب اطراف فرستاده احکام چند در باب نظم مملکت
صادر و تغییر و تبدیل بسیار در امورات داد اول حکم فرمود که هرچه تغییر و تبدیل در ایام غیبت او در

عدالتخانه

عدالتخانه و محکمه انصاف واقع گشته بکلی منسوخ شود دویم تمام صاحب منصبان و غیره که ترک وطن
نموده و در غیبت او از ولایات فرانسه آمده و پادشاه ایشانرا در نظام صاحب منصب
نموده بکلی معزول باشند سیم آنکه تمامی نشانها و علامتهای لوئیس و پادشاهی بوربان باطل
و در عوض لوای سه رنگ و سایر علامات ناپولیون معمول شود چهارم آنکه اموال بوربان ضبط
و اموال مهاجرین که حکم پادشاه بانها تفویض شده تصرف نمایند پنجم اشراف و امرای قدیم
معزول و القاب قیود ال متروک و در جانب ان ضابطان ولایتی برقرار کردند ششم مجموع
متروکین وطن که در ایام غیبت او مراجعت کرده اند باخراج از وطن مامور و آنانیکه قبل
از رفتن ناپولیان بجزیره ال به خواه اذن رجعت داده بود اموال آنها را ضبط نمایند هفتم
آنکه فرمان ناپولیون امپراطوری دوباره برقرار و از مالیات املاک لوئیس بر مقرری
سابق ایشان افزوده شود هشتم آنکه از مهاجرین وطن آنانیکه سلاح حرب در مخالفت اهل
مملکت برداشته بودند و ایشانرا پادشاه بمجمع اشراف برده کارگذار دولت نموده
بعلت مخالفت با اهل مملکت معزول شوند و بیوتات قرار دهند که در آن بیوتات هر که بود
بهر کار مصوب دارند تفحص کنند و مباشرین امور رضای عموم مردم کنند و با اذن ایشان امور پرداز
از این قرار دو چیز بنظر درست یکی آنکه هر نوع تغییر و تبدیل در امورات دولت اقتضا کند باطلاع
اهل آن مجمع اقتضا شود و دیگر آنکه منظور است حرم و فرزند خود را بصوابدید اهل مملکت تاج
بر سر گذارد که حرم او امپرس و فرزندش ملقب به پادشاه روم قدیم شود مجملا بعد از آنکه
این احکام را از شهر لیان مرقوم داشت و قرار استقلال سلطنت او فرمود از آنجا حرکت
و با طمینان و آرام بطرف شهر پاریس روان گردید و چنان از ولایات عبور کرد که گویا

پادشاهی است از امور دولت سخت بهم برخورده میخواهید چندی از مصاحبت مردم کناره جویید دیگر
خود هم افسر سروری از پادشاه فرانس ستانند اگر اوقات در مقدمه لشکر تنها گاه سوار کالسکه
و گاه سوار است تفرج می نمود و گاهی چند نفر از نیزه داران مملکت همراه او بودند و چون
از شهر و دهات عرض راه که از عبور سپاه متفق خراب شده بود می گذشت مردم از دیدن
امپراطور خود که منفرد و بدون حشمت و قراول در میان ایشان در نهایت التفات حرکت و گفتار از
او تحقیق و وعده و نوید تلافی خسارت ایشان می نمود بی اختیار هر وقت می رسید حضرت امپراطور
بدین روش ساعت بساعت بپاریس نزدیک می شد لوئیس هیجدهم هم بتعجیل تمام مارشال نی را بخلوت
طلبیده بعد از اطمینان از صداقت او امر نمود که لشکری برداشته از پاریس در پی
ناپلیون برده مشغول و در شهر لیان مجتمع و بجنگ اقدام نمایند مارشال نی چون بمقر حکومت
از حضور پادشاه مرخص شد معروض داشت که عنقریب ناپلیون را مانند سباع در قفس
آهنی گذارده بحضور پادشاه حاضر سازم و باین عقیده حرکت کرده بشهر لون سونیه شتافت
و در آنجا حکمی از امپراطور باو رسید که مکتوب طور اشرطی نحو مارشال نی قبل از رسیدن این حکم از
مجموع لشکر و صاحب منصبان استمزاج حاصل و دانسته که ایشان بالاتفاق در تحت لوای
حضرت امپراطور مجتمع خواهند شد و بجنگ اقدام نخواهند نمود لهذا مارشال نی از نقض عهد
نفس از لاف و گزاف و تعهدی که بپادشاه نموده بود درگذشت و بدون درنگ به معسکر
امپراطور رفت و بیا از جمیع صاحب منصبان نظام از رفتن او انکار نموده شمشیر خود را در هم شکسته
بپای مارشال نی انداخت و گفت شمشیری که از آهن است شکستن و از خدمت استعفا نمودن
بهتر از آن است که آدمی عهد و شرط خود را بشکند بالجمله مارشال نی به محض ورود حضرت امپراطور

بانهایت فرح و سرور در آغوش کشید اظهار التفات زیاد فرمود و مخالفت مارشال مزبور باعث
اغتشاش امر پادشاه گردید و جمیع وکلای رعیت حاضر شده اهل مجلس امید اطمینان از خدمت خود داده
و از آنجا بدیوان سپاه حرکت نمود که بیست و چهار هزار نفر بودند رفته در میان ایشان با نهایت ارادت
شرفیاب حضور شده پادشاه را از خدمت خود دلگرم نمودند و از آنجا بملاحظه شش هزار نفر لشکر نظام
شتافت اگر چه احتراماً کلاه از سر برداشتند ولیکن تحسین و توصیف از او ننمودند بعد از آن
بعمارت شاهی رفته و تمامی اعیان و اشراف و صاحب منصبان و مقربان درگاه را احضار فرموده از ایشان
مصلحت کرد که چه باید کرد از جمیع صلاح برآمد که کنون لشکر عموماً طالب ناپلیون میباشند و از
رعیت اثر امداد ظاهر نیست و از نصرت جنگ با ناپلیون مقرون بمصلحت نیست بعد از مباحثه بسیار
پادشاه بر این شد که از پاریس بیرون رود و در این اثنا لشکر حضرت امپراطور و لشکر پادشاه
برابری مارشال مکدانلد مقابل یکدیگر رسیدند مارشال مزبور حکم کرد که دسته موسیقی [illegible] و نغمات
روح افزا نوازش آورند و منتظر لشکر امپراطور شدند که از شهر بیرون آمده آغاز جنگ
کنند ناگاه صهیل اسبان چند بگوش دلیران رسید و کالسکه پیدا گردید که چهار اسب آن را می کشید
نمایان و چند نفر قراول خاصه امپراطور از عقب آن روان میباشد و چون کالسکه نزدیک صفوف
نزدیک رسید دیدند امپراطور از کالسکه بیرون جست و داخل صفوف گردید سوار و پیاده
همگی چشمشان بامپراطور افتاد از اسب خود فرود آمده و رخ بر خاک مذلت نهادند و
نظاره گیان از این حرکات متحیر مانده نعره زنان امپراطور زنده و دولتش پاینده باد صدا
برآوردند و صاحب منصبان بیرقهای بوربن را فایز گشتند و آلات موسیقی بواسطه ورود مقدم
او نواختند مارشال مکدانلد فرار نموده تفصیل لشکر که در حوالی شهر داشت ملحق گردید و پادشاه

طلوع صبح روز دیگر با عیال خود از پاریس فرار نمود و بشهر لندل رفت و اراده داشت که چند روز در آن شهر
توقف کند مرشل ماریز معروض داشت که محافظین شهر مشغول فتنه میباشند و نزدیک است قصد شما
کرده شما را مقید و محبوس سازند باید زود از این مکان روانه شوید پادشاه نیز از آنجا فرار و بشهر لیل رفت و از
آنجا فرار و بشهر گنت شد و از آنجا بشهر غنت که متصل بحدود فرنس میباشد شتافت و در شهر مذبور
توقف فرمود و مرشل مکدانلد در صدد محو مملکت فرنس از پادشاه در خواست حاصل کرد که بوطن خود مراجعت
کند پادشاه عرض کرد اگر از مملکت خود خارج شوم از زمره مهاجرین وطن محسوب خواهم
شد و مملکت و مال من ضبط دیوان میگردد و تمامی افواج پادشاه هر چه در رکاب بودند متفرق و
در عرض راه از سواران مخفف امپراطور بسیار ضرر و خسارت بآنها رسید و حضرت
امپراطور حوالی عصر داخل شهر پاریس گشت و در عمارت خود قرار یافت مورخ گوید ازدحام
خلق بحدی بود که تمام امپراطور با آواز بلند فرمود که ای دوستان من بسیار اذیت بمن میرسد
هنگامیکه از پله‌های عمارت بالا میرفت اجودان نیاد الهای او را در بر دست گرفته داخل
اوطاق نمودند فصل دوازدهم در بیان حقیقت جهاد اهل مملکت در استقرار فرنس بوربان و قت آمدن
مقصود ایشان و فرار یافتن ناپلیون بناپارت امپراطوری مورخ گوید چون شهر پاریس
از تصرف سلسله بوربان خارج شد شخص چند در مقام امداد او مبادرت کرده لاکن مراد او
ثمری نبخشید از آنجمله امیر شهر الوکیم سرداری لشکر به یکه در شهر مرسیل مجتمع بود بعهده خود گرفت
و لوای طغیان برافراشت و جنرال فیسیه که از فدویان ناپلیون بود با لشکریان مدافع
او شتافت و دو روز در شهر مذبور محصور یافته عاصیه بیجان براو شکست نمود که شرط اطاعت و
تسلیم جاری شد و شرط نمود که لشکر او در حضر جان و مال زیر نشده ماذون نماید که بر گشت وطن
کوه

کنند از فرنس بیرون رود جنرال مذبور شرط مسطور را ممضی داشته مراتب را بحضرت
امپراطور معروض داشت ناپلیون چون در نظر داشت که در جواب امیر تمکین نفسی ظاهر نماید امیر
مذبور را اذن رخصت فرمود که بدر بانشه از مملکت فرنس خارج شود و فرمایش فرمود که سلسله
بوربان بگو که هر چه جواهر و اسباب پادشاهی از پاریس برده تمام و کمال را انقاد دارد و امیر
مذبور بشهر لوندی فرار کرده که منسوب و متعلق ان پادشاه بود گرد آورده بنا طغیان و فساد شود قبل
از ورود او به آنجا یکی از فدویان ناپلیون شهر مذبور را متصرف شده بود امیر مذبور بمحض ورود
از آنجا هم فرار و از بوهه بکشتی نشسته از دیگر کار خود شتافت و زوجه او که صبیه لوئیس شانز
دهم بود و از آن سلسله دختر منحصر بود بشهر بارود فرار نموده میخواست که آنجا او در ... نموده که هر چه امر
نماید اقدام کند چند روز بعد از وجنات احوال اهل شهر معلوم نمود که با ناپلیون مخالفت
نخواهند کرد و علاوه بر این چند فوجی که در شهر محافظ بودند ناگاه اظهار مخالفت با ملکزاده مذبور
نموده و جنرال کلاس نیز با افواج جمعی خود بشهر مذبور شتابان شده ملکزاده بر ترمیم صدد چه کی
نعل کرد چاره کند و سرکرده گان بعد دعوت نمود که شما قسم یاد کرده اید که با پادشاه خود بصداقت
رفتار کنید کنون وقت صداقت است که بجنگ اقدام کرده شهر را نگاهداری کنید سر کرده گان مذبور
بعد از چند مهلت ساکت شد ملکزاده از اعانت ایشان مایوس و نزار نزار روی در هم کشید و گفت
شما را اسف دارم این بگفت و در ساعت بکشتی انگلیس نشسته روان شد اهل شهر در دو روز ناسو
بروی جنرال کلاس گشوده بتوسل بحضرت امپراطور گردیدند پس از آنکه مخالفین مملکت بر طرف
شدند از بیت روز بعد عموم اهل مملکت مجدداً بامپراطوری ناپلیون اقرار نموده و او دوباره بمراد دل
امپراطوری استقرار یافت و چون شنید که اکثر سلاطین فرنگستان اقرار سلطنت او نکنند

استقلال او در مملکت حوزت بر نیز مقرر شد لهذا بهر یک از سلاطین فرنگستان نامه نوشته
اظهار نمودند که اگر این مصالحه باشد بطرز انگلیسیه پادشاه فرانسه عقد مصالحه بسته اند من نیز متقبل هستم
جواب نامه او بسوی سلاطین فرنگستان نفرستادند چرا که قبل از رسیدن نامه ناپلیون ملوک متفقه
قرار اقدام کار ناپلیون بسوی یکدیگر داده بودند و هنگامیکه ناپلیون از جزیره البه بیرون شد تا آن زمان
مجمع سفرای دول فرنگستان در شهر ویانه منعقد و متفرق نشده بودند و چون خبر خروج ناپلیون
گوش زد ملوک متفقه گشت در ساعت سفرای خود اعلام داشتند که تدبیری کنند و را[illegible]
زنند که من بعد ملوک متفقه بوکالت چه و تدبیر کدام است در روز ۱۳ ماه مرچ که هشتم حوت بود خبر
وحشت اثر ورود ناپلیون بسوی پاریس [illegible] وزیر دول خارجه دولت [illegible] رسانیدند و
احکام ملوک متفقه نیز باینها رسید فردای آن روز مجمع شورا آراسته [illegible] مشغول گشتند
بالاخره اقرار نامه باین طریق مرقوم و در ممالک منتشر ساختند که ناپلیون بموجب مصالحه که در پاریس
و منضافات [illegible] در جزیره البه متمکن شود از آنجا بیرون آمده نقض عهد از او صادر گشت و مصالحه
که حفظ سلامتی وجود او در آن بود بکلی شکست و مجدداً بفرانسه شتافت که اغتشاش در آن صفحه
اندازد و خلاف قانونی مرتکب شد که تمامی اهل فرنگ متوحش گردید که با ناپلیون نه مصالحه می
توان کرد و نه بصداقت قول و شرط او اعتمادی میتوان نمود لهذا دول فرنگستان معتقد و
متفق شدند که ناپلیون عدو و دشمن راحت و فراغت در تمام روی زمین میباشد و سزاوار است که عموم
خلق مجتمع شده انتقام از او کشند و عهود و مصالحه که در شهر پاریس منعقد گشته و قرار سلطنت
فرانسه که در سنه ۱۸۱۴ عیسوی ممضی شده مجری و برقرار دارند و ناپلیون سوای اخراج و [illegible]
همه بهم بوده باید برادروار [illegible] پادشاهی نشستند و هر قدر توانند کوشش نمایند که امنیت و آرام

فرنگستان بطوری قرار یابد که در ارکان او مطلق خللی پیدا نشود پس از شروع اقرار نامه ملوک متفقه
دوستی خود بسوی یکدیگر تجدید کرده چند فصل در عهد و پیمان خود قرار دادند اول آنکه مصالحه که در شهر پاریس
نموده اند که مطابق آن اتفاق منعقد شده سعی کنند که ناپلیون [illegible] حاضر در امر پادشاهی نماید و بموجب اقرار
نامه ملوک که سفرا از شهر [illegible] نوشته اند ناپلیون [illegible] مدت [illegible] خارج داشته اند در اثبات این
مطلب [illegible] نمایند دوم آنکه هر یک از دول متفقه یکصد و پنجاه هزار لشکر مستعد با جمیع تدارک
همیشه در میدان جنگ با ناپلیون حاضر و موجود سازند سیم آنکه هیچ یک از این دول انگلیس و نمسه
و روس و پروس دست از جدال بر ندارند مگر برضای یکدیگر و جنگ بسوی موقوف نکنند تا او را
بکلی مستاصل نمایند و مطمئن نشوند که پس از این ضرر او بممالک فرنگستان نرسد چهارم شرط
کردند که مجموع قرالات کوچک بسوی نیز دعوت کنند که در این امر شریک باشند پنجم
قید شد که پادشاه فرانسه بالخصوصه باید در این کار با خود هم عهد و متفق نمایند ششم آنکه اگر دولت
انگلیس نتواند یکصد و پنجاه هزار نفر بتمام در میدان جنگ حاضر آرد پیاده بودند قرار [illegible]
فرنگستان که [illegible] جنگجو [illegible] و سوار بسوی نفری سی تومان که شصت جنگجو [illegible] هر ساله وجه نقد بدهد
و از سایر دول سوار و پیاده بموجب نمایند و این عهدنامه در پای تخت [illegible] در مجمع سفرا نوشته
شد و دستخط نهاده بیکدیگر سپردند و از جدال و قتال از همه فرنگستان مطمئن شدند و ملوک متفقه
دو کرور و نیم ده هزار نفر لشکر تعیین نمودند که با جمیع ما یحتاج در خاک مملکت فرانسه بقلع
و قمع ناپلیون بپردازند تفصیل لشکر [illegible] این است که دولت نمسه سیصد هزار نفر و دولت
روس دویست و پنجاه هزار و دولت پروس دویست و سی و شش هزار و سایر ولایات جرمن
یکصد و پنجاه هزار نفر و اهل هلند پنجاه هزار نفر تمامی آنها باهم متعهد شدند که بجنگ ناپلیون اقدام ورزند. این

مقام لازم است مختصری از احوال مرشن موریت را بیان کنیم از آن روز که در مجمع امرای دول انگلستان
در باب مملکت نپلس گفتگو شد و مرشن موریت متوهم شد که منظور ملوک متفقه خلع نمودن او از سلطنت
نپلس است لهذا مصمم گشت که قبل از وقت چاره انگیزد از آن روز بنای مراوده با ناپلیون نهاد
و قبل از حرکت ناپلیون از جزیرهٔ البه اردو جمع کرده حرکت کرده پنجاه هزار نفر جمع آوری و بعد از آنکه
کسی سوا از منظور خویش آگاه کند از نپلس نهضت کرده روم قدیم را متصرف گشته خلیفهٔ اعظم و
سایر کارکنان مملکت پاپ که در آن ولایت بودند تاب مقاومت نیاورده فرار
کردند و مرشن موریت بعد از تصرف آنجا اعلام نامه نوشته بولایات ایطالیه فرستاد
و اهل آنجا را دعوت نمود که سلاح حرب بر دست گرفته مملکت خود را از وجود دشمن تهی سازند
و از این اعلام نامه مفهوم گردید که منظور مرشن مذبور این بود که روم و ایطالیه را یکی کند
و خود در او بیک سلطنت آنجا که متوسط قیاصره بوده قرار یابد و از اعلام نامهٔ مذبور چندان
تاثیر بقلوب اهالی ایطالیه ننمود بنا بر این مرشن موریت شمال مملکت حرکت کرده جنرال فنجی
سو که از سرداران بزرگ دولت نمسه بود شکست عظیم داده بلوکات مادینه و فلارنس سو که از بلوکات
امیرنشین ایطالیه است مالک شد مورخ گوید اگر بیان روش او در آنجا بولایت لامبردی میرفت
میتوانست با ناپلیون مراوده بهمرسانیده بصلاح او کاری از پیش ببرد و چندین هزار سپاه نامزد
او چنین محتمل بود که با دشمن خود و کار پیش رود و قدرت حاصل کرد چون دولت نمسه دید که انقلاب در مملکت
او بیغوا همگشت خواهش مند شد که با مرشن موریت مصالحه کند و ولایت نپلس را بعلاوه
نپلس باو تفویض نمایند دولت انگلیس نیز در این باب اشاره نموده بود که دولت نمسه با مرشن
موریت مصالحه کند و دانند که زمان مصالحه بعد دیگر خیریت از ملوک متفقه بر شرط طویل خواهد نیست

مرشن موریت

مرشن موریت تکلیف دولت نمسه را قبول نمیکند بر فتح در مقصود خویش مبالغه تمام بعمل آورد که باید قطعا ایطالیه مملکتی جدا
گانه بوده از نمسه موضوع گردد بعد از آنکه دولت نمسه از مصالحه با مرشن گذشت در تدارک جنگ با مرشن موریت
شد و لشکری با امداد لشکر ایطالیه فرستاد و دولت انگلیس نیز از دریا لشکری تعیین کرد
که تسخیر نپلس بروند و مرشن موریت با آن استعداد چون بکنار رود [illegible] رسید و خواست عبور
کند قبل از وقت عساکر نمسه پل [illegible] را مضبوط و مستحکم نموده مانع از عبور او گردیدند مرشن مذبور بعض
سمت مخالفت منظور است خود [illegible] توقف [illegible] که اوراست مصالحه با دولت نمسه کشید از آن
مکان مراجعت کرده و ولایات که متصرف شده بود واگذاشته لشکر نمسه از عقب وی
شد از پس روی او بهمین ولایت چنان عرصه بر او تنگ کردند که در حوالی شهر [illegible] تولنتینو
ناچار گردید که در مقابل ایستاده بجنگ اقدام کند و در آن مکان دو روز جنگ به امداد
کرد و عاقبت بجائی رسید که توپهای خود را در عقب سپاه خود قرار داد که اگر لشکر او فرار کنند
توپها را بجانب ایشان برگردانده با ایشان آتش زند و با وجود این لشکر تاب مقاومت نیاورده رو
بهزیمت نهاده تمامی توپ و اسباب جنگ و خزانه که همراه داشت بدست دشمن افتاده خود
با سپاه شکست یافته از جبال [illegible] آمده بود رو بهزیمت نهاد و اکثر از سپاه وی از بی
سوء و کمی آب و آذوقه بمعرض تلف آمدند و همه با تعجیل تمام رانده با چهار هزار سوار نیز [illegible] خود
شهر نپلس رسانید و [illegible] پیش از آن [illegible] داخل [illegible] خود که همشیرهٔ ناپلیون
بود [illegible] و اول [illegible] که [illegible] این بود که ای خاتون [illegible] از ضد [illegible] و مقبول
من [illegible] قبول نمیتوان [illegible] در آن حال خبر رسید که جهازات جنگی انگلیس با لشکر به بندر
نپلس داخل و اراده تسخیر شهر را دارند از این خبر [illegible] تمام از ولایت دست داده

مرشل مدارت تشویش نمود که اگر در اینجا توقف کند اسیر و دستگیر خواهد شد در ساعت موی سر خود را که بسیار
بلند بود برید و تبدیل لباس نموده با حرم خود وداع نموده کشتی کوچکی نشسته خود را به بندر لیث رسانید و هم
او نیز از خوف اینکه اجامره و اوباش شهر شورش نمایند و تعاقب شوهر خود از شهر بیرون رفت مجملاً
اینکه چاپاری خبر ورود مدارت را به امپراطور رسانید و او و وکلای [illegible] خاطر او نوشت که مگر بعد از رفتن
من بجزیره البه ما بین فرانس و سیسل محافظت دست داده که باید مرشل مدارت بجرات داخل فرانس شود
و او را بسیار سرزنش و ملامت نمود چرا که در ایام سلطنت خیانت بسیار از او ظاهر گشت مرشل مدارت
معروض داشت که بعد از این چنان خدمت بطور رسانم که تلافی تقصیرات پیش بعمل آید حضرت امپراطور
اظهار فرمود که در بدو امر خرابی کار من از این جهت شد که تو بر خلاف رای من حرکت نموده از من
دوری جستی کنون که چه تهدید مقدمه خیره سری نموده با دولت [illegible] جنگ آغاز و مآل کار تو
[illegible] و سیسل را از دست داد و میخواهی به من نزدیک شوی و ندیدی اولین دفعه نیز محل الاخرع
خواهد کرد بالاخره هر چه مرشل مذبور سعی کرد که اذن حاصل و به پاریس رفته و بحضرت امپراطور
تقرب جوید مقصود نشد و امپراطور امر فرمود که حال باید گوشه گیری اختیار کند و در حوالی بولان
مکانی معین نمود که در آنجا توقف کند و مادام که ناپلیون با ملوک متفقه صلح و جنگ را فیصل ننماید از
آنجا حرکت نکند فصل دوازدهم در تدارک جنگ عساکر متفقه و تعیین سرداران لشکر خصم و سپاه ناپلیون
و سایر کدام دسته مورخ گوید وقتیکه ناپلیون در شهر پاریس مشغول استقرار امور شد نوبتی
که در یازده ماه غیبت او تغییر یافته بود گردید ملوک متفقه تدارک زیاده از حد دیدند که جنگ
با حضرت امپراطور را سر گیرند برای انجام تدارک ایشان فارنس دولت انگلیس یکصد و سی و
دو کرور رسانید با جنگ [illegible] از اهل ممالک استقراض نمود و وصول این خبر باعث [illegible]

هجوم بنفوغ

مجموع

مجموع عساکر متفقه گردیده و سفرای دول فرنگستان را از شهر [illegible] بیرون کرده و شهر [illegible] فرستادند که محل جنگ
نزدیکتر باشند و امپراطور نمسا و پادشاه پروس با لشکر متعدد بجنگ مصمم شدند و لشکر تعیین نمودند
که از مقام [illegible] داخل فرانس شوند و یکصد و پنجاه هزار لشکر امپراطور نمسا تعیین نمود که از ولایت
[illegible] داخل فرانس گردند و دویست هزار نفر لشکر روس از [illegible] ولایت [illegible] هجوم آور گشتند
و شاهزاده قسطنطین برادر امپراطور الکساندر سپه سالاری مرشل [illegible] و ولایت [illegible] متصرف و از
[illegible] به فرانس آمد و هشتاد هزار نفر لشکر انگلیس با لشکر [illegible] موجب و [illegible] ایشان را داده
بود از [illegible] دو [illegible] از سمت دیگر [illegible] محل جنگ گردیدند مجملاً سپاه ملوک متفقه با عساکر
شاهزاده [illegible] که زیاده از دو کرور می شد من حیث المجموع از طرق و ولایات
مختلف ناپلیون [illegible] رفتند و حضرت امپراطور در نهایت چستی و چالاکی در آن مدت قلیل
دو کرور [illegible] ملوک متفقه چنان لشکر و تدارک آراسته که عقل از مشاهده آن حیرت داشت
و قریب [illegible] هزار نفر از سربازان و [illegible] که [illegible] اخراج کرده بودند جمع آوری فرموده
یکصد هزار نفر [illegible] قدیم افزوده ملاحظه فرمود که این دویست هزار نفر [illegible] موازنه
با دو کرور سپاه دشمن [illegible] نمیکنند [illegible] که [illegible] صد هزار نفر [illegible] مملکت تقسیم نموده
فراهم آورد لاکن وکلای رعیت [illegible] معروض داشتند که اهل مملکت [illegible] قانون
ظلم آمیز قدیم امپراطور متنفرند اگر کنون این تکلیف به ایشان شود [illegible] عظیم برپا خواهد شد لهذا
از دویست هزار [illegible] مملکت که در مقام ضرورت قراول و محافظ [illegible]
از دیوان [illegible]
[illegible]

کلی بود در [illegible]
که چهار [illegible]
شاهزاده [illegible]
و یکصد و پنجاه هزار نفر [illegible] پروس

یکصد و دوازده هزار نفر از ایشان منتخب کرده بلشکر مذبور افزایند و در پنجم ماه آپریل سنه ۱۸۱۵ عیسوی که چهارده
هم محرم سنه ۱۲۳۰ هجری بود احکام مکرر که در آن خصوص از دیوانخانه دولت صادر نمود و در آن باب خیانتی
از مسیو فوش وزیر امور ظاهر گردید و معلوم شد که از خفیه با ملوک متفقه مراوده دارد و حضرت امپ
اطور محقق است که امور اعتراض موافقه در او وارد و بقتل او فرمان دهد کرنوت وزیر اول امپراطور مانع
گردید و عرض کرد که قتل او باعث مفاسد عظیمه می شود مجملا حضرت امپراطور امور مملکت منتظم ساخته
رعایا را از طغیان اهل مملکت حفظ نمود و بفکر جنگ خارج مملکت افتاد و قبل از آنکه از شهر پاریس حرکت
فرماید وزیر او کرنوت شرحی در باب استعداد و قدرت حضرت امپراطور که با تمام وکلای
رعیت و اهل مملکت سر انجام نموده بود نوشته بدیوانخانهای دولت فرستاد و چنین مرقوم
داشت که در سال گذشته سپاه دولت فرانس چهار صد و پنجاه هزار نفر بود و پادشاه لشکری از ایشان
بود اخراج و عدد لشکر بیکصد و هفتاد و چهار هزار رسانده بود و از روز ورود حضرت امپراطور بشهر پاریس
لشکر فرانس به سیصد و هفتاد و پنج هزار رسانید و امید چنان است که عنقریب بیک کرور رساند
و قراول خاصه امپراطوری که در ایام صلح بحسب لباس و اسلحه و حرکت کوکب حشمت شهر پاریس
می باشند و در وقت جنگ سد عظیم خصم بودند و چهل هزار نفر از ایشان که گذشته بیست و دیگر
ایشان که در زمان توقف امپراطور بجزیره البه نقصان پذیرفته بود بکلی تکمیل یافت و وزیر سپاه
حضرت امپراطور یکصد و پنجاه هزار نفر سوار منتخب نمود که در تحت لوای خود بحضور حکم و دستور العمل او بکار
مجادله پردازند پس از آنکه تهیه جنگ سر انجام شد لازم دانست که پیش از آنکه خصم بمملکت او وارد
باید فرصت ندهد که دشمن بتدارک خود موفق گردد لهذا بلشکر فراهم آورده برجوق از جوقهای
لشکر دشمن حمله برد و ایشان منهزم ساخت و بواسطه لشکر فرانس را جرأت تازه حاصل گردد

و چون

و چون حضرت امپراطور مرتبه بلوچر را آزموده و شناخته بود و رشادت دوک ولینگطان بسی مکرر شنیده
بود لهذا بخود مقرر کرد که بمقابل آن دو سردار شتابد و با ایشان جنگ آغاز کند و قبل از حرکت امر فرمود
که دستور العمل جنرال حاکم شهر پاریس و اطراف آن سو لشکر و برج مضبوط کند و در اطراف
پاریس دو دیوار برپا دارد که اگر دشمن یکی سو تصرف کند دیگری که مرتفع تر میباشد ممانعت
شتابد و جبل مونمارتر را که بجبل الشهدا و یاقوتی مشهور بود بسیار مضبوط نموده و لشکر و قافن بناه در فراز و
نشیب آن جبهه توپ و سرباز ترتیب داده و سمت جنوب شهر سو تا هر مکان که چشم کار کرد
بود سطح نموده لشکرها بنا نهاد و در معبر قایر سین مضبوط بود و محتاج لشکر نبود و در معابر جمیع جبل و در جنگ
لشکرهای مضبوط مرتب داشت و در خارج قلعه لیان مکان سه تا سو مستحکم نمود و در شهر برای توپ و تشتی
مضبوط ترتیب داده و در نشیب رود خانه ذرین سنگ مثلث و مربع و اقسام دیگر بنا نهاد که سد عبور
خصم شود و سایر جاها را که معبر خصم بود بکلی استحکام داد اگرچه لشکر روس بتعجیل بسمت فرانس در
حرکت بود لکن بحدود مملکت و مقام جنگ نزدیک نرسیده بودند با تقی لون جنگ ناپلیون
سوار اتفاق داین نوع که لشکر [illegible] جرأت نمی کند که قلاع عرض راه سو در حدود مملکت بگذارد
و شهر پاریس شتابد و اگر خواهد آن قلعجات سو محیط تصرف آورد اوقات بتعطیل خواهد
گذشت و تا امپراطور جنگ سو با [illegible] فصل وعده ایشان در رشتی معطل خواهند بود بنابراین ناپلیون
مجموع سرداران خود طلب داشته شغل و عمل هر یک سو مشخص فرمود و از جمله مرشال [illegible] سو محبتی
مجتمع را بمنصب [illegible] مرشال [illegible] محکم [illegible] ایشان بگیرد در شهر [illegible] بود مأمور فرمود جنرال ارلان
و جنرال [illegible] و مرشال [illegible] مرشال [illegible] سرداران منصوب ساخت
و سرداری افواج سواره [illegible] مرشال [illegible] محول نمود و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] و جنرال [illegible]

بونایت رود و حکم سردار لشکر یا نه قرار فرمود و چندین نفر از سرکرده صاحب تدبیر بونایست را که نظام
نموده و سپید آواده توپ بیست دست و چهار هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بجهة قراول رکاب خود معین فرموده
و یکصد و سی هزار سرباز بشوق تمام در رکاب امپراطور بجنگ حاضر گشتند برتش یالت بو بجای حفظ حدود
نوخند لند مامور و امر فرمود که در روز چهاردهم ماه جون که ستیم جوزا بود بنای جنگ با خصم گذارده
شهر مانت مین بو محاصره کنند و مرتش سنید بو فرمان داد که حکومت شهر سنید بو مشغول شود و افواج
سیم و چهارم در تحت اختیار او باشد بعد از آنکه جمیع امورات را منتظم ساخت روانه معسکر گردیده
چون بولرکا که می شد آنچه در ضمیر خود مخمر کرده بعد انکار فرموده به سرداران فرمود که حال طالع خود بو
با دوک و نقطان در یک میزان خواهم سنجید تا ملاحظه کنم که کدام در فزایش است فصل سیزدهم
در بیان اوضاع لشکر دوک و نقطان و احاطه نمودن شهر برسل را مورخ گوید چون اهل فرنس
ولایت بلجیم بو بسته قطار لشکر و قلعه مضبوط و محکم نموده بودند حدود مذبور امپراطور بو مانند جال ماهی
بود که از هر جا خواهد سپاه خود بو تواند در آن مکان گرد آورد و دوک متفقه و سرداران آن را بو
ممکن نبود که از حرکت و سکون لشکر امپراطور اطلاع بهم رسانند و نفهمند که لشکر فرنس از
کدام سمت حمله بر آن خواهند برد که تدبیر دفع آن بو نمایند و در صدد مذبور امپراطور بو جمیع
اوضاع و تدارک لشکر متفقه آگاهی حاصل آمد که چه وضع سپاه مجتمع خواهند داشت که قلع و قمع آن
بکوشند مورخ گوید اگر لشکر فرنس قبل از وقت در ماه می حمله بر لشکر قلفندر می نمود محتمل بود که
لشکر دشمن تاب مقاومت نیاورد از آن جهة که جنرال کلیت جنرال لشکر پروش و پادشاه
زاده ولایت ارنج هر دو بقدر پنجاه هزار نفر سپاه داشتند که توانستند بجدال اقدام نمایند لاکن در آن
زمان ناپلیون مشغول فراهم آوردن لشکر بود و دوک و نقطان از نهایت سرعت کرده در ماه

اپریل

اپریل در حدود ولایت برسل که در دید و فرصت نموده مجموع قلعه جات آن صفحه را بو تعمیر و مستحفظ گماشت و چندین قلعه
در آنجا بو تعمیر نموده و از انگلستان امداد بو رسید لشکر ولایت بلجیم و جرمن بو جمع نموده سی هزار نفر
از انگلستان و پانزده هزار نفر لشکر هانور و هشت هزار نفر از جرمن و پنج هزار نفر از ولایت برنزویک
و هفده هزار نفر از بلجیم و سایر سرداران و شاهزاده کان ولایت ارنج با وفاق گشت و دقیقه ذاکری
از این بود که از لشکر بلجیم خیانت بظهور خواهد رسید چرا که چند در تحت لوای سرداران فرنس مشغول
جنگ بودند ناپلیون بتخیال جمعی از سرکرده کان ولایت بلجیم بو معسکر خود دعوت کرد که
در افواج لشکر فرنس مشغول خدمت شوند که لشکر مذبور بود بسط صاحب منصبان مذبور از خصم
روگردان شده در معسکر او مجتمع آیند بالجمله لشکر پروش نیز بتعجیل تمام جمع شدند و چون قرار
شده بود که خرچی از ولایت سقسان موضوع شد بولایت پروش منضم نمایند از بعضه لشکر
سقسان که جزو لشکر پروش بود از بو جهت شورش بر پا کردند و از لشکر پروش منفعل و منفک
فرنس متوسل گردیدند باین جهت مرتش بلوچر سپهسالار پروش بالقیه لشکر بولایت لیج که از ولایات
نذرلند است رسید و دوک و نقطان ولسد شهر برسل که پای تخت نذرلند محسوب میشود گردید معسکر
خود بو در آنجا قرار داده و سپاه بو خان در آنجا متوقف داشت که برای لشکر را با این سپاه مرتل
بلوچر مراد ده می نمود و وقت ضرورت تمیلان نند امداد به یکدیگر رسانند و جوق اول لشکر
خود بو سرداری شاهزاده ارنج که دو فوج از لشکر انگلیس و دو فوج از لشکر بلجیم و سه فوج از خانه
بود مامور نمود که بلاد شهر انگهن و برن و کوم و نیول بو که از شهرهای نذرلند است متصرف شد
معسکر خود قرار دهد و جوق دویم لشکر که دو فوج انگلیس و دو فوج خانه و یک فوج بلجیم بود بسرداری
لارد هیل واکذار نمود و کرمنت بو معسکر قرار داده و نشت شدند لشکر بو که دو فوج انگلیس و سه فوج خانه بود

سرداری جنرال بیلان که نایب و منقطع بود در شهر برلین جهت اقامت کردند و فوج سواره انگلیس در شهر
دریزت دمیز قرار یافته و لشکر روس که منقطعان الطریق بکمان گرفته بودند که بمحض وصول خبر حرکت امپراطور
قادر بودند که بیکدیگر متصل و بلشکر پروس ملحق گشته با یکدیگر بجنگ اقدام نمایند مورخ گوید در
لشکرکشی قانون این است که از هر طرف بکار محافظت خود مشغول باشند و باید لشکر خود را
جوق جوق نموده در امکنهٔ مختلف متمکن سازند چه هرگاه مجموع لشکر خود را در یک مکان مجتمع نمایند
محتمل است که لشکر دشمن از انمعنی مطلع شده مکان جمله را تغییر داده و از هر محل داخل مملکت
شود که لشکر خصم بود استحضار حاصل نکرده بالجمله ناپلیون از شهر پاریس حرکت فرموده با قراولان
در دوازدهم ماه جون که هشتم ثور شده و درین که از شهرهای فرنس بود بلوک رسیده بهبندات
و جوقهای لشکر را بنوه زیذ نامی و جنرال کرنج جوق پیاده و چهار رتیب سواره بود با نهایت
آرام در شهر مونزت که از شهرهای فرنس و در بلوک نارنی واقع است مجتمع گشته و ناپلیون
همه لشکر بود در مکانهائیکه منزل داده بود باز دید کرده بانشان اعلام داشت که این لشکر
دشمن که بمخالفت اقدام کرده اند چنانکه مکرر از ما شکست یافته روی بهزیمت نهاده اند و از این
در دل لشکر بسیار تاثیر افتاده ایشان بشوق آورده در پانزدهم ماه جون که بیست
و سیم ثور بود فرمان داد که لشکر از هر طرف بحرکت آمده و پیش قراولان او که افواج پیاده
مخفف بودند جانب غربی رود سمبر بود که از رودهای تند است از قراولان سپاه
دشمن جاری کردند و بعد از هزیمت ایشان خود بشهر چارل روی رسانیدند و جنرال زیتن با جنبه
فوج از لشکر پروس بمحافظت انجا اشتغال داشت بمحض دیدن لشکر فرنس ناچار گشته شهر مذکور
تخلیه و بعقب نشینی شتافت و در انجا جوق دوم فرنس بود که از رود مقطوع و از انجا نیز گذشته

راه فلورس پیش گرفت و بتعجیل بمعسکر پروس که در حوالی الماث لغنی است رفته بود ملحق گشت و در عرض
سوه پنج عراده توپ خود را از دست داده جمع کثیری از لشکر او کشته و زخمدار گردیده و
حرکت سپاه و طرح لشکرکشی امپراطور بر خصم آشکار گردیده و چون ناپلیون ملاحظه نمود که
لشکر او در عدد کمتر از سپاه مرشل بلیچر بود و کث و منقطعان است و دانست که با ایشان جنگ کردن
مشکل است و اگر بتعجیل روانه گردد و آن دو لشکر بهم پیوند نکنند در یکدیگر ملحق شوند و خود با ایشان جنگ
کنند و بهبود که آن دیگر لشکر تعیین نماید که ایشان را مشغول سازند تا کار این یک را باتمام
رساند و بعد تقطیع و قمع آن یک رشته بپردازد کار او رونقی حاصل گردد ولاکن بران
سبب که لشکر او بتعجیل نکرده و یا نتیجه بود و خسته تمام بلشکر دست داده بود این امر
صورت نپذیرفت لهذا مرشل نی را تعیین فرمود که با لشکر خود بشهر کواطری برات رود و چون
مرشل مذکور بدانجا رسید نابحکم امپراطور ربایستی با عجلت و رعد حمله بشهر مذکور برد از اتفاق
آواز شلیک توپ جنرال زیتن از سمت شهر فلورس بگوش او رسید در عجلت عزم
جنگ را موقوف و جوقه از لشکر بدانطرف مامور داشت و مرشل نی بسبب این عمل که منافی
حکم امپراطور بود مورد ملامت گشت و مانند این عمل نیز از جنرال قروچی بصدور رسید و
ناپلیون مجموع تقصیرات شکست و اطوار او را نسبت بالجمله رفتاریکه حضرت امپراطور نسبت
بلشکر انگلیس بخود مجبر کرده بود بسبب از حصول مقصود قاصر ولاکن ناپلیون از تدبیر خود
که لشکر پروس و انگلیس اگرچه ایشان از یکدیگر متفرق ساخته و کار ایشان بوگیف با نجام رساند
پای پس نگذاشته باستعجال حکم به پیش رفتن لشکر فرمود و در انوقت که یک ساعت از شب ۱۶
ماه جون که ۲۴ ثور بود گذشته خبر به سپهسالار لشکر انگلیس دادند که لشکر فرنس حرکت نموده بسبب ول

روانه جنگ شد لاکن این خبر درست با وتحقیق نگشت که بصیرت تواند لشکر خود حرکت دهد و میدانست
که اگر بحرکت خلاف از او صادر شود موجب هلاکت او و همراهان او خواهد بود لهذا تا نصف شب
تأمل نمود تا خبر صریح رسید که پیش قراول لشکر فرنس ولید (?) حوالی رود خانه سمبری شده سپه سالار
مذبور در ساعت امداد بقیه کوطری برث روان نموده خود نیز روان شد هنگام طلوع صبح
بآنجا رسید و در آنجا بمحل موسوم به برنگ شتافت (?) مرشل بوچر ملاقات نمود و در مجلس
ملاقات چنان مفهوم گشت که تمامی لشکر فرنس رو بفوج لشکر پروشیا نموده باستیصال
مرشل بوچر حرکت کرده اند مرشل مذبور بتعجیل خود و سپاه پروشیا را [illegible] مستعد مقابله خصم گشت
و سه جوق از سپاه خود که هشتاد هزار نفر بودند در امکنه مرتفعه متمکن نموده و مجموع قلاع و مزارع
پیش روی لشکر خود را محکم و مضبوط نموده از پهلوی لشکر پیوه مراوده با سپاه انگلیس بهمرسانیده
جوق چهارم لشکر پروشیا بسرداری جنرال بیولو در شهر لیج و منزلت مکان گرفته و فاصله بسیار
با لشکر پروشیا داشت که سعی نموده خود را به مرشل بوچر ملحق سازد مقصود نگشت و مرشل بوچر
باطمینان اینکه لشکر انگلیس بامداد او خواهد رسید عازم شد که در مکان مذبور با ناپلیون
محاربه کند و دیوک [illegible] نیز جنگ را مهیا شده مرشل نی را با یک جوق از لشکر فرنس که پنجاه و چهار هزار
نفر بود بکوطری برث مأمور فرموده باو گوشزد که بهر طریق باشد لشکر انگلیس را از آنجا بیرون
کنند و مهلت ندهد که لشکر پروشیا بامداد او رسد و از [illegible] آن دو سپاه ممانعت کند و [illegible]
ناپلیون خود در حوالی شهر لقفی حمله بر لشکر مرشل بوچر برده و در ابتدای جنگ [illegible] با چهار فوج مرشل [illegible]
جناح یسار لشکر فرنس و [illegible] در [illegible] سرلدر با یک جوق که ده هزار نفر بودند در عقب
لشکر متمکن شدند که هنگام ضرورت سردار مذبور بتواند هم بحضرت [illegible] و هم مرشل نی امداد

رساند و آن دو

رساند و آن دو جنگ عظیم لقفی و کوطری برث در ۱۶ ماه جون که ۲۳ شهر بود واقع شد کیفیت جنگ
لقفی که عظیم تر بود بدین نهج است که ناپلیون فرصت نیافت که جمیع لشکر خود را در میدان جنگ
حاضر نماید تا سه ساعت بعد از ظهر تأمل فرموده تا سپاه مجتمع شده پس از آن بدون درنگ بر
صفوف سپاه دشمن حمله برد و چنان بصولت حمله برد که تزلزل در ارکان صفوف لشکر
پروشیا افتاد و بعد از آنکه دو ساعت پی در پی مجادله و مقاتله کردند بسبب [illegible] لشکر پروشیا توقف نتوانستند
کرد اندکی از قریه سنت امند را بدست آوردند چون مرشل بوچر صورت احوال را چنین دید برخی
از لشکر خود را که در بلندیهای صف آراسته بودند و بعضی قرا و مزارعی که در دامنه بلندیهای
مذبور بود متصرف داشتند امر فرمود که فرود آیند و بامداد در رسانند و لشکر مذبور از هر طرف که
بنشیب می آمد بضرب گلوله توپهای فرنس که در چمنهای اطراف بود مبتلا می گشتند با وجود
این اوضاع باز ناپلیون تشویش داشت که لشکر او را فتح حاصل نخواهد بود لهذا افواج مرشل
[illegible] را که در عقب لشکر بود احضار فرمود که باقدام کنند و مرشل نی هنوز در مکانی متوقف بود که
فاصله او شهر لقفی و کوطری برث نزدیک بود و مرشل بوچر مجموع لشکر [illegible] خود را
در سنت امند فراهم نموده طرف حمله خود را تغییر داد و همه سپاه به سمت لقفی حمله بر محل توقف عساکر
پروشیا بردند و چون پشت [illegible] لشکر پروشیا به سنت امند فرستاده بودند مرشل بوچر خود که
با افواج سواره [illegible] حمله لشکر فرنس بپردازد چاره نمود لهذا خود با افواج سواره رسانیده در آن تو
امر منع صعود دشمن نمود و خود نیز مخلوط سواران گردید و هر چند جد و جهد کرد چاره نپذیر گشت و صولت
لشکر فرنس بود او را مضطرب ساخته هزیمت داد و مرشل بوچر چون مشغول دلالت لشکر خود بود
در راه گریزبانی [illegible] از گلوله توپ فرنس از پای در آمد و مرشل مذبور مانند سایر زخمی

متوجه جنگ [illegible] بعد از آنکه دو فرسخ
فرنس بعمل آمد [illegible] هزار [illegible] متصرف گشته
قرا [illegible] لشکر مذبور [illegible]
بر فراز مرتفعات برآمد [illegible]
لقفی حمله

نقش دست و نایب او فوراً بعزم آنکه معین مرشل خود شود بسوی او برزمین انداخته بالاپوش خود را نیز
بر روی مرشل مذبور کشیده گذاشت که از سپاه فرانس کسی او را نشناسد و چون سوار فرانس از آن مکان گذشت مجدداً
پروس همت نموده معاودت کردند و سواران فرانس رو بهزیمت داده آنقدر تعاقب نمودند که از مکانی که
مرشل و نایب مذبور افتاده بودند گذرانیدند و آن جوان قوی دل او را بلند نموده سوار مرکب کردند
مورخ گوید اگر مرشل بلوچر در آن جنگ کشته یا دستگیر می شد لشکر پروس را امکان دیگر مجتمع
نمی شد که در جنگ واطرلو بامداد عساکر انگلیس رسد و صورت کار نوعی دیگر منعکس ساز زیرا که مرشل مذبور
چون از آن مهلکه استخلاص یافت بوه لشکر خود را بشهر تهیه نمود و چنان لشکر بر هزیمت یافته خود را
باهم رسانید که چندان ضرر و خسارت بدیشان نرسید و لشکر فرانس تا فرز مرتفعات که لشکر پروس
توقف داشتند تعاقب رفته رجعت نمودند و اصرار در تعاقب نکردند و مرشل بلوچر خود اقرار نمود
که لشکر پروس بعد از آن جنگ شکست فاحش دست داد اما در وقت هزیمت هیچیک گرفتار خصم نگردید
در سلوک حرب نکشته و پانزده هزار نفر از ایشان در آن جنگ کشته شد و بروایت جنرال قارقاد بیت
و یکهزار نفر از لشکر پروس و یکهزار نفر از سپاه فرانس در آن جنگ کشته و مجروح گردیدند و نفعی که حضرت
امپراطور در این معرکه حاصل کرد بعلت خبط و خطای مرشل نی فایده بخشید و کیفیت جنگ کواطری برت
این است که شهر فرنت بود لشکر انگلیس تهیه کرده در صبح نزده هم چون قلعه کواطری برت متصرف
گشته و این مکانی بود که بسبب احوال لشکر انگلیس بود و از آنجا چهار طرق از چهار جانب داشتند
و سپاه انگلیس از جانب بر راه مراوده و اتصال با لشکر پروس بهم رسانیده و در عقب لشکر جاده
وسیع محفوظی بود که هنگام شکست و فرار میتوانستند از آن راه بروند و از جانب چپ جاده مذبور
که از کنار رود شهر برسل میروند جنگلستانی است موسوم جا نزد با بود که قبل از وقت مجموع اطراف آن

احتیاط تقیقی نشنیده بود دو ساعت بعد از ظهر روز مذبور هنگامیکه جنگ گرم گردید و لشکر فرانس حمله بر سپاه
انگلیس نموده و در این حمله صدمه زیاد بلشکر انگلیس وارد آمد چه زمین سو چند پستی بود و حمله ایشان
علی الفور واقع شد تا لشکر متحصن شد بصف آرائی مشغول گردید سواران نیزه دار فرانس رسید
و دسته از سرداران انگلیس تمام و کمال بقتل رسانید پیاده گان سپاه انگلیس از کیفیت مطلع گشته
بالش توپهای سنگین و گلوله تفنگ چنان جو سو بحملهآوری منع نمودند که سواران فرانس مجال
پیش رفتن نماند و در آن چند و پستی از کشتگان ردیف و مرکوب پشته گردید از هر دو طرف اتفاقاً امداد
بسر رسید و شکست هیچیک معلوم نمود در این حین مرشل نی بجنرال امداد جدید افتاده بود فرستاد که افواج
جنرال و درلان را بمدد حاضر سازند و جنرال مذبور چون قبل از وقت امپراطور خود خواسته و برده
بود و قبل از رسیدن جنرال مذبور جنگ لقنی تفنیح و قراولی گذشته بود امپراطور او را مامور نمود که بامداد
مرشل فرستاده بود و تا رسیدن او جنگ مرشل نی نیز با تمام رسیده بیک توپ و تفنگ لشکر جنرال
مذبور بر مرشل انداخته نشد و لشکر انگلیس نیز با کلت تمام و شکست و در حرب میدان جنگ نمودند جوالد
رود کت و نقصان کمان داشت که مرشل بلوچر شکست خورده باشد و محل اقامت لشکر خود را متصرف
خواهد گشت و با یکدیگر بر اوده و بالی او خواهند نمود در بین چند در مقابل مرشل نی ثبات قدم ورزیده
و مکان خود را از دست نداد و مرشل نی نا چار گردید از مقابل او بر نیست ... و دوک و لنطن بر
خلاف مرشل بلوچر اثبات قدم نموده و چون مرشل بلوچر شکست یافته بود مجموع مکانهای خود را
تهی کرده از خط طرف لقنی شهر رودنی شتافت و با حرکت شهر القدیمه فرانس خود را از معرکه سابق خود
دور نمود و در آن لشکر جنرال بلوچر کشته بعد از هزیمت دیشب چون لشکر فرانس ایشان را
تعاقب نکرده و تا چندی ندانستند که ایشان بکدام طرف فرار نموده از عقب عساکر فرانس

به بدترین زحمات مبتلا گردانیده و حضرت ناپلیون بعد از جنگ واطرلو مکرر متذکر می بود که تاخیر و اهمال در تعاقب
لشکر پروش از مرشل قروچی بود چه تعاقب دشمن بعهده او محول بود و او اهمال نمود و اگر مرشل مذبور بخدمت
مأمور اقدام میکرد و بعقب دشمن می شتافت و در ۱۷ ماه جون که ۲ روز بعد خود بشهر ووری میرسانید
مرشل بوچر ممکن نمی شد که در روز ۱۸ در جنگ واطرلو امداد بلشکر انگلیس فرستد و مرشل قروچی
میگفت که بعد از شکست لشکر پروش هر چه خواستم شرف حضور امپراطور بود دریابم ممکن نشد و [illegible]
معلوم که قدری پیاده مأمور فرمایند که در تعاقب کردن بوچر امداد لسوار کنند جواب نیامد بلکه از
[illegible] در رکاه اشاره شد که دستور العمل صحیح بشما خواهد رسید صبح روز ۱۸ معسکر امپراطور رفتم و
آنحضرت سوار شده و عجلت از روز گذشته ندیدم و ملتجی شدم که بدون احکام تعاقب خصم روان
شوم و در روز ۱۸ در میدان جنگ حاضر شوم بالجمله بعد از شکست بوچر حضرت امپراطور با چند نفر
در حوالی مختلفه در گفتگو بود تا ظهر روز ۱۸ احکام بمرشل قروچی حکایت کرد که بعد از وصول احکام
بسرعت ممکن نشد که روانه شوم چراکه لشکر در حال اقل دو هزار [illegible] که بانست بعین روانه
شوند در رسیده و بهمین سرعت [illegible] باعث شکست کار لشکر فرانس افول کوکب اقبال امپراطور
گشت و حضرت امپراطور خیال داشت که مرشل بوچر بشهر ووری رفته چون خبر رسید که لشکر
انگلیس در صحرای واطرلو برای اقامت در کشیده و مرشل بوچر عزم مراوده و رسانیدن امداد
کرده است که زمان از تدبیر دشمن دستخبر نبود و معلوم شد که قبل از آن دو ساعت پیاده را قبل از وقت
قرار این بود است مورخ گوید حقیقت مسئله که اوج اقبال ناپلیون است بحل آن که جواب است که او بود
معتقد نشد که تعجیل در مقابل خصم طرح جنگ بنا کند که خصم بود درک آن متفرق کند و از مکان خود حرکت
نکند بالجمله در این احوال که مرشل قروچی بود حضرت امپراطور متعاقب لشکر پروش روان نمود چون [illegible]

شهر

نفر سوار در هنگام ظهر امر فرموده بود که مرشل
مذکور با سی و دو هزار نفر متعاقب
مرشل بوچر روان شود و چون بامر
رسید به فتح [illegible] او [illegible] اند در
مرشل قروچی

شهر گوطری برت روان شود و در آن مکان لشکر مرشل نی نیز بادلمی گردید و مصمم شد که حمله بر لشکر انگلیس برد
و چنان میدانست که هنوز لشکر مذبور بالتمام بصحرای واطرلو نرفته اند و دوک ولنگطن صبح
روز ۱۸ متحضر شد که مرشل بوچر شکست یافته بطرف شهر ووری رفته در عقب لشکر انگلیس با حرکت
داده بصحرای واطرلو رفته که بوچر مراوده و اتصال با لشکر پروش بود از دست نده و افواج سواره فرانس
همه جا تعاقب لشکر انگلیس را اشتغال داشت و لشکر مذبور مایوس از امداد لشکر پروش بود نیز
در عرض سه روز باران شدت باریدن گرفت و راه گذار آن دشوار [illegible] چراکه اطراف [illegible]
محل زراعت و باطلاق بود و چون خبر شکست سپاه پروش با نها رسیده بود مشوش بودند و تعجیل چنان
در حرکت بودند که پیاده گان فرانس مشکل بود با ایشان توانند رسید و در بلده [illegible] پل کوچک
کم عرضی بر رود خانه و پل بود و در کوچه کم وسعتی واقع شده و بایدیک لشکر انگلیس از انجا عبور کنند
آن نخستین سوار فرانس بلشکر انگلیس رسیده بنای تیز نهاده و سوار محقق انگلیس نتوانست مقاومت
نماید لهذا توپهای بزرگ کشیده و در صدمه گلوله سوار فرانس را منهزم ساختند لاکن خبری
با آن دلیران رسید دخروب آفتاب دوک ولنگطن با لشکر وارد صحرای واطرلو گردید
و قبل از آن در نظر داشت که بجهت محافظت شهر بروکسل چند روزی در صحرای مذبور توقف نماید

فصل چهاردهم در بیان منظور امپراطور که اگر لشکر انگلیس شکست دهد به بلجیم و سایر [illegible]
از اتفاق بیکدیگر دست باز خواهند داشت و سایه گذاشت

مورخ گوید در این تدبیر اختلاف
کرده اند که آیا سردار انگلیس را لازم بود که بر واسطه شهر بروکسل [illegible] کند و ناپلیون [illegible]
با قلعه [illegible] رفته منتظر امداد باشد اگر [illegible] در میدان جنگ [illegible] دست که
محافظت شهر بروکسل بهتر از رفتن بشهر انت ورپ بود و [illegible] ناپلیون این بود که اگر انگلیس

در واطرلو منهزم سازد و ساحل بسیار دور نیست کار جهت تسخیر ولایت بلجیم و نیدرلند بدست خواهد آمد که مرد
مان آنجا سوای ملوک متفقه یاغی و روگردان سازد و ناپلیون در این اعتقاد محق بود چرا که ولایات مذبوره تحت
در تصرف اهل فرانس بود و اهل فرانس در آنجا رفقای متفق بسیار داشتند و منظور ناپلیون زود بعمل می آمد
و اگر ناپلیون در واطرلو مظفر و منصور گشته و با لشکر انگلیس قبل از رسیدن روز زیاده بر سیل
منحرف شده بشتابت در پیش میرفت مانعی در سر راه نداشت و خود بشهر برسل که پای تخت
نیدرلند است میرسید این دو فتح مانند فتوحات عظیمه در انظار جلوه می نمود و مردم از ملوک متفقه
دل سرد می شدند و وقوع این مقدمه خلل در ارکان اتفاق عموم فرنگستان می انداخت و عقدهٔ
ناپلیون این بود که اگر دوک ولنقطان که سردار بزرگ انگلیس است و حال وزیر جنگ
میباشد و هفتاد سال دارد در واطرلو شکست دهد بسبب این شکست عظیم تغییر در اوضاع
کارکنان دولت انگلیس بهم خواهد رسید و آنان که در مصلحت خانهٔ دولت انگلیس
از عدم جنگ سخن میرانند قوت یافته دولت انگلیس سهل مصالحه می سازند و سایر پادشاهان
چون انگلیس با او مصالحه نمود و کدورت متوفز رسید در رعیت خود از صعود فرانس خواهند کشید و
هر یک مملکت خود خواهند رفت و این خیالات ناپلیون مالیخولیا بود که عارض او شده بود چرا که
در مدت بیست سال جنگ و جدال که اهل فرانس سوا با انگلیس بود در اکثر آنها شکست با انگلیس روی
میداد و باین علت باز کارکنان دولت مذبوره بهیچ وجه از جرات و غیرت خود دست نمی کشیدند
و اصرار در جنگ مینمودند در این صورت چگونه می شد که بیک فتح ناپلیون ترک جنگ کرده
و مصالحه کنند و حاصل فتح ناپلیون در واطرلو در صورت فتح این بود که اقتدار او در فرانس زیاده
گشت و در سایر قرالات فرنگستان تفوق و محبت و اوضاع بعضی از آنان را پریشان می ساخت

دیگر علت بود که دوک ولنقطان تکیه بر غیرت و طالع انگلیس نموده در مقابل او ایستاد بالجمله چون سپه سالار
لشکر انگلیس از کوطری برت بواطرلو شتافت راه مراوده بو با پرنس بلوچر مفتوح ساخت
و قصبهٔ که فیمابین مخیم این لشکر پروس و مخیم سپاه انگلیس زیاده تر از پنج میل مسافت
نبود لاکن راه از شدت باران خراب شده و عبور و مرور متعذر گشت دوک ولنقطان پس از
استقرار در واطرلو خبر از وضع مکان گرفتن به بلوچر فرستاد و اظهار کرد که چون ناپلیون
طالب جنگ است من نیز مصمم شده ام که در برابر ایستاده بهر طریق است بکارزار اقدام
کنم بشرط آنکه یک دو فوج از لشکر پروس بامداد برسد مورخ گوید بلوچر با وجود آنکه شکست
عظیم یافته بود مطلق بجرات و جلادت او خلل و نقصانی عارض نگشته فی الحال در جواب نوشت که خود
با تمامی سپاه بامداد شما خواهم رسید بقدر زحمت ضرور است که آذوقه یکشب برداشته و قسمت
بدیشان تقسیم کرده بتعجیل بسوی شما شتابم بالجمله ساعت سه از ظهر روز ۱۷ گذشته بود که لشکر انگلیس
در میدان حرب صفوف آراسته و بهمان قسم آنشب را در آن مکان آرمیدند و حضرت
امپراطور وقتی بر تفعات بل الاینث رسید که وقت مغرب بود و لشکر فرانس تا صبح روز ۱۸
تمام بمکان مذبور رسیدند و اکثر از افواج لشکر فرانس آنشب را در عرض راه مانده بودند
و حضرت امپراطور در مسکن دهقان مزارع که دورتر از مکان جنگ بود توقف و علی الصبح
بمقام جنگ رسیده در مقابل دشمن صف حرب آراست برادر خود جروم را که بتدبیر سپاه گری او اعتبار
و اعتقاد داشت در میسره لشکر گذاشت و امیر رالانرا در قلب لشکر متمکن ساخت و میمنه لشکر
را با میر دالو سپرده و پرنس مالت و پرنس دبونایت خود فرموده در آن روز هفتاد و پنجهزار نفر از لشکر
فرانس در میدان جنگ حاضر بودند و لشکر انگلیس بقول مورخ زیاده بر آن نبودی و پنجهزار

زراهل انگلیس و مابقی از ولایات جرمن و غیره موجب داده آورده بودند بالجمله لشکر
انگلیس سه باهر یک از طوایف مخلوط نموده و صف آراسته صف اول سه جناح یمین
و صف دوم جناح یسار نام نهاده در جناح یمین صف اول و تیپ دویم و چهارم لشکر انگلیس
بودند و تیپ بلجیم و نیم لشکر [illegible] و جوق اول از ولایت بلجیم که سردار ان لارد هیل بود
قرار یافته و در قلب صف یمین افواج شاهزاده [illegible] و افواج ولایت برنزویک و افواج
ولایت نسو مکان گرفته و سواران قراول سه برادری جنرال کمپن و جنرال لمبرت
و جنرال اکمپت متمکن گشته و صف ثانی لشکر انگلیس مشتمل بود بر افواجی که چندان اعتماد
با ایشان نبود و افواجی بود که در روز قبل صولت سپاه ناپلیون صدمه و ترتیب زیاد زده بود
و جنگ کردن از ایشان متعذر بود تمامی سوار [illegible] جا متمکن ساختند که از گلوله توپ لشکر فرانس
ایمن باشند لاکن مادام جنگ از [illegible] جنگ و گلوله ایشان فارغ لشکر فرانس بسیاری از ایشان
تلف گشت و افواج سواره بود کلاً در عقب صفوف حرب مکان دادند و سواران [illegible]
ایمپراطور در جنب یسار سپاه قرار گرفتند و مکن چند جای از زراعت که در مقابل قلب لشکر بود بسیار محکم و مضبوط
کردند و متحفظ تعین نمودند و عمارت و باغهای قریه هوگومونت که سوت میمنه قلب لشکر مضبوطی در پیش
قرار دادند مجملاً مجموع مکان لشکر انگلیس طرح حرب ایشان مانند شکل خط منحنی واقع گشته
که وسط پیش نزدیکتر بدشمن و یمین و یسار آن عقب و دورتر اتفاق افتاده بود و منظور دوک ولینگتن
این بود که در آن مکان که حرب بود مستعد گشته بمحافظت سرحد و لشکر خود پردازد و [illegible]
انتظار کشد که لشکر پروش بمدد و لشکر او زیادتر از لشکر فرانس شود و منظور در دشت که لشکر پروش
هنگام ظهر یا زودتر بامداد خواهد رسید و بسبب [illegible] بوده آمدن لشکر مذبور چند ساعت تعویق افتاد

و منظور ناپلیون این بود که در نهایت سرعت و جلادت قبل از آنکه لشکر پروش برسد خود به لشکر
انگلیس زند و او را علم حاصل بود که لشکر پروش بآن زودی نخواهد رسید چراکه مرشال گروچی
با سی و دو هزار نفر سپاهی به تعاقب آنها مأمور بود بجهت مطمئن خاطر بود که اگر مرشال مذبور
لشکر پروش را تعاقب نکند لامحاله ایشان را از امداد لشکر انگلیس منع خواهد نمود
بالجمله حضرت ایمپراطور شروع بحمله و جنگ فرمود افواج سواره و پیاده قراولان [illegible]
در کمین گذشت که اگر از دست لشکر دشمن اندک وهنی ظاهر شود در ساعت بقلع و قمع
ایشان پردازند لشکر انگلیس در روز [illegible] بعرصه جنگ و مقام خود معین خسته فردای
روز مذبور لشکر فرانس باران خورده و زحمت کشیده بمیدان رزم حاضر شده الغرض فرصت
بدست آنها افتاد که طی مسافت کرده بسرعت تمام بترتیب آرایش مشغول گشتند حضرت
ایمپراطور بملاحظه خستگی سپاه چند ساعت دیرتر بجنگ شروع نمود مجملاً باران منقضی وقت
شب در اشتداد بود و روز تسکین یافته لاکن ابر و میغ و رطوبت از طلوع تا غروب آفتاب از
هوا مرتفع نگشت و در روز [illegible] نیم ساعت ظهر مانده حضرت ایمپراطور امر بجنگ و حمله فرمود در ساعت
توپهای طرفین بآتش افشانی مشغول و هجوم [illegible] ناپلیون بصولت تمام حمله بقلب لشکر انگلیس
برده بمقابل قلب لشکر که سنگر نموده بودند رسیده و کسانیکه در جنگل مکان داشتند تمامی بیرون
نمودند و هر چه سعی کردند که عمارت [illegible] و [illegible] از زراعت [illegible] ممکن نگشت
جمعی از قراولان [illegible] دولت انگلیس [illegible] آن [illegible] محافظت کنند که [illegible]
سپاه فرانس نرسند و لشکر فرانس مجدداً جد و جهد خود زیاده نمود بحوالی دیوار باغات
رسیده [illegible] از آنکه در عقب [illegible] زیاده از پیش [illegible] ایشان بود مهیا نموده اند در ساعت

کلوله توپ مانند تگرگ بر ایشان بارید و جمع کثیر از ایشان از پای در آمد با آنهمه مقدمه سپاه پای پس
نکشیده همت بظهور و فیروزی بستند چخماق که در دست ایشان بود معطل شد با سوار و توپچی نیز تعقیب
تمام از عقب لشکر انگلیس گذشته بر ایشان حمله بردند و همین لشکر انگلیس قلعه‌های مربع
از سرباز و توپ ترتیب داده سر صد التبه بودند بمحض رسیدن عساکر فرنس از طرفین
شروع باتش افشانی شد و از هیچ سمت غلبه و تفوق ظاهر نگشت عاقبة الامر لشکر انگلیس
لشکر فرنس را از خود دور و اتصال القلب لشکر خود بهم رسانیده هنگامه قتال و جدال اشتداد
پذیرفت و آتش توپ و تفنگ مشتعل گشت که فوق آن متصور نشود و در اشتعال آمدن لشکر فرنس
دوباره بقلب لشکر خصم حمله آور شد که از حمله آن و مدافعه این عقل نظاره کنان خیره و حیران
میشد و صلابت طرفین در زیر بارش گلوله چنان گرم هنگامه شده بود که مانند برگ درختان
بزمین میریختند و مطلقا نقشش در صفوف ایشان راه نمی یافت در این وقت برخی از لشکر
فرنس که چهار تیپ پیاده و جمع کثیر سواره بودند و همگی زره پوش و نیزه دار بودند بمحل صاحب زراعت
متوجه شدند و همه جا پیش رو بوده در نهایت چالاکی هجوم میبردند و در آن مکان بسبب تفنگ
و طپانچه سواران انگلیس گرفتار گشته و کار از تفنگ و طپانچه گذشته بشمشیر کشیده تا آنکه حمله
آوران فرنس را مجبور ساخته بمعسکر خود رجعت دادند و توپهای بزرگ لشکر فرنس آنها را از
تعاقب لشکر انگلیس محافظت می نمود چهار ستون از سپاه پیاده فرنس مشغول جدال بودند چون
سواران انگلیس در کشاکش جنگ دیدند هجوم نموده پیش رفتند و از مسکن صاحبان زراعت که محل
اقامت لشکر انگلیس گذشته افواج ولایت بلجیم را که از دلیری متفرق ساخته در مکان قلب
لشکر انگلیس سکنی گزیدند در این اثنا افواج جنرال پکتن سر جنرال پکتن از صف قدیم برداشته

بر ایشان

بر ایشان

بایشان حمله برد که نگذارد در آنجا اقامت کنند و چون بایشان رسید یکدفعه شکست نموده یک
تیپ از سواران خونخوار انگلیس نیز با مدد در رسیده تاخته از صف ستونهای حمله آوران فرنس تاختن
آوردند و در رجعت حمله آوران فرنس تود در هم شکسته بسیاری از ایشان معرض تلف آمده
بیدق با دو هزار نفر از ایشان اسیر شده فی الحال ایشان را سوی شهر برسس فرستادند سواران انگلیس
اکتفا بر این ننموده از صف خود تاخته نموده داخل سربازان فرنس شدند جمعی از سواران فرنس با مدد ایشان
شتافته سواران انگلیس را زحمت بسیار رسانیده از جمله که بکار برده رفتند و اکثر از ایشان مقتول و دستگیر گرفتار
گشتند جنرال پکتن و پانسامی که منصب سپه سالاری سواره داشت بضرب شمشیر از پا در آمد لشکر
فرنس بار دیگر هجوم برده مسکن صاحبان زراعت را از تصرف انگلیس بیرون آورده دو دسته نفر
تفنگچی زبده خاورین لوکه در آنجا بودند تمامی بقتل رسانیدند و قبض نمودند مکان مذبور بتصرف آنها
بعد بارش لشکر انگلیس بضرب گلوله خمپاره ایشان را از آنجا متحرک ساختند پس از اندک زمانی
از جانبین لشکر انگلیس هنگامه جدال ظاهر گشت و سواران فرنس حمله بقلعه‌های لشکر
انگلیس که از سرباز و توپ ترتیب داده بودند بردند و در هنگامیکه گلوله توپ و تفنگ مانند
تگرگ میبارید افواج سواره فرنس همه جا با حمله برده تا توپها که در پیش روی گذاشته بود تا رسیده
و توپچیان از بیم جان فرار و داخل قلعه‌های سرباز شده و چون سواران فرنس فرصت نشد که
توپها را نگاهدارند یا آتش خانه‌های آنها را میخ کوب کنند لهذا توپچیان فرصت یافته بار دیگر بسر
توپها شتافتند و توپها را پر کرده بجمله آوران لشکر فرنس انداختند و سواران حمله تعقیب شده و
ایشان را علی الظاهر از پیش برداشتند مورخ گوید حمله سواران لشکر فرنس و قبول حمله عساکر
انگلیس آن یکی مانند موج دریا که از طوفان در تلاطم شده و این یکی مانند کوه گران که

در برابر آن موج باشد چون سپاه فرانس نزدیک بهم رسیدند گلوله در جمیع توپ و تفنگ چنان میبارید
که یک بیک از یکطرف و هر گروه بطرف دیگر می افتاد مورخ گوید که سوارهای فرانس نوشته‌اند که سواران زره
پوش داخل قطعه‌های انگلیس شدند ایشان را متفرق ساختند و صاحب منصبان انگلیس گفته‌اند که قول
سوارهای مذکور بدروغ مبنی باشد ولی سواران هجوم می آوردند و چنان نزدیک می شدند که یکدیگر را مس مینمودند
لاکن نمی توانستند داخل سربازان شوند قطعه‌ها برهم نزدند و بعضی چنان پیش سربازان می آمدند که بجهت انداختن
تفنگ با شمشیر و طپانچه جنگ میکردند مجملاً سواران فرانس از صدمه مقاومت لشکر انگلیس ستوه شده دست
از کشش و کوشش برداشتند و در این مقابله و مقاتله سواران فرانس بسیاری تلف آمدند و ناپلیون
از استیصال سواران مایوس گردیده و پس از آنکه باقی سواران بکنار رفتند عساکر فرانس چندی جنگ سر
منحصر بانداختن گلوله توپهای کلان نمودند و قشون انگلستان برخی بافتادن گلوله‌ها کشته و بعضی
به پناه جستن مغاک خود را از شر گلوله توپ فرانس محافظت نمودند و سپاه فرانس مهیا شدند که از مکان
دیگر حمله نمایند آنوقت یک ساعت بغروب مانده بود و هفت ساعت زمان جنگ طول کشیده بود که آنها
علی التوالی حمله و هجوم میبردند و در این مدت ثبات قدم و استقامت لشکر انگلیس بمرتبه‌ای بود که بقدر
یک اصبع از مکان توقف خود بعقب نرفتند و در این حمله لشکر انگلیس سپاه فرانس منهزم رفتند
لاکن ده هزار نفر از انگلیس کشته و زخمدار و از سایرین که مخلوط با ایشان بودند بسیاری مقتول و زخمدار
گشته از لشکر فرانسه پانزده هزار نفر کشته و دو هزار نفر گرفتار آمدند و چون دوک ولنقطان بجنرال
بلوچر اظهار نموده بود که امداد باو برسد لهذا در شب مذبور صبح روز ۲۷ افواج جمعی جنرال بلوچر
که در هنگامه جنگ لغنی داخل شده و صدمه بایشان وارد نمانده بود روانه نموده که خود را متصل بلشکر
انگلیس رسانند و از جنب و خلف سپاه فرانسه حمله برد اگرچه فاصله افواج مذبور با لشکر انگلیس

زیاده

زیاده از ده چهار فرسنگ نبود لاکن بلندی و پستی زمین و بدی معابر باعث آمدن بدان پروسیان سوار زود
رسیدن مانع گشت و بیشتر حمل و نقل توپخانه ایشان را معطل میداشت علاوه براین تا صبح نزد صدای
شلیک توپ بگوش پروسیان رسید از خوف از راه خود بعساکر انگلیس رسانیدند چهار ساعت تمام از ظهر گذشته
بود که توپ آمدن خود بسرکردگان عرصه کارزار آشکار نمودند حضرت امپراطور از این اوضاع آگاه گشته برق
شمشیر فرانس سوی که مرتبه بقاء ایشان بود امر فرمود که مقابل لشکر پروس رفته او را مانع از پیش آمدن شود
چون پیش قراول لشکر پروس بهمان مکان رسید جوق ششم ایشان را چند دقیقه ممانعت نمودند
و چون جوق اول و دوم و سیم لشکر پروس بدانجا رسیدند علی الغفله از عقب ایشان حمله افواج
پروس قریه‌ای که ... بابی ریوز از صاولات و توپخانه حسب الامر امپراطور تعاقب آنها نموده بود ظاهر
گشت لاکن پرنس مذبور حفظ کرده و چنان تصور کرده بود که این افواج تمامی لشکر بلوچر است که او
توقف نموده پرنس بلوچر در حسب حکم بجنرال اشتمتس هر دو جوق سیم فرستاد که بهر طریق تواند
در مقابل خصم مقاومت کند و اگر مجموع لشکر خود را مشغول نماید سبب لشکر پروس و عساکر انگلیس
فرار نماید تا امداد ایشان برسد لشکر مذبور حسب الحکم بعرصه کارزار روان و پرنس بلوچر آگاه بود که اگر
در اطراف کارزار جنگ قطع و فصل شود دیگر هر نوع سلطنت و فتح روی دهد خیلان واقع برآن نخواهد بود
بلکه مصلحت نمود بانقلاب تا جوق سیوم لشکر پروس متصل بلشکر انگلیس گردید و چنانچه
هر روز ... بمسرت گذشته و از دره ... خود را بپهلوی ... رسانیده و عقب لشکر فرانس
رسانید در آنوقت که هجوم لشکر فرانس و انگلیس آشکار گشت که پرنس بلوچر با سپاه تازه دم پروس
وارد شده مشغول جنگ خواهد گشت حضرت امپراطور ... رسید که لشکر خود را منضبط
ساخته با لشکر پروس مقابل شود و از میدان ... و قراول فاصله او ...

در حرکت نموده در قوه داشتند که بجنگ و گریز توانند بی فطنت اقدام نمایند و چون ناپلیون را مد نظر اینست که در
آن روز یا باید خود تمام شود یا خصم را تمام کند و از هیچ طرف امداد بجهة او متصور نبود و مرشل قروچی که بایست
باو ملحق شود در حرکت عوض بیتم لشکر پروس معطل نمود و عساکر روسیه از حدود بین تعجیل می آمدند
خود بمکان جنگ و تسخیر ولایات فرانس رسانند و ارکان جمهور در شهر پاریس بنای فتنه و فساد نهاده
در فکر خرابی بنیان ناپلیون بودند و رونق کار ناپلیون منوط بفتح آن روز بود بنا بر این اوضاع ناپلیون
مصمم گشت که قبل از آنکه لشکر پروس تمامی ملحق بلشکر انگلیس شوند عساکر انگلیس را از هر طرف
است هجوم برده از کارهای خود حرکت دهد در حوالی غروب آفتاب امر فرمود که قراولان خاصه
در پیش روی خود دو ستون ترتیب دادند و هر دو را بمرشل نی سپرده و فرمود که این لشکر پروس لشکری
است که مرشل قروچی بتعاقب ایشان مامور شده بود و ایشان از پیش روی او فرار کرده باینجا آمده
و تا کنون تا ساعت دیگر مرشل قروچی با سپاه از عقب ایشان خواهد رسید و باید برسید ایشان او تمام انجام
کرده لشکر انگلیس را از پیش بردارید که لشکر انگلیس و پروس بیکدیگر ملحق نشوند مورخ گوید حضرت امپراطور
چهار تیپ از قراولان را پشت بند ایشان قرار داده امر فرمود که بیکدیگر پیوسته از سر گلوله خصم
محافظت نمایند قراولان خاصه بصولت تمام حملهای پی در پی برده و کاری از پیش نبردند و تعجب
آمد از شدت حملات قراولان خاصه را وضع لشکر انگلیس را اختلالی حاصل شد و در مقام
حمله خصم مردم لشکر انگلیس بطرز نیم قوس دایره که در ابتدای جنگ نسبت آن بطرف دشمن
بوده بنیان از جا حرکت کرده بطریقی پیش رفتند که محدب آن قوس مقعر شد قلب از
دشمن بود و چنین نزدیک بود شد و از جهة پهلوی راست لشکر انگلیس چنان نزدیک
بعساکر فرانس گردید که گلوله توپ و تفنگ از آن بر آن جماعت از لشکر فرانس سرگشت و لشکر

انگلیس

انگلیس حمله آنکه حمله آوران فرانس را مغلوب سازند صفوف را چهار قطعه در پشت یکدیگر ترتیب دادند
و چون تیپهای قراولان فرانس نزدیک صفوف انگلیس رسیدند تفنگ و طپانچه خود را انداخته از صفوف
انگلیس علی الاتصال گلوله باریدن گرفت و هوا را تیره و تار نموده بود عاقبت لشکر انگلیس پیش
حرکت نموده بطوریکه از دو طرف میل ستونهای فرانس کرده که ایشان را احاطه نمایند لشکر
فرانس چون در کوشش بود که از ستون نصف مبدل نمود زیر آتش گلوله توپ و تفنگ خصم آتش
تا در حوالی آنها روی داد و در آن آتش حمله کرد آمد بهم آمیختند و از پیش روی لشکر انگلیس عقب
آمدند و این سعی و کوشش آخر بود که از لشکر فرانس بعمل آمد چون حضرت امپراطور صورت احوال را
بدین منوال ملاحظه فرمود احکام بعموم لشکر فرستاد که ترک میدان گویند و از عرصه کارزار
بجنگ و گریز جان از هلاکت بدر برند و جهة محافظت گریز و پناه در پشت پیش روی متعاقبین
چهار تیپ مربع ترتیب داده محکم و استوار ایستاده بنای شلیک نهادند و کت و نیقطان بمجموع لشکر
خود حکم داد که حرکت کرده پیش روند و از اطراف حمله و هجوم مشغول شوند لهذا از هر طرف
چنان زور آور شدند که جنگیان فرانس تاب مقاومت نیاورده قدمهای ایشان را پس رانده گشت
مرشل نی بسیار جد و جهد بعمل آورد اما مقصود او حاصل نشد عاقبت اسب او کشته گشت و پیاده شمشیر بدست
گرفته تا قائمه کار در پیش صفوف بجدال مبادرت نمود مورخ گوید چنان شهرت یافت که از طرف
سپاه انگلیس قراولان خاصه امپراطوری تکلیف کردند که اسلحه حرب بز فرو گذارند و در امان باشند
در جواب فریاد زدند ایشان را آمد که قراول خاصه امپراطوری قدری کشته شد و نیز هیچگاه ما خود را
اگر بکلا مقتول گردند هرگز اسلحه حرب بز نمیگذارند و تسلیم دشمن نمی شوند و بعضی نوشته اند که قراولان
در جواب آن رو مقید بر گرده تفنگ خود بسوط نموده تمامی کشته شدند و مورخ را اعتقاد آن است

که هیچیک از این روایات را صحیح ندانند و اهل فرانس از نوع اغراق و غیرت چنین شهرت داده اند انصافاً
مرتبهٔ رشادت قراولان امپراطور را انکار نمی توان نمود خاصه در جنگ واطرلو که نهایت دلیری و تهور
از ایشان مشهود گردید و بسیاری چنین گفته اند که مستلزم آن است که چنین اشخاص پسندیده صفت منهزم گردید
عساکر قراولان مذکور شکست روی داد و خیال بی وقت نابهنگام لشکر خود را در یک مکان
مجتمع نموده حمله برده و قریب بدین خیال که در تصرف لشکر فرانس بود متصرف خود آورده و بنای [illegible]
کنند و ده توپ ها چنان نزدیک گذاشته شده و بآتش توپ مشغول بودند که مجال حرکت لشکر فرانس
نماند و لشکر انگلیس که تعاقب هزیمت یافتگان می رفتند جرأت عبور ننمودند بعد از ملاحظه [illegible]
گلوله توپ ها موقوف داشته سپاه انگلیس و پروس بخط مستقیم بحرکت آمده نزدیک بود ملاقات و
باواز بلند مبارکباد گفتند و دوک ولینگتن و بلوخر چون ملاقات واقع شد قرار چنین دادند
که لشکر پروس تا زنده دم [illegible] به تعاقب عساکر فرانس بپردازند مورخ گوید مادام جنگ حضرت
امپراطور کشاده روی و در وی ضمیر بود در دفعات لیکن [illegible] که نزدیک قلب لشکر و تمام شکست
از ساین جنگ برخاست و دست افشان [illegible] بر وضع جنگ [illegible] آگشته بر آن سپاه
خود مطلق اظهار افسرده گی و اضطراب نمی کرد و مکرر حرکت و ثبات قدم لشکر انگلیس را تحسین می نمود
و هنگام حمله قراولان خاصه خود وصف آرائی می کرد و از مکان خود فرود آمد نزدیک ایشان بسیار
دستور العمل بایشان داد و بسویشان حمله امر فرمود و دوربین در دست گرفته مجادله ایشان را
ملاحظه نمود و تحسین و آفرین بایشان می نمود و چنان مشغول نظاره بود که [illegible] های نزدیک
هرچه خواست بعرض رسانند که لشکر پروس [illegible] لشکر فرانس [illegible] توانست اما هنگامی که قراولان
خاصه او بهم بر آمیخته در هزیمت رنگ در رخسار او مانند مردگان زرد گردید و مطلقاً تکلم نکرد بعد از آن

خود فرمود که افواج قراولان بهم آمیخت و رشته کار از دست رفت فی الحال سوار شده از عرصه کارزار بیرون
رفت و بجهة اکل و شرب در هیچ مکان درنگ نکرد تا بشهر چارلروا که از شهرهای [illegible] است
رسید و در مرغزاری زیر درخت فرود آمد و در خیمه که جهت او برپا نموده بودند قرار گرفته [illegible]
هزیمت یافتگان مشغول گشته سرداران خود را مامور نمود که لشکر فرانس را فرصت ندهند و دائم
در آسایش از ایشان قطع نمایند و چون لشکر فرانس بشهر [illegible] رسید خواست در آنجا متحصن شده
خودداری نمایند و پل رود [illegible] بود که راه عبور خصم را مضبوط کنند و کوچه های شهر را بسته [illegible] نمایند
لا کن لشکر پروس زود از تعاقب رسیده مهلت نداد که مقصود ایشان بعمل آید و بمحض ورود
ایشان را از شهر اخراج نمودند اگر چه لشکر فرانس [illegible] و قوه بود که در مقابل دشمن ایستاده
مجادله کنند لا کن بی نظمی و پریشانی ایشان بمرتبه رسیده بود که بنظام نمی توانستند حرکت نمود
و در آن جنگ یکصد و پنجاه عراده توپ فرانس غنیمت لشکر انگلیس گردید و همان قدر تا هم
هنگام تعاقب بتصرف سپاه پروس آمد و مجموع عراده های آذوقه و ادوات حرب
با نضمام کالسکه امپراطور که از عجایب و نفایس جهان و بسیار ثمین و گران بها بود بدست لشکر پروس
افتاد و در صندوق کالسکه اعلام نامه دیدند که ناپلیون بخط خود نوشته که فردای جنگ بشهر
بروکسل ارسال دارد و مضامین آن ایشان را بتعجب آورد [illegible] که در جنگ واطرلو لشکر
انگلیس رسید از قرار تقریر و تحریر دوک ولینگتن که اغراق نمی گفت [illegible] که یکصد نفر
از سرکرده کان بزرگ و کوچک کشته و زخمدار گردید و اکثر ایشان بعد از جنگ [illegible]
بودند پانزده هزار نفر سرباز بغیر از پروس و غیره از انگلیس کشته و زخمدار شده چند نفر از
صاحب منصبان بزرگ بمعرض تلف آمدند و دوک ولینگتن خود با یک از رفیقان سلامت

مانند و بسیار مشکل است که مرتبه نجابت اهل فرانس بود در آن معرکه بتحریر و تقریر توان آورد سی و چهار هزار
نفر در عرصه جنگ در عوض بلاد بعضی مقتول و برخی ترک وطن گفته بممالک دیگر فرستند مجملاً از هفتاد هزار
لشکر فرانس بعد از مدت زمانی سی و چهار هزار نفر از ایشان فراهم آمده مابقی ایشان کشته و جلای وطن
نمودند

فصل پانزدهم در بیان ورود امپراطور ناپلیون بشهر پاریس و انعقاد مجلس وکلای رعیت

مورخ گوید هر چه از لشکر فرانس از جنگ ودرلو جان بدر بردند بسمت پاریس فرار نمودند
و امپراطور ناپلیون نیز عزیمت نموده بشهر [illegible] آمد که از آنجا بسمت شهر [illegible] رفته
ملک مارشال قروچی ملحق شود باز بجنگ اقدام کند ولیکن خبر رسید که لشکر پروس
شهر مزبور را متصرف و مارشال قروچی شکست یافته لشکر او متفرق و خود دستگیر شده
است امپراطور از استماع این خبر فسخ عزیمت نموده احکام نوشت که سرداران
بقیه لشکر را جمع آوری و خود بسمت شهر پاریس روان گشت و در ۱۹ ماه جون مطابق
۲۱ جوزا در شهر پاریس بجهت وصول خبر فتح لقنی بکصد توپ شلیک کردند و مژده تسخیر انگلیس را
گوش زد دور و نزدیک نمودند و صبح ۲۱ آشکار و نهان میان اهل شهر شهرت یافت که حضرت
امپراطور بانفراده از جنگ هزیمت نموده شب گذشته وارد شهر و اکنون در عمارت سلطانی
ساکن است عظمای جمهوریه بودکه باره فرصت بدست افتاده و خیرخواهان پادشاه سابق لوی [illegible]
حکایت بجنگ آمده و عموماً بر خود لازم شمردند که مجدداً اوضاعی فراهم آورند لاجرم مصلحت
خانهای دولت بتعجیل منعقد گشت که چاره از [illegible] شش چهار ساعت در گفت و شنود بودند که [illegible]
و کالن کورت و [illegible] و فوش با لوسین برادر ناپلیون [illegible] مصلحت خانه در آمده و کندرش
جنگ و شکست فرانس را علی التفصیل بکفلا [illegible] داشته پس از آن ذکر نمودند که حضرت امپراطور

با چهار تن

با چهار تن وزیر را مامور و ماذون داشته که با ملوک متفقه گفتگوی مصالحه نمائیم اکنون بجهة اعلام و بشارت
خبر مصالحه نزد شما آمده ایم حضار مجلس در جواب گفتند که [illegible] نیست که توانیم نام امپراطور
ملوک متفقه بمصالحه تکلیف کنیم چه ایشان وی را سلطان نمی‌دانند و بدفع او اتفاق نموده اند و او را
در مصالحه میان فرنگ مانع عظیم میدانند لوسین دریافت نمود که اهل مجلس اراده دارند که خود را از امپراطور
کنار کشند و بنای تازه نهند زبان بنصیحت ایشان گشوده و بوفق وفای برادر خود ترغیب ایشان نمود در جواب گفتند
که همراه او با وی وفا نموده ایم و در رکاب او بریگستان مصر رفته و برخی و سرمای بلاد روس [illegible] گشته
ایم و استخوان مردگان فرانس که در هر مملکت ریخته بصداقت و وفای ما با امپراطور شهادت دهد اکنون
مقتضی وقت آن است که از سلطنت استعفا کند و امنای دولت را باحوال خود گذارد که تفرقه [illegible]
با ملوک متفقه بنای مصالحه گذارند پس از گفت و شنود بسیار وکلای مملکت را مقرر داشتند که با وزرا
شور و مصلحت نمایند صبح آن روز متفق شدند که امپراطور مجدداً استعفا کند لهذا امپراطور ناپلیون در شب
۲۲ جوزا مجلس شوری آراست وزرا و امرای دولت مجتمع گشته گفت و شنود بسیار کردند وکیل ولایت
[illegible] عرض کرد که امپراطور بولایت [illegible] رود عوض او مقبول نیفتاد و حضرت امپراطور [illegible]
زر و کلاه [illegible] نقد و سرباز تکلیف نمود که در مملکت موجود کنند و در جنگ اقدام کند مفید
نیفتاد لاجرم استعفا نامه بدین مضمون نگاشت که ای اهل فرانس در باب جنگ سلطنت بعموم که تا
اتفاق خواهید نمود در فتح و شکست با من هم رای و معین و ناصر من خواهید بود [illegible] خصم
تکالیف ملوک متفقه بوده در راه نام و ننگ دولت فرانس بجان و دل کوشیدم اکنون که اوضاع
من دگرگون شده و شما را تمام در مهام من [illegible] نمی‌نمائید ناگزیرم که خود را مخذول و مقهور دشمنان فرانس نمایم
اگر فی الواقع رنجه دشمنان درباره من [illegible] مقرون بصدق است برایشان لازم که مهما امکن بر اعتدال

من از سلطنت معزول شدم بنام پسرم هذا فرزند خود را بامپراطور دویم ملقب نمودم و بامپراطوری مملکت فرنس بر گزیدم
از این پس وزرای دولت فرنس مأذونند که تا ورود فرزند من بپاریس و استقرار بر سریر سلطنت بکار
حل و عقد امور دولت بپردازند و در ایام غیبت وی امنای مستعد باشند و بلوازم امور دولت اقدام
کنند و می باید تا زمان حضور وی ولیعهدی معین کنند که از جانب وی بانجام مهام مملکت پردازند
و تکلیف من بشما این است که عموماً بجهت رفاه خلق با یکدیگر متفق و متحد باشید چون حضرت امپراطور
استعفا نامه را بدین تفصیل نوشت و بمجلس دیوان فرستاد امنای دولت با اظهار تشکر این عنایت
چند تن از امنای دولت بحضور امپراطور فرستادند و او بدیدن ایشان فرمود که باید با صاحب دیوان کنها
اینمعنی معلوم و محقق باشد که استعفای من مشروط است بامپراطوری فرزند خود مقارن این احوال
خبر رسید که مرشال قروجی با سی هزار لشکر خود بیرون از سیب و زبال شهر لوان رسید از ابلاغ این
خبر خیرخواهان ناپلئون از علت سپاه بغایت مشعوف و مسرور گشتند امپراطور ناپلئون از امنای
دولت تمنا نمود که وی نیز مانند سرداران داخل لشکر فرنس شود و در حفظ و حراست پای تخت
مملکت که بفرزندش تعلق یافته بپردازد امنای دولت تمنای او را منظور نداشتند لشکر که از جنگ
واطرلو بازگشت نموده با لشکر مرشال قروجی که در خارج شهر پاریس مجتمع بودند از شکست خود متأثر و
اندوهناک بودند از روی حمیت همه غوغا کردند که حضرت امپراطور باید بر ایشان رود و بر طریق
که خواهد بجنگ خصم ایشان را رهنمایی کند امپراطور نیز بدان مایل گشت که بار دیگر به سپهسالاری لشکر فرنس
فرنس اقدام کند امنای دولت و وکلای رعیت دانستند که اگر امپراطور در شهر توقف کند باز هنگامه
بپا خواهد شد لهذا وزرا در انجمنی اجتماع نموده که او را از آن خیال باز دارند لاجرم او را تکلیف
نمودند که از پاریس حرکت و بعمارت ملمیزن تشریف فرما شود حضرت امپراطور اطاعت وزرای مستعد

نموده

نموده بعمارت مذبور شتافت مقارن این احوال عساکر پروس و انگلیس نزدیک شهر پاریس رسیدند امپراطور
مجدداً از وزرای دولت اجازت خواست که مانند سپهسالاری از جانب فرزند خود بر لشکر فرمان دهد
و جان سپاری کند گمان این نوبت تمنای وی مقبول خواهد گشت خلاف آن معمول آمده خیال بیکر
مأمور شد که امپراطور از عمارت ملمیزن حرکت و در رکاب بشهر رشفور رود لهذا امپراطور از عمارت مذبور
حرکت و در سیم ماه جولای مطابق دوازدهم سرطان وارد شهر رشفور گردید و در شانزدهم ماه مذبور
بنا بر قراری که مابین عساکر متفقه و امنای دولت مستعد فرنس شهر پاریس متصرف عساکر متفقه در آمد امنای
مستعد مجدداً مجلس شوری آراسته بحل و عقد امور اشتغال داشتند تا از جانب ملوک متفقه حکم صادر
گشت که امنای دولت فرنس که ناپلئون تعیین کرده هر چه احکام صادر شود ممضی نگردد که لویس
۱۸ در این دو روزه وارد پای تخت خواهد گشت و بر سریر سلطنت متمکن خواهد شد بعد از ورود وی بانتهای
دولت او در باب امور مملکت فرنس گفتگو خواهد شد مورخ گوید باین سبب جمیع امور با اختلال
حاصل گشت و متفرق شدند و امور دولت در آن اوقات بوکلای رعایا می گذشت هشتم ماه جولای
مطابق هفدهم سرطان لویس ۱۸ مجدداً وارد پای تخت موروثی خود گشت و باز تاج سلطنت بر
نهاده بر اورنگ شهریاری متمکن گردید و امپراطور ناپلئون چون بشهر رشفور وارد گردید و قصد آن کرد
نمود که از شهر مذکور بینگی دنیا روان شود و چهار پنج کشتی جنگی و غیره موجود نموده بودند که او را بانجا رسانند و بعد
ناپلئون قبل از وقت خود گفت که مرا اعتقاد آن است که در هر دریا کشتیهای انگلیس مانع عبور ما گردد
افتد و اندوه اعتقاد درست بود چرا که چون کیفیت شکست ناپلئون با سرعت زودتر بمجلس انگلیس رسید
در ساعت احکام باطراف صادر نمودند که حدود و ثغور مملکت فرنس را بگیرند که ناپلئون اگر خواهد فرار
کند در روی دریا بدست آورند از جمله کپتان متلند که از جانب لارد کیث امیر البحر است

حکم رسید که با کشتی خود و سه کشتی محفوظ بندر جقه رو شود و نگذارد کشتی بدون آنکه بدقت ملاحظه شود که چه در
بار دارند و که بر آن نشسته و اگر ناپلیون با من هیچ خود در آنکه در آنجا باشند و بدست می آیند مامور است که وی را
بکشتی موسوم بهکرفان در آورده و بدقت تمام وی را در حبس محافظت کند و نگاه کپتان مذکور بهر یک
از بنادر انگلیس که نزدیکتر است رفته و کیفیت را بموجب بند مذبور معلوم و چنان اعلام نماید که او را
آگاه نموده و نیز کیفیت مذکور را بسر لارد مذکور نویسد و مصحوب صاحب منصبی ارسال دارد و صاحب منصب مذکور
کند که کیفیت را پوشیده و مخفی دارد و بالجمله کپتان مذکور با کشتی بحواله بندر جقه رو رسید و امپراطور از
کیفیت مذکور بهیچ وجه مستحضر نشده است او را چند نوبت تکلیف نمودند که تبدیل لباس کند و بکشتی تجارتی
نشیند و بسمت ینگی دنیا روان شود انحرکت پسند خاطر وی نشد و عاقبت کار منجر شد که بکپتان
مذکور بنای مراوده نهد و خود را بحمایت دولت انگلیس واگذارد بنابر علیه در ده هم ماه جولای مطابق
نوزدهم سرطان جنرال بوری و مرشل لاکنش را نزد آن که از دولت انگلیس اجازت دهد که ناپلیون
به ینگی دنیا رود و دولت انگلیس را بکه مطمئن و مستعد خواهد بود که دیگر باره از آنجا بفرانس معاودت ننماید
در انگلستان را بر آب بتمام جنرال بوری و مرشل لاکنش گفتند که در نوبت اول که حضرت
امپراطور استعفا فرموده فتنه و هنگامه برخیزد و بایر رجال دولت باعث کردند و اهل مملکت مستحضر نمودند
و اکنون ناپلیون بخواهش خود استعفا نموده میخواهد به ینگی دنیا رود و در آنجا گوشه نشینی اختیار کند کپتان
در جواب گفت چرا بمملکت انگلیس نمیرود که در آن مملکت آزادی و آسایش کند پس از گفتگوی بسیار فرستادگان
باز گشته ماجرا را بامپراطور عرض نمودند امپراطور مراسله مصحوب جنرال [illegible] بولیعهد
انگلستان نگاشت که [illegible] همایون ولیعهد انگلستان اظهار میشود که بنابر فتنه و هنگامه که موجب خرابی
مملکت بود و با مخاصمت دول [illegible] سلطنت را بازگذاشتم و کنون آمده ام که خود را مانند

تمیستوکلیس بجوانمردی دولت انگلیس سپارم و خود را بحمایت قوانین انگلستان واگذار نموده توقع من از ولیعهد
همایون شما که قوی تر و جوانمرد ترین دشمنان من بوده اید آن است که بقانون انگلستان در حق من رفتار
نماید و تاریخ مراسله ۱۳ جولای ۱۸۱۵ مطابق ۲۲ سرطان سنه ۱۲۳۰ هجری است بالجمله در ۲۴ مذکور فانکاک فرانس را
وداع نموده بکشتی جنگی انگلیس موسوم بهکرفان در آمد و در خدمت وی چهار نفر از سرداران با حقوق
بودند یکی برترند با زن خود و فرزند یکی جنرال بوری با زن و فرزند یکی جنرال الف هند و یکی [illegible] و لدو
نزد امپراطور [illegible] ملتزم خدمت گردیده پسری که صندوق دار امپراطور بود نیز ملتزم گشت و جز این
سی تن از خاندان خود همراه داشت هنگامیکه از کشتی فرانس بزیر آمد که بکشتی انگلیس رود غلغله و شیون از
اهل کشتی بلند گشت بزرگ کشتی انگلیس پیش دوید که استقبال کند امپراطور بطرزی خوش فرمود
که بانگلستان آمده ام که خود را بولیعهد آنجا بسپارم مجملاً کشتی انگلیس در حال بادبان گشوده وارد بندر
توربخوت شد و لنگر افکند فوراً احکام از امرای کشتی رسید که احدی از آحاد ناس بهر منصب
و پایه که باشد ماذون نیست که بکشتی وی رود و فردای آنروز حکم رسید که کشتی از آنجا حرکت
و به بلیموت رود آید سوز که دید چندان کشتی و زورق بود در اطراف کشتی ناپلیون بجهت تماشای
آن سلطان متعدد جمع گشته بود که از حد و حصر بیرون بود و بسبب لارا مر شد که از ازدحام نظاره
کیان بقدر امکان ممانعت نمایند [illegible] تعین شد که از هر طرف مردم را سر انداز نموده نگذارند [illegible]
چه مستحضر [illegible] اختیار تفنگ شد و نظارگیان [illegible] تا آنکه روز سیم ماه جولای [illegible]
مستوفیان دولت انگلیس رسید و حکم آورد که ناپلیون و متعلقان وی را بجزیره سنت هلینه برند ناپلیون
از استماع آن خبر آه از نهادش بر آمده اظهار نمود که دولت انگلیس نباید بدین گونه رفتار با من
معمول دارد و با من مانند اسیران جنگ رفتار کنند [illegible] عقاب [illegible] در حرکت است که

بکشتی انگلیس در آمدم و دست طالب اند که سه پاداری از ایشان پروادم و هرچه اصرار فرمود که ترک
کشتی شرط نمود که مردم مانند سیاقان تمکن انگلیس رسانند و باید بشرط خود وفا کند چاره پذیر نشست
عاقبت مایوس شد از کشتی بیرون بیرون آمد یک کشتی شار سبلیند در آمده روز از سنت هلنه گشت و سرادو
نزره که طبیب انگلیس بود خواهش نمود که با وی رفته در سفر دریا مراقب استقامت مزاج وی بوده کام
در وقت کشتی او ضامن صندوقها نه امپراطور بود که ملاحظه نمودند چهار هزار لوئیت در جز نقد و نیم از آن بود
هم از ترس آنکه ملاح و قراول و هیده بثروت از آن در طمع رسیده سرفایح گوکبان ضبط نمود و جهت برد
که به دولت است هر وقت ضرور شود صرف نماید و بناظر صندوق دار امپراطور سفارش نمود
که اوقات خرج لازم افتد وجه از وی باز یافت کنند در ۱۵ ماه اکتوبر کشتی ناپلیون بجزیره
سنت هلنه وارد گشت و حکم از دولت انگلیس صادر شده بود که امپراطور چندان در کشتی انگلیس
توقف نماید که عمارتی شایسته اقتدار و حشمت وی بنا کنند چون انجام عمارت بطول می انجامید
و [illegible] عمارت بود از چوب بنا نموده و در کشتی نهاده [illegible] سر خارج گوکبان توقف امپراطور بود در
کشتی نظر بحفظ صحت مزاج وی مصلحت ندانسته بر آن شد که امپراطور را بجزیره برد و ماوای از ایشان
بوده تا عمارت مذبور تمام شود لاجرم در ۱۷ ماه اکتوبر حضرت امپراطور با متعلقان وی بجزیره
در آمده و امپراطور فرانس بلکه امپراطور عموم فرنگستان در خاک سنت هلنه خلوت گزین شد و
عمارت لائق دور از که عمارت ییلاق حاکم جزیره مذبور بود تعمیر نمودند و از جهت گذران لازم بود
در آنجا مهیا ساختند و در دوم ماه دیسمبر بقدر رفع ضرورت در عمارت مذبور زمین مسطحی بود که
ناپلیون می توانست پیاده یا کالسکه و یا سوار و یا پیاده در آنجا تفرج نماید لهذا فضا به دوازده میل اطراف
بود معین نمودند که امپراطور در آنجا تفرج نماید و اطراف آنجا بود [illegible] قراول برقرار داشتند که از

حدود معینی در نگذرند و هرگاه خواهد پای از آنجا بیرون نهد کپتان صاحب منصب انگلیس همراه وی رود و
کپتان صاحب منصب قراول لیلاً و نهاراً گرد او ایستاده بود و از قرار دستور العمل قراول باطراف
ناپلیون مقرر داشتند کپتان صاحب منصب با فوج سرباز سه صد و شصت قدم فاصله از عمارت
در مکان [illegible] و محل عمارت لائق [illegible] تعیین نمودند و بجهت علامت در اطراف حدود معینه که
امپراطور بتفرج مأذون بود قرار دادند که ناپلیون و دیگران معلوم شود که تا آن محوطه تماشا
و تفرج مأذون است هر کس خارج [illegible] از آن محوطه در آید از آن بیرون رود با سیصد قراولان وی
بوده بنشینند و [illegible] سبب دخول و خروج را معین کنند و از ابواب عمارت قراولان تعیین
نمود که [illegible] الی در ایام و لیالی امیر شب و روز باتفاق قراولان گردش [illegible] را نگذارند و از خدمت
غفلت نکنند و ساعت به نیم شب مانده امپراطور مأذون نبود که از عمارت پای بیرون نهد
مگر آنکه کپتان صاحب منصب انگلیس باتفاق وی بود و احدی مأذون نبود که بی آنکه رخصت [illegible] قراولان
گوید از آنجا تردد کند بدین روش کار انتظام درست و تا طلوع آفتاب در سواحل دریا و محل خروج
از کشتی و سواحل [illegible] سیر فرقه آدمی [illegible] جهت علامت نصب کرده قراول
تعیین نمودند که احدی بدون اجازت از آنجا عبور ننماید و در اطراف جزیره چندین مکان
که قراول نشین بود علامات معین داشتند که وقت کشتی از روی آب شش فرسخی رسد قبل
از آنکه توانند بسبب [illegible] کشیدن توپ [illegible] و انداختن [illegible] که [illegible]
علامتی مقرر داشته بودند به نزدیک جزیره آید اعلام [illegible] نموده دو فروند کشتی جنگی انگلیس با توپ
در [illegible] باطراف جزیره در گردش بوده یکی بطرف [illegible] دیگری بسمت مخالف هر
وقت از شش فرسخی کشتی نمایان می گشت قراولان از اطراف با انداختن توپ

و سایر علامات آن دو کشتی جنگی را اعلام می‌نمودند که زود خود را به آن رسانند و سبب آمدن و ورود آن کشتی
را معلوم نمایند و در سمت جزیره مذکور کشتی غریبه را اذن نبود که لنگر اندازد مگر در حالتی که از طوفان
و تلاطم کشتی بیم غرق گشتن بود و در آن صورت که لنگر می‌افکند یک نفر صاحب منصب با چند تن قراول
به کشتی می‌رفت و مادام توقف کشتی مراقب و مواظب داخله و خارجه کشتی بود و نمی‌گذاشت احدی
به ساحل رود و با جمله سایر کشتیها مراوده کنند و زورقهای مخصوص صیادها هم بعد از غروب حرکت
نداشتند و به ساحل لنگر افکنده تا طلوع آفتاب توقف و هنگام صبح به صید نمودن اشتغال داشتند و
در خصوص صاحب منصبی که از دولت ناپلیون بود تعلیم نموده بودند که در شبانه روز دو نوبت تفتیش کند که ناپلیون
آگاه نگردد شخص نماید که وی در عمارت هست یا نه بالجمله سرجارج کوکبان هر نوع احتیاط که لازم
بود منظور داشت که فرار کردن ناپلیون ممکن نباشد و از خارج اخبار به وی نرسد و کسی را مجال
آن نبود که مخفی و در خفا نزد وی رود و گفت و شنودی با وی یا کسان وی نماید و ناپلیون نظر
به اینکه از مقام بلند سلطنت تنزل یافته بر طبع غیور وی حرکات سرجارج کوکبان که در
محافظت آن امپراطور از کار از قرار دستور العمل دولت انگلیس معمول می‌داشت نهایت
ناگوار بود مدام زبان به شکایت رو می‌گشود و شرح شکایت وی به امنای دولت
انگلیس به تفصیل نوشت و هر یک را چنین جواب نوشتند اولاً که سرجارج کوکبان از راه
عدم احترام حضرت امپراطور به جنرال خطاب می‌کند و از ادای خطاب امپراطور
رعایت نکند امنای انگلیس در جواب نوشتند که سرجارج از قرار دستور العمل دولت
ناپلیون را به آن لقب بخواند اما اظهار رعایت ننماید ثانیاً ناپلیون سوده ماه در مقامی که لایق
شأن وی نبود جای داده عمارت لایق منزل گرفت جواب نوشتند که دستور العمل

دولت این بود که ناپلیون چندان در کشتی بماند که عمارت لایق شان وی تمام شود و از حفظ نظر محافظت
مزاج تکلیف او در رفتن به جزیره قبول نمود ثالثاً قراول در برابر اوطاق نشیمن حضرت امپراطور
نهادند جواب نوشته‌اند که این قاعده کلیه است محبوس با اقتدار و حشمت قاصر باشد ناپلیون که نقض
عهود و شروط وی اطمینان نبود در حفظ و حراست او اهتمام باید نمود رابعاً سرجارج کوکبان قدغن
نموده که بی‌اجازت وی احدی به حضور امپراطور نرود جواب نوشتند که سرجارج کوکبان را لازم است
که از این کار نگذرد هر که خواهد با جنرال محبوس ملاقات کند از اسم و رسم و مقصود وی آگاه شود اگر
مصلحت داند او را راه دهد والا ممانعت نماید خامساً سرجارج کوکبان در وظیفه ضیافت از امپراطور حرمت
در رقعه خود وی را جنرال مخاطب داشت جواب نوشتند که از دولت چنین حکم صادر شده
سادساً سرجارج کوکبان یک نفر صاحب منصب معین نموده که هر وقت از اوقات حضرت امپراطور
خواهد از فضای محدوده که به جهت تفرج وی مشخص نموده‌اند بیرون رود باتفاق وی باشد جواب نوشتند
که قانون حزم مقتضی است که این نوع با وی رفتار نمایند و امنای دولت در مصلحت خانه چنین قرار
دادند که به جهت مزید احتیاط کشتی دیگر در پیرامون جزیره گردش نماید مگر کشتی هند شرقی که همیشه آمد و شد
می‌نمودند هرگاه یکی از کشتیهای سایر ملل خواه تجارت و خواه سیاحت به بندر مذکور
آید یا به سبب طوفان ناچار لنگر کنند به تحت ضبط نمایند در بیستم ماه اغسطس سال سنه عیسوی مطابق بیست و
هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۳۰ هجری در شهر پاریس ملوک متفقه با یکدیگر قرار چنین نهادند که اولاً هر یک وکیل
در جزیره سنت هلنه مقیم باشند و تحمل مخارج آن نمایند ثانیاً ناپلیون محبوس و در حفظ دولت انگلیس
و در روش و پرورش بود و مخصوص یک دولت نباشد ثالثاً حبس و حفظ ناپلیون به عهده
دولت انگلیس باشد به جهت صلاح دانند و مطمئن شوند به جهت او منتقل دارند رابعاً

پادشاه انگلیس متعهد شود که از قرار قرارداد مجمع شهر پاریس هرچه در حراست و محافظت ناپلیون شرط شده
از آن قرار معمول دارد و از این قرار معلوم گشت که ناپلیون به تنخواه حبس دولت انگلیس شود بلکه سلاطین
عموم و تمکن ایشان بجهة آسایش و امنیت و آرام خود و جمهور عباد لازم دانستند که در محافظت وی لازمه
اهتمام معمول دارند و از بیرون آمدن وی از محبس محترز باشند بالجمله در آن اوقات که در محافظت
وی لازمهٔ اهتمام معمول می افتاد جنرال قارقاد را با جنرال برترند که وزیر و رفیق شده و
جنرال قارقاد از آن دست آویز اذن انصراف از ناپلیون و سر فارنج گوکین حاصل کرده
بانگلیس بازگشت نمود بعد از ورود بانگلیس آنکه از بندر همراهان ناپلیون بود گریز اذن
وی از جزیره بامنای دولت انگلیس معروض داشت از آنجمله ذکر نمود که همراهان وی به تکلیف
نمودند که او بود صندوق رخت کند زند و بهانه آنکه صندوق بود به نحو رخت بود ز سفر هستند او بود
از محوطه محدوده بیرون برند و ناپلیون بدان رضا نشد و فرمود که مراد از جزیره سنت هلنه محبوس
بودن خود است از آن است که از اینجا بیرون روم و در گوشه ئی کمینی نشسته کنم مجملاً دستورالعمل
جدیدی از دولت انگلیس بسر هدسن لو حاکم جزیره مذبور در حراست و محافظت ناپلیون و رفتار
بوی صادر گردید تخت سالی نوزده هزار پاونت جهة مخارج ناپلیون از دولت انگلیس برقرار شد
و چون کفایت نمود چهار هزار پاونت دیگر علاوه کردند این مبلغ نیز کفایت نمود و حاکم
مذبور اگرچه مأذون بود که هرچه صلاح داند در مخارج وی قرار دهد و لیکن اهمال نمود کار
گذران وی بکم مذبور اعلام داشتند که اخراجات حضرت امپراطور سی هزار تومان علاوه
برآنکه دولت انگلیس معین داشته است از آنجمله شود و فرمایش امپراطور در این باب این است
که اولاً جمیع مخارج وی بعهده شخص گردد مشروطاً بآنکه در مالک تنخواه بعمل و فا رن شود حواله نماید و

و از تحویلات او در سر مهر بود بآنکه حاکم مذبور از مضمون او مستحضر شود به هرکس که حواله و خطاب شود
برسانند و اگر بدین راضی نشوند اجازت دهند که حضرت امپراطور ظروف طلا و نقره زیاد
که همراه دارد در محل مصرف فروش رساند و صرف مخارج کند فرمایش تخت مقبول نیفتاد و
لیکن آخر بود پذیرفت حضرت امپراطور بعضی از ظروف نقره بود بمعرض بیع در آورده و اهل
انگلیس در این باب حاکم مذبور را بسیار ملامت نمودند که چرا باید بدین راضی گردد و
سه هزار تومان علاوه از دولت مضایقه کند و دولت انگلیس را خفیف و بدنام سازد و امنای
دولت نیز از این فقره آگاه گشته پسند خاطر ایشان نیفتاد و حکمی مجدد نوشتند که اگر چه
مخارج ناپلیون زیاده از بیست و چهار هزار پاونت علاوه شود از تنخواه دولت کارسازی کنند بالجمله چون
عمارت آن جزیره وسعت نداشت و از این معنی معروض دولت انگلیس گشته بود حکمی صادر شد
که یک دست عمارت ملوکانه با انضمام اسباب البیت که لایق ناپلیون بود در انگلیس ترتیب دهند
و بسنت هلنه برند پس از آنکه عمارت مذبور با جمیع مایحتاج بجزیره مذبور فرستادند حاکم
جزیره لازم دانست که از قرار حکم دولت انگلیس بعرض حضرت امپراطور رساند و معلوم
کند که در کجا و بچه وضع عمارت مذبور را برپا دارند حاکم مذبور گوید که من بخدمت جنرال
برترند رفتم و از وی تحقیق نمودم که ناپلیون بچه حال است که من توانم بحضور وی در آیم
و شرفیاب گردم و فرمودید از دیگر اوقات لایق و در شدم و جنرال الاکبیث بملاقات
نموده مستدعی گشتم که وی رخصت کشیده از ناپلیون دستوری خواهد که من شرفیاب حضور شوم
پس از حصول اجازت بعمارت در آمده بود طاق نشیمن وی شدم ملاحظه کردم که منفرد در اطاق
ایستاده مانند ایام امپراطوری که کلاه سلام تمام در دست کلاه خود بود در بغل نهاده دست در صدر ردوش

و فقط عرض مطلب است دانستم که وی سبقت در تکلم نخواهد فرمود در نهایت فروتنی و ادب
معروض داشتم که البته تا حال نوشتجات اخبار انگلیس بعرض شما رسیده است که امنای دولت
بجهت آسایش شما عمارتی بتمامه در لندن از چوب ترتیب داده با جمیع ما یحتاج بدین جزیره خواهند
فرستاد حال آن عمارت را با سایر ملحقات آورده اند چه امنای دولت از این عمارتی که بجهت
سرکار شما برپا نموده ام استحضار یافته اند و دستورالعمل فرستاده اند که با این عمارت بهیچ
عمارت قدیم بجهت وسعت ضمیمه کنم و یا در محلی دیگر عمارت جدیدی بنا دارم حال مقصود از دریافت
حضور آن است که بهر رای مبارک تعلق گیرد مقرر فرمایند سر هدسان لو گوید بعد از عرض این فقرات
باز بهمان طریق سکوت فرمودند و مطلقا سخنی نفرمود چون دیدم سخن نمی فرماید مجددا عرض کردم
چنین میدانم که اگر دو سه اطاق و ایوان دیگر که حال آورده اند بعمارت سابق
فزاییم بهتر بود که عمارت جدیدی بنا داریم ناپلیون مطلقا گوش بسخنان من
نداده بکیفیت با تغیری که ما فوق آن متصور نبود بسخن آمده فرمود نمیدانم دولت انگلیس
این چه رفتاری است که با من مینمایند هنوز منظور دولت شما را نسبت بخود نیافته ام آیا تمنای
دولت شما آن است که مرا هلاک کنند و شما آمده اید که مرا بقتل رسانید بعد از این آیندگان [illegible]
از تقریرات ما و دولت انگلیس از روی انصاف حکم خواهند نمود و بپاداش این عمل که اکنون
مرا گرفتار نموده اند و باین زحمات مبتلا کرده اند وقتی از اوقات گرفتار خواهد گشت
و چندین بلیه مبتلا خواهند شد و مستحفظ ما حاکم این جزیره گشته و بحراست من مامور شده اید از آنجائی
که سپاهی و مرد جنگی بوده اید چنان میدانستم که در هر باب بر سر قاعده گولیان که بنا از صاحب منصبان
حضارت رجحان خواهید داشت و پای از طریقه ادب بیرون نخواهید نهاد حال که

در محلی دیگر

خلاف منظور

خلاف منظور و گمان من محقق شد نمیدانم این چه رفتار است که شما با من معمول میدارید و مرا جنرال
بناپارت میخوانید این معنی بود بدانید که من جنرال بناپارت نیستم بلکه امپراطور ناپلیونم دیگر
فرمود چرا شکایات من در این جزیره بهر کس معلوم است و در فرنگستان نمیگذارید باحدی
معلوم شود سر هدسان لو گوید عرض نمودم که از این بعد هر چه شکایت از دولت یا [illegible]
دارید چنان قرار دهیم که در اخبار فرنگستان نوشته شود و بر جمیع اهل فرنگ معلوم گردد بعد از
آن فرمود که در باب فرستادن اجزا و اسباب عمارت از امنای دولت بمن اعلامی
نشد شما خود هر جا بخواهید برپا دارید عرض کردم که هر جا شما مقرر میدارید برپا خواهیم داشت
فرمود بهتر آن است که در این باب با مرشل اعظم گفتگو نمایید و قرار داد کنید مورخ گوید
محل عمارت جدید چندی معوق ماند عاقبت در جائی که حضرت امپراطور خود خواهش داشت بر
پا داشتند و لیکن ناپلیون سوای تصریح کدبی غضب نمود که مرض عارض گشت و حمل و نقل وی
بعمارت جدید ممکن نگشت پس از آنکه بعمارت جدید نزول اجلال فرمود مجددا حکم از دولت
انگلیس صدور یافت که بهر جا که ناپلیون تردد نماید یکنفر صاحب منصب انگلیس باید با وی برود و مراقب
باشد این معنی زیاده از حد منافی طبع ناپلیون گردید مدام شکایت میفرمود تا بشکایت وی سر هدسان لو
نهفت با ناپلیون عهد و شرط نمود که هر زمان خواهد بسیاحت سوار شود با احدی از اهل جزیره خواه غریب
و خواه رعیت مطلقا تکلم ننماید پس از آن قدغن نمود که دیگر صاحب منصب همراه ناپلیون
تردد نکند ولیکن ناپلیون در آغاز عهد فرصت نموده شروط عهد را فراموش کرده آغاز
گفت و شنود با بزرگان جزیره و رعایا نهاد و هم اهالی وی با تردد این مراوده نموده خبر احوال
و اوضاع وی را بتحریر انگریز انگلستان و از فرنگستان بجزیره سنت هلنه میرسانیدند عاقبت سر هدسان لو

زراین مقدمه آگاه گشته محمد داده صاحب منصب تعیین نمود که در خدمت ناپلیون بوده مطلقا از وی جدا نمی شده و
قدغن کرد که مراوده کسان وی با اهل جزیره منقطع گردد و طبع ناپلیون که بحکمت و جدال مایل بود از آن
مقدمه از آن مراقبت افتاده و از آن باب با حاکم جزیره در مقام گفتگو بر نیامد

فصل شانزدهم در رحلت [illegible] ناپلیون

مورخ گوید که تغیر مزاج ناپلیون پیش از آنکه بجزیره سنت هلینه رود شهرت تمام داشت و بعضی
قبل از جنگ واطرلو ناخوشی وی مذکور السنه و افواه بود و می گفتند مرضی در شکم وی آشکار گشته است
و در غلبه بود اعتقاد آن است که شکست واطرلو و انهزام سپاه وی از زیادتی و توانائی لشکر متفقه نبود
بلکه مرض وی بود ناتوان نموده بود از آن جائی که در لشکر کشی و دشمن کشی دست باز داشت و مورخ دو
اعتقاد آن است که این سخن اصلی ندارد چه حضرت امپراطور با وجود آن زمان قلیلی که پس از بیرون
آمدن از جزیره البه او در دست داشت لشکری در شهر پاریس روانه نمود که عقول از مشاهده آن متحیر
بود و هر کس آن لشکر را که با او بود ملاحظه نمود بر او واضح و مبرهن است که موجب شکست واطرلو ناتوانی و مرض
نبوده بالجمله حضرت امپراطور بسبب آنکه شکم خورد و خواب از وی قطع آمده روز بروز مرض روی بترقی
گشت و لیکن هنگامی که وارد جزیره سنت هلینه می شد به هیچ وجه تغیر مزاج از وی ظاهر نمیگشت و چنان
قوی و توانا بود که یکی از صاحبان منصب انگلیس وی را بدید فریاد برآورد که مردم میگفتند ناپلیون
ضعیف و ناتوان شده حاشا لله هرگز آثار ضعف از وی ظاهر نیست حالیه طرح چهل عرصه لشکر
کشی مطمح نظر و مکنون خاطر اوست که بمحض فرصت بجنگ اقدام کند و لیکن مستر الیس که در آن
حال که وی بود در سال ۱۲۳۳ سنه هجری دیده بود حکایت نمود که این مرض که در معده و شکم وی
عارض گشته من بعد لشکر کشی بود تاب نتواند آورد و خستگی سپاه کردن را تحمل نمی تواند گشت مورخ
گوید این درد معده که ناپلیون داشت و عاقبت وی را از پای در آورد مرضی بود که از پدر بوی رسید

و گفته میشد که این مرض موجب هلاکت پدرم گشت و عاقبت مرا نیز خواهد کشت چنانچه پس از وفات او
اطبا چون وی را تشریح نمودند همه به تصدیق قول ناپلیون شدند بالجمله از این فقره معلوم است که هرگاه چنان
بلیغ غیور بود و ادعای سلطنت روی زمین میکرد مغلوب و گرفتار گردد اندوه گرفتاری و حسرت
مزاج وی بود از کل امراض زودتر تحلیل خواهد برد و موجب هلاکت وی خواهد شد اگرچه گفته اند
جزیره سنت هلینه بد آب و هوا و ناسازگار بود این سخن قبول نیست چنانچه حکیم [illegible] گوید که ناپلیون
قریب پنجاه نفر عمله از خود در آنجا داشت و در مدت پنج سال که در آنجا توقف نمود تخمین از آن
پنجاه نفر دو نفر فوت یافت و لیکن دیگر هیچ چیز علیل نگشته مجملا فوت وی بود بمرض شکم محمول
داشته و در ماه دسمبر سنه ۱۸۱۷ عیسوی مطابق سنه ۱۲۳۳ هجری مزاج وی روی بتغیر نهاد و از ظاهر
حالات وی علامات ضعف هویدا گشت و از وجع معده اظهار تالم مینمود و پاهای وی آماس
کرد و بر آثار دیگر نیز در وی ظاهر گشت طبیب وی معروض داشت که مزاج شما مزاجی است
که حرکت وی بود لازم است باید مدام تن و خیال شما مشغول کار باشد اگر بشکار و پیاده روی
مداومت نفرمائید مزاج بکلی از دست خواهد رفت فرمودند مادامیکه قرار دل [illegible] با این است
بهر رضی گرفتارم هرگز از مکان خود پای بیرون ننهم و اگر او میره چند نفر حکیم دیگر بود در معالجه
با او متفق نمود و هر چه معروض داشتند که حرکت و تفرج با نفع در رفع این مرض بود نافع است
نافع است باز مفید نبود مادامیکه صاحب منصب انگلیس همراه است از عمارت پای بیرون نخواهم
نهاد و از دوا خوردن نیز احتراز داشت و اگر او میره عرض کرد که اگر حال حالیه مرض تنفر
دوا را استعمال نکرد عاقبت کار بهلاکت منجر میشود حضرت امپراطور فرمود که اگر به مرض شکم [illegible]
بلند است که از مرگ من دولت انگلیس [illegible] ابدی متبلا خواهد گشت که مرا بدین [illegible]

و برای مساز کار گرفته نمودن به این جزیره که در تحت اقتدار فلان پادشاه هستم و از این رهگذر هلاک شوم باز حکیم معروض
داشت که اگر معالجه اقدام نفرمایند خود بخود گرفتار رحلت اجل خواهید نمود ناپلیون روی خود بسوی آسمان
نموده فرمود هر چه بر نوشت قضا رفت تغییر و تبدیل نتوان داد شماره ایام ما معین است و حکیم مذبور
در اوایل هنگام معالجه هر چه در نزد ناپلیون گفت و شنود می شد بعالم خبر رسانید دکتیت پیش از
آنکه بالفت و محبت وی در حضرت ناپلیون راه دیگر ترک عادت سابق نمود و بدین سبب
مابین وی و حاکم کدورت روی داده عاقبت بخصومت کشید و با منای دولت انگلیس
معروض داشت و دکتر او میره با مباشرین ناپلیون که در پای تخت انگلیس بخفیه مراوده دارد و مطالب و
نوشتجات ناپلیون و کسان وی بخفیه نوشته ایشان منتشر است چون امنای دولت را در امر
ناپلیون اهتمامی تمام بود فی الحال حکم مذبور بود با نکس ایشان را معضل نمودند ناپلیون از مفارقت وی
نهایت متاثر گشت و زبان بشکایت با منای دولت انگلیس گشوده فرمود که امنای دولت انگلیس
منظور از احضار حکیم این بود که من زودتر تلف شوم و از رفتن حکیم مذبور سر چند سال او بجیر اگر چه
از قضا جان ناپلیون را بقبضه تصرف خود آورد و حکیم خود بخدمت امپراطور فرستاد که معالجه اقدام
کند امپراطور این معنی پسند خاطر نفتاده از بود ادب وی رنجید و حکیم او را مطلق بحضور خود
نگذاشت و بعد از چندی خواهش نمود که یکی از اطبای مملکت ایطالیه را دولت انگلیس اجازه
دهد که معالجه او نمایند امنای دولت انگلیس خواهش او را قبول نموده یکی از اطبای ایطالیه را بمعالجه
وی روانه ساختند حکیم مذبور پس از تشرف بحضور از احوال و اوضاع بازمانده کان ناپلیون که
مدتها از ایشان بیخبر بود معروض داشت از جمله عرض کرد همشیره بوبغاین که حرم شاهزاده جیست
تمنا نموده که حضرت امپراطور وی را احضار نموده که پرستاری اشتغال نماید فرمود که من خوش

ندارم

ندارم بخاطر آید و مرا این روز چند و از بود و رفتار انگلیس با من آگاه شود چون حکیم مذبور از اهل
جزیره کارسکه که مولد اصلی ناپلیون است بود از ملاقات وی بسیار مشعوف گشت و وی را
تا آخر نفس نزد خود نگاه داشت بالجمله با منای دولت انگلیس اظهار نمود که کشیش از واعظان مذهب
کاتلیک از پاپای روم قدیم که خلیفه اعظم دین مسیحی است خواهند و نزد وی فرستند خلیفه اعظم
چون خواهش وی بمطلب بود بجای یکی دو تا فرستاد و از ورود ایشان بجزیره فرحی تازه بناپلیون رو
دست داد و در باب اعتقادات خود با ایشان بسیار گفت و شنود نمود عاقبت عقیده خود را
با ایشان گفت معلوم شد که میخواهد بمذهب اجداد خود از دنیا رحلت کند و فرمود که من نه شخصی
هستم و نه کافر مطلق و از طلب نمودن واعظ کاتلیک چنین نمود که معتقد بمذهب مذبور باشد چه که
فلسفه دین مذبور چند سال با وضع مختلف جبس نمود و نمی توان گفت که وی بالمره از اعتقاد
بواجب الوجود مدر گشته زیرا که در اغلب اوقات اعتقاد خاص از صمیم قلب اظهار مینمود که واجب الوجود
هست و مجموع ادیان و مذاهب عاقبت راجع بدوست و اختلافات و تکثرات بوجه ظاهر
مینمود بالجمله امر فرمود که گاه گاه مجلس وعظ در عمارت لائق در دبیا دارند در آن اوقات
دو سه نوبت اهالی فرنگستان بخفیه اتفاق نمودند که ناپلیون را از آن جزیره بیرون برند
و هیچیک مفید نیفتاد از جمله شخصی کشتی بنا کرد که در آن قرار گیرد و در زیر آب رود و هر وقت
خواهد بر آید بطریقی که جرم ثقیلی بر آن تعبیه نمود که کشتی را بزیر آب برد و تا زمانی که خواهد
در زیر آب درنگ نماید و هنگامی که اراده بالا آمدن کند آن جرم را بیفکند پس آنگاه کشتی
بروی آب آید و کشتی بدوش فرنگستان حقیر برد که آن کشتی خوب ملاذ و با ثبات رفتار
رود و در آن بزیر آب برد و تا شب نگاه دارد و دوشب بالای آب آمد خود بجزیره رساند

و ناپلیون بونپارت را خیال فرار از آنکه شب نیز مانند روز از دست زور قمرهای شب کرد انگلیس نتوان
ایمن بود بالجمله اگرچه فکر بدیعی نموده بود ولیکن از روی عدم تجربت دریا از آنکه کنار رود تیمس که از
شهر لندن می گذرد کشتی کوچکی و [illegible] در آن حدود ساخته می شود کشتی مذبور ساخته داد از اتفاق اهل
انگلیس از وضع ساختن کشتی مذبور به رشک افتاده دولت انگلیس را اعلام نمودند و از دولت
امر گرفتن آن کشتی نمودند و آن کشتی را گرفتند و حبس نمودند مجملاً در آن اوقات مزاج ناپلیون روز
بروز بنای تنزل نهاد و در عقل و هوش و خیال و فطرت وی فتور حاصل گشت و در اطراف آن بجهت مشغله دریاچه
ساخت و ماهی فراوان در آن رها کنند و مدام تماشای آن ایام میکرد از اتفاق تغییر در طعم آب
بهم رسید و ماهیان دریاچه اندک اندک تلف شدند ناپلیون از آن واقعه بغایت متاثر گشت و در عالم
تاسف فرمود که بدبختی چنان بمن روی آورده که هرچه را دوست دارم و خود را بدان خوشنود
کنم صدمت بر آن وارد گردد و فرمود خلق و مخلوق بر رنجش خاطر من متفق شده اند و از ضعف
نتوانم خود را [illegible] و مکیف روزگار [illegible] کار بجائی رسید که مثل استراحت و [illegible] خوابگاه شده
که از [illegible] احتیاج و [illegible] سلطنت روی زمین معارضه نمی کنم دیده کانم که چنان [illegible] بود حال
گشودن نتوانم وقتی چنان سخنور و گویا بودم که چندین محرر سریع القلم تقریرات مرا تحریر نتوانست
درآورد و آن روز باستقلال ناپلیون بودم و حال هیچ نیستم قوت و قدرت و عقل و هوشم
بیکبارگی مرا گذاشته و امید حیاتم منقطع گردیده مجملاً در ۲۴ ماه صفر [illegible] مطابق ۱۰ اگوست ۱۲۳۶ هجری اندک
مزاج وی قوت یافته سعی نمود که شاید تفرج و گردش مرض را دفع کند لهذا سوار اسب شد و بقدر
پنج شش میل راه در اطراف عمارت لانق دور گردش نمود عاقبت از حرکت ضعف بر وی
غالب و مرض استیلا یافت و فریاد برآورد که توانائی [illegible] دارم [illegible] زوال دست

سر [illegible] حاکم جزیره کیفیت شدت مرض وی را باولیای دولت انگلیس اعلام داشت که ناپلیون اطبای
انگلیس را سرکرده کان [illegible] بوده [illegible] ضعف و شدت مرض وی روز بروز [illegible] تحقیق کنم
که تا چه حد مرض بروی استیلا یافته ولیعهد و اولیای دولت مذبور نهایت تاسف گشته و حکم نمودند
دستورالعمل داد که به هر طریق توانند آن بزرگوار و فرید روزگار را بوقت خاطر دهد و از جانب ولیعهد
مراسله مبنی بر تحقیق و استعلام احوالات وی ارسال داشتند و بسیار اظهار حزن و اندوه در آن
باب نمودند و به حاکم نوشتند که خدمت ناپلیون معلوم کند که هر کس از اطبا بخواهد نام وی
[illegible] دارد که در هرجا باشد حاکم بحکم اولیای دولت او را حاضر کند و نزد ناپلیون فرستد
مورخ گوید اظهار ادب و مهربانی ولیعهد دولت انگلیس مطلقا ناپلیون را خوش نبود و ی [illegible]
حاکم جزیره معروض داشت که داکتر انارت که از اطبای حاذق است اگر اجازت فرمائید
بحضور آید ناپلیون عرض وی را مانند سایر تکالیف مقرون بقبول نداشته فرمود حاکم جزیره
میخواهد از احوال من آگاه شود و از اخبار کاذبه عموم فرنگستان را مملو کند هرگز کسی را نزد
خود راه ندهم که با حاکم مراوده کند و حکیم خود را معزول نمود که با داکتر ارکالونت حکیم حرف
بسیم انگلیس شود و صحبت نماید مورخ گوید وجود اتفاق آن دو حکیم کاردان و تکلیف نمودن
ارکان دین ناپلیون را بعلاوه [illegible] قبول معالجه نکرد و دوا نخورد قوای وی سستی گرفت و ضعف بروی
غلبه نمود از پانزدهم ماه اپریل تا بیست و نهم مشغول وصیت گردید روز بیست و نهم چندان دست
نمود که خسته شد و در بیست و ششم ماه مذبور از احوال خود چنان استنباط و استخراج نمود که ساعت
دیگر رخت بعالم باقی خواهد کشید حکیم خود را طلب نموده فرمود که بعد از نزع روان شکم مرا شکافته
و علت مرض مرا معلوم کن و تکلیفات نمود که اطبای انگلیس را مگذار که دست بر جسد من نهند

که بانجام تشریح که امعاء و احشاء لازم است لکن زمان دکتر ارکانوت مأذون است که خود بانفراده
بملاحظه جسد من حضور یابد و فرمود بعد از تشریح قلب مرا القبسی که عیب در آن حاصل نشده بیرون آورده
بشهر پرمه نزد حرم من ماری لوئیز ببرند و بحکیم خود فرمود که از شدت فراق چنان دانم که مرض معده
در شکم من سرایت کرده و در نهایت تأسف و تحسر خواهش نمود که شکم و معده مرا بدقت وارسی نمائید
و عیب و علت آنرا درست مشخص کنید و حکم کرد آن نوع معالجه که لازم است نوشته نزد فرزند من
فرستید و بعد فرمود لاحق بر این دلیل در تاریخ خویش من که باده لیت در شکم شرحی نوشته و گفته اند
که این مرض موروثی است از پدر بفرزند رسد چنانچه از پدر بمن رسیده و نوشته اند این نوع خناق
بخاطر دارم که نزد برادرم لوسین نیز آن نوع گرفته با علامات امراضی که شما در شکم من
ملاحظه خواهید نمود مشابه بوده شنیده ام حصه آن نوع نزد فرزندم لاحال و ارثیه ملکه وی [illegible]
از فرزندم که اکنون من مبتلا گشته ام مشخص شود مجملا پس از سوال حضرت امپراطور چون
حالت نزع از اعضای وی ظاهر شد نمودند مضطرب گردیدند در مقام آن برآمدند که طبیب
های دیگر که در آن جزیره حاضر شدند نزد امپراطور آورند [illegible] آنحضرت امپراطور معذرت
خواسته گفتند حکم حکم حضرت امپراطور است که در حالت نزع ملکه پس از تسلیم از
اطبای انگلیس کسی نزد وی نیاید و می نمایند مگر دکتر ارکانوت ملاحظه که اگر چاره منحصر شود او و نه کلام
نزع بالین وی آورند اکنون بالاتر قوه نیست که حضرت امپراطور هنگام سکرات اگرچه
قادر بر تکلم نیست چشم خود را باز کنند و نظر نمایند که خلاف حکم از ما صادر یافته و از اطبای انگلیس
کسی ببالین امپراطور حاضر آمده بدین سبب از روی تغیر مانگرید بدرگاهت نادرتاب مقاومت
نگاه خشم آلوده وی نیست مجملا در آن روز دو ساعت پس از ظهر هنگام ظهر و اطفال مذهب کاتولیک

حالی امپراطور

بهائی امپراطور ناپلیون حاضر شده آداب تلقین مذهب خود بجا آوردی بهادند و امپراطور از ایشان خواهش
نمود که جسد وی را در قبری که جنازه موکب بود در آن گذارند و قد خویش را در آن افروزند و بعد فرمود
چنانچه قبل گفته ام من نه فیلسوف و نه حکیم بوده ام عالم معتقدم و بدین آباء و اجداد خود میباشم چون از مذهب
کاتولیک متولد شده ام از آن جهت آداب آن مذهب را معمول میدارم و تلقین و اعطاء
آن مذهب را قبول مینمایم پس از آن روی خود را بسمت دکتر انتامرچی حکیم خود کرده فرمود چنان
دانسته ام که شما دهری مذهب میباشید و اعتقاد بوجود صانع حقیقی ندارید چگونه از طبیب این
صدور افتاده است آیا چگونه نمیتوانید که اعتقاد بوجود واجب الصمد که مجموع موجودات بوجود وی گواهی
دهند نمائید و حاصل آنکه اولیا و دوستانی که تحت آن [illegible] از تبلیغ یکدیگر اعتقاد بوجود واجب الوجود
نمود المختصر بالجمله پیش از آنکه قریب بود کار از دار دنیا رحلت نماید باد عظیمی وزیدن گرفت که
درخت تناوری که اغلب اوقات وی در سایه آن استراحت مینمود از پای در آورده و از درخت
تمام اطراف عمارت لایق دو بود درهم شکست فردای آن روز که پنجم ماه می [14] و چهاردهم بود و
در روز وفات وی نیز طوفان عظیمی برپا گشت و باد و باران چنان شدت نمود که در تمام اهل
جزیره افزود مورخ گوید در آن انقلاب هوا و طوفان امپراطور ناپلیون در کشمکش اجل اشتغال داشت
و سخن آخر که در دم واپسین از او استماع آمد مشعر بر آن بود که حواس وی متوجه هجوم و تهور جنگی
است که مشغول گشتن وی نزدیک است بالجمله قریب غروب آن آفتاب آسمان احتشام و
اقتدار روی بعالم بالا نهاد و جان بجان آفرین سپرد محرمان خاص و مقربان درگاه بدین حوادث قلق
افتادند که ذخیره بدن وی را تشریح نمایند و نقشی که در سالت حیات مقرر داشته معمول دارند و لیکن
سرهادسن لو حاکم جزیره و مستحفظ ناپلیون ذخیره بپوشانید که اولیای دولت انگلیس ضامن وجود

الوجود

ناپلیون اند و حفظ مقام دولت انگلیس در آن باب لازم است و هرگاه بجهة بدن وی را تشریح کنند و
شهرت دهند که در محافظت وی خیانت از اولیای دولت انگلیس شده و متحفظین جزیره قصد جان وی
نموده اند موجب نقض دولت خواهد بود لهذا اظهار نمود که اگر جراحی بهنگام تشریح ملاحظه آن نموده شهادت
دهند در اطبای انگلیس و در آنجا حضور داشته باشند بجهة حفظ نام دولت مرا لازم میشود که بنفسه در آن مقام
حاضر شوم لهذا چند تن از محرمان امپراطور ناپلیون و چند نفر از اطبای انگلیس و چند نفر از سرکرده کان
عساکر بری و بحری انگلیس بهنگام تشریح حاضر شدند و علت مرض وی را بقدر امکان تشخیص نموده نوشتند
که ماده در شکم وی بهم رسیده و موجب هلاکت وی گردید مجموع حضار مجلس آن نوشته را دستخط گذارده
بدولت انگلیس فرستادند مقربان امپراطور تمنا نمودند که قلب وی را بپاریس بسپارند تا بنا بوصیت
ناپلیون نزد حرم او فرستند سر هدسن لو در این باب عذر آورده گفت از اولیای دولت
انگلیس دستوری ندارم و نمی توانم عضوی از اعضای ناپلیون را از جسد وی جدا نمود بنا بر این چنان
قرار شد که قلب وی را در ظرف نقره گذارند و جوهر و شراب بر آن ریزند که محفوظ باشد و در لحد نزد
جسدش گذارند و کیفیت را باولیای دولت انگلیس اعلام کنند اگر اجازت دادند از لحد برآورده بدان
سپارند و در باب مدفن وی مقربان او و مباشرین دولت انگلیس را نزاع و مباحثه بسیار شد چون ناپلیون
وصیت نموده بود که نعش وی را بمملکت فرانس برده در کنار رود سین دفن کنند و مباشرین دولت انگلیس
نیز صلاح ندانستند زیرا که هنوز در الطایف فرانس انقلاب خاطر مردم در باب ناپلیون تسکین
نیافته بود اندیشه نمودند که نعش وی نیز مایه اغتشاش شود مدفن آن یگانه آفاق را در جزیره سنت
هلنه قرار نهادند مورخ گوید چون ناپلیون آگاه بود که اولیای دولت انگلیس قالب بیجان او را نخواهند
گذاشت که بفرانس برند لهذا در آن جزیره مدفنی بجهة خود معین داشت و آن در محلی واقع بود که عبور و مرور

مردم از آنجا کمتر می شد و چشم
هر روز ملو نموده بجهت صرف
جزیره سنت هلنه تا دو
بود بالجمله پس از آنکه اد
و پس کورد جنگ ناپلیون
ناگفته در هشتم ماه می
مر فرستند حاکم جزیره
جنازه وی روان گر
با آهنگ تفنگ زدن آغا
از بیرون ان افروخ
بدفن رسانند و دعا
اوکور دند و از جهاز
سر از زیر

ناپلیون دانند و حفظ مقام دولت انگلیس در آن باب لازم است و هرگاه بخیه بدن وی را تشریح کنند و
شهرت دهند که در محافظت وی غفلت از اولیای دولت انگلیس شده و محافظین جزیره قصد هلاک وی
نموده‌اند موجب نقص دولت خواهد بود لهذا اظهار نمود که اگر جراحی هنگام تشریح ملاحظه آن بوده نموده باشند
و چند نفر از اطبای انگلیس در آنجا حضور باشند بجهة حفظ نام دولت هم لازم میشود که بعضی و چند از آن مقام
حاضر بوده باشند چنین شد محرمان امپراطور ناپلیون و چند نفر از اطبای انگلیس و چند نفر از امرای کال
عسکریه و بحریه انگلیس هنگام تشریح حاضر شدند و علت مرض وی را بقدر امکان تشخیص نموده نوشتند
که ماده در شکم وی بهم رسیده و موجب هلاکت وی گردید مجموع حضار مجلس آن نوشته را دستخط گذارده
بدولت انگلیس فرستادند مقربان امپراطور تمنا نمودند که قلب وی را بنوبابان سپارند تا بموجب
ناپلیون نزد حرم او فرستند سر هدسن لو در این باب عذر آورده گفت از اولیای دولت
انگلیس دستوری در این رسم نمی توانم بعضی از اعضای ناپلیون را از جسد وی جدا نمود بنا بر این چنان
قرار شد که قلب وی را در ظرف نقره گذارند و جوهر و شراب بر آن ریزند که محفوظ باشد و در لحد نزد
جسد وی گذارند و کیفیت را باولیای دولت انگلیس اعلام کنند اگر اجازت دادند از لحد برآورده بدان
سپارند و در باب مدفن وی مقربان او و مباشرین دولت انگلیس منازعه و مباحثه بسیار نمودند چون ناپلیون
وصیت نموده بود که نعش وی را بمملکت فرانس برده در کنار رود سین دفن کنند و مباشرین دولت انگلیس
نیز صلاح ندانستند زیرا که هنوز در الطلب و فرانس انقلاب خاطر مردم در باب ناپلیون تسکین
نیافته بود اندیشه نمودند که نعش وی نیز تا آن کینه بس شود مدفن آن یگانه آفاق در جزیره سنت
هلنه قرار دهند و سوم که وی چون ناپلیون آگاه بود که اولیای دولت انگلیس قلب بیجان او را نخواهند
گذاشت که بفرانس برند در آن جزیره مدفنی بجهة خود معین کرده بود و آن در محلی واقع بود که عبور

ناپلیون را و حفظ مقام دولت انگلیس در آن باب لازم است و هرگاه بخیه بدن وی رسید است جان بکنان
شهرت دهند که در محافظت وی خیانت از اولیای دولت انگلیس شده و به ثبت رسیده است که جسم را کالبد فرانس
نمودند موجب نقض دولت خواهد بود لهذا اظهار نمود که اگر جراحی هنگام تشریح [illegible] حکیم انگلیس همیشه
کنند در اطبای انگلیس در آنجا حضور یابند بجهت حفظ نام دولت برا لازم میشود که تعهد نوشته ام و تن در دهم
حضور نمایم لهذا چنین شد که جراحان امپراطور ناپلیون و چند نفر از اطبای انگلیس و چند وی بعد از فوت
حکیم و دیگری انگلیس هنگام تشریح حاضر شدند و علت مرض وی [illegible] متولد شده و
که ماده در شکم وی بهم رسیده و موجب هلاکت وی گردیده مجموع حضار آن نوشته آن است که در فرانس
دولت انگلیس فرستند مقربان امپراطور تمنا نمودند که قلب وی را به بسپارند و هرگز این معنی قبول
ناپلیون نزد حرم او فرستند در این باب عذر آورده گفت از آنکه فرزند برا لازم است
انگلیس دستوری ندارم معنوی از اعضای ناپلیون خیرخواهی اهل فرانس
قرار شد که قلب وی در حقه نقره گذارند و جوهر و شراب بر آن ریزند که محفوظ ماند شنیدم اگر چون
جسدش گذارند و کیفیت به اولیای دولت انگلیس اعلام کنند اگر اجازت دادند که اهل فرانس
بسپارند و در باب مدفن وی مقربان او و مباشرین دولت انگلیس به مملکت فرانس
وصیت نموده بود که نعش وی را به مملکت فرانس برده در کنار رود سین دفن کنند وجود آن
نیز صلاح ندانستند زیرا که هنوز در فرانس انقلاب خطر مردم در باب ناپلیون بود
بقیه بود اندیشه نمودند که نعش وی نیز باعث شورش شود مدفن آن دیگر گذارم
قرار مورخ ناپلیون آگاه بود که اولیای دولت انگلیس قلب ربیع ۱۱۹۲ هجری
گذاشت که نعش آن جزیره و آن واقع

مطابق

مردم

ضرر زده و حفظ مقام دولت انگلیس در آن باب لازم است و هرگاه بخبر [illegible] رسیده است چنان گمان
نموده است که در محافظت وی خیانت از اولیای دولت انگلیس شده و [illegible] است که جسم او را [illegible] فرانس
نموده موجب نقض دولت خواهد بود بعد از اظهار نمود که [illegible] تشریح [illegible] ایم [illegible] هم
[illegible] اولیای انگلیس [illegible] حفظ نام دولت را لازم [illegible] گشته ام [illegible] مردم
[illegible] ایلچی [illegible] و چند نفر از اولیای انگلیس [illegible] وی [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] تشریح حاضر شده [illegible] فرانس متولد شده و
[illegible] آن است که در فرانس
دولت انگلیس [illegible] ایلچی [illegible] این معنی [illegible]
[illegible] در این باب [illegible] لازم است
انگلیس [illegible] خیرخواهی اهل فرانس
قرار شد که [illegible] شراب [illegible] که معلوم [illegible] اگرچه
[illegible] دولت انگلیس اعلام کنند [illegible] اهل فرانس
[illegible] دولت انگلیس [illegible] مملکت فرانس
[illegible] مملکت فرانس [illegible] دفن کنند [illegible] با وجود آن
نیز صلاح ندانستند زیرا که [illegible] فرانس انقلاب [illegible] مردم [illegible] است
[illegible] نعش وی [illegible] دفن آن [illegible] اتفاق [illegible] و دیگر کند مردم
[illegible] قرار [illegible] دولت انگلیس قالب بی‌جان [illegible] ربیع ۱۲۳ هجری
گذاشت که [illegible] در آن جزیره [illegible] واقع [illegible]

مطابق

مردم

[illegible] ناپلئون و حفظ مقام دولت انگلیس در آن باب لازم است و هرگاه [illegible]

شهرت دهند که در محافظت وی خیانت از اولیای دولت انگلیس شده و به شهرت [illegible]

نمایند موجب نقض دولت خواهد بود لهذا اظهار شود که اگر [illegible] هنگام تشریح [illegible]

کنند [illegible] اطبای انگلیس و دیگر حضور داشته باشند که حفظ نام دولت را لازم [illegible]

[illegible] ناپلئون [illegible] و چند نفر از اطبای انگلیس [illegible]

[illegible] اطبای انگلیس هنگام تشریح حاضر شدند و علت مرض وی [illegible]

که ورم در شکم وی بهم رسیده و موجب هلاکت وی گردیده [illegible]

دولت انگلیس [illegible] ناپلئون [illegible] نمودند که قبر وی [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] در این باب عذر آورده گفت [illegible]

انگلیس دستور [illegible]

قرار شد که قبر وی [illegible] بر آن ریزند که [illegible]

[illegible] کنند [illegible] اولیای دولت انگلیس اعلام کنند اگر اجازت [illegible]

سپارند [illegible] دولت انگلیس [illegible]

وصیت نموده بود که نعش وی را به مملکت فرانسه برده در کنار رود سین دفن کنند [illegible]

[illegible] صلاح ندانستند زیرا که [illegible] انقلاب خاطر مردم [illegible]

[illegible] که نعش وی [illegible] دفن آن [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] قرار [illegible] اولیای دولت انگلیس [illegible]

گذاشت که [illegible] در آن جزیره [illegible]

